



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



احکام و حقوق کودکان در اسلام



تأليف: محمد الشرفي

مطبوعات آية الله العظمى شيخ محمد باقر المجلسي قم، ايران

1

تأليف:

محمد الاسلامي والمسلمين القربان الله اعلم

مطبوعات مركز الدراسات والبحوث الاسلامية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها

نویسنده:

قدرت الله انصاری

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها جلد ۱
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۴۰	مقدمه معاونت پژوهش
۴۶	پیش گفتار
۴۶	اشاره
۴۶	اهمیت فقه و جایگاه فقها
۴۷	فقه شیعه، به مثابه میراثی پرمایه
۴۸	ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه
۵۲	مسئولیت خطیر نسبت به کودکان
۵۳	درباره کتاب حاضر
۵۳	اهداف در تألیف این کتاب
۵۴	مشخصات این کتاب
۵۶	نحوه تدوین مباحث کتاب
۵۷	ساختار کتاب
۶۰	فصل اول: کلیات
۶۰	اشاره
۶۲	گفتار اول: حق، حقوق، تکلیف، حکم
۶۲	الف: معنای حقوق
۶۳	ب: معنای حق
۶۷	ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن
۶۸	د: مفهوم و معنای حکم

۶۹	ه :- اقسام حکم
۷۱	و: افتراق حق با حکم
۸۳	گفتار دوم: کودک (صغیر)، حجر
۸۳	۱- کودک در لغت
۸۵	۲- کودک در فقه
۸۵	۳- کودک (صغیر) در حقوق مدنی
۸۶	۴- کودک در کنوانسیون حقوق کودک
۸۶	۵- مراحل سنین کودک در فقه
۸۷	۶- کودک ممیز
۸۹	۷- تحقیق در این مسأله
۹۰	۸- حجر در لغت و اصطلاح فقهی
۹۰	۹- اقسام حجر
۹۱	۱۰- موجبات حجر
۹۱	۱۱- حجر در حقوق مدنی
۹۲	۱۲- حجر حمایتی و حجر سوء ظنی
۹۳	۱۳- ادله فقهی حجر کودک
۹۶	۱۴- مبنای حقوقی حجر کودک
۹۷	گفتار سوم: بلوغ
۹۷	۱- اهمیت تحقیق در مورد بلوغ
۹۸	۲- بلوغ در لغت و فقه و حقوق
۹۹	۳- علائم بلوغ
۹۹	۴- علامت اول: احتلام
۱۰۰	۵- ادله فقهی علامت بودن احتلام
۱۰۴	۶- مباحث مطرح شده در ذیل علامت اول
۱۰۵	۷- علامت دوم: انبث (رویش موی خشن)
۱۰۷	۸- علامت سوم: سن بلوغ

- ۹- ادله فقهی معیار سن بلوغ پسران ۱۰۷
- ۱۰- ادله فقهی معیار سن بلوغ دختران ۱۰۹
- ۱۱- علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران ۱۱۲
- ۱۲- تحقیق در سن بلوغ دختران ۱۱۴
- ۱۳- ترجیح دیدگاه مشهور فقها ۱۱۸
- گفتار چهارم: رشد ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- ۱- رشد در لغت ۱۲۲
- ۲- رشد در اصطلاح فقها ۱۲۳
- ۳- ادله دیدگاه فقها در مورد رشد ۱۲۳
- ۴- تحقیق در مفهوم رشد ۱۲۵
- ۵- اعتبار ملکه ی نفسانی ۱۲۷
- ۶- اعتبار عدالت در تحقق رشد ۱۲۸
- ۷- رشد در حقوق مدنی ۱۲۹
- ۸- سفیه در لغت و اصطلاح ۱۳۰
- ۹- حکم فقهی سفیه ۱۳۱
- ۱۰- احراز رشد ۱۳۲
- ۱۱- وقت آزمایش ۱۳۳
- ۱۲- اثبات رشد ۱۳۴
- ۱۳- مقایسه رفع حجر در فقه با حقوق موضوعه ۱۳۸
- فصل دوم: احکام کلی مسئولیت در برابر کودک ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- گفتار اول: ولایت بر کودک ۱۴۲
- ۱- ولایت در لغت و اصطلاح ۱۴۲
- ۲- انواع ولایت در فقه ۱۴۴
- ۳- انواع ولایت در حقوق مدنی ۱۴۶

۱۴۸	گفتار دوم: احکام وصیت نسبت به کودک
۱۴۸	۱- وصیت در لغت و اصطلاح
۱۴۹	۲- وصیت در اصطلاح حقوق مدنی
۱۵۰	۳- شرط بودن بلوغ در وصی
۱۵۷	۴- وصی در حقوق مدنی
۱۵۸	گفتار سوم: ولایت حاکم، قضات، و عدول مؤمنین بر کودکان فاقد سرپرست
۱۵۸	الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست
۱۵۹	ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتام
۱۶۴	ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی
۱۶۵	د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست
۱۶۷	ه: ادله فقهی ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست
۱۷۰	و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی
۱۷۱	ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق
۱۷۴	د: دادگاه صالح برای نصب قیم
۱۷۸	ج: ولایت عدول مؤمنین بر ایتام و کودکان بی سرپرست
۱۸۴	گفتار چهارم: شرایط و محدوده ولایت و پایان آن
۱۸۴	الف: شرایط اعمال ولایت
۱۸۵	ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت
۱۸۶	ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی
۱۸۶	د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت
۱۸۸	فصل سوم: مستحبات ازدواج یا رعایت حقوق کودک قبل از ولادت و در دوران حمل
۱۸۸	اشاره
۱۹۰	گفتار اول: زمینه سازی جهت رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج
۱۹۰	۱- طرح مسأله
۱۹۰	۲- بهترین بنیان در اسلام
۱۹۲	۳- حق داشتن پدر و مادر شایسته

- ۴- زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج ۱۹۳
- ۵- ازدواج مکروه ۲۰۲
- ۶- نتیجه گیری از مباحث گذشته ۲۰۶
- ۷- پاسخ به یک پرسش ۲۰۷
- ۸- شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین ۲۰۸
- گفتار دوم: احکام جنین و رعایت حقوق کودک پیش از تولد ۲۱۹
- ۱- تغذیه مادر در ایام بارداری ۲۱۹
- ۲- اضطرار به خوردن غذای حرام ۲۲۲
- ۳- حق حیات جنین ۲۲۴
- فصل چهارم: حقوق کودک بعد از ولادت ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- گفتار اول: انجام امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولد نوزاد ۲۷۰
- اشاره ۲۷۰
- ۱- تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز ۲۷۰
- ۲- غسل نوزاد ۲۷۴
- ۳- گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد ۲۷۵
- ۴- کام برداری ۲۷۷
- ۵- تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم ۲۷۸
- ۶- عقیقه برای نوزاد ۲۷۹
- ۷- شرایط عقیقه ۲۸۰
- ۸- ولیمه در تولد کودک ۲۸۳
- ۹- حق داشتن نام شایسته ۲۸۴
- ۱۰- بهترین نام ها ۲۸۶
- ۱۱- بدترین نام ها ۲۸۷
- ۱۲- مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک ۲۸۸
- ۱۳- ختنه نوزاد پسر ۲۹۲

- ۱۴- جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ ۲۹۳
- ۱۵- وجوب ختنه بعد از بلوغ ۲۹۳
- ۱۶- دعا در وقت ختنه ۲۹۳
- ۱۷- استحباب تبریک و تهنیت در تولد نوزاد ۲۹۵
- ۱۸- اهمیت سنت تبریک تولد نوزاد ۲۹۶
- گفتار دوم: رعایت حق کودک در نسب و هویت ۲۹۷
- ۱- مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق ۲۹۷
- ۲- حق ثبت نسب ۲۹۹
- ۳- وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین ۳۰۰
- ۴- نتیجه ۳۰۳
- ۵- وجوب اقرار و اعتراف به نسب ۳۰۳
- ۶- اثبات نسب در نکاح صحیح ۳۰۵
- ۷- دلیل دیدگاه فقیهان ۳۰۵
- ۸- تعمیم حکم در ازدواج موقت ۳۰۷
- ۹- شرایط اثبات نسب ۳۰۷
- ۱۰- شرایط تحقق و اثبات نسب در حقوق ۳۱۷
- ۱۱- آثار الحاق کودک به والدین ۳۱۸
- ۱۲- چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک ۳۲۰
- گفتار سوم: نسب ناشی از شبهه و زنا ۳۲۴
- الف: نسب ناشی از وطی به شبهه ۳۲۴
- ب: نسب ناشی از زنا ۳۲۷
- گفتار چهارم: تلقیح مصنوعی ۳۳۵
- ۱- مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح ۳۳۵
- ۲- جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور ۳۳۷
- ۳- حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه ۳۳۸
- ۴- دلایل فقهی این دیدگاه ۳۳۹

- ۳۴۷ ۵- نسب در تلقیح مصنوعی
- ۳۵۱ ۶- ادله تحقق نسب در تلقیح مصنوعی
- ۳۵۴ ۷- نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی
- ۳۵۵ ۸- تذکر چند مطلب
- ۳۵۷ ۹- انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی
- ۳۵۹ گفتار پنجم: اقرار به نسب (اقرار به پدری)
- ۳۵۹ ۱- طرح مسأله
- ۳۶۰ ۲- شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه
- ۳۶۱ ۳- شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی
- ۳۶۲ ۴- عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب
- ۳۶۳ ۵- انکار نسب بعد از اقرار
- ۳۶۴ ۶- تذکر چند مطلب
- ۳۶۶ فصل پنجم: احکام لقیط (گمشده) و تبّتی (فرزندخواندگی)
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۸ گفتار اول: احکام لقیط
- ۳۶۸ ۱- مفهوم لقیط در لغت و اصطلاح
- ۳۶۹ ۲- شرایط ملتقط
- ۳۷۰ ۳- وظایف ملتقط
- ۳۷۴ ۴- احکام لقیط
- ۳۷۹ ۵- وارث لقیط
- ۳۸۱ گفتار دوم: احکام تبّتی (فرزندخواندگی)
- ۳۸۱ ۱- مفهوم تبّتی
- ۳۸۱ ۲- حرمت تبّتی
- ۳۸۲ ۳- ادله حرمت تبّتی
- ۳۸۲ ۴- عدم اثبات نسب با تبّتی
- ۳۸۶ ۵- پرسشی درباره تبّتی

- ۳۸۹ ----- ۶- تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست
- ۳۹۳ ----- ۷- محرمیت اطفال مجهول النسب با خانواده های سرپرست
- ۳۹۴ ----- ۸- فرزندخواندگی در حقوق مدنی
- ۳۹۶ ----- ۹- آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت
- ۳۹۸ ----- فصل ششم: احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه
- ۳۹۸ ----- اشاره
- ۴۰۰ ----- گفتار اول: حق کودک در تغذیه با شیر مادر
- ۴۰۰ ----- ۱- اهمیت شیر مادر
- ۴۰۱ ----- ۲- نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر
- ۴۰۴ ----- ۳- فواید شیر مادر
- ۴۰۶ ----- ۴- حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک
- ۴۰۷ ----- گفتار دوم: احکام فقهی شیر دادن به نوزاد (رضاع)
- ۴۰۷ ----- الف: وجوب شیردادن مادر به نوزاد
- ۴۰۸ ----- ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر
- ۴۱۰ ----- ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد
- ۴۱۳ ----- د: استحقاق مادر برای گرفتن اجره المثل شیر دادن
- ۴۱۴ ----- هـ: مدّت شیرخوارگی و چگونگی آن
- ۴۱۶ ----- و: شیرخوارگی بیش از دو سال
- ۴۱۸ ----- ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی
- ۴۱۹ ----- ح: شیرخوارگی و ایجاد محرمیت و قرابت
- ۴۲۰ ----- ط: ادّله فقهی ایجاد قرابت با شیرخوارگی
- ۴۲۱ ----- ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع
- ۴۲۵ ----- ک: احکام مترتب بر رضاع
- ۴۲۶ ----- ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی
- ۴۲۸ ----- گفتار سوم: کودک و حق نفقه
- ۴۲۸ ----- ۱- نفقه در لغت و اصطلاح

- ۲- وجوب نفقه کودک بر والدین ۴۲۹
- ۳- ادله وجود نفقه کودک بر والدین ۴۲۹
- ۴- نفقه نوه و نتیجه ۴۳۲
- ۵- استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب ۴۳۳
- ۶- ترتیب وجوب نفقه ۴۳۵
- ۷- شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق ۴۳۷
- ۸- وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد ۴۳۸
- ۹- پایان زمان وجوب نفقه ۴۴۰
- ۱۰- مقدار نفقه ۴۴۱
- ۱۱- ترتیب در پرداخت نفقه ۴۴۲
- ۱۲- الزام به انفاق ۴۴۴
- ۱۳- نفقه کودک در حقوق مدنی ۴۴۵
- ۱۴- شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی ۴۴۶
- ۱۵- مقدار نفقه در حقوق مدنی ۴۴۷
- ۱۶- متقابل بودن نفقه اقارب ۴۴۷
- ۱۷- الزام به انفاق نفقه اقارب ۴۴۸
- گفتار چهارم: نفقه کودکان بی سرپرست، یتیم و فقیر ۴۴۹
- الف: طرح مسأله ۴۴۹
- ب: زکات اموال ۴۴۹
- ج: زکات فطره ۴۵۰
- د: انواع کفّارات ۴۵۱
- هـ: انفال ۴۵۴
- و: خراج و جزیه ۴۵۸
- ز: خمس درآمدها ۴۵۸
- ح: صدقات مستحبی ۴۶۰
- فصل هفتم: حضانت، تعلیم و تربیت کودک ۴۶۲

- ۴۶۲ اشاره
- ۴۶۴ گفتار اول: حق حضانت
- ۴۶۴ ۱- حضانت در لغت و اصطلاح فقه
- ۴۶۵ ۲- وجوب حضانت
- ۴۶۷ ۳- ماهیت حضانت (حق یا تکلیف)
- ۴۶۸ ۴- تعیین اولویت در حضانت اطفال
- ۴۶۸ ۵- ادله فقهی این نظریه
- ۴۷۱ ۶- حضانت طفل در صورت فوت پدر یا مادر
- ۴۷۱ ۷- ادله این دیدگاه
- ۴۷۲ ۸- حضانت کودک در صورت فوت والدین
- ۴۷۳ ۹- شرایط حاضن
- ۴۷۸ ۱۰- سلب حضانت از دارنده ی اولویت
- ۴۷۸ ۱۱- حق ملاقات طفل در مدت حضانت
- ۴۸۰ ۱۲- اجرت حضانت
- ۴۸۱ ۱۳- پایان زمان حضانت
- ۴۸۲ ۱۴- ادله فقهی این دیدگاه
- ۴۸۳ ۱۵- مراقبت و نظارت بر نوجوانان
- ۴۸۳ ۱۶- مسائل مربوط به حضانت در حقوق مدنی
- ۴۸۹ گفتار دوم: حق تعلیم و تربیت
- ۴۸۹ ۱- تربیت در لغت
- ۴۸۹ ۲- تعریف تربیت
- ۴۹۰ ۳- تربیت در اصطلاح فقه و حقوق
- ۴۹۱ ۴- تعلیم در لغت
- ۴۹۱ ۵- تعریف تعلیم
- ۴۹۲ ۶- تعلیم در اصطلاح فقها
- ۴۹۲ ۷- اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

۴۹۷	۸- اهمیت تعلیم و تربیت در دوران کودکی
۴۹۸	۹- سفارش اولیای دین به تعلیم و تربیت در دوران کودکی
۵۰۲	۱۰- اقسام تربیت
۵۰۳	۱۱- حکم تعلیم و تربیت
۵۰۴	۱۲- ادله وجوب تعلیم و تربیت
۵۱۱	۱۳- اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان
۵۱۲	۱۴- استحباب تعلیم و تربیت در بعضی امور
۵۱۳	۱۵- یاد آوری چند مطلب
۵۱۷	۱۶- فضیلت تربیت و پرورش ایتم
۵۱۹	۱۷- روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایتم
۵۲۲	۱۸- ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر
۵۲۳	۱۹- ولایت عدول مؤمنین بر تربیت ایتم
۵۲۳	۲۰- تربیت کودک در حقوق مدنی
۵۲۴	۲۱- تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک
۵۲۴	۲۲- مقایسه تعلیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک
۵۲۸	فصل هشتم: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان و اولویت های آن
۵۲۸	اشاره
۵۳۰	گفتار اول: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان
۵۳۰	۱- طرح مسأله
۵۳۰	۲- مراحل تعلیم و تربیت
۵۳۵	۳- احیای شخصیت کودک
۵۳۶	۴- عوامل احیای شخصیت در کودک
۵۴۳	۵- اظهار مهربانی و عطوفت نسبت به کودکان
۵۴۸	۶- اجتناب از افراط در محبت به کودک
۵۵۰	۷- والدین الگوی تربیتی کودکانند
۵۵۲	۸- عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده

- ۹- ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است - ۵۵۴
- ۱۰- تربیت با موعظه - ۵۶۴
- ۱۱- آداب موعظه - ۵۶۶
- ۱۲- تربیت با تشویق - ۵۶۹
- ۱۳- نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث - ۵۶۹
- ۱۴- فواید تشویق - ۵۷۲
- ۱۵- آداب تشویق - ۵۷۳
- ۱۶- تربیت با بیان قصه - ۵۷۳
- ۱۷- تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان - ۵۷۴
- ۱۸- تربیت با امرونی به کودک - ۵۷۴
- ۱۹- تربیت با قهر و دوری از کودک - ۵۷۴
- ۲۰- تربیت با تنبیه و تأدیب کودک - ۵۷۴
- گفتار دوم: اولویت های تعلیم و تربیت اسلامی نسبت به کودکان - ۵۷۶
- ۱- تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان - ۵۷۶
- ۲- اثر ایمان به خدا در وجود کودک - ۵۷۸
- ۳- معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او - ۵۷۹
- ۴- آموزش قرآن کریم - ۵۸۱
- ۵- آموزش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او - ۵۸۳
- ۶- آموزش فرائض دینی - ۵۸۳
- ۷- آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها - ۵۸۶
- ۸- توصیه به دعا برای فرزندان - ۵۸۸
- ۹- آموزش علوم مختلف - ۵۸۹
- ۱۰- آموزش نیازهای جامعه اسلامی - ۵۹۲
- ۱۱- آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی - ۵۹۳
- گفتار سوم: تربیت کودکان نسبت به آداب ضروری - ۵۹۶
- ۱- ادب نظافت - ۵۹۶

- ۵۹۷ ----- ۲- ادب غذا خوردن
- ۵۹۸ ----- ۳- تربیت کودک به آداب اجتماعی
- ۶۰۳ ----- ۴- مشورت با نوجوانان
- ۶۰۴ ----- ۵- کمک به نوجوانان در انتخاب دوست
- ۶۰۵ ----- ۶- افراد شایسته دوستی برای فرزندان
- ۶۰۶ ----- ۷- عدالت و مساوات در بین اطفال
- ۶۰۷ ----- ۸- آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین
- ۶۰۸ ----- ۹- آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک
- ۶۱۰ ----- نمایه
- ۶۱۰ ----- اشاره
- ۶۱۲ ----- آیات
- ۶۱۸ ----- روایات
- ۶۳۶ ----- اصطلاحات
- ۶۴۵ ----- اعلام
- ۶۵۲ ----- اماکن
- ۶۵۴ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری، قدرت الله

عنوان و نام پدیدآور: احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنکرانی / مؤلف قدرت الله انصاری.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیا)

موضوع: کودکان (فقه)

موضوع: فقه جعفری - رساله عملیه

موضوع: فتوهای شیعه - قرن ۱۴

موضوع: فقه تطبیقی

موضوع: والدین و کودکان (اسلام)

شناسه افزوده: فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱-. موسوعه احکام الاطفال و ادلتها: مقارنه تفصیلیه بین مذهب الامامیه و المذاهب الاخری. برگزیده

رده بندی کنگره: ۲۰۱ ۱۳۹۱ ف ۹ ک/ ۱۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۳۰۸۳

احکام و حقوق کودکان در اسلام (جلد اول)

مؤلف: قدرت الله انصاری

تاریخ نشر: ۱۳۹۲ * نوبت چاپ: اول * چاپ: اعتماد

ناشر: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار:

ویراستار: محمد مهدی مقدادی

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۶-۸

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار، تلفن: ۷۷۴۹۴۹۴ و ۷۸۳۲۳۰۳

قم شعبه ۱: خیابان ارم، جنب مدرسه کرمانی ها، تلفن: ۷۷۴۴۲۸۱، ۷۷۴۴۲۷۱

شعبه تهران: سه راه ضرابخانه، پاسداران، خیابان شهید کاشی ها، پلاک ۶، تلفن: ۲۲۸۴۳۹۶۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

احكام و حقوق كودكان در اسلام بر گرفته از موسوعه احكام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنكرانى

مولى قدرت الله انصارى

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه معاونت پژوهش ۱۵

پیش گفتار ۲۱

اهمیت فقه و جایگاه فقها ۲۱

فقه شیعه، به مثابه میراثی پُرمايه ۲۲

ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه ۲۳

مسئولیت خطیر نسبت به کودکان ۲۷

درباره کتاب حاضر ۲۸

اهداف در تألیف این کتاب ۲۸

مشخصات این کتاب ۲۹

نحوه تدوین مباحث کتاب ۳۱

ساختار کتاب ۳۲

فصل اول

کلیات / ۳۵

گفتار اول: حق، حقوق، تکلیف، حکم ۳۷

الف: معنای حقوق ۳۷

ب: معنای حق ۳۸

ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن ۴۲

د: مفهوم و معنای حکم ۴۳

هـ: - اقسام حکم ۴۴

و: افتراق حق با حکم ۴۶

ص: ۵

گفتار دوم: کودک (صغیر)، حجر ۵۸

۱. کودک در لغت ۵۸

۲. کودک در فقه ۶۰

۳. کودک (صغیر) در حقوق مدنی ۶۰

۴. کودک در کنوانسیون حقوق کودک ۶۱

۵. مراحل سنین کودک در فقه ۶۱

۶. کودک ممیز ۶۲

۷. تحقیق در این مسأله ۶۴

۸. حجر در لغت و اصطلاح فقهی ۶۵

۹. اقسام حجر ۶۵

۱۰. موجبات حجر ۶۶

۱۱. حجر در حقوق مدنی ۶۶

۱۲. حجر حمایتی و حجر سوء ظنی ۶۷

۱۳. ادله فقهی حجر کودک ۶۸

۱۴. مبنای حقوقی حجر کودک ۷۱

گفتار سوم: بلوغ ۷۲

۱. اهمیت تحقیق در مورد بلوغ ۷۲

۲. بلوغ در لغت و فقه و حقوق ۷۳

۳. علائم بلوغ ۷۴

۴. علامت اول: احتلام ۷۴

۵. ادله فقهی علامت بودن احتلام ۷۵

۶. مباحث مطرح شده در ذیل علامت اول ۷۹

۷. علامت دوم: انبات (رویش موی خشن) ۸۰

۸. علامت سوم: سن بلوغ ۸۲

۹. ادله فقهی معیار سن بلوغ پسران ۸۲

۱۰. ادله فقهی معیار سن بلوغ دختران ۸۴

۱۱. علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران ۸۷

۱۲. تحقیق در سن بلوغ دختران ۸۹

۱۳. ترجیح دیدگاه مشهور فقها ۹۳

گفتار چهارم: رشد ۹۷

۱. رشد در لغت ۹۷

۲. رشد در اصطلاح فقها ۹۸

۳. ادله دیدگاه فقها در مورد رشد ۹۸

۴. تحقیق در مفهوم رشد ۱۰۰

۵. اعتبار ملکه ی نفسانی ۱۰۲

۶. اعتبار عدالت در تحقّق رشد ۱۰۳

۷. رشد در حقوق مدنی ۱۰۴

ص:۶

۸. سفیه در لغت و اصطلاح ۱۰۵

۹. حکم فقهی سفیه ۱۰۶

۱۰. احراز رشد ۱۰۷

۱۱. وقت آزمایش ۱۰۸

۱۲. اثبات رشد ۱۰۹

۱۳. مقایسه رفع حجر در فقه با حقوق موضوعه ۱۱۳

فصل دوم

احکام کلی مسئولیت در برابر کودک / ۱۱۵

گفتار اول: ولایت بر کودک ۱۱۷

۱. ولایت در لغت و اصطلاح ۱۱۷

۲. انواع ولایت در فقه ۱۱۹

۳. انواع ولایت در حقوق مدنی ۱۲۱

گفتار دوم: احکام وصیت نسبت به کودک ۱۲۳

۱. وصیت در لغت و اصطلاح ۱۲۳

۲. وصیت در اصطلاح حقوق مدنی ۱۲۴

۳. شرط بودن بلوغ در وصی ۱۲۵

۴. وصی در حقوق مدنی ۱۳۲

گفتار سوم: ولایت حاکم، قضات، و عدول مؤمنین بر کودکان فاقد سرپرست ۱۳۳

الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست ۱۳۳

ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتام ۱۳۴

ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی ۱۳۹

د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست ۱۴۰

هـ: ادله فقهی ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست ۱۴۲

و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی ۱۴۵

ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق ۱۴۶

ح: دادگاه صالح برای نصب قیم ۱۴۹

ط: ولایت عدول مؤمنین بر ایتام و کودکان بی سرپرست ۱۵۳

گفتار چهارم: شرایط و محدوده ولایت و پایان آن ۱۵۹

الف: شرایط اعمال ولایت ۱۵۹

ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت ۱۶۰

ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی ۱۶۱

د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت ۱۶۱

مستحبات ازدواج یا رعایت حقوق کودک

قبل از ولادت و در دوران حمل / ۱۶۳

گفتار اول: زمینه سازی جهت رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج ۱۶۵

۱. طرح مسأله ۱۶۵

۲. بهترین بنیان در اسلام ۱۶۵

۳. حق داشتن پدر و مادر شایسته ۱۶۷

۴. زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج ۱۶۸

۵. ازدواج مکروه ۱۷۷

۶. نتیجه گیری از مباحث گذشته ۱۸۱

۷. پاسخ به یک پرسش ۱۸۲

۸. شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین ۱۸۳

گفتار دوم: احکام جنین و رعایت حقوق کودک پیش از تولد ۱۹۴

۱. تغذیه مادر در ایام بارداری ۱۹۴

۲. اضطراب به خوردن غذای حرام ۱۹۷

۳. حق حیات جنین ۱۹۹

فصل چهارم

حقوق کودک بعد از ولادت / ۲۴۳

گفتار اول: انجام امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولد نوزاد ۲۴۵

۱. تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز ۲۴۵

۲. غسل نوزاد ۲۴۹

۳. گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد ۲۵۰

۴. کام برداری ۲۵۲

۵. تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم ۲۵۳

۶. عقیقه برای نوزاد ۲۵۴

۷. شرایط عقیقه ۲۵۵

۸. ولیمه در تولد کودک ۲۵۸

۹. حق داشتن نام شایسته ۲۵۹

۱۰. بهترین نام ها ۲۶۱

۱۱. بدترین نام ها ۲۶۲

۱۲. مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک ۲۶۳

۱۳. ختنه نوزاد پسر ۲۶۷

۱۴. جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ ۲۶۸
۱۵. وجوب ختنه بعد از بلوغ ۲۶۸
۱۶. دعا در وقت ختنه ۲۶۸
۱۷. استحباب تبریک و تهنیت در تولّد نوزاد ۲۷۰
۱۸. اهمیت سنّت تبریک تولّد نوزاد ۲۷۱
- گفتار دوم: رعایت حق کودک در نسب و هويت ۲۷۲
 ۱. مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق ۲۷۲
 ۲. حق ثبت نسب ۲۷۴
 ۳. وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین ۲۷۵
 ۴. نتیجه ۲۷۸
 ۵. وجوب اقرار و اعتراف به نسب ۲۷۸
 ۶. اثبات نسب در نکاح صحیح ۲۸۰
 ۷. دلیل دیدگاه فقیهان ۲۸۰
 ۸. تعمیم حکم در ازدواج موقت ۲۸۲
 ۹. شرایط اثبات نسب ۲۸۲
 ۱۰. شرایط تحقّق و اثبات نسب در حقوق ۲۹۲
 ۱۱. آثار الحاق کودک به والدین ۲۹۳
 ۱۲. چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک ۲۹۵
- گفتار سوم: نسب ناشی از شبهه و زنا ۲۹۹
 - الف: نسب ناشی از وطی به شبهه ۲۹۹
 - ب: نسب ناشی از زنا ۳۰۲
- گفتار چهارم: تلقیح مصنوعی ۳۱۰
 ۱. مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح ۳۱۰
 ۲. جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور ۳۱۲
 ۳. حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه ۳۱۳
 ۴. دلایل فقهی این دیدگاه ۳۱۴
 ۵. نسب در تلقیح مصنوعی ۳۲۲
 ۶. ادله تحقّق نسب در تلقیح مصنوعی ۳۲۶
 ۷. نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی ۳۲۹
 ۸. تذکر چند مطلب ۳۳۰
 ۹. انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی ۳۳۲
- گفتار پنجم: اقرار به نسب (اقرار به پدری) ۳۳۴

۱. طرح مسأله ۳۳۴

۲. شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه ۳۳۵

۳. شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی ۳۳۶

ص: ۹

۴. عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب ۳۳۷

۵. انکار نسب بعد از اقرار ۳۳۸

۶. تذکر چند مطلب ۳۳۹

فصل پنجم

احکام لقیط (گمشده) و تبّی (فرزندخواندگی) / ۳۴۱

گفتار اول: احکام لقیط ۳۴۳

۱. مفهوم لقیط در لغت و اصطلاح ۳۴۳

۲. شرایط ملتقط ۳۴۴

۳. وظایف ملتقط ۳۴۵

۴. احکام لقیط ۳۴۹

۵. وارث لقیط ۳۵۴

گفتار دوم: احکام تبّی (فرزندخواندگی) ۳۵۶

۱. مفهوم تبّی ۳۵۶

۲. حرمت تبّی ۳۵۶

۳. ادله حرمت تبّی ۳۵۷

۴. عدم اثبات نسب با تبّی ۳۵۷

۵. پرسشی درباره تبّی ۳۶۱

۶. تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست ۳۶۴

۷. محرمیت اطفال مجهول النسب با خانواده های سرپرست ۳۶۸

۸. فرزندخواندگی در حقوق مدنی ۳۶۹

۹. آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت ۳۷۱

فصل ششم

احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه / ۳۷۳

گفتار اول: حق کودک در تغذیه با شیر مادر ۳۷۵

۱. اهمیت شیر مادر ۳۷۵

۲. نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر ۳۷۶

۳. فواید شیر مادر ۳۷۹

۴. حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک ۳۸۱

گفتار دوم: احکام فقهی شیر دادن به نوزاد (رضاع) ۳۸۲

الف: وجوب شیردادن مادر به نوزاد ۳۸۲

ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر ۳۸۳

ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد ۳۸۵

د: استحقاق مادر برای گرفتن اجره المثل شیر دادن ۳۸۸

ه :- مدت شیرخوارگی و چگونگی آن ۳۸۹

و: شیرخوارگی بیش از دو سال ۳۹۱

ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی ۳۹۳

ح: شیرخوارگی و ایجاد محرمیت و قرابت ۳۹۴

ط: ادله فقهی ایجاد قرابت با شیرخوارگی ۳۹۵

ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع ۳۹۶

ک: احکام مترتب بر رضاع ۴۰۰

ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی ۴۰۱

گفتار سوم: کودک و حق نفقه ۴۰۳

۱. نفقه در لغت و اصطلاح ۴۰۳

۲. وجوب نفقه کودک بر والدین ۴۰۴

۳. ادله وجود نفقه کودک بر والدین ۴۰۴

۴. نفقه نوه و نتیجه ۴۰۷

۵. استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب ۴۰۸

۶. ترتیب وجوب نفقه ۴۱۰

۷. شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق ۴۱۲

۸. وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد ۴۱۳

۹. پایان زمان وجوب نفقه ۴۱۵

۱۰. مقدار نفقه ۴۱۶

۱۱. ترتیب در پرداخت نفقه ۴۱۷

۱۲. الزام به انفاق ۴۱۹

۱۳. نفقه کودک در حقوق مدنی ۴۲۰

۱۴. شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی ۴۲۱

۱۵. مقدار نفقه در حقوق مدنی ۴۲۲

۱۶. متقابل بودن نفقه اقارب ۴۲۲

۱۷. الزام به انفاق نفقه اقارب ۴۲۳

گفتار چهارم: نفقه کودکان بی سرپرست، یتیم و فقیر ۴۲۴

الف: طرح مسأله ۴۲۴

ب: زکات اموال ۴۲۴

ج: زکات فطره ۴۲۵

د: انواع کفارات ۴۲۶

ه :- انفال ۴۲۹

و: خراج وجزیه ۴۳۳

ز: خمس درآمدها ۴۳۳

ح: صدقات مستحیی ۴۳۵

ص: ۱۱

حضانة، تعليم و تربيت كودك / ۴۳۷

گفتار اول: حق حضانة ۴۳۹

۱. حضانة در لغت و اصطلاح فقه ۴۳۹

۲. وجوب حضانة ۴۴۰

۳. ماهيت حضانة (حق يا تكليف) ۴۴۲

۴. تعيين اولويت در حضانة اطفال ۴۴۳

۵. ادله فقهی این نظریه ۴۴۳

۶. حضانة طفل در صورت فوت پدر يا مادر ۴۴۶

۷. ادله این دیدگاه ۴۴۶

۸. حضانة كودك در صورت فوت والدین ۴۴۷

۹. شرایط حاضن ۴۴۸

۱۰. سلب حضانة از دارنده ی اولويت ۴۵۳

۱۱. حق ملاقات طفل در مدت حضانة ۴۵۳

۱۲. اجرت حضانة ۴۵۵

۱۳. پایان زمان حضانة ۴۵۶

۱۴. ادله فقهی این دیدگاه ۴۵۷

۱۵. مراقبت و نظارت بر نوجوانان ۴۵۸

۱۶. مسائل مربوط به حضانة در حقوق مدنی ۴۵۸

گفتار دوم: حق تعليم و تربيت ۴۶۴

۱. تربيت در لغت ۴۶۴

۲. تعريف تربيت ۴۶۴

۳. تربيت در اصطلاح فقه و حقوق ۴۶۵

۴. تعليم در لغت ۴۶۶

۵. تعريف تعليم ۴۶۶

۶. تعليم در اصطلاح فقها ۴۶۷

۷. اهميت تعليم و تربيت در اسلام ۴۶۷

۸. اهميت تعليم و تربيت در دوران كودكي ۴۷۲

۹. سفارش اوليای دين به تعليم و تربيت در دوران كودكي ۴۷۳

۱۰. اقسام تربيت ۴۷۷

۱۱. حكم تعليم و تربيت ۴۷۸

۱۲. ادله وجوب تعليم و تربيت ۴۷۹

۱۳. اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان ۴۸۶

۱۴. استحباب تعلیم و تربیت در بعضی امور ۴۸۷

۱۵. یاد آوری چند مطلب ۴۸۸

ص: ۱۲

۱۶. فضیلت تربیت و پرورش ایام ۴۹۲

۱۷. روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایام ۴۹۴

۱۸. ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر ۴۹۷

۱۹. ولایت عدول مؤمنین بر تربیت ایام ۴۹۸

۲۰. تربیت کودک در حقوق مدنی ۴۹۸

۲۱. تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک ۴۹۹

۲۲. مقایسه تعالیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک ۴۹۹

فصل هشتم

عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان

و اولویت های آن / ۵۰۳

گفتار اول: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان ۵۰۵

۱. طرح مسأله ۵۰۵

۲. مراحل تعلیم و تربیت ۵۰۵

۳. احیای شخصیت کودک ۵۱۰

۴. عوامل احیای شخصیت در کودک ۵۱۱

۵. اظهار مهربانی و عطوفت نسبت به کودکان ۵۱۸

۶. اجتناب از افراط در محبت به کودک ۵۲۳

۷. والدین الگوی تربیتی کودکانند ۵۲۵

۸. عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده ۵۲۸

۹. ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است ۵۲۹

۱۰. تربیت با موعظه ۵۳۹

۱۱. آداب موعظه ۵۴۱

۱۲. تربیت با تشویق ۵۴۴

۱۳. نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث ۵۴۴

۱۴. فواید تشویق ۵۴۷

۱۵. آداب تشویق ۵۴۸

۱۶. تربیت با بیان قصه ۵۴۸

۱۷. تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان ۵۴۹

۱۸. تربیت با امر و نهی به کودک ۵۴۹

۱۹. تربیت با قهر و دوری از کودک ۵۴۹

۲۰. تربیت با تنبیه و تأدیب کودک ۵۴۹

گفتار دوم: اولویت های تعلیم و تربیت اسلامی نسبت به کودکان ۵۵۱

۱. تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان ۵۵۱

۲. اثر ایمان به خدا در وجود کودک ۵۵۳

ص: ۱۳

۳. معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۵۴

۴. آموزش قرآن کریم ۵۵۶

۵. آموزش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۵۸

۶. آموزش فرائض دینی ۵۵۸

۷. آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها ۵۶۱

۸. توصیه به دعا برای فرزندان ۵۶۳

۹. آموزش علوم مختلف ۵۶۴

۱۰. آموزش نیازهای جامعه اسلامی ۵۶۷

۱۱. آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی ۵۶۸

گفتار سوّم: تربیت کودکان نسبت به آداب ضروری ۵۷۱

۱. ادب نظافت ۵۷۱

۲. ادب غذا خوردن ۵۷۲

۳. تربیت کودک به آداب اجتماعی ۵۷۳

۴. مشورت با نوجوانان ۵۷۸

۵. کمک به نوجوانان در انتخاب دوست ۵۷۹

۶. افراد شایسته دوستی برای فرزندان ۵۸۰

۷. عدالت و مساوات در بین اطفال ۵۸۱

۸. آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین ۵۸۲

۹. آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک ۵۸۳

نمایه ۵۸۵

آیات ۵۸۷

روایات ۵۹۲

اصطلاحات ۶۰۴

اعلام

اماکن

ص: ۱۴

جامعه انسانی بسان بوستانی است که گل ها و نهال های گوناگون به آن زیبایی و جذابیت داده اند. کودکان، غنچه ها و نونهالان این بوستانند که حضورشان شادابی بوستان است و رونق گلستان آفرینش. شخصیت خاص کودکان و شاخصه های فردی و اجتماعی آنان، همچنین ظرفیت و طرافت های وجودی آنان چنان اقتضا می کند که دیگران، خواه والدین و خواه نهادهای اجتماعی، در راستای حفظ و نگاهداری آنان تلاش و کوششی دوچندان داشته باشند. چرا که نهال وجود کودکان همواره در معرض آفت ها و آسیب های گوناگون است. افزون بر این که آنان آینده سازان جامعه هستند و بی گمان تلاش برای تعلیم و تربیت صحیح و پاسداشت حقوق شان در واقع تأمین و تضمین آینده ای کامیاب و بهتر است.

توجه به حقوق کودکان و نوجوانان نه تنها جزو آموزه های پر تأکید دینی که مورد وفاق همه انسان های وظیفه شناس و مسئولیت پذیر است. از این رو این موضوع در دهه های اخیر همواره محور دغدغه های محققان، خیر اندیشان و بسیاری از مجامع بین المللی

قرار گرفته و علاوه بر تلاش های عملی، آثار فراوانی درباره اهمیت و حقوق آنان تدوین شده و مقررات متعددی در حمایت آنان به تصویب رسیده است.

شریعت مقدّس اسلام نیز به کودکان و مسائل مربوط به آنان توجهی جامع و شامل دارد و برای آنها جایگاهی ارزشمند قائل است. اسلام کودک را نعمت و امانت الهی در دست والدین می داند و برای تربیت و پرورش وی از جهت جسمی و روحی، مادی و معنوی، اخلاقی و عقلی احکام و توصیه های مفصلی بیان داشته است. این امر به گونه ای است که می توان ادعا کرد بر پایه تعالیم و آموزه های این دین مقدّس، الگوی جامع و کامل تربیتی و حقوقی برای کودکان قابل تدوین و ارائه است. برای آگاهی بیشتر مخاطبان گرامی به جاست که در این جا به گونه ای کوتاه، برخی از مهم ترین اصول رفتار با کودک از منظر اسلام بیان گردد؛ اصولی که می تواند در تبیین دیدگاه و ترسیم نظام حقوقی و چارچوب تربیتی کودکان مورد عنایت و بهره برداری قرار گیرد:

۱. کرامت کودکان: در دین اسلام کودکان مانند دیگر انسان ها از شخصیت، کرامت و حیثیت انسانی برخوردارند و برخورد شایسته و رفتار انسانی با آنان مورد سفارش این مکتب است. قرآن کریم کسانی را که کودکان بی سرپرست را مورد تکریم قرار نمی دهند، سرزنش کرده است. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده اند: «فرزندانتان را گرامی بدارید و به شایستگی تربیت کنید تا مورد مغفرت قرار گیرید.» (۲)

۲. مصلحت محوری: مهم ترین عاملی که اقدامات والدین و سرپرستان را نسبت به کودکان جهت می دهد، رعایت مصلحت، خیر و صلاح، به تعبیر دینی، «غبطه» آنان است. از این رو در حقوق اسلام هیچ مربی یا سرپرستی نمی تواند بدون رعایت مصلحت کودک اقدامی را مرتکب شود. اهمیت این امر به گونه ای است که بر اساس آیات و روایات تصرّف در مال صغیر نیز باید به بهترین شیوه و با رعایت صلاح وی باشد. (۳)

ص: ۱۶

۱- (۱). «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» سوره فجر، آیه ۱۷.

۲- (۲). حر عاملی، وسائل الشیعه، بی تا: ۱۲۳/۱۵.

۳- (۳). سوره انعام، آیه ۱۵۲ و سوره اسراء، آیه ۳۴؛ حر عاملی، بی تا: ۱۸۳/۱۲.

۳. مهرورزی و ترحم: از نظر اسلام مهربانی و محبت نسبت به کودکان در زمره اصول بنیادین رفتار با آنان است. در این آیین مقدس پیرامون مراعات حال اطفال و مهرورزی و عطف نسبت به آنها سفارش های بسیاری شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اسوه نیکو و برجسته اخلاق است، نسبت به کودکان مهر و رأفت داشت. (۱) همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خداوند بنده خود را به خاطر محبت و شدت دوستی فرزندش مورد لطف و رحمت قرار می دهد. (۲) در حدیثی دیگر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «به بزرگسالان خود احترام بگذارید و به کودکان ترحم و عطف نمایند». (۳)

۴. آسان گیری و مسامحه: کودکان به لحاظ سن کم و عدم درک کامل واقعیات و ناآگاهی از خیر و صلاح و امور شایسته و ناشایسته، مستحق آسان گیری و مدارا هستند. در تعالیم اسلامی برای رفق و مدارا با کودکان و آسان گرفتن کارها در مورد آنان و نیز تغافل، عفو و گذشت از خطاهایشان توصیه های زیادی آمده است. به عنوان نمونه از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «خدا رحمت کند کسی را که فرزندش را به خیر و نیکی راهنمایی و مساعدت کند، به این که بر او آسان گیرد و از سختی و خطای او درگذرد و او را مورد آزار و اذیت قرار ندهد». (۴)

۵. جلوگیری از آسیب یا خشونت: به طور کلی در اسلام ایراد آسیب و خشونت علیه انسان های بی گناه نارواست و به طور قطع ممنوعیت آن در مورد کودکان معصوم و کم توان اولویت بیشتری دارد. از این رو، هر عملی که به نوعی خشونت، آسیب و ضرر به جسم ظریف و روح لطیف کودک تلقی شود باید ترک گردد. آیاتی از قرآن کریم (۵) و بسیاری از احادیث از جمله روایت پیشین بر این مطلب دلالت دارد.

ص: ۱۷

۱- (۱). «التلطف بالصبيان من عادة الرسول» لطف و مهرورزی به کودکان از عادات حمیده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. فیض کاشانی، المحججه البيضاء، بی تا: ۳۶۶/۳.

۲- (۲). حر عاملی، وسائل الشیعه، بی تا: ۹۸/۱۵.

۳- (۳). ابن بابویه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۱۶۳.

۴- (۴). حر عاملی، وسائل الشیعه: ۱۹۹/۱۵.

۵- (۵). سوره ضحی آیه ۹ و سوره بقره آیه ۲۳۳.

۶. عدالت و اعتدال در رفتار: بر پایه آموزه های اسلامی، پدر و مادر در اعمال علاقه نسبت به اطفال و نیز شیوه برخورد با هر کودک باید بر پایه عدالت و اعتدال رفتار نمایند. حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرموده اند: «بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همان گونه که دوست دارید فرزندانان و مردم نسبت به شما به عدل و داد رفتار نمایند»^(۱). اسلام در برخورد با کودکان، وحتى در مهر و محبت به آنان، نه افراط را می پسندد و نه تفریط و کوتاهی را. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: «بدترین پدر کسی است که در نیکی و محبت به فرزند به زیاده روی و افراط کشیده شود»^(۲).

با مروری بر منابع گران سنگ کتاب و سنت اسلامی با حجمی انبوه از آیات و روایات مواجه می شویم که هر یک به گونه ای به مباحث و مسائل مربوط به کودکان و حقوق آنان پرداخته است. سیره عملی پیشوایان دینی نیز منبعی ارزشمند برای آشنایی با دیدگاه های اسلامی درباره حقوق کودکان و شیوه رفتار با آنان است. درنگ در این منابع به روشنی آشکار می سازد که نگاه اسلام به حقوق کودکان، نگاهی جامع و چند سویه است. این نگاه ناشی از مبانی نگرشی و روشی این دین در امر تعلیم و تربیت است. تعلیم و تربیتی که هم به مسائل مادی و دنیوی کودک توجه دارد و هم به مسائل معنوی و اخروی وی. این جامعیت یکی از ویژگی ها و مزیت های نگرش اسلام درباره حقوق و احکام کودکان است. برخورداری از این میراث سترگ از یک طرف و اهمیت توجه به حقوق کودکان و نوجوانان از طرف دیگر اقتضا می کند که دانشیان و پژوهشیان جهان اسلام توجه و تلاش خود را معطوف صید مروارید های حکمت از این دریای ناپیدا کرانه کنند. از آن جا که امروز خوشبختانه توجه به حقوق کودکان در اغلب جوامع جهان مورد توجه قرار گرفته و پیروان ادیان مختلف و اندیشه های دینی و غیر دینی گوناگون سعی بر ارائه دیدگاه های خود درباره حقوق کودک دارند، بایسته است که دیدگاه های اسلامی درباره احکام و حقوق کودکان نیز مورد باز پژوهی قرار گرفته و در

ص: ۱۸

۱- (۱). مجلسی، بحار الانوار: ۱۱۳/۲۳.

۲- (۲). «شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَا الْبُرِّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» تاریخ الیعقوبی: ۳۲۰/۲.

ساختاری منسجم و روزآمد به محضر اندیشمندان و دغدغه داران و نیز مراکز علمی داخلی و بین المللی ارائه گردد.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام که از آغاز شکل گیری با ژرف اندیشی بنیانگذار فقیدش مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رحمه الله دغدغه و داعیه بیان دیدگاه های مبتنی بر فقه اهل بیت علیهم السلام را داشته و دارد، ضرورت بنیادین توجه به مباحث حقوقی، فقهی و تربیتی کودکان را درک و آن را به عنوان یکی از محورهای فعالیت های علمی و پژوهشی خود قرار داد که نخستین رهاورد آن نگارش «موسوعه احکام الاطفال وادلتها» درهشت مجلد است. این اثر علمی به شیوه استدلالی و تطبیقی (مطالعه دیدگاه ها و مستندات فقه امامیه با تطبیق بر مذاهب فقهی اربعه اهل سنت) مجموعه احکام کودکان و نیز بخشی از مهم ترین حقوق آنان را در اسلام بررسی کرده است.

این موسوعه که با اشراف ریاست محترم مرکز، آیت الله شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی و مدیریت حجت الاسلام والمسلمین قدرت الله انصاری (نگارنده محترم اثر حاضر) و تلاش و همکاری محققان ارجمند حجج اسلام محمد جواد انصاری، ابراهیم بهشتی دامغانی، عباس علی پیوندی، عبدالحسین جمالی، علی سعیدی و سید علی اکبر طباطبایی به انجام رسیده و شش مجلد آن چاپ و منتشر شده، تاکنون مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. از آن جا که امکان داشت حجم زیاد این مجموعه و مباحث مفصل آن به زبان عربی مانع بهره برداری خیل فراوانی از دانش پژوهان و علاقه مندان گردد، مقزّر شد تلخیصی از اثر یادشده به محضر علاقه مندان تقدیم شود. از این رو نگارنده ارجمند با تلاشی در خور تحسین به تلخیص این مجموعه و افزودن پاره ای از مباحث جدید، همچنین تطبیق مباحث مطرح شده بر مقررات داخلی و پیمان نامه حقوق کودک و نگارش آن به زبان فارسی اقدام نمودند.

در این جا برای اطلاع مخاطبان گرامی به عناوین برخی از عمده ترین مباحثی که در کتاب حاضر مورد توجه قرار گرفته اشاره می شود: اهمیت فقه و لزوم توجه به احکام و حقوق کودکان از منظر فقه اسلامی، تعریف مفاهیمی چون حق و تکلیف و حکم، حجر

کودک، احکام صغیر، احکام بلوغ، رشد کودک و راه های احراز آن، همچنین رشد کودک از منظر فقهی و حقوقی، ولایت بر کودک، احکام وصیت نسبت به کودک، مفهوم و محدوده ولایت بر کودکان بدون سرپرست، رعایت حقوق کودک در امر ازدواج، حقوق کودک قبل و بعد از ولادت، لزوم رعایت حق کودک در نسب و هویت، تلقیح مصنوعی، احکام کودکان گمشده و فرزندخواندگی، احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه، حضانت، تعلیم و تربیت کودک، عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان، ولایت بر اموال کودک، ولایت بر نکاح صغار، لزوم توجه به احکام و حقوق کودک در مسائل عقیدتی و تربیتی، عبادات کودکان، تصرفات کودک و اموری چون خرید و فروش و دیگر عقود، احکام کودکان در مورد اقرار، قضا و شهادت، و تقلید، جنایت در حق کودکان، احکام بزهکاری کودکان و تأدیب آنها، و احکام و حقوق کودکان استثنایی.

اینک که به یاری خداوند پژوهش حاضر به انجام رسیده و آماده عرضه به اصحاب معرفت و اندیشمندان و پژوهندگان حقوق کودکان است، سزااست که پس از ادای شکر به محضر خداوند متعال، از ریاست و مدیریت مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام و نگارنده گرامی جناب آقای انصاری و نیز ارزباب فرهیخته این اثر جناب آقای دکتر ناصر قربان نیا و همه کسانی که در پیدایی این اثر نقش داشته اند، تشکر و قدردانی شود. امید که خداوند همگان را در انجام وظایف خطیر و مسئولیت های سترگی که بر دوش گرفته اند یاری رسان باشد.

دکتر محمدمهدی مقدادی

معاون پژوهشی مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)

پاییز ۱۳۹۱

ص: ۲۰

حمد و سپاس به درگاه خداوند متعال و درود و سلام بر هدایتگران بشر، خاصه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاک و مطهرش، به ویژه امام عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اهمیت فقه و جایگاه فقها

(۱)

اهمیت هر علم، به موضوع آن بستگی دارد. موضوع علم فقه، کردار و رفتار مسلمانان از آغاز تا پایان زندگی است. در حقیقت فقه، قوانین زندگی سالم و برتر مادی و معنوی و مقررات فردی و اجتماعی مسلمانان می باشد. به علاوه، دربر دارنده ی دستورالعمل هایی برای کسب سعادت در عالم آخرت و رسیدن به نعمت های بزرگ الهی است.

به اعتراف بسیاری از صاحب نظران منصف، فقه اسلامی از مترقی ترین و کامل ترین قوانین حقوقی موجود در جوامع بشری است و عمل به آن می تواند بخش عظیمی از مشکلاتی را که در جهان امروز فراروی انسان است، را برطرف سازد.

ص: ۲۱

۱- (۱) فقه در لغت به معنی فهم و علم است (لسان العرب ۵: ۱۵۰؛ مصباح المنیر: ۴۷۹ معجم الوسیط: ۶۹۸) و به حسب اصطلاح فقها به عبارات مختلف تعریف شده که از میان آن ها عبارت «علم به احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی آنها» «العلم بالأحكام الشرعية العملية من ادلته التفصیله» متداول و مشهور می باشد، ر.ک: کشف الرموز ۶: ۶، التنقیح الرائع ۱: ۵، جامع المقاصد مقدمه: ۱: ۶، معالم الدین قسم الفقه.

بدین جهت است که آیات و روایات بسیاری، ضمن اشاره به اهمیت علم فقه، مسلمانان را به فراگیری و تحقیق نسبت به آن ترغیب و تشویق می نماید.

در قرآن کریم می خوانیم: شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی جمعیتی برای فراگیری فقه و دانستن مسائل دینی به دیگر شهرها مسافرت نمی کنند؟ (و ما كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْزِلُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ). (۱)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: آموزش مسائل فقهی از بهترین عبادات است. (أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ). (۲) هم چنین فرموده است: آن گاه که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، به او توفیق کسب دانش فقه و فهم مسائل دینی عطا می فرماید.

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ». (۳)

فقه شیعه، به مثابه میراثی پرمایه

در این میان، فقه شیعه که می توان آن را فقه اهل بیت: نامید، میراثی است ژرف و گران قدر، عظیم و انسان ساز، فقهی که ساختار، بنیاد و هدف آن، برپایی عدالت فردی و اجتماعی، به رهبری و ولایت پاک ترین راهبران است.

مکتب فقهی شیعه را امتیازها و برجستگی های فراوانی است، منبع علوم و معارف آن گستره ای وسیع دارد، بیش از دو قرن گفتار و سیره امامان معصوم: رهنمودها و راهبردهای آنان در مقاطع گوناگون، و پاسخگویی به مسائل و حوادث نوپیدا در اعصار و امصار، متمایز و گاه متضاد، ذخیره ای سترگ و آموزه هایی استوار و متقن را فرا راه بشر نهاد، تعالیمی که در هر دوره و جامعه ای، راهبر و راهگشا است.

ص: ۲۲

۱- (۱) سوره توبه ۹: ۱۲۲.

۲- (۲) شیخ صدوق، الخصال (۲-۱): ۳۰، ح ۱۰۴.

۳- (۳) شیخ مفید، الأمالی ۱: ۱۵۸، (المجلس التاسع عشر)، ح ۹.

در مکتب شیعه بیش از دو قرن، وحی توسط خاندان عصمت و طهارت، تفسیر علمی و عملی شد، آن گاه که سر سلسله حکومت امویان (خلیفه دوم) جمع و نقل احادیث نبوی را منع می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به جمع احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله می پرداخت و اصحاب و یارانش را نیز به این امر مهم فرا می خواند.

ابن عباس شاگرد آن حضرت، نظرات استاد و مولای خویش را در تفسیر وحی، به مردم می آموخت و عمار و ابوذر در کوچه و خیابان، دیدگاه های اهل بیت: را تبلیغ می نمودند و هنگامی که خلفا و دست اندرکاران حکومت برای ساماندهی جامعه و تنظیم قوانین و مقررات به قیاس و استحسان روی آوردند، دانشگاه صادقین علیهما السلام صدها عالم فقیه، متکلم و متخصص در علوم آن روز را تحویل جامعه داد، این مهم را امامان معصوم: درسخت ترین دوران پی گرفتند و به قیمت استقبال از رنج ها، زندان ها و به مسلخ رفتن ها، معارف انسان ساز و فقه تشیع را عرضه داشتند و اندیشه حاکم را نقد و رد کردند.

این حرکت پس از غیبت آخرین امام معصوم علیهم السلام با دست مایه ای عظیم، توسط شاگردان عسکریین علیهما السلام پی گیری شد و با بهره گیری از «اصول اربعه‌اُمّه» و دیگر آموزه های اهل بیت، کتاب ها تألیف شد و عالمانی متعهد پرورش یافتند.

ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه

هر چند فقه شیعه از سابقه ای به قدمت ظهور شریعت اسلام، برخوردار است و در این مدت بسیاری از فقها و صاحب نظران در موضوعات مختلف آن تحقیق نموده و نظریات خود را که بر گرفته از ادله اربعه، به ویژه قرآن و روایات است، در قالب کتاب، رساله، مقاله و فتوا ارائه نموده اند، و با اطمینان می توان ادعا نمود در این دوران طولانی، ذهن تیزبین فقیهان مسائل پیچیده فقهی را با کندی و کاه و وصف ناپذیری حلّاجی نموده و گره های بسیاری را با انگشت تحقیق و تدبیر، از زندگی بشر باز نموده اند، لیکن نمی توان پذیرفت تحقیقات انجام شده کافی است، بلکه به دلیل گستردگی دامنه فقه (که امور مختلف زندگی بشر در تمام دوران عمر از تولّد تا وفات و از دنیا تا آخرت را

شامل می‌گردد) چه بسا در بعضی موضوعات که بسیار هم مورد نیاز بوده، یا تحقیقی صورت نگرفته و یا اندک و به طور ناقص انجام شده است، و با عنایت به این که فقه شیعه با زیرساخت اجتماعی و انسانی اش، و ویژگی‌هایی که در روش استنباط و حتی منابع استنباط دارد، می‌تواند پاسخگوی نیازهای قانونی و حقوقی جهان امروز باشد. کافی است با ذهن جهان‌نگر و تلقی درست از انسان و اسلام، و فهم صحیح از رسالت دین، به سراغ این ذخیره عظیم رفت و با شناختن واقع بینانه از نیازهای نوپیدای انسان امروز، خلأها و نیازهای جوامع را بر منابع شیعی عرضه کرد. این کار طبیعه نهضتی جدید خواهد شد و ایران شیعی را اُمّالقری و راهبر جهان اسلام، و پناهگاهی برای مستضعفان جهان خواهد نمود.

آری! اگر معارف پاک و زلال اهل بیت: و جمال دلربای فرهنگ و فقه شیعه بدون پیرایه، به مردم دنیا برسد، و نسبت به آن آگاهی پیدا کنند چنان که خود فرموده اند، مردم فوج فوج به آنان روی می‌آورند: «فَإِنَّا لِلنَّاسِ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا يُبْعُونَا»^(۱) به هر صورت از جمله موضوعات با اهمیت، که ضرورت تحقیق در آن غیر قابل انکار و مورد نیاز جامعه امروز می‌باشد، تحقیق در حقوق و احکام مربوط به اطفال است؛ چرا که در ابواب مختلف فقه، برای کودک حقوقی بیان شده و والدین و دیگر افراد جامعه ملزم به رعایت آن می‌باشند. شناسایی آن‌ها و آگاهی دادن به والدین گامی مؤثر جهت احقاق حقوق کودک خواهد بود. به عبارت دیگر اولیای اطفال نسبت به فرزندان خود به ویژه در زمان طفولیت آن‌ها، دارای مسئولیتی خطیر می‌باشند. خداوند متعال در قرآن خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و اهل و عیال و فرزندان خویش را از آتشی که هیزم آن، انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاهدارید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ...)^(۲)

ص: ۲۴

۱- (۱) معانی الاخبار: ۱۷۴، باب معنی قول الصادق علیه السلام من تعلم علماً، ح ۱، وسائل الشیعه ۹۲: ۲۷، باب ۸ من ابواب صفات القاضی، ح ۵۲.

۲- (۲) سوره تحریم ۶: ۶۶.

نگهداری خویشتن از عذاب الهی، به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و حفظ و نگهداری فرزندان و خانواده، به تعلیم و تربیت و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی تحقق می یابد.

امام زین العابدین علیه السلام، سعادت و شقاوت فرزندان را با تربیت آن ها مرتبط و والدین را در این خصوص دارای مسئولیت خطیر می داند و می فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ»^(۱). بدون شک، آگاهی از حقوق کودک، والدین اطفال و دیگر سرپرستان و مسئولان (مانند قیم، مربی، معلم) را در عمل به وظیفه خویش یاری خواهد نمود.

از سوی دیگر، جامعه پیشرفته بر پایه سازندگی و بر اساس عدالت، آزادی و شناخت واقعی حقوق انسان بنیان نهاده می شود و اولین عامل توفیق و توسعه در جامعه متمدن و با فرهنگ، تربیت و پرورش نونهالانی است که سازندگان واقعی فردای آن جامعه می باشند، و بی توجهی به سرنوشت و حقوق آنان، می تواند آینده جامعه را با خطراتی جدی روبرو سازد.

هر چند بسیاری از کودکان جامعه ی امروز از مزایای زندگی مادی برخوردارند، اما طیف عظیمی از سرپرستان همین کودکان، در جهت تربیت دینی آنان، به وظیفه خود آن گونه که بایسته و شایسته است، عمل نمی کنند. این دسته از کودکان از گام نهادن در راه سعادت که اساس آن بر پایه ی دین و دینداری بنا نهاده شده، محروم می باشند، و در حقیقت بزرگترین حق معنوی آنان تضییع می گردد. ولی دردناک تر از آن، وضعیت کودکانی است که حقوق مادی و معنوی آنان، هر دو نادیده گرفته می شود. در جامعه امروز کم نیستند کودکانی که از سحرگهان تا پاسی از شب به خاطر پول، همانند برده، تن به کار اجباری می دهند تا از گرسنگی نمریند، آنان که از بامدادان تا غروب آفتاب در لجن زارها و انبارهای زباله و مناطق فقیرنشین، گرانباترین اوقات خود را تلف می نمایند و وسیله ای برای سرگرمی ندارند. و نیز اطفالی که به شکل های مختلف توسط

ص: ۲۵

والدین خود و دیگر بزرگسالان، مورد انواع آزارهای جسمی و چه بسا سوءاستفاده جنسی قرار می گیرند و چون قادر به دفاع از خود نیستند، همواره حقوق مسلم آنان در برخورداری از امنیت، رفاه، آموزش رایگان، تربیت دینی و بسیاری از موارد دیگر به راحتی نادیده گرفته می شود.

به گفته بعضی از محققین، در سال های پیش، ارتباط اطفال با مواد مخدر موضوع مهمی محسوب نمی شد، هم چنان که این موضوع در کنوانسیون ها و اعلامیه های آن زمان منعکس نشده بود، اما امروزه نرخ بالای استفاده غیر مجاز از مواد مخدر توسط اطفال، زنگ خطر جهانی است که از یک سو، تربیت و بالندگی اطفال و هم چنین رفاه و سعادت آنان را به مخاطره می افکند، و از سوی دیگر، اقتصاد ملی و نظم اجتماعی را تهدید می کند.^(۱)

متأسفانه در جوامع امروزی به علت سقوط اخلاق، به ویژه در جوامعی که دارای پیشرفت صنعتی می باشند با استفاده از ناتوانی، ضعف، بی اطلاعی، و گاهی نیاز اطفال، گروهی از آنان را به جرائم جنسی وادار ساخته اند و عده ای فاسد، خواسته ها و لذت های کثیف خود را با بهره کشی جنسی از اطفال، برآورده می سازند و موجب هتک حرمت فردی و اجتماعی آن ها می شوند. اگر چه دستیابی به آمار دقیق در این زمینه دشوار است، زیرا سوءاستفاده از کودکان اقدامی مخفیانه است که در آن، کودکان اغلب از طریق شبکه های زیر زمینی قاچاقچیان، رد و بدل می شوند، با این وجود تخمین زده می شود که تقریباً یک میلیون کودک که غالباً دخترند، هر سال به این تجارت چند میلیارد دلاری کشانده می شوند.^(۲)

کوتاه سخن این که، در عصر حاضر در سرتاسر جهان، میلیونها کودک بر اثر عواملی چون فقر، بیماری، جنگ، خشونت، تبعیض نژادی، استثمار، بی سواد، عدم احساس مسئولیت و غفلت والدین نسبت به تربیت صحیح اخلاقی، دینی و اسلامی آنها، از حقوق مختلف و مسلم خویش محروم مانده اند.

ص: ۲۶

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۱۰.

۲- (۲) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۲۰۲.

چگونه بشر می تواند ادعای تمدن و عدالت خواهی داشته باشد، در حالی که زیباترین و معصوم ترین مخلوق عالم رها می گردد، آزار و اذیت می شود، دزدیده و فروخته می شود و مورد بهره کشی های غیرانسانی قرار می گیرد؟!

باند های مافیای تجارت کودکان، بعضی از مواقع بدون هیچ مانعی به فعالیت مجرمانه خود ادامه می دهند... با وجود این، اطفالی که حتی سر شکایت هم ندارند، به اشکی آرام می گیرند و به ناپناهی پناه می یابند، در این موقعیت چه باید کرد؟

آیا ما بزرگسالان - هر کس به سهم خود - در مقابل کودکان مسئولیت نداریم؟

بی گمان نمی توان دست روی دست گذاشت و شاهد تضييع حقوق کودکان، و تماشاگر جدایی فوج جوانان و نوجوانان مسلمان از فرهنگ خود شد و تنها با نگاشتن چند کتاب تخصصی برای گروه خاص و در سطح فهم آنان، کار را تمام شده تلقی کرد، و از کنار گروه عظیمی که تشنه دانایی و فهم دقیق مسائل و برنامه ریزی روشن برای زندگی خود و تربیت فرزندانشان می باشند، گذشت، و نیازهای آنان را نادیده انگاشت تا راهزنان دین و فرهنگ، آنان را از راه به در برند و زمانی سر از لاک خود در آورند که بیغوله بانان، بر همه جا دست انداخته و دیگر کار تمام شده باشد.

امروز، هم دنیا می خواهد بفهمد که ما چه می گوئیم، و هم مسلمانان که در جای جای دارالاسلام زندگی می کنند، می خواهند وظایف خود، به ویژه مسئولیت خویش در قبال فرزندان و حقوق آن ها را بدانند.

و از طرفی، آموزه های شریعت و دانش فقه گسترده و عمیق است، نه ما، که اگر ده ها گروه بسان ما دست به کار شوند، نمی توانند تمامی مسائل آن را چنان که باید، بکاوند و حق مطلب را اداء کنند.

بنابراین، نیاز مردم و جامعه می طلبد که در موضوعات مختلف فقه از جمله کودکان، تحقیق جامع و گسترده و روزآمد صورت پذیرد.

با مراجعه به فهرست کتاب های موجود در کتابخانه ها و نیز با مطالعه کتاب شناسی های مهم و تحقیقات دیگری که به عمل آمد، مشخص شد کتابی جامع و کامل، که در برگیرنده مسائل مختلف فقهی مربوط به کودکان باشد، در فقه شیعه و اهل سنت وجود ندارد و فقیهان مسائل مربوط به کودک را به تناسب، در مباحث مختلف و به طور پراکنده بیان کرده اند.

از سوی دیگر، تخصصی شدن ابواب مختلف فقه و ارائه مباحث به طور منظم و پژوهش بیش تر در مسائل مورد نیاز و با اهمیت که به هر دلیل مورد تحقیق قرار نگرفته، همواره خواست صاحب نظران بوده است. بدین جهت نگارنده این سطور، در مرکز فقهی ائمه اطهار: که یادگار پُر خیر و با برکت مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی رحمه الله می باشد، طرح تحقیقی احکام فقهی اطفال را با نام «موسوعه احکام الاطفال و ادلتها» با اشراف استاد محقق حضرت مستطاب جناب حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی و با کمک جمعی از فضلاء محترم (حجج اسلام آقایان محمد جواد انصاری، علی سعیدی، سید علی اکبر طباطبایی، ابراهیم بهشتی، عباسعلی پیوندی، عبدالحسین جمالی)، تحقیق و تدوین نمودیم که بالغ بر هشت جلد گردیده است و بحمدالله تا کنون پنج جلد آن منتشر شده است. بعد از انتشار چهار جلد اول که با استقبال خوبی از سوی افراد و مراکز تحقیقی همراه بود، تصمیم گرفته شد گزیده مباحث مطرح شده در آن، با ذکر مهم ترین مبانی و ادله و نیز دیدگاه فقهای بزرگ و صاحب نام شیعه در مورد حقوق کودک به زبان فارسی با نام «حقوق و احکام کودک در فقه اسلامی» در دو جلد تدوین و ارائه گردد و در این میان تلاش گردید پاره ای مباحث مهم و کاربردی و نیز تطبیق با مقررات مهم داخلی و بین المللی بدان افزوده شود.

اهداف در تألیف این کتاب

الف: استفاده بیش تر فارسی زبانان، به ویژه دانشجویان و اساتید دانشگاه در رشته های فقه، حقوق، و قضای اسلامی.

ب: تطبیق احکام فقهی مربوط به کودک با مواد قانون مدنی ایران و کنوانسیون های بین المللی که در ارتباط با حقوق کودک صادر شده به ویژه پیمان نامه (۱) حقوق کودک.

ج: پاسخ به برخی شبهه ها و ایرادها که نسبت به بعضی از احکام فقهی مطرح شده است، مانند بلوغ دختران در سن نه سالگی، ولایت بر نکاح صغار و جواز تنبیه کودکان.

مشخصات این کتاب

۱ - جمع آوری احکام فقهی، اخلاقی، و حقوق کودک به روش فقه استدلالی در یک مجموعه دو جلدی که در نوع خود کم نظیر می باشد.

همان گونه که پیش تر اشاره شد اکثر احکام اعم از فقهی، اخلاقی و حقوقی مربوط به کودک از دوران انعقاد نطفه تا بلوغ که در کتاب «موسوعه احکام الاطفال وادلتها» جمع آوری شده، در این کتاب نیز بیان گردیده، با این تفاوت که از استدلال های طولانی و نیز اشکال و ابرامی که در مباحث فقه استدلالی بیان می شود، خودداری شده و فقط به بیان حکم و دیدگاه فقها و استدلال بر آن به طور مختصر، اکتفا شده است، به گونه ای که هشت جلد موسوعه به دو جلد تقلیل یافته است. البته بعضی از مباحث که کاربرد علمی

ص: ۲۹

۱- (۱) سازمان های بین المللی در دهه های اخیر با هدف حمایت از کودکان و نوجوانان اقداماتی انجام داده که مهم ترین آن کنوانسیون حقوق کودک می باشد که در نوامبر (۱۹۸۹) به اتفاق آرا در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید و در سپتامبر ۱۹۹۰ با توجه به بند الف ماده (۴۹)، به مرحله اجرا گذارده شد. کنوانسیون حقوق کودک حاوی حداقل استانداردهای حقوقی، اخلاقی است که مورد توافق دولت ها قرار گرفته و بیانگر توقعات و آرزوهای جامعه بین الملل در مورد حمایت از کودکان و مراقبت از آن هاست؛ تاکنون بسیاری از دولت ها این پیمان نامه را تصویب نموده و به آن ملحق شده اند. مجلس شورای اسلامی ایران، کنوانسیون حقوق کودک را که مشتمل بر یک مقدمه و (۵۴) ماده می باشد، در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۱، به تصویب رساند و در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۱ به تأیید شورای نگهبان قانون اساسی رسید و اجازه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به آن صادر گردید، مشروط بر آن که مفاد آن در هر مورد و در هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد و یا قرار گیرد، از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران لازم الرعایه نباشد.

بیشتری دارد مانند: مباحث تعلیم و تربیت کودک، ولایت و قیمومیت بر کودک و... هم چنان گسترده بحث شده، ولی مباحثی که این گونه نیست، مثل ولایت بر نکاح کودک، جهاد کودک و... با رعایت اختصار عنوان گردیده است.

ضمن این که مباحث مطرح شده در این کتاب هماهنگ با ابواب و فصول «موسوعه احکام الاطفال» نمی باشد و در آن جابه جایی صورت گرفته، به طوری که بعضی از مباحث جلد ششم و هفتم در آغاز این کتاب آمده است. این تصمیم به جهت رعایت آن چه امروزه در تدوین کتب علمی رایج شده، که مفاهیم کلی مباحث را در بخش آغازین تحقیق قرار می دهند، اتخاذ گردید. بنابراین، کتاب «حقوق و احکام کودک...» ناظر به کتاب احکام الاطفال است، لیکن ترجمه آن نمی باشد.

۲- علاوه بر احکام و حقوقی که مستقیماً به کودک مربوط می شود مانند عبادات کودک، حق نفقه و حق تربیت از احکامی که تکالیف و تعهدات والدین و دیگران نسبت به کودک محسوب می گردد، مانند ولایت پدر و جد پدری بر اموال کودک و ولایت بر نکاح نیز سخن به میان آمده است.

افزون بر این بعضی از مسائلی که با تسامح می توان آن ها را حق کودک نامید و به واقع در زمره حقوق نمی باشد، نیز مطرح گردیده است، مانند شرایطی که اسلام برای انتخاب همسر (مستحبات نکاح) بیان نموده است تا موجب پرورش کودک سالم و سعادت مند شود.

۳- برای آن دسته از حقوق کودک که غالباً به عنوان مباحث اخلاقی بیان می شود، مانند مباحث تعلیم و تربیت، مبانی و ادله فقهی بیان شده تا مسئولیت والدین و دیگران در این وظیفه بسیار خطیر بیش تر روشن گردد و خود را به انجام آن ملزم بدانند.

۴- در بحث از مفاهیم (فصل اول و دوم) بر خلاف آن چه متداول است، فقط به تعریف مفهوم اکتفا نشده و بعضی از عناوین مانند حجر، رشد، بلوغ و عدم تعلق احکام الزامی به کودک مورد تحقیق قرار گرفته و برای اثبات نظریه ای که اختیار شده دلیل ارائه گردیده است، چرا که در مباحث فقه استدلالی صرف بیان مفهوم بدون ذکر دلیل کارآیی لازم را ندارد.

۵- هم چنین بر خلاف آن چه در نشر کتب فارسی در سال های اخیر متداول است که در ذکر منابع و زیرنویس ها ابتدا نام مؤلف و سپس کتاب را می نویسند، در این کتاب فقط به ذکر کتب اکتفا گردیده مگر در مواردی که تشابه اسمی وجود داشته باشد که در این گونه موارد به ناچار نام نویسنده کتاب هم آورده شده است.

اتخاذ این روش بدان جهت است که چون در این کتاب در اکثر مباحث به نظریه مشهور فقها اشاره شده و در نتیجه می باید به کتب فقهی ارجاع شود ذکر نام تعدادی از بزرگان فقها در هر بحث موجب تکرار ملال آور و بی فایده خواهد بود. البته در کتابنامه نام تمامی نویسندگان به همراه کتاب ها آمده است.

۶- با توجه به آن چه ذکر شد مقصود از احکام در عنوان کتاب تمام احکام فقهی مرتبط با کودک اعم از احکام وضعی و تکلیفی است و نیز اعم از احکامی که به طور مستقیم به شخص کودک تعلق می گیرد و یا احکامی که والدین کودک و دیگر افراد در ارتباط با وی دارند، هم چنین مقصود از حقوق معنایی فراتر از مفهوم اصطلاحی و رایج در علم حقوق می باشد.

به عنوان مثال یکی از احکام فقهی که در مسائل نسب و هویت کودک بحث می شود، عدم جواز انکار نسب توسط پدر کودک بعد از اقرار به آن می باشد، این حکم در دایره حقوق کودک به معنی رایج آن قرار نمی گیرد، ولی در فقه مطرح شده و می توان آن را از حقوق فقهی کودک بر شمرد.

۷- در تمام مباحث مطرح شده در این کتاب سعی شده است از عناوین فقهی به ویژه عناوینی که در متن آیات و روایات آمده است، استفاده گردد.

نحوه تدوین مباحث کتاب

در یک جمع بندی کلی می توان مباحث مطرح شده در این کتاب و شیوه ارائه آن را به دو قسم تقسیم نمود.

قسم اول: مباحثی است که در قالب تکالیف و تعهدات والدین و دیگران نسبت به کودک از آن ها بحث می شود.

قسم دوم: احکام و حقوقی است که در ارتباط با کودک در فقه بیان شده است و متعلق آن شخص کودک می باشد، مانند مسائل عبادی کودک، معاملات او، دخالت کودک در دعاوی مالی و غیرمالی نسبت به خود و دیگران.

مباحث مطرح شده در قسم دوم به ترتیب ابواب فقه در کتب مشهور فقه استدلالی، مانند شرائع الاسلام و جواهرالکلام می باشد. به بیان دیگر مسائلی که در کتب فقهی از طهارت تا دیات در خصوص کودک وجود دارد به اجمال از آن ها بحث شده است، به همین جهت در بعضی ابواب فقهی که احکام بیشتری در ارتباط با کودک وجود داشته، بخش مربوط به آن دارای قلمرو بیشتری است و در ابوابی که مسائل کمتری مطرح گردیده، بخش مربوط به آن از حجم کمتری برخوردار است.

ساختار کتاب

این کتاب در دو جلد و طی هفده فصل ارائه گردیده است و مباحث آن اجمالاً بدین قرار است:

الف: جلد اول

فصل اول: واژگان کلیدی در احکام و حقوق کودک مانند حق، حقوق، تکلیف، حکم، کودک ممیز و غیر ممیز، محجور، رشید، سفیه و بلوغ.

فصل دوم: احکام کلی در ارتباط با مسئولیت دیگران نسبت به کودک مانند ولایت بر کودک، وصیت نسبت به وی، قیمومیت بر کودک، شرایط و محدوده ولایت و پایان آن.

فصل سوم: مستحبات ازدواج یا زمینه سازی برای رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج و نیز احکام جنین در فقه و حقوق و مسائل مربوط به کنترل موالید.

فصل چهارم: امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولد نوزاد، و نیز رعایت حق کودک در نسب و هویت و مسائل مربوط به تلمیح مصنوعی.

فصل پنجم: احکام لقیط (کودکانی که پدر و مادر آن ها معلوم نیست) و تبیی (فرزندخواندگی)

ص: ۳۲

فصل هشتم: احکام و حقوق کودک در تغذیه با شیر مادر و نیز مسائل رضاع و شیر دادن به نوزاد، نفقه کودک، و راه های تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و یتیم و فقیر.

فصل نهم: مسائل حضانت، مانند تعیین اولویت در حضانت کودک، شرایط مستحقین حضانت، و نیز احکام و حقوق کودک در تعلیم و تربیت.

فصل دهم: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت و اولویت های آن، مانند تعلیم و تربیت کودک در جهت ایمان به پروردگار، معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر آن حضرت، و آموزش فرائض دینی.

ب: جلد دوم

فصل نهم: احکام ولایت بر اموال کودک، و اداره آن و شرایط دخالت در اموال کودک.

فصل دهم: احکام ولایت بر تزویج کودکان.

فصل یازدهم: اعتقادات کودک و مسائلی مانند پاکی و طهارت جسمی و معنوی وی، و رعایت حقوق او در داشتن اعتقادات مذهبی.

فصل دوازدهم: عبادات کودک مانند نماز، روزه و حج.

فصل سیزدهم: احکام مربوط به دخالت و تصرف کودک در اموال خود و دیگران از قبیل خرید و فروش، حواله، ضمانت، مضاربه، ودیعه، اجاره، صدقه، و هم چنین بحث از حمایت کودک در برابر استثمار اقتصادی و ممنوعیت به کارگیری وی در کارهای سخت.

فصل چهاردهم: مسائل مربوط به اقرار کودک و دعاوی او در امور مالی و نیز گواهی وی در همین زمینه.

فصل پانزدهم: جنایت بر کودک (کودک آزاری)

فصل شانزدهم: مباحث تنبیه کودکان و ممنوعیت اجرای حدود شرعی بر آنان و راه های جلوگیری از بزه کاری کودکان.

فصل هفدهم: مباحث مربوط به کودکان مریض، معلول و عقب مانده و شیوه برخورد و راه های کمک به آنان.

در پایان بر خود لازم می دانم، از استاد محقق حضرت آیه الله حاج آقا محمدجواد فاضل، رییس محترم مرکز فقهی ائمه اطهار: که ضمن نظارت بر حسن انجام این تحقیق، با حمایت مادی و معنوی خویش، ما را پشتیبانی و دلگرمی بخشیدند، صمیمانه تشکر نمایم.

هم چنین از مدیر محترم مرکز، حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج محمدرضا فاضل کاشانی و نیز معاون پژوهشی مرکز، جناب آقای دکتر محمد مهدی مقدادی که در به سامان رسیدن این تحقیق در مراحل مختلف پیگیری جدی نمودند و هم در ویراستاری آن بذل محبت کردند و جناب آقای دکتر ناصر قربان نیا که زحمت ارزیابی این تحقیق را متقبل شدند و نیز از برادران محقق، آقایان شیخ یونس فرخنده و شیخ روح الله انصاری و شیخ عباس کوهی که بازنویسی و تطبیق و تصحیح و مقابله مباحث را به عهده داشتند و در این خصوص وظایف محوله را با جدیت پیگیری کردند، هم چنین از آقای مهدی پاشازاده که تایپ و اصلاح این تحقیق را به عهده داشتند، تقدیر و تشکر می نمایم.

امید آن که، این خدمت کوچک، بخشی از دین ما را در قبال حوزه علمیه و نظام مقدس اسلامی جبران نماید و موجب رضایت خداوند متعال و حضرت بقیه الله الاعظم، امام عصر علیه السلام واقع شود و ذخیره ای باشد برای روزی که (لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). (۱) ان شاء الله تعالی

قدرت الله انصاری

ص: ۳۴

(تبیین واژه های کلیدی در احکام و حقوق کودک)

واژه «حقوق» معانی گوناگونی دارد، ولی چند معنی آن بیش تر مورد گفتگو است:

۱ - حقوق به معنای مجموعه ی مقررات حاکم بر روابط اجتماعی. به تعبیری دیگر، مجموعه ی بایدها و نبایدهایی که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آن ها می باشند و دولت ضمانت اجرای آن ها را بر عهده دارد.

۲ - حقوق به معنای علم حقوق: مقصود از حقوق در این مفهوم، دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحوّل آن ها می پردازد.

۳ - حقوق، جمع حق: در هر نظام حقوقی برای تأمین سعادت اجتماعی و فردی انسان و جلوگیری از هرگونه تجاوز و تعارض، امتیازها و قدرت های قانونی مشخصی اعتبار می شود که به هر یک از آن ها اصطلاحاً «حق» می گویند و مجموع آن ها را حقوق می نامند.

حقوق به این معنا، مجموعه ای از امتیازات فردی یا گروهی شناخته شده در جامعه است که ناشی از قوانین و مقررات حاکم بر آن می باشد و قراردادی و وضعی است (۱).

ص: ۳۷

۱- (۱) ر. ک: دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، مقدمه عمومی علم حقوق: ۱۲-۱۳؛ مصطفی دانش پژوه، قدرت الله خسروشاهی، فلسفه حقوق: ۱۶-۱۷؛ محمدعلی آقایی، اصطلاحات حقوقی: ۱۴.

بنابراین حق حیات، حق مالکیت، حق زوجیت، حق والدین، حق کودک و مانند این‌ها به اعتبار معنی اخیر است. مقصود از حقوق (که به عنوان اسم این کتاب انتخاب گردیده و از آن‌ها بحث خواهد شد) معنی اخیر می‌باشد.

ب: معنای حق

۱. حق در لغت

کلمه ی حق در لغت، در مفاهیم مختلفی به کار رفته، مانند ضد باطل، ثابت (۱)، یقین (۲)، واجب. در قرآن کریم می‌خوانیم: (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ) (۳) یعنی بر اکثر آن‌ها ثابت و واجب شد (عذاب)، زیرا از کسانی می‌باشند که از حالشان پیداست در حال کفر می‌میرند.

در عبارات بعضی از محققین آمده است، معنای اصلی حق، موافقت و مطابقت است؛ بر کسی که چیزی را به مقتضای حکمت ایجاد می‌نماید و نیز فعلی که بر طبق حکمت و مصلحت از فاعل صادر می‌شود، حق اطلاق می‌گردد. به همین اعتبار خداوند حق است، زیرا خالقیت او و افعالش به مقتضای حکمت است و نیز بر اعتقاد مطابق با واقع و حقیقت، و کردار و گفتاری که به حسب آن چه لازم است، صادر و بیان شده، حق اطلاق می‌شود. (۴)

به نظر می‌رسد هر چند کلمه ی حق در مفاهیم مختلفی استعمال شده است، ولی می‌توان در تمام این کاربردها نوعی ثبات و تحقق را در نظر گرفت، بنابراین معنی اصلی حق، ثبات و تحقق است.

۲. حق در اصطلاح

حق در اصطلاح فقها و حقوق دانان به نوعی اختیار و توان و سلطه تفسیر گردیده است. (۵) در غالب تعریف‌هایی که از حق می‌شود قبل از هر چیز بر این عنصر اصلی تکیه شده است.

ص: ۳۸

۱- (۱) لسان العرب ۱: ۱۲۲، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۱: ۴۱۳.

۲- (۲) معجم الوسیط: ۱۸۷.

۳- (۳) سوره یس ۳۶: ۷.

۴- (۴) مفردات راغب: ۲۴۶.

۵- (۵) حق و تکلیف: ۲۴.

یکی از صاحب نظران حقوقی در این باره می نویسد: «حقّ در اصطلاح عبارت است از توانایی که شخص بر چیزی و یا بر کسی داشته باشد»^(۱).

و نیز گفته اند: حق، سلطه و توانایی است که برای صاحب حق، بر غیر خودش جعل و اعتبار گردیده و متعلّق آن ممکن است مال باشد و یا غیر مال، مانند عین مستأجره، زیرا با عقد اجاره برای مستأجر توانایی و سلطه بر موجد در مال معین (مال الاجاره) جعل و اعتبار می گردد.^(۲)

برخی دیگر حق را مرتبه ی ضعیفی از ملک دانسته اند.^(۳)

۳. ارکان حق و رابطه ی آن با تکلیف

هر حقّی دارای سه رکن است:

الف - کسی که حق برای اوست (مَنْ لَهُ الْحَق).

ب - کسی که حق بر اوست (مَنْ عَلَيْهِ الْحَق).

ج - آن چه متعلّق حق قرار می گیرد (موضوع حق).

حق همواره در راستای منافع افرادی است که برای آن ها به رسمیت شناخته شده و صاحب حق می باشند. دارنده ی حق ممکن است یک فرد یا گروهی از افراد و یا حتی همه ی افراد جامعه باشند، چنانچه ممکن است شخص حقوقی باشد، مانند حقوقی که برای امام و حاکم وجود دارد.

از سوی دیگر به رسمیت شناختن هر حقّی در جامعه برای افراد، آن ها را در موقعیت ممتازی نسبت به دیگران قرار می دهد، به گونه ای که دیگران باید آن حق را رعایت نمایند و مانع استیفای آن از طرف صاحبان حق نشوند. بنابراین با به رسمیت شناختن هر حقّی تکلیفی پیدا می شود به همین جهت باید گفت هر حقّی، دو روی دارد، روی دیگر آن، تکلیف است که متعلّق به مَنْ عَلَيْهِ الْحَق است.

ص: ۳۹

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ۱۶۶۹:۳.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۱۳:۱، محقّق کمپانی، حاشیه کتاب مکاسب، ۴:۱.

۳- (۳) همان: ۱۴، همان: ۴.

مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ نِزَامٌ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُ الْإِنْسَانِ (۱)

به هر حال حق و تکلیف ملازم یکدیگرند و با هم جعل می شوند، تنها خداوند است که نسبت به انسان هاحقوقی دارد، بدون آن که هیچ تکلیفی برای او وجود داشته باشد، با این حال واجباتی برای خودش قرار داده است.

زیباترین بیان در این باره، سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمودند: خداوند سبحان برای من به خاطر آن که زمامدار شده ام حقی بر شما قرار داده و همانگونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است... هیچ حقی برای کسی منظور نمی شود، مگر آن که وظیفه ای بر عهده ی او گذارده می شود و هیچ تکلیفی برای کسی در نظر گرفته نمی شود، جز آن که برای او نیز حقی مطرح خواهد بود. اگر برای کسی حقی باشد بدون هیچ گونه تکلیفی، او تنها خداوند متعال است. (۲)

و نیز آن حضرت می فرماید: «إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْبَانَهُ وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَمِّنَ أَدَبَهُ، وَ يُعَلِّمَهَا الْقُرْآنَ» (۳) فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی، حق پدر بر فرزند آنست که فرزند در هر چیز - جز نافرمانی خدای سبحان - او را فرمان برد و حق فرزند بر پدر آنست که نام او را نیکو نهد و او را به نیکی ادب نماید و قرآن را به او تعلیم دهد.

۴. مراحل حق

برای هر حقی، دو مرحله می توان تصور کرد:

مرحله اول: مرحله اعتبار حق برای افراد، یعنی دارا شدن و برخورداری از حق که در اصطلاح به آن «اهلیت» تمتع گفته می شود. در این مرحله هر انسانی در چهارچوب ویژگی های یک نظام حقوقی می تواند صاحب حق شود و هیچ کس حقی خود انسان

ص: ۴۰

۱- (۱) مصطفی دانش پژوه - قدرت الله خسرو شاهی، فلسفه حقوق، ۲۲-۲۳.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶: ۳۳۳-۳۳۲.

۳- (۳) همان، حکمت ۳۹۹: ۵۴۶.

نمی تواند چنین اهلیتی را از خود سلب نماید، اهلیت تمتع ملاک شخصیت حقوقی می باشد. این مرحله، از زمان تولد طفل (بلکه از دوران جنینی) شروع و در تمام عمر ادامه دارد و با فوت او خاتمه پیدا می کند.

بنابراین شخصیت حقوقی لازمه ی وجود حیات انسانی است، بدین جهت تمام افراد حتی کودکان و مجانین، آن را دارا می باشند.

در ماده «۹۵۶» قانون مدنی آمده است: «اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود.»

مرحله دوم: مرحله ی اجرای حق و استیفای آنست که به آن «اهلیت استیفا» گفته می شود. این چنین نیست که هر کسی که دارای حق تمتع است، دارای حق استیفا نیز باشد و بتواند حق خود را اعمال و اجراء نماید، زیرا اجرای حق و استیفای آن مستقیماً و بلاواسطه منوط به استعداد طبیعی، جسمی و روحی است.

در این مرحله برای این که شخص بتواند حقوق خود را استیفا نماید شرایطی لازم است و این شرایط برای این است که شخص بتواند حق را در راستای منافع خویش به کار گیرد، یعنی به قوه درک و تمیز دست یافته باشد و برای این امر باید عاقل، بالغ و رشید باشد. (۱) بنابراین کودک (صغیر) شرایط استیفای حق خود را ندارد و ولی او حقوق وی را استیفا می نماید.

۵. اقسام حق

حق به اعتبار متعلق خود دارای اقسامی متفاوت است، مانند حق الله و حق مردم. مهم ترین تقسیم بندی حق مردم، تقسیم آن به حقوق مالی و غیر مالی است.

حق غیر مالی: امتیازی که هدف از آن رفع نیازمندی های عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق روابط غیر مالی اشخاص است و ارزش داد و ستد ندارد و به طور مستقیم قابل ارزیابی مالی نیست. مانند حق زوجیت، حق ولایت، حق حضانت و حق تعلیم و تربیت. حقوق کودک که در این کتاب از آن ها بحث می شود اغلب از این قسم می باشد.

ص: ۴۱

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۵۱:۴-۱۵۳، مجید وزیری، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴-۱۵.

البته ممکن است بر حقوق غیر مالی آثار مالی نیز مترتب گردد؛ مانند این که حق زوجیت موجب مطالبه ی نفقه می شود یا حق قصاص که قابل تبدیل به دیه و مال است.

حق مالی: امتیازی است که در هر نظام حقوقی به منظور تأمین نیازهای مالی شخص به آن ها داده می شود. این دسته از حقوق بر خلاف گروه اول قابل مبادله و تقویم به پول است، مانند: حق ملکیت، حق منفعت، حق شفعه و مانند این ها.

به اعتبار دیگری حق ممکن است از طبیعت شیئی سرچشمه گرفته باشد، مانند: حق حیات و نیز ممکن است مقتضای اخلاق یا بنای عرفی و عقلا و یا حکم شرع و قانون داخلی و بین المللی و یا امور دیگر باشد. و به همین اعتبار است که حقوق را به این امور منسوب می کنند و می گویند: حق طبیعی، اخلاقی، عرفی، شرعی، داخلی و بین المللی.

هم چنین حق به اعتبار دایره ی وسعت آن به مطلق و نسبی، و به اعتبار زمان پیدایش آن به منجز و معلق، و به اعتبار مدّت بقاء، به موقت و دائم، و به اعتبار زمان اجراء، به حال و مؤجل، و به اعتبار قابلیت زمان، به ثابت و متزلزل تقسیم می شود.^(۱)

ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن

تکلیف در لغت عرب از ماده کُلِفَتْ گرفته شده که به معنی سختی و مشقت است^(۲)، امر به چیزی که در آن مشقت و سختی است تکلیف می نامند^(۳) و امر را مکلف (با کسر لام) و کسی که موظف به انجام امر می گردد را مکلف (با فتح لام) گویند.

تکلیف را به دو قسم تقسیم نموده اند:

اول - تکلیف پسندیده یا ممدوح

مقصود از آن تکلیفی است که دارای مصلحت باشد به گونه ای که بدون انجام آن تحقق نیابد، تکالیفی که خداوند متعال به پیامبر و امام علیهما السلام می نماید از این قسم می باشد.

ص: ۴۲

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۷۰ و بعد از آن حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۲-۱۳ و ۱۹.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۵۳۷.

۳- (۳) مجمع البحرین ۵: ۱۱۵، لسان العرب ۱۲: ۱۴۱.

مقصود از آن اوامری است که با سختی و مشقت انجام می پذیرد، بدون آن که در آن مصلحتی وجود داشته باشد^(۱).

به اعتبار دیگری تکلیف را به شرعی (مانند تکالیف خداوند بر بندگان خود) و عرفی (مانند تکلیف معلم بر شاگرد) تقسیم نموده اند^(۲).

در اصطلاح فرهنگ دین، تکلیف به فرمان الهی اطلاق می شود. مرحوم لاهیجی می گوید: «تکلیف خطاب الهی را گویند که متعلق به افعال بندگان است از جهت انصاف به حسن و قبح بر سبیل اقتضا یا بر سبیل تخییر و مراد از اقتضا طلب است و طلب یا متعلق است به فعل و یا ترک و بر همین اساس اوامر الهی در مورد افعال انسان را به پنج قسم تقسیم نموده اند: وجوب، حرمت، ندب، کراهت و اباحه»^(۳).

شروط عامه تکلیف و یا به بیان دیگر «شرایط تعلق حکم تکلیفی» عبارت است از: عقل، بلوغ، قدرت و اختیار^(۴) در مباحث بعدی در این باره بیش تر توضیح خواهیم داد.

د: مفهوم و معنای حکم

حکم، معانی و مفاهیم مختلفی دارد که در حوزه «حقوق» دست کم در دو معنی کاربرد بیشتری پیدا می کند:

۱ - حکم به معنای فرمان و دستور دادن و نیز بر خود فرمان و دستور، (معنای مصدری و اسم مصدری) اطلاق شده است؛ مثل (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ).^(۵) هیچ فرمان و دستوری نیست مگر از سوی خدا.

ص: ۴۳

۱- (۱) بنگرید مفردات الفاظ قرآن: ۷۲۱-۷۲۲.

۲- (۲) رساله المكلف و التكليف: ۱۳.

۳- (۳) گوهر مراد ۷-۳۴۷.

۴- (۴) بنگرید جواهر الكلام ۶: ۴۶۰، تقریرات اصول محقق نایینی ۳: ۱۵-۱۶.

۵- (۵) سوره یوسف، ۴۰: ۱۲.

۲ - حکم به معنای قضا و دادرسی، چنان که قرآن می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) ۱. ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا در بین مردم به موجب آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی.

حکم به معنای اول اعم از حق است. زیرا مفهومی است نفسی نه اضافی. یعنی در آن «مَنْ لَهُ الْحُكْمُ، وَ مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ» مطرح نیست، ولی در حَقِّ، چنین اضافه و نسبتی وجود دارد.

اما حکم به معنای دوم بخشی از حقوق به شمار می رود و بر حقوق قضایی انطباق دارد، در نتیجه حکم به معنی اول وسیع تر از حقوق است، ولی حکم به معنی دوم زیرمجموعه ی حقوق خواهد بود که در این صورت محکوم له و محکوم علیه نیز در آن راه پیدا می کند.

۵ - اقسام حکم

حکم اقسام مختلفی دارد، مهم ترین تقسیم بندی آن که در حقوق کودک بیش تر از دیگر اقسام حکم، کاربرد دارد، تقسیم آن به احکام تکلیفی و وضعی است:

۱. حکم تکلیفی

بسیاری از فقها (۱) در تبیین معنی حکم تکلیفی و وضعی فرموده اند: حکم تکلیفی خطاب شارع است که به افعال مکلفین به نحو اقتضا و یا تخییر تعلق می گیرد.

مقصود از اقتضا، طلب و درخواست انجام و یا ترک فعل است و مقصود از تخییر اموری است که انجام و ترک آن یکسان است و مکلف اجازه دارد آن را انجام دهد و یا ترک نماید که در اصطلاح آن را مباح می نامند.

به تعبیری دیگر، حکم تکلیفی چنان که از نام آن معلوم است عبارت از الزام به انجام فعل و یا ترک آن می باشد، که ایجاد تکلیف مثبت و یا منفی را برای افراد در پی خواهد داشت.

حکم تکلیفی مثبت مانند آن چه در ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی آمده است: «ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آن ها را مهمل بگذارند».

ص: ۴۴

۱- (۲) القواعد والفوائد ۱: ۳۹، التمهید القواعد: ۲۹، هدایه المسترشدين ۱: ۵۵، بدایع الافکار: ۷، الدروس فی علم الاصول ۱: ۱۶۲.

حکم تکلیفی منفی مانند حکم مذکور در ماده ۲۷۶ قانون مدنی که می گوید: «مدیون نمی تواند مالی را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفای به عهد، تأدیه نماید».

و مثل این که مرد نباید با قصد ریبه به زن نامحرم نظر نماید. (۱)

۲. حکم وضعی

حکم وضعی به این معنی است که شارع دو امر از اموری که به مکلفین تعلق دارد را به یکدیگر ربط دهد به گونه ای که یکی از آن ها در دیگری تأثیر گذارد.

به تعبیری دقیق تر، بر طبق نظریه ای که معتقد است شارع تمام یا برخی از احکام وضعی را جعل نموده است، در عین حال در بردارنده بعث و زجر نیست و اولاً و بالذات به افعال مکلفین تعلق نمی گیرد، هر چند به اعتبار این که تابع احکام تکلیفی است به صورت تأسیسی یا امضایی به افعال مکلفین تعلق می گیرد. (۲)

ولی در احکام تکلیفی انجام یا ترک فعل از مکلف مورد نظر است.

۳. اقسام حکم تکلیفی و وضعی

احکام تکلیفی منحصر در پنج حکم است که در چهار عدد از آن ها در خواست انجام یا ترک فعل شده است و آن ها عبارتند از: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، و در یکی از آن ها مکلف مخیر بین انجام فعل یا ترک آن است و آن را اباحه می نامند. حکم وضعی دارای اقسام بسیاری است.

بعضی از فقها فرموده اند: «هر حکمی که از طرف شارع صادر شده غیر از پنج حکم تکلیفی، حکم وضعی است». (۳)

مهم ترین اقسام حکم وضعی عبارت است از: شرطیت، سببیت، مانعیت، علیت، ملکیت، زوجیت، بطلان و فساد. (۴)

ص: ۴۵

۱- (۱) مبانی عروه الوثقی، کتاب النکاح ۱: ۹۰. موسوعه الاحکام الاطفال وادلتها ۲: ۱۳۰.

۲- (۲) الفوائد الاصول ۴: ۳۸۴.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی (مصباح الاصول) ۴۸: ۹۳.

۴- (۴) فوائد الاصول ۴: ۳۸۴، اجود التقریرات ۴: ۷۷ و بعد از آن.

از دیدگاه فقهی مهم ترین تفاوت بین حق و حکم، غیر قابل اسقاط بودن حکم و عدم امکان توافق بر خلاف آن است، زیرا اختیار حکم به دست حاکم است و محکوم علیه در این باره اختیاری ندارد. در حالی که حق در بسیاری از موارد قابل اسقاط است و می توان از آن صرف نظر کرد و یا به دیگری واگذار کرد، البته حقوق غیر مالی قابل واگذاری به غیر نمی باشد. بعضی از این حقوق به سبب مخصوص قابل زوال است، مانند حق زوجیت که به وسیله ی فسخ نکاح و طلاق منحل می گردد، و بعضی دیگر از حقوق، دائمی، غیر قابل انتقال به غیر و زوال ناپذیر است؛ مانند بنوّت که به هیچ وجه پدر و مادر نمی توانند نسبت مزبور را از خود سلب نمایند.^(۱) چنان چه فرزند نیز نمی تواند نسبت بین خود و پدر و مادرش را از خود سلب نماید.

۴. تعلق برخی از احکام وضعی به کودک

افعالی که از انسان صادر می گردد، از جهت ترتب آثار شرعی بر آن ها، به دو قسم تقسیم می شود:

قسم اول: افعالی است که اگر با قصد عمد و اختیار صادر گردد، آثار شرعی در پی خواهد داشت، مانند این که شرط است انشاء عقد معامله با قصد صورت پذیرد، در غیر این صورت معامله صحیح نیست. فقیهان بر این باورند که صدور این قسم از افعال، از کودک آثار شرعی در پی نخواهد داشت.^(۲) بنابراین معامله ی کودک مشروعیت ندارد، زیرا قصد او به منزله ی عدم قصد است.

قسم دوم: افعالی است که دارای اثر شرعی است و متعلق احکام وضعی قرار می گیرد بدون این که مشروط به قصد و اختیار باشد. مانند برخورد نجاست با بدن، که با وقوع آن حکم وضعی نجاست ثابت می گردد، هر چند انسان بی توجه باشد. و نیز اتلاف مال دیگری که موجب حکم به ضمان می گردد، اگرچه اتلاف کننده غافل باشد.

ص: ۴۶

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۸-۱۹.

۲- (۲) در آینده خواهیم گفت، این مدعا کلیت ندارد، زیرا وصیت کودک ده ساله صحیح است و جایز است اموال خود را وقف نماید و یا صدقه بدهد یا این که ترتب آثار شرعی بر این گونه افعال مشروط به قصد و اختیار است.

بر خلاف قسم اول، فقها معتقدند کودک مشمول این قسم از احکام وضعی قرار می گیرد، ولی به دلیل این که شرایط تکلیف ندارد تا زمانی که بالغ نشده ملزم به انجام احکام وضعی نیست، و در مورد اتلاف مال دیگران، ولی کودک باید پاسخگوی ضمان وی باشد.

بنابراین کودک و بالغ در احکام وضعیه ای که بر این قسم از افعال مترتب می گردد، مشترکند و فرقی بین آن ها نیست، و آن چه در کلمات فقها^(۱) آمده است مبنی بر این که احکام وضعیه اختصاص به بالغین ندارد، در این باره قاعده ی فقهیه ای تأسیس نموده اند باین مضمون: «در تعلق احکام وضعیه به افراد، بلوغ شرط نیست» که مقصود قسم دوم از افعال می باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقصود از احکام وضعیه ای که برای غیر بالغین ثابت است، احکامی است که در ترتب احکام شرعی بر آن ها قصد و التفات معتبر نیست، مانند اتلاف مال غیر، حیازت مباحات و غضب و اما افعالی که در آن ها قصد و عمد معتبر است، مانند: انشای عقد در باب معاملات و عقود و ایقاعات، مثل بیع و شراء، عتق و طلاق، از کودک صحیح نیست و مشمول چنین احکامی قرار نمی گیرد»^(۲).

در ماده ۳۲۸ قانون مدنی نیز به این معنی اشاره شده است که: «هر کس مال غیر را تلف کند، ضامن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد، اعم از این که از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از این که عین باشد یا منفعت».

اطلاق این ماده، کودک را شامل می شود. هم چنین ماده ۱۲۱۶ قانون مزبور مقرر می دارد که: «هر گاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر شود، ضامن است».

در ذیل ماده ۵۰ از قانون مجازات اسلامی نیز آمده است: «در مورد اتلاف مال اشخاص، طفل ضامن است و اداء آن از مال طفل به عهده ی ولی طفل می باشد».

ص: ۴۷

۱- (۱) القواعد و الفوائد ۷۱:۲، منیه الطالب ۳۶:۱، محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱۷۳:۴، المکاسب: ۱۱۴، العناوین ۲: ۶۰۰.

۲- (۲) القواعد الفقهیه: ۳۳۸.

فقیهان برای اثبات این مدعا که کودک مشمول برخی از احکام وضعی می گردد، علاوه بر اجماع (۱) و سیره ی متشرعه، بلکه عقلا (۲) که در این باره وجود دارد، به چند دسته از روایات استناد نموده اند که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- روایاتی که در باب ضمان وارد شده است. مانند آن که، زراره می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم: مردی در زمینی که مالک نیست گودالی حفر کرده است، شخصی از آن محل می گذرد و در گودال می افتد؟ حضرت فرمود: شخصی که گودال را حفر کرده ضامن است. زیرا هر کس در غیر ملک خود مبادرت به حفر گودال کند و دیگری در آن بیفتد و متضرر گردد ضامن است. «كُلُّ مَنْ حَفَرَ فِي غَيْرِ مَلِكِهِ كَانَ عَلَيْهِ الضَّمَانُ» (۳) در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس در راه عبور مسلمان به هر صورتی به آن ها ضرر برساند، ضامن است.

«مَنْ أَضَرَ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» (۴) هم چنین در روایت معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، آمده است:

«عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» (۵) ضمانت هر مال تا زمانی که به مالک آن برگردانده نشده است، به عهده ی متصرفی است که آن را در اختیار دارد.

در مفاد این حدیث میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد که آیا مقصود از آن وضع حکم تکلیفی است و شارع خواسته است بدین وسیله مکافات استیلا بر مال دیگری و وجوب حفظ و رد آن را به مالک گوشزد کند (۶) و یا غرض این بوده که ضمان و غرامت چنین مالی برعهده ی صاحب ید گذارده و او را مسئول شناخته (۷) شود؟

ص: ۴۸

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۱۷۳-۱۷۴.

۲- (۲) همان: ۷۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، باب ۸، من ابواب الضمان، ح ۱.

۴- (۴) همان، ح ۲.

۵- (۵) الخلاف ۳: ۴۰۹، مستدرک الوسائل ۱۷: ۸۸، باب ۱، من ابواب الغصب، ح ۴.

۶- (۶) میرزا حبیب الله رشتی، کتاب الغصب: ۱۱.

۷- (۷) العناوین ۲: ۲۸۵.

ظاهر و سیاق عبارت همان گونه که شهرت یافته است، مؤید معنی دوم است.^(۱) و فقیهان از مفاد آن قاعده ی فقهی با نام «قاعده ی ید» استخراج نموده اند و اجمال آن به این معنی است: «هرکس بر مال دیگری تسلط یابد ضامن تلف و نقص آن است.»

به هر صورت اطلاق روایات ذکر شده و نیز عموم تعلیل که در آن ها دیده می شود به طور قطع شامل کودک نیز می گردد.

یکی از علمای معاصر در این باره می گوید: «اگر کودک مال دیگری را از بین ببرد، به طور قطع ضامن است ولی تا زمانی که بالغ نشده ملزم به ادای آن نیست، بعد از بلوغ بر وی واجب است آن را ادا نماید. زیرا در آن هنگام اتلاف کننده ی مال غیر، بر او صادق است.»^(۲)

۲- روایاتی که در باب حیازت و احیای موات وارد شده است. مثل آن که در روایت صحیح، امام باقر و صادق علیهما السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^(۳) هر کس زمین مواتی را احیا نماید، مالک آن می شود.

و نیز در روایت معتبر دیگری، امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: «مَنْ غَرَسَ شَجْرًا... لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ، وَ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِسْوَلِهِ»^(۴) هر کس درختی را در سرزمینی که پیش تر کسی آن را احیا ننموده، غرس کند و یا زمین مواتی را احیا و آباد نماید مالک آن می گردد. این حکم به مقتضای فرمان خدا و رسول اوست.

مرحوم سید کاظم یزدی در این باره می گوید: «در این حکم که کودک می تواند مباحات را با حیازت تملک نماید، اشکالی وجود ندارد و نیز می تواند اراضی موات را احیا کند و مالک گردد، هر چند در احیای اراضی موات لازم است کسی که آن را احیا می نماید قصد داشته باشد، هم چنین اگر کودک در اماکنی که وقف عام است، قبل از دیگران سبقت جوید، نسبت به آن مکان حق اولویت پیدا می کند.»^(۵)

ص: ۴۹

۱- (۱) تراث الشيخ الاعظم، کتاب المكاسب ۳: ۲۶۷.

۲- (۲) مصباح الفقاهه ۲: ۵۳۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۱۲، باب ۱، من ابواب احیاء الموات، ح: ۵-۶.

۴- (۴) همان، ۴۱۳، باب ۲، من ابواب احیاء الموات، ح ۱.

۵- (۵) حاشیه بر مکاسب، ۲: ۱۲.

از جمله احکام مسلم و قطعی در فقه اسلام که مذاهب مختلف اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند، این است که احکام تکلیفی الزامی، مانند وجوب و حرمت به کودک تعلق نمی گیرد. (۱)

فقها، این مسأله را با صراحت بیان داشته اند و به عنوان یک حکم کلی که در تمام ابواب فقه ساری و جاری است. آنان معتقدند شرط الزام به انجام تکالیف شرعی اعماز وجوب و حرمت، بلوغ است و قبل از بلوغ کودک ملزم به انجام هیچ واجبی از واجبات و نیز ترک محرمات نیست، هر چند بر ولی او واجب است او را از ارتکاب محرمات منع نماید.

علامه حلی در این باره می نویسد: «تکلیف مشروط به بلوغ است». (۲) نیز محقق نراقی در عوائد الایام می گوید: «در این که بلوغ شرط تکلیف به واجب و حرام است، هیچ اختلافی بین مسلمین نیست». (۳)

همین تعبیر در کلمات بسیاری از فقهای دیگر (۴) نیز دیده می شود. هم چنین در موارد خاص به این مسأله تصریح نموده اند و یکی از شرایط تعلق تکلیف را در مورد هر یک از واجبات، بلوغ دانسته اند. به عنوان نمونه در باب وجوب حج، مرحوم علامه در تذکره می نویسد: «علمای فرق اسلامی همگی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که حج بر کودک واجب نیست، زیرا فاقد تکلیف است». (۵)

شبهه آن چه ذکر شد، در مورد نماز (۶) روزه (۷) و جهاد (۸) بیان نموده اند. هم چنین فقیهان بر این باورند که از جمله شرایط اجرای حدود، بلوغ است. پس اگر کودک جرائمی که

ص: ۵۰

۱- (۱) در مباحث عبادات کودک خواهد آمد که تعلق احکام غیر الزامی (استحباب) به وی صحیح است.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۳: ۳۸۶.

۳- (۳) عوائد الایام: ۷۹۱.

۴- (۴) مدارک الاحکام ۶: ۴۲، الحدائق الناظره ۱۳: ۵۳، ریاض المسائل ۵: ۳۹۶، جواهر الکلام ۲۶: ۱۷.

۵- (۵) تذکره الفقها ۷: ۲۳.

۶- (۶) ذکری الشیعه ۲: ۳۱۴.

۷- (۷) تذکره الفقها ۶: ۱۰۰ و ۱۴۶.

۸- (۸) النهایه: ۲۸۹، السرائر ۲: ۳، منتهی المطلب ۱۴: ۲۱، جواهر الکلام ۲۱: ۵.

دارای حدّ است را مرتکب گردد، حدّ بر او اجرا نمی شود. بلکه حاکم شرع به هر صورت که مصلحت بداند او را تأدیب می نماید، مثلاً در مورد حد سرقت، شیخ مفید می نویسد: «در صورتی که کودک مرتکب سرقت گردد، حدّ بر او جاری نمی گردد و امام و حاکم اسلامی به هر صورت مصلحت بداند، وی را تعزیر (تنبيه) می نماید»^(۱).

شبيه این عبارت در کلمات بسیاری از فقهاء، مانند شهید ثانی^(۲)، محقق ثانی^(۳) و دیگران^(۴) و نیز اعلام معاصر^(۵) دیده می شود.

هم چنین در بحث از حد لواط^(۶)، حدّ قذف^(۷) و حدّ شرب خمر^(۸)، با صراحت این مسأله را مورد تأکید قرار داده اند.

این نظریه که اجرای حدود مشروط به بلوغ است، در قوانین کیفری جمهوری اسلامی ایران که بر گرفته از فقه امامیه می باشد، نیز مورد پذیرش قرار گرفته است.

ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «اطفال در صورت ارتکاب جرم میزای از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده ی سرپرست اطفال و عند الاقتضا کانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد. و منظور از طفل کسی است که به حدّ بلوغ شرعی نرسیده باشد».

همین مضمون در مواد ۶۹، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۶ و ۱۹۸ با تعبیرات مختلف بیان گردیده است و یا در ماده ۲۲۱ آمده است؛ «هرگاه دیوانه یا نابالغی عمداً کسی را بکشد خطا محسوب و قصاص نمی شود، بلکه باید عاقله ی آن ها دیه ی قتل خطا را به ورثه مقتول بدهند».

ص: ۵۱

۱- (۱) المقتعه: ۸۰۳.

۲- (۲) مسالک الافهام ۴۷۸:۱۴.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۵۲۰:۴.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۷۶:۴۱، ریاض المسائل ۸۳:۱۶، کشف الرموز ۵۷۱:۲.

۵- (۵) تحریر الوسیله ۴۳۶:۲، مهذب الاحکام ۶۱:۲۸، تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۴۸۹.

۶- (۶) النهایه: ۷۰۴، مسالک الافهام ۴۰۱:۱۴-۴۰۲، السرائر ۴۵۹:۲، شرائع الاسلام ۱۵۹:۴، تفصیل الشریعه (کتاب الحدود و التعزیرات): ۳۰۰.

۷- (۷) ایضاح الفوائد ۵۰۲:۴، جواهر الکلام ۴۰۲:۴۱، شرائع الاسلام ۱۶۴:۴، مجمع الفائده و البرهان ۱۳۶:۱۳.

۸- (۸) غنیة النزوع: ۴۲۹، قواعد الاحکام ۵۵۱:۳، شرائع الاسلام ۱۶۹:۴، الروضه البهیة ۲۰۳:۹، تحریر الوسیله ۴۳۰:۲.

دلیل اول: حدیث رفع

در جوامع حدیثی و کتب فقهی، به نحو متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی به این مضمون نقل شده که فرموده اند: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ ثَلَاثٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ»^(۱) قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است:

۱- از کودک تا به سن بلوغ نرسیده است. ۲- کسی که خواب رفته، تا بیدار نشده است. ۳- دیوانه، تا افاقه نیافته است.

هم چنین شیخ طوسی در کتاب خصال نقل می کند: «زن دیوانه ای را که مرتکب زنا شده بود به نزد خلیفه ی دوم (عمر) آوردند، او حکم به اجرای حدّ رجم داد، امیر المؤمنین علیه السلام ضمن اعتراض به حکم صادره، فرمود: مگر نمی دانی قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده، از کودک تا به سن بلوغ و احتلام نرسیده، از دیوانه تا صحت نیافته و از کسی که به خواب است تا بیدار نشده است.»^(۲)

اختلاف برداشت از مفاد حدیث رفع

در مفاد این حدیث بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. مهم ترین دیدگاه ها در این مورد به اختصار عبارت است از:

۱- مقصود از حدیث رفع، نفی قلم جعل احکام از کودک است، و در این خصوص فرقی بین احکام وضعی و تکلیفی نیست، بنابراین از کودک و مجنون جمیع احکام برداشته شده است.^(۳)

این نظریه نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد. زیرا مستلزم تخصیص اکثر است، چرا که به ضرورت فقه کودک مشمول بسیاری از احکام وضعی مانند ملکیت، ضمان، طهارت و نجاست، هم چنین بعضی از احکام تکلیفی استجابی مانند نماز، روزه و حجّ قرار می گیرد.

ص: ۵۲

۱- (۱) عوالی الثالی ۲۰۹:۱، دعائم الاسلام ۱:۱۹۴، الخلاف ۲:۴۱، تذکره الفقها ۲:۳۲۸، مسالک الافهام ۹:۲۴۰.

۲- (۲) الخصال: ۹۳، ۹۴ و ۱۷۵ ح ۴۰ و ۲۳۳، وسائل الشیعه ۱:۴۵، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، (کتاب الخمس): ۳۰۸-۳۰۹، محقق نائینی، مکاسب و البیع ۱:۳۹۹.

به علاوه، سیاق عبارت در حدیث رفع به گونه ای است که نشان می دهد مورد تخصیص قرار نمی گیرد. (۱)

۲- بر اساس این حدیث مؤاخذه از کودک برداشته شده است. و این معنی موافق نظر عرف است، زیرا اگر در عرف گفته می شود آن شخص مرفوع القلم است، یعنی او را در انجام افعال مؤاخذه نمی کنند. البته مقصود طرفداران این نظریه، مؤاخذه در احکام الزامی است. (۲)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «آن چه در حدیث رفع برداشته شده، قلم مؤاخذه و عقوبت اخروی و دنیوی است و لازمه ی آن چنین می شود؛ تکلیف الزامی در حق کودک ثابت نیست و بر ترک واجب و فعل حرام مستحق عقوبت نمی گردد» (۳).

بر این نظریه نیز ایراد شده که عقوبت و مؤاخذه مانند ثواب و اجر، ربطی به جعل تکلیف ندارد، تا به وسیله ی حدیث رفع برداشته شود (۴).

۳- مقصود از رفع قلم، رفع تکالیف الزامی است. کلمه ی رفع نیز بر همین معنی دلالت (۵) دارد. بنابراین شامل احکام مستحبی و وضعی نمی گردد. بر این نظریه نیز ایراد شده که آن چه جعل گردیده امر بسیطی است که قابل تقسیط نیست. (۶)

۴- مفاد حدیث رفع، رفع تکالیف الزامی است که با مخالفت آن ها مکلف مورد مؤاخذه قرار می گیرد و نیز آن دسته از احکام وضعی که عمل به آن ها، سنگینی و مشقت بر مکلف در پی خواهد داشت.

ص: ۵۳

۱- (۱) سید محمد کاظم یزدی، حاشیه بر مکاسب ۲: ۲۰.

۲- (۲) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۲۷۸، آخوند خراسانی، حاشیه بر مکاسب: ۴۶، العناوین ۲: ۶۶۶.

۳- (۳) القواعد الفقهیه ۱: ۳۶۲.

۴- (۴) مصباح الفقاهه ۲: ۵۲۶.

۵- (۵) ابروانی، حاشیه بر مکاسب شیخ ۲: ۱۶۷-۱۶۸، شهیدی، حاشیه بر مکاسب: ۲۴۷.

۶- (۶) مصباح الفقاهه ۲: ۵۱۸.

و از آن جا که حدیث رفع به خاطر امتنان و گشایش و ارفاق بر کودک صادر شده است شامل مستحبات و افعالی که عقلاً و شرعاً پسندیده است، نمی گردد و با این حدیث، چنین اموری از کودک برداشته نمی شود.^(۱)

۵- با حدیث رفع، گناهانی برداشته می شود که دست قدرت کرام الکتابین و ملانکه های موکل انسان، مأمور نوشتن آن ها می باشند و لازمه ی آن رفع هر گونه الزام و ثقل از کودک است.

به نظر می رسد از میان دیدگاه های یاد شده، نظریه ی اخیر صحیح ترین آن ها باشد. امام خمینی رحمه الله در توجیه این نظریه می فرماید: «احتمال دارد که مقصود از رفع، رفع در قبال آن چه در بعضی از روایات وارد شده (مبنی بر این که وقتی کودک به سن بلوغ رسید گناهان او نوشته می شود) باشد.»^(۲)

بنابراین مفاد حدیث رفع چنین می شود: کودک قبل از بلوغ، گناهان او نوشته نمی شود و قلم کتابت گناهان از او برداشته شده است.^(۳)

آیاتی از قرآن کریم می تواند مؤید این نظریه قرار گیرد. مانند آن چه در سوره کهف در بیان گفتار گناهکاران در قیامت آمده است: (مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) ۴ این چه پرونده ی عملی است که اعمال کوچک و بزرگ در آن جمع آوری و نوشته شده است.

هم چنین در بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: «وقتی کودک به سن سیزده سالگی رسید اعمال نیکش نوشته می شود و نیز گناهان او نوشته خواهد شد.»^(۴)

از آن چه گذشت، روشن گردید که میان دیدگاه ها، جامع و آن چه فقیهان همگی بر آن اتفاق نظر دارند، این است که احکام تکلیفی الزامی مانند وجوب و حرمت از کودک تا زمانی که به سن بلوغ نرسیده، برداشته شده است.

ص: ۵۴

۱- (۱) محقق اصفهانی، حاشیه بر مکاسب ۲: ۱۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱: ۴۲، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.

۳- (۳) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۲۳.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۴: ۱۲۳-۱۲۴، باب ۳۷، من ابواب کتاب الوصایا، ح ۲، وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۳-۳۶۴، باب ۴۴، من احکام الوصایا، ح ۸ و ۱۱.

در حقوق جزا نیز، دلیل عدم تعلق حکم الزامی به غیر بالغ را، رفع مسئولیت کیفری از او می دانند یا به تعبیری دیگر آن چه در حدیث رفع در قرن ها پیش بیان شده، در زمان های بعد قانون گذاران کیفری آن را پذیرفته اند.

یکی از صاحب نظران در مسائل حقوق جزا در این باره می نویسد: «جنون، صغر، اکراه و... علل رافع مسئولیت کیفری هستند که موجب می شوند با وجود تحقق و جمع عناصر مزبور به خاطر احراز آن شرایط، قانون گذار مرتکب جرم را مبری از مسئولیت دانسته و جرم را قابل انتساب به وی نداند و از مجازات معاف نماید» (۱).

دلیل دوم: روایات دیگر

در ابواب مختلف فقه روایات مستفیضه بلکه متواتره ای بر این دلالت دارند که کودک قبل از بلوغ مشمول احکام تکلیفی الزامی قرار نمی گیرد. به صورت فشرده می توان این روایات را به چند دسته تقسیم نمود:

۱- روایاتی که دلالت دارد کودک قبل از بلوغ مسئولیتی ندارد، مانند آن که در حدیث معتبر عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «شخصی از پدرم در جلسه ای که من حضور داشتم سؤال نمود، در چه زمان کودکی که پدر را از دست داده، مسئولیت پذیر می شود و می تواند در امور مربوط به خود دخالت کند؟ حضرت فرمودند: آن گاه که محتمل شود». قال: «إِحْتِلَامُهُ» (۲).
- روایاتی که دلالت دارد وجوب نماز، روزه و حج معلق بر بلوغ است. مانند آن که در حدیث موثق، عمار سبابی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم چه زمان نماز بر کودک واجب می شود؟ فرمودند:

«إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشَرَ سَنَةً، فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ، فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَجَزَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ» (۳) هنگامی که سیزده ساله شود و اگر قبل از این زمان محتمل شود نماز بر او واجب می گردد و قلم تکلیف، او را شامل می گردد.

ص: ۵۵

۱- (۱) ایرج گلدوزیان، محشای قانون مجازات اسلامی: ۵۱.

۲- (۲) الخصال: ۴۹۵ ح ۳، وسائل الشیعه ۴۱۲: ۱۸، باب ۲ من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۵: ۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۲.

در این حدیث ملائک وجوب نماز، بلوغ قرار گرفته است و ذکر سیزده سال بدون بلوغ خصوصیتی ندارد.

در روایت دیگر وارد شده است: آن گاه که کودک بالغ شد روزه بر او واجب می شود (۱). و نیز آمده است: آن گاه که بالغ شد باید به حج برود (۲).

۳- روایاتی که مفاد آن چنین است: بر دختر قبل از بلوغ واجب نیست موی سر خود را از نامحرم بپوشاند (۳).

۴- روایاتی که دلالت دارد بر این که حدود الهی بر کودک قبل از تکلیف، اجرا نمی گردد. مانند آن که مرحوم شیخ کلینی در کافی از حرمان نقل می کند: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم چه زمان حدود الهی به طور کامل بر کودک اجرا می گردد و می تواند اجرای آن را به نفع خود مطالبه نماید؟ فرمودند: «إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْبَيْتُ وَادْرَكَ». یعنی زمانی که از حالت یتیمی خارج شود و صاحب درک و شعور گردد. گفتیم: آیا برای این حالت نشانه ای وجود دارد؟ فرمود: آری «إِذَا احْتَلَمَ» (۴) آن گاه که محتلم گردد.

۵- روایاتی که به طور خاص در باب قصاص وارد شده مبنی بر این که، عمد کودک به منزله ی خطا است (۵). بنابراین اگر مرتکب قتل گردد مشمول حکم قصاص نمی باشد و باید دیه ی قتل را عاقله او (اقوام نسبی وی) بپردازد.

دلیل سوم: اجماع قطعی

فقها در مباحث مربوط به واجبات مانند نماز، روزه، حج و جهاد، بر این حکم که کودک قبل از بلوغ مشمول احکام الزامی نمی گردد، ادعای اجماع نموده اند و نظر مخالفی نقل نشده است.

ص: ۵۶

۱- (۱) همان ۴۰۹:۴-۴۱۰، باب ۲۹، من ابواب لباس المصلی، ح ۳.

۲- (۲) همان ۴۵:۱۱، باب ۱۲، من ابواب وجوب الحج، ح ۲.

۳- (۳) همان ۲۲۹:۲۰، باب ۲۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۴- (۴) الکافی ۱۹۷:۷، باب حد الغلام و الجاریه من کتاب الحدود، ح ۱، و مسائل الشیعه ۴۳:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۵- (۵) و مسائل الشیعه ۲۹:۴۰۰، باب ۱۱، من ابواب العاقله، ح ۲-۳، همان ۲۹:۹۰، باب ۳۶، من ابواب القصاص فی النفس ح ۲.

علما در بحث از قضای نماز می نویسند: «قضای نماز بر طفلی که به حد بلوغ نرسیده واجب نیست، در این حکم اختلافی بین علمای اسلام وجود ندارد»^(۱). و در کتاب مدارک آمده است: «اجماع مسلمین بر این حکم قرار دارد»^(۲). عبارات برخی دیگر از فقیهان^(۳) نیز همانند آن چه ذکر شد، می باشد. شبیه همین تعبیرات را در عدم وجوب روزه بر کودک ذکر نموده اند.

هم چنین در مورد عدم وجوب حج، در مستند الشیعه آمده است: «حج بر کودک و مجنون واجب نیست. در این حکم اجماع در حد استفاضه نقل شده است»^(۴). تعبیرات دیگر فقها^(۵) نیز این گونه می باشد.

دلیل چهارم: حکم عقل

ممکن است ادعا شود به حکم عقل نیز نباید کودک ملزم به رعایت احکام الزامی باشد، چون فرض بر این است کودک قبل از بلوغ فاقد درک لازم و توانایی کافی برای قابلیت تکلیف الزامی می باشد، با این وصف مؤاخذه وی بر عدم انجام تکلیف ظلم است.

لیکن، این دلیل جامع نیست و نمی تواند مستند حکم شرعی واقع شود، زیرا چه بسا کودک در بعض موارد توانایی انجام احکام الزامی را داشته باشد، مثل نماز، امر به معروف و نهی از منکر، افزون بر این بعضی از کودکان از بهره هوشی بالایی برخوردارند و چه بسا درک بیشتری نسبت به مکلفین عادی دارند، شاید به همین جهت فقها به این دلیل استناد ننموده و آن را از ادله عدم تعلق حکم تکلیفی به کودک ندانسته اند.

ص: ۵۷

۱- (۱) منتهی المطلب ۷: ۹۰.

۲- (۲) مدارک الاحکام ۴: ۲۸۷.

۳- (۳) تذکره الفقها ۲: ۳۹۴، همان ۶: ۱۶۵، جواهر الکلام ۱۷: ۸، موسوعه الامام الخویی ۲۲: ۱۴۶، مهذب الاحکام ۱۰: ۲۸۳.

۴- (۴) مستند الشیعه ۱۱: ۱۵.

۵- (۵) کشف اللثام ۵: ۷۲، ریاض المسائل ۶: ۱۳، مهذب الاحکام ۱۲: ۲۰.

۱- کودک در لغت

فرزند انسان از زمان تولد تا بلوغ، کودک یا «صغیر» نامیده می شود که معادل آن در زبان عربی طفل است. (۱)

در مصباح المنیر آمده است: «فرزند صغیر انسان را کودک (طفل) نامند. این لفظ بر فرزند مذکر (پسر) و مؤنث (دختر) و نیز جمع آن ها (فرزندان) اطلاق می گردد و تا زمانی که به سن تمیز نرسیده است، او را طفل صغیر می نامند.» (۲) به علاوه در کتب لغت چند مرحله از سن کودک قبل از بلوغ به طور خاص مورد توجه قرار گرفته و عبارتند از:

۱- کودک تا زمانی که در شکم مادر است و زاییده نشده، «جنین» نام دارد. (۳) فیومی از لغت شناسان معروف می گوید: جنین وصف کودک است تا زمانی که در شکم مادر است و با آنچه جمع بسته می شود. هر چند در لغت عرب کودک بر جنین در رحم مادر اطلاق شده، ولی در محاورات رایج عرفی و نیز در اصطلاح فقیهان متداول نیست و استعمال نمی شود و به جهت این که مستور و پوشیده است، این نام بر او گذاشته شده است. (۴)

ص: ۵۸

۱- (۱) فرهنگ بزرگ سخن ۵۹۸۹:۶، لسان العرب ۱۸۲:۴، معجم الوسیط ۱-۵۶:۲.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۳۷۴.

۳- (۳) معجم الوسیط: ۱۴۱، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۷۰۸.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۱۱۱.

۲- کودک بعد از تولد، در زمان شیرخوارگی «رضیع» نام دارد. (۱) «رضع الصبی» در زبان عربی به کودکی گفته می‌شود که شیر مادر را از پستان او می‌خورد. (۲)

۳- کودک ممیز، این کلمه از ماده ی تمییز گرفته شده و به معنی جدایی اشیاء از یکدیگر است. و در جایی به کار می‌رود که چند چیز با یکدیگر مشتبه شده باشند و فرد یا افرادی آن‌ها را مشخص و از یکدیگر جدا سازند.

در قرآن آمده است: (لِيُمَيِّرَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) ۳ تا این که خداوند افراد پلید را از پاکیزه جدا سازد.

بنابراین کودک ممیز، کودکی است که می‌تواند سود و زیان خود را تشخیص دهد. (۳) در مصباح المنیر نقل شده است: «تمیز قوه ای است در مغز انسان که به او توانایی می‌دهد معانی و مفاهیم را از یکدیگر جدا ساخته و مشخص نماید» (۴).

غیر ممیز هم بر کودکی اطلاق می‌شود که به این حد از فهم نرسیده و قدرت تشخیص سود و زیان خود را ندارد. مانند کودکان شیرخوار و بچه های سه - چهار ساله.

۴- کودک مراهق: کودکی است که نزدیک به احتلام و در شرف بلوغ باشد، (۵) چه دختر و چه پسر. در لسان العرب آمده است، کودک ده - یازده ساله را مراهق گویند. (۶)

غیر مراهق هم کودکی است که هنوز در ابتدای دوره ی تمیز باشد و تا زمان بلوغ او، چند سال باقی مانده و علائم آن در وی ظاهر نشده باشد.

ص: ۵۹

۱- (۱) معجم الوسیط: ۳۵۰، مصباح المنیر: ۲۲۹، فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۰۴۶.

۲- (۲) کتاب العین ۱: ۶۸۳.

۳- (۳) لسان العرب ۶: ۱۱۵، کتاب العین ۳: ۱۷۳۸، معجم الوسیط: ۸۹۳، مقاییس اللغه ۵: ۲۸۹.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۵۸۷.

۵- (۵) معجم الوسیط ۱-۲: ۳۷۸.

۶- (۶) لسان العرب ۳: ۱۳۵.

در اصطلاح فقهی هم به فرزند انسان از زمان تولد تا ابتدای بلوغ، کودک اطلاق می شود. این تعبیر در بسیاری از مباحث به چشم می خورد. مثلاً در باب تبعیت طفل از والدین در حکم اسلام، در کلمات بعضی از فقیهان آمده است: «حکم طفلی که به سن بلوغ نرسیده مطلقاً - پسر باشد و یا دختر - از جهت مسلمان یا کافر بودن، حکم والدین اوست و در احکامی مثل طهارت و نجاست، از آن ها تبعیت می نماید. این مسأله بین فقها اجماعی است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد»^(۱).

در مسأله نماز بر طفل میت هم آمده است: «بر جنازه ی طفلی که به حد بلوغ نرسیده باید دعا شود»^(۲).

این معنی، از کلمات فقها در مباحث مربوط به بلوغ نیز به خوبی استفاده می شود. زیرا تکلیف و رفع حجر از کودک را، مشروط به بلوغ دانسته اند.^(۳) بلوغ را نیز این گونه تعریف کرده اند: «بلوغ همان انتهای مرحله ی صغر و کودکی، و دخول در مرحله ی تکلیف است»^(۴).

بنابراین از نظر فقها کودک کسی است که به حد بلوغ نرسیده باشد.

۳- کودک (صغیر) در حقوق مدنی

در اصطلاح حقوقی، کودک یا «صغیر» به کسی اطلاق می شود که به سن بلوغ نرسیده و کبیر نشده است،^(۵) با این توضیح که در قوانین مدنی کلمه ی کودک مترادف با صغیر و طفل به کار رفته است و صغیر کسی است که بالغ و رشید نشده باشد.^(۶)

ص: ۶۰

۱- (۱) ریاض المسائل ۸: ۱۰۹.

۲- (۲) الشرح الصغیر ۱: ۱۵۶.

۳- (۳) مسالک الافهام ۴: ۱۴۰، ریاض المسائل ۹: ۲۳۷، جواهر الکلام ۲۶: ۴-۵، جامع المدارک ۳: ۳۶۲، جامع المقاصد ۵: ۱۸۲.

۴- (۴) محمد رواس قلعه چی، موسوعه الفقہیہ المیسرہ ۱: ۳۶۰.

۵- (۵) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۴.

۶- (۶) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۸۷؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۳۵۲؛ قانون مجازات اسلامی: ۳۶ تبصره ۱ از ماده ۴۹ - قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: و مواد ۱۱۶۸، ۱۱۷۸، ۱۲۱۷.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی در این باره می گوید: «صغیر به کسی گفته می شود که از نظر سن به نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده باشد»^(۱).

لیکن این تعریف خالی از ابهام نیست، زیرا معلوم نیست که نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگانی اجتماعی در چه زمانی حاصل می شود.

البته قبل از اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۶۱، صغیر به کسی گفته می شد که به سن هیجده سال تمام نرسیده بود، ولی با حذف ماده ۱۲۰۹ و اصلاح ماده ۱۲۱۰ و در نتیجه لغو ۱۸ سال به عنوان سن کبر، امروزه مفهوم صغیر در فقه و حقوق مدنی یکسان است.

۴- کودک در کنوانسیون حقوق کودک

ماده ی یک کنوانسیون حقوق کودک مقرر می دارد: «منظور از کودک، افراد انسانی زیر سن هیجده سال است، مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود».

بنابراین از نظر کنوانسیون دوره ی کودکی در هیجده سالگی پایان می یابد، مگر آن که در کشوری خاص، کودک زودتر به سن بلوغ برسد. تعیین سن خاص برای به دست آوردن برخی حقوق یا از دست دادن برخی از حمایت ها، در بعضی از مواد کنوانسیون اشاره شده که در آینده در مورد آن ها تحقیق خواهیم نمود.

۵- مراحل سنین کودک در فقه

تمام مراحل سنین کودک که در مفهوم لغوی به آن ها اشاره شد در مباحث فقهی دارای اثر می باشند و احکامی بر آن ها مترتب می گردد. به همین جهت در عبارات فقیهان از آن ها بحث شده است، مثلاً برای جنین، حقوقی ذکر می شود: مثل حق اثبات نسب، حق جنین در ارث، حق جنین در وصیت، دیه ی جنین، حرمت اسقاط جنین و غیر این ها.

ص: ۶۱

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۳.

یا در مرحله ی شیرخوارگی که آن را مرحله ی طفولیت می نامند، از مسائلی مانند حق رضاع (شیرخوارگی)، حق حضانت و نشر محرمیت با شیرخوارگی بحث شده است.

هم چنین در بعضی از ابواب فقه از کودک مراقب سخن به میان آمده است مانند: جواز امامت ایشان در نمازهای واجب غیر از نماز جمعه، یا اعتماد به گفتارش در مورد طهارت چیزی که در اختیار دارد و حرمت نگاه به عورتین کودک مراقب و....

در «موسوعه احکام الاطفال و ادلتها»، پیرامون تمام مراحل ذکر شده به تفصیل سخن گفته ایم. در این کتاب نیز در جای خود به آن ها اشاره خواهیم نمود. در این جا فقط یک مرحله از مراحل سنین کودک که مرحله تمیز نامیده می شود ذکر می کنیم، به دلیل این که بیش تر از دیگر مراحل، مورد نیاز است و در بسیاری از مسائل مربوط به کودک از آن یاد می شود.

۶- کودک ممیز

به اتفاق فقها، کودک غیر ممیز مشمول هیچ حکمی از احکام تکلیفی هر چند احکام مستحبی، قرار نمی گیرد. (۱) زیرا توانایی قصد و تشخیص امور را ندارد و نمی تواند مفاهیم را درک نماید، ولی کودک ممیز مشمول برخی از احکام اعم از احکام تکلیفی، استجابی و حقوقی می شود. به همین جهت موضوع شناخت کودک ممیز در فقه از اهمیت خاصی برخوردار است و از کلمات فقها در ابواب مختلف استفاده می شود که مقصود آن ها از کودک ممیز، کودکی است که معنی کلمات را به طور اجمال می فهمد و قادر است بعضی از امور را از بعضی دیگر تشخیص دهد، به این معنا که سود و زیان خود را می فهمد و معنای عقد و معامله را درک می کند و توانایی دارد بعضی از تصرفات را در اموال خود و دیگران انجام دهد. دارای قصد و اراده است و کلام دیگران را متوجه می شود و توانایی جواب به آن ها را دارد و نیز غیر این ها از اموری که شخص بالغ عاقل انجام می دهد. (۲)

ص: ۶۲

۱- (۱) تذکره الفقها ۷: ۱۱۰، کشف اللثام ۵: ۱۴۹، جواهر الکلام ۲۲: ۲۶۵، قواعد الاحکام ۲: ۲۸۱، المعتمد ۲: ۷۴۸.

۲- (۲) المعتمد ۲: ۷۴۷، تذکره الفقها ۷: ۱۱۰ و ۲۷۶: ۴.

البته در این که آغاز این مرحله از چه زمانی است، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقیهان در بعضی از مسائل فقهی ابتدای این مرحله را سن ده سالگی دانسته اند.^(۱) برخی دیگر سن هفت یا هشت سالگی را ملاک قرار داده اند.^(۲)

علت اختلاف نظر در این مسأله، روایاتی است که در تعیین سن کودک ممیز، به جهت بیان بعضی از احکام مستحیی از ائمه معصومین: صادر شده است. تعداد این گونه روایات زیاد است و در ابواب مختلف پراکنده است. در این مجال به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

بعضی از روایات ابتدای مرحله ی تمیز در کودک را شش سالگی می داند، مانند این که در حدیث صحیح، محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق یا باقر علیهما السلام سؤال نمودم، چه زمانی باید کودک نماز بخواند؟ فرمودند: «إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ»، یعنی آن گاه که نماز را بفهمد. گفتم چه زمانی می فهمد؟ فرمودند: آن گاه که شش ساله شد.^(۳)

برخی دیگر از روایات ابتدای این مرحله را بین سنین شش و هفت سالگی قرار داده است. مانند این که در حدیث صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شده است: چه زمان باید کودک را در انجام نماز مؤاخذه نمود؟ فرمودند: بین شش و هفت سالگی.^(۴)

گروه سوم روایات، این مرحله را بین هفت تا نه سالگی معرفی نموده است.^(۵) و گروه چهارم، آن را ده سالگی می داند. مثل این که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: آن گاه که کودک ده ساله شود جایز است در یک سوم از اموال خودش وصیت نماید.^(۶)

و در نهایت گروه پنجم از روایات، ملاک ممیز بودن کودک را قدرت فهم مطالب و تشخیص امور قرار داده اند. از امام کاظم علیه السلام سؤال شده آیا کودکی که به حد بلوغ نرسیده

ص: ۶۳

۱- (۱) تذکره الفقهاء ۴: ۳۳۵، المهذب ۲: ۲۸۸، الوسیله: ۳۲۳.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۱۳: ۴۱۶، مختلف الشیعه ۷: ۳۰۶، جامع المدارک ۲: ۲۲۹، کنز الفوائد ۲: ۵۳۰، السرائر ۲: ۶۵۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴: ۱۸-۱۹، باب ۳، من ابواب أعداد الفرائض ح ۲، تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۱، ح ۶.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴: ۱۸، باب ۳، من ابواب أعداد الفرائض، ح ۱، تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۱، ح ۷.

۵- (۵) تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۰، ح ۱، اصول الکافی ۳: ۴۰۹، ح ۱.

۶- (۶) تهذیب الاحکام ۹: ۱۸۲، ح ۷؛ اصول الکافی ۷: ۲۹، ح ۴.

است، اگر دارای زن باشد، می تواند زن خود را طلاق دهد و یا اموال خود را صدقه دهد؟ حضرت فرمودند: «إِذَا طَلَّقَ لِلسَّنَةِ وَ وَصَّعَ الصَّدَقَةَ فِي مَوْضِعِهَا وَ حَقَّهَا، فَلَا بَأْسَ، وَ هُوَ جَائِزٌ». اگر بر طبق سنت و مقررات فقه اسلام طلاق دهد و صدقه را در موردی که نیاز و سزاوار است مصرف نماید، بلا مانع و جایز است. (۱)

۷- تحقیق در این مسأله

از مجموع روایات وارد در این مورد، استفاده می شود تحقیق قوه ی ادراک در کودک اختصاص به سن معین ندارد، بلکه بستگی به اشخاص و استعداد و ادراک آن ها دارد، یعنی اشخاصی که از ادراک و استعداد بالاتری برخوردارند زودتر ممیز می شوند و هم چنین موارد آن مختلف است. بنابراین مانند طلاق، عتق، وصیت، و صدقه که در مورد آن ها به درجه ی بالایی از فهم نیاز است، با رسیدن به سن ده سالگی و بالاتر، مرحله ی تمیز آغاز می گردد. ولی در مثل نماز که این گونه نیست، زیرا برای بعضی از افراد، صرف انجام آن کفایت می کند، از این رو رسیدن به سن هفت سالگی و حتی کم تر از آن کافی است.

یکی از فقها در این باره می گوید: «اختلاف اخبار در بیان سن کودک که آن را برای انجام نماز مؤاخذة می نمایند، مبتنی بر ادراک بالا و قوت معرفت و یا ضعف اوست.» (۲)

به توضیحی روشن تر، قوه ی تشخیص کودک نسبت به اموری که در زندگانی اجتماعی با آن برخورد می کند، مختلف است. چنان که کودک سود و زیان و آثار و احکام بعضی از آن ها را در سن پایین تر درک می کند، مانند قبح بسیاری از اعمال کیفری از قبیل سرقت، قتل، جرح و ضرب، و امثال آن ها و بعضی امور دیگر را در سن بالاتر می فهمد، مانند عقود و ایقاعات. صغیر در سن پایین تر می تواند مقتضا و آثار بیع و هبه را که واگذاری مال با عوض و یا بدون عوض باشد، بفهمد، ولی در آن سن نمی تواند مقتضای نکاح و طلاق و آثار آن را متوجه گردد. هم چنین قوه ی تشخیص صغار در سن

ص: ۶۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۷۹:۲۲، باب ۳۲، من ابواب الطلاق، ح ۷.

۲- (۲) کشف الغطاء ۲:۲۰۰.

معین متفاوت است. ممکن است بعضی در سن معین، چیزی را تشخیص دهند و سود و زیان و آثار و احکام آن را بفهمند، ولی بعضی دیگر در همان سن آن را درک نکنند. بنابراین ممکن است کودک نسبت به امری ممیز باشد و نسبت به امر دیگری غیر ممیز. یا کودک صغیری چیزی را تمیز دهد و دیگری در همان سن از تمیز آن محروم باشد. به نظر می رسد دلیل اختلاف در روایات وارده و دیدگاه فقیهان همین مسأله باشد، در نتیجه از نظر فقهی نمی توان سن معینی را برای تمیز کودک در نظر گرفت.

۸- حجر در لغت و اصطلاح فقهی

حجر در لغت به معنی منع است (۱) هنگامی که قاضی، صغیر و سفیه را از تصرف در اموالشان منع می نماید این کلمه به کار می رود. (۲) کسی که این حکم در مورد او صادر شده است، محجور می نامند.

از کلمه ی حجر در اصطلاح فقها نیز همین معنی اراده شده است. (۳)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «در اصطلاح شرع، مقصود از حجر آن است که انسانی از تصرف در اموال خود و یا آن چه به مال تعلق می گیرد، مثل خرید و فروش منع شود» (۴).

۹- اقسام حجر

حجر بر دو قسم است:

قسم اول: آن که شخص به جهت حق غیر، محجور گردد. مانند آن که مفلس برای حفظ حق غرما، از تصرف در اموال خود منع شده و یا مریض در مرضی که منجر به موت می گردد، برای حفظ حق ورثه از وصیت به بیش از ثلث اموال خود ممنوع شده است.

ص: ۶۵

۱- (۱) مقایس اللغه ۲: ۱۳۸، لسان العرب ۲: ۲۹۰، مصباح المنیر ۱: ۱۲۱، فرهنگ بزرگ سخن ۷: ۶۷۴۲.

۲- (۲) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۱: ۳۴۲.

۳- (۳) الوسيله الی نیل الفضیله: ۲۳۵، مهذب البارع ۲: ۵۱۱، جواهر الکلام ۳: ۲۶، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۱ و ۱۸۲، غنیة النزوع ۱: ۲۵۱.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۷۱.

قسم دوم: این که شخص برای حفظ حق خود از تصرف در اموال خویش منع می گردد.

به اعتبار دیگری می توان حجر را به عام و خاص تقسیم نمود. حجر خاص، ممنوع شدن شخص از پاره ای تصرفات می باشد، نه همه ی آنها. مثلاً حجر سفیه (غیر رشید) حجر خاص به شمار می آید، زیرا محدود به امور مالی است. حجر تاجر ورشکسته نیز یک نوع حجر خاص است، زیرا محدود به تصرفات مالی است که به زیان بستانکاران می باشد.

مقصود از حجر عام نیز آن است که شخص به طور کلی از اجرای حق و انجام دادن اعمال حقوقی ممنوع باشد. مثلاً حجر مجنون عام است، زیرا کلیه ی اعمال حقوقی او را در بر می گیرد و مجنون به علت فقدان اراده هیچ گونه عمل حقوقی - چه عقد باشد و چه ایقاع - نمی تواند انجام دهد.

حجر کودک نیز عام است، زیرا کودک، هر چند ممیز باشد، جز در موارد استثنایی، نمی تواند حقوق خود را شخصاً اعمال و مطالبه نماید.

۱۰- موجبات حجر

فقها موجبات حجر را شش چیز دانسته اند: صغر، جنون، رق و بندگی، «مفلس» (تاجر ورشکسته)، مرضی که به مرگ منجر می شود، سفه. (۱)

اسباب دیگری هم برای حجر ذکر شده است، مثل حجر راهن نسبت به عین مرهونه، حجر خریدار نسبت به مبیع (جنس مورد معامله) قبل از تأدیه ثمن و... که در کتب فقه استدلالی ذکر شده است.

۱۱- حجر در حقوق مدنی

حجر در اصطلاح حقوقی به معنی عدم اهلیت استیفا است و در تعریف آن گفته شده: «حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از این که بتواند امور خود را به طور مستقل و بدون دخالت دیگری اداره کند و شخصاً اعمال حقوقی انجام دهد». (۲)

ص: ۶۶

۱- (۱) المسبوط: ۲۴۸:۲، غنیه النزوع: ۱: ۲۵۱، جامع الخلاف والوافق: ۳۰۷، اللعه دمشقیه: ۸۲، مهذب البارع: ۵۱۲:۲، ارشاد الاذهان: ۳۹۵:۱، قواعد الاحکام: ۱۳۳:۲.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۵۸.

یکی از صاحب نظران حقوق مدنی می نویسد: «حجر، یعنی فقدان صلاحیت دارا شدن حق و یا به کار بردن حقی که انسان دارد، خواه به سبب نقص قوای دماغی باشد (مانند حجر صغیر و دیوانه) یا نباشد، مانند حجر مفلس و تاجر ورشکسته».^(۱)

در ماده ی ۹۵۷ قانون مدنی آمده است: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود، لیکن هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد». کسی اهلیت قانونی برای اجرای حقوق مدنی خود دارد که محجور از تصرف در اموال و حقوق مالی خود نباشد. طبق ماده ۱۲۰۷ اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

۱- صغار.

۲- اشخاص غیر رشید.

۳- مجانین.

۱۲- حجر حمایتی و حجر سوء ظنی

در حقوق مدنی برای حجر تقسیماتی^(۲) ذکر نموده اند، از جمله تقسیم آن به حجر حمایتی و حجر سوء ظنی است.

در حجر حمایتی، حمایت از محجور، مورد نظر قانون گذار است، ولی در حجر سوء ظنی حمایت از منافع دیگران منظور است؛ مثلاً حجر صغیر، مجنون و سفیه حجر حمایتی به شمار می رود، زیرا این اشخاص به سبب اختلال یا نقص قوای دماغی نمی توانند امور خود را، چنان که باید، اداره کنند. بدین جهت قانون گذار با برقراری حجر و پیش بینی نهادهایی برای اداره ی امور این اشخاص به حمایت از آنان اقدام کرده است. اما حجر تاجر ورشکسته، حجر سوء ظنی است، زیرا منظور از آن حفظ حقوق بستانکاران و جلوگیری از تصرفات مالی مضر به حال آنان بوده است.

ص: ۶۷

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۳۵.

۲- (۲) مانند تقسیم آن به حجر قانونی و حجر قضایی، و یا حجر در امور مالی، و حجر در امور مالی و غیر مالی بنگرید. حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۶۲، مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۳۶.

به عبارت دیگر، حجر حمایتی ناشی از قانون است و قواعد و مقررات آن همانند مقررات مربوط به اهلیت با نظم عمومی مرتبط است و از این جهت جزء مقررات امری به شمار می آید، بنابراین اراده افراد نمی تواند ایجاد حجر یا رفع حجر نماید.

افزون بر این که، حجر حمایتی بر فقدان یا عدم کفایت اراده مبتنی است. در مورد معاملات مجبورین فقدان یا عدم کفایت اراده مفروض است، بنابراین اثبات حجر برای حکم به بطلان معامله یا غیر نافذ بودن آن، کافی است و به اثبات فقدان یا عدم کفایت اراده نیازی نیست. مثلاً هرگاه شخصی از تصرف در اموال و حقوق مالی خود به خاطر رعایت حقوق طلبکاران ممنوع گردد، یا نقص در مالکیت (مانند مال موقوفه و عین مرهونه) موجب ممنوعیت تصرفات شخص شود، معامله او باطل یا غیر نافذ خواهد بود. اما این گونه موارد را نمی توان در زمره ی موارد حجر حمایتی ذکر نمود. به همین دلیل است که قانون مدنی اسباب حجر حمایتی را منحصر به سه سبب نموده و از ذکر سایر موارد خودداری کرده است.^(۱)

۱۳- ادله فقهی حجر کودک

کودک (ممیز و غیر ممیز) محجور علیه است و جز در موارد استثنایی (مانند معامله کودک ممیز با اذن ولی شرعی و یا وصیت در امور خیریه^(۲)) از تصرف در اموال و استیفای حقوق خود منع شده است. این حکم میان فقیهان اجماعی است. علامه در این باره می نویسد: «صغیر محجور علیه است به دلیل نص و اجماع، ممیز باشد و یا غیر ممیز، در جمیع تصرفات، مگر در موارد استثنایی^(۳)».

شبهه این تعبیر در کلمات دیگر فقها نیز ذکر شده است.^(۴) برای اثبات این نظریه به ادله ای استناد شده است، مانند:

ص: ۶۸

۱- (۱) حقوق مدنی اشخاص و مجبورین: ۱۶۲-۱۶۳.

۲- (۲) در بحث از معاملات و وصیت کودک، این موارد را ذکر خواهیم نمود.

۳- (۳) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۵.

۴- (۴) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۲، مهذب البارع ۲: ۵۱۲، جواهر الکلام ۲۶: ۴، غنیه النزوع ۱: ۲۵۱، التنقیح الرائع ۲: ۱۷۹.

۱- (وَ اِتْلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) ۱ یتیمان را مورد آزمایش قرار دهید تا به سن بلوغ برسند پس هرگاه رشد آنان را احراز نمودید اموالشان را به آنان بازگردانید.

این آیه خطاب به اولیای یتام است و خداوند متعال امر فرموده یتام را آزمایش کنید تا فهم و درکشان معلوم شود که آیا توانایی بر اصلاح امور و تصرف در اموالشان را دارند. جمله «إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» کنایه بر بلوغ و قدرت مجامعت است. (۱)

بعضی از فقها در مورد استفاده از آیه مبارکه برای محجوریت کودک، فرموده اند: «امر به آزمایش یتام و کودکان، دلالت بر وجوب حجر بر آنان دارد و این که نمی توانند در اموال خود تصرف نمایند، در غیر این صورت آزمایش بی فایده می ماند. (۲) به بیان دیگر، آیه ی مبارکه به دو وجه بر حکم یاد شده دلالت دارد، زیرا اولاً: متعلق آزمایش را یتام قرار داده است و یتیم در لغت و اصطلاح شرع، کسی است که پدر خود را از دست داده و به سن بلوغ نرسیده باشد. ثانیاً: آخرین مهلت برای آزمایش را زمان قبل از بلوغ معین نموده است. بنابراین باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد، زیرا اگر در وقت بلوغ و بعد از آن آزمایش شوند، به سبب طولانی شدن زمان حجر، متضرر می گردند. (۳)

۲- (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۵. اموالتان که خداوند قوام زندگانی شما را به آن مقرر داشته در اختیار سفیهان [افراد غیر رشید] قرار ندهید.

بسیاری از فقیهان و مفسران در شیوه استدلال به این آیه برای اثبات حجر کودک فرموده اند: «این آیه به طور عام دلالت دارد که اموال خود را در اختیار سفیه قرار ندهید. مرد باشد یا زن، بالغ باشد یا غیر بالغ، و اطلاق آن کودک را نیز شامل می گردد. (۴)

ص: ۶۹

۱- (۲) مجمع البیان ۲۰:۳، تفسیر التبیان ۱۱۶:۳.

۲- (۳) کنز العرفان ۱۳۸:۲، زبده البیان ۱-۶۰۷:۲، کنز الدقائق ۲:۳۶۵-۳۶۴، جواهر الکلام ۱۸:۲۶.

۳- (۴) مسالک الافهام ۱۶۶:۴.

۴- (۶) تفسیر التبیان ۱۱۳:۳، مجمع البیان ۱۷:۳، کنز العرفان ۱۴۸:۲، کنز الدقائق ۲:۳۶۰، المیزان ۴:۱۷۰، زبده البیان ۱-۶۱۰:۲.

مقصود از «أموالكم» اموال ایتم است و استفاده از این تعبیر (۱)، به این جهت است که اوصیا در حقیقت اموال ایتم را حفظ و نگهداری می نمایند (۲) و در موردی که نیاز است مصرف می کنند. شاهد بر این که مقصود، اموال ایتم است، جمله ی بعد است که می فرماید: (وَإِزْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) ۳. از مالشان نفقه و لباس به آن ها بدهید و با گفتار خویش آنان را خرسند سازید. ضمیرهایی که در این جمله ذکر شده به طور قطع به ایتم بر می گردد. پس مقصود، نفقه دادن به آن ها از اموال خودشان می باشد، زیرا در غیر این صورت مفاد آن، چنین می شود: نفقه ی سفها و صغار بر غیر خودشان و یا بر اولیای آن ها از اموالی که در مالکیت صغار و سفها نیست، واجب است و کسی قائل به چنین حکمی نشده است (۳).

بنابراین از اطلاق آیه شریفه استفاده می شود، اولیای کودکان به نیابت از آن ها در اموالشان تصرف می نمایند و آن ها از تصرف در اموال خود ممنوع گردیده اند و مقصود از محجور بودن کودک، همین معنی است.

۳- روایاتی (۴) از ائمه معصومین: در حدّ استفاضه وارد شده است بر این که کودک غیر بالغ از دخالت در امور خود محجور است.

به عنوان نمونه هشام در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «انْقَطَعَ بَيْتُ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ وَهُوَ اشْدُّهُ، وَإِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤْنَسْ مِنْهُ رُشْدُهُ وَ كَانَ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا فَلْيَمْسِكْ عَنْهُ وَ لِيَهُ مَالَهُ» (۵). وقتی یتیم به حدّ بلوغ و احتلام رسید از حالت یتیم (وضعیتی که نیاز به سرپرست داشته باشد) خارج می شود و آن زمانی است که قوی شده

ص: ۷۰

۱- (۱) یعنی به جای استفاده از (اموال الایتام) از کلمه (اموالکم) استفاده شده و اموال به ضمیر (کم) (خود شما) اضافه شده. و در اضافه، ادنی مناسبت کافی است. مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۷.

۲- (۲) تذکره الفقها ۱۴: ۲۰۲.

۳- (۳) زبده البیان ۱-۲: ۶۱۶.

۴- (۴) الخصال: ۴۹۵ ح ۳، وسائل الشیعه ۱۸: ۴۱۲، باب ۲، من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۸: ۴۰۹، باب ۱، من ابواب احکام الحجر، ح ۱.

باشد، یعنی علاوه بر بلوغ جسمانی، از نظر روحی نیز دارای رشد باشد، سپس حضرت ادامه داد: و اگر به حالت احتلام جسمانی رسیده ولی از نظر روحی رشید نباشد (یعنی سفیه یا ضعیف باشد) باید ولی او اموال وی را نگه دارد، و در اختیارش قرار ندهد.

دلالت این روایت بر حجر کودک صریح و روشن است. هم چنین در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «دخالت کودک در امر خرید و فروش صحیح نیست و نیاز به سرپرست دارد، تا زمانی که پانزده ساله شود و یا محتمل گردد و یا موی خشن قبل از پانزده سالگی بر عورت او برود»^(۱). یعنی به طور کلی یکی از علائم بلوغ در او مشاهده شود.

۱۴- مبنای حقوقی حجر کودک

از اقسام حجر در حقوق مدنی که پیش تر به آن اشاره شد، آن چه تابع رژیم خاص حقوقی است و شایسته است مورد بحث قرار گیرد، حجر حمایتی است که برای حفظ حقوق و منافع صغیر، سفیه و مجنون، مقرر شده است. مبنای حقوقی حجر حمایتی فقدان یا ضعف عقل و اراده است.

به دیگر سخن برای انجام دادن اعمال حقوقی، وجود اراده انشایی یا حقوقی لازم است. این اراده مستلزم وجود تمیز و درک است و چون شخص مجبور فاقد تمیز و اراده می باشد (صغیر غیر ممیز و مجنون) یا قوه ی تمیز و اراده ی او ناقص است (صغیر ممیز و سفیه)، نمی تواند خود، اعمال حقوقی انجام دهد و به حکم قانون، ممنوع از تصرف در امور و اعمال حقوقی شده است.^(۲)

ص: ۷۱

۱- (۱) همان ۴۳:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و مجبورین: ۱۶۶، ۱۶۷.

۱- اهمیت تحقیق در مورد بلوغ

در مرحله ای از سن، دگرگونی هایی در اندام و احساسات و اندیشه ی انسان پدیدار می گردد که آن را بلوغ می نامند.

این حالت در همه ی جوامع و در نزد همه ی مکاتب، آغاز مسئولیت و لیاقت برای ورود در صحنه ی اجتماع به شمار می رود. این دگرگونی عمیق روحی و جسمی، در علوم مختلف مورد بررسی قرار گرفته است.

در علم روانشناسی از آن جهت که آغاز تحولات درونی انسان است. در علم طب به جهت آثاری مانند: تغییر صدا، افزایش قد و حجم، رشد استخوان های سینه در پسران، پیدایش پستان در دختران و اموری از این قبیل و در حقوق به این علت که بلوغ نقطه شروع تعهدات حقوقی اعم از حقوق مدنی، کیفری و سیاسی است.

و اما در فقه اسلامی، بلوغ جایگاه ویژه ای دارد و در عبادات مانند نماز، روزه و حج و نیز در ازدواج و انعقاد معاملات مانند عقد بیع، مضاربه، ضمان، حواله و هم چنین در شهادت، قضاوت، اجرای حدود، قصاص و... از آن بحث می شود.

به طور کلی مبدأ تکلیف است، زیرا غیر بالغ مرفوع القلم است. و از طرفی در پیدایش این تحول و دگرگونی و یا به تعبیری دیگر سن بلوغ و این که آیا تعیین سن خاص برای بلوغ، امر تعبدی و شرعی است و یا طبیعی و عرفی؟ اختلاف نظر وجود دارد.

بر اساس آن چه ذکر شد حساسیت و اهمیت تحقیق در موضوع بلوغ روشن می شود.

بلوغ در لغت به معنی رسیدن است^(۱) و ابلاغ از همین ریشه و به معنی رساندن می باشد. موجود زنده ای که به مرحله ی رشد کامل رسیده و می تواند تولید مثل کند، بالغ نامیده می شود.^(۲)

در لسان العرب آمده است: «کودک بالغ شد، یعنی محتمل شد. گویا وقت آن رسیده که از نظر شرعی مسئولیت پذیر و مکلف گردد»^(۳).

و اما در اصطلاح، این حکم در بین فقها مسلم و اجماعی است که رفع حجر از کودک با بلوغ تحقق می یابد. به تعبیری دیگر، پایان محجوریت کودک، رسیدن به حد بلوغ است. ولی در تعریف آن تنها به ذکر علائم بلوغ اکتفا کرده و معنایی غیر از معنای لغوی برای آن ذکر ننموده اند.^(۴)

بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی، بلوغ را این گونه تعریف کرده است: «بلوغ زمانی می باشد که قوای جسمی صغیر، رشد و نمو می یابد و آماده برای توالد و تناسل می گردد و آن امری طبیعی است»^(۵).

دیگری می نویسد: «بلوغ رشد جسمانی و فیزیکی انسان است و غالباً سر آغاز تحوّل فکری است»^(۶).

در حقوق نیز همانند فقه، به معنای لغوی بلوغ اکتفا شده و علائم بلوغ در بیان حقیقت و معرّفی آن ذکر گردیده است.

از نظر کنوانسیون حقوق کودک، بلوغ برای دختر و پسر از سن هجده سالگی آغاز می گردد، مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود.^(۷)

ص: ۷۳

۱- (۱) مصباح المنیر ۱: ۶۱، مجمع البحرین ۱: ۱۸۶، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۳۷۳، فرهنگ بزرگ جامع نوین ۱: ۱۵۲.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۲: ۱۰۲۱.

۳- (۳) لسان العرب ۱: ۲۴۷.

۴- (۴) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۵، ریاض المسائل ۹: ۲۳۷، التنقیح الرائع ۲: ۱۷۹، ایضاح الفوائد ۱: ۲۴۴، مسالک الافهام ۴: ۱۴۰.

۵- (۵) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۴.

۶- (۶) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۲: ۸۸۲، دانشنامه حقوق خصوصی ۱: ۵۶۰، حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۸.

۷- (۷) مجموعه کنوانسیون های بین المللی ۳: ۵۹۷، ماده ۱.

از نظر تدوین کنندگان این کنوانسیون، کودکی طیف گسترده سنی از لحظه ی تولّد تا رسیدن به هیجده سالگی و بلوغ است. بدیهی است که، سنین مختلف این طیف، نیازها، توانایی ها و قابلیت های فرد متفاوت است و ماده ی مذکور در توضیح و تشریح آن ها ساکت است. به علاوه کنوانسیون، پایان کودکی و سن بلوغ را برای پسر و دختر هر دو یکسان در نظر گرفته که با توجه به طبیعت جسمانی و اختلاف فکری و روحی و تمایلات آنها، قابل نقد و بررسی است.

۳- علائم بلوغ

در آیات و روایات برای بلوغ سه علامت ذکر شده است:

۱- احتلام.

۲- رویش موی خشن بر عورت که مشترک بین پسران و دختران می باشد.

۳- رسیدن دختران به سن نه سالگی و پسران به سن پانزده سالگی.

برخی از فقیهان در مورد دختران دو علامت، رؤیت خون حیض و حامله شدن را نیز اضافه نموده اند.^(۱) البته برخی دیگر این دو را دلیل سبق بلوغ می دانند.^(۲) به هر صورت فقها در مورد سه علامت اول اتفاق نظر دارند.^(۳) اموری که ذکر شد در حقوق مدنی و جزا نیز از علائم بلوغ دانسته شده است.^(۴)

۴- علامت اول: احتلام

احتلام به معنی خروج منی (آب لزجی که مبدأ خلقت انسان است) علامت بلوغ در مرد و زن است. این حکم در بین فقها مورد اتفاق است و کسی مخالفتم نموده است.^(۵)

ص: ۷۴

۱- (۱) المیسوط: ۲، ۲۴۹؛ تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۶، ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰.

۳- (۳) جامع المقاصد ۵: ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲، تحریر الوسیله ۲: ۱۲، تفصیل الشریعه، (کتاب المضاربه): ۲۷۵.

۴- (۴) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۴، ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی: ۴۱.

۵- (۵) تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۰، غنیه النزوع ۱: ۲۵۱، مسالک الافهام ۲: ۱۴۲، ریاض المسائل ۹: ۲۳۸، تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۸۰.

الف: آیات قرآن

۱- (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ) ۱. آن گاه که اطفال شما به حد بلوغ و احتلام رسیدند، باید مانند سایر بالغین، با اجازه (بر پدر و مادر) وارد شوند. خداوند آیات خود را برای شما این گونه بیان می کند.

آن چه شخص در خواب می بیند «حُلُم» نامیده می شود (۱) که جمع آن احلام است و احتلام درک لذت در خواب را گویند. (۲) «حُلُمُ الصَّبِيِّ» به معنی بالغ شدن طفل است. (۳) این کلمه در آیه شریفه کنایه از استعداد و توانمند بودن برای خروج منی است مطلقاً، خواه از زن باشد یا مرد، خواه در خواب باشد یا بیداری به طوری که اگر شخص اراده کرد با عمل زناشویی و یا استمناء، از خود منی خارج سازد، بتواند. در این صورت خروج منی شرط وجوب غسل است. (۴)

در آیه ی قبل خداوند فرمان داده باید کودکان غیر بالغ در مواقع خلوت، برای ورود بر پدر و مادر از آن ها اذن بگیرند.

الف - قبل از نماز صبح (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ) ۶.

ب - وقت استراحت، بعد از نماز ظهر که لباس از تن بیرون می آورید. (وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ) (۵).

ج - بعد از نماز عشا: که برای خواب به رختخواب می روید. (وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ) ۸. این سه وقت، هنگام خلوت شماس است.

ص: ۷۵

۱- (۲) لسان العرب ۲: ۱۴۵.

۲- (۳) مجمع البحرين ۱: ۴۴۹.

۳- (۴) مصباح المنیر: ۱۴۸.

۴- (۵) مسالک الافهام ۴: ۱۴۳، جواهر الکلام ۲۶: ۱۱، جعفر سبحانی، الرسائل الفقهیه ۱: ۲۱-۲۲.

۵- (۷) همان.

و در این آیه حکم شده که کودکان بعد از احتلام باید همانند دیگر بالغین، همیشه با اجازه وارد شوند. از این رو به خوبی از آن استفاده می شود که اطفال بعد از بلوغ با دیگر بالغین در حکم مشترکند و احتلام، علامت بلوغ می باشد.

۲- (وَ اِتُّوْا الْيَتَامَى حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا) ۱. یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و تمایل به نکاح پیدا کنند، آن گاه اگر آن ها را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید، اموالشان را در اختیارشان قرار دهید.

(بَلَغُوا النُّكَاحَ) ، یعنی به حدی برسند که قادر بر مجامعت و انزال منی باشند و استعداد آن را داشته باشند. باید دانست مقصود از خروج منی و احتلام، بالفعل نیست. (۱) آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقصود از فرموده ی خداوند متعال: (حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ) استعداد خروج منی است، در خواب باشد یا بیداری، با آمیزش باشد یا با غیر آن، و شاید این که فقها، حامله شدن دختران را دلیل بر سبق بلوغ آنان دانسته اند، به این جهت باشد که در این صورت معلوم می گردد پیش تر منی از آن ها خارج شده است» (۲).

خلاصه آن که در این آیه، حکم جواز دفع مال به ایتم و دخالت آن ها در اموال خود، معلق بر بلوغ نکاح شده است و معنی آن چنان که مفتیرین ذکر نموده اند، استعداد و توان نکاح و قدرت بر انزال می باشد و معلوم است استعداد انزال، مستلزم وقوع آن در خارج نیست. بنابراین ممکن است شخص، بالغ باشد، هر چند به دلیل عدم خروج منی از او، لازم نباشد غسل نماید. (۳).

۳- (وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ اَشُدَّهُ) ۵. هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به گونه ای که بهتر است تا به حد بلوغ و رشد برسد. (۴).

ص: ۷۶

۱- (۲) الخلاف ۳: ۲۸۶، زبده البيان ۱-۲: ۶۰۷-۶۰۸، کنز العرفان ۲: ۱۳۸، غنایم الايام ۵: ۲۷۰، مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۳: ۱۲۹ و ۲۱۰.

۲- (۳) تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۸۲.

۳- (۴) المناهل: ۸۷.

۴- (۶) فقه القرآن ۲: ۳۰۸.

جمله ی «يَبْلَغُ أَشُدَّهُ» کنایه از رسیدن به حدّ احتلام و بلوغ است و این گونه معنی می شود: تا زمانی که یتیم بالغ شود و حجر و صغر از او مرتفع گردد. (۱).

بنابراین در این آیه نیز حکم (جواز دخالت در اموال یتیم و طرف معامله قرار گرفتن آنها) معلق بر احتلام گردیده و معلوم می شود احتلام علامت بلوغ است.

بعضی از آیات و روایات شاهد این برداشت است، مانند آیه شریفه: (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) ۲. این آیه دلالت دارد که بلوغ اشد به معنی خروج از طفولیت و دخول در مرحله ی احتلام است.

هم چنین عبدالله بن سنان در روایت معتبر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در جلسه ای حاضر بودم، شخصی از پدرم سؤال کرد، چه زمان امور یتیم به خودش واگذار می شود و می تواند سرنوشت خود را به دست گیرد؟ قال: «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» آن گاه که بالغ شود. سؤال کرد، چه زمان بالغ می گردد؟ قال: «إِحْتِلَامُهُ» (۲) هر زمان محتلم شود.

برخی دیگر از فقیهان معتقدند «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» به معنی کمال قوای عقلی و حسی است، یعنی برای سپردن امور به غیر بالغ، علاوه بر بلوغ جنسی، رسیدن به حدّ بلوغ فکری و عقلانی نیز لازم است. (۳).

مؤید این تفسیر آیه ی دیگری است که می فرماید: (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُبُهًا) ۵. در مراحل خلقت، خداوند شما را از رحم مادر، طفل بیرون آورد تا این که به سن رشد و کمال برسید و در مرحله ی بعد، پیری سالخورده شوید.

در این آیه به سه مرحله از مراحل حیات انسان اشاره شده است: مرحله ی طفولیت و کودکی، مرحله ی اشدّ و بلوغ، و مرحله ی شیخوخت و پیری. هم چنین آیه دلالت دارد بر این که بلوغ امری است تدریجی، و برای آن مراتبی از قوت و شدت است. و شارع اولین

ص: ۷۷

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی ۳۵۴:۱۰.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۴۱۲:۱۸، باب ۲، من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۳- (۴) مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۱۴۱:۳.

مرتبه ی آن را موضوع احکام قرار داده است، یعنی بلوغ اشد که با کمال انسان در قوای جسمانی و روحانی تحقق می یابد.

در آیاتی که ذکر شد به سه بلوغ اشاره شده و یا به تعبیری دقیق تر، واژه ی بلوغ با سه تعبیر توصیف و مشخص گردیده است: بلوغ حُلُم، بلوغ نکاح و بلوغ اُشُد. در صفحات بعد در مورد واژه ی سَوَم، بیش تر توضیح خواهیم داد.

ب: روایات

روایات بسیاری در حدّ استفاضه بلکه متواتره، بر این نظریه که احتلام علامت بلوغ است، دلالت دارد. ما این ها را به چند دسته تقسیم و در هر مورد به عنوان نمونه فقط یک روایت ذکر می نمایم:

دسته ی اول: روایاتی است که دلالت دارد، کودک بعد از احتلام از حالت یتیمی و صغر خارج و به مرحله ی مرد و یا زن بودن می رسد.

در روایت صحیح، هشام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إِنْ قَطَعَ يَتِيمٌ بِالْإِحْتِلَامِ...» مرحله ی یتیمی کودک و نیاز داشتن به سرپرست، با احتلام او پایان می یابد و همان زمان وقت بلوغ اوست. اگر محتلم شود و به رشد عقلی نرسد و سفیه و یا کودک باشد، باید ولی او اموالش را نگاه دارد و در اختیارش قرار ندهد. (۱)

دسته ی دوم: روایاتی است که دلالت دارد وجوب نماز و روزه، بر احتلام معلّق شده است. در روایت موثّق، عمار ساباطی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه زمان بر کودک نماز واجب می شود؟ فقال: «إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ أَحْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ...» (۲) آن گاه که سیزده ساله شود و اگر قبل از آن محتلم شود نماز بر او واجب می گردد. و در مورد روزه فرمود: «عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا أَحْتَلَمَ الصَّبِيَاءُ...» (۳) بر کودک آن گاه که محتلم شود، روزه واجب می شود.

ص: ۷۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۹:۱۸، باب ۱، من ابواب الحجر، ح ۱.

۲- (۲) همان ۴۵:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۲.

۳- (۳) همان، ۲۳۶:۱۰، باب ۲۹، من ابواب الصوم، ح ۷.

دسته ی سوم: روایاتی است که می گوید بر زن واجب نیست موی سر خود را از کودک کی که محتلم نشده است، بپوشاند. در روایت صحیح احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرموده اند: «يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ، وَ لَا تُغَطِّي الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ» (۱). کودک از سن هفت سالگی به انجام نماز ترغیب و در ترک آن نکوهش می شود - تا در وقت تکلیف به نماز خواندن عادت نماید - و لازم نیست زن موهای خود را از کودک تا زمانی که محتلم نشده، بپوشاند.

دسته ی چهارم: روایاتی است که دلالت دارد بعد از احتلام کودک، حدود الهی به طور کامل بر وی جاری و مشمول تکالیف می گردد. حدیث معروف «رفع قلم» که شیعه (۲) و سنی (۳) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، بر همین معنی دلالت دارد.

هم چنین شیخ کلینی در کافی با سند صحیح از حرمان نقل نموده است که گفت: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم چه زمان کودک به طور کامل مشمول اجرای حدود می شود؟ قال: «إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْبَيْتَمُ وَ ادْرَكَ» آن گاه که از حالت یتیمی - و این که نیاز به سرپرست داشته باشد - خارج شده و دارای ادراک گردد. سؤال نمودم: آیا برای این مرتبه علامتی است که بتوان آن را شناخت؟ فقال: «إِذَا احْتَلَمَ» (۴) علامت آن احتلام است.

۶- مباحث مطرح شده در ذیل علامت اَوَّل

فقیهان در مباحث فقه استدلالی در ذیل علامت اَوَّل بلوغ به ذکر مباحث دقیق تخصصی در این زمینه پرداخته اند که به فهرست مهم ترین آن ها اشاره می گردد:

۱ - مقصود از علامت بودن خروج منی، استعداد خروج و قدرت بر انزال است. (۵)

ص: ۷۹

۱- (۱) همان، ۲۲۹:۲۰، باب ۱۲۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۲۷۱، دعائم الاسلام ۱: ۱۹۴.

۳- (۳) سنن الکبری، ۴۰۹: ۸ ح ۱۱۴۹۳ و ۴۷۱ ح ۱۱۶۴۴.

۴- (۴) الکافی ۷: ۱۹۷، باب حد الغلام و الجاریه ح ۱، و مسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۵- (۵) مفتاح الکرامه (طبع قدیم) ۵: ۲۳۷، جواهر الکلام ۱۱: ۱۱-۱۲، المناهل: ۸۷-۸۸.

۲- شرط نیست که خروج منی همراه با درک لذت و شهوت باشد، بلکه به هر صورت خارج شود علامت بلوغ است. (۱)

۳- شرط نیست که منی با جهش و جستن خارج شود. (۲)

۴- اگر منی استعداد خلقت به حسب نوع انسان ها داشته باشد (هر چند در بعضی اشخاص و در بعضی احوال این گونه نباشد) می تواند علامت قرار گیرد. (۳)

۵- خروج منی از موضع معتاد باید صورت پذیرد. (۴)

۶- مشهور در بین فقها این است که این علامت (خروج منی) اختصاص به مردان ندارد، بلکه مشترک بین زنان و مردان می باشد. (۵)

در روایت صحیح، محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، مردی با زن خود در غیر فرج مجامعت می نماید و از زن آب خارج می شود، آیا غسل بر او واجب است؟ فرمودند: بله (۶)

در روایت صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شده، اگر زن در خواب ببیند با او مجامعت شده است، حکمش چیست؟ قال: «إِنْ انزَلَتْ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ وَ إِنْ لَمْ تُنَزَلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ» (۷). اگر انزال شود غسل بر او واجب می گردد، در غیر این صورت چیزی بر او نیست.

۷- علامت دوم: انبات (رویش موی خشن)

فقیهان بر این حکم اتفاق نظر دارند که رویش موی خشن (زبر) بر عورت زن و مرد، نشانه ی بلوغ آن ها است. (۸) ادله این مسأله چنین است:

ص: ۸۰

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۵۳۴:۲، تذکره الفقها ۱۹۱:۱۴، ارشاد الأذهان ۳۹۵:۱.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۹۹:۲، قواعد الاحکام ۱۳۳:۲، موسوعه الامام الخویی ۲۴۷:۶، مستمسک العروه الوثقی ۸:۳-۹، المختصر النافع: ۲۳۱.

۳- (۳) مسالک الافهام ۱۴۲:۴، جامع المقاصد ۱۸۱:۵، جواهر الکلام ۱۲:۲۶، ارشاد الأذهان ۳۹۵:۱، المناهل: ۸۷.

۴- (۴) التنقیح الرائع ۶۶:۱، جامع المدارک ۳۶۲:۳، جامع المقاصد ۱۸۱:۵، المناهل: ۸۷، مسالک الافهام ۱۴۳:۴.

۵- (۵) المبسوط ۲۴۹:۲، السرائر ۳۶۷:۱، شرائع الاسلام ۹۹:۲، تحریر الوسيله ۱۳:۲، مجمع الفائده و البرهان ۱۸۵:۹.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۱۸۶:۲، باب ۷، من ابواب الجنابه، ح ۳.

۷- (۷) همان: ۱۸۷ ح ۵.

۸- (۸) تذکره الفقها ۱۸۶:۱۴، قواعد الاحکام ۱۳۳:۲، مدارک الاحکام ۱۸۵:۶، سلسله تألیفات شیخ انصاری (کتاب الصوم): ۲۰۷.

۱ - برخی در این حکم ادعای اجماع نموده اند. (۱)

۲ - این علامت مورد قبول عقلا است، یکی از بزرگان در این زمینه می نویسد: «علامت بودن انبات، نیاز به تعزید شرعی ندارد، بلکه از علایمی است که نزد عقلا مورد قبول است و موجب اطمینان برای تحقق بلوغ می باشد و چون شارع آن را نفی ننموده است، از نظر شرعی نیز حجت و دلیل قرار می گیرد. البته باید رویش مو به طور طبیعی و به مقتضای سن اشخاص باشد نه با دارو و درمان». (۲)

۳ - امام باقر علیه السلام در حدیثی می فرماید: اگر کودک پانزده ساله شود، یا در صورت و یا عورت او پیش از پانزده سالگی، موی زبر بر او بیاید، بالغ می گردد. (۳)

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْيَتِيمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشْرَةَ سِنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ أَوْ يُشْعِرَ أَوْ يُنَبِّتَ قَبْلَ ذَلِكَ». (۴) دخالت کودک در امر خرید و فروش جایز نیست و از حالت یتیمی (نیاز به سرپرست داشتن) خارج نمی گردد، مگر این که پانزده ساله شود یا محتلم گردد یا بر صورت یا عورت او قبل از پانزده سالگی موی زبر پیدا شود. از این روایت استفاده می شود رویش موی زبر، قبل از پانزده سالگی علامت بلوغ است.

در این جا مناسب است به چند مطلب مهم اشاره شود:

۱ - بسیاری از فقها به صراحت اعلام نموده اند، این علامت (رویش موی زبر بر عورت) مشترک بین زنان و مردان است و اختصاص به مردان ندارد. (۵)

۲ - برخی معتقدند، رویش موی زبر فی نفسه بلوغ است (۶)، نه علامت آن. ولی نظر

ص: ۸۱

۱- (۱) مجمع الفائدة و البرهان ۹: ۱۸۷، غنایم الايام ۱: ۶۴، الحدائق الناضرة ۲۰: ۳۴۶، مسالك الافهام ۴: ۱۴۱، رياض المسائل ۹: ۲۳۷.

۲- (۲) جامع المدارك ۳: ۳۶۳.

۳- (۳) وسائل الشيعه ۲۰: ۲۷۸، باب ۶، من ابواب عقد النكاح و اولياء العقد، ح ۹.

۴- (۴) الكافي ۷: ۱۹۷، باب حد الغلام و الجارية، ح ۱.

۵- (۵) تحرير الاحكام الشرعية ۲: ۵۴۳، السرائر ۱: ۳۶۷، جامع المقاصد ۵: ۱۸۰، رياض المسائل ۹: ۲۴۰.

۶- (۶) النهاية: ۶۱۱، السرائر ۱: ۳۶۷، الجامع الشرائع: ۱۵۳ و ۳۶۰، كشف الرموز ۱: ۵۵۲.

مشهور این است که علامت است. (۱) زیرا به تدریج حاصل می شود، در حالی که بلوغ این گونه نیست. به علاوه ابتدای زمان رویش معلوم نیست. (۲)

۳- برای مردان، رویش موی زیر در صورت و لب نیز علامت بلوغ است. (۳)

۸- علامت سوم: سن بلوغ

در این قسمت باید در دو مطلب تحقیق شود:

مطلب اول: سن بلوغ در پسران

مشهورترین (۴) نظریه در میان فقیهان، از گذشته تا به حال (قدماء، متأخرین و معاصرین) این است که سن بلوغ در پسران پانزده سال تمام است. (۵) در قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز معیار بلوغ در سن پسر، پانزده سال تعیین شده است. (۶)

۹- ادله فقهی معیار سن بلوغ پسران

۱- اجماع. (۷)

۲- بعضی از فقها معتقدند آیه شریفه (وَإِذْ لَوْأَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ...) که توضیح آن در علامت اول بیان گردید، بر این علامت نیز دلالت دارد، زیرا مقصود

ص: ۸۲

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۲۰:۳۴۶، تحریر الأحكام الشرعية ۲:۵۳۵، مسالك الافهام ۴:۱۴۱، جامع المقاصد ۵:۱۸۱.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجر): ۲۸۰.

۳- (۳) الميسوط ۱:۳۶۵، تحریر الاحکام الشرعیه ۲:۵۳۵، ریاض المسائل ۹:۲۳۸، الحدائق الناضرة ۲۰:۳۴۶.

۴- (۴) برخی دیگر چهارده سال را ملاک قرار داده اند. علامه حلی در مختلف الشیعه ۵:۴۳۱، این نظریه را از ابن جنید نقل نموده، در مهذب البارع ۲:۵۱۳، نیز همین نظریه مورد پذیرش قرار گرفته است. برخی دیگر سیزده سال را ذکر نموده اند. مجمع الفائده و البرهان ۹:۱۸۹، کفایه الأحکام ۱:۵۸۱، مدارک الأحکام ۶:۱۵۹. و گروه سوم بین عبادات و حدود و معاملات تفصیل قائل شده و معتقدند نسبت به اجراء حدود و انجام معاملات، حد بلوغ پسران، پانزده سال است. و در عبادات کم تر است. الحدائق الناضرة ۱۳:۱۸۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲:۱۰۰، مسالك الافهام ۴:۱۴۴، ارشاد الأذهان ۱:۳۹۵، تحریر الوسيله ۲:۱۳، تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجر): ۲۸۷.

۶- (۶) قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات، تبصره ۱ از ماده ۱۲۱۰.

۷- (۷) الخلاف ۳:۲۸۲-۲۸۳، مسالك الافهام ۴:۱۴۴، کنز العرفان ۲:۱۳۸، جواهر الکلام ۲۶:۱۶.

از بلوغ، قدرت بر آمیزش و انزال است و کسی که پانزده سال نداشته باشد، این توانایی را ندارد^(۱).

۳- در مورد اطفال استصحاب عدم بلوغ جاری است و رفع این حالت نیاز به دلیل و اطمینان دارد و دلیل روشنی غیر از اتمام پانزده سال وجود ندارد. بنابراین پانزده سال، حد بلوغ است^(۲).

۴- قبل از پانزده سالگی، اصل براءت از تکلیف جاری است^(۳).

۵- قوی ترین دلیل در این باره، روایاتی در حد استفاضه می باشد. بعضی از آن ها در توضیح علامت اول و دوم ذکر گردید، مانند روایت حمران از امام باقر علیه السلام، که پانزده سالگی را سن بلوغ در پسران می داند^(۴).

هم چنین در روایت صحیح، معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، در چه سنی کودک را به انجام نماز ترغیب و در ترک آن تأدیب می نمایند؟ فرمودند: بین سال های هفت تا نه سال. سؤال نمودم و در چه سالی برای روزه؟ فقال: «فِيمَا بَيْنَ خَمْسِ عَشْرَةَ أَوْ أَرْبَعِ عَشْرَةَ»^(۵). بین سال های چهارده و پانزده سالگی.

یکی از فقها در نحوه ی استدلال به این روایت می گوید: (قبل از سنین چهارده و پانزده سالگی، وقت وادار نمودن کودک به تمرین برای انجام نماز و روزه و تأدیب او در ترک آن ها بیان شده است، چنان که از سیاق عبارت و تردید بین دو عدد چهارده و پانزده، همین معنی استفاده می شود، و مقتضای عبارت، مؤید این معنی است که بلوغ در یکی از این دو سن تحقق می یابد. لیکن در عدد اقل، یعنی چهارده سال، ممتنع است. زیرا در این صورت زمان متوسط بین چهارده و پانزده، تمرین محسوب نمی گردد و لازمه ی تردید این است که باید این گونه باشد. بنابراین حد بلوغ، عدد

ص: ۸۳

۱- (۱) المناهل: ۸۰ جواهر الکلام ۱۸:۲۶ و ۲۱.

۲- (۲) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۷، المناهل: ۸۰ سلسله تألیفات شیخ انصاری، کتاب الصوم ۱۲: ۲۰۸.

۳- (۳) جواهر الکلام ۱۷:۲۶-۱۸، المناهل: ۸۰.

۴- (۴) الکافی ۷: ۱۹۷، باب حد الغلام و الجاریه، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴: ۱۸، باب ۳، من ابواب اعداد الفرائض، ح ۱، تهذیب الأحکام ۲: ۴۱۱.

اکثر است، یعنی پانزده سال» (۱) روایات دیگری (۲) نیز می باشد که به دلیل رعایت اختصار، از ذکر آن ها خودداری می گردد.

مطلب دوم: سن بلوغ دختران

نظریه ی مشهور بین فقهای امامیه از گذشته تا به حال این است که، سن بلوغ دختران نه سال تمام است (۳) قانون مدنی ایران نیز، سن بلوغ دختران را نه سال تمام قمری اعلام کرده است (۴).

۱۰- ادله فقهی معیار سن بلوغ دختران

الف: اجماع فقها، (۵) ابن ادریس می نویسد: «در بین فقها اختلافی نیست که حد بلوغ دختران، نه سالگی است. زمانی که دختر به این مرتبه از سن برسد و دارای رشد عقلی باشد، اموال او در اختیارش قرار می گیرد و می تواند برای خود شوهر انتخاب کند و برای شوهر جایز است با او همبستر شود. این مسأله بین فقهای دوازده امامی (شیعه) مسلم است و اختلافی دیده نشده است» (۶).

ب: روایات مستفیضه، روایات وارد شده در این باب را می توان به چند دسته تقسیم نمود.

دسته اول: روایاتی که دلالت دارند دختر در نه سالگی حکم یتیم از او برداشته می شود و حق تصرف در اموال خود را دارد، مانند این که با سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: «الْجَارِيَةُ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ وَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتِيمُ وَ زُوِّجَتْ وَأُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ النَّامَةُ لَهَا وَ عَلَيْهَا...» (۷). دختر زمانی که به سن نه سالگی برسد، حکم یتیم

ص: ۸۴

۱- (۱) المناهل: ۸۱

۲- (۲) الکافی ۴: ۱۲۵، باب صوم الصبیان ح ۲، من لا یحضر الفقیه ۲: ۹۳، باب ۳۴ ح ۳۳۳.

۳- (۳) المبسوط ۲: ۲۵۱، شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰، جامع المقاصد ۵: ۱۸۲، تحریر الوسيله ۲: ۱۳، تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجج): ۲۹۳.

۴- (۴) قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات، تبصره ۱ از ماده ۱۲۱۰.

۵- (۵) غنیه النزوع ۱: ۲۵۱، تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۷.

۶- (۶) السرائر ۱: ۳۶۷.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۳.

(که نیاز به سرپرست داشته باشد) از او برداشته می شود و می تواند ازدواج نماید و حدود به طور کامل بر او اجرا می گردد و می تواند به نفع خود تقاضای اجرا کند.

دسته ی دوم: روایاتی است، مبنی بر این که معیار در بلوغ دختران، نه سالگی است. ابن ابی عمیر این مضمون را از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «حَدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعَ سِنِينَ»^(۱). هم چنین وی می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم، دختر در چه سنی کودک نیست (بالغ می شود) شش ساله و یا هفت ساله؟ فقال: «لَا إِنْتُهُ تِسْعَ لَا تُسْتَصْنَى»^(۲) معیار، سن شش و یا هفت ساله نیست، بلکه در نه سالگی، کودک (غیر بالغ) محسوب نمی شود.

دسته ی سوم: روایاتی است با این مضمون که دختر در نه سالگی جایز است (در صورت ازدواج) مدخول بها قرار گیرد. در روایت صحیح، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعَ سِنِينَ»^(۳). اگر مردی دختر خود را به نکاح دیگری در آورد، برای شوهر جایز نیست قبل از نه سالگی به او دخول نماید (همبستر گردد).

دیدگاه های دیگر در سن بلوغ دختران

۱ - مرحوم فیض کاشانی می گوید: «روایات وارده در تعیین سن بلوغ مختلف است. جمع بین آن ها ایجاب می کند بلوغ سنی، نسبت به تکالیف مختلف، اختلاف داشته باشد، چنان که از احادیث وارد شده در مورد روزه به دست می آید بر دختر قبل از پایان سیزده سالگی روزه واجب نیست، مگر قبل از این سن، حیض شود. از روایات وارده در مورد حدود، نیز استفاده می شود که در نه سالگی، حد بر دختران جاری می شود. هم چنین روایاتی در باب وصیت، عتق و... دلالت دارد که از فرد ده ساله این امور صحیح است»^(۴). برخی از محققین معاصر نیز همین نظریه را پذیرفته اند.^(۵)

ص: ۸۵

۱- (۱) همان، ۱۰۴:۲۰، باب ۴۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱۰.

۲- (۲) همان، ۳۶:۲۱، باب ۱۲، من ابواب المتعه، ح ۲.

۳- (۳) همان، ۱۰۱:۲۰، باب ۴۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۴- (۴) مفاتیح الشرائع ۱: ۱۴.

۵- (۵) محمد هادی معرفت به نقل از کتاب بلوغ دختران: ۱۵۴.

این نظریه، مخالف نظریه مشهور است که سن نه سالگی را ملاک قرار داده اند و به دلیل ترجیح روایاتی که مستند قول مشهور قرار گرفته، روایات مستند این نظریه، نمی تواند با آن ها به معارضه برخیزد.

۲- نظریه دیگری، ده سالگی را سن بلوغ دختران می داند. شیخ طوسی در کتاب المبسوط (۱) در مسائل روزه، هم چنین این حمزه (۲) و یحیی بن سعید حلّی (۳) این نظریه را پذیرفته اند، ولی هر سه نفر از آن عدول کرده اند. (۴)

۳- برخی از فقهای معاصر، سیزده سالگی را سن بلوغ دختران می داند. (۵) مستند این نظریه، روایتی است ضعیف، که نمی تواند مستند فتوی قرار گیرد. در موسوعه احکام الأطفال در مورد آن تحقیق و اظهار نظر شده است. (۶)

۴- برخی از محققین هم معتقدند هر چند روایات، بلوغ دختران را نه سالگی دانسته اند ولی با بررسی زمان صدور روایات، و ویژگی هایی که دختران آن زمان دارا بودند، می توانیم از راه تحوّل اجتهاد، بگوییم که روایات، نظر به دختران آن زمان دارد، نه به دخترانی که در زمان های بعدی هستند. وی در ادامه می گوید: پس می توانیم بگوییم نه سالگی برای حاصل شدن بلوغ دختران در روزگار معصومین: موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد. در آن زمان که نه سال گفته شده، از باب تعیین مصداق بوده است و معیار و میزان برای پیدایش بلوغ، عادت ماهانه است نه، نه سالگی. (۷)

این نظریه در صورتی موجه است که ملاک در بلوغ دختران فقط حیض باشد، در حالی که از روایات، استفاده می شود که سن نه سالگی مدخلیت دارد و همان بلوغ می باشد و حیض علامت آن است.

ص: ۸۶

۱- (۱) المبسوط: ۱: ۳۶۵.

۲- (۲) الوسيله الى نيل الفضيله: ۱۳۷.

۳- (۳) الجامع للشرائع: ۱۵۳.

۴- (۴) الوسيله الى نيل الفضيله: ۳۰۱، الجامع للشرائع: ۳۶۰، الخلاف: ۳: ۲۸۲.

۵- (۵) يوسف صانعي، رساله عمليه: ۵۰۹.

۶- (۶) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۶: باب دهم، فصل پنجم.

۷- (۷) محمد ابراهيم جتّاتي، به نقل از كتاب بلوغ دختران: ۲۶۹-۲۷۰.

۱- دیدگاه مشهور^(۱) میان فقیهان این است که بلوغ سنی پسران با کامل شدن سال پانزدهم و در دختران با کامل شدن سال نهم، تحقق می یابد. صرف ورود در سال پانزدهم و نهم، کفایت نمی کند. بسیاری از فقها با صراحت این مسأله را بیان نموده اند.^(۲) مستند این نظریه، روایات معتبر^(۳) و استصحاب^(۴) عدم تحقق بلوغ، قبل از کامل شدن سال اخیر و دیگر ادله^(۵) می باشد.

۲- ملاک در کامل شدن سال اخیر، عرف است و دقت های عقلی و ریاضی مستند عمل قرار نمی گیرد.^(۶)

۳- معیار در تعیین سال بلوغ، قمری است، زیرا متعارف در زمان صدور روایات و بیان ادله و نیز متبادر از آنها، سال های قمری است.^(۷)

۴- اثبات سنی که معیار بلوغ است، با موازین و ملاک های شرعی، مانند علم، بینه و شهادت شهود، شیوع، و گفتار پدر و مادر تحقق می یابد.

در انبات، علاوه بر این امور، در صورت ضرورت و نیاز، با بررسی و امتحان موضع، و در خصوص احتلام، ادعای کودک نیز مسموع و قابل قبول است.^(۸)

۱۱- علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران

به اتفاق فقیهان دختری که حائض و یا حامل می شود بالغ است، هرچند در این که این دو خود مصداق بلوغ هستند و یا نشانه و کاشف از بلوغ می باشند اختلاف

ص: ۸۷

۱- (۱) نظریه غیر مشهور این است که صرف ورود در سال های پانزده و نه، کفایت می کند. مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۰، الحدائق الناضره ۲۰: ۳۵۰.

۲- (۲) جامع المقاصد ۵: ۱۸۲، ریاض المسائل ۹: ۲۴۵، جواهر الکلام ۲۶: ۲۸.

۳- (۳) الکافی ۷: ۶۹ ح ۶-۷، وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲، و ۲۷۸: ۲۰، باب ۶، من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۹.

۴- (۴) تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۸.

۵- (۵) مسالک الأفهام ۴: ۱۴۴، المناهل: ۸۴.

۶- (۶) المناهل: ۸۴.

۷- (۷) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۴، مسالک الأفهام ۴: ۱۴۴، مهذب الأحکام ۲۱: ۱۲۵.

۸- (۸) مسالک الأفهام ۲: ۴۹، الروضه البهیة ۲: ۴۰۰-۴۰۱.

نظریه ی معروف بین فقها این است که حمل و حیض کاشف از سبب بلوغ می باشند. (۲)

مستند این نظریه، آیاتی از قرآن و روایات است، مانند: (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...) ۳. ما انسان را از نطفه ی مختلط خلق کردیم. امشاج به معنی اختلاط آب مرد و زن در رحم می باشد. (۳)

و نیز آیه (خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ). (۴) انسان از نطفه ی جهنده خلق گردیده که از میان صلب پدر و سینه ی مادر بیرون می آید.

این آیات دلالت دارد که خلقت انسان از منی زن و مرد است و از آن ها استفاده می شود زنی که حامله شده، قبل از حمل بالغ بوده و گرنه حامله نمی شد. در روایت موثق، محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «الَّتِي لَا تَحْبَلُ مِثْلَهَا لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا» (۵). دختری که حامله نشود عده ندارد، یعنی موضوع حکم (و جوب عده در طلاق) بلوغ است، و دختر اگر در سنی باشد که مانند او حامله نمی شود، چون بالغ نشده مشمول حکم بلوغ قرار نمی گیرد، بنابراین حمل، دلیل بر سبب بلوغ است. (۶)

این اختلاف نظر در قضای عبادات واجب، و نفوذ اقرار در اموری که اقرار نسبت به آن ها صحیح است، و نیز در صحت تصرفات مالی، ثمره ی عملی دارد. (۷)

علاوه بر علامتی که ذکر شد، برخی از فقها علائم دیگری را نیز برای تشخیص بلوغ ذکر نموده اند، مانند:

ص: ۸۸

۱- (۱) المسبوط: ۲/۲۴۹ و ۲۵۱، غنیه التزوع: ۱/۲۵۱، السرائر: ۲/۱۹۹.

۲- (۲) شرائع الاسلام: ۲/۱۰۰، تحریر الاحکام الشرعیه: ۲/۵۳۴، مسالک الأفهام: ۴/۱۵۴، جواهر الکلام: ۲۶/۴۲ و ۴۴.

۳- (۳) مجمع البیان: ۱۰/۲۱۳.

۴- (۴) سوره طارق: ۸۶/۶-۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه: ۲۲/۱۸۲، باب ۳، من ابواب العدد، ح ۲.

۶- (۶) استدلال به این روایت، نیاز به توضیحات بیشتری دارد که به دلیل رعایت اختصار، صرف نظر می گردد. ر. ک: جواهر الکلام: ۲۶/۴۲ و ۴۴، جامع المدارک: ۴/۵۵۰ به بعد، تفصیل الشریعه (الطلاق و الموارث): ۱۱۲ به بعد.

۷- (۷) جواهر الکلام: ۲۶/۱۰.

۱ - به کمال رسیدن عقل کودک (۱). البته مقصود از این علامت، رشد کودک و خارج شدن او از زمره ی سفیهان نیست، زیرا بسیاری از کودکان سفیه نیستند، در عین حال بالغ هم نمی باشند.

۲ - غلظت و کلفتی صدا در پسران و حجیم شدن پستان در دختران. مرحوم علامه حلی این امور را دلیل سبق بلوغ می داند. (۲).

۱۲- تحقیق در سن بلوغ دختران

زاد، تغذیه و عوامل فیزیکی و روانی موجود در محیط زندگی، در زمان ظهور بلوغ و میزان ترشح هورمون های مربوط، اثر می گذارد. مثلاً ویتامین « E » را از جمله عوامل تغذیه ای مؤثر به شمار می آورند، هم چنین زاد و عوامل فیزیکی و محیط جغرافیایی، در اقوام و مناطق گرمسیر نزدیک خط استوا، موجب بلوغ زودرس می شود.

آثار بلوغ جسمانی دختران در حبشه که از ممالک آفریقای به شدت گرمسیر است، در نه سالگی بروز می کند در حالی که در لایونی، شمالی ترین منطقه ی اروپا در شمال شبه جزیره اسکانندیناوی، در هیجده سالگی رخ می دهد. وضع نامساعد اخلاقی در اجتماعات بی بند و بار نیز باعث بلوغ زودرس در آن جوامع می شود. (۳).

از سوی دیگر، در همین جامعه به اصطلاح متمدن امروز، در گوشه و کنار دنیا از کودکان در قاچاق مواد مخدر، بهره کشی جنسی، برده داری برای کار در مزارع و کارگاه های کوچک و... به شکل ظالمانه و به میزان باور نکردنی، سوء استفاده می شود و چه بسا بر اثر عوامل قابل پیشگیری، جان خود را از دست می دهند.

تأثیر عوامل مختلف در تحقق بلوغ زودرس و یا تأخیر آن از یک سو و نادیده گرفتن حقوق اطفال و ظلم و ستم بر آن ها از سوی دیگر، دانشمندان علم حقوق و حامیان کودک را بر آن داشت تا با افزایش سن بلوغ و به ویژه در خصوص بلوغ دختران و تعیین زمان برای این پدیده ی طبیعی، به حمایت قشر عظیمی از محرومین جامعه (کودکان) برخیزند.

ص: ۸۹

۱- (۱) النهایه: ۶۱۱، نکت النهایه ۱۵۲:۳-۱۵۳، المهذب ۱۱۹:۲.

۲- (۲) تذکره الفقها ۱۸۹:۱۴، غنایم الأيام ۲۶۸:۵.

۳- (۳) بنگرید احمد صبور ارودوبادی، روانشناسی نوجوانان و جوانان: ۱۴۹-۱۵۰.

شاید به همین علت در قوانین مدنی برخی از کشورها^(۱)، سن بلوغ به ویژه در خصوص بلوغ دختران افزایش داده شد و برای رعایت حقوق مختلف کودک، قوانین خاصی وضع گردید. در کنوانسیون حقوق کودک که بیشترین حمایت از کودکان را به خود اختصاص داده است، سن بلوغ برای دختر و پسر هیجده سال تمام پیشنهاد شده^(۲)؛ و مقرر گردیده است که قبل از هیجده سال، تحت حمایت اولیا و یا مراکزی که در این خصوص فعالیت می کنند، قرار گیرند.

ظاهراً تأثیر عواملی که ذکر شد، و نیز اختلاف روایات وارد شده در خصوص سن بلوغ دختران، سبب گردیده در بین صاحب نظران علوم اسلامی و فقیهان نیز، نظریه افزایش سن بلوغ در دختران بیش از آن چه مشهور فقهای امامیه به آن معتقدند (نه سال)، پیدا شود. به همین دلیل شایسته است تحقیقی در این مجال، صورت پذیرد.

توضیح این که: مقصود از بلوغ در لسان ادله (اعم از آیات و روایات) معنای لغوی و عرفی آن یعنی ادراک و رسیدن به حد نکاح می باشد.

مرحوم صاحب جواهر بعد از توضیح در مفهوم بلوغ، می نویسد: «بلوغ، کمال طبیعی انسان است که به واسطه ی آن نسل باقی می ماند و عقل کامل می گردد و اطفال از مرحله ی کودکی به کمالی که مردان و زنان آن را دارا می باشند، می رسند».

وی در ادامه می گوید: «بلوغ از موضوعات شرعی ای که نیاز باشد توسط شارع بیان گردد (مانند: الفاظ عبادات) نیست، بلکه موضوعی است کاملاً طبیعی که از نظر لغت و عرف روشن است»^(۳).

پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا سن بلوغ در دختران که بر طبق نظریه ی مشهور فقها نه سال تعیین گردیده است، همانند دیگر علائم طبیعی است؟ و در

ص: ۹۰

۱- (۱) به عنوان مثال در برخی کشورها، سن رشد ۲۱ سال کامل میلادی معین شده، «الوسیط عبد الرزاق السنهوری ۱: ۲۷۷» و یا در قوانین اردن، سن، ازدواج برای پسر ۱۶ سال و برای دختر ۱۵ سال تعیین گردیده، «الأحكام الشرعية فی الأحوال الشخصية ۴: ۱۸۴۷ ماده ۵».

۲- (۲) کنوانسیون حقوق کودک، ماده ۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴: ۲۶.

حقیقت شارع می خواسته معیاری در تعیین بلوغ طبیعی دختران معین نماید و روایات وارده طریقت دارد؟ در نتیجه سن بلوغ بستگی به طبیعت و قوای جسمانی دارد و ممکن است دختری نه سال داشته باشد، ولی بالغ نباشد؟ یا این که تعیین سن معین از طرف شارع اماره ی تعبدی بلوغ و غیر قابل تغییر می باشد؟

در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: برخی از محققین، نظر اول را پذیرفته اند. در توضیح این دیدگاه گفته شده، هر چند دختران در نه سالگی ممکن است تکامل جنسی و غریزی پیدا کنند، اما با توجه به این که غالباً در این سن به حد بلوغ نمی رسند و بلوغ در این سن، زودرس می باشد، نمی توان نه سالگی را اماره بلوغ دانست، زیرا اماره وقتی اماره محسوب می گردد که یا دائمی باشد و یا دست کم غالبی. (۱)

در تحلیل و توجیه این دیدگاه قرائتی ذکر نموده اند که خلاصه ی آن چنین است:

۱- در آیات قرآن بین بلوغ پسران و دختران فرق گذاشته نشده است.

۲- در آیات قرآن سن بلوغ مطرح نشده، بلکه بر نشانه های طبیعی تکیه شده است (بلوغ حلم، بلوغ نکاح، و رشد) و خروج از دوران کودکی با بلوغ اشد حاصل می شود.

۳- تصرفات مالی با بلوغ و رشد، روا است.

۴- اگر سن بلوغ، تشریح دینی بود، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می شد. به ویژه این که از مسائل مورد ابتلای زنان می باشد و وجهی در تأخیر و یا اخفای آن وجود ندارد.

۵- فقیهان بزرگی چون صاحب جواهر تصریح کرده اند که حقیقت بلوغ، امری است عرفی. (۲)

۶- دین اسلام جهانی است، اما رشد زنان در نواحی مختلف جهان مختلف است.

با توجه به قرائتی که ذکر شد، اطمینان حاصل می شود که شارع مقدس بر سن خاص به عنوان اماره ی تعبدی، نظر نداشته و در حقیقت آن چه بیان شده است، اماره ی طریقی است.

ص: ۹۱

۱- (۱) دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام: ۱۳-۱۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴:۲۶.

صاحب این دیدگاه در آخر نتیجه گرفته است که سن خاص اماره ی شرعی برای بلوغ دختران نیست. بلکه معیار در بلوغ آنان، قاعدگی است.^(۱)

باید دانست اموری که ذکر شد، هر چند قرائتی غیر قابل انکار می باشد، ولی در مجموع بیش از یک استدلال استحسانی نیست و هرگز نمی تواند مستند حکم شرعی و استنباط قرار گیرد.

دیدگاه دوم: این دیدگاه سن نه سال برای بلوغ دختران و پانزده سال برای پسران اماره ی شرعی تعبدی می داند. بسیاری از فقها به طور ضمنی، این نظریه را پذیرفته اند. تعبیری که در این زمینه به کار برده اند به این بیان که بلوغ دختر و پسر با سن آن ها مشخص می گردد، از آن حکایت دارد.^(۲) برخی دیگر نیز به آن تصریح نموده اند. کاشف الغطاء در تحریر المجله می نویسد: «بلوغ را با علاماتی می توان تشخیص داد. بعضی از آن ها طبیعی است، مثل احتلام و انبات و حیض و حمل در دختران، و برخی علامت شرعی، مانند کامل شدن پانزده سال در پسران و نه سال در دختران. این علائم کاشف از حقیقت بلوغ می باشند. بنابراین اگر پسر پانزده سال تمام داشته باشد و دختر نه سال تمام داشته باشد، حکم به بلوغ آن ها می گردد. هر چند دارای علائم طبیعی بلوغ نباشد»^(۳).

سید محمد مجاهد در مناهل^(۴) و شیخ محمد حسن نجفی در جواهر^(۵) این نظریه را به عموم فقیهان امامیه نسبت می دهند.

هم چنین آیه الله فاضل لنکرانی از اعلام معاصر، تصریح نموده است علانمی که از طرف شارع برای تشخیص بلوغ تعیین گردیده، اماره ی تعبدی است. وی می گوید: «سزاین که اماره شرعی برای بلوغ که موضوع عرفی است، تعیین گردیده، عدم اطلاع

ص: ۹۲

۱- (۱) دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام: ۱۵-۲۵.

۲- (۲) شیخ انصاری، کتاب الصوم: ۲۰۷، شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰، قواعد الأحکام ۲: ۱۳۴.

۳- (۳) تحریر المجله ۳: ۱۶۶-۱۶۷.

۴- (۴) وی بعد از توضیح در مورد استصحاب عدم صغر، می گوید: «لکنه خلاف ما علیه الأصحاب من أن السنّ، بلوغ فی الشرع». استصحاب بقای صغر بر خلاف نظریه اصحاب - فقهای امامیه - می باشد. زیرا سن (پانزده سالگی برای پسر و نه سالگی برای دختر) از نظر شرعی، بلوغ محسوب می شود. المناهل: ۸۴.

۵- (۵) جواهر الکلام ۱۷: ۲۶.

عرف از حقیقت بلوغ است، همان گونه که اماره ی شرعی برای تشخیص عدالت از طرف شارع مشخص شده است، زیرا حقیقت عدالت، به دلیل این که از امور باطنی و ملکات نفسانی است، برای عرف مخفی است. در مورد بلوغ نیز این چنین می باشد.^(۱)

احتمال دیگری نیز در این بحث وجود دارد که با پایان سن پانزده سال و نه سال نیز بلوغ محقق می شود. در این صورت می توان ادعا کرد، بلوغ دو قسم است:

۱- بلوغ طبیعی، که با احتلام، انبات، حیض و حامله شدن دختر مشخص می گردد.

۲- بلوغ شرعی، که با کامل شدن سن پانزده سالگی در پسران و نه سالگی در دختران، تحقق می یابد. البته ظاهر روایات وارد شده و کلمات فقها بر نظریه ی تعبدی بودن اماره ی سن، دلالت دارد.

۱۳- ترجیح دیدگاه مشهور فقها

به نظر می رسد نظریه ی مشهور فقهای امامیه، به این که سن نه و پانزده سالگی اماره ی تعبدی بلوغ دختران و پسران است، بر سایر دیدگاه ها رجحان دارد و باید آن را پذیرفت.

این مدعا را می توان با توجه به امور زیر اثبات نمود:

۱- این نظریه به استناد روایات بسیاری که از نظر سند و دلالت صحیح و صریح می باشند، انتخاب شده است و از ظاهر بلکه صریح آن روایات، استفاده می شود، سنین ذکر شده در آن ها اماره ی تعبدی بلوغ است نه غیر آن.

۲- همان گونه که در کلمات فقها^(۲) بیان شده، احکام شرعی تابع ملاکات واقعی و نفس الامری است و منطبق با مصالح می باشد، یا به جهت دفع مفاسد فردی و اجتماعی جعل می گردد، لیکن ما انسان ها از درک واقعیت آن عاجزیم و تنها راه ممکن برای اطلاع ما، بیان ادله شرعی (آیات و روایات) است، و با عنایت به این که روایات وارد شده به

ص: ۹۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۸۸.

۲- (۲) مصابیح الظلام ۱: ۱۹، رساله الصلاه فی المشکوک: ۲۷، سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۳: ۲۸۰، موسوعه الامام الخوئی ۴: ۴۷۷.

صراحت دلالت دارد نه سالگی در دختران اماره ی شرعی بلوغ است، نمی توان با توجیهاتی (مانند این که این اماره مربوط به زمان صدور روایات می باشد، یا چون در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده، پس تشریح نیست، یا روایات متعارض دارد و یا بلوغ جنسی فقط در بعضی از دختران در نه سالگی تحقق نمی یابد و دیگر اموری که پیش تر به آن ها اشاره شد) آن ها را بر خلاف ظاهر معنی نمود.

۳- تمام توجیهات یا قرائنی که سبب شده نظریاتی بر خلاف دیدگاه مشهور، ارائه گردد قابل جواب است و نمی تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد.

۴- این حکم که سن نه سالگی برای دختران و پانزده سالگی برای پسران، بلوغ محسوب می گردد، دارای منافع و فوائد بسیاری است. زیرا با این حکم، شارع مقدّس در سنین یاد شده، دختران و پسران را مکلف و مسئول اعمال خود دانسته است. آن ها نیز با قبول این مسئولیت و این که در زمره ی بزرگسالان قرار می گیرند، احساس شخصیت می نمایند.

این امر از نظر روانی نیز دارای فوائدی است و به سهم خود می تواند بخشی از مشکلات جامعه را کاهش دهد.

مقایسه کنید، اگر دختران و پسران احساس کنند تا هیجده سالگی کودکانند و مسئولیتی در مقابل اعمال خود ندارند، ممکن است دست به هر گونه فساد، تبهکاری و رفتار ناهنجار بزنند. چنان چه در جوامع غربی این گونه است؛ به ویژه این که می دانند جامعه و قانون در مقابل آنان واکنشی، همانند آن چه در مقابل بزرگسالان دارد، نشان نخواهد داد.

سنینی که در فقه برای بلوغ معین شده، دقیقاً همان سال هایی است که جوانان در بحران فکری قرار می گیرند و از سوی دیگر، بهترین زمان برای پذیرش تعهد از طرف آن ها است، واقعیات خارجی این مدعا را اثبات می نماید که شخصیت دادن به جوان در این برهه ی زمانی، ضمن این که بخش عظیمی از این بحران را به آرامش و خودیابی و اعتماد به نفس تبدیل می نماید، در راه پویایی و کمال نیز مؤثر است.

الف - مهم ترین ایراد بر دیدگاه مشهور فقها مبنی بر تعیین نه سالگی برای بلوغ دختران، دو ایراد است:

۱ - در این سن، بسیاری از دختران به بلوغ جنسی نرسیده اند.

۲ - بر فرض که دختران در این سن بالغ باشند، قادر به انجام تکالیف نیستند.

در پاسخ به ایراد نخست می توان گفت: اگر تعیین نه سالگی را اماره ی شرعی بلوغ دانستیم، همان گونه که از ظاهر روایات و گفتار فقها استفاده می شود، نتیجه این می شود که دختر در این سن از نظر شرع بالغ است و موضوع حکم در ادله نیز، بلوغ است (اعم از بلوغ شرعی یا طبیعی که با احتلام و انبات تحقق می یابد) به عبارت دیگر با رسیدن دختر به سن نه سالگی تمام، به حکم تعبد شرعی، بالغ می شود و باید احکام بلوغ بر افعال او مترتب گردد. ولی اگر سن و حیض، هر دو را موضوع و ملاک حکم قرار دهیم، دختر نه ساله ای که حیض نبیند، بالغ نیست. بنابراین باید توجه شود، حکم به چه موضوعی تعلق یافته است؟ و تفصیل آن باید در فقه تحقیق شود.

اما در پاسخ ایراد دوم هم می توان چنین گفت: تکالیف را می توان به سه قسم تقسیم نمود، اول: تکالیف بسیاری وجود دارد که نوع دختران در سن نه سالگی قادر به انجام آن می باشند، مانند احکام طهارت (غسل و وضو)، نماز، حج، اقامه ی دعوی و شهادت، اقرار و وکالت، رعایت پوشش و حجاب اسلامی، دوری از فحشا، فساد، تبهکاری، و عدم خیانت.

قسم دوم: تکالیفی است که در اجرای آن، علاوه بر بلوغ، دارا بودن رشد نیز معتبر است. مانند: تصرفات مالی که توضیح آن در صفحات بعد خواهد آمد.

قسم سوم: تکالیفی که غالباً دختران در نه سالگی قادر به انجام یا تحمل آن نباشند. مانند: روزه، آمیزش جنسی، اجرای کامل حدود بر آن ها و احکامی از این قبیل.

در مورد قسم سوم از تکالیف باید گفت: از برخی روایات استفاده می شود، در انجام این گونه تکالیف، داشتن سنی بیش تر از آن چه معیار بلوغ قرار داده شده، لازم است. مانند آن که برای تمکین و آمیزش دختران سن ده سالگی و بیش تر از آن معین شده است. (۱)

در بعضی روایات هم تصریح شده اگر کودک توان و قدرت روزه گرفتن داشته باشد، واجب است روزه بگیرد. «وَ إِذَا أَطَاقَ الصَّوْمَ، وَ جَبَّ عَلَيْهِ الصَّيَامُ»^(۱) که از آن استفاده می شود اگر توان روزه گرفتن ندارد بر او واجب نیست. به علاوه مقصود از نکاح، فقط آمیزش جنسی نیست. استمناعات دیگر نیز می تواند بعضی از اهداف باشد که از دختر نه سال امکان پذیر است.

هم چنین با استناد به قاعده ی مسلم فقهی «إِدْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ»^(۲) که مقرر می دارد اجرای حدود را در صورت وجود شبهه و تردید، متوقف سازید، با بروز شبهه، از اجرای حدود بر دختر نه ساله جلوگیری به عمل می آید.

بنابراین با این احتمال که دختر در این سنین به حکم حدود، آگاهی نداشته و یا قادر به آگاهی و علم نیست، و یا به دلیل ضعف جسمی قدرت تحمل آن را ندارد و ممکن است تلف گردد، بر او اجرای حدود نمی شود. افزون بر این، با استناد به اصول مسلمی از آیات قرآن، مانند: (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...)^(۳) خداوند برای شما حکم را آسان ساخته و تکلیف را مشکل نگرفته است و (مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)^(۴) در مقام تکلیف در دین بر شما حرج و سختی جعل نموده است و (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)^(۵) خداوند هیچکس را مکلف به انجام امری ننماید، مگر به قدر توانایی او و نیز از روایات^(۶) مستفیضه، بلکه متواتره، استفاده می شود، انجام هرگونه تکلیف و الزام، مشروط به توان و قدرت است. با فرض این که پسر یا دختر در سن نه و پانزده سالگی، قادر به انجام بعضی از تکالیف نیستند، به حکم اصول یاد شده مکلف به اجرای آن تکالیف نمی باشند. هم چنین اگر اجرای بعضی از احکام بر کودک (مانند حدود) موجب عسر و حرج باشد به حکم اصول یاد شده از اجرای آن جلوگیری به عمل خواهد آمد.

ص: ۹۶

۱- (۱) تهذیب الأحکام ۲: ۳۸۱ ح ۸ صبی که در این روایت، موضوع حکم قرار گرفته، مشمول دختر نیز می گردد.

۲- (۲) الخلاف ۶: ۴۰۳-۴۰۴، تذکره الفقها ۱۰: ۳۱۲، تفصیل الشریعه، (کتاب الحدود): ۱۶.

۳- (۳) تهذیب الأحکام ۴: ۱۷۳، وسائل الشیعه ۲: ۱۸۰-۱۸۱ باب ۲، من ابواب وجوب الغسل، ح ۴ و ۱۰: ۱۷۸ باب ۱، من ابواب وجوب الإفطار، ح ۱۳ و ۹: ۱۸۵ باب ۴، من ابواب زکاه الغلایه، ح ۹ و ۴: ۱۵۹
إلی ۱۶۱ باب ۱۰، من ابواب المواقیف، ح ۱۱.

به اتفاق فقها، پایان محجوریت کودک و آغاز استقلال در اداره ی امور و استیفای حقوق خود، با رسیدن به مرحله ی رشد تحقق می یابد.^(۱) برخی از فقیهان در این مسأله ادعای اجماع نموده اند.^(۲) امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «در رفع حجر از کودک، بلوغ وی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید به مرحله ی رشد برسد»^(۳). شبیه این تعبیر را مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی آورده است.^(۴)

۱- رشد در لغت

رشد در لغت به معنی راه یابی، راه یافتن به مقصد، رسیدن به واقع و از گمراهی به راه آمدن می باشد. هم چنین ثبات و استقامت نیز از معانی رشد شمرده شده است. این کلمه در مقابل «غی» به معنی انحراف پیدا کردن از حقیقت و دور شدن از واقع به کار می رود. راشد و رشید، اسم فاعل و وصف از آن است که دلالت بر استواری و پا برجا بودن، می کند. کلمه ی مرشد نیز از همین ماده گرفته شده است که به معنی راهنما و نشان دهنده ی راه می باشد.^(۵)

در لسان العرب می نویسد: «رشد در مقابل ضلال و گمراهی است»^(۶).

ص: ۹۷

-
- ۱- (۱) کشف الرموز ۱: ۵۵۲، کنز العرفان ۲: ۱۴۰.
 - ۲- (۲) غنیة النزوع ۱: ۲۵۲، المناهل: ۹۰، جواهر الکلام ۲۶: ۴۸.
 - ۳- (۳) تحریر الوسیله ۲: ۱۳.
 - ۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۹۷.
 - ۵- (۵) فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۰۴۴، مصباح المنیر ۱: ۲۲۷، راغب المفردات: ۳۵۴، فرهنگ فارسی جامع نوین ۱: ۶۷۸، مجمع البحرین ۲: ۷۰۲.
 - ۶- (۶) لسان العرب ۳: ۷۴.

دیدگاه مشهور بین فقها، رشد را به معنی اصلاح امور مالی و توان تدبیر در این زمینه می‌داند. رشید هم کسی است که دارای این صفت باشد. مرحوم محقق حلی می‌گوید: «دومین شرط که برای واگذاری اموال کودک به او نیاز است، رشد است که به معنی اصلاح امور مالی است» (۱). این عبارت در کلمات بسیاری از فقها (۲) دیده می‌شود.

از قید اصلاح مال که در تعریف رشد آمده، چنین بر می‌آید که اگر شخصی مال خود را از بین نبرد، ولی نسبت به اصلاح و بهره برداری عقلایی از آن، تمایل نشان ندهد، و یا اساساً توانایی آن را نداشته باشد، رشید شناخته نمی‌شود.

۳- ادله دیدگاه فقها در مورد رشد

۱- (فَإِنْ أَنْشَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) اگر یتیمان را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید، اموالشان را به آن‌ها باز دهید.

مرحوم شیخ طبرسی نوشته است: «اقوی این است که مقصود از این جمله (فَإِنْ أَنْشَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا) داشتن عقل و قدرت اصلاح و تدبیر امور مالی است. این نظر از ابن عباس و امام باقر علیه السلام نقل شده است. هم چنین به اجماع فقها، اگر کسی دارای صفت رشد به معنایی که ذکر شد، باشد، جایز نیست از دخالت در اموال خود محجور گردد، هر چند در امور دینی فاسق باشد. بنابراین بعد از آن که کودک به حد بلوغ و رشد رسید، باید اموال وی در اختیارش قرار گیرد» (۳). برخی دیگر از مفسرین نیز این جمله را به گونه‌ای که ذکر شده، معنی نموده‌اند (۴).

۲- (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید، تا آن‌که به حد کمال و رشد برسد.

ص: ۹۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰.

۲- (۲) تحریر الأحكام الشرعیة ۲: ۵۳۵، مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۱۹۴، التنقیح الرائع ۲: ۱۸۱، جواهر الکلام ۲۶: ۴۸.

۳- (۳) مجمع البیان ۳: ۲۰.

۴- (۴) کنز الدقائق ۲: ۳۶۴، الجامع لاحکام القرآن ۵: ۳۷، راوندی، فقه القرآن ۲: ۱۷.

نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، کنایه از آن است که نباید هیچ گونه تصرفی در آن صورت پذیرد، مگر به گونه ای که در نزد عقلا نیکوتر باشد. مانند این که، حفظ گردد و از تخریب آن جلوگیری به عمل آید. به طور کلی، منظور از آن تصرفاتی است که عقل سلیم آن را نیک می شمرد و بهتر از انجام ندادن آن است. (حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ)، یعنی تا این که بالغ و رشید گردد. (۱).

برخی دیگر این جمله را این گونه معنی نموده اند: «تا این که به کمال عقل و رشد برسد». (۲) و یا گفته شده است: «تا این که قوای عقلی و جسمی یتیم کامل گردد و به مرحله ی رشد برسد، در آن زمان اموال وی در اختیارش قرار می گیرد و می تواند در آن تصرف نماید».

این مرحله، پایان محجوریت و آغاز قبول مسئولیت کودکی است که به حد بلوغ و رشد رسیده است. (۳).

۳- از امام صادق علیه السلام سؤال شده است، معنی کلام خداوند متعال (فَإِنْ أَنْتَرْتُمْ مِنْهُمْ زُجُوداً فَأَذْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) چیست؟ فرموده است: «إِنَّمَا الرُّشْدُ جَفْظُ الْمَالِ» (۴) رسیدن به حد رشد، یعنی قدرت داشتن بر حفظ مال.

در حدیث دیگری از آن حضرت سؤال شده، در چه زمانی باید اموال دختر یتیم در اختیارش قرار گیرد؟ فرمودند: «إِذَا عَلِمَتْ أَنَّهَا لَا تُفْسِدُ وَلَا تُضَيِّعُ» (۵). آن گاه که بدانی اموال خود را فاسد و ضایع نمی نماید.

در ضمن حدیث دیگری نیز آن حضرت می فرماید: «وَ إِنْ اِحْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُوثِقُ بِهِ، لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ» (۶) اگر کودک به حد بلوغ و احتلام برسد، لیکن دارای عقلی که موجب اطمینان به صحت اعمال او گردد، نباشد، اموال وی در اختیارش قرار نمی گیرد.

ص: ۹۹

۱- (۱) زبده البيان: ۵۰۱-۵۰۲.

۲- (۲) راوندی، فقه القرآن ۳۰۸:۲.

۳- (۳) مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام ۱۴۱:۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۱۱:۱۸ باب ۲، من احکام الحجر، ح ۴.

۵- (۵) همان: ۴۱۰ باب ۱، ح ۳.

۶- (۶) مستدرک الوسائل ۴۲۷:۱۳ باب ۱، من کتاب الحجر، ح ۱.

از این روایت استفاده می شود، چنان چه یتیم دارای عقلی باشد که موجب اطمینان به اعمالش گردد و بتواند اموال خود را تدبیر و اصلاح نماید، رشید است و باید اموالش را در اختیارش قرار گیرد.

عنوان یتیم در آیات شریفه و روایات، ویژگی خاصی ندارد و عمومیت تعلیل، غیر او را نیز شامل می شود. بنابراین به اقتضای آیات و روایات، شرط جواز دخالت در اموال، داشتن عقل و قدرت اصلاح و تدبیر امور مالی است. به تعبیری خلاصه و جامع، رشد عبارت است از این که تصرفات شخص بالغ در اموالش، عاقلانه باشد و کسی که دارای چنین صفتی است، رشید نامیده می شود.

۴- بعضی از فقیهان در اثبات این نظریه فرموده اند: «معنی رشد از دیدگاه عرف، اصلاح امور مالی و فریب نخوردن در معاملات است. از آن جا که در بیان معنی آن از طرف شارع چیزی بیش تر از آن چه در نزد عرف است، وارد نشده است، باید حمل بر همان معنی عرفی گردد. این برداشت با معنی لغوی آن نیز بی تناسب نیست» (۱).

۵- اتفاق فقها (۲) بر این که، رشد به معنی اصلاح امور مالی و قدرت تدبیر در این باره می باشد، می تواند دلیل دیگری بر این حکم قرار گیرد.

۴- تحقیق در مفهوم رشد

از مباحث گذشته روشن گردید، فقها به تبعیت از آیات و روایات، برای رشد (۳) در اصطلاح فقهی آن دو وصف را لازم می دانند: «عقل» و «قدرت تدبیر در امور مالی» بنابراین رشید کسی است که دارای این دو وصف باشد.

ص: ۱۰۰

۱- (۱) مختلف الشیعه ۴۳۱:۵، التنقیح الرائع ۱۸۱:۲، الروضه البهیة ۱۰۲:۴، مجمع الفائده و البرهان ۱۹۴:۹.

۲- (۲) المبسوط ۲۴۹:۲، غنیه الزروع ۲۵۲:۱، ریاض المسائل ۲۴۵:۹، المناهل: ۹۰، جواهر الکلام ۴۸:۲۶-۴۹.

۳- (۳) در علم زیست شناسی، رشد به معنی تغییرات تدریجی است که در جهت کمال کمی صورت پذیرد، و رشد کمی در انسان عبارت است از: وقوع تغییرات بدنی، هم چون افزایش قد، وزن، حجم و نمو استخوان ها. و در علم روانشناسی، رشد علاوه بر جنبه کمی آن، از نظر کیفی نیز بررسی می شود. رشد کیفی در روانشناسی در سه جنبه ی رشد شناختی، رشد اجتماعی، و رشد عاطفی است. منظور از رشد شناختی: تغییراتی است که در ادراک، تفکر، و حلّ مسائل ایجاد می شود، و رشد اجتماعی به تغییراتی اطلاق می شود که در روابط با دیگران پیش می آید، و رشد عاطفی تغییراتی است که در احساسات و گرایش ها حادث می شود. ر. ک: بلوغ دختران: ۲۷۳.

مقصود از عقل در عبارات فقیهان، یعنی رسیدن انسان به مرحله ای که بتواند خیر و شر را درک و مصالح و مفاسد و حسن و قبح را بشناسد. بنابراین مراد از عقل در این گونه مسائل، هوش، ذهن، و فهم حسی و ادراکی و استدلالی نیست. بلوغ عقلی به مفهوم فوق تنها در دایره ی دین معتبر است و هرگاه در متون دینی، اصطلاح عاقل به کار رفته، منظور بلوغ عقلی به معنای یاد شده می باشد.

دیگر این که، در فقه سن خاصی به عنوان سن رشد معین نشده است. علت آن نیز روشن است، زیرا زمان رشد در افراد مختلف با توجه به وضع جسمی و روحی آنان، اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی، و حتی تعلیم و تربیت آن ها متفاوت است. و تعیین سن و احراز آن، بر طبق معیارهایی که در مباحث آتی از آن بحث خواهیم کرد، به ولی یا قاضی واگذار شده که بر حسب مقتضیات زمان و اوضاع و احوال فردی و اجتماعی، اقدام به احراز رشد می نماید.

البته در قرآن و احادیث، رشد قبل از بلوغ نیز به هیچ وجه پذیرفته نشده است و برای حصول رشد، بلوغ شرط می باشد.

از سوی دیگر، در قرآن کریم، بلوغ اشد(۱) مترادف با رشد آمده است و از نظر معنای لغوی، این واژه دایره ی وسیعتری از بلوغ جنسی دارد و مجموعه ای از بلوغ عقلی (شامل درک خیر و شر، مصالح و مفاسد و حسن و قبح) و نیز استحکام و کمال نیروهای جسمی را دربر می گیرد.(۲)

به تعبیری دیگر، می توان بلوغ اشد را به کمال جوانی که یکی از دوره های شناخته شده ی بلوغ در روانشناسی است، اطلاق کرد. چرا که در قرآن، بلوغ اشد در کنار مقاطع سنی کودکی و پیری آمده است: (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا)۳ او خدایی است که شما را از خاک آفرید و سپس از قطره ی آب «نطفه» و آن گاه از خون بسته شده «علقه» پس از آن شما را از رحم مادر به صورت طفل بیرون آورد تا آن که به سن رشد و کمال برسید و در نهایت پیر و سالخورده شوید.

ص: ۱۰۱

۱- (۱) سوره انعام ۱۵۲:۶.

۲- (۲) ابن عربی، احکام القرآن ۲۹۸:۲-۲۹۷.

علامه طباطبایی در این خصوص می‌گوید: بلوغ اشد به معنی سالهایی است که در آن سالها، قوای بدنی انسان رفته رفته بیشتر شده و به تدریج آثار کودکی از وی زائل می‌شود. طفل وقتی به این مرحله برسد، دیگر یتیم نیست تا از تصرف در اموال خود منع گردد. بلکه خود می‌تواند در آن تصرف نماید. و در نتیجه نیاز به تدبیر ولی او نیست. وی در آخر نتیجه می‌گیرد که مقصود از بلوغ اشد، بلوغ و رشد هر دو می‌باشد. (۱)

بنابراین چنانچه در جستجوی سن مناسبی، برای همراهی رشد و بلوغ نکاح و یا زمان حق تملیک و تصرف یتیم یا صغیر در اموالش برآییم، می‌باید آن را در زمانی جستجو کنیم که فرد به بلوغ اشد و به تعبیری دیگر، بلوغ و رشد رسیده باشد، که با توجه به آن چه از آیات و روایات یاد شده استفاده می‌شود، زمانی است که قوای عقلی و فکری و بدنی کودک، استحکام یافته باشد.

۵- اعتبار ملکه ی نفسانی

آنچه در تحقق مفهوم رشد ذکر شد (قدرت تدبیر امور مالی و انجام معاملات عاقلانه) باید ملکه ی نفسانی قرار گیرد و در مدت کوتاه زایل نگردد. ملکه به صفت راسخ (ثابت) در نفس گفته می‌شود که حالت دائمی دارد و اتفاقی و زودگذر نیست.

بنابراین هرگاه شخصی بر حسب اتفاق، یک یا چند بار، کار عقلایی انجام دهد و آن گاه به کارهای غیر عقلایی پردازد، رشید محسوب نمی‌شود، بلکه کارهای عقلایی باید چندان تکرار شود تا به صورت عادت و ملکه درآید. مانند: ملکه ی شجاعت و سخاوت. عبارت برخی از فقها در این باره مطلق است (۲)، ولی بسیاری از آنها، به لزوم ملکه قرار گرفتن این وصف، تصریح نموده اند (۳). مرحوم محقق سبزواری این نظریه را به مشهور فقها نسبت داده است (۴).

ص: ۱۰۲

۱- (۱) تفسیر المیزان ۳۷۶:۷.

۲- (۲) الخلاف ۲۸۳:۳، غنیة التروع ۲۵۲:۱، شرائع الاسلام ۱۰۰:۲.

۳- (۳) قواعد الأحکام ۱۳۴:۲، جامع المقاصد ۱۸۳:۵، الروضه البهیة ۱۰۱:۴، الحدائق الناضره ۳۵۱:۲۰.

۴- (۴) کفایه الأحکام ۵۸۲:۱.

برخی از فقیهان معتقدند در تحقّق رشد علاوه بر آن چه ذکر شد (بلوغ، عقل، قدرت تدبیر در امور مالی) عدالت در دین نیز معتبر است. شیخ طوسی در بعضی از کتاب های خود^(۱) و برخی دیگر از فقیهان متقدم^(۲) این نظریه را پذیرفته اند.

مهم ترین مستند این نظریه، آیه ای است از قرآن که می فرماید: (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّهْمَاءَ أََمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۳ اموالی را که خداوند قوام زندگانی شما را بر آن مقرر داشته، به تصرف سفیهان ندهید. علاوه بر این روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه وارد شده و فرموده است: هر کس شرب خمر نماید سفیه است.^(۳)

از این استدلال جواب داده شده که این روایت افزون بر این که از نظر سند، ضعیف و قابل اعتماد نیست، اطلاق سفیه بر شارب خمر در آن مجازی است، زیرا متبادر از سفیه کسی است که توانایی تدبیر در امور مالی ندارد و فاسق در دین که قدرت تدبیر در امور مالی داشته باشد سفیه بر او اطلاق نمی شود.^(۴) مقصود از سفیه در این روایت نیز به قرینه روایات معتبر دیگری که در این زمینه صادر شده است^(۵) همین معنی است. دلایل دیگری نیز نقل شده که قابل جواب می باشد.^(۶)

در مقابل این نظریه، مشهور فقها معتقدند در تحقّق رشد، عدالت در دین معتبر نیست، بلکه اگر کسی توانایی اداره ی امور مالی داشته باشد، رشید است، هر چند در دین فاسق باشد.^(۷)

ص: ۱۰۳

۱- (۱) المبسوط ۲: ۲۵۱، الخلاف ۳: ۲۸۳.

۲- (۲) غنیة النزوع ۱: ۲۵۲، اصباح الشیعه: ۲۹۶، راوندی فقه القرآن ۲: ۷۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۸-۳۶۹ باب ۴۵، من احکام الوصایا، ح ۸.

۴- (۴) المناهل: ۸۰، ریاض المسائل ۹: ۲۴۶.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۹: ۸۴، باب ۶، من ابواب احکام الودیعه، ح ۴.

۶- (۶) المناهل: ۹۱، ریاض المسائل ۹: ۲۴۷.

۷- (۷) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۵، الحدائق الناضره ۲۰: ۳۵۱، مسالک الأفهام ۴: ۱۴۹، کفایه الأحکام ۱: ۵۸۳، جواهر الکلام ۲۶: ۵۰.

علامه ی حلی، این نظریه را به اکثر دانشمندان نسبت می دهد. برای اثبات این نظریه، ادله مختلفی ذکر شده است. مانند:

۱- استفاده از اطلاق آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده است. (۱)

۲- اصل اولی، عدم جواز منع افراد از تصرف در اموال خود است. غیر بالغ و غیر رشید، به اجماع از این اصل خارج شده اند و غیر این دو، از جمله کسی که در دین عادل نیست، در محدوده ی این اصل کلی باقی می باشند. (۲)

۳- کافر، مجبور از تصرف در اموال خود نیست، هر چند فاسق است. (۳)

۴- بسیاری از مردم، عادل در دین نیستند. بنابراین اگر شرط تحقق رشد، عدالت باشد، مستلزم حرج و ضرر است (۴) و دیگر بازار خرید و فروش باقی نمی ماند. (۵) و پاره ای از ادله دیگر که در کتب فقه استدلالی ذکر گردیده است. (۶)

۷- رشد در حقوق مدنی

کلمه ی رشد در قانون مدنی تعریف نشده است، ولی با توجه به مفاد ماده ۱۲۰۸ که مفهوم غیر رشید را بیان می کند، می توان گفت: رشد چهره ای از عقل است که شخص را از تباه کردن اموال خود باز می دارد و به اصلاح آن هدایت می کند. (۷)

بعضی از صاحب نظران حقوق مدنی، در تعریف رشد می نویسند: «رشد در اصطلاح حقوقی، یعنی آن کیفیت نفسانی در انسان که مانع می شود از فاسد نمودن مال و صرف کردن آن در راههایی که شایستگی عقلا را ندارد» (۸).

ص: ۱۰۴

۱- (۱) مجمع الفائده و البرهان ۹:۱۹۵.

۲- (۲) ریاض المسائل ۹:۲۴۶.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۴:۱۴۹.

۴- (۴) مجمع الفائده و البرهان ۹:۱۹۵.

۵- (۵) الحدائق الناضره ۲۰:۳۵۲.

۶- (۶) همان، تذکره الفقها ۱۴:۲۰۳-۲۰۴، جواهر الکلام ۲۶:۵۰.

۷- (۷) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها) ۲:۲۶.

۸- (۸) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵:۲۴۴.

قبل از پیروزی انقلاب در حقوق مدنی ایران، هر کس به سن هیجده سال تمام می رسید، رشید فرض می شد و خود به خود از حجر خارج می گردید و در اداره ی امور خویش استقلال پیدا می کرد.^(۱) لیکن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰، سن هیجده سال را حذف و چنین مقرّر داشت: «هیچ کس را نمی توان بعد از رسیدن به سن بلوغ، به عنوان جنون و یا عدم رشد، محجور نمود. مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد».

و در تبصره ۲ این ماده (الحاقی ۱۳۷۰) آمده است: «اموال صغیری را که بالغ شده است، در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد».

اگر چه نوعی تعارض میان متن ماده و تبصره ۲ آن قابل مشاهده است، لیکن همان گونه که حقوقدانان گفته اند، بر اساس رأی وحدت رویه صادر شده از دیوان عالی کشور، متن ماده ناظر به امور غیرمالی و تبصره آن مربوط به امور مالی است.

۸- سفیه در لغت و اصطلاح

سفیه در لغت یعنی ابله، کم عقل.^(۲) شخص سفیه را ضعیف العقل،^(۳) ناقص العقل (عاقل ناقص) هم می گویند. اما ضد عاقل، مجنون است.^(۴)

در مجمع البحرین می نویسد: «سفیه یا مبذّر، کسی است که اموال خود را در غیر اغراض صحیح، مصرف می نماید و در معاملاتش فریب می خورد و اگر بگوییم سفیه کسی است که بی اعتنا است به آن چه می گوید و آن چه در مورد او گفته می شود، گزاف نیست».^(۵)

مقصود از سفیه نسبت به اموال در اصطلاح فقها و حقوق مدنی، معنای مقابل رشد است. مرحوم محقق حلّی در این باره می نویسد: «رشد به معنی اصلاح و قدرت

ص: ۱۰۵

۱- (۱) سید حسین صفایی، دوره مقدماتی حقوق مدنی ۱۱۸:۲.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۴۲۰۲:۵.

۳- (۳) تاج العروس ۴۵:۱۹.

۴- (۴) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۲۱۷۳:۳.

۵- (۵) مجمع البحرین ۸۵۳:۲.

تدبیر در امور مالی است، اما سفیه کسی است که اموالش را در غیر اغراض صحیحه، مصرف می نماید» (۱).

تعبیر برخی دیگر از فقها نیز همین گونه می باشد، (۲) مرحوم صاحب ریاض در این باره می نویسد: «معنای سفیه را می توان با توجه به معنای رشد که ضد آن است، فهمید و آن کسی است که اموالش را در غیر اغراض صحیح مصرف می نماید» (۳).

کوتاه سخن این که، برای سفیه معنای شرعی ذکر نشده است، بلکه در کتاب و سنت نیز به همان مفهوم نزد عرف و عقلا (غیر رشید) آمده است.

هم چنین در قانون مدنی همین معنا از سفیه اراده شده است. در ماده ۱۲۰۸ چنین آمده است: «غیر رشید، کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد».

بنابراین، سفیه در مقابل رشید است و رشد، کیفیت نفسانی است در انسان که از افساد مالی و صرف کردن آن در راه هایی که شایستگی اعمال عقلا را ندارد، جلوگیری می کند (۴). باید توجه داشت که سفیه، کسی است که به طور غالب تصرفات غیر عاقلانه دارد و اگر شخصی، گه گاه در اموال خود غیر عاقلانه تصرف کند یا در معاملاتش به ندرت گول بخورد، غیر رشید محسوب نمی شود.

۹- حکم فقهی سفیه

سفیه، محجور است، یعنی از تصرف در اموال خود منع شده است. باید دانست اگر سفاهت کودک تا بعد از بلوغ ادامه یابد، محجور علیه می باشد و به حکم حجر نیازی نیست، زیرا رشد امری حادث است که به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم رشد، حالت سفه و حجر استصحاب می شود.

ص: ۱۰۶

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۱-۱۰۰.

۲- (۲) ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۶، ایضاح الفوائد ۲: ۵۵، التنقیح الرائع ۲: ۱۸۱، جامع المقاصد ۵: ۱۹۵.

۳- (۳) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱.

۴- (۴) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۵۵.

اما در مورد سفیهی که بعد از احراز بلوغ و رشد، مبتلای به سفاهت شده است و عدم رشد او متصل به زمان کودکی نیست، نظر مشهور فقها^(۱) بر این است که حجر این گونه افراد، به حکم قاضی نیاز دارد. در تأیید این نظریه، استدلال کرده اند احراز حالت سفه دشوار است و نیاز به رسیدگی قضایی دارد، به علاوه حکم قاضی می تواند اشخاص دیگر را از سفاهت این شخص مطلع سازد، تا آنان در معاملات خود، آن را در نظر بگیرند و در حفظ منافع خود اقدام نمایند.

به هر صورت، دلیل بر محجوریت سفیه (اعم از این که سفاهت از کودکی تا بعد از بلوغ استمرار یابد یا بعد از بلوغ حادث شود) همان ادله ای است که در حجر صغیر ذکر شد. از جمله، آیه ی شریفه ی (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۲. شیخ طوسی در تفسیر این آیه می نویسد: «بهر است این آیه را بر معنای عائی که از آن استفاده می شود، حمل نمود. در نتیجه به حکم این آیه، سفیه از تصرف در اموال خویش ممنوع است، خواه مرد باشد یا زن، و خواه بالغ باشد یا غیر بالغ»^(۲).

هم چنین مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: «حکم این آیه در مورد سفیه اعم از این که کودک باشد یا مجنون و یا محجور علیه، عمومیت دارد»^(۳).

مرحوم صاحب ریاض هم با صراحت اعلام می دارد: «تمام ادله ای که بر محجوریت کودک قبل از بلوغ، دلالت دارد، اعم از اجماع، آیات و روایات مستفیضه، دلیل بر محجوریت سفیه بعد از بلوغ و رشد، نیز می باشد»^(۴).

۱۰- احراز رشد

بعد از آن که کودک بالغ شد و رشد او احراز گردید از وی رفع حجر می شود و احراز آن از طریق اختبار و آزمون، با واگذاری معاملات و تصرفات مالی که متناسب با

ص: ۱۰۷

۱- (۱) الحدائق الناضره ۳۵۹:۲۰-۳۶۳، ایضاح الفوائد ۵۵:۲-۵۶.

۲- (۳) تفسیر التبیان ۱۱۳:۳.

۳- (۴) مجمع البیان ۱۸:۳.

۴- (۵) ریاض المسائل ۹:۲۵۰.

حرفه و شغل خانوادگی و طبقه ی اجتماعی اوست، امکان پذیر است. به عنوان مثال اگر از اولاد تجار است، معاملاتی تحت نظر ولی به وی واگذار می شود، اگر این معاملات را بدون فریب خوردن و ضرر انجام داد، معلوم می گردد رشید است. هم چنین دختران با توانایی آن ها بر حفظ اموال و جلوگیری از تبذیر، آزمایش می شوند. بسیاری از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند. (۱)

اما آیا لازم است احراز رشد کودک به طور قطع باشد و به آن علم پیدا شود یا این که اطمینان (ظن) کفایت می کند؟ در این باره میان فقها دو دیدگاه می باشد، برخی مانند محقق حلی (۲) و علامه ی حلی در بعضی از کتاب هایش (۳) و آیه الله فاضل لنکرانی (۴) بر این باورند که باید به رشید بودن کودک، علم پیدا شود. لیکن برخی دیگر، صرف اطمینان (۵) را کافی دانسته اند.

۱۱- وقت آزمایش

زمان آزمایش رشد کودک، قبل از بلوغ است، به طوری که بعد از بلوغ نیاز به آزمایش مجدد نداشته باشد. و اموال وی در اختیارش قرار گیرد (۶). ادله فقهی این حکم عبارتند از:

۱- (وَ اِتْلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) ۷ از ظاهر آیه استفاده می شود که باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد، زیرا واژه ی یتیم که در آن به کار رفته است، مربوط به قبل از بلوغ است و به کودک بعد از بلوغ، از نظر

ص: ۱۰۸

۱- (۱) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۰، المبسوط ۲: ۲۵۱، تحرير الأحكام الشرعية ۲: ۵۳۶، جامع المقاصد ۵: ۱۸۳، مسالك الأفهام ۴: ۱۵۰.

۲- (۲) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۱.

۳- (۳) قواعد الأحكام ۲: ۱۳۴.

۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۳۱۷.

۵- (۵) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۲۰۶.

۶- (۶) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۳، تذکره الفقها ۱۴: ۲۲۴، مسالك الأفهام ۴: ۱۶۶، ریاض المسائل ۹: ۲۵۰، غایه المرام ۲: ۱۸۵.

عرف و لغت یتیم اطلاق نمی شود. به علاوه خداوند امر فرموده که اموال ایتام را زمانی که به حد بلوغ نکاح رسیدند، در اختیارشان قرار دهید. این حکم مستلزم این است که آزمایش رشد قبل از بلوغ صورت پذیرد.^(۱)

در این باره استدلال شده است که انجام آزمایش برای احراز رشد بعد از بلوغ، محجور شدن بالغ رشید را در پی دارد که ظلم و حرام است و باید از آن جلوگیری به عمل آید. بنابراین باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد.^(۲)

۲- برخی از فقیهان مدعی شده اند، این حکم اجماعی است.^(۳) البته مقصود فقها زمانی است که احتمال رسیدن کودک به حد رشد وجود داشته باشد. بنابراین چه بسا به دلایلی، آزمایش بعد از بلوغ صورت پذیرد.^(۴)

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می نویسد: «اگر احتمال رسیدن کودک به حد رشد، قبل از بلوغ او وجود داشته باشد، باید در آن زمان انجام شود، تا بعد از بلوغ فوراً اموالش در اختیارش قرار گیرد. در غیر این صورت، هر زمان که این احتمال وجود داشته باشد، آزمایش می شود، قبل از بلوغ و یا بعد از آن.»^(۵) عبارت فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه^(۶) نیز این گونه می باشد.

۱۲- اثبات رشد

در صورتی که صغیر یا کسی که صغیر تحت ولایت یا قیمومت اوست، بعد از بلوغ و قبل از احراز رشد، مدعی آن گردد و در این باره اقامه ی دعوی نماید، لازم است با توجه به موازین قضایی و فقهی، این مدعا اثبات گردد. اثبات آن به یکی از دو امر می باشد:

ص: ۱۰۹

۱- (۱) تذکره الفقها ۱۴: ۲۲۵، شهید ثانی، حاشیه الشرائع: ۴۱۵.

۲- (۲) جامع المقاصد ۵: ۱۸۴.

۳- (۳) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۲۳۸، المناهل: ۹۴، جواهر الکلام ۲۶: ۱۰۸، مفتاح الکرامه ۱۶: ۵۸.

۴- (۴) ریاض المسائل ۹: ۲۵۰، جواهر الکلام ۲۶: ۱۰۸.

۵- (۵) تحریر الوسيله ۲: ۱۷.

۶- (۶) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۳۱۸.

الف: اثبات رشد با شهادت شهود

مرحوم محقق در باره اثبات رشد چنین می گوید: با شهادت مردان، رشد مردان و با شهادت مردان و زنان، رشد زنان اثبات می گردد. (۱)

بسیاری از فقیهان، (۲) نیز شبیه همین عبارت را آورده ند.

۱. ادله اثبات رشد با شهادت مردان

این ادله به قرار زیر است:

الف - عموم و اطلاق ادله ای که دلالت بر قبول شهادت عدلین دارد.

ب - اتفاق و اجماع (۳) فقها در این خصوص.

ج - اگر در این باره فقط به آزمایش رشد اکتفا شود، مستلزم عسر و حرج است، که از نظر شرعی نفی گردیده است. (۴)

د - فحوای ادله ای که دلالت دارد، بلوغ و عقل و عدالت، با شهادت شهود عادل اثبات می گردد. (۵)

ه - اکثر موضوعات مشتبه، با شهادت شهود اثبات می شود، در این مسأله نیز چنین است. (۶)

۲. قبول شهادت زنان

ادله ای که بر قبول شهادت زنان در اثبات رشد، خواه انفرادی و خواه به انضمام شهادت مردان دلالت دارد، عبارت است از:

الف - روایات مستفیضه ای (۷) که دلالت دارد شهادت زنان، به صورت انفرادی در مواردی که مردان از آن غالباً اطلاعی ندارند، کافی است البته بنا بر این که رشد زنان نیز از این گونه امور باشد. (۸)

ص: ۱۱۰

۱- (۱) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۱.

۲- (۲) قواعد الأحكام ۲: ۱۳۴، جامع المقاصد ۵: ۱۸۶، ایضاح الفوائد ۲: ۵۲، الروضه البهیة ۲: ۴۰۱، جامع المدارک ۳: ۳۶۷.

۳- (۳) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱، جواهر الکلام ۲۶: ۵۱.

۴- (۴) المناهل: ۹۵، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۲۰۰.

۵- (۵) المناهل: ۹۵.

۶- (۶) همان؛ ریاض المسائل ۹: ۲۵۰-۲۵۱.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۵۲، باب ۲۴، من ابواب الشهادات، ح ۷-۸-۳۵۶ ح ۱۸، ح ۳۵۶ ح ۵۰.

۸- (۸) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱، المناهل: ۹۵.

ب - رشد زنان از اموری است که غالباً مردان از آن بی اطلاع اند و اگر در این باره تنها به شهادت مردان اکتفا شود، لازمه اش تحقق عسر و حرج است.(۱)

ج - برخی از فقیهان در این باره ادعای اجماع نموده اند.(۲)

۳. اقامه شهادت نزد حاکم

پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا لازم است اقامه ی شهادت نزد حاکم و در دادگاه صورت پذیرد؟ در این باره دو نظریه وجود دارد.

نظریه اول: این کار را لازم می داند.(۳) البته بر این نظریه ایراد شده که اطلاقات ادله بر خلاف آن است.(۴)

نظریه دوم: در این مسأله، اقامه ی شهادت در نزد حاکم را لازم نمی داند.(۵) برای اثبات این نظریه به ادله ای استناد نموده اند. مانند:

الف - عبارات فقها در این باره اطلاق دارد.

ب - آیات و روایاتی که دلالت بر این حکم دارد، اطلاق دارد.

ج - رفع حجر از کودک بعد از بلوغ، نیاز به حکم حاکم ندارد.(۶) هم چنین در این مورد، به دلیل وحدت ملاک این گونه است.

د - عموم ادله ای که دلالت بر جواز قبول شهادت عدلین دارد. مانند: روایت معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند:

«وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقَوْمٌ بِهِ الْبَيِّنَةُ»(۷). نسبت به کل اشیاء، به ظاهر حال اکتفا می شود، مگر این که خلاف آن معلوم گردد، یا بینه اقامه شود.

ص: ۱۱۱

۱- (۱) شرایع الاسلام ۱۰۱:۲، مسالک الأفهام ۱۵۱:۴.

۲- (۲) ریاض المسائل ۲۵۱:۹، جواهر الکلام ۵۱:۲۶.

۳- (۳) تذکره الفقها ۲۴۳:۱۴، شرح الصغیر ۱۳۷:۲، ریاض المسائل ۲۵۱:۹.

۴- (۴) مجمع الفائده و البرهان ۱۹۹:۹، المناهل: ۹۵، جامع المدارک ۳۶۸:۳.

۵- (۵) المناهل: ۹۵، جواهر الکلام ۵۲:۲۶.

۶- (۶) مجمع الفائده و البرهان ۱۹۹:۹-۲۰۰.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۸۹:۱۷، باب ۴، من ابواب ما یکنسب به، ح ۴.

این حدیث، بینه (شهادت عدلین) را در موردی که حدیث وارد شده است (موضوع خصومت و قضاء) حجّت شرعی و معتبر می داند و چون کلمه ی اشیاء جمع است و دلالت بر عموم دارد، به ویژه این که با کلمه ی «کُلّ» مورد تأکید قرار گرفته است، می توان مضمون حدیث را توسعه داد. به این معنی که، بینه می تواند هر موضوعی از موضوعات که دارای حکم شرعی است، از جمله رشد را اثبات نماید. برخی از فقها(۱) با صراحت این معنی را بیان داشته اند.

ه - فحواى اذله اى که دلالت دارد، رؤیت هلال(۲) و عدالت، با شهادت شهود، ثابت می شود. هر چند حاکم در این باره حکم نداده باشد.(۳)

و - وجود سیره ی قطعی، بر این که با افراد مجهول الحال (آنان که سفیه بودنشان اثبات نگردیده است) همانند افراد رشید معامله می شود.(۴)

ز - چنان چه اثبات رشد، نیاز به حکم حاکم داشته باشد، مستلزم حرج و مشقت است و حکم حرجی در دین نیست.(۵)

ب: اثبات رشد با خبر ثقه

بعضی از فقیهان(۶) بر این باورند که رشد با خبر ثقه نیز اثبات می گردد و اذله اى که دلالت دارد بر حجیت خبر ثقه در احکام، همان اذله بر حجیت آن در موضوعات نیز دلالت دارد. و عمده ترین دلیل در این خصوص، سیره و روش قطعی عقلا است، زیرا آن ها پیوسته در امور خود، اعم از اموری که مربوط به زندگی مادی و دنیوی آن هاست و یا امور اخروی و احکام شرعی، به خبر ثقه اعتماد دارند و عدم ردع آن از ناحیه ی شرع مقدّس، به منزله تأیید و امضای آن محسوب می گردد، بنابراین شرعاً حجّت است و فرقی بین احکام و موضوعات نمی باشد.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) موسوعه الامام الخویبی «کتاب الطهاره» ۲: ۲۶۳-۲۶۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۰: ۲۹۲، باب ۱۲، من ابواب ثبوت رؤیت الهلال بالشیاع.

۳- (۳) المناهل: ۹۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۶: ۵۲، جامع المدارک ۳: ۳۶۸.

۵- (۵) المناهل: ۹۵، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۹.

۶- (۶) جامع المدارک ۳: ۳۶۸.

همان گونه که توضیح داده شد، فقها معتقدند، حجر صغیر با رسیدن کودک به حد بلوغ و رشد، پایان می پذیرد و بعد از آن استقلال خود را به دست می آورد و می تواند حقوق مدنی خویش را استیفا نماید.

ولی در حقوق موضوعه، پایان محجوریت را منوط به رسیدن کودک به سن معینی دانسته اند، مثلاً در فرانسه، صغیر پس از رسیدن به سن شانزده سال تمام و در سوییس و مصر و الجزایر، پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام می تواند بر اساس حکم دادگاه رشید شناخته شود.^(۱)

ماده ۱ پیمان نامه حقوق کودک، به صراحت اعلام می دارد: «منظور از کودک، افراد انسانی زیر سن هیجده سال است، مگر این که طبق قانون قابل اجرا، در مورد کودک سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود».

هر چند تخصیصی که در آخر ماده ی مذکور بیان شده است، به دولت ها اختیار سن کم تر را برای رفع محجوریت از کودک می دهد، ولی در مجموع به نظر تدوین کنندگان کنوانسیون، هیجده سالگی مرز کودکی و بزرگی سالی است و این سن همان سن رشد و رسیدن به مرحله ای از زندگی است که فرد توانایی و درک لازم برای خروج از دوران کودکی و ورود به عرصه ی بزرگسالی و استقلال در اعمال حقوقی خود پیدا می کند. به بیان دیگر، شخص به مرحله ای از بلوغ جسمی و روانی می رسد که دیگر محجور نیست و می تواند در مسائل خود تصمیم گیری نموده و آن ها را به مرحله ی اجرا در آورد و اهلیت استیفا نیز دارد.

به نظر می رسد تعیین سن هیجده سال، آن هم به طور یکسان به دلیل اختلاف قوای جسمانی و روحانی پسر و دختر نمی تواند ملاک رشد و رفع محجوریت برای هر دو باشد. افزون بر این، موجب تضییع حقوق بسیاری از افراد نیز می گردد. زیرا اختلاف فرهنگ و اعتقادات، فکر و اندیشه، اقلیم جغرافیایی، تربیت خانوادگی و... سبب می گردد افراد در رسیدن به نمو جسمانی و قوای دماغی و روحی که مؤثر در بلوغ و رشد است، یکسان نباشند.

ص: ۱۱۳

۱- (۱) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۸.

در بسیاری از مناطق، کودکان دارای پانزده سال به بالا (همان گونه که مشهور است) به این مرحله رسیده اند. اگر بپذیریم، معیار و ملاک رفع محجوریت، هیجده سال است، باید این گونه افراد بیش از آن چه نیاز روحی آنهاست، محجور بوده باشند و نتوانند در سرنوشت خود دخالت کنند. و در مقابل، اولیای آن ها می توانند در زمانی که این گونه افراد نیاز به ولی و قیم ندارند، در اموالشان دخالت نمایند و آن ها را از دخالت در سرنوشت خود منع نمایند. بی گمان این نتیجه، با فلسفه ی وجودی پیمان نامه حقوق کودک و دیگر مقررات موضوعه که با هدف حمایت از حقوق کودکان تدوین گردیده است، مغایرت دارد.

ولایت در لغت فارسی، یعنی حکم، سلطنت، حکومت، زمامداری (۱). واژه ولایت از کلمه ولی گرفته شده، ولی در لغت عرب به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است، بدون این که فاصله ای میان این دو باشد که لازمه چنین ترتیبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از این رو، این واژه با هیئت های مختلف (با فتحه و کسره) در معانی، حبّ و دوستی، نصرت و یاری، متابعت و پیروی و سرپرستی، استعمال شده است که وجه مشترک همه این معانی، همان قرب معنوی است.

از جمع بندی نظریات لغویین در معنی ولایت آن چه ذکر شد به دست می آید (۲). در لسان العرب آمده است: «به کسی که تدبیر امور یتیم به دست اوست و آن را انجام می دهد، ولی می گویند (۳)».

ص: ۱۱۷

۱- (۱) فرهنگ نوین عربی، فارسی: ۸۱۵.

۲- (۲) مفردات الفاظ القرآن: ۸۸۵، تاج العروس ۲۰: ۳۱۰، لسان العرب ۶: ۴۹۰، أقرب الموارد ۵: ۸۳۳.

۳- (۳) لسان العرب ۶: ۴۹۰.

و در نهایت این اثیر آمده است: کلمه ولایت دربر دارنده ی تدبیر امور و قدرت و انجام فعل است و تا زمانی که این سه امر در کسی جمع نشود، والی بر او اطلاق نمی گردد و دارای منصب ولایت نیست (۱). خلاصه آن که، تدبیر امور و حق تصرف در جان و مال دیگری را، در لغت، ولایت نامیده اند.

اما مقصود از ولایت در اصطلاح شرعی، سلطه و سلطنت است، و به تعبیری دیگر، قدرت شرعی و قانونی است که شارع آن را به اصالت و یا به صورت عرضی (۲)، جعل نموده است و به صاحب آن اجازه می دهد در امور دیگری (اعم از جان یا مال یا هر دو) دخالت نماید (۳).

ولایت به معنای فوق شامل انواع ولایت، اعم از ولایت پیامبر، امامان معصوم، حاکم، پدر و جد پدری و وصی می گردد. البتّه در محدوده اختیارات و مراتب، از یکدیگر متمایز می گردند که تحقیق در این باره، فرصت بیشتری را می طلبد.

بنابراین مقصود از ولایت پدر و جد پدری، اقتدار شرعی است، و به عبارت روشن تر، مسئولیتی شرعی است که شارع مقدّس به منظور نگهداری، مواظبت، تربیت و اداره امور مالی و غیر مالی کودک یا سفیه و یا مجنون که حجرشان متصل به صغر آنهاست، به پدر و جد پدری اعطا کرده است.

در اصطلاح حقوقی نیز ولایت را شبیه آن چه در فقه آمده، تعریف نموده اند. در این باره گفته شده است، ولایت عبارتست از: «سلطه و اقتداری که قانون به جهتی از جهات به کسی می دهد که امور مربوط به غیر را انجام دهد. و کسی که این سمت را داراست، ولی نامیده می شود» (۴).

ص: ۱۱۸

۱- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۵: ۲۲۷.

۲- ولایت به اصالت (بالاصاله)، مانند ولایت پدر و جد پدری بر صغار. و ولایت عرضی (بالعرض)، مانند ولایت وصی و یا عدول از مؤمنین در صورتی که پدر و جد پدری نباشد.

۳- بلغه الفقیه ۳: ۲۱۰؛ العروه الوثقی ۶: ۴۱۳.

۴- حبیب الله طاهری، حقوق مدنی ۱-۱۳۹: ۲، حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۰۲، ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده: ۴۰۲.

ولایت به اعتبارات گوناگون به انواع مختلف تقسیم می گردد و مهم ترین تقسیم بندی آن چنین است:

الف: تقسیم بندی ولایت به اعتبار سبب ولایت

در این تقسیم بندی ولایت به دو قسم تقسیم می شود:

۱- ولایت به معنی اخص، که سبب آن یکی از این اسباب پنج گانه می باشد: پدر، جد پدری، ملک (۱)، سلطنت و وصایت (۲).

۲- ولایت به معنی اعم، یعنی مطلق قدرت و اختیار در تصرف، نسبت به دیگری.

این قسم از ولایت دایره ای وسیع دارد و شامل این موارد می شود: اختیارات وکیل مأذون، صدقه دهنده در مورد اموال مجهول المالک و اشیایی که پیدا شده، مالک اموال زکوی نسبت به جدا ساختن زکات و پرداخت آن به مستحقین زکات، مالک خمس نسبت به پرداخت خمس به مستحق و یا تبدیل عین به قیمت، متولی موقوفه، متولی قصاص و تقاص، رهن گیرنده نسبت به فروش عین مرهونه، در جایی که این اختیار را داشته باشد. و نیز موارد دیگری که در فقه و عبارات فقها (۳)، از آن تعبیر به ولایت شده و در حقیقت برگشت این قسم از ولایت به تولیت و تفویض امور و مسئولیت است.

ب: تقسیم بندی ولایت به اعتبار مولی علیهم

به این اعتبار نیز ولایت به دو قسم خاص و عام تقسیم می شود. مقصود از ولایت خاص، ولایت پدر و جد پدری بر صغار است، و ولایت عام، ولایت امام، حاکم و ولی فقیه بر اموال و نفوس است و به طور اجمال جمیع مردم را شامل می گردد (۴).

ص: ۱۱۹

۱- (۱) به این معنی که برده یا بنده، ملک صاحب خودش محسوب می گردید و کسی که آن را خرید و در اختیار داشت، مالک آن بود. البته در این زمان چنین ملکی، موضوعیت ندارد.

۲- (۲) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۵۸۶:۲.

۳- (۳) بلغه الفقیه ۲۱۱:۳-۲۱۲.

۴- (۴) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۵۳۲:۱.

ج: تقسیم ولایت به اعتبار کمال و بلند مرتبه بودن آن

ولایت به این اعتبار به چند نوع تقسیم می شود، که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- ولایت خداوند متعال بر مخلوقات، که بالاترین، کامل ترین و قوی ترین ولایات است، زیرا قوام و بقای همه موجودات هستی به وجود با برکت خداست. (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ) ۱.

۲- ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان معصوم و بر حق آن حضرت، امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش:.

قسم دوم نیز به دو قسم، قابل تقسیم است:

الف: ولایت تکوینی: این ولایت عبارت است از سلطه بر موجودات جهان هستی، و از امور باطنی و صفات نفسانی و نعمت های ربانی است که با داشتن آن، شخص می تواند در جهان هستی نفوذ و تصرف نماید. این صفت از لحاظ قوه و ضعف، دارای مراتبی است که در اثر قرب و بُعد به سوی ولی مطلق، یعنی پروردگار جهان، به افرادی از انسان ها داده می شود. وجود چنین مقامی برای پیامبران الهی به ضرورت دین و صریح قرآن کریم، ثابت و حتمی است و برای امامان معصوم: و نیز فاطمه زهراء علیها السلام طبق اخبار متواتره و اعتقادات شیعه ثابت است.

در قرآن کریم، آیات بسیاری بر ثبوت این ولایت برای رسولان الهی دلالت دارد. از جمله به نقل از عیسی بن مریم علیها السلام می فرماید: (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمُؤْتَمَى بِإِذْنِ اللَّهِ) ۲ من برای شما از گِل، صورت پرنده ای را می آفرینم و آن گاه در آن می دمم، سپس به اذن خدا پرنده ای خواهد شد، و من کور مادر زاد و مرض برص را شفا می دهم و مرده را زنده می کنم، همه این ها به اذن خداوند است.

ب: ولایت تشریعی: این ولایت عبارت است از سلطه تشریعی و منصب قانونی، و از امور اعتباری و مناصب جعلی است که با داشتن آن، شخص، حق تشریح و جعل قانون را دارد. این قسم از ولایت نیز مراحلی دارد مانند: ولایت تبلیغ (بیان احکام)، ولایت تفویض، ولایت قضا، ولایت اجرا حدود، ولایت اطاعت در اوامر شرعی، ولایت اطاعت در اوامر

عرفیه و شخصیه، ولایت تصرف استقلالی، ولایت اذن (نظارت)، ولایت حکومت (ولایت امر زعامت)، ولایت امامت و پیشوایی(۱).

۳- ولایت فقیه جامع الشرایط، که از شؤون و مراتب ولایت تشریحی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار: می باشد، زیرا فقیه از سوی آنان منصوب می گردد(۲).

۴- ولایت پدر و جد پدری بر صغار، که این خود نیز به دو قسم تقسیم می گردد.

قسم اول، ولایت آن ها بر مال صغار است که به معنی تدبیر امور مالی و تصرف در حفظ و نگهداری و انفاق بر آن ها و امور دیگری که مربوط به اموال می باشد.

قسم دوم، ولایت آن ها بر نفس و جان صغیر، به معنی اشراف بر شؤون مختلف صغار می باشد.

این قسم ولایت نیز دارای اقسامی است. مانند:

الف - ولایت بر حضانت و تربیت اولاد.

ب - ولایت بعد از حضانت که آن را ولایت ضمّ نیز می نامند. به این معنی که پس از پایان حضانت تا زمان بلوغ، طفل تحت ولایت و قیمومت پدر و جد پدری است. بعضی از فقیهان این نوع ولایت را، کفالت نامیده اند.

ج - ولایت بر تزویج.

د - ولایت بر استیفای حقوق صغار، مانند: حق شفعه، حق قصاص و تقاص، حق خیار و غیر اینها(۳).

۳- انواع ولایت در حقوق مدنی

در حقوق مدنی، ولی به دو قسم تقسیم شده است:

الف: ولی عام

ولی عام کسی است که امور مربوط به عموم افراد را در حدود قانون انجام می دهد. حاکم، ولی عام است و او کسی است که از طرف مرجع صلاحیت دار به این سمت برگزیده شده باشد. اکنون سمت حاکم را، دادرس و دادستان بر عهده دارند و قانون، امور

ص: ۱۲۱

۱- (۱) سید مهدی موسوی خلیلی، حاکمیت در اسلام: ۶۴.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۳: ۲۲۱ الی ۲۲۵.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال وادلّتها ۱: ۵۳۴.

معنی را به هر یک از آن‌ها واگذار نموده است. مانند صدور حکم موت فرضی، حکم طلاق غائب مفقود الاثر، حکم حجر، تعیین قیم برای حفظ اموال مجانبین، تعیین امین برای اداره امور غائب و جنین و امثال آن^(۱).

ب: ولی خاص

ولی خاص کسی است که امور مربوط به اشخاص معین را در حدود قانون انجام دهد.

ماده ۱۱۹۴ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان، ولی خاص طفل، نامیده می‌شود». بنابراین ولی خاص بر طبق ماده فوق، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. ولی قهری

ولی قهری عبارت از پدر و جد پدری می‌باشد، سمت ولایت به آنان از طرف قانون اعطا شده و بدون انتصاب یا تنفیذ از طرف مقام رسمی صورت می‌گیرد. به همین جهت به پدر و جد پدری، ولی قهری گفته می‌شود.

در ماده ۱۱۸۱ ق. م. آمده است: «هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند».

قهری بودن ولایت پدر، از نظر حقوقی و اجتماعی به معنای واقعی خود پابرجاست، زیرا همین که طفل به دنیا آمد، خود به خود تحت ولایت پدر قرار می‌گیرد و هیچ مقامی، حق تغییر آن را ندارد، لیکن ولایت جد پدری، هر چند که در دیدگاه قوانین، مانند ولایت پدر است، اما در رسوم اجتماعی ما دخالت جد پدری منوط بر این است که ولایت پدر به دلیلی از بین رفته باشد و کودک در خانواده طبیعی و مرسوم خود زندگی نکند^(۲).

۲. وصی^(۳)

در مورد ولایت و اختیارات وصی در حقوق مدنی در گفتار دوم همین بخش توضیح داده می‌شود.

ص: ۱۲۲

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۲:۵.

۲- (۲) بنگرید ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده: ۴۰۲.

۳- (۳) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۳:۵.

۱- وصیت در لغت و اصطلاح

وصیت در لغت، مشتق از «وصی یوصی» به معنی وصل و پیوند بین دو شیئی است. به اعتبار این که موصی، تصرف در اموال و دخالت در امور زمان خود را به بعد از موت متصل می نماید، آن را وصیت نامیده اند^(۱) و گفته شده وصیت از فعل رباعی «أوصی یوصی یا وصی» گرفته شده و به معنی عهد به کار می رود^(۲). در این صورت وصیت نامیدن عقد مزبور به اعتبار تعهدی است که موصی آن را می پذیرد. و اسم آن وصایت (باکسر و یا فتح واو) به معنی تعیین وصی برای صغار و مجنون می باشد^(۳).

اما در اصطلاح، بسیاری از فقیهان در تعریف آن نوشته اند: «هِيَ تَمْلِيكَ عَيْنٍ أَوْ مَنَفَعَةٍ أَوْ تَسْلِيطٍ عَلَى تَصَرُّفِ بَعْدَ الْوَفَاءِ»^(۴). وصیت آنست که موصی، عین ملک خود یا منفعت آن را به فرد یا افرادی بعد از وفات خویش تملیک نماید و یا به تصرف در آن، مسلط نماید.

شهید ثانی در این باره می نویسد:

«در عین مندرج می شود، آن چه بالفعل و در زمان حیات موصی موجود باشد، مانند درختان و آن چه در آینده موجود می گردد، مانند ثمره درختان. هم چنین مندرج می گردد در منفعت، منفعت دائمی و منفعت موقت»^(۵). پس موصی حق دارد به همه این امور وصیت نماید.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) ر. ک: مجمع البحرین ۳: ۱۹۴۴، لسان العرب ۶: ۴۵۱.

۲- (۲) ر. ک: صحاح اللغه ۲: ۱۸۲۹.

۳- (۳) دانشنامه حقوق خصوصی ۳: ۲۱۷۲.

۴- (۴) ر. ک: شرایع الاسلام ۲: ۲۴۳، مختصر النافع: ۲۶۳، الروضه البهیة ۵: ۱۱، التنقیح الرائع ۲: ۳۵۸.

۵- (۵) مسالک الافهام ۶: ۱۱۵.

بعضی دیگر از فقیهان در تعریف آن نوشته اند: «وصیت، پذیرش تعهد در حیات شخص نسبت به بعد از وفات او است و دلیل این تعریف، ملاحظه وصل امور قبل از وفات به بعد از آن نیست، بلکه پیروی از قرآن مجید است، چرا که این تعهد را وصیت نامیده و می فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ) ۱ دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر متاع دنیا را مالک است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان، به قدر متعارف.

در این آیه شریفه، وصیت در تعهد خاص به کار رفته و معنی اصطلاحی آن از این آیه برداشت می شود(۱).

مقصود از وصایت در اصطلاح فقها وصیت به ولایت بر اخراج حق یا استیفا حق و یا ولایت بر طفل یا مجنون است و موصی ولایت بر این امور را به اصالت داراست (مانند پدرو جد پدری) یا به طور عرضی (مانند وصی آنان) در صورتی که در وصیت نمودن به این امور مأذون باشد.(۲)

بنابراین وصیت به ولایت بر اولاد صغار و مجانین، توسط پدر و جد پدری، برای حفظ و نگهداری و تصرف در اموال آنان، به گونه ای که سود و مصلحت آن ها رعایت گردد، وصایت نامیده می شود(۳).

۲- وصیت در اصطلاح حقوق مدنی

از دیدگاه صاحب نظران در مسائل حقوق مدنی، وصیت عمل حقوقی است که به موجب آن، شخص به طور مستقیم یا در نتیجه تسلیط دیگران در اموال یا حقوق خود برای بعد از فوت تصرف می نماید(۴).

پدر و جد پدری (اولیای قهری) نه تنها در زمان حیات خود سرپرستی فرزندان خانواده را به عهده دارند، بلکه می توانند برای پس از مرگ نیز شخصی را مأمور تربیت فرزندان و اداره دارایی آنان سازند.

ص: ۱۲۴

۱- (۲) مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۵۳۴، موسوعه الامام الخویی ۳۳: ۲۹۴.

۲- (۳) ر. ک: الدروس الشرعیه ۲: ۳۲۱، الحدائق الناضره ۲۲: ۵۵۸، بلغه الفقیه ۴: ۱۵۱.

۳- (۴) جواهر الکلام ۲۸: ۳۸۹.

۴- (۵) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی (شفعه - وصیت - ارث): ۶۰.

عمل حقوقی ناظر به تعیین و انتصاب چنین شخصی را «وصایت» (وصیت عهدی) و برگزیده او را «وصی» می نامند.

بخش اخیر ماده ۸۲۶ قانون مدنی در تعریف وصی می گوید: «... کسی که به موجب وصیت عهدی ولی به مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می شود، وصی نامیده می شود». بنابراین وصی، نماینده عهدی ولی قهری است و همه اختیارات خود را از او می گیرد(۱).

۳- شرط بودن بلوغ در وصی

این پرسش مطرح است که آیا موصی می تواند کودک غیر بالغ را وصی خود قرار دهد؟ در این باره بین فقیهان بحث و گفتگو است و دیدگاه هایی مطرح می باشد:

الف: کودک نمی تواند به صورت منفرد وصی شود

دیدگاه مشهور در میان فقیهان این است که کودک به تنهایی نمی تواند وصی قرار گیرد. شیخ طوسی در مبسوط می نویسد: «صحیح نیست وصیت نمودن مگر به کسی که دارای شرایط، بلوغ، عقل، اسلام، عدالت و حریت باشد و اگر این شرایط در او جمع نباشد، وصیت باطل است»(۲).

هم چنین مرحوم علامه در این خصوص نگاهشته است: «وصی باید دارای شرایط شش گانه باشد، از جمله بلوغ. بنابراین وصی قرار دادن کودک، منفرداً صحیح نیست خواه ممیز باشد و یا نباشد»(۳).

بسیاری از فقها با اختلاف در تعبیر، به این مسأله تصریح نموده اند(۴)، زیرا به مقتضای حدیث رفع قلم(۵)، کلام کودک بی اثر است، بنابر این نباید وصی قرار گیرد(۶). به علاوه کودک نمی تواند در امور مربوط به خود دخالت نماید، حال چگونه امور دیگران را به

ص: ۱۲۵

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق خانواده و اولاد ۲: ۲۳۹.

۲- (۲) المبسوط ۳: ۲۵۶.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴.

۴- (۴) السرائر ۳: ۱۸۹، شراعی الاسلام ۲: ۲۵۶، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، مسالک الافهام ۶: ۲۴۵، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف... و الوصیه): ۱۸۱.

۵- (۵) الخصال: ۹۴، ح ۴۰.

۶- (۶) المبسوط ۳: ۲۵۶.

سامان رساند؟^(۱) مرحوم ابن ادریس می نویسد: «کودکی که دارای سرپرست است، چگونه می توان او را وصی و سرپرست قرار داد؟»^(۲)

ب: کودک با بالغ به صورت مجتمع وصی قرار می گیرد

این حکم که جایز است کودک با انضمام به فردی بالغ، وصی قرار داده شود، مورد توافق فقها است. مرحوم شیخ مفید می گوید: «جایز است وصیت کننده دو نفر را وصی خود قرار دهد، هر چند یکی از آن ها کودک باشد به شرط این که دیگری بالغ و عاقل باشد.»^(۳)

شبهه این عبارات در کتب بسیاری از فقیهان دیده می شود^(۴). برخی از آن ها تصریح نموده اند این حکم، اتفافی است^(۵). امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «وصیت نمودن به صغیر منفرداً جایز نیست، اما با انضمام صغیر با کبیر، منعی ندارد»^(۶).

ادله فقهی این نظریه

۱ - اطلاق ادله وصایت شامل این مورد می شود.

۲ - عدم خلاف و اتفاق بین فقها در این مسأله.

۳ - ولایت صغیر در این صورت تابع ولایت کبیر است و دلیلی بر منع آن وجود ندارد^(۷). مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی در این خصوص می نویسد: «در صورتی که صغیر با همراهی شخص کبیر، وصی قرار داده شود، آن چه مقصود موصی بوده به دست می آید و احتیاط انجام می شود، افزون بر این که صغیر شخص صغیر در معرض زوال است و در راه رسیدن به مرحله بلوغ می باشد»^(۸).

۴ - عمده دلیل در این مسأله روایات است:

ص: ۱۲۶

۱- (۱) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۲- (۲) السرائر ۳: ۱۸۹.

۳- (۳) المقتعه: ۶۶۸.

۴- (۴) النهایه: ۶۰۵، شرائع الاسلام ۲: ۲۵۶، السرائر ۳: ۱۹۰، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، مسالک الافهام ۶: ۲۴۷.

۵- (۵) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۶- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۹۷، مسأله ۳۹.

۷- (۷) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۸- (۸) تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۱.

۱- در روایت صحیح محمد بن حسن صفار می گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم، مردی به فرزندان کبیر و صغیر خود وصیت نموده است، آیا فرزندان کبیر می توانند دین او را که با شهادت شهود عادل ثابت گردیده است، قبل از آن که صغاره حد بلوغ برسند، بپردازند؟ آن حضرت علیه السلام در جواب نوشتند: آری. باید فرزندان کبیر، قرض پدر خود را بپردازند و پرداخت دین او را معطل نگذارند.

«فَوَقَّعَ السَّلَامُ نَعْمَعَلَى الْأَكْبَرِ مِنَ الْوَلَدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَلَا يَحْسِبُوهُ بِذَلِكَ» (۱). از این عبارت معلوم می گردد، وصی قرار گرفتن کودک با انضمام به فرد بالغ در بین شیعیان تردید ناپذیر بوده است و از این رو راوی از جواز دخالت اولاد کبار قبل از رسیدن صغاره به حد بلوغ، سؤال می نماید.

۲- در روایت دیگری که مشایخ بزرگ شیعه (شیخ کلینی (۲)، شیخ طوسی (۳) و شیخ صدوق (۴))، آن را نقل نموده اند، علی بن یقین می گوید: از امام کاظم علیه السلام در مورد مردی که به زنی وصیت نموده و کودکی را نیز با او در انجام وصیت شریک کرده است، سؤال کردم؟ فرمودند: جایز است و زن امور مربوط به وصیت را انجام می دهد و منتظر بلوغ کودک نمی ماند و بعد از آن که کودک بالغ گردید نمی تواند امور انجام شده را قبول نداشته باشد، مگر آن که بر خلاف وصیت، تبدیل یا تغییری صورت پذیرفته باشد. در این گونه امور می تواند آن ها را به گونه ای که موصی وصیت کرده برگرداند و بر طبق وصیت عمل کند. فقال: «يَجُوزُ ذَلِكَ وَ تُمْتَعَتِ الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَلَا تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ...» (۵). از این روایت دانسته می شود کودک هر چند ممیز نباشد، جایز است او را با انضمام فرد بالغ، وصی قرار داد.

تذکر چند مطلب:

فقیهان در ذیل مسائل مربوط به وصی قرار گرفتن کودک، مباحثی مطرح نموده اند که به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

ص: ۱۲۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۵:۱۹، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۴۶:۷ ح ۱.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۲۱۶:۹ ح ۸۶.

۴- (۴) من لا یحضر الفقیه ۲۰۹:۴ ح ۵۴۸۶.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۳۷۵:۱۹، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۲.

برای موصی جایز است دو نفر یا بیش تر را وصی خود قرار دهد تا آنان به اشتراک و در عرض هم، امور مربوط به وصایت را انجام دهند. هم چنین صحیح است دو نفر را به ترتیب در طول هم، وصی قرار دهد، مثلاً بگوید: «آقای الف وصی من است و بعد از او آقای ب». در این صورت ب بعد از الف وصی می باشد.

آیا جایز است کودک را وصی قرار دهد و انجام امور وصایت معلق بر بلوغ وی باشد؟ مثلاً گفته شود: «الف وصی من است تا زمانی که فرزند صغیرم به حد بلوغ برسد و بعد از آن، فرزندم وصی می باشد».

در این مسأله دو دیدگاه مطرح شده است: دیدگاه اول: معتقد است وصیت به گونه ای که بیان گردید، صحیح است.

مرحوم شهید اول می نویسد: «جایز است فرد، به ترتیب، دو نفر را وصی قرار دهد، مثل این که بگوید: وصی خود را الف قرار دادم و اگر او از بین برود ب وصی می باشد. یا بگوید اگر فرزندم به حد بلوغ رسید، وی وصی می باشد»^(۱).

بسیاری از فقهای دیگر، اعم از فقیهان گذشته^(۲) و معاصرین^(۳) نیز به این مسأله تصریح نموده اند. مستند این نظریه هم عموم و اطلاقات وارد شده در باب وصیت است، چرا که تعلیق تصرف کودک به بعد از بلوغ، نمی تواند مانع قرار گیرد^(۴) و هم بعضی از روایات خاص، مانند آن که مشایخ شیعه از ابی بصیر نقل نموده اند که وی می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود، دوست داری وصیت حضرت فاطمه علیها السلام را برای تو نقل نمایم؟ گفتم: آری. حضرت دست نوشته ای را بیرون آورد که در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیت نامه [حضرت] فاطمه دختر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشد به علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: ۱۲۸

۱- (۱) الدروس الشرعیة ۳۲۴:۲.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۵۶۷:۲، جامع المقاصد ۳۰۱:۱۱، جواهر الکلام ۴۰۰:۲۸.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۹۹:۲، مسأله ۴۵، تفصیل الشریعه (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۷، منهاج الصالحین مع فتاوی الوحید الخراسانی ۲۵۳:۳، مسأله ۱۰۶۰.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۱۸:۲۲.

واگر زمانی علی علیه السلام نباشد، وصی من فرزندانم امام حسن علیه السلام است، و اگر او از بین برود فرزند دیگر امام حسین علیه السلام و بعد از آن ها، بزرگترین فرزندانم به ترتیب» (۱).

در روایت دیگری، زیاد بن ابی الحلال می گوید، از امام صادق علیه السلام پرسیدم، آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را وصی خود قرار داده است؟ - آنان در آن زمان پنج ساله بوده اند - حضرت فرمود: آری. (۲)

در دلیل دیگری بعضی از فقها فرموده اند: وصیت نوعی امارت است و در تاریخ آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، زید بن حارثه را امیر و فرمانده لشکر قرار داد و فرمود: اگر او کشته شود، جعفر بن ابیطالب امیر باشد و اگر او نیز کشته شود، عبدالله رواحه، پس همان گونه که تعلیق در امارت معنی ندارد، در وصیت نیز این گونه می باشد. (۳)

مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی در شرح کلام امام خمینی رحمه الله (که فرموده است: اگر موصی وصیت کند که فردی را وصی خود قرار دادم و اگر فرزندم بالغ گردید یا از گناه توبه کرد یا به تحصیل علوم پرداخت، فرزندم وصی باشد) می نویسد: «در جمیع این امور، وصیت صحیح است و احتمال بطلان در آن راه ندارد، زیرا اختیار وصیت به دست موصی است و او هر طور که بخواهد انجام می دهد.» (۴)

دیدگاه دوم: معتقد به عدم جواز وصیت در فرض مزبور است. شهید ثانی در این باره می نویسد: «وصی قرار گرفتن کودک با انضمام فرد بالغ بر خلاف اصل است، زیرا کودک اهل ولایت نیست. در عین حال به دلیل این که روایات خاص، بر صحت آن وارد شده است، جایز است. بنابر این جایز نیست کودک به طور مستقل وصی قرار داده شود، هر چند شرط شود که بعد از بلوغ، دخالت در امور وصایت داشته باشد، چنان که در فرض انضمام کودک به بالغ، این گونه می باشد، زیرا مورد انضمام به کبیر خلاف اصل است.

ص: ۱۲۹

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۸، ح ۵، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۴۴ ح ۵۵۷۹، تهذیب الاحکام ۹: ۱۶۹ ح ۴۸، وسائل الشیعه ۱۹: ۱۹۸ باب ۱۰، من ابواب احکام الوقوف والصدقات، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۷۶، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۳.

۳- (۳) جامع المقاصد ۱۱: ۳۰۱.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۷.

بنابراین باید به همان مورد خاص، اکتفا شود و تعدی از آن به دیگر موارد جایز نیست.^(۱) صاحب ریاض نیز همین نظریه را پذیرفته است.^(۲)

در پاسخ به این دیدگاه می توان گفت: لازم نیست اهلیت در تصرف مطلق باشد، بلکه چنانچه کودک در وقت نفوذ وصیت و دخالت در امور وصایت اهلیت داشته باشد، کافی است. فرض کلام چنین است و اصل، جواز وصی قرار گرفتن کودک است. اطلاعات ادله نیز این مورد را شامل می شود.^(۳)

ب: جواز تصرف کودک با اذن ولی

بعضی از فقها تصریح نموده اند، صحیح است کودک ممیز با اذن ولی و یا حاکم شرعی، در امور وصایت دخالت نماید^(۴)، زیرا ادله ای که دلالت دارد کودک نمی تواند در امور وصایت دخالت نماید، ناظر به صورت استقلال وی می باشد، اما با اذن ولی یا حاکم شرعی، به گونه ای که در حقیقت دخالت از ولی باشد و عرف، کودک را واسطه بدانند، منعی ندارد^(۵). هر چند به دلیل این که در این باره نصی وارد نشده است و مشهور بر خلاف این دیدگاه می باشد، احتیاط، بهتر بلکه لازم است.

ج: زمانی که لازم است وصی بالغ باشد

با فرض این که بالغ بودن وصی را شرط بدانیم، هم چنین شرایط دیگر مانند: عقل، اسلام، و بر طبق نظر بعضی از فقیهان، عدالت و نیز حریت را لازم بدانیم، آیا رعایت این شرایط در وقت وصیت لازم است یا در وقت مرگ موصی، یا در هر دو زمان، و یا لازم است که در وقت وصیت تا زمان فوت موصی استمرار داشته باشد؟

در این باره دیدگاه های مختلفی مطرح گردیده است:

ص: ۱۳۰

۱- (۱) مسالک الافهام ۶: ۲۴۶.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۰: ۳۱۹.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۲۸: ۴۰۲، موسوعه احکام الاطفال ۶، بخش سوم.

۴- (۴) منهاج الصالحین با فتاوی وحید خراسانی ۳: ۲۵۱، همان، مع فتاوی المیرزا جواد التبریزی ۲: ۲۸۷، همان، مع فتاوی السید علی السیستانی ۱: ۳۷۵.

۵- (۵) جامع المدارک ۴: ۷۴.

الف: وجود شرایط قبل از وصیت لازم است (۱)، زیرا این شرایط به منزله شرایط عقد است. بنابراین باید در حین عقد، وصیت وجود داشته باشد (۲).

ب: وجود شرایط در وقت وصیت کافی است (۳). برخی از فقها در این باره ادعای اجماع نموده و معتقدند قبل از این زمان، تصرفی صورت نپذیرفته و اعمال ولایت نگردیده است، بنابراین اعتبار شرایط بی فایده است (۴).

ج: وجود شرایط در هر دو زمان (وقت وصیت و وقت فوت موصی) لازم است، زیرا زمان فوت موصی، زمان ثبوت تصرف است و زمان انجام وصیت، زمان قبول آن است. بنابراین در هر دو، زمان لازم است (۵).

باید توجه داشت، رعایت شرایطی که ذکر شد مبنی بر این است که وصیت از عقود باشد، ولی اصل این نظریه مورد توافق فقها نیست و برخی معتقدند وصیت از ایقاعات است (۶).

بر فرض این که وصیت از عقود باشد، تأخیر در قبول آن منعی ندارد. هم چنین نسبت به رعایت دیگر شرایط، بحث و گفتگو است و تحقیق در این امور مجال بیشتری می طلبد.

د: جواز تصرفات کبیر قبل از بلوغ کودک

دیدگاه مشهور در میان فقها این است که اگر فردی دو نفر که یکی از آن ها صغیر باشد را وصی خود قرار دهد، در صورتی که نظر هر دو نفر را در عمل به وصیت لازم بداند، برای کبیر جایز نیست قبل از بلوغ صغیر در امور وصیت دخالت نماید، مگر در اموری که به ناچار باید انجام شود و در این گونه موارد نیز باید از حاکم شرع اذن بگیرد و اما اگر موصی دخالت انفرادی کبیر را اجازه داده باشد یا در این خصوص منعی از او صادر

ص: ۱۳۱

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۲۵۷، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۵.

۲- (۲) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۱۱، مسالک الافهام ۶: ۲۷۱.

۳- (۳) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۱۱، ایضاح الفوائد ۲: ۶۲۸.

۴- (۴) غایه المرآم ۲: ۴۴۵، جواهر الکلام ۲۸: ۴۳۲.

۵- (۵) المسبوط ۳: ۲۵۸، السرائر ۳: ۱۸۹.

۶- (۶) موسوعه الامام الخویی ۲: ۳۵۳ و ۳۵۴، مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۵۳۹، الحدائق الناضره ۲۲: ۳۹۰، مسالک الافهام ۶: ۱۱۶، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۴۱.

نشده باشد، در این فرض دخالت کبیر قبل از بلوغ صغیر جایز است، این مسأله مورد توافق فقها است و بسیاری به آن تصریح نموده اند^(۱).

مستند این دیدگاه، روایات است، مانند آن که صفار از امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده که فرموده است: باید فرزندان کبیر در اموال مورد وصیت، دخالت نمایند، بدهکاری پدر خود «موصی» را بردازند و او را محبوس نگذارند. «عَلَى الْأَكْبَرِ مِنَ الْوَلَدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَ لَا يَخْبِسُوهُ بِذَلِكَ»^(۲). در ضمن، از این روایت استفاده می گردد، دین مردم سبب حبس میت در عالم برزخ است. روایات^(۳) دیگری نیز دلیل این حکم می باشد.

۴- وصی در حقوق مدنی

از دیدگاه قانون مدنی وصی باید بالغ، عاقل و رشید باشد، تا بتواند امور وصایت را انجام دهد، زیرا وصی به عنوان نمایندگی از موصی در اموال او تصرف می نماید و اعمال حقوقی انجام می دهد، بنابراین صغیر، مجنون و سفیه را نمی توان وصی در امر وصایت نمود، مستنبط از ماده ۸۵۶ قانون مدنی^(۴).

بر طبق ماده مزبور (صغیر را می توان به اتفاق یک نفر کبیر، وصی قرار داد. در این صورت اجرای وصایات با کبیر خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغیر) در فرض مزبور، کبیر تا زمانی که صغیر به حد بلوغ نرسیده است، وصی منفرد است و هر گونه عملی که در حدود امر وصایت باشد می تواند انجام دهد و صغیر پس از بلوغ و رشد حق اعتراض نسبت به اعمال گذشته او و هم چنین در شیوه اداره امور وصایت را ندارد.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) النهایه: ۶۰۶، شرائع الاسلام ۲: ۲۵۶، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، الحدائق الناضره ۲۲: ۵۵۸، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف... والوصیه): ۱۸۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۷۵، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۱.

۳- (۳) همان، ح ۲، فقه الرضا علیه السلام: ۲۹۹.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۳: ۱۳۲.

الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست

بی تردید حاکم اسلامی (فقیه دارای شرایط) در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام بر حفظ و نگهداری اموال، تربیت و حضانت و دیگر امور ضروری ایتمام و کودکان بی سرپرست که برای آنها ولی شرعی وجود ندارد، ولایت دارد.

اصل این حکم در فقه امامیه، مسلّم و مورد توافق است. البتّه در این که منشأ و مبنای این ولایت چیست، بحث و گفتگو است. برخی از فقها مبنای آن را ولایت عامّه فقیه می دانند و معتقدند، ولایت و اختیارات امام معصوم علیه السلام به استثنای اموری که به شخص امام اختصاص می یابد در زمانی که امام معصوم علیه السلام در بین جامعه نیست به فقیه جامع شرایط تفویض گردیده است، از جمله ولایت بر اجرای احکام و ولایت بر اموال غایبین و امور ایتمام.

بعضی دیگر هم ولایت بر امور ایتمام را از شؤون ولایت در قضاوت می داند که فقیه جامع شرایط در غیبت امام معصوم علیه السلام دارای این ولایت است و در این باره اختلافی وجود ندارد.

عده ای نیز ولایت بر ایتمام را از باب امور حسبه می دانند. یکی از فقیهان در این باره می نویسد: «ثبوت ولایت برای فقها فی الجمله از اموری است که تردیدی در آن وجود ندارد و اجماع بر آن وجود دارد و نیز روایات معتبر بر آن دلالت دارد. و از عبارات برخی

از فقیهان استفاده می شود، فقیه، هم دارای ولایت خاص^(۱) و هم عام، می باشد. البته برخی دیگر این توسعه را نپذیرفته اند^(۲).

هم چنین محقق کرکی در رساله ای که در مسائل نماز جمعه تألیف نموده است، می گوید: «فقهای شیعه بر این مسأله اتفاق نظر دارند که در مذهب امامیه، فقیه عادل دارای شرایط فتوا که از او در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می شود از سوی ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم، در زمان غیبت در جمیع اموری که قابل نیابت است نیابت دارد». او در ادامه می نویسد: «مجتهد بر اموال اشخاص غایبی که از آن ها خبری در دست نیست و نیز اطفال و سفها و مفلسین و دخالت در امور محجور علیهم و به طور کلی بر هر چیزی که برای حاکم منصوب از سوی امام علیه السلام ولایت است، دارای ولایت می باشد»^(۳).

شبهه این تعبیرها را شهید ثانی^(۴) و نیز برخی دیگر از فقها^(۵) در باب ولایت بر اموال اطفال و دیگر ابواب ذکر نموده اند.

به هر صورت اصل مسأله (ولایت حاکم بر ایتم و کودکان بی سرپرست) مسلم و مورد توافق است و اختلافی در آن وجود ندارد، بلکه می توان ادعا نمود، از ضروریات فقه امامیه می باشد. صاحب جواهر در باب ولایت حاکم بر اموال ایتم نوشته است: «این مسأله واضح و روشن است و مانند مسلمات فقه نیاز به دلیل ندارد»^(۶).

ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتم

برای اثبات ولایت فقیه به ادله ای استناد شده است. این ادله، ولایت بر حضانت و نگهداری، تربیت، اموال، تزویج و دیگر امور ضروری ایتم و کودکان بی سرپرست که نیاز

ص: ۱۳۴

۱- (۱) مقصود از ولایت خاص، ولایت بر ایتم و اطفال فاقد سرپرست است، و ولایت عام، ولایت در حکومت و اجرای احکام و دیگر شئون ولایت است.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۳: ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۱.

۳- (۳) محقق کرکی، الرسائل ۱: ۱۴۲.

۴- (۴) مسالک الافهام ۶: ۲۶۴-۲۶۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۲-۱۰۳، الدروس الشرعیه ۳: ۱۹۲، غایه المراد ۲: ۲۱ و ۲۰۴، زبده البیان: ۵۰۱، عوائد الأيام: ۵۵۵.

۶- (۶) جواهر الکلام ۲۱: ۳۹۷.

به اعمال ولایت داشته باشند را اثبات می نماید، هر چند ممکن است قادر به اثبات ولایت فقیه به طور عام نباشند. برخی از آن ادله عبارتند از:

۱- حدیث معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، با این مضمون که حاکم ولی کسی است که برای او ولی دیگری نباشد. «السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ» (۱).

۲- توقیع شریف که توسط محمد بن عثمان عمروی نایب خاص حضرت صاحب الزمان علیه السلام به خط مبارک آن حضرت با این مضمون وارد شده است: «در حوادثی که در زندگی با آن ها روبرو می شوید به فقها مراجعه کنید». «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا» (۲) بی شک دخالت در امور ایتم از جمله حوادثی است که در مورد آن ها باید به حاکم مراجعه شود، زیرا فرض بر این است که ولی شرعی غیر از حاکم وجود ندارد و امور ایتم معطل می ماند و ادامه این وضعیت به ضرر آن ها است و شارع مقدس به آن راضی نیست. بنابر این قدر متیقن این است که حاکم عادل دارای شرایط، بر این امور ولایت دارد و باید برای انجام آن به او مراجعه شود.

۳- روایتی که در بین فقها به مقبوله عمر بن حنظله شهرت یافته است، در آن روایت، امام صادق علیه السلام خطاب به بعضی از شیعیان می فرماید: «توجه داشته باشید هر یک از شما که احادیث ما را روایت می کند، حلال و حرام که ما بر طبق احکام الهی بیان نموده ایم را می فهمد، و آن ها را مورد دقت و ارزیابی قرار می دهد، به حکم و قضاوت او راضی باشید، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم. چنان چه او بر طبق نظر ما حکم نماید و مورد قبول واقع نشود، حکم الهی سبک شمرده شده و نظر ما مورد پذیرش قرار نگرفته است و رد نظریه ما به منزله رد بر خداست و کسی که این گونه عمل نماید را در حدّ مشرک قرار می دهد. «فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ» (۳).

ص: ۱۳۵

۱- (۱) سنن ابن ماجه ۴۳۴:۲، مسالك الافهام ۱۴۷:۷، تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲۷۷:۲.

۲- (۲) کمال الدین و اتمام النعمه ۴۸۴:۲ ح ۴، وسائل الشیعه ۱۴۰:۲۷، باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۹.

۳- (۳) الکافی ۶۷:۱ ح ۱۰، وسائل الشیعه ۱۳۶:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

استدلال به این صورت است که دخالت حاکم در امور ایتم و اذن او در مواردی که نیاز باشد از مصادیق حکم حاکم «مجتهد جامع الشرایط» است و به مقتضای این روایت باید آن را پذیرفت و رد آن جایز نیست و لازمه پذیرش حکم حاکم در این امور، اثبات ولایت اوست.

محقق نایینی در برداشت از این روایت شریف می نویسد: «ظاهراً مقصود امام علیه السلام در جمله «فَأَيُّ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^(۱) بیان وظیفه حکام از جهت منصب اجرایی حکومت است. این برداشت با این که روایت در مورد قضاوت وارد شده منافات ندارد. زیرا خصوصیت مورد، موجب تخصیص عموم در جوابی که از امام صادر شده، نمی باشد»^(۲).

۴- عموم روایت اُبی خدیجه، در آن روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: من مجتهد جامع الشرایط را بر شما قاضی قرار دادم: «فَأَيُّ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا»^(۳). [حاکماً] بی شک قضاوت در امور ایتم در خارج تحقق می یابد و به حکم این روایت باید از مجتهد و حاکم صادر شود، زیرا فرض بر این است که برای یتیم ولی شرعی وجود ندارد. بنابراین قدر متیقن از جعل ولایت برای قاضی که این روایت بر آن دلالت دارد، مستلزم اثبات ولایت برای وی، در این مورد خاص (امور ایتم) می باشد. برخی از فقها برای اثبات ولایت حاکم بر تزویج صغار، به این روایت استناد نموده اند^(۴).

۵- عموم روایت نقل شده از حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام، با این مضمون که علما و اولیا کسانی می باشند که برای آنها ولی دیگری نباشد. و نیز فرموده است: جریان امور و احکام باید در اختیار علمایی باشد که در بیان حلال و حرام الهی امین می باشند. «بَأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَ حَزَامِهِ»^(۵)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۳۶:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

۲- (۲) محقق نایینی، المكاسب و البیع ۳۳۶:۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۳۹:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۶، تهذیب الاحکام ۶:۲۱۸ ح ۵۱۴ و ۳۰۱ ح ۸۴۵.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۴۷۶:۱۴.

۵- (۵) تحف العقول: ۲۳۸، کتاب الوافی ۱۵:۱۷۹ ابواب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

این خبر که ضعف سند آن با فتوای فقها و اجماع منقول قابل جبران است، می تواند ولایت حاکم را در هر مورد که ولی شرعی به طور خاص وجود ندارد، اثبات نماید و دلالت دارد بر این که هر امری از امور مسلمین، از جمله ولایت بر ایتم، شامل، نکاح و تزویج، عقود و معاملات، مرافعات و مخاصمات و دیگر امور مربوط به آن ها، باید به دست علما حل و رسیدگی گردد، مگر در مواردی که به صورت خاص از این حکم کلی خارج شده باشد (۱).

۶- امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: خدایا جانشینان مرا مورد لطف و مرحمت قرار ده. به ایشان عرض شد، چه کسانی جانشینان شما می باشند؟ فرمودند: آنانی که بعد از من می آیند و راویان حدیث و سنت من می باشند. «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنْ خُلَفَائِكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَزُودُونَ حَدِيثِي وَ سُنتِي (۲)» .

این روایت با سند و نقل های (۳) مختلف نقل شده است. امام خمینی رحمه الله در توضیح آن می نویسد: این روایت به دلیل کثرت روات نقل، مورد اعتماد است و اگر مرسل باشد از مرسلات شیخ صدوق است و کم تر از دیگر روایات مرسلی که در نزد فقها مورد پذیرش قرار می گیرد، مانند روایات مرسل ابن ابی عمیر نیست (۴).

استدلال به آن به این صورت است که گفته شود: معنی خلیفه و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سال های اول اسلام تاکنون امر روشنی است و ابهامی در آن وجود ندارد و جانشینی آن حضرت اگر ظهور در امر ولایت و حکومت نداشته باشد، قدر متیقن از آن چنین است (۵). ولایت بر ایتم نیز بخشی از آن است. به تعبیری دیگر، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی دارا بودن آن چه او داشته، می باشد و در بحث فعلی می توان از این روایت استفاده کرد. شؤون و مناصب مختلفی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته است، مجتهد جامع شرایط نیز

ص: ۱۳۷

۱- (۱) العناوین ۲: ۵۷۰.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۲۰ ح ۵۹۱۹، وسائل الشیعه ۲۷: ۹۱، باب ۸، من ابواب صفات القاضی، ح ۵۰.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۳۷ ح ۹۴، معانی الاخبار: ۳۷۴-۳۷۵؛ الامالی: ۲۴۷، ح ۲۶۶.

۴- (۴) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۴۶۷-۴۶۸.

۵- (۵) همان: ۴۶۸.

آن را داراست، از جمله سرپرستی ایتم. البته اموری که اختصاص به شخص حضرت داشته، از این قانون مستثنی می‌گردد. البته بعضی از بزرگان^(۱) بر استدلال به این روایت ایراداتی وارد ساخته‌اند.^(۲)

۷- دلیل دیگری که مورد توافق فقها است و کسی بر آن اشکالی وارد ننموده است، اثبات ولایت حاکم بر ایتم از باب حسیبه^(۳) است. با این توضیح که قدر متیقن^(۴) از ادله‌ای که بر ولایت فقیه در امور حسیبه دلالت دارد، مواردی است که شارع مقدس فی الجمله اجازه دخالت در انجام آن را به مکلف داده است. سرپرستی و ولایت حاکم بر ایتم از این امور است، زیرا فرض بر این است که یتیم نیاز به سرپرست (کسی که امور زندگی او را به سامان برساند) دارد، و ولی شرعی برای او نیست. بنابراین باید حاکم یا کسی که از طرف او مأذون است در این باره دخالت نموده و امور یتیم را به سامان برساند و مقصود از ولایت حاکم بر ایتم، غیر از این نیست.

۸- اجماع قطعی. چنان که در نقل عبارات بعضی از فقیهان مانند محقق کرکی^(۵) و صاحب ریاض به آن اشاره شد، بعد از ذکر کسانی که بر اموال صغار ولایت دارند (مانند پدر، جد پدری، حاکم شرعی و امین او، که از طرف وی منصوب می‌گردد و توضیح در مراتب ولایت آنها) آمده است: «اختلافی در ثبوت ولایت این افراد بر ایتم نیست، بلکه اجماع بر آن وجود دارد و اجماع در این مورد حجت است^(۶)».

ص: ۱۳۸

۱- (۱) مصباح الفقاهه ۳: ۲۹۱، محقق اصفهانی، کتاب المکاسب ۲: ۳۸۶، آقا ضیاء عراقی، کتاب القضاء: ۱۶.

۲- (۲) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۲: ۲۵۱ به بعد.

۳- (۳) حسیبه به معنی اجر و ثواب، و امور حسیبه یعنی کارهایی که در انجام آن، مکلف اجر و ثواب الهی را در نظر می‌گیرد، اعم از این که از امور اجتماعی باشد، مانند قضاوت و حکومت در بین مردم، یا امور شخصی مانند کفن و دفن و تشییع جنازه مسلمان، نگهداری یتیم بی سرپرست و... بنابراین امور حسیبه، افعالی است که شارع مقدس به آن راضی بلکه انجام آن را خواسته است. فقها برای انجام این امور به آیات و روایاتی استدلال نموده‌اند، مانند آیه شریفه سوره بقره ۱۴۸: ۲، سوره آل عمران ۳: ۱۳۳.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۴۷۷، مهذب الأحکام ۱: ۹۱، شیخ انصاری، کتاب النکاح: ۱۴۸، موسوعه الامام الخویی، (الاجتهاد و التقلید) ۱: ۳۵۹.

۵- (۵) محقق کرکی، الرسائل ۱: ۱۴۲.

۶- (۶) ریاض المسائل ۱۱: ۷۳.

هم چنین محقق قمی می نویسد: «دلیل بر ولایت حاکم، اجماع منقول است، هم چنین عموم نیابت که از روایاتی مانند مقبوله عمر بن حفصه و غیر آن استفاده می شود»^(۱). برخی دیگر نیز در این مسأله ادعای اجماع نموده اند.^(۲)

۹- ولایت حاکم بر صغار و مجانین که برای آن ها ولی شرعی دیگری نباشد، به ضرورت عقل که با ادله نقلی تأیید گردیده، ثابت است، زیرا همان گونه که عقل حکم می نماید، وجود پیامبر و امام علیهما السلام و ولایت آن ها برای به سامان رساندن امور دین و دنیای مردم، لازم و ضروری است. به حکم عقل، نصب جانشین برای امام در غیبت ایشان جهت انجام امور ضروری از جمله سرپرستی ایتم و مجانین، لازم است. به نظر بعضی از فقها^(۳) این مسأله از مستقلات عقلیه ای است که هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

۱۰- سیره متشرعه بر این است که در امور ایتم و مجانین و... به مجتهد جامع الشرایط مراجعه شود، زیرا ولایت آن ها در این امور از مرتکرات متشرعه می باشد، بلکه از فطریات اهل هر مذهب و ملت است که در این گونه امور، به علمای مذهب خود مراجعه می نمایند و نیاز به ورود تعبد شرعی نیست. و همین اندازه که منعی در مورد آن صادر نشده باشد، کافی است^(۴).

باید یادآور شد، علاوه بر ادله ای که به طور عام بر ولایت حاکم بر کودکان بی سرپرست دلالت دارد و به بخش عمده آن اشاره شد، ادله دیگری نیز وجود دارد که در موارد خاص، مانند ولایت بر اموال، تزویج، حضانت دلالت دارند. در جای مناسب، آن ادله را نیز ذکر خواهیم نمود.

ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی

در حقوق مدنی به طور خاص از ولایت حاکم بحث نشده بلکه به صورت عمده در ولایت و اختیارات دادگاه و دادستان بحث شده است که در گفتار بعد خواهد آمد. اگر در

ص: ۱۳۹

۱- (۱) جامع الشتات ۴۶۵:۲.

۲- (۲) مجمع الفائده والبرهان ۲۳۲:۹، جواهر الکلام ۴۲۲:۱۵، العناوین ۵۶۳:۲، بلغه الفقیه ۲۲۱:۳.

۳- (۳) بلغه الفقیه ۲۳۴:۳.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۱۱۵:۱.

کتاب هایی که در توضیح مباحث حقوق مدنی، تدوین گردیده به ولایت حاکم اشاره شده در حقیقت طرح نظریه فقهی و بیان دیدگاه های فقهی است.

به عنوان مثال، در بحث تعیین ولی و افرادی که دارای ولایت می باشند، یکی از صاحب نظران در مباحث حقوقی می نویسد: «در فقه امامیه، ولایت بر طفل به اشتراک با پدر و جد پدری است... و در صورت نبودن پدر و جد یا یکی از اجداد پدری، وصی منصوب از طرف آنان، ولی طفل است و هر گاه ولی خاص موجود نباشد، ولایت با حاکم است»^(۱). عبارت برخی دیگر نیز شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.^(۲)

د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست

در صفحات قبل، ولایت حاکم اسلامی (فقیه جامع الشرایط) که به استناد ادله فقهی دارای مناصب مختلف، از جمله ولایت بر ایتم و کودکان بی سرپرست می باشد، مورد تحقیق قرار گرفت. در این قسمت، بحث در مورد ولایت قضات بر ایتم (به اعتبار این که منصوب از سوی حاکم اسلامی می باشند) مورد توجه است.

چه بسا ممکن است، قاضی خود در باب قضا و یا دیگر ابواب فقه مجتهد باشد هر چند شرایط حاکم اسلامی به معنی یادشده را دارا نباشد.

بنابراین ولایت حاکم اسلامی و قضات، متفاوت و در طول یکدیگر می باشد، هر چند بعضی از ادله فقهی آنها مشترک است و به دلیل متفاوت بودن آنها، فقها بحث از آن دو را در دو باب ولایت فقیه و قضا ذکر نموده اند.

به هر صورت این مسأله مورد توافق فقها است و در آن اختلافی نشده که قضات بر ایتم و کودکان بی سرپرست ولایت دارند. شهید ثانی در این باره نوشته است: «قاضی بر هر کسی که نیاز به ولایت داشته باشد، در صورتی که فاقد ولی شرعی باشد، ولایت دارد هم چنین با وجود ولی شرعی در بعضی موارد دارای ولایت است»^(۳).

ص: ۱۴۰

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۰۷.

۲- (۲) سید حسین صفایی، حقوق مدنی و حقوق تطبیقی: ۲۶۵.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۱۳: ۳۲۵-۳۲۶.

شبهه این تعبیرها در ریاض (۱) و جواهر (۲) نیز دیده می شود. هم چنین از عبارات فقیهان در تعریف قضا این معنی استفاده می گردد، به عنوان نمونه شهید اول می نویسد: «قضا، به معنی ولایت شرعی بر حکم، در مصالح عمومی است که قاضی از سوی امام علیه السلام آن را دارا می باشد» (۳). در عبارات آنان در بیان وظائف قاضی هم به این مسأله اشاره شده است. محقق در شرایع می نویسد: «از جمله وظایف قاضی، دخالت در امور ایتم است، او وظیفه دارد اوصیای بر ایتم را به انجام وظایف محوله وادار سازد و در این باره تضمین لازم را بگیرد و در مواردی امور انجام شده را تنفیذ نماید و در بعضی موارد ولایت اوصیاء را اسقاط نماید. مثل این که یتیم به حد بلوغ برسد یا این که خیانت وصی اثبات گردد و یا در صورتی که وصی از انجام وظایف محوله عاجز گردد، فردی را برای کمک به او تعیین نماید» (۴).

شبهه این عبارات را شیخ طوسی در مبسوط (۵) و علامه در قواعد (۶) و برخی دیگر از فقیهان (۷) ذکر نموده اند. هم چنین برخی از اعلام فقهای (۸) معاصر، با صراحت به این مسأله پرداخته اند. امام خمینی رحمه الله در تحریر الوسیله آورده است: «اگر طفل ممیز برای دادخواهی به نزد قاضی مراجعه نمود، او موظف است ولی طفل را برای طرح دعوی احضار نماید و اگر دارای ولی شرعی نیست، قاضی که خود دارای ولایت است، شخصاً مدعی علیه (خواننده) را احضار می نماید یا برای پی گیری دعوی طفل، قیم تعیین می کند یا وکیل می گیرد و یا خود عهده دار طرح دعوی می گردد» (۹). عبارات آیه الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه (۱۰) نیز شبهه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۱۴۱

- ۱- (۱) ریاض المسائل ۱۵:۶.
- ۲- (۲) جواهر الکلام ۴۰:۱۰.
- ۳- (۳) الدروس الشرعیة ۲:۶۵.
- ۴- (۴) شرایع الاسلام ۴:۷۳.
- ۵- (۵) المبسوط ۸:۹۵.
- ۶- (۶) قواعد الاحکام ۳:۴۲۷.
- ۷- (۷) ارشاد الأذهان ۲:۱۳۹، مجمع الفائدة و البرهان ۱۲:۳۶-۳۷، آقاصیاء عراقی، کتاب القضاء: ۱۸ و ۲۴، شیخ انصاری، کتاب القضاء: ۲۲ و ۴۹.
- ۸- (۸) سید محمدرضا گلپایگانی، کتاب القضاء ۱:۱۴۸، موسوعه الإمام الخوئی (الاجتهاد و التقليد) ۱:۴۲.
- ۹- (۹) تحریر الوسیله ۲:۳۹۰، مسأله ۱.
- ۱۰- (۱۰) تفصیل الشریعه (القضاء و الشهادات): ۷۹.

پیش از ذکر ادله این مسأله، لازم است به این مطلب اشاره گردد که تردیدی نیست قضاوت در بین مردم، از مناصب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت: است و انجام آن برای غیر آنان مشروط به اجازه خاص و یا عام آنان می باشد.

شیخ طوسی نگاشته است: «حکم و قضاوت در بین مردم برای کسی جایز نیست، مگر این که از طرف سلطان حق (امام معصوم) مأذون باشد. آن ها این وظیفه را در زمانی که امکان دسترسی به آن ها نیست به فقهای شیعه واگذار نموده اند»^(۱). هم چنین محقق در این باره گفته است: «ولایت در قضاوت، مشروط به اذن امام و یا کسی که این منصب به او تفویض گردیده (مجتهد جامع شرایط) می باشد»^(۲).

برخی دیگر از فقها^(۳) نیز به این مسأله تصریح نموده و بعضی از آن ها مدعی شده اند در این باره اجماع قطعی وجود دارد^(۴).

پس از ذکر این مقدمه، باید گفت: چون ولایت حاکم و قاضی مشروط به اذن امام علیه السلام یا کسی که او را به این سمت گمارده است، می باشد، در زمانی که امام علیه السلام در بین جامعه حاضر است قلمرو ولایت آن ها به گونه ای است که امام علیه السلام تعیین نموده است، شبیه آن چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر^(۵) به وی تفویض اختیار نموده است.

اتفا در زمان غیبت، به دلیل این که فقهای جامع شرایط برای قضاوت از سوی ائمه: به صورت عام مأذون می باشند، قلمرو ولایت آن ها، از جمله ولایت بر ایتام تابع اذن عامی است که روایات وارده در باب قضاوت و ولایت فقیه بر آن دلالت دارند. افزون بر این از روایات دیگری نیز می توان ولایت آنان را استفاده نمود که در ذیل به بعضی از آن ها اشاره می گردد:

ص: ۱۴۲

۱- (۱) النهایه: ۳۰۱.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۶۸.

۳- (۳) مسالک الأفهام: ۳۳۱، شیخ انصاری، کتاب القضاء: ۴۵، تحریر الوسیله ۲: ۳۸۴، تفصیل الشریعه (القضاء والشهادات): ۱۶ و بعد از آن.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۰: ۲۳.

۵- (۵) صبحی صالح نهج البلاغه، نامه ۵۳: ۴۲۶ به بعد.

۱- در روایت مقبوله عمر بن حنظله که پیش تر بدان اشاره شد، امام صادق علیه السلام در مورد دو نفر از شیعیان که در بین آن ها نزاعی، در خصوص بدهی یا میراث بوده و برای قضاوت به نزد قضاوت جور رفته اند، می فرماید: کسی که برای قضاوت و دادخواهی، اعم از این که حق باشد یا باطل، به نزد آن ها رود گویا به نزد طاغوت رفته در حالی که خداوند امر فرموده است که از آن روی گردان باشید. راوی می گوید به محضر ایشان عرض کردم: وظیفه این دو چیست؟ و باید در قضاوت به کجا مراجعه کنند؟ فرمودند: توجه کنند هر کسی از شما روایات ما را نقل می کند و در احکام حلال و حرامی که ما ذکر نموده ایم، صاحب نظر است و آن ها را می شناسد، به قضاوت او راضی باشید. من او را بر شما حاکم قرار دادم و چنان چه به گونه ای که ما حکم نموده ایم، قضاوت نماید و از او قبول نشود، گویا حکم خدا سبک شمرده شده و نظر ما مورد پذیرش قرار نگرفته، و رد نظر ما رد بر خداست. «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ» (۱) ۲- در روایت دیگری که با عنوان مشهوره ابی خدیجه شهرت یافته است، امام صادق علیه السلام می فرماید: «مبادا بعضی از شما علیه بعضی دیگر برای قضاوت و دادخواهی به نزد سلاطین جور برود، بلکه اگر مردی از شما چیزی از قضاوت ما را می داند او را در بین خود قاضی قرار دهید، من او را قاضی قرار دادم، پس برای حکم و دادخواهی به نزد او بروید.

«فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» (۲) مفهوم کلمه حاکم که در کلام امام علیه السلام آمده، از نظر عرفی بر سلطه مطلق بر امور، از جمله ولایت بر ایتام، دلالت دارد. شبیه این که سلطان وقت به اهالی شهری ابلاغ می نماید، فلان شخص را بر شما حاکم قرار دادم، آن ها متوجه می شوند که شخص مذکور حق دارد به نمایندگی از طرف سلطان، در کلیه امور رعیت دخالت نماید.

ص: ۱۴۳

۱- (۱) الکافی ۱: ۶۷: ۱۰، وسائل الشیعه ۲۷: ۱۳۶-۱۳۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۷: ۱۴ باب ۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۵.

به بیان دیگر، حاکمی که به استناد روایت مقبوله با جعل و نصب امام علیه السلام صاحب منصب حکومت و قضاوت گردیده است، دارای مناصب مختلفی است که دیگر حکام آن را دارا می باشند، از جمله ولایت بر ایام و کودکان بی سرپرست.

هم چنین منصب قضاوت که به استناد روایت دوم، امام علیه السلام به مردانی که عالم به مسائل قضاوت می باشند تفویض نموده است، فقط به مسائل قضایی و فصل خصومت بین مردم خلاصه نمی شود، بلکه قاضی در امور حسبه مانند سرپرستی ایام که به ناچار در جامعه وجود دارد نیز مرجع و ملجأ می باشد و از این روایت استفاده می شود امام علیه السلام مردم را به مراجعه به قاضی در این امور ارجاع داده است.

شیخ ضیاء الدین عراقی در این باره نوشته است: «به نظر فقها از جمله مسئولیت های قاضی، قضاوت بین مردم... و نصب قیم بر اوقاف عامه و ایام و افراد بی عقل است، زیرا در ایام حکومت سلاطین جور و در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام منصب قضاوت را قضات واجد شرایط (حاکم شرع و یا منصوب از سوی او) دارا می باشند. این نظریه در بین متشعّره از دوره های گذشته مورد پذیرش بوده است، چرا که ائمه ما شیعیان را از مراجعه به قضات وابسته به سلاطین جور نهی نموده و به منزله رجوع به طاغوت دانسته و امر فرموده اند به فقها دارای صفات پسندیده و مورد نیاز در خصوص قضاوت رجوع شود. از این دستورالعمل به دست می آید، باید در تمام امور به آن ها مراجعه شود. هم چنین روشن می گردد که قضات عادل، همه این شؤون و مناصب را دارا می باشند» (۱).

۳- در روایت دیگری راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم مردی بدون وصیت فوت نموده و فرزندانی صغیر و کبیر از خود به یادگار باقی گذاشته است، آیا جایز است چیزی از اموال و خادم ها و متاع او بدون این که قاضی وقت متولی فروش آن باشد، خریداری شود؟ هم چنین اگر قاضی فروش اموال او را به عهده بگیرد و ورثه او به این امر راضی بودند، آیا با این که خلیفه وقت به قاضی برای فروش اموال مسئولیت نداده است، خرید این اموال جایز است یا خیر؟ حضرت جواب فرمودند: در صورتی که فرزندان کبیر

ص: ۱۴۴

متوفی با قاضی در فروش اموال مشارکت داشته باشند، معنی ندارد به شرط آن که ورثه به معامله راضی باشند و شخص عادل به انجام آن مبادرت ورزد. فقال: «إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بَأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَقَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ» (۱).

از این روایت استفاده می‌گردد، تصدّی امور صغار و ولایت بر آن‌ها در آن زمان از وظائف قضات به شمار می‌آمده. هم چنین در صورتی که مقصود امام علیه السلام از جمله «وَقَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ» قاضی عادل باشد، ولایت قضات نیز به استناد این روایت اثبات می‌شود، ولی اگر مقصود مطلق عادل باشد، اعم از قاضی یا غیر او، در این صورت به اولویت بر ولایت قضات دلالت دارد.

۴- هم چنین ولایت قضات بر ایتمام با استناد به ادله حسبیه که در مورد ولایت حاکم ذکر گردید، اثبات می‌گردد.

و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی

حاکم کسی است که امور عمومی را در حدود قانون انجام می‌دهد. حاکم ولی عام است و او کسی است که از طرف مرجع صلاحیتدار قانونی به این سمت برگزیده شده باشد. اکنون سمت حاکم راه، دادرس و دادستان عهده دارند و قانون امور معینی را به هر یک از آن‌ها واگذار نموده است، مانند صدور حکم موت فرضی، حکم طلاق غائب مفقود الاثر، حکم حجر، تعیین قیم برای حفظ اموال مجانین، تعیین امین برای اداره امور غائبین و مجانین و امثال آن.

برخی از وظایف دادستان عبارت است از: حفظ حقوق صغار و مجانین و غائب مفقود الاثر و حفظ ترکه متوفی در صورت غیبت یا معلوم نبودن ورثه یا بعضی از آن‌ها (۲).

قانون مدنی با استفاده از فقه اسلامی در زمینه ولایت قهری پاره ای از اختیارات را به دادگاه داده است که هرگاه ولی قهری منحصر طفل، محجور شود دادگاه به پیشنهاد دادستان برای طفل نصب قیم می‌کند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۶۳:۱۷ باب ۱۶، من ابواب العقد المبیع و الشرايط، ح ۱.

۲- (۲) حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۲:۵، حسین صفایی و اسدالله امامی، حقوق خانواده (قربان و نسب و آثار آن): ۱۷۵ و بعد از آن.

ماده ۱۱۸۷ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «اگر ولی قهری منحصر، به واسطه غیبت یا حبس و یا هر علتی نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد، حاکم یک نفر امین به پیشنهاد دادستان برای تصدی و اداره امور محجور موقتاً معین خواهد کرد».

در «ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی» هم آمده است: «هرگاه ولی قهری طفل لیاقت اداره کردن اموال مولی علیه را نداشته، یا در مورد اموال، مرتکب حیف و میل گردد، به تقاضای خویشان طفل یا به تقاضای دادستان بعد از ثبوت عدم لیاقت یا خیانت او، دادگاه یک نفر امین به ولی متضم می‌کند.» همین حکم در موردی نیز جاری است که ولی طفل به واسطه کبر سن یا مرض یا امثال آن قادر به اداره کردن اموال مولی علیه نباشد.

ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق

در این قسمت نخست به بیان مفهوم لغوی و اصطلاحی قیم و روش انتخاب او پرداخته می‌شود، سپس وظایف و اختیارات قیم بیان می‌گردد.

۱. قیم در لغت

قیم (با فتح قاف و کسر یا) به معنی راست و مستقیم (۱)، سرپرست (۲)، سید و کسی که متولی شخص محجور (۳) است، می‌باشد. به عبارت جامع، قیم در لغت به کسی گفته می‌شود که امر یا امور دیگری قائم به وجود او باشد، چنان که امور محجورین هم قائم به قیم می‌باشد. (۴)

سمت قیم را قیمومت (۵) می‌نامند، خواه در حقوق خصوصی باشد، مانند قیمومت محجورین و خواه در حقوق عمومی، مانند قیمومت بین‌المللی که سرزمینی را تحت نظر

ص: ۱۴۶

۱- (۱) لسان العرب ۵: ۳۴۷.

۲- (۲) المنجد ۲: ۱۶۷۱.

۳- (۳) فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۵۹۲، فرهنگ بزرگ سخن ۶: ۵۶۲۹.

۴- (۴) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۴: ۲۹۷۳.

۵- (۵) ظاهراً این کلمه در فارسی ساخته شده است و در عربی استعمال نمی‌شود. فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۵۹۷.

کشوری قرار دهند تا به طور موقت امور آن جا را اداره کند و به مرحله درک مفهوم استقلال و خودکفایی برساند. (۱)

۲. قیم در فقه اسلامی

مبنای نصب قیم در فقه اسلامی، ولایت قاضی است که در گفتار قبل بیان گردید و اجمال آن چنین است که اگر محجور، ولی خاص نداشته باشد، سرپرستی و اداره ی امور او با قاضی است که از آن به ولایت حاکم تعبیر می شود. این نوع ولایت مورد تأیید همه فقیهان اعم از شیعه و اهل سنت می باشد. حاکم شرع می تواند خودش آن را اعمال نماید یا شخصی را به عنوان نماینده خود برای سرپرستی محجور تعیین نماید که در فقه با تعبیرات قیم (۲)، وصی یا وکیل حاکم (قاضی) و یا به عبارت جامع، امین الحاکم (۳) از آن یاد می شود.

علامه حلی در این باره می نویسد: «ولایت بر مال مجنون و طفل، برای پدر و جد پدری است، هر چند بالا رود (اجداد) و در صورت نبودن آن دو، وصی آن ها دارای ولایت است و اگر وصی نباشد، ولایت برای حاکم است که خود آن را اعمال می نماید یا شخص امینی برای انجام این مسئولیت بر می گزیند (۴)».

هم چنین، شیخ ضیاء الدین عراقی می گوید: «از جمله مسئولیت های قضات و حکام، نصب قیم بر اوقاف عامه و ایتم می باشد (۵)».

کوتاه سخن این که، اشخاص مذکور بر طبق مبانی فقهی، نماینده حاکم و قاضی به شمار می آیند و اختیارات آن ها به وسیله قاضی مشخص می شود و زیر نظر آن ها انجام وظیفه می نمایند و در هر زمان، قاضی می تواند آن ها را بر کنار و دیگری را منصوب کند، یا خود اداره امور را به عهده بگیرد.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۴: ۲۹۷۶.

۲- (۲) بنگرید النور الساطع فی الفقه النافع ۱: ۳۶۱، هدایه الطالب: ۳۲۷.

۳- (۳) ر. ک: الخلاف ۳: ۴۴۳، مسأله ۱۸، المبسوط ۲: ۱۰۵، ریاض المسائل ۱۰: ۳۲۶.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۴۳، مسأله ۴۴۱.

۵- (۵) کتاب القضاء: ۱۸ و ۲۴۰، الدرّ النضید ۲: ۳۳۲.

در اصطلاح حقوقی، قیم شخصی است که در صورت نبودن ولی خاص، به وسیله دادگاه برای سرپرستی و اداره امور محجور نصب می شود.

به تعبیری روشن تر، قیمومت سمتی است که از طرف قاضی به شخصی که قیم نامیده می شود برای سرپرستی و اداره امور محجور در صورت فقد ولی خاص، واگذار می گردد. (مستفاد از مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۵ و ۱۲۱۸ به بعد قانون مدنی)

نصب قیم با حکم مستقیم دادگاه نیست، بلکه در صورت فقد ولی خاص، دادگاه با شرایط معینی که در قانون پیش بینی شده مبادرت به نصب آن می نماید. بنابراین تا زمانی که پدر و جد پدری یا وصی منصوب از طرف یکی از آنان، موجود است و اهلیت لازم را دارا می باشند، قاضی حق ندارد برای صغار نصب قیم نماید. (مستفاد از مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۸ قانون مدنی) البته پیش تر ذکر گردید، در صورت اثبات عدم لیاقت یا خیانت پدر و جد پدری، موضوع مواد (۱۱۸۴ و ۱۱۸۶) دادگاه، امینی را برای سرپرستی صغار معین می نماید. هم چنین در صورت عدم توانایی اداره امور مولی علیه به واسطه غیبت یا حبس یا به هر علت موقت دیگری (موضوع ماده ۱۱۸۷ قانون مدنی) دادگاه، امین موقت منصوب می نماید.

در مورد کسانی که برای آن ها نصب قیم می شود، ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «برای اشخاص ذیل نصب قیم می شود:

۱- برای صغاری که ولی خاص ندارند.

۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آن ها متصل به زمان صغر آن ها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آن ها متصل به زمان صغر آن ها نباشد.»

در ماده (۱۲۱۹ قانون مدنی) اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴ آمده است: «هر یک از ابوبن مکلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آن ها قیم معین شود، مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و یا نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نماید که اقدام لازم برای نصب قیم به عمل آورد.»

قانون مدنی در مواد متعددی مانند مواد ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ محکمه شرع را مقام صلاحیت دار برای تعیین قیم معزفی نموده و دادستان به دستور مواد مزبور درخواست خود را به محکمه شرع می فرستد تا دادگاه در این باره تصمیم را لازم اتخاذ نماید.

البته نهاد قیمومت منحصر به قانون مدنی نیست، در قانون امور حسبی نیز مواد ۴۸ تا ۱۰۲ به قیمومت اختصاص یافته است و آیین دادرسی مربوط به نصب قیم و عزل او صلاحیت دادگاه را معین می کند. به علاوه، در این قانون، قواعدی درباره اختیارات و مسئولیت قیم دیده می شود. به عنوان نمونه در مورد صلاحیت دادگاه برای نصب قیم، ماده ۴۸ قانون امور حسبی مقرر می دارد: امور قیمومت راجع به دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه محجور در حوزه آن دادگاه است.

هرگاه در اقامتگاه محجور، دادگاه صلاحیت دار برای امور قیمومت نباشد، به دستور ماده ۵۲ قانون مزبور با نزدیک ترین دادگاه صلاحیت دار به اقامتگاه محجور خواهد بود، حتی در صورتی که اقامتگاه محجور معلوم نباشد، مانند صغیر یا دیوانه ای که در شهری یافت شود و شعور این که بدانند از کدام محل است، نداشته باشد. طبق ماده ۵۳ قانون امور حسبی در این فرض، امور قیمومت او با دادگاهی است که محجور در حوزه آن دادگاه یافت می شود.

هم چنین بر طبق ماده ۵۱ قانون مزبور، در صورتی که متوفی دارای صغاری باشد که اقامتگاه آن ها مختلف است، دادگاهی که برای یک نفر از صغار بدو تعیین قیم نموده است، می تواند برای صغاری هم که در حوزه آن دادگاه اقامت ندارند، قیم معین نماید و اگر قیم معین نشده باشد، دادگاهی که کوچکترین صغیر در حوزه آن اقامت دارد برای تعیین قیم نسبت به تمام صغار صلاحیت خواهد داشت و اگر معلوم شود کدام یک از صغار کوچکترند، هر یک از دادگاه ها که صغیر در حوزه آن دادگاه اقامت دارد، صالح است. ماده ۵۲ قانون فوق مقرر می دارد: چنان چه در اقامتگاه محجور دادگاه صلاحیت دار برای امور قیمومت نباشد، امور مزبور با نزدیک ترین دادگاه صلاحیت دار به اقامتگاه محجور خواهد بود.

۵. تعدد قیم

به طور معمول، انجام امر قیمومت به یک شخص واگذار می شود، لیکن ممکن است اجرای این وظیفه به دلایل مختلف، دشوار باشد یا دادستان و دادگاه آن اندازه به قیم اعتماد ندارند که همه امور را به او بسپارند، در این صورت دادگاه می تواند چند قیم برای اداره دارایی و مواظبت از یک صغیر معین نماید، (مستفاد از ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی). و نیز حق دارند هر کدام را به طور مستقل برای همه امور مالی و تربیتی قیم قرار دهند و یا دستور دهند چند قیم به طور اجتماع عمل نمایند. (مستفاد از ماده ۸۵۴ قانون مدنی در مورد وصایت).

هم چنین ممکن است چند نفر را به ترتیب به قیمومت بگمارد تا پس از فوت آن که مقدم است، دیگری بی درنگ کار و وظایف او را دنبال نماید. (۱).

لازم به ذکر است که به موجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، امروزه صدور حکم حجر و نصب قیم در صلاحیت دادگاه عمومی است. (۲).

۶. حق تقدم خانوادگی

با این که قیمومت سمتی قضایی و عمومی است، در دیدگاه قانون و در عمل، بیش تر یک سازمان خانوادگی است. آمار نشان می دهد که قیم در بیش تر موارد، خویشان نزدیک کودک هستند و دادگاه ها به انتخاب بیگانگان کم تر رغبت نشان می دهند.

مادر در حقوق مدنی، بر فرزند ولایت ندارد، ولی اخلاق عمومی به حق، او را شایسته ترین و دلسوزترین کسی می بیند که پس از مرگ پدر می تواند عهده دار سرپرستی کودک شود. برای این که مادر بتواند اداره دارایی فرزندان را بر عهده بگیرد، به ناچار باید به عنوان قیم برگزیده شود. قانون گذار این حق تقدم طبیعی را محترم داشته است تا جبران محرومیت او از ولایت باشد.

ماده ۶۱ قانون امور حسبی در بیان این تقدم، مقرر می دارد: «پدر یا مادر محجور، مادام که شوهر ندارد با داشتن صلاحیت برای قیمومت، بر دیگران مقدم می باشد».

ص: ۱۵۰

۱- (۱) ر. ک: قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: ماده ۸۵۵ و ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۲.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۲۳۳.

حق تقدّم پدر در مورد کودکان یا محجورانی که پس از دوره صغر، رشد نیافته اند، یا به بیان دیگر، کودکانی که از خانواده جدا نشده اند، مصداقی ندارد، چرا که پدر ولی قهری است و نیاز به سمت قیمومت ندارد. این حق تقدّم تنها در موردی مفید است که فرزند خانواده پس از بلوغ و رشد نیاز به سرپرست پیدا کند، در این فرض نیز پدر و مادر در عرض یکدیگر قرار دارند و پدر از نظر قانون مقدّم بر مادر نیست.

حق تقدّم خانوادگی ویژه پدر و مادر نیست و به حکم ماده ۱۲۳۲ قانون مدنی با داشتن صلاحیت برای قیمومت، اقربای محجور مقدّم بر سایرین خواهند بود. اقربا در این ماده اعم از خویشان نسبی و سببی است و دادگاه می تواند شایسته ترین را از میان آن ها انتخاب نماید.^(۱)

۷. نظارت بر قیمومت

دادگاه می تواند علاوه بر تعیین قیم، یک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید، در این صورت دادگاه باید حدود و اختیارات ناظر را نیز تعیین کند، ناظر ممکن است استصوابی باشد یا اطلاعی (مستفاد از ماده ۷۸ قانون مدنی^(۲)) در وقف) ناظر استصوابی کسی است که همه اعمال قیم یا آن چه را که دادگاه معین می کند، باید به تصویب او برسد تا نفوذ حقوقی یابد، اما ناظر اطلاعی شخصی است که باید از کارهای قیم آگاه شود. در هر دو صورت، ابتکار اداره اموال با قیم است و ناظر نمی تواند به او دستور انجام کاری را بدهد. دادستان نیز بر کار قیم و ناظر هر دو نظارت دارد. (مستفاد از ماده ۱۲۲۴ قانون مدنی^(۳)) با این تفاوت که حدود و چگونگی نظارت او را قانون معین می کند نه دادگاه^(۴).

۸. تکالیف و اختیارات قیم

ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی و ۷۹ قانون امور حسبی، تکالیف قیم را به دو قسم تقسیم نموده است:

ص: ۱۵۱

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۴۶-۲۴۷.

۲- (۲) ر. ک: قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: ماده ۷۸ و ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۵.

۳- (۳) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۵.

۴- (۴) همان.

۱ - مواظبت شخص مؤلفی علیه.

۲ - اداره اموال و حقوق مالی او.

۳ - متن ماده ۱۲۳۵ چنین است: «مواظبت شخص مؤلفی علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او با قیم است». و در ماده ۷۹ قانون امور حسبی آمده است: «قیم باید در تربیت و اصلاح حال محجور سعی و اهتمام نماید و در امور او رعایت مصلحت را بنماید».

آن چه در دو ماده فوق راجع به وظایف قیم و حفاظت صغیر، معین گردیده است، در صورتی است که تحت حضانت قرار نگرفته باشد، در غیر این صورت نگاهداری و تربیت او در حدود مواد ۱۱۶۸-۱۱۶۹ قانون مدنی به عهده مادر است. ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی می گوید: «در صورت فوت یکی از ابوبین، حضانت طفل با آن که زنده است، خواهد بود، هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد».

۹. تفاوت قیمومت در فقه و حقوق

تفاوتی که قیمومت در فقه اسلامی با حقوق دارد، آن است که قیمومت، امروزه یک نهاد حقوقی است که شرایط و آثار آن و وظایف و اختیارات قیم را قانون تعیین کرده است و دادگاه در چهارچوب قانون به نصب قیم اقدام می کند و بر کار او نظارت می نماید. در حالی که در فقه اسلامی، ولایت بر محجورین و صغار که سرپرست خاصی ندارند مربوط به حاکم است و او می تواند این ولایت را از طریق نماینده ی خود که گاهی قیم نامیده می شود، اعمال نماید. قیم بدین معنا به عنوان وکیل قاضی و تابع دستور و اذن اوست، نه یک نهاد حقوقی مستقل.

به تعبیری دیگر، در فقه اسلامی ولایت بر صغاری که ولی خاص ندارند به مقام عمومی قضایی واگذار شده است، حال آن که در حقوق امروز، این ولایت از آن یک شخص خاص است که دادگاه او را تعیین می کند و بر کارش نظارت دارد. به هر حال نهاد قیمومت در حقوق امروز که با توجه به وضع و نیازهای زمان و مصلحت جامعه پدید آمده، اختلاف بنیادی با فقه اسلامی ندارد.^(۱)

ص: ۱۵۲

۱- (۱) ر. ک: حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۲۲۹.

البته در فقه، فقط به ذکر کلیات مسائل مربوط به قیمومت اکتفا شده در حالی که در حقوق، ضوابط و شرایط این نهاد حقوقی با تفصیل بیش تر و استناد به مواد حقوقی بیان گردیده است. به همین مناسبت ما در این گفتار بر خلاف گفتارهای قبلی، مسائل مربوط به قیمومت را بیش تر با استناد به منابع حقوقی ذکر نمودیم.

ج: ولایت عدول مؤمنین بر ایتام و کودکان بی سرپرست

۱. طرح مسأله

نظریه مشهور در بین فقیهان امامیه (که به نظر می رسد در این باره اختلافی بین آنان وجود ندارد) اینست که مؤمنین عادل بر ایتام و کودکان بی سرپرست، به شرط این که ولی دیگر (اعم از پدر، جد پدری وصی آن دو و حاکم یا نماینده وی) نداشته باشد، ولایت دارند.

فقیهان این حکم را با تعبیرات مختلف بیان نموده اند، شیخ طوسی در نهاییه (۱) و علامه در مختلف (۲) و شهید اول در قواعد (۳)، هم چنین شیخ انصاری در مکاسب (۴)، لفظ مؤمنین به طور مطلق به کار برده اند.

برخی دیگر تعبیر «مؤمنین موقت» به کار برده اند. محقق حلی نگاشته است: «اگر انسانی از دنیا برود و برای خود وصی تعیین ننماید، حاکم حق دارد در ترکه او دخالت نماید و چنان چه حاکم نباشد، مؤمنین ثقه متوکی این امر خواهند بود (۵)». عبارت شهید ثانی (۶) و محقق اردبیلی (۷) و صاحب جواهر (۸) نیز این گونه می باشد.

ص: ۱۵۳

۱- (۱) النهایه: ۶۰۸.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۳۵۷:۶ و ۳۵۹.

۳- (۳) القواعد و الفوائد ۴۰۶:۱، قاعده ۱۴۸.

۴- (۴) کتاب المكاسب ۵۶۱:۳.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲:۲۵۷.

۶- (۶) مسالک الافهام ۶:۲۶۵.

۷- (۷) مجمع الفائده والبرهان ۹:۲۳۲.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۸:۴۲۴.

برخی دیگر با عبارت «مؤمنین صالح» به این مسأله اشاره نموده اند^(۱). گروهی با تعبیر «عدل موثق»^(۲) بدان اشاره دارند. گروه پنجم نیز با عبارت «عدول مؤمنین» به ذکر این مسأله پرداخته است. شهید اول در این خصوص می گوید: «اگر حاکم نباشد یا دسترسی به آن مشکل باشد، برای مؤمنین عادل جایز است در اموال ایتم به گونه ای که مصلحت آنان رعایت شود، دخالت نمایند»^(۳).

برخی از اعلام فقهای معاصر، مانند امام خمینی رحمه الله،^(۴) آیه الله فاضل لنکرانی^(۵) و آیه الله سید ابوالقاسم خویی^(۶) نیز همین تعبیر را به کار گرفته اند.

۲. دلایل ولایت عدول مؤمنین بر کودکان بی سرپرست

قبل از بیان ادله این حکم، تذکر دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف - مقصود از ولایت عدول مؤمنین در این باره، دخالت آن ها در غیر امور ضروری می باشد. اما انجام امور ضروری، مانند حفظ طفل صغیر از این که در معرض تلف قرار گیرد، یا حفظ اموال او از تلف، و یا اطعام وی در صورت اضطرار و نیاز، به نحو واجب کفایی بر تمام مسلمین واجب است، تا چه رسد به مؤمن عادل.

شهید ثانی در مسالک می نویسد: «حتی اگر به طور فرض، مورث طفل صغیر برای نفقه او مالی باقی نگذاشته باشد و خود نیز قادر به کسب و تهیه آن نباشد، نفقه وی بر مسلمانان که مکنت مالی دارند، به صورت واجب کفایی، واجب است، مانند آن که اعانه محتاج و اطعام گرسنه مضطر نیز واجب می باشد»^(۷).

شبهه این بیان در عبارات محقق ثانی^(۸) و محدث بحرانی^(۹) و نیز صاحب جواهر^(۱۰) دیده می شود.

ص: ۱۵۴

۱- (۱) الجامع للشرائع: ۴۹۲.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۵۸۹:۲۲ و ۵۹۲.

۳- (۳) الدروس الشرعیه ۳۲۹:۲.

۴- (۴) کتاب البیع ۶۷۱:۲.

۵- (۵) تفصیل الشریعه (کتاب الحج): ۲۹۹.

۶- (۶) مصباح الفقاهه ۵:۵۲.

۷- (۷) مسالک الافهام ۲۶۶:۶.

۸- (۸) جامع المقاصد ۱۱:۲۶۷.

۹- (۹) الحدائق الناضره ۵۹۳:۲۲.

۱۰- (۱۰) جواهر الکلام ۴۲۹:۲۸.

ب - مقصود فقها از این که ولایت عدول مؤمنین را مشروط به عدم وجود حاکم شرعی دانسته اند، اینست که حاکم در شهر و منطقه ای که صغیر در آن ساکن است، نباشد هر چند در شهر دیگری باشد که مراجعه به او موجب مشقت و حرج گردد(۱).

به بیان دیگر، ملاک در وجود و عدم حاکم، عدم عسر و حرج و مشقت است. بنابراین اگر مراجعه به حاکم شرعی، هر چند در شهر دیگری باشد، موجب حرج و مشقت و تضييع حق صغیر نباشد، ولایت حاکم مقدم است و با وجود او عدول مؤمنین حق دخالت در امور کودکان بی سرپرست را ندارند. ولی اگر مراجعه به حاکم، ایجاد عسر و حرج برای کودک یا دیگر افراد نماید، برای مؤمنین عادل جایز است در امور صغار دخالت نمایند.

ادله ولایت عدول مؤمنین عبارت است از:

۱ - بر اساس مقتضای ضرورت و نیاز باید مؤمنین عادل ولایت بر ایتم داشته باشند(۲).

۲ - عقل سلیم به این مسأله حکم می نماید، چنان که در حفظ مال یتیم از تلف نیز چنین دستوری دارد(۳).

محقق نایینی در این باره می نویسد: «با وجود مؤمن عادل تردیدی نیست که باید وی این مسئولیت را به عهده بگیرد و اگر مؤمن عادل نباشد، باید مؤمن فاسق دخالت نماید، زیرا فرض اینست که، مورد از موارد ضروری است که عقل تعطیل آن را جایز نمی داند(۴).

۳ - این امر هماهنگ با سیره عقلا است و با عنایت به این که شارع آن را ردع ننموده است، می تواند دلیل شرعی باشد(۵). البته چون این دلیل به اصطلاح فقها، لئی است و اطلاق در آن وجود ندارد، تنها در مورد متیقن و ضرورت، ولایت عدول مؤمنین را اثبات می نماید.

۴ - قاعده ای که از بعضی از اخبار و مذاق شرع استفاده می شود و مفاد آن چنین است: بی تردید به استناد کتاب و سنت و اجماع، صغیر از دخالت در اموال و دیگر امور خویش

ص: ۱۵۵

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۶: ۲۶۶.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۶: ۳۵۹.

۳- (۳) منهاج الفقهاء ۴: ۳۰۶.

۴- (۴) منیه الطالب ۲: ۲۴۳.

۵- (۵) منهاج الفقهاء ۴: ۳۰۶.

منع شده است. با این حال از طرف شارع، شخص یا اشخاصی برای حفظ اموال و دخالت در امور وی تعیین نگردیده و یا تعیین شده است، فرض اول باطل است و اخبار مستفیضه دلالت دارند بر این که هر چیز که امت بدان نیاز داشته، از طرف شارع بیان گردیده است (۱).

بی تردید این مسأله از اموری است که امت سخت بدان نیاز داشته و باید بیان شود. پس فرض دوم متعین است، یعنی کسی از طرف شارع برای دخالت در امور صغار، تعیین شده است. از سوی دیگر، این وظیفه به طور قطع بر عهده تمام مردم گذاشته نشده، زیرا مستلزم بی نظمی و تضييع حقوق است. بنابراین باید به فقیه عادل و در غیاب او به مؤمن عادل سپرده شود (۲).

۵- برخی از فقیهان در مورد ولایت عدول مؤمنین بر اموال ایتم، ادعای اجماع نموده اند (۳).

۶- عمده دلیل در این مسأله، روایات است که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

الف: اسماعیل بن بزيع در روایت صحیح نقل نموده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم، مردی از شیعیان و دوستان ما از دنیا رفته و کسی را به عنوان وصی تعیین ننموده و او دارای اموال و خدمت گزارانی است، قاضی کوفه فردی از شیعیان به نام عبدالحمید را به عنوان قیم برای دخالت در اموال، و امور ایتم معین کرده، بعد از آن وی اقدام به فروش اموال و جوارى (خدمت گزاران) می نماید، ولی در اثناى عمل، مردّد می گردد و از انجام آن واهمه دارد، نظر شما در این مسأله چیست؟

حضرت جواب فرمودند: چنان چه قیمی که از طرف قاضی تعیین گردیده مثل تو و مثل عبدالحمید باشد، دخالت نمودن در امور ایتم منعی ندارد. فَقَالَ: «إِذَا كَانَ الْقَيِّمُ بِهٖ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَتِيدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ» (۴).

شیخ انصاری در توضیح این روایت می نویسد: مقصود از مماثلت، ممکن است مماثلت در تشیع یا فقاهاً یا وثاقت و یا عدالت باشد. بی شک مماثلت در تشیع مقصود نیست، زیرا شیعه بودن در مفروض کلام، مفروض عتیه بوده و نیاز به سؤال و توضیح نداشته است. هم چنین

ص: ۱۵۶

۱- (۱) ر. ک: علل الشرائع ۱: ۲۵۳-۲۵۴، الکافی ۱: ۵۹: ۱ ح ۲ و ۴.

۲- (۲) ر. ک: عوائد الایام: ۵۵۵-۵۵۶.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۰: ۳۴۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۳ باب ۱۶، من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۲.

ممانلت در فقاہت منافی با اطلاق مفہوم روایت است، زیرا در این صورت معنی روایت چنین می شود؛ اگر قیم فقیہ نباشد نمی تواند در امور ایتم دخالت نماید، به ناچار احتمال سؤم و چهارم صحیح است. بنابراین از روایت استفاده می گردد، مؤمن (شیعه) عادل یا مؤتق، می تواند در امور ایتم دخالت نماید و ولایت وی در این مورد به استناد این روایت، اثبات می گردد. (۱)

ب: در روایت مؤتق، سماعه می گوید: از امام علیہ السلام سؤال نمودم مردی بدون وصیت از دنیا رفته و دارای فرزندان و دختر و پسر صغیر و کبیر است، ہم چنین اموال و خدمت گزارانی را از خود باقی گذاشته وظیفه ورثه در این مورد چیست و چگونه اموال او را تقسیم نمایند؟ حضرت فرمودند: اگر مردی ثقه و مورد اطمینان، به تقسیم تمام اموال وی ہمت گمارد، منعی ندارد. قال: «إِنْ قَامَ رَجُلٌ ثَقَّةً قَاسَمَهُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَا بَأْسَ» (۲) دلالت این روایت شریف بر حکم مورد نظر بسیار روشن است، زیرا جواز تقسیم اموال صغار را کہ از جمله

«فَلَا بَأْسَ» استفاده می گردد و یکی از شؤون و وظایف ولایت بر ایتم می باشد بر انجام آن توسط فرد ثقه موکول نموده است.

هم چنین از سیاق عبارت پیدا است در این مورد جدّ پدری صغار وجود نداشته است. ہم چنین مقصود از ثقه، حاکم نیست. بنابراین باید یکی از مؤمنین عادل باشد. در این صورت مدّعی مورد نظر اثبات می گردد.

شیخ انصاری می نویسد: مقصود فردی است کہ بی تردید مورد اطمینان باشد، هر چند ملکہ عدالت در وی نباشد. (۳)

ج: در روایت صحیح دیگری، شخصی به نام اسماعیل بن سعد اشعری می گوید: از امام رضا علیہ السلام سؤال کردم، مردی بدون وصیت از دنیا رفته و دارای فرزندان صغیر و کبیر می باشد آیا جایز است خدمت گزاران و دیگر اموالی کہ از وی باقی مانده بدون این کہ قاضی متولی فروش آن باشد، خریداری شود یا خیر؟

ص: ۱۵۷

۱- (۱) تراث الشیخ الأعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۶۵، بلغه الفقیه ۳: ۲۹۱-۲۹۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۴۲۲، باب ۸۸ من کتاب الوصایا، ح ۲.

۳- (۳) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۶۷.

حضرت فرمود: در صورتی که فرزندان کبیر وی در انجام معامله شرکت داشته باشند و با دخالت فردی عادل معامله انجام شود، منعی ندارد. فَقَالَ «إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بَأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَ قَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ».^(۱) فرض سؤال در این روایت مردی است که ولی شرعی برای صغار او نیست و از آن استفاده می‌گردد در صورتی که مؤمن عادل در انجام معامله اموال صغار دخالت داشته باشد، جایز است و ولایت او بر ایتم ثابت می‌شود.

یادآوری

در پایان این بحث یادآوری این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که روایات ذکر شده در این بخش هر چند در مورد اموال ایتم صادر شده و ولایت عدول مؤمنین در این خصوص را اثبات می‌نماید، ولی ظاهراً اموال خصوصیتی ندارد و می‌تواند برای اثبات ولایت در شؤون مختلف صغار بی‌سرپرست، دلیل قرار گیرد.

به بیان دیگر در این روایات، امام علیه السلام در مفروض کلام ملاک جواز و حلیت شرعی معامله اموال صغیر و یا به تعبیری دیگر ولایت بر اموال وی راه، مترتب و مشروط بر وجود و دخالت مؤمن عادل قرار داده است، و از آن استفاده می‌گردد در هر کجا این نیاز وجود داشته باشد، مانند ولایت در تربیت ایتم و... با وجود ملاک حکم جواز و ولایت منطبق می‌گردد، مگر در مواردی که به استناد دلیل خاص، ولایت در آن اختصاص به ولی شرعی معین (مانند پدر و جد پدری و یا حاکم) داشته باشد.

بر فرض عدم امکان استفاده ولایت عدول مؤمنین از این روایات به طور عام و در جمیع موارد و اصرار بر این که این روایات فقط ولایت بر اموال ایتم را اثبات می‌نماید، ادله دیگری برای اثبات ولایت مؤمن عادل به صورت عام مانند دلیل حسب، حکم عقل، ضرورت و... کافی است.

هم چنین یادآور می‌گردد ولایت عدول مؤمنین در قوانین موضوعه امروز انعکاس نیافته و این امر شاید به دلیل عدم نیاز آن به مواذ حقوقی باشد یا به این علت که فقه اسلامی مسائل حقوقی را از دیدگاه وسیع تری مورد تحلیل و تجزیه قرار داده است.

ص: ۱۵۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۲، باب ۱۶، من ابواب عقد البیع، ح ۱.

الف: شرایط اعمال ولایت

علاوه بر شرایط معین که جهت اعمال ولایت (اعم از پدر، جد پدری، وصی آن دو، حاکم، قیم و عدول مؤمنین) در فقه ذکر شده و در وقت مناسب بیان خواهد شد، مهم ترین شرط اینست که دخالت اولیاء موجب ضرر و مفسده نباشد، بلکه طبق نظریه مشهور، لازم است مصلحت موکلی علیه رعایت گردد.

به بیان دیگر، آن چه اختیارات اولیاء را محدود می سازد و فراتر از آن را جایز نمی شمرد، غبطه و مصلحت کودک است که اولیاء باید در اعمال ولایت، آن را مد نظر داشته باشند. بنابراین انجام عملی که موجب ضرر کودک باشد و برای او مفسده ایجاد نماید از هیچ کدام از اولیاء که به ولایت آن ها در این بخش اشاره شد، روا نیست. این حکم به طور اجمال از ضروریات فقه است و مورد توافق و تسالم همه فقیهان اعم از شیعه و اهل سنت می باشد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «تمام کسانی که بر اموال صغیر ولایت دارند... تصرف و دخالت آنان صحیح نیست، مگر این که با حفظ احتیاط و با در نظر گرفتن سود صغیر انجام شود، زیرا ولایت آنان به همین دلیل اعتبار شده است. بنابراین اگر تصرفات آنان به سود صغار نباشد، باطل و غیر نافذ است، زیرا بر خلاف فلسفه ولایت انجام گردیده است.»^(۱)

هم چنین علامه حلی گفته است: «ضابطه در تصرف متوکی اموال ایتام و مجانین، رعایت غبطه می باشد و تصرف متوکی باید با در نظر گرفتن مصلحت موکلی علیه صورت

ص: ۱۵۹

پذیرد. بنابراین ولی می تواند با اموال یتیم تجارت نماید و یا در اختیار دیگری برای تجارت قرار دهد، به شرط این که این اعمال به مصلحت یتیم باشد، اعم از این که ولی پدر باشد، یا جدّ یا وصی یا حاکم و یا امین حاکم.^(۱)

ابن ادریس این نظریه را مقتضای مذهب تشیع می داند^(۲). برخی دیگر از فقها مانند علامه حلی^(۳)، محقق^(۴)، شهید اول^(۵) و دوّم^(۶)، محقق کرکی^(۷) و دیگران^(۸) نیز به رعایت این شرط تصریح نموده اند.

ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت

همان گونه که گفته شد این مسأله از ضروریات فقه است و فقیهان در مورد آن اتفاق نظر^(۹) دارند و نیاز به اثبات نیست، با وجود این، ادله ای نیز ذکر نموده اند که شرح آن در هر مورد و به تناسب موضوع، در مباحث آینده خواهد آمد. در این قسمت به ذکر دو دلیل اکتفا می شود:

۱ - حکمت جعل و اعتبار ولایت اولیاء به حسب طبع اولیه برای جلب منافع طفل و دفع ضرر از اوست و اگر بر خلاف مقصود، عملی انجام شود جایز نیست^(۱۰).

۲ - اصل اولیه این است که هیچ کس نباید در امور دیگری دخالت کند، مگر این که یقین بر خلاف این اصل پیدا شود و یقین بر خلاف اصل اولی در صورتی پیدا می شود که دخالت اولیاء در امور صغار با رعایت مصلحت آنان صورت پذیرد، زیرا دلیلی که دخالت اولیاء بدون رعایت مصلحت را جایز شمرد، وجود ندارد^(۱۱).

ص: ۱۶۰

۱- (۱) تذکره الفقها ۲: ۸۰

۲- (۲) السرائر ۱: ۴۴۱.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۵، ارشاد الأذهان ۱: ۳۶۰.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۷۸-۷۹.

۵- (۵) اللمعه الدمشقیه: ۸۰

۶- (۶) مسالک الافهام ۳: ۱۶۶.

۷- (۷) جامع المقاصد ۵: ۷۲.

۸- (۸) مجمع الفائده والبرهان ۴: ۱۴، ریاض المسائل ۹: ۲۰۹.

۹- (۹) مفتاح الکرامه ۵: ۲۶۰.

۱۰- (۱۰) ر. ک: مصباح الفقاهه ۵: ۲۲، تراث شیخ الأعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۷۵، شیخ اراکی، کتاب البیع ۳: ۳۷، امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۵۲۶.

۱۱- (۱۱) هدایه الطالب الی اسرار المکاسب ۳: ۲۳۸-۲۳۹.

در مباحث فقه استدلالی این بحث مطرح شده که آیا لازم است اولیاء، علم به وجود مصلحت داشته باشند و یا علم به عدم مفسده کافی است؟ بنابراین در صورتی که دخالت آنان موجب مفسده باشد و به آن آگاهی داشته باشند، جایز نیست، در غیر این صورت با استناد به اطلاقات ادله ولایت می توانند دخالت کنند؟

پاسخ این است که رعایت احتیاط ایجاب می کند در دخالت اولیاء در امور صغار علم به مصلحت را شرط بدانیم، مگر در مواردی که تحقق علم امکان پذیر نباشد. هم چنین این بحث مطرح شده که آیا رعایت مصلحت لازم است و یا باید آن چه اصلح و دارای مصلحت بیش تر می باشد، مورد عمل قرار گیرد؟ در این مسأله نیز به حکم احتیاط باید رعایت مصلحت بیش تر را ملاک عمل قرار دهیم، هر چند صرف وجود مصلحت کافی است.^(۱)

ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی

قلمرو اختیارات ولی در امور مولی علیه محدود است و فقط هرگونه عملی که غبطه و مصلحت در آن باشد می تواند انجام دهد، شرط رعایت مصلحت مولی علیه را از مواد ۶۶۷ و ۱۱۸۴ و ۱۲۴۱ قانون مدنی می توان استنباط کرد.

متن ماده اخیر، اصلاحی ۱۳۷۹/۳/۱، چنین است: «هرگاه ولی قهری رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات، دادگاه، ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع می نماید...».

هم چنین مواد ۸۰ و ۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی به لزوم رعایت آن تصریح نموده است.

د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت

هرگاه صغیر، بالغ و رشید گردید، دوران ولایت یا وصایت و یا قیمومت بر او نیز به پایان می رسد و می تواند به صورت مستقل در اموال و حقوق مالی

ص: ۱۶۱

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۲: ۲۱۹-۲۲۰ و ۲۷۷ و بعد از آن.

و دیگر امور خود دخالت نماید. این حکم مورد توافق فقها اعم از شیعه و اهل سنت است.

علامه حلی در این خصوص می نویسد: «پدر و جد پدری طفل تا زمانی که به حد بلوغ و رشد نرسیده است، در اموال او دخالت می نمایند و آن گاه که بالغ و رشید شد، ولایت آن ها زایل و او می تواند به تنهایی در امور مالی خود دخل و تصرف نماید.»^(۱) عبارت برخی دیگر از فقیهان نیز شبیه این می باشد.^(۲) صاحب جواهر هم در این زمینه ادعای اجماع نموده است.^(۳)

دلیل این حکم روشن است، زیرا جعل ولایت برای حمایت از صغیر است و آن گاه که صغیر بالغ و رشید گردید، به طور طبیعی نیاز به حمایت ندارد و خود می تواند حقوق خویش را مطالبه و در امور مالی و غیرمالی خود مداخله نماید. تفصیل ادله فقهی این حکم در گفتار مربوط به بلوغ در بخش اول گذشت.

هم چنین رفع حجر از صغیر احتیاج به حکم حاکم ندارد^(۴). در این مورد نیز میان فقیهان اختلافی وجود ندارد. این معنی در قانون مدنی نیز مورد پذیرش قرار گرفته. ماده ۱۱۹۳ در این باره می گوید: «همین که طفل، کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می شود و اگر بعداً سفیه و یا مجنون شود قیم برای او معین می شود». در مواد مربوط به خروج از تحت قیمومت نیز بر این حکم قانون تصریح نموده. ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی مقرر می دارد: «پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع می شود».

بنابراین اگر صغیر، بالغ و رشید گردد، یا مجنون دائمی افاقه پیدا کند، یا سفیه اداره عاقلانه اموال خود را به دست آورد، دوران قیمومت به علت خروج محجور از حجر به سر می رسد و وظایف و اختیارات قیم پایان می پذیرد، البته در قانون مدنی، از پایان وصایت سخنی به میان نیامده است.

ص: ۱۶۲

۱- (۱) ر. ک: قواعد الاحکام ۲: ۲۰.

۲- (۲) ایضاح الفوائد ۱: ۴۲۳، جامع المقاصد ۴: ۸۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۱۵، مسالک الافهام ۳: ۱۶۴.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۲: ۳۲۲.

۴- (۴) ر. ک: المبسوط ۲: ۲۵۴.

۱- طرح مسأله

در روایات وارد شده از ائمه معصومین: و عبارات فقها برای ازدواج مستحباتی ذکر شده است، از جمله در بیان شرایط زوجین و وظایفی که هر یک از آن ها قبل از انعقاد نطفه و بعد از آن و در زمان بارداری زن تا زمان تولد کودک دارند به نکات ظریف و دقیقی اشاره شده است. این امور را نمی توان حقوق کودک دانست، زیرا کودک وجود ندارد تا حقوق او محسوب گردد، اما رعایت آن ها در جهت پرورش صحیح کودک و ایجاد زمینه سعادت وی فوق العاده مؤثر و بسیار با اهمیت است، زیرا امام معصوم علیه السلام که مرتبط به عالم غیب می باشد و به اموری آگاهی دارد که انسان های عادی نمی توانند با عقل و تجربه به آن ها آگاهی داشته باشند، رعایت آن ها را مایه سعادت می داند. به هر صورت ما گفتار اول و دوم این فصل را به ذکر این گونه مستحبات که در حقیقت احکام اخلاقی مربوط به ازدواج محسوب می گردند، اختصاص داده ایم و با مسامحه آن را «حقوق کودک» می نامیم.

۲- بهترین بنیان در اسلام

خانواده محبوب ترین بنیاد و بنیان اجتماعی است. پدر و مادر بر اساس پیوند ازدواج در کنار هم قرار می گیرند و کانون پُر مهر و محبت خانواده را تشکیل می دهند و کودک محصول این پیوند مقدس خواهد بود.

از دیدگاه اسلام، حکمت تشریح ازدواج و تأکید بر آن به عنوان یک سنت الهی، در پاسخ گویی به نیاز فطری انسان و انس و محبت زن و مرد نسبت به یکدیگر و هم چنین بقای نسل، نهفته است.

قرآن کریم در اشاره به این واقعیت می فرماید: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) یکی از آیات و نشانه های لطف الهی آنست که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید، تا در کنار او آرامش یافته و با هم انس بگیرید و میان شما رأفت و رحمت برقرار نمود، همانا در این امر برای مردم با فکر، ادله، علم، و حکمت الهی، آشکار است.

در این آیه، هدف از ازدواج سکونت و آرامش اعلام شده و با تعبیری پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان می نماید.

به راستی وجود همسران با ویژگی هایی که مورد نظر قرآن است برای انسان ها مایه آرامش زندگی است و یکی از مواهب الهی محسوب می شود. این آرامش از این جا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش می باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان دو موجود که هر یک مکمل وجود دیگری می باشند، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. این آرامش و سکونت از نظر جسمی و روحی، فردی و اجتماعی است.

مودت و رحمت که در این آیه به آن ها اشاره شده، موجب بقای خانواده و هماهنگی و ارتباط بیش تر بین زن و مرد می باشد. خداوند که انسان را برای زندگی اجتماعی آفرید، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان آن ها ایجاد نموده است.

مودت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا بقای خانواده گاه نیازمند خدمات متقابل است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بدون عوض که با ایثار و رحمت پوشش داده می شود (۱).

ص: ۱۶۶

آری، ازدواج، فاصله و جدایی زن و مرد را به پیوند تبدیل می کند و چنان هماهنگی و علاقه ی متقابل بین آن دو برقرار می کند که به منزله یک روح در دو قالب می شوند و در پناه آن از خطرات جنسی و اخلاقی محفوظ می مانند.

به همین جهت است که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج را تشویق و ترغیب و آن را سنت خود معرفی می نماید. و فرموده است: «النكاح شئتي فمن زغب عن شئتي فليس مني» (۱) ازدواج سنت من است و کسی که از این سنت روی گردان باشد، از من نیست.

هم چنین فرموده است: «خيارُ أمتي المُتأهلونَ و شِرازُ أمتي العُزَّابُ» (۲). بهترین امت من در بین متأهلین و بدترین آن ها در بین عزاب و کسانی که به این سنت الهی پشت پا می زنند، قرار دارند.

در روایت دیگری آمده است: «ما بُني بناءً في الإسلام أحبُّ إلى الله تعالى من التزويج» (۳). هیچ بنایی در اسلام بنیان گذاری نشده که در نزد خداوند محبوب تر از بنیان ازدواج باشد.

و نیز فرموده اند: «من تزوج أحرز نصف دينه و في حديث آخر فليتنق الله في النصف الآخر أو الباقي» (۴). هر کس ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده و باید در حفظ نیمه دیگر پرهیزکاری نماید.

کوتاه سخن این که، از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج تنها پاسخ گویی به غریزه جنسی نیست، دستیابی به آرامش و سکون، وصول به زمینه های محبت و مودت، بقای نسل و تکامل انسانی و... نیز مد نظر است.

۳- حق داشتن پدر و مادر شایسته

نخستین وظیفه زن و مرد برای صاحب فرزند شدن، رعایت حق کودک در داشتن پدر و مادر شایسته است که در نخستین گام با ازدواج قانونی و شرعی صورت می گیرد و در کانون مقدس خانواده تجلی می یابد.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) بحارالانوار ۱۰۰: ۲۲۰ ح ۲۳.

۲- (۲) همان: ۲۲۱، ح ۳۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۴ باب ۱، من ابواب النکاح، ح ۴.

۴- (۴) الکافی ۵: ۳۲۹، ح ۲.

تولد فرزند خارج از این دایره، اولین تعدی به حقوق کودک است که اسلام از آن نهی کرده است، کودکی که خود را محصول پیوندی بی هویت و غیرمقدس بداند در آینده دچار اختلال های عاطفی و رفتاری خواهد شد. بسیاری از کودکان بزه کار، نابهنجاری عاطفی و رفتاری خود را از این مسأله به ارث رده اند. بنابراین هر کودکی حق دارد خود را متعلق به نهادی مقدس و قانونی داند.

از سوی دیگر، خانواده نخستین کانون تربیت کودک و معمار اولیه شخصیت اوست. در همین مدرسه تربیتی است که فرزندان به تدریج از رفتار پدر و مادر الگوبرداری می کنند، از این رو روش اخلاقی والدین در ساختن شخصیت آینده فرزندان بسیار مؤثر است.

برای رسیدن به اهداف بزرگی که به آن اشاره گردید، اسلام تشکیل خانواده بر اساس محورهای دینی و قانونی را محترم و به انجام آن ترغیب و تشویق نموده و در مواردی لازم می داند. ائمه اطهار: برای انتخاب همسران بهتر و شایسته دستوراتی صادر و شرایطی بیان نموده اند. فقیهان نیز در کتب فقهی به استحباب آن فتوا داده و انجام آن را محبوب و پسندیده دانسته اند.^(۱)

رعایت این شرایط می تواند خانواده را برای زن و مرد با آرامش و مودت و رحمت همراه سازد و آن ها را در جهت تربیت فرزندانی که خود سالم باشند و بتوانند در جهت ساختن جامعه سالم و مدینه فاضله که از دیر زمان خواست بشر بوده و هست، یاری دهند. بخشی از این شرایط در ادامه بیان می شود.

۴- زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج

ابتدا لازم است یادآوری گردد، صفاتی که در روایات ذکر شده برای انتخاب زن و مرد هر دو می باشد، هر چند بیش تر به عنوان صفات زنان بیان گردیده است.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) جامع المقاصد ۱۲: ۸ مسالک الافهام ۷: ۹-۱۰ جواهرالکلام ۲۹: ۱۲ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقها ۵: ۴۸۱.

به تعبیری دیگر، صفات مذکور برای طبیعت انسانی که قصد ازدواج دارد بیان شده اعم از این که مرد باشد و یا زن، ولی از آن جا که عرف و عادت، بلکه طبیعت (۱) چنین اقتضا دارد که غالباً مرد، زن را انتخاب می کند و اوست که ابتدا در مورد ازدواج تصمیم می گیرد، صفات به عنوان صفات زن مطرح گردیده است. در حالی که ازدواج مشترک بین هر دو می باشد و اولاد نیز از زن و مرد است و هر دو مسئولیت تربیت آن را دارند. دلیل این مدعا روایاتی است که هم کفو بودن زن و مرد را لازم می شمرد. مانند آن که از پیغمبر کرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده اند: «أَنْكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَ أَنْكِحُوا فِيهِمْ وَ اخْتَارُوا لِنُظْفِكُمْ» (۲) با کفو (هماهنگی و توافق و تماثل در جسم و جان، روحیه و اخلاق) خود ازدواج نمایید.

این احتمال نیز وجود دارد که رعایت بعضی صفات در زنان از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، زیرا در جای خود به اثبات رسیده است که صفات مادر از طریق شیر به فرزندان منتقل می شود.

الف: دینداری

نقش و تأثیر باورهای دینی و اخلاقی در ایجاد آرامش در زندگی خانوادگی و تربیت صحیح آنها، قابل انکار نیست. بر این اساس است که قرآن کریم با صراحت، ازدواج با زنان و مردان مشرک را نهی می کند و ازدواج با آنان را منوط به ایمان آوردنشان می داند. در ضمن یادآور می شود که اگر زیبایی ظاهری یا ثروت و مکنت آنان مایه اعجاب شما گردد، باز هم

ص: ۱۶۹

۱- (۱) «این که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می رفته اند از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است، طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است و ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد با این وسیله جبران کرده است. خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود... تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می خواهد محبوب و معشوق باشد و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احياناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود». مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام: ۳۸-۳۹.

۲- (۲) الکافی ۵: ۳۳۲، ح ۳، وسائل الشیعه ۲۰: ۴۸، باب ۱۳، من ابواب النکاح، ح ۳.

کنیز و برده مؤمن برای ازدواج شایسته تر از مرد و زن مشرک می باشد. (و لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ أَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَا تُعْجِبْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ) ۱ از آن جا که ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و گسترش جامعه است و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان بسیار مؤثر می باشد و شرک مایه انواع انحراف ها و در حقیقت آتش سوزانی است در دنیا و آخرت، از این رو قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان خود را در این آتش سوزان بیفکنند و تأکید می کند که باید بنیان مقدس ازدواج بر پایه باورهای دینی و اعتقادات مذهبی بنا گذارده شود.

خداوند در آیه دیگری چنین فرموده است: (الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ) ۲ زنان پاکیزه و نیکو، لایق مردانی این چنین می باشند و مردان پاک و طیب از آن زنانی این چنین می باشند.

سفارش به ملاک عمل قرار دادن دینداری در انتخاب همسر، از نظر اسلام آن قدر با اهمیت است که در این باره روایات در مورد زنان و مردان هر دو وارد شده و به آن ها تأکید می کند تا در وقت ازدواج رعایت گردند.

۱. سفارش به دیندار بودن زن

۱- امام باقر علیه السلام نقل می کند، مردی به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و در امر ازدواج مشورت کرد، حضرت فرمود: همسری دیندار برای خود انتخاب کن تا بدین وسیله خیر و سعادت تو فراهم گردد. «انْكِحْ وَ عَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبُّثٌ يَدَاكَ» (۱) ۲- امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مرد همسر خود را فقط با معیار جمال و زیبایی و مال و مکنّت انتخاب نماید، به خود واگذار می شود (معلوم نیست از این ناحیه خیری به آنان برسد) ولی اگر ملاک انتخاب همسر، دینداری وی باشد، خداوند متعال جمال و مال را هم به آنان خواهد داد.

«وَ إِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَ الْأَمَالَ» (۲)

ص: ۱۷۰

۱- (۳) الکافی ۵: ۳۳۲ ح ۱، وسائل الشیعه ۲۰: ۳۸ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۲.

۲- (۴) الکافی ۵: ۳۳۳، ح ۳.

۳- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: آن گاه که خداوند بخواهد خیر دنیا و آخرت را برای فردی جمع آورد او را از چهار نعمت ذیل برخوردار می سازد، قلبی که نسبت به عظمت خداوند خاشع باشد، زبانی که ذکر خدا گوید، جسمی که بر بلا و مصیبت صبر نماید و زن با ایمانی که اگر به او نظر افکند، شادمان گردد و ناموس خود و مال شوهر را در غیاب او حفظ نماید.

«وَزَوْجَهُ مُؤْمِنَةً تَسْرَهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ» (۱) در روایت دیگری نیز آمده است، بر شما باد ازدواج با دینداران.

«فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ» (۲). سفارش به دیندار بودن مرد

۱- بشار واسطی می گوید: به امام باقر علیه السلام نامه ای نوشتم و در مورد ازدواج دخترم و این که شوهر آینده او دارای چه صفاتی باشد، مشورت کردم. آن حضرت در پاسخ من نوشت، اگر جوانی از دختر شما خواستگاری کرد، و از اعتقادات دینی و امانتداری وی رضایت داشتید دخترت را به ازدواج با او ترغیب کن، زیرا دختران اگر شوهر مناسب، آن ها را خواستگاری کند و به ازدواج با او رضایت ندهند، این امر موجب فتنه و فساد بزرگ خواهد شد. «فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ حَظْبِ إِلَيْكُمْ فَرَضِيئُكُمْ دِينُهُ وَ أَمَانَتُهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفَعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ» (۳) - شبیه این مضمون در دو روایت دیگر از آن حضرت نقل شده است

(۴).

ب: صالح و درست کردار بودن همسر

۱- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: از سعادت مرد است که زنی درست کردار داشته باشد. «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمَرْؤَةُ الصَّالِحَةُ» (۵) - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است، هیچ فایده ای برای بنده خدا بهتر از این نیست که زنی صالح و نیکو رفتار داشته باشد. زنی که هرگاه شوهر، او را ببیند مسرور

ص: ۱۷۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۴۰ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۸.

۲- (۲) همان: ۵۰ باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۴.

۳- (۳) الکافی ۵: ۳۴۷، ح ۱.

۴- (۴) همان: ح ۲-۳.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۰: ۴۱ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۱۲.

گردد و در غیاب شوهر مال وی و ناموس خود را حفظ نماید. «مَا أَفَادَ عَيْدُ فَايَدَهُ خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ صَالِحِهِ إِذَا زَاَهَا سِرَّتُهُ وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ»^(۱). به همین مضمون روایت دیگری نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(۲) ۳- هم چنین امام صادق علیه السلام می فرماید: پنج خصلت است که اگر انسان یکی از آن ها را نداشته باشد، در زندگی احساس کمبود می کند، فکر ناراحت است و به خوبی نمی توان از آن استفاده کرد، و آن پنج چیز عبارتند از:

سلامتی جسمانی، امنیت، گشایش در روزی، انیس موافق. از ایشان سؤال شد، مقصود از انیس موافق چیست؟ فرمودند: زن صالح (نیک رفتار) و فرزند صالح «الرَّوْجُجَاهُ الصَّالِحُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ»^(۳). ح: اصالت خانوادگی

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: از گیاهانی که در لجن زار و مزبله می روید اجتناب کنید، از ایشان سؤال شد، این گیاهی که بر مزبله می روید چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده پست و فرومایه که دارای سوء سابقه می باشند، پرورش یابد. «إِيَّاكُمْ وَ حَضْرَاءَ الدَّمَنِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا حَضْرَاءُ الدَّمَنِ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَشِيْنَا فِي مَنِيَتِ السُّوءِ»^(۴). بعضی از فقها فرموده اند: «مقصود از اصالت خانوادگی اینست که، پدر و مادر همسر، مسلمان، مؤمن و پرهیزگار باشند».

(۵) ۲- هم چنین از آن حضرت نقل شده که فرموده اند: از خانواده های با اصل و شایسته همسر برگزینید، زیرا ریشه ها سرایت کننده اند. «تَزَوَّجُوا فِي الْخَبْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْفَ كَدَّاسٌ»^(۶).

ص: ۱۷۲

۱- (۱) همان: ۳۹، ح ۶.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) همان: ۵۱، باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۷.

۴- (۴) الکافی ۵: ۳۳۲، ح ۵؛ وسائل الشیعه ۴۸: ۲۰، باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۴.

۵- (۵) نهایی المرام، ۱: ۳۹.

۶- (۶) کنز العمال ۱۶: ۲۹۶، ح ۴۴۵۵۹.

۳- شخصی به نام ابراهیم کرخی می گوید، به امام صادق علیه السلام عرض کردم، زخم فوت کرده از شخصی خواستگاری نمودم، او موافقت کرده است و تصمیم به ازدواج دارم، حضرت علیه السلام فرمود: خوب فکر کن با چه کسی همبستر می شوی و چه کسی را در اموال خود شریک قرار می دهی و بر دین و اسرار درونی خویش مطلع می سازی؟ اگر نیاز به زن داری، دختر باکره ای که منتسب به خانواده ای که اهل خیر و خوش خلق باشند، انتخاب کن.

«انظروا ائین تصح نفسک و من تشرکه فی مالک و تطلع علیه علی دینک و سرتک فان کنت لا بد فاعلاً فیکراً تنسب الی الخیر و الی حسن الخلق»^(۱). به نظر می رسد عامل وراثت، روشن ترین دلیل این توصیه ها است، کسانی که به آینده فرزندان خویش می اندیشند و می خواهند فرزندان سالم، زیبا، خوش خلق و دیندار داشته باشند، باید قبل از ازدواج در موضوع اصالت خانوادگی و محیط رشد و نمو همسر آینده خود دقت کنند. مرد باید به هنگام انتخاب همسر دقت کند که برای نطفه خود چه جایگاهی را انتخاب می کند و سرنوشت فرزند آینده اش را به دست چگونه زنی می سپارد، زیرا همسری که از خانواده اصیل و نجیب باشد، بهتر می تواند کودکان را تربیت کند. هم چنان که لازم است زن نیز دقت نماید ناموس خود را در اختیار چگونه مردی قرار می دهد و نطفه چه پدری را در رحم خود پذیرا می گردد و آیا این پدر خواهد توانست حقوق پدری را برای فرزندش ادا نماید و به شایستگی او را سرپرستی کند.

د: عفت، پاکدامنی و باروری

از جمله صفات پسندیده که در انتخاب همسر به آن تأکید شده و فقیهان شیعه^(۲) و اهل سنت^(۳) به استحباب آن تأکید نموده اند، این است که همسر، پاکدامن و عقیف باشد و از آلودگی و عدم عفت پرهیز داشته باشد و بتواند صاحب فرزند شود. (عقیم و نازا نباشد).

ص: ۱۷۳

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۳، ح ۳؛ تهذیب الأحکام ۷: ۴۰۱، ح ۱۶۰۱.

۲- (۲) شرائع الإسلام ۲: ۲۶۷، قواعد الأحکام ۳: ۵، مسالک الافهام ۷: ۱۶.

۳- (۳) معنی المحتاج ۴: ۳۱۶، روضه الطالین ۶: ۱۴.

۱ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بهترین زن های شما آنانی هستند که می توانند بارور شوند، عقیق و پاکدامند، با نزدیکان خود با عزت زندگی می کنند، در مقابل شوهر خاضع و فروتن باشند، برای شوهر، خود را زیبا قرار می دهند، ولی از دید غیر شوهر، خود را مستور نگه می دارند... «إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ الْوُدُودُ الْعُفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الدَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِهَا...» (۱) حکمت سفارش به این شرط معلوم است، زیرا با فرزند، نسل انسان باقی می ماند. فرزندان، مونس و امید آینده والدین می باشند و به همین دلیل است که حضرت زکریا علیه السلام از خداوند درخواست فرزند می کند تا او را از تنهایی برهاند و عرضه می دارد:

(رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ) ۲ پروردگارا مرا تنها و بی وارث مگذار و تویی بهترین وارث.

۲ - هم چنین از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به ابن عباس فرموده است: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْتٌ لَا صَبِيحَانَ فِيهِ لَا بَرَكَهَ فِيهِ» (۲) خانه ای که در آن کودککی نباشد، خیر و برکت ندارد. و نیز فرموده است: فرزند صالح گلی از گلهای بهشت است. «الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَاحِينَ الْجَنَّةِ» (۳) ه - زیبایی و سلامتی جسمی

هر چند عدم سلامت جسم و روان، موجب تحریم ازدواج نیست، ولی با توجه به توصیه هایی که از سوی ائمه اطهار: نسبت به این موضوع در انتخاب همسر شده است، می توان آن را از جمله عوامل مؤثر در امر ازدواج و سرنوشت فرزندان دانست.

به همین جهت است که برای شناخت سلامت و تندرستی، اسلام به زن و مرد اجازه می دهد که قبل از ازدواج همدیگر را ببینند. (۴) در روایات بسیاری توصیه شده است که با

ص: ۱۷۴

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۴، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۲۸، باب ۶، من ابواب النکاح، ح ۲.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۲۸۱، ح ۴۴۴۷۱.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۱۳، باب ۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۳۵۸، باب ۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۴- (۴) الروضه البهیة ۵: ۹۷، تحریر الوسيله ۲: ۲۴۵، مسأله ۲۸.

کسانی ازدواج کنید که از لحاظ بدنی نیرومند، چهارشانه و قوی باشند. رعایت این امور در سلامتی فرزندان و شکل ظاهری، تأثیر غیر قابل انکار دارد. در ذیل به بعضی از روایاتی که در این زمینه صادر شده، اشاره می‌گردد:

۱- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده اند: با دخترانی ازدواج کنید که از نظر چهره متوسط بین سفید پوست و سیاه پوست، هیكل قوی، چشم مشکي و گشاده، و قد او نیز متوسط بین طویل و قصیر باشد، و به طور کلی از نظر جسمانی، سالم و از نظر قیافه و شکل ظاهری زیبا باشد. قال: «تَرَوُجُوا سَيِّمَرَاءَ عَجِزَاءَ مَرْبُوعَةً...» (۱) ۲- از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده اند: از سعادت مرد است که با زن سفید چهره ازدواج کند و نقاب از روی او بردارد.

«مَنْ سَعَادَهُ الرَّجُلِ أَنْ يَكْشِفَ التُّؤَبَ عَنِ امْرَأَةٍ بَيَّضَاءَ» (۲) ۳- در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زن زیبا بلغم

(۳) را از بین می‌برد. «الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقْطَعُ الْبَلْغَمَ» (۴) ۴- هم چنین بر طبق حدیث دیگری فرموده است: آن‌گاه که خواستید با فردی ازدواج کنید از موهای او نیز سؤال کنید، همان‌گونه که از صورت ظاهری او سؤال می‌کنید. زیرا مو، یکی از دو زیبایی است.

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ فَلْيَسْأَلْ عَنْ شَعْرِهَا كَمَا يَسْأَلُ عَنْ وَجْهِهَا فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ» (۵) ناگفته نماند هر چند باید جمال و زیبایی ظاهری همسر در وقت ازدواج مورد توجه قرار گیرد و این امر برای دختر و پسر با اهمیت است، ولی همان‌گونه که در ذیل عناوین قبل توضیح داده شد، نباید تنها به این جنبه بسنده شود و ابعاد دیگر نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. در روایت صحیح، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر

ص: ۱۷۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵۶:۲۰ باب ۱۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۵۸ باب ۲۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) مقصود از بلغم، اخلاط جسد است. این کلمه اشاره به یکی از طبایع چهارگانه جسم است که بر اساس طب قدیم از آن بحث می‌شود. لسان العرب ۱: ۲۴۷.

۴- (۴) المقتع: ۳۰۶، وسائل الشیعه ۵۹:۲۰ باب ۲۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۵۹:۲۰ باب ۲۱، من ابواب النکاح، ح ۳.

مرد به خاطر جمال و مال دختری، اقدام به ازدواج با او نماید به خودش واگذار می شود (نه مالی به دست می آورد و نه جمال و زیبایی باقی می ماند) ولی اگر در ازدواج جنبه دینداری همسر مورد توجه قرار گیرد، خداوند زیبایی و مال را نیز عطا می فرماید. (۱)

و: سلامتی روحی و توافقی اخلاقی

در روایات بر سلامتی روانی همسر تأکید فراوان شده و به دختر و پسر توصیه شده است در وقت ازدواج علاوه بر مورد توجه قرار دادن ظاهر و جسم، به صفات روحی نیز دقت کنند. شیخ کلینی در کتاب شریف کافی، بابی را با عنوان بهترین زن ها آورده و در آن روایاتی جمع آوری نموده است. در این روایات از صفاتی سخن به میان آمده و به آن سفارش شده که اگر همسر آن ها را دارا باشد، دلیل بر سلامت روحی اوست و زمینه را برای توافقی اخلاقی زوجین و آرامش خانواده فراهم می نماید، مانند:

۱ - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بهترین زنهای شما، آنهایی هستند که پاکیزه غذا طبخ کنند، بوی پاکیزه از آن ها استشمام شود، اگر مالی را انفاق کند در راه خیر و معروف باشد، و اگر سکوت کند سکوتش پسندیده و مناسب است، چنین زنی کردارش مورد رضایت خدا و کارگزار اوست و کسی که کارگزار خدا و به فرمان اوست، ناامید و محروم نمی گردد. «خَيْرُ نِسَائِكُمُ الطَّيِّبَةُ الطَّعَامِ، الطَّيِّبَةُ الرِّيحِ، الَّتِي إِذَا أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ، وَإِنْ أُمْسَكَتْ أُمْسَكَتْ بِمَعْرُوفٍ، فَتَلْكَ عَامِلٌ مِنْ عُمَّالِ اللَّهِ وَ عَامِلُ اللَّهِ لَا يَخِيبُ». (۲) همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (۳)

بوی پاکیزه در این روایت هر چند ظهور در بوی گل و گلاب و ریاحین دارد، در کنار طبخ غذا قرار گرفتن نیز قرینه بر اراده همین معنی است، ولی حمل آن بر اخلاق نیک نیز بعید به نظر نمی رسد، چرا که اخلاق نیک نیز فضای خانواده را معطر می کند و موجب سکون و آرامش می گردد و در روحیه و تربیت فرزندان، تأثیر فزاینده دارد. جمله های بعد

ص: ۱۷۶

۱- (۱) همان: ۴۹:۲۰ باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۵: ۳۲۵، ح ۷.

۳- (۳) همان: ح ۶.

هم قرینه برای معنی اخیر است. سکوت بجا و مناسب، عبارت دیگری از اخلاق، صبر و متانت و فهم برخورد در خانواده می باشد.

۲- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: برای مرد مسلمان، بعد از اسلام هیچ فایده ای بیش تر از این نیست که دارای زن مسلمانی باشد، با این ویژگی ها، که چون به او نظر افکند مسرور گردد، اوامر شوهر را اطاعت کند، در غیاب شوهر ناموس خود را حفظ نماید. «مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمًا فَائِدَةٌ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ مِنْ زَوْجِهِ مُسْلِمَةٍ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَهَا وَتَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَمَالِهِ» (۱). بی تردید لازمه اطاعت از شوهر و حفظ عفاف و دامن در غیاب وی، توافق اخلاقی و پاکی و قداست معنوی است.

ز: آشنا به وظایف

مستحب است همسر آشنا به تکالیف و وظایف خویش باشد. در روایتی امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل می کند که فرموده است: با زنانی ازدواج کنید که تیزبین و از فهم بالا برخوردارند و نسبت به وظایف همسررداری آشنایند.

ازدواج با چنین زن هایی، مایه برکت و خوشبختی است. «تَزَوَّجُوا الزُّرْقَ (۲) فَإِنَّ فِيهَا لَأَيْمُنًا» (۳). در روایت دیگری آمده است، ازدواج با چنین زن هایی دارای برکت است. «فَإِنَّ فِيهَا لَأَيْمَنًا» (۴).

۵- ازدواج مکروه

آنچه تاکنون ذکر شد، صفاتی است که فقها رعایت آن را در ازدواج مستحب دانسته اند، در مقابل بعضی از صفات است که اگر زوجین یا یکی از آن ها، دارا باشند ازدواج، مکروه و مورد نکوهش شمرده شده است. برخی از این صفات در ذیل بیان می گردد:

ص: ۱۷۷

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۷، ح ۱.

۲- (۲) زُرْق بضم زاء و فتح راء مشدد، به معنی تیزبین و فهم بالاست. المنجد ۱: ۶۶۱.

۳- (۳) الکافی ۵: ۳۳۵، ح ۶.

۴- (۴) من لا يحضره الفقيه ۳: ۳۷۸، ح ۴۳۶۱.

اخلاق نیکو اساس پرورش نسل سالم است و این امر چه در دوران جنین و شیرخوارگی و چه در دوران تربیت کودک و چه در ایجاد فضای مناسب، برای رشد تمامی اعضای خانواده تأثیر قابل ملاحظه ای دارد.

ازدواج با فرد بد اخلاق چه زن و چه مرد زندگی را تلخ و فرزندانش آن خانواده را دچار آسیب های روانی و جسمانی می کند. این امر در روایات مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. مانند:

۱- فردی به نام بشار می گوید، در نامه ای از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، فامیلی دارم که به خواستگاری دخترم آمده ولی اخلاقش بد است، امام فرمودند: اگر بد اخلاق است دخترت را به ازدواج او در نیاور.

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ لِي قَرَابَةً قَدْ حَطَبَ إِلَيَّ وَ فِي حُلْفَتِهِ شَيْءٌ فَقَالَ لَا تُزَوِّجُهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ» (۱) ۲- هم چنین مفهوم روایتی که پیش تر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردید بر این معنی دلالت دارد. آن حضرت فرموده است: اگر فردی که دارای اخلاق پسندیده و مورد رضایت شماست، از دختر یا دیگر بستگان شما خواستگاری نمود، باز ازدواج او موافقت کنید.

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ حُلْفَتَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْحُوهُ» (۲) مفهوم روایت چنین می شود، اگر اخلاق مرد ناپسند و مورد رضایت نبود، سزاوار نیست زن به عقد او در آید.

ب: فسق و گناه

بسیاری از فقیهان بر این باورند که ازدواج زن پرهیزکار با مرد فاسق و گناهکار مکروه است، (۳) زیرا زن، روش و آداب زندگی را از مرد می آموزد، مفهوم روایتی که در

ص: ۱۷۸

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۶۳، ح ۳۰، وسائل الشیعه ۲۰: ۸۱، باب ۳۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۷۶، باب ۲۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۳۰۰، قواعد الاحکام ۲: ۱۵، مسالک الافهام ۷: ۴۱۲، جامع المقاصد ۱۲: ۱۴۰، العروه الوثقی ۲: ۷۹۹.

ذیل عنوان قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردید، بر این معنی دلالت دارد. از آن روایت استفاده می شود اگر دین مرد مورد رضایت نبود با او ازدواج نکنید و فاسق چنین است. (۱) زیرا باید از فاسق دوری گزید و نباید مورد احترام قرار بگیرد در حالی که ازدواج نوعی اکرام، مودت و محبت است. و نیز ازدواج با فاسق ایمن از اضرار به زن نیست دست کم احتمال آن وجود دارد. به علاوه این احتمال وجود دارد که زن نیک کردار، به فسق و گناه و تبهکاری روی آورد و به آن متمایل شود. (۲)

در مقابل، برخی از فقها از استدلال هایی که ذکر شد جواب داده و معتقدند تمام گناهان موجب کراهت تزویج نمی گردد، (۳) بلکه ازدواج با بعضی از گناهکاران مانند: شراب خوار، زناکار، قاتل و مرتکب گناهیانی از این قبیل، مکروه است.

ج: شراب خوار

۱ - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که شرب خمر نماید - بعد از آن که خداوند آن را به زبان من حرام نموده است - شایسته نیست به او زن داده شود. «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا حَظَبَ». (۴) ۲ - امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: کسی که دختر معصوم و مؤمن خود را به ازدواج شراب خوار درآورد، در حقیقت قطع رحم نموده است و او را از خود دور ساخته است.

«مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا». (۵) د: ولد الزنا

در روایتی از امام صادق علیه السلام سؤال شده است که آیا می توان با ولد الزنا ازدواج کرد؟ حضرت فرمود: منعی ندارد لیکن مکروه است، زیرا مردم ازدواج با او را زشت و نازیبا

ص: ۱۷۹

۱- (۱) کشف اللثام ۹۳:۷، ریاض المسائل ۲۹۹:۱۱.

۲- (۲) کشف اللثام ۹۳:۷.

۳- (۳) جواهر الکلام ۱۱۴:۳۰-۱۱۵، جامع المدارک ۲۷۶:۴-۲۷۷.

۴- (۴) الکافی ۳۴۸:۵، ح ۳، تهذیب الاحکام ۳۵۷:۷ ح ۱۵۸۹.

۵- (۵) الکافی ۳۴۷:۵، ح ۱، وسائل الشیعه ۷۹:۲۰ باب ۲۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

می‌دانند و این زشتی به فرزند وی نیز سرایت خواهد کرد. «قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا يَكْرَهُ ذَلِكَ مَخَافَةَ الْعَارِ وَإِنَّمَا الْوَلَدُ لِلصُّلْبِ» (۱) شبیه این عبارت در روایات (۲) دیگری نیز آمده است.

ه - مشهور به زنا

فقیهان ازدواج با زنانی که به زنا و ارتباط غیر مشروع مشهور می‌باشند را قبل از توبه و پشیمانی از عمل ناپسند خود، مکروه دانسته‌اند (۳). زیرا در روایات از آن نهی شده است. از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه (الزانی لا ینکح إلا زانیه أو مُشْرِکَةً وَ الزانیة لا ینکحها إلا زانٍ أو مُشْرِکَةً) سؤال شد؟ حضرت فرمودند: مقصود زنان و مردانی است که به زنا مشهور می‌باشند. و در ادامه فرمود: کسی که حدّ زنا بر او جاری شده و یا متهم به زنا است، ازدواج با او سزاوار نیست، مگر این که توبه کرده باشد. «قَالَ هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا شَهْرُوا وَ عُرِفُوا بِهِ وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَثَلِ فَمَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّنَا أَوْ مَثَلُهُمْ بِالزَّنَا لَمْ يَتَّبِعْ لِأَخِيذٍ أَنْ يُنَاكِحَهُ حَتَّى يَعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ» (۴) این مضمون در روایات دیگری (۵) نیز آمده است.

لازم به یادآوری است، این حکم شامل دختران و پسرانی که به صورت نامشروع با یکدیگر ارتباط جنسی دارند نیز می‌گردد. به ویژه این که در روایت، متهم به زنا ذکر شده است.

و: دیوانه

در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام سؤال شده است که آیا مرد مسلمان می‌تواند با زن زیبایی که دیوانه است ازدواج نماید؟ حضرت فرمود: نمی‌تواند. «عَنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ تُعْجِبُهُ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا وَ هِيَ مَجْنُونَةٌ قَالَ: لَا» (۶) البته نهی در این روایت حمل بر کراهت شده است. (۷)

ص: ۱۸۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۴۳:۲۰ باب ۱۴، من ابواب ما یحرم بالمصاهرة، ح ۸

۲- (۲) همان: ح ۱ و ۵.

۳- (۳) ر. ک: مسالک الافهام ۳۴۱:۷ و ۴۲۵، العروه الوثقی ۷۹۹:۲، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۲.

۴- (۴) الکافی ۵:۳۵۴، ح ۱، تهذیب الاحکام ۴۰۶:۷ ح ۱۶۲۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴۳۸:۲۰ باب ۱۳، من ابواب ما یحرم بالمصاهرة، ح ۱-۲-۳-۴-۵.

۶- (۶) همان ۸۵:۲۰ باب ۳۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۷- (۷) الحدائق الناضره ۱۱۰:۲۴، العروه الوثقی ۷۹۹:۲، مستمسک العروه الوثقی ۸:۱۴

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که فرموده است: از ازدواج با زن احمق (کودن) اجتناب کنید، زیرا مصاحبت با چنین زنی بلا است و فرزندانش نیز ضایع خواهند شد. «إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَفَمَاءِ فَإِنَّ صُخْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدُهَا ضِيَاءٌ» (۱) ح: عقیم

امام رضا علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت خطاب به مردی فرموده است: با زن سیاه چهره ای که می تواند صاحب فرزند شود ازدواج کن، ولی با زن زیبایی که عقیم و نازا است، ازدواج مکن، زیرا من به امت خود در روز قیامت در مقابل دیگر امت ها مباحث خواهم نمود. «تَزَوَّجْهَا سُودَاءَ وَ لُوداً وَ لَا تَزَوَّجْهَا جَمِيلَةً حَسَنَاءَ عَاقِرًا فَإِنَّ مَبَاهِ بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)

۶- نتیجه گیری از مباحث گذشته

چنان که ملاحظه می شود در روایت ها و توصیه هایی که ذکر شد، نتیجه امر ازدواج که تولد فرزند می باشد مورد توجه قرار گرفته و برای برخورداری فرزند از سلامت جسم و روان و این که تربیت او در آینده دچار اشکال نگردد، این توصیه ها به عمل آمده است.

به تعبیری دیگر، از دیدگاه اسلام، نگاه تک هدفی به ازدواج قابل قبول نیست، بلکه مجموعه اهدافی مانند آسایش و آرامش، ارضای غریزه جنسی، مشارکت در حیات مادی و معنوی، بقای نسل و تربیت فرزندان را تعقیب می نماید که شاید مهم ترین آن ها دو هدف اخیر است.

قرآن کریم در آیه ای از همسر به عنوان کشت زار یاد کرده است و می فرماید: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ) ۳ زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا و هر گونه که خواهید به کشت زار خود در آید.

سید قطب در تفسیر این آیه می نویسد: آیات قرآن رابطه زوجیت را با تعبیری گوناگون در آیات مختلف بیان کرده است؛ گاه تعبیر «لباس»، گاه عنوان «سکونت و مودت» و گاه

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۸۴ باب ۳۳، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) همان، ۵۴ باب ۱۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۲.

عبارت «حرث» را به کار گرفته است. تعبیر حرث، نشان دهنده جانبی از علاقه زوجیت است، یعنی تولید مثل و تکثیر نسل، و از این جا به ژرف نگری اسلام پی می بریم که انسان را با همه میل ها و نیازمندی ها پذیرفته است و تنها بخشی از نیازهای او را منظور نکرده است. (۱)

احادیثی نیز این مطلب را تأیید می کند. امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرموده است: چه مانع می شود مؤمن را، از آن که همسری انتخاب کند، شاید خداوند نسلی به وی عطا کند که زمین را با ذکر لا إله إلا الله سنگین نماید. «مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُزِفَهُ نَسَمَهُ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» (۲)

۷- پاسخ به یک پرسش

ممکن است کسی بگوید حق ازدواج برای همه است، زن، مرد، عاقل، دیوانه، سالم و مریض و نمی توان جلوی حق مسلم فرد را به نفع کودکی که هنوز تولد نیافته است، گرفت؟

در پاسخ باید گفت: عدم سلامت بدن، و یا ضعف اعتقادات دینی و اخلاقی و ناتوانی های ذهنی چنان که بیان گردید از دیدگاه فقهی موجب تحریم ازدواج نیست، ولی خواسته یا ناخواسته در تداوم زندگی مشترک تأثیر منفی خواهد داشت.

در مورد ویژگی های جسمانی و ظاهری نیز اصل بر این است که مرد و زن همدیگر را با شرایط موجود بپذیرند و جنبه هایی همچون ترخم، مددکاری و دلسوزی سبب ازدواج نگردد.

نازایی، ناتوانی جسمی و جنسی و سال خوردگی مانع ازدواج نخواهند بود، به شرط این که طرفین بدان آگاه و راضی باشند و تدلیس در میان نباشد.

هم چنین ناتوانی های ذهنی و اختلالات روانی و نیز ضعف اعتقادات (۳) دینی و اخلاقی، هر چند مانع ازدواج نیستند، ولی نادیده گرفتن این موارد در حقیقت تن دادن به یک خطر

ص: ۱۸۲

۱- (۱) فی ظلال القرآن ۱: ۳۵۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۴، باب ۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۳- (۳) در مورد اعتقادات مذهبی و دینی، فقها مباحثی مطرح نموده اند. مانند این که ازدواج زن مؤمنه (شیعه) با مرد غیر شیعی مکروه و یا حرام دانسته شده و نیز در مورد ازدواج دائم مرد شیعی با زنان اهل کتاب (یهودی و نصرانی)، که تحقیق در این باره خارج از موضوع کتاب است.

است، زیرا چنین خانواده ای همواره در پرتگاه متلاشی شدن و تباہ گردیدن است. اما این ادعا که حق مسلم ازدواج را به سبب کودکی که هنوز تولد نیافته است، نمی توان نادیده گرفت صحیح نیست. زیرا این توصیه ها از باب پیشگیری و علاج واقعه قبل از وقوع است، و به طور قطع اگر در این موارد احتیاط رعایت نشود، حقوق فرزندان در آینده تضییع خواهد شد. در آن صورت کار هم بر پدران و مادران و هم بر فرزندان مشکل خواهد شد. و چه بسا که والدین به دلیل عدم توجه، در نزد خداوند مؤاخذه شوند. (۱)

۸- شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین

در ابتدای این بحث ذکر دو مطلب لازم به نظر می رسد:

۱- بی شک، اسلام و دیگر ادیان الهی در بیان احکام، از اموری خبر داده اند که انسان به طور عادی قادر به اطلاع از آن ها نیست و نمی تواند با تجربه و تفحص بدان دست یابد. این امور از چیزهایی است که در اصطلاح قرآن و روایات، سرّ غیب (پنهان) و یا علم به غیب نامیده شده است. قرآن کریم در این باره می فرماید: خداوند هیچ گاه شما را از اسرار پنهانی آگاه نمی کند و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذاشت. لیکن برای این مقام از پیغمبران خود، هر کس را که بخواهد، برمی گزیند. (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ يُرْسِلُهُ مَنْ يَشَاءُ). (۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر این آیه می نویسد: «علم غیب و اسرار عالم از اموری است که خداوند آگاهی از آن را به خود اختصاص داده است و انسان های عادی از آن اطلاعی ندارند، مگر پیامبران الهی که به واسطه وحی از آن مطلع می شوند». (۳)

ص: ۱۸۳

۱- (۱) مجید وزیری، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۷۵-۷۶ به نقل از بهرام محمدیان، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان: ۷ و ۲۱، با تغییر و تلخیص.

۲- (۲) آگاهی بر اسرار پنهانی (عکس آن چه بسیاری خیال می کنند) مشکلی را برای مردم حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد، هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد. قرآن در این آیه، پیامبران الهی را از این حکم استثناء نموده و می گوید خداوند گوشه ای از علم غیب بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است، در اختیار آنان قرار می دهد. ر. ک: تفسیر نمونه ۱۸۸:۳.

۳- (۳) تفسیر المیزان ۷۹:۴.

به هر صورت، پیامبر و اوصیای معصومین آن حضرت علیه السلام می توانند از غیب و اسرار عالم خلقت خبر دهند و این که بعضی امور در بعضی دیگر تأثیر مثبت یا منفی می گذارد. خبر دادن آن ها به تأثیر بعضی از امور در سعادت و حسن خلق فرزندان و بعضی دیگر در گناه کاری و سوء خلق آنان و این که ستمگران را یاری خواهند نمود، از جمله این امورند.

خلاصه این که ائمه معصومین: با استفاده از علم غیب، از تأثیر بعضی امور در سعادت و شقاوت فرزندان خبر داده اند.

۲- از آن جا که کیفیت انعقاد نطفه و شرایط زمانی و مکانی و حالات روانی پدر و مادر بر روی نطفه و در نهایت کودکی، آثار و عوارض مثبت یا منفی دارد، از این رو کیفیت و شرایط انعقاد نطفه در راستای حقوق کودک، قابل ملاحظه و دقت است. از نظر اسلام، تربیت و پرورش فرزندان از پیش از تولد شروع می شود که انتخاب همسر شایسته و صالح، نخستین گام و مرحله بعد انعقاد نطفه و دوران بارداری است. بدان جهت در متون روایی برای وقت ازدواج و تشکیل خانواده، زمان آمیزش و انعقاد نطفه و دیگر امور که در این خصوص مؤثر می باشد، با عناوین حرام، واجب، مکروه و مستحب، توصیه ها و سفارش های متعددی شده است. در ادامه برخی از آن ها ذکر می گردد:

الف: کراهت اجرای عقد ازدواج در برخی از زمان ها

۱- فقها فرموده اند: واقع ساختن ازدواج در زمانی که قمر در برج عقرب (۱) است، مکروه است (۲). از امام صادق علیه السلام، روایت شده که فرموده است: مردی که در ایام قمر در عقرب ازدواج نماید، نیکی نمی بیند و یا از آن زن نیکی نمی بیند، «لَمْ يَزِ الْحُشَى» (۳) در روایت دیگری آمده است، آماده سقط فرزند خود باشد. «فَلَيْسَ لِمَنْ لَسِقَطِ الْوَلَدِ» (۴).

ص: ۱۸۴

۱- (۱) یعنی زمانی که قمر تحت شعاع خورشید قرار می گیرد. مستند الشیعه ۱۹:۱۶.

۲- (۲) المقنعه: ۵۱۴، مسالک الافهام ۲۱:۷، کشف اللثام ۱۳:۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰:۱۱۴، باب ۵۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۴- (۴) همان: ۱۱۵، ح ۳.

(۱) است. امام باقر علیه السلام می فرماید: نمی بینم در چنین ازدواجی زن و شوهر با یکدیگر توافق داشته باشند و ممکن است از هم جدا شوند، «مَا أَرَاهُمَا يَتَّفِقَانِ فَأُتْرَقَا» (۲) پس از مرحله انتخاب همسر مناسب و شایسته و اجرای عقد ازدواج با روش مذهبی و الهی، زن و شوهر باید اطمینان یابند که آمادگی لازم برای مسئولیت فرزند آوری و فرزند پروری را دارند و می توانند در جهت مراعات حقوق فرزندان خویش گام بردارند. بعد از حصول چنین اطمینان خاطر است که می توانند اقدام به انعقاد نطفه نمایند. این آمادگی باید از نظر جسمی و روحی حاصل شود. در این مسأله نیز اسلام دستوراتی دارد.

ب: استجاب ذکر خدا و دعا در وقت زناشویی و قبل از آن

اسلام دینی است که هم طبیعت انسان را به سوی کمال هدایت می کند هم فطرت او را، از این رو دستوراتی که در بردارنده هماهنگی بسیار لطیفی بین طبیعت و فطرت انسان است، را به مسلمانان داده است.

اسلام به منظور پاسخ گویی به نیاز جنسی و تأمین عفت و پاکی در جامعه و ایجاد آرامش و سکون و تولید نسل ازدواج را مورد توصیه و تأکید فراوان قرار داده است.

در ضمن برای این که از همین امر طبیعی، راهی بسوی تکامل انسان بگشاید و او را از خاک، متوجه آسمان کند، آن را با مفاهیمی چون «بسم الله» و نماز و دعا گره می زند. ذکر مبارک «بسم الله» شعار توحیدی و تعیین کننده سیمت و سوی حرکت بنده است. بسم الله، رمز این مطلب است که خداوند انگیزه و هدف است، نه هوس های زودگذر و نشان از آن دارد که در اوج لذت های دنیوی نیز خدا را فراموش نمی کنیم. با توجه به این اصل، موارد ذیل برای بهبود روابط زناشویی مورد تأکید قرار گرفته است:

۱- امام صادق علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در وقت آمیزش بگوئید بسم الله و بالله، آن گاه بگوئید: خدایا شیطان را از من و آن چه روزی من

ص: ۱۸۵

۱- (۱) مستند الشیعه ۱۹:۱۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰:۹۳ باب ۳۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

می فرماید دور گردان. سپس حضرت فرمودند: اگر خداوند فرزندی به آنان عطا فرمود، شیطان به او ضرر نمی رساند(۱).

۲- در روایت دیگری وارد شده، در وقت آمیزش چنین دعا بخوانید، خدا یا اگر با آمیزش امشب بنا است فرزندی بما عطا فرماید برای شیطان در او بهره و نصیب قرار مده و او را مؤمن و خالی از مکر و ناپاکی او قرار بده. «اللَّهُمَّ إِنَّ قَضَيْتَ مِنِّي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ خَلِيفَةً فَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَ لَا نَصِيْباً وَ لَا حَظّاً وَ اجْعَلْهُ مُؤْمِناً مُخْلِصاً» (۲) ۳- مستحب است در وقت آمیزش، زن و مرد با وضو و طهارت باشند و در شب زفاف بعد از خواندن دو رکعت نماز و دعا، آمیزش انجام شود.

(۳) امام باقر علیه السلام خطاب به مردی که شب زفاف در پیش داشت، فرمود: آن گاه که قصد آمیزش داشتی به همسر خویش، دستور بده وضو بگیرد، خود نیز وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و حمد و ثنای الهی انجام بده و بر پیغمبر و آل او درود بفرست، سپس دعا بخوان و از افرادی که حضور دارند درخواست کن آمین بگویند و در دعای خود چنین بگو، خداوندا، الفت و انس و همدلی و رضایت همسر را روزی من گردان و مرا به او راضی و خشنود ساز و میان من و او به نیکوترین وجه ارتباط برقرار کن با بهترین انس و الفت. زیرا تو حلال را دوست می داری و از حرام ناخشنودی. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِلْفَهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا وَ أَرْضِيَنِي بِهَا وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ الْجَمْعِ وَ أَنْسِ ائْتِلَافِ فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تَكْرَهُ الْحَرَامَ» (۴) ۴- بر طبق حدیث دیگری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که همسرت حامله است با او آمیزش مکن، مگر این که با وضو باشی، در غیر این صورت ممکن است فرزند شما تاریک دل و بخیل گردد.

«فَلَا تُجَامِعْهَا إِلَّا وَ أَنْتَ عَلَى وُضوءٍ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْيَدِ» (۵)

ص: ۱۸۶

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۰۳، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) مسالک الافهام ۲۲: ۲۳، الروضة البهية ۵: ۹۲، نهایی المرام ۱: ۴۳-۴۴.

۴- (۴) الکافی ۵: ۵۰۰، ح ۱.

۵- (۵) من لا يحضره الفقيه ۳: ۵۵۳، باب نوادر، بخشی از حدیث ۱۷۱۲.

از روایت سوم و روایات دیگری با این مضمون، استفاده می شود، اسلام آگاهی های ارزنده و نکات ظریف و دقیقی را در ارتباط با روابط زناشویی زن و مرد ارائه می دهد و هر یک از همسران را توصیه می کند که تأمین رضایت دیگری را بر رضایت خود مقدم دارد و شرایط را برای کامیابی جسمی و آرامش روانی هم مهیا سازند، توجه به این سفارش ها موجب حفظ پاکدامنی، انس و الفت و پابندی به زندگی می گردد. در نظام خانواده اسلامی توصیه شده است که برای ایجاد روابط در بین زوجین باید آمادگی باشد و از نتیجه آن طرفین راضی باشند، این آمادگی از ناحیه زن، با زینت و آرایش و نظافت و بهداشت اعلام می شود، هم چنان که مردان نیز به نرمی و لطافت در برخورد و تحریک و اظهار محبت سفارش شده اند.

اسلام با این سفارش ها می خواهد در ورای این روابط ظاهری، امتزاج روحی و روانی دو همسر را فراهم کند که هیچ یک از آن ها تصور نکنند ابزار کام جویی دیگری قرار گرفته یا مجبور به این روابط بوده است، اعلام رضایت از هم و بیان این که آرامش و راحتی یکدیگر را موجب شده اند، تصویری مطلوب برای مراحل بعدی در ذهن و ضمیر ایجاد می کند. (۱)

ج: استحباب آمیزش در شب های مخصوص

مستحب است آمیزش در شبهای دوشنبه، سه شنبه، پنج شنبه و جمعه و در روز پنج شنبه در وقت زوال و روز جمعه بعد از عصر انجام شود. (۲)

طبق حدیثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اگر آمیزش در شب دوشنبه صورت پذیرد و خداوند فرزند عطا فرماید، حافظ قرآن کریم و راضی به آن چه خداوند به او رزق می دهد، خواهد شد. فرزند حاصل از آمیزش در شب سه شنبه، ضمن داشتن اعتقادات صحیح، افتخار شهادت در راه خدا به او نصیب می گردد، چنین فرزندی در قلب، مهربان، دارای سخاوت و زبانی پاک و طاهر می گردد. فرزند حاصل از آمیزش در شب پنج شنبه، عالم و حاکم خواهد شد و در روز پنج شنبه، در وقت زوال، شیطان بر او مسلط نمی گردد و خداوند سلامت در دین و دنیا را به او نصیب خواهد فرمود.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۲۸-۲۹، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۸۱.

۲- (۲) ر. ک: العروه الوثقی ۸۰۱:۲، مستمسک العروه الوثقی ۱۱:۱۴، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵.

و در شب جمعه، خطیب سخنور و استاد سخن می‌گردد. هم چنین فرمود: فرزند حاصل از آمیزش در روز جمعه بعد از عصر، از علما و دانشمندان بزرگ و صاحب نام می‌گردد» (۱).

د: مکروهات آمیزش

همان گونه که در روایات مواردی به عنوان عامل بهبود روابط زناشویی مورد تأکید قرار گرفته است، از شرایط و حالاتی نیز سخن به میان آمده که در آن‌ها ارتباط زناشویی ناپسند (مکروه) شمرده شده یا از آن منع گردیده است. به عنوان نمونه:

۱- آمیزش در زمان عصبانیت و بیماری، وقوع زلزله، خسوف (ماه گرفتگی) و کسوف (خورشید گرفتگی) امام باقر علیه السلام قسم یاد می‌کند، آمیزش در اوقات یاد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی نموده است برای کسی که این خبر به او برسد، حاصل آن فرزندی خواهد شد که هماهنگ با آن چه پدر و مادر دوست می‌دارند، نیست. «وَ اِنَّمُ اللّٰهَ لَا يُجَامِعُ اَحَدًا فِیْ هَذِهِ الْاَوْقَاتِ الَّتِیْ نَهَى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِلَیْهِ الْخَبِرُ فَبِرَزَقٍ وَّلَدًا فَبِرِیْ فِیْ وَلَدِهِ ذَلِکَ مَا لَا یُجِبُّ» (۲) - سخن گفتن در وقت آمیزش، زیرا حاصل آن فرزندی خواهد شد که در معرض کفر است.

«لَا تَتَّكَلَّمُ عِنْدَ الْجَمَاعِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ لَا یُؤْمَنُ أَنْ یَكُونَ أَحْرَسَ» (۳) در روایات دیگری آمده است، سخن گفتن، موجب کفر می‌شود. «فَإِنَّهُ یُورِثُ الْحَرَسَ» (۴) البته ذکر خدا استثنا شده است. (۵).

۳- آمیزش در شب اول، آخر و وسط ماه های قمری، به استثنای شب اول ماه رمضان. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آمیزش در این ایام ممکن است به سقط فرزند منجر شود و اگر تام الخلقه به دنیا آید، دیوانه گردد. آن گاه حضرت فرمود: آیا نمی‌بینید مرض دیوانگان در اول، وسط و آخر ماه، شدت بیشتری دارد. «فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَلِیَسْلَمَ لِبِسْقِطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ

ص: ۱۸۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۱۳ باب نوادر، بخشی از حدیث ۱۷۱۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۶ باب ۶۲، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۳ باب ۶۲، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۴- (۴) همان ۲۰: ۱۲۳ باب ۶۰، ح ۱-۲.

۵- (۵) نهایه المرام ۱: ۵۰، جواهر الکلام ۲۹: ۶۰.

أَنْ يَكُونَ مَجْتُونًا أَلَّا تَرَى أَنَّ الْمَجْتُونَ أَكْثَرُ مَا يُضْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ وَسَطِهِ وَ آخِرِهِ» (۱). به همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است. (۲). ولی باید افزود که آمیزش در شب اول ماه رمضان مستحب است. (۳).

۴- در محاق هر ماه قمری (دو شب یا سه شب آخر هر ماه که قمر در غروب و صبحگاهان دیده نمی شود) امام کاظم علیه السلام می فرماید: آمیزش در این ایام ممکن است موجب سقط فرزند شود. (۴).

در روایت دیگری آمده است، حاصل آمیزش در چنین ایامی، فرزندی می شود که ظالم را یاری می دهد، از مردم به زور پول می گیرد و آن ها را به هلاکت می رساند. (۵).

۵- آمیزش بعد از ظهر، زیرا ممکن است فرزند، احوال (چپ چشم) گردد. (۶).

۶- در خانه ای که فرزندان بیدارند و پدر و مادر و عورتین آن ها را می بینند و کلام آن ها را می شنوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قسم یاد می کند که با این روش، فرزندان هرگز رستگار نخواهند شد و اگر بیننده پسر است، زانی و اگر دختر است، زانیه می شود. (۷).

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام فرموده است: از آمیزش در جایی که فرزندان می بینند و توانایی بیان و توصیف آن را دارند، بپرهیزید، راوی می گوید سؤال کردم، به جهت این که انجام آن زشت است؟ حضرت فرمود: اگر از این آمیزش فرزندی متولد شود در فسق و فجور و تبهکاری شهرت می یابد. «قَالَ: لَا فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شُهْرَهُ عَلَمًا فِي الْفِشَقِ وَ الْفُجُورِ». (۸). بدین جهت امام سجّاد علیه السلام می فرماید: هرگاه قصد آمیزش داشتید، درب را ببندید، پرده را ببنداز و خدمتگزاران را از خانه بیرون کنید.

(۹)

ص: ۱۸۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۲۹:۲۰ باب ۶۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۲- (۲) الکافی ۴۹۹:۵، ح ۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۲۹:۲۰، باب ۶۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۴.

۴- (۴) همان: ۱۲۷، باب ۶۳، ح ۱.

۵- (۵) همان: باب ۶۲، ح ۲.

۶- (۶) همان: ۲۵۱، باب ۱۴۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۱۳۲، باب ۶۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۸- (۸) همان: ۱۳۴، باب ۶۷، ح ۸.

۹- (۹) همان: ۱۳۳، ح ۲.

دستورات حیات بخش اسلام را می توان با آن چه در اجتماع به اصطلاح متمدن غربی امروز رایج است مقایسه کرد. که متأسفانه خود باختگان و غرب زده های جامعه آن را آزادی و تمدن می شمردند.

۷- آمیزش رو به قبله و پشت به قبله. (۱).

۸- آمیزش در غروب آفتاب و طلوع فجر تا طلوع آفتاب. (۲).

۹- تکرار آمیزش قبل از غسل. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ممکن است چنین آمیزشی فرزند مجنون باشد، در این صورت مرد فقط خودش را سرزنش نماید. «فَإِنْ فَعَلَ وَ خَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يَلُومُ إِلَّا نَفْسَهُ» (۳). ۱۰- در حالت برهنگی، هر چند بیننده ای نباشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در وقت آمیزش، زن و مرد خود را برهنه نکنند، این روش آمیزش دو الاغ است و ملائکه از بین آن ها خارج می گردد.

«فَلَا يَتَعَرَّيَانِ فِعْلَ الْجِمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْبَهِمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ» (۴). در عبارات فقیهان که ظاهراً برگرفته از روایات است، آمده است، حاصل چنین آمیزشی فرزندی جلاد (بی رحم) خواهد شد

(۵).

۱۱- امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمیزش در شبی که فردای آن روز قصد مسافرت داشت را مکروه می دانست و می فرمود: اگر فرزند متولد شود، پُر سفر می گردد. «إِنْ رُزِقَ وَلَدًا كَانَ جَوَّالَهُ» (۶). در روایت دیگری نیز آمده است، فرزند حاصل از این آمیزش، اموال خود را در راه غیر حق مصرف می نماید.

«يُنْفِقُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ» (۷).

ص: ۱۹۰

۱- (۱) همان: ۱۳۷ باب ۶۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱ و ۳.

۲- (۲) همان: ۱۳۹، باب ۷۰، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۱ و ۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۰:۱۲۰ باب ۵۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۵- (۵) همان: ۲۶۸، قواعد الاحکام ۳:۶، مستند الشیعه ۱۶:۲۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۰:۲۵۳، باب ۱۵۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۲-۳.

۷- (۷) همان: ح ۱.

۱۲ - آمیزش در حالی که زن و مرد موهای خود را با حنا رنگ آمیزی نموده باشند. زیرا ممکن است فرزند حاصل از آن، مَخْنَثٌ

(۱) شود. «إِنَّ زُرْقَتَ وَوَلَدًا كَانَ مَخْنَثًا» (۲) ۱۳ - هرگاه مرد با قصد ربه و شهوت به زن نامحرم نگاه کند و سپس با زن خود آمیزش نماید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فرزند حاصل از چنین آمیزشی ممکن است مَخْنَثٌ یا مؤنث یا مَخْبَلٌ (دیوانه) گردد.

(۳) ۱۴ - آمیزش در حالت ایستاده، زیرا فرزند، به تعبیر روایت بؤال می شود، یعنی شب ادراری پیدا می کند. هم چنین از آمیزش در زیر درختی که دارای ثمره و میوه است و در ساعات اولیه شب و در زیر نور خورشید، بدون آن که زن و مرد مستور باشند، مذمت گردیده است، زیرا چه بسا فرزند، جَلَد، آدم کش، جهنمی یا ساحر می گردد و دنیا را به جای آخرت برمی گزیند. (۴)

۱۵ - آمیزش در حالی که مرد به عورت زن نگاه می کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ممکن است فرزند چنین آمیزشی کور شود. «فَإِنَّ النَّظْرَ إِلَى الْفَرْجِ يُورِثُ الْعَمَى فِي الْوَلَدِ» (۵) - حرمت آمیزش در ایام حیض

برای مرد جایز نیست در ایام عادت ماهانه و حیض زن، آمیزش نماید و اگر با عمد و علم انجام دهد، فاسق می شود. هم چنین بر زن حرام است در مقابل شوهر تمکین نماید، مگر این که پاک شود. این حکم، اجماعی و مورد توافق فقها، اعم از شیعه (۶) و اهل سنت (۷) است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْمَجْجِصِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَجْجِصِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ) ۸. از تو درباره خون حیض سؤال می کنند. بگو: زیان بار و آلوده است. از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید و با آن ها آمیزش ننمایید، تا پاک شوند.

ص: ۱۹۱

-
- ۱- (۱) به مردی که خود را به شکل و حالت زنان در آورد و مانند آنان سخن بگوید و از خود نرمش نشان دهد، مَخْنَثٌ گویند. مصباح المنیر: ۱۸۳.
 - ۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۲۵:۲۰، باب ۶۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.
 - ۳- (۳) علل الشرایع ۲: ۲۳۰، باب ۲۸۹، ح ۵، الامالی: ۶۶۲، مجلس ۸۴، ح ۸۹۶.
 - ۴- (۴) دو منبع قبل و نیز من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۱۱، ح ۱۷۱۲.
 - ۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۱، باب ۵۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۵، تهذیب الاحکام ۷: ۴۱۴، ح ۱۶۵۶.
 - ۶- (۶) النهایه: ۲۶، قواعد الاحکام ۱: ۲۱۶، جواهر الکلام ۳: ۲۲۵.
 - ۷- (۷) ابن عربی، احکام القرآن ۱: ۲۲۷، ابن قدامه، المغنی ۱: ۳۱۴.

«حیض» به معنی عادت ماهیانه و «فَاعْتَرَلُوا» به معنی اجتناب از آمیزش است. (۱) بنابراین جمله (فَاعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ) این چنین معنا می شود: از آمیزش با زنان در ایام عادت ماهیانه خود داری کنیدی.

محقق کرکی می نویسد: «علمای اسلام بر این مسأله، اجماع و توافق نظر دارند». (۲) این حکم در روایات نیز با صراحت بیان گردیده است. شخصی به نام فضل هاشمی می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم، مردی یا زنش در ایام عادت، مجامعت نموده است. فرمود: به درگاه خدا توبه نموده و تکرار ننماید، گفتم آیا باید تأدیب شود؟ فرمود: حاکم اسلامی می تواند تا بیست و پنج ضربه تازیانه (یک چهارم حد زانی) او را تأدیب نماید. «قَالَ يَشْتَفِيهِ اللَّهُ وَ لَا يَعُودُ قُلْتُ فَعَلَيْهِ أَذْبُ قَالَ نَعَمْ خَمْسَهُ وَ عَشْرُونَ سَوْطاً رُبْعَ حَدِّ الزَّانِي». (۳) در روایات دیگری امام صادق علیه السلام از اجداد گرامی اش نقل می کند که فرموده اند: باید مرد از آمیزش در ایام عادت ماهیانه پرهیز نماید و اگر مجامعت نمود و حاصل آن فرزندی شد که مبتلا به مرض جذام یا برص (نوعی بیماری پوستی)

(۴) است، کسی غیر از خود را ملامت ننماید. این جمله کنایه از این است که مرد مقصر است. «فَإِنْ غَشِيَهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُومًا أَوْ أُبْرِصَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ». (۵) هم چنین نقل شده، فرزندی سیاه چهره را به حضور خلیفه دوم آوردند که پدرش او را از خود نفی می نمود و مدعی بود از او نیست. عمر تصمیم گرفت پدر را به جهت اتهام بر مادر طفل، تعزیر نماید. در این هنگام حضرت علی علیه السلام از آن مرد سؤال کرد آیا با مادر کودک در ایام حیض مجامعت نمودی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بدان جهت، فرزند، سیاه چهره شده.

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِدَلِيكَ سَوَدَّةَ اللَّهُ فَقَالَ عُمَرُ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ». (۶)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۸۶، تفسیر الکشاف ۱: ۲۶۵، ابن عربی، احکام القرآن ۱: ۲۲۷.

۲- (۲) جامع المقاصد ۱: ۳۲۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۸ باب ۱۳، من ابواب بقیه الحدود، ح ۲.

۴- (۴) فرهنگ بزرگ سخن ۲: ۹۱۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲: ۳۲۰ باب ۲۴، من ابواب الحیض، ح ۱۰.

۶- (۶) مستدرک الوسائل ۲: ۱۹، باب ۱۹، من ابواب الحیض، ح ۹.

آثار منفی آمیزش در ایام عادت بر طفل، از امور مسلّم و معروف و زیانزد در میان مردم است و نمونه هایی در تاریخ ذکر شده است.

مشهور است، هارون الرشید خلیفه عباسی، با کتیز خود در ایام حیض آمیزش نمود(۱) و از آن فرزندی متولّد شد به نام عبدالله ملقب به مأمون که خبث باطنی و روح پلید او سبب گردید تا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به شهادت رساند.

کوتاه سخن این که، آمیزش در ایام حیض در قرآن با عنوان «أذی» (چیز آلوده و زیان آور) معرّفی شده است و در حقیقت با این عبارت، فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در این حالت، بیان گردیده است.

برای زوجین و فرزند احتمالی آن ها ضررهای غیر قابل جبران دارد که طبّ امروز نیز آن را اثبات کرده است، از جمله، احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب و ابتلای به بیماری های آمیزشی. از این رو، پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند(۲).

در تمام سفارش ها و توصیه هایی که از منبع پر فیض و بی کران علم امامان معصوم: بیان شده است، چه در قالب مستحبّ و واجب و چه در عنوان مکروه و حرام، آینده کودکی که به دنیا می آید، بسیار مورد نظر و عنایت است.

توجه به جهان پر رمز و راز علت ها و معلول ها، ما را به تعیّد و تقید بیش تر نسبت به دستورها و آموزه های با حکمت شرع، دعوت می کند. آن چه در روایات به آن ها اشاره شده است، ریشه در مصلحت های انسان دارد که گاه بر ما پوشیده اند، ولی هر روز که می گذرد برخی از اسرار آن ها آشکار می گردد.

به هر حال، این دستورها از وحی الهی سر چشمه می گیرند و حکمت و علم الهی پشتوانه آن ها می باشد. بنابراین متضمّن امور دنیوی و سعادت اخروی بیش تر خواهند بود و با پیشرفت علم و عقیم ماندن بسیاری از مکاتب بشری، چهره واقعی این توصیه ها و دستورها بیش از پیش بر همه جهانیان آشکار خواهد شد. ان شاء الله.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) منتهی الآمال.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر نمونه ۲: ۱۳۸، تفسیر مواهب الرحمن ۳: ۳۲۱.

۱- تغذیه مادر در ایام بارداری

رحم مادر، نخستین محیط پرورش کودک است و بی شک این محیط در شکل گیری شخصیت آینده کودک نقش مهمی دارد و در واقع، رحم نقطه تلاقی عامل محیط و وراثت است.

بنابراین دوران بارداری یک زمان عادی نیست و کوچک ترین غفلت و سهل انگاری، می تواند سلامت مادر و فرزندش را به مخاطره اندازد و کودک ناقص یا عقب مانده یا بیمار و رنجور و محروم از حق مسلم خود، یعنی سلامت جسم و روان به بار آورد که عمری را با سختی سپری کند.

بسیاری از نابهنجاری های جسمی و روانی، نتیجه محیطی این چنین است. پزشکان تأثیرپذیری زن حامله را در چنین زمانی مؤثر می دانند. آن ها معتقدند، خوشحالی، ترس، اندوه، مهر و قهر و نظایر آن ها در زن باردار اثر محسوس بر روی جنین می گذارد.^(۱)

در تعابیر دینی، از این دوره به عنوان مرحله ای که سعادت و شقاوت کودک در آن رقم می خورد، یاد شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند: بدبخت کسی است که در رحم مادر گرفتار شقاوت می گردد و خوشبخت کسی است که در شکم مادر، سعادت یافته است. «وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ».^(۲)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۳۱-۳۲.

۲- (۲) خاتمه المستدرک الوسائل ۵: ۱۴۵؛ کنز العمال ۸: ۴۶۶، ح ۲۳۶۹۰.

باید توجه داشت، این گونه روایات، ناظر به این معنی است که رحم مادر در ایجاد زمینه سعادت یا شقاوت مؤثر است، در عین حال تأثیر به اندازه ای نیست که فرزند به اجبار شقی یا سعادت مند شود.

به هر صورت حفاظت از جنین، در شمار حقوق اساسی کودک است. مراقبت های جسمی، روحی و اخلاقی و دوری از گناه در دوران بارداری، فوق العاده با اهمیت است. هم چنین وضع تغذیه مادر در ایام بارداری، در سلامت یا بیماری و نیز نیرومندی یا ضعف جنین مؤثر است. هم چنان که در اخلاق خوب یا بد، و میزان هوش و حافظه نیز بی تأثیر نیست. (۱).

به همین جهت، اسلام توصیه می کند که زنان باردار از بعضی غذاها و میوه ها استفاده کنند. در روایاتی که در این زمینه وارد شده است، وجود رابطه بین خوردن برخی از خوراکی ها و زیبایی طفل و بعضی ویژگی های روانی نوزاد و حتی بالا بودن بهره هوش او مورد تأکید قرار گرفته است. از باب نمونه:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: به زنان آبستن، «به» بخورانید تا فرزندان شما خوش اخلاق شوند. «أَطْعِمُوا حَبَالَكُمْ الشَّفْرَجَل فَإِنَّهُ يُحَسِّنُ أَخْلَاقَ أَوْلَادِكُمْ» (۲) - هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: خوردن «به» قلب ضعیف را قوی و فرزند را زیبا و خوش اخلاق می سازد.

(۳) - امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: برای زن حامله غذایی بهتر از رُطب نیست، خداوند (۴) به حضرت مریم علیها السلام دستور فرمود: در وقت زایمان از رطب استفاده نماید. (۵).

۴ - در حدیث دیگر، آن حضرت می فرماید: بهترین خرما، برنی (نوعی از خرما) است. به زنان در وقت زایمان برنی بخورانید تا فرزندان با جلم و هوشمند شوند.

ص: ۱۹۵

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۸۲، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۳۲-۳۳.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۳۵:۱۵ باب ۲۳، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) سوره مریم ۱۹:۲۶-۲۷.

۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۳۶:۱۵ باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

«خَيْرُ تَمُورٍ كَمُ الْبُرَيْئِي فَأَطْعَمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِيهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ حُلَمَاءً» (۱) این مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (۲)

مقصود از خوردن خرما، در روزهای نزدیک به زایمان است و ممکن است منظور، بعد از زایمان و زمانی باشد که مادر نوزاد را شیر می دهد.

۵- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر زن حامله ای که خرزبه بخورد، فرزندش زیبا و خوش اخلاق خواهد شد. «مِا مِنْ امْرَأَةٍ حَامِلَةٍ أَكَلَتْ الْبُطِيخَ لَمَّا يَكُونُ مَوْلُودَهَا إِلَّا حَسَنَ الْوَجْهِ وَ الْخُلُقِ» (۳) در حدیث دیگری، آمده است: زن باردار خرزبه را با پنیر بخورد تا فرزندش زیبا و خوش اخلاق شود.

(۴) ۶- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به زنان حامله شیر بنوشانید، زیرا سبب ازدیاد عقل کودک می گردد. «اشْرَبُوا نِسَاءَكُمْ الْحَوَامِلَ اللَّبَانَ فَإِنَّهَا تَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ» (۵) ۷- در حدیث دیگری، آن حضرت می فرماید: زنان حامله را وادار به خوردن شیر نمایید، زیرا اگر جنین در شکم مادر با شیری که مادر خورده است، تغذیه گردد، قلبش محکم و عقلش زیاد می شود و اگر پسر باشد، شجاع و اگر دختر باشد، هیکل مند و اندامش قوی می گردد و از شوهر خود بیش تر لذت می برد.

«إِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا عُذِّي فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شَجَاعًا وَ إِنْ وُلِدَتْ أَنْتِي عَظُمَتْ عَجِزَتُهَا فَتَحْطَى بِدَلِيكَ عِنْدَ زَوْجِهَا» (۶) ۸- این مضمون از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده و اضافه فرمودند: اگر جنین پسر باشد، دارای قلبی پاکیزه و عالم و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد، خوش خلق و زیبا و هیکل مند می گردد.

«إِنْ يَكُنْ فِي بَطْنِهَا غُلَامًا خَرَجَ ذَكِيَّ الْقَلْبِ عَالِمًا شَجَاعًا وَ إِنْ تَكُنْ جَارِيَةً حَسَنَ خُلُقِهَا وَ خَلْقَتُهَا» (۷)

ص: ۱۹۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۳:۲۱، باب ۳۳، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۲۱۴:۱۵ باب ۷۹، ح ۱۴.

۴- (۴) بحارالانوار ۲۹۹:۵۹.

۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۳۷:۱۵ باب ۲۵، ح ۱.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۴۰۵:۲۱ باب ۳۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۷- (۷) همان، ح ۲.

باید توجه داشت، از آن جا که نفقه خانواده بر عهده پدر می باشد، خطاب ها بیشتر و بیش تر از هر کس، متوجه پدر خواهند بود.

علاوه بر آن چه ذکر شد در دوران حاملگی، هر گونه تغییر رفتار و برخورد شوهر که نشانه بی توجهی یا بی علاقه‌گی او نسبت به جنین یا مادرش باشد ناپسند شمرده شده است، زیرا این بی توجهی مادر را در معرض فشارهای روانی قرار می دهد که برای جنین خطر آفرین است. درحالی که توجه و محبت بیش تر به مادر می تواند از ناراحتی های احتمالی وی بکاهد و بر شیرینی بچه دار شدنش بیافزاید.

بدین جهت در حدیثی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از حقوق فرزند بر پدر خود آنست که مادر وی را اکرام نموده و با عزت و احترام با او برخورد نماید. «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ، إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ... وَإِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَا» (۱).

۲- اضطراب به خوردن غذای حرام

همان گونه که استفاده از بعضی غذاها و میوه ها برای رشد جسمانی و تکامل معنوی جنین نسبت به زن حامله مستحب است، در صورتی که حیات جنین متوقف بر استفاده مادر از غذا باشد، بر او واجب می شود. افزون بر این، در حالت اضطراب و در موردی که امکان استفاده از غذای حلال نداشته باشد، واجب است از غذای غیر حلال بهره گیرد.

یکی از فقیهان در این باره می نویسد: «مضطرب و کسی که از جان خود و یا نفس محترمه ای غیر از خود ترس دارد، مانند زن حامله ای که می ترسد جنینی که در رحم دارد، تلف شود و زن شیرده که در بیم تلف شدن طفلی است که او را شیر می دهد، باید برای جلوگیری از تلف شدن نفس محترمه (جنین و یا کودک شیرخوار) اگر غذای حلال در اختیار ندارند از غذای حرام، مانند مال دیگران بدون اذن آن ها استفاده نمایند» (۲).

ص: ۱۹۷

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۹، ح ۶.

۲- (۲) کشف اللثام ۹: ۳۱۷.

این مضمون از عبارات برخی دیگر از فقها نیز استفاده می شود(۱).

دلیل این نظریه، آیات قرآن است که می فرماید: کسی که مجبور شود برای نجات حفظ جان خویش از مرگ، از چیز حرام (مانند مردار و خون و گوشت خوک) استفاده کند، به شرط این که تعدی و زیاده روی نکند، بر او گناهی نیست. (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ) ۲. و نیز می فرماید: خداوند آن چه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است ولی اگر ناچار شوید، می توانید از حرام (گوشتی که اسم خدا بر آن برده نشده) استفاده کنید. (وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ عَلَيْهِ) ۳.

بی گمان اطلاق این دو آیه، مسأله مورد بحث را شامل است. بنابراین در مواردی که مکلف برای حفظ جان خود و یا جان دیگری (مانند زن حامله نسبت به جنین) مجبور باشد از غذای حرام استفاده کند، برای وی جایز، بلکه واجب است با خوردن غذای حرام، جنین را حفظ نماید.

این حکم از برخی از قواعد فقهی، مانند قاعده نفی ضرر و ضرار و قاعده نفی حرج و نفی عسر و هم چنین برخی از روایات نیز استفاده می گردد. مانند آن که، ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: هیچ حکم حرامی نیست مگر این که در حالت اضطرار و اجبار حلال می گردد. «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَخْلَهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» (۲). هم چنین، حکم این مسأله از ادله فقهی که دلالت بر وجوب حفظ نفس محترمه دارد، روشن می گردد. مانند آیه شریفه

(وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) ۵. باید جان خود را حفظ کنید و در معرض قتل قرار ندهید. و یا فرموده است: «فرزندانتان را به خاطر تنگ دستی و فقر نکشید، ما روزی رسان آن ها و شما میم، به راستی کشتن آن ها خطایی است بزرگ» (۳).

ص: ۱۹۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲۲۹:۳، مسالک الافهام ۱۱۲:۱۲، جواهر الکلام ۴۲۷:۳۶، تحریر الوسیله ۱۶۲:۲ کتاب الاطعمه و الاشربه، القول فی غیر الحیوان مسأله ۳۰.

۲- (۴) وسائل الشیعه ۳۷۳:۴، باب ۱۲، من ابواب لباس المصلی، ح ۶-۷-۸.

۳- (۶) سوره اسراء ۳۱:۱۷.

از آن چه ذکر شد، روشن گردید:

۱- در حالت اضطرار و اجبار، استفاده از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حرام، منعی ندارد.

۲- استفاده از آن‌ها در صورتی که حفظ جان مکلف یا دیگری، مانند جنین نسبت به مادر، متوقف بر آن است، واجب می‌باشد.

۳- حق حیات جنین

حق حیات از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این حق از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین حقوق انسان به شمار می‌آید. جنین نیز از آغاز انعقاد نطفه و از ساعات اولیه وجود خویش، از این حق برخوردار است و والدین او و دیگران موظف به رعایت آن می‌باشند.

در بیان حکم فقهی حق حیات برای جنین از اموری که به طور احتمال و یا به صورت قطع در تضاد با آن قرار می‌گیرد، بحث می‌شود. بنابراین لازم است مباحث زیر مورد تحقیق قرار گیرد:

۱- کنترل موالید (تنظیم خانواده).

۲- اسقاط جنین.

۳- قتل جنین و دیگر مسائل مربوط به آن.

۴- تراحم حقیق (حق مادر و فرزند).

۵- انعقاد نطفه در رحم به روش جدید (تلقیح صنعتی) و دیگر احکام مربوط به جنین و حمل.

الف: کنترل موالید (تنظیم خانواده)

۱. مفهوم کنترل موالید

کنترل موالید عبارت است از کنترل ارادی تعداد فرزندان و فاصله‌گذاری میان فرزندان یک خانواده که رشته‌ای گسترده از روش‌هایی را در برمی‌گیرد که برای تنظیم باروری به کار گرفته می‌شود.

اصطلاح مزبور به طور عمده در مفهوم کنترل باروری زنان به کار گرفته می‌شود. امّا دیگر شیوه‌های اختیاری، مانند: تأخیر در ازدواج یا پرهیز از امور جنسی پس از ازدواج و عقیم‌سازی به وسیله جراحی و سقط جنین را نیز شامل می‌گردد.

ص: ۱۹۹

با توضیحی دیگر، محدود کردن جمعیت، نوعی سیاست اجتماعی است که هدف عمده اش، تقلیل و کاهش جمعیت با در نظر گرفتن اوضاع و امکانات طبیعی و اقتصادی و اجتماعی یک جامعه می باشد. تنظیم خانواده، نوعی سیاست جمعیتی و مجموعه تدابیر و برنامه ریزی هایی است که خانواده ها بتوانند تعداد فرزندان را که مایلند به صورت ارادی بیاورند. (۱)

۲. کثرت فرزندان نعمت است

فرزندان از نعمت های بزرگ الهی و زینت و زیبایی زندگی دنیوی و مایه امید و دلگرمی والدین برای تلاش و کوشش و موجب استحکام خانواده و تداوم حیات آن می باشند.

از دیدگاه اسلام، کثرت فرزندان با صرف نظر از عوارض جانبی آن، مطلوب و پسندیده و از موهبت های الهی است، زیرا سبب ازدیاد مسلمانان می گردد.

در داستان نوح در قرآن، ازدیاد مال و فرزندان، یاری خدا بر مردم شمرده شده است. آن حضرت خطاب به قومش می گوید: از گناهان خود استغفار کنید که خداوند آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد و با اموال و فرزندان، شما را یاری بخشد. «وَيُؤْتِكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ» (۲) هم چنین در قصه بنی اسرائیل خطاب به آن ها می فرماید: ما به وسیله اموال و ثروت سرشار و فرزندان و نفرت بسیار شما را تقویت نمودیم، آن چنان که نفرت شما بر نفرت دشمن (فرعونیان) فزونی گرفت.

«وَأَمَّا دُونُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» (۳) در سرگذشت هود نبی علیه السلام و قوم عاد نیز مال و فرزندان، امداد الهی دانسته شده و از قول حضرت هود آمده است: از خدایی بترسید که شما را به نعمتهایی که می دانید، امداد کرد و به طور مداوم و منظم آن ها را در اختیار شما نهاد، شما را به چهارپایان و پسران [لایق و برومند] امداد نمود.

«وَتَقُوا لَدَى أَمْدَانِكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمْدَانَكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ» (۴)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) ر. ک: رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۳۲-۳۳.

۲- (۲) سوره نوح ۱۲:۷۱.

۳- (۳) سوره اسراء ۶:۱۷.

۴- (۴) سوره شعراء ۱۳۲:۲۶-۱۳۳.

از شیوه بیان قرآن، معلوم می‌گردد، فرزندان از نعمت‌های با اهمیت خداوند می‌باشند، چرا که نعمت‌ها بسیارند و در بین تمام آن‌ها، خداوند متعال به ذکر نعمت فرزندان پرداخته است. فرزندان، اعم از پسر و دختر، هدیه الهی هستند.

قرآن در این باره می‌فرماید: خداوند به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر و اگر بخواهد پسر و دختر هر دو را به آن‌ها می‌دهد. (يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا). (۱)

تعبیر به «يَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و از این جهت فرقی بین آن‌ها نیست.

در روایت نیز کثرت اولاد و ازدیاد مسلمانان مطلوب دانسته شده است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من به شما مسلمانان در مقابل امت‌های دیگر در روز قیامت مباحات و افتخار خواهم نمود. «فَأَيُّ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲) - در روایت دیگری نیز فرموده است: فرزند بسیار داشته باشید تا جمعیت شما در آینده در مقابل امت‌های دیگر افزایش یابد.

«أَكْثَرُوا الْوَلَدَ أَكَاثِرُ بِكُمْ الْأُمَّمَ غَدًا». (۳) - از قول حضرت یوسف علیه السلام نقل شده که خطاب به برادر خود فرموده است: اگر توانایی فرزندان بسیار داشتی که زمین را با تسیح و تمجید پروردگار سنگین سازند، چنین باش.

«إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَافْعَلْ». (۴) - امام سجاد علیه السلام فرموده است: سعادت مرد به این است که فرزندان بسیاری داشته باشد و از آن‌ها کمک بگیرد:

«مَنْ سَعَادَةَ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَشْتَعِينُ بِهِمْ». (۵) - فردی به نام بکر بن صالح می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام نوشتم، من با این که پنجاه سال از عمرم گذشته است، از این که صاحب فرزند بشوم اجتناب نموده‌ام،

ص: ۲۰۱

۱- (۱) سوره شوری ۴۲:۴۹-۵۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰:۵۴ باب ۱۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) همان ۲۱:۳۵۷ باب ۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۸ و ۱۴.

۴- (۴) همان ۲۰:۱۶ باب ۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۹.

۵- (۵) همان: ۲۱:۳۵۶ باب ۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

زیراهمسرم دوست ندارد و مدعی است نمی توانیم آن ها را تربیت نماییم. حضرت فرمود: برای صاحب فرزند شدن، کوشش کن، زیرا خداوند آن ها را روزی خواهد داد. «أَطْلُبُوا لَوْلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهُمْ» (۳). حکم فقهی جلوگیری از بارداری (کنترل جمعیت)

آیات و روایاتی که ذکر شد، دلیل بر استحباب کثرت اولاد و فرزندان به عنوان حکم اولی و با قطع نظر از عوارض جانبی آن می باشد، حال اگر با شواهد و دلایل روشن و مورد اعتماد، ثابت شود، کثرت اولاد در یک مقطع زمانی خاص یا نسبت به بعضی از جوامع مسلمین، موجب ضعف و سستی و سختی آن ها خواهد شد و مشکلات گوناگون اجتماعی به بار خواهد آورد، در این صورت بین دو حکم یادشده (استحباب کثرت اولاد و لزوم جلوگیری از ضعف مسلمانان و مشکلات اجتماعی) تراحم ایجاد می شود. برای رفع تراحم بین آنها، بحث جلوگیری از باروری و کنترل جمعیت مطرح می گردد.

فقیهان و دانشمندان مسلمان در مسأله رشد جمعیت، افزایش یا کاهش آن، دیدگاه های متفاوتی را بیان نموده اند، البته این دیدگاه ها بیش تر مربوط به فقه های معاصر می باشد که در پنجاه سال اخیر و با ورود بحث تنظیم خانواده به کشورهای مسلمان ابراز شده است، لیکن در گذشته این مسائل به دلیل عدم کثرت جمعیت در جهان، یا مطرح نبوده یا به طرح دیدگاه کلی اسلام که همانند دیگر ادیان به افزایش نسل مسلمانان توجه داشته، بسنده شده است.

به هر صورت روش ها و ابزارهایی که می تواند برای کنترل جمعیت مورد استفاده قرار گیرد، دو قسم است:

الف: تعقیم (عقیم سازی) دائم و یا منع دائمی از حمل:

تعقیم از عَقَم گرفته شده و عَقَم در لغت بمعنی قطع و خشکاندن و مانع از قبول اثر است. زن و مرد عقیم به کسانی گفته می شود که نمی توانند صاحب فرزند شوند و تعقیم، انجام عمل عقم است. (۲).

ص: ۲۰۲

۱- (۱) الکافی ۳: ۶، ح ۷.

۲- (۲) ر. ک: لسان العرب ۴: ۳۹۷، معجم الوسیط: ۶۱۷.

و مقصود از تعقیم در مسائل فقهی، انجام اموری است که قدرت و توان صاحب فرزند شدن را از زن یا مرد و یا هر دو، به طور دائم بگیرد. این روش از دیدگاه فقهی حرام است.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «حرام است مرد از دارویی استفاده کند که قوت تناسلی او را قطع نماید، هم چنین اگر زن با خوردن دارو و یا هر وسیله دیگر، خود را عقیم سازد، حرام است.»^(۱) هم چنین آیه الله فاضل لنکرانی می گوید: «جایز نیست انسان خود را عقیم نماید، زیرا نقص است.»^(۲) عبارت برخی دیگر از فقها^(۳) نیز شبیه آن چه ذکر شد می باشد.

۴. ادله فقهی این نظریه

حرمت عقیم سازی و منع دائم از باروری، علاوه بر این که در بعضی موارد مستلزم نظر و لمس حرام است که انجام آن جز در وقت ضرورت، جایز نیست، ممکن است با این ادله اثبات گردد، مانند:

۱ - اطلاق آیه شریفه قرآن که می گوید: خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید. (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ).^(۴)

تهلکه و هلاکت هر دو به معنی نابودی است و گفته شده تهلکه در موردی به کار گرفته می شود که نتیجه و عاقبت انجام کاری به هلاکت و نابودی آن بیانجامد.^(۵)

این جمله مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که مسأله مورد بحث را شامل می شود.

علامه طباطبایی در توضیح آن می نویسد: «این کلام الهی مطلق است و از هر چیزی که موجب هلاکت و نابودی انسان گردد، نهی می نماید.»^(۶)

ص: ۲۰۳

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۱۴۴.

۲- (۲) جامع المسائل ۱: ۴۸۸ و ۲: ۴۴۸.

۳- (۳) سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۶۰ سؤال ۹۸۹، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۳، مجله فقه اهل بیت شماره ۲۱: ۵۶ و بعد از آن.

۴- (۴) سوره بقره ۲: ۱۹۵.

۵- (۵) لسان العرب ۶: ۳۴۸، تفسیر التبیان ۲: ۱۵۲.

۶- (۶) تفسیر المیزان ۲: ۶۴.

به بیانی روشن تر، این جمله دلیل است بر این که اضرار به نفس در صورتی که منجر به قتل نفس یا قطع عضوی از اعضای بدن یا تعطیلی قوه ای از قوای انسان گردد، مانند: از کار افتادن قوه مردانگی و توان فرزنددار شدن حرام است. (۱)

۲- قرآن، دستور شیطان به پیروان خود را چنین نقل می کند: آن ها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آن ها دستور می دهم اعمال خرافی انجام دهند؛ گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند. (وَلَا تُؤْمِنُ لَهُمْ فَلَیَعْبَرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ). (۲)

این دستور، هر عملی که موجب تغییر خلقت اولیه انسان گردد، مانند: عمل اخصاء (جلوگیری از توان مرد برای تولید مثل و فرزندان) را شامل می گردد. (۳)

کلمه اخصاء که در عبارات برخی از مفسرین به کار رفته، تعبیر دیگری از عقیم سازی می باشد. در نتیجه از این آیه نیز حرمت تعقیم استفاده می گردد، زیرا از اموری است که به فرمان شیطان انجام می شود و با فرمان پروردگار در تضاد است.

ولی همان گونه که بعضی از مفسرین (۴) فرموده اند، به نظر می رسد این جمله مربوط به تغییر خلقتی است که به دستور شیطان انجام شود و نمی تواند دلیل حرمت تعقیم به طور مطلق قرار گیرد.

۳- اطلاق قاعده لاضرر: بی شک، عقیم سازی و منع دائم از باروری به هر وسیله ای که انجام شده باشد، ایجاد نقص در بدن است و نقص، ضرر است. و همان طور که اضرار به غیر حرام است، اضرار به نفس نیز حرام می باشد. بنابراین مسأله مورد بحث، مشمول فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله می شود که فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارًا». (۵) - بعضی از محققین

(۶) برای اثبات حرمت عقیم سازی، به روایاتی که در مورد نهی از اخصاء (کوبیدن و یا بیرون آوردن بیضه مذکر، اعم از حیوان یا انسان، به گونه ای که بعد

ص: ۲۰۴

۱- (۱) ر. ک: جعفر سبحانی، نیل الوطر من قاعده لاضرر: ۱۴۲، تفسیر مواهب الرحمن ۱۲۶:۳.

۲- (۲) سوره نساء ۱۱۹:۴.

۳- (۳) تفسیر التبیان ۳:۳۳۴، تفسیر قرطبی ۵:۲۸۹، تفسیر کنز الدقائق ۳:۵۴۴.

۴- (۴) مجمع البیان ۳:۱۹۵، تفسیر المیزان ۵:۸۴-۸۵، مواهب الرحمن ۹:۲۸۸-۲۸۹.

۵- (۵) الکافی ۵:۲۹۳، ح ۲.

۶- (۶) الاحکام المتعلقة بالنساء فی الفقه الإسلامی: ۱۲۲.

از آن قادر به تولید مثل نباشد(۱)، وارد شده نیز تمسک کرده اند، مانند این که عثمان بن مظعون می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم، آیا جایز است به اختصاء مبادرت ورزم؟ فرمودند: این عمل را انجام نده، اختصاء در امت من، روزه گرفتن است. با روزه، شهوت خود را کنترل نمایید. «قَالَ: لَا تَفْعَلْ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّ اخْتِصَاءَ أُمَّتِي الصَّيَامُ»(۲). به همین مضمون، از طریق اهل سنت از عبدالله بن مسعود نیز روایت نقل شده است.

(۳) لیکن این استدلال صحیح به نظر نمی رسد، زیرا اختصاء مانع از ارضا و دفع شهوت در مورد مردان می باشد، ولی تعقیماً فقط جلوگیری از بارداری است و با انجام آن، ارضای جنسی و دفع شهوت ممکن است. به علاوه اختصاء مربوط به مردان است و قیاس زنان به مردان صحیح نیست.

ب: کنترل جمعیت با منع موقت از حمل

هر چند دلایل و شواهد زیادی بر توجه شریعت مقدس اسلام به مسأله حفظ و افزایش نسل مسلمانان وجود دارد و مخالفان کنترل جمعیت در اثبات مدعای خود، به آن ها استناد می کنند، ولی باید توجه داشت که هدف شریعت اسلام، تنها افزودن نسل مسلمانان بدون عنایت به وضعیت دینی، تربیتی و اجتماعی آن ها نیست، بلکه هدف اصلی، به وجود آوردن یک امت اسلامی صالح و سعادتمند است.

بدان جهت است که بسیاری از فقیهان و دانشمندان مسلمان معتقدند، در مقاطع زمانی خاص که کثرت مسلمانان موجب ضعف و سستی آنان باشد یا کثرت اولاد در بعضی خانواده ها با بروز مشکلات جدی همراه باشد و نیز به دلیل مرض یا ضعف مادر و اموری از این قبیل، جلوگیری از بارداری و حمل، به طور موقت منع شرعی ندارد.

در این کار ممکن است با روش های مختلف، اعم از سنتی مانند: قطع نزدیکی، عزل منی یا روش های جدید که دانش پزشکی در یکی دو قرن اخیر ابداع نموده است، مانند:

ص: ۲۰۵

۱- (۱) ر. ک: مصباح المنیر: ۱۷۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۱۰:۱۰ باب ۴، من ابواب الصوم المندوب، ح ۲.

۳- (۳) فتح الباری بشرح صحیح البخاری ۵۹۸۱:۱۰ کتاب النکاح، باب ۸.

استفاده از کاندوم، اسپرم کش ها، قرص های ضد بارداری، عقیم سازی موقت از بارداری جلوگیری شود. (۱)

برخی از فقهای معاصر به جواز منع موقت از حمل، مشروط به این که مستلزم ارتکاب حرام، مانند لمس مرد اجنبی یا زن اجنبیه نباشد، فتوا داده اند. (۲)

دلیل این نظریه، روایاتی در حد استفاضه است که در باب جواز عزل، وارد شده اند؛ مانند این که محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام از حکم عزل (۳) سؤال نمودم، حضرت فرمودند: این مسأله به مرد مربوط می شود، هر وقت بخواهد عمل کند. «فَقَالَ: ذَاكَ إِلَى الرَّجُلِ يَصْرِفُهُ حَيْثُ شَاءَ». (۴) همین مضمون، توسط راوی دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

(۵) صرف نظر از این روایات، با استناد به براه شرعی و عقلی نیز حکم به جواز می شود، زیرا دلیل فقهی مبنی بر منع موقت از حمل و بارداری، وارد نشده و فرض این است که این روش، ضرر یا نقضی را بر زن یا مرد وارد نمی نماید.

تذکر چند مطلب

۱ - ممکن است ادعا شود، کنترل جمعیت با روش منع از حمل به صورت موقت در بعضی حالات و زمان ها رجحان داشته باشد. مانند آن که، به نظر صاحب نظران خبره و موثق در علوم اجتماعی، کنترل جمعیت مسلمانان موجب سستی و ناتوانی آن ها در مقابل دشمنان اسلام باشد.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۱۶۳ به بعد.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه: ۱: ۳۵۸، فاضل لنکرانی، جامع المسائل: ۱: ۴۸۸ و ۲: ۴۴۸، مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هائمه: ۲۸۴، منهاج الصالحین مع فتاوی السیدعلی السیستانی ۱: ۴۶۰، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل: ۲: ۱۷۳.

۳- (۳) عزل در لغت به دو معنای بازداشتن و کنار گذاشتن آمده است. در مورد آمیزش جنسی، معنی «بازداشتن» اراده شده است به این معنا که مرد هنگام انزال منی، خود را کنار کشیده، در خارج از رحم زن بریزد. مصباح المنیر: ۴۰۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه: ۲۰: ۱۴۹، باب ۷۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۵- (۵) همان: ح ۱-۲.

۲- در منع موقت از حمل، رضایت زوجین نسبت به انجام آن معتبر نیست. بنابراین زن بدون رضایت مرد، می تواند مانع از حاملگی خود شود. برخی از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند. (۱) زیرا مرد نمی تواند زن را به داشتن فرزند مجبور نماید، هر چند حکمت تشریح ازدواج، فرزند است.

هم چنین مرد می تواند با روش هایی که پیش تر ذکر شد، مانع از حمل و بارداری همسر خود گردد. البته در روایات و فتاوی فقهای گذشته فقط به روش عزل اشاره شده که صرف نظر از حالات جانبی آن، مکروه است. (۲)

مستند کراهت، روایاتی است که جواز عزل را منوط به رضایت همسر دانسته اند. (۳) و ظاهراً به این دلیل که با عزل، لذت زن از آمیزش کاسته می شود، مکروه گردیده است.

ج: سقط جنین

۱. طرح مسأله

جنین در لغت به معنای هر چیز پوشیده است. به بچه ای که در شکم مادر است نیز از این جهت که در رحم، مستور و پوشیده شده است، جنین گویند. (۴)

سقط کردن جنین نیز در لغت، به بچه انداختن یا بچه افکندن اطلاق می شود، بنابراین خروج بچه پیش از موعد مقدر یا ناقص و نا تمام بودن آن را سقط جنین گویند. (۵) در زبان عربی سقط جنین با عناوینی چون اجهاض، اسقاط، القاء، طرح و املاص، بیان شده است و تقریباً همان معانی مشابه فارسی را دارد. (۶) البته کلمه اجهاض، بر سقط جنین خود به خود و کلمه اسقاط، بر سقط جنین به واسطه شخص دیگر، اطلاق می شود. (۷)

ص: ۲۰۷

۱- (۱) فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۸۹، سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۶۱، منهاج الصالحین ۱: ۴۶۰.

۲- (۲) ر. ک: النهایه: ۴۸۲، السرائر ۲: ۶۰۷، شرائع الاسلام ۲: ۲۷۰، جامع المقاصد ۱۲: ۵۰۳، جواهر الکلام ۲۹: ۱۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۵۱، باب ۷۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۴- (۴) ر. ک: لغت نامه دهخدا ۵: ۷۸۸۵، ذیل ماده جنین.

۵- (۵) همان ۹: ۱۳۶۸۲، ذیل ماده سقط.

۶- (۶) مصباح المنیر: ۱۱۳، مجمع البحرین ۱: ۳۳۳.

۷- (۷) معجم الوسیط ۱: ۱۴۱.

در اصطلاحات پزشکی، فقهی و حقوقی نیز همین معانی با اندکی قیود و توضیحات، اراده می شود. در صفحات بعد توضیح بیشتری در این باره ارائه خواهد شد.

۲. انواع سقط جنین

سقط جنین از نظر پزشکی، چند نوع است:

۱ - سقط جنین عادی یا مرضی (خود به خودی): این نوع سقط جنین، به رغم عدم تمایل زن و شوهر به سبب بیماری های مربوط به مادر و جنین، بدون این که فردی در سقط دخالت داشته باشد، انجام می شود.

۲ - سقط جنین ضربه ای: سقطی است که در اثر منازعات یا تصادفات یا اتفاقات رخ می دهد.

۳ - سقط جنین طبی یا درمانی (قانونی): در جایی است که ادامه حاملگی برای زن خطرناک باشد و جان وی به علت بیماری در خطر باشد. هم چنین ممکن است قطع دوران حاملگی، برای جلوگیری از عوارض جسمانی یا روانی زن، حتی امری ضروری برای نجات زندگی مادر قلمداد گردد. در مباحث آینده در مورد قسم دوم و سوم، توضیحات بیشتری خواهد آمد.

۴ - سقط جنین جنایی یا عمدی که شخص با اراده و قصد، مرتکب آن می گردد و نتیجه که همان اسقاط جنین است، صورت پذیرد. در این بخش، به بررسی این نوع اسقاط جنین و احکام آن می پردازیم.

در کشورهای مختلف جهان در مورد قسم اخیر، نگرش ها و مقررات متفاوتی وجود دارد. در برخی از کشورها این مسأله کاملاً آزاد است. جدیدترین بررسی ها نشان می دهد، آمریکا از زمره کشورهایی است که آمار سقط جنین در آن به صورت وحشتناکی بالا رفته است (۱). در مقابل، برخی از کشورها به جز در موارد بسیار محدود آن را منع می کنند. در میان این دو دسته، نیز کشورهایی هستند که از آزادی نسبی سقط جنین حمایت می کنند این کشورها قوانین مربوط به آن را با توجه به انگیزه های اجتماعی یا پزشکی و بهداشتی تنظیم نموده اند (۲).

ص: ۲۰۸

۱- (۱) ر. ک: رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۲۶۸-۲۶۹؛ دکتر سید حسین فتاحی، مجموعه مقالات و دیدگاه های اسلام در پزشکی: ۴۹۳.

۲- (۲) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۲۶۶ و ۲۶۸.

تردید نیست که اسقاط عمدی جنین، صرف نظر از ضرورت و حالات خاص که ممکن است انجام آن مجاز شمرده شود، از دیدگاه فقه اسلام حرام است و برای زن حامله و غیر او جایز نیست جنین را اسقاط نمایند.

این حکم از دیرباز در عبارات فقها عنوان گردیده است. شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه (۱)، علامه مجلسی در روضه المتقین (۲) و لوامع (۳)، شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه (۴) و برخی از اعلام معاصرین مانند آیت الله فاضل لنکرانی (۵)، مکارم شیرازی (۶) و دیگران (۷) در مباحث فقهی به حرمت آن فتوا داده اند.

دلیل این نظریه، علاوه بر عموم و اطلاق ادله ای که بر حرمت قتل نفس محترمه دلالت دارد چون در بعضی از صورت ها، بر اسقاط جنین عنوان قتل صادق است، روایاتی در حدّ استفاضه، بلکه تواتر معنوی است که در باب دیات وارد شده و بر حکم این مسأله دلالت دارد. مانند این که، در روایت صحیح ابی عبیده می گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم، زن حامله بدون اطلاع شوهر خود از دارویی استفاده کرده و فرزندی که در رحم داشته را ساقط نموده؟ حضرت فرمود: اگر جنین در حالی که ساقط شده، استخوان داشته و بر استخوان او گوشت روییده شده، باید زن، دیه او را به پدرش بردارد... سؤال کردم، آیا زن در دیه فرزندی که سقط شده با پدرش شریک نمی شود؟ حضرت فرمود: خیر، چون او را کشته است، از او ارث نمی برد «قَالَ لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ فَلَا تَرْتَهُ» (۸) دلالت این روایت بر حکم مسأله، روشن است. زیرا امام علیه السلام اسقاط جنین را قتل دانسته و فرموده: قاتل از دیه ارث نمی برد.

ص: ۲۰۹

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۷۱، ۴، ح ۵۳۹۴.

۲- (۲) روضه المتقین ۱: ۲۵۷.

۳- (۳) لوامع صاحبقرانی ۱: ۶۴۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۳۳۸، باب ۳۳، من ابواب الحیض، ح ۱.

۵- (۵) جامع المسائل ۱: ۴۹۰.

۶- (۶) بحوث فقهیه هامه: ۲۸۶.

۷- (۷) علامه محمد تقی جعفری، رسائل فقهی ۱: ۲۵۰ و ۲۵۴، کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه: ۷۰.

۸- (۸) الکافی ۷: ۱۴۱، ح ۶، و وسائل الشیعه ۲۶: ۳۱، باب ۸، من ابواب موانع الارث، ح ۱.

در روایت دیگری، اسحاق بن عمار می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم، زنی از ترس این که صاحب فرزند شود اقدام به خوردن دارو می نماید و بر اثر آن، جنین ساقط می شود؟ حضرت فرمود: نباید چنین کاری انجام دهد. وی می گوید: عرض کردم، آن چه زن در رحم دارد، در حد نطفه است. فرمودند: اولین مرحله خلقت انسان، نطفه است. «الْمَرْأَةُ تَخَافُ الْحَبْلَ فَتَشْرَبُ الدَّوَاءَ فَتَلْقَى مَا فِي بَطْنِهَا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّمَا هُوَ نُطْفَةٌ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُخْلَقُ نُطْفَةٌ» (۱) این روایت نیز بر حرمت اسقاط جنین، حتی با فرض این که شوهر از آن آگاهی داشته باشد و بدان راضی باشد، دلالت دارد. روایات دیگری (۲) نیز وارد شده که مضمون آن شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

۴. با اسقاط جنین، قتل تحقق می یابد

اسقاط جنین، ممکن است به شیوه های مختلف انجام پذیرد:

۱ - اسقاط جنین پس از ولوج روح، به طور عمد.

۲ - اسقاط جنین پس از ولوج روح، به طور خطا یا شبه عمد.

۳ - اسقاط جنین پیش از ولوج روح اعم از این که به طور عمد باشد یا خطا و یا شبه عمد.

نظریه مشهور در میان فقها این است که اگر کسی با عمد و آگاهی و اراده قتل، به واسطه ضربه یا اذیت و آزار و یا هر وسیله دیگر، موجب شود که زن حامله، جنین را پس از اتمام خلقت و ولوج روح، مرده ساقط نماید، قاتل محسوب می شود و باید قصاص گردد.

توضیح این که؛ در باب قصاص، نظریه مشهور در بین فقهای امامیه این است که اگر شخص بالغ با عمد و اراده قتل، کودک را به قتل برساند، قصاص می شود. بسیاری از فقیهان (۳) به این مسأله فتوا داده اند و برخی نیز ادعای عدم خلاف (۴) نموده اند و برخی دیگر

ص: ۲۱۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹:۲۵، باب ۷، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: الکافی ۳:۱۰۸، ح ۲، وسائل الشیعه ۲۹:۴۰۳-۴۰۲، باب ۱۳، من ابواب العاقله، ح ۱-۲-۳، همان: ۳۲۲، باب ۲۱، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱.

۳- (۳) النهایه: ۷۶۰، السرائر ۳:۳۶۹، کشف الرموز ۲:۶۱۱، شرائع الاسلام ۴:۲۱۵، قواعد الاحکام ۳:۶۰۹، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۱۷۲.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۲:۱۸۴.

آن را منطبق با مذهب شیعه دانسته اند.^(۱) به هر روی جنین بعد از ولوج روح عرفاً کودک و انسان دارای نفس محترمه محسوب می گردد.

۵. ادله فقهی نظریه مشهور

دلیل این حکم، عموم و اطلاقات ادله ای است که کيفر قاتل را قصاص می داند، مانند آیه شریفه قرآن که می فرماید: هر کس مظلومانه کشته شود، ما به ولی او تسلط بر قتل داده ایم. (تا قاتل را قصاص نماید). (وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا).^(۲)

هم چنین روایات متواتری در این باره وارد شده است، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس مؤمنی را با علم و عمد به قتل رساند، قصاص می شود.^(۳) به طور خاص نیز، ابن فضال از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر کسی، دیگری را به قتل رساند مقتول چه کودک باشد، چه بالغ، چنان چه قاتل به عمد مرتکب قتل شده باشد، قصاص می شود. قَالَ: كُلُّ مَنْ قَتَلَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا بَعْدَ أَنْ يَتَعَمَّدَ فَعَلَيْهِ الْقَوْدُ.^(۴) برخی از فقها، مانند محقق اردبیلی و آیه الله فاضل لنکرانی معتقدند: ضعف سند این روایت با عنایت به این که در میان فقیهان مشهور است و بر طبق آن فتوا داده اند، جبران می گردد.

^(۵) نتیجه آن که، در مفروض کلام، عنوان قاتل بر کسی که جنین را بعد از ولوج روح، با عمد و اراده قتل ساقط نموده، صادق است و ادله قصاص، او را شامل می گردد. به گفته بعضی از فقها در فرض مذکور، مقتضی قصاص^(۶) یعنی ازهاق روح و قتل نفس محترمه موجود است، و دلیلی بر منع آن وارد نشده است، بنابراین حکم قصاص، مسلم است.

ص: ۲۱۱

۱- (۱) مسالك الافهام ۱۵: ۱۶۴.

۲- (۲) سوره أسراء ۱۷: ۳۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۵۲: ۲۹، باب ۱۹، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۴- (۴) همان: ۵۳، ح ۵.

۵- (۵) مجمع الفائدة والبرهان ۱۰: ۱۴، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۱۷۲.

۶- (۶) مهذب الاحکام ۲۹: ۳۲۳.

در برابر دیدگاه مشهور، برخی از فقیهان گذشته مانند ابوالصلاح حلبی (۱) و قطب الدین بیهقی (۲) و برخی از اعلام معاصرین مانند آیه الله سید ابوالقاسم خویی (۳) و بعضی از شاگردان (۴) وی معتقدند: اگر مقتول صغیر باشد، قاتل بالغ، محکوم به پرداخت دیه می شود نه قصاص. مستند این نظریه، ادله ای است که قابل جواب است و در مقابل ادله دیدگاه مشهور نمی تواند به معارضه برخیزد. (۵)

این عده از فقها، در مسأله مورد بحث نیز قائل به عدم قصاص کسی که مرتکب اسقاط جنین به صورت عمد شده، می باشند، زیرا ادله ای که در باب قتل صغیر به آن استناد می کنند، به طریق اولویت شامل اسقاط جنین نیز می گردد. هم چنین از ظاهر فتاوی برخی از بزرگان فقه شیعه بدست می آید که در مسأله مورد بحث نیز چیزی غیر از دیه مترتب نمی شود و کیفر اسقاط جنین را قصاص نمی دانند.

مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «اگر زن، حمل خود را به مباشرت یا تسبیب ساقط کند، دیه سقط بر عهده اوست و نصیبی از آن دیه نمی برد». (۶) ظاهر این سخن، شامل اسقاط جنین پس از ولوج روح در حالی که حیات داشته است، می شود. چنان که ظاهر این سخن، نشان دهنده تحقق قتل و مانعیت آن از ارث بردن از جنین می باشد، اما اشاره ای به قصاص ندارد.

ممکن است ادعا شود، از ظاهر صحیحه ابو عبیده که پیش تر ذکر گردید نیز می توان این معنی را استفاده کرد. در آن روایت در مورد زن بارداری که برای سقط جنین فرزندش، دارو می نوشد و آن را سقط می نماید، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: اگر دارای استخوان است که بر او گوشت روییده و چشم و

ص: ۲۱۲

۱- (۱) الکافی فی الفقه: ۳۸۴.

۲- (۲) إصباح الشیعه: ۴۹۲.

۳- (۳) مبانی تکمله المنهاج: ۸۵:۲.

۴- (۴) میرزا جواد تبریزی، کتاب القصاص: ۱۵۸-۱۵۹.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۸: فصل دوم.

۶- (۶) شرائع الاسلام: ۲۸۲:۴.

گوش آن مشخص شده، دیه آن بر عهده زن است که آن را به پدر جنین می پردازد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم پس او از دیه فرزند خود ارث نمی برد؟ فرمودند: نه، زیرا او را کشته است.^(۱)

این روایت، با این که صراحت دارد که جنایت عمدی بر جنین صورت گرفته و جنین هم کامل است، ولی اشاره ای به قصاص نکرده است. اگر قصاص واجب بود، در حدیث - که معتبر هم می باشد - ذکر می گردید.

البته تحقیق در این مسأله مجال بیشتری می طلبد که در این مختصر نمی گنجد و در هر صورت لازم است احتیاط رعایت گردد. به این معنی که رضایت صاحب جنین (پدر و مادر وی) جلب شود.

لازم به یاد آوری است، صورت اول به شرحی که توضیح داده شد، هر چند ممکن است واقع شود، ولی از موارد استثنایی و نادر است. زیرا اسقاط جنین، آن هم با آگاهی از زنده بودن او در مرحله پس از ولوج (که عادتاً برای بیش تر افراد مگر متخصصین مربوطه، غیر ممکن است) و با قصد قتل، به طور عادی کم تر اتفاق می افتد و شاید به همین دلیل است که فقها بحث اسقاط جنین را در باب دیات مطرح نموده و در باب قصاص اثری از آن دیده نمی شود.

۶. دیه اسقاط جنین در مراحل مختلف

اسقاط جنین پس از ولوج روح به صورت خطا و قبل از ولوج روح اعم از این که عمدی باشد یا خطایی منجر به پرداخت دیه می شود و اجمال آن بدین قرار است: درباره میزان دیه جنین بین فقها بحث و گفتگو است، دیدگاه مشهور این است که، دیه جنین آزاد مسلمان بعد از آن که خلقتش تمام شده باشد و پیش از ولوج روح، صد دینار طلا می باشد و اگر روح در آن دمیده شده باشد و جنین پسر باشد، دیه انسان کامل (هزار دینار طلا) و اگر دختر باشد، نصف آن قرار داده شده است.

ص: ۲۱۳

۱- (۱) الکافی ۱۴۱:۷، وسائل الشیعه ۳۱:۲۶ باب ۸ من ابواب موانع الإرث، ح ۱.

بسیاری از فقیهان (۱) در قرون متمادی تا به امروز (۲) به این نظریه معتقد بوده و بر طبق آن فتوا داده اند. دلیل آن علاوه بر اجماع که برخی از فقها مطرح نموده اند، روایاتی است در حد استفاضه، از جمله صحیح طریف که کلینی به طریق خود به کتاب ظریف، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آن را چنین نقل نموده است: دیه جنین صد دینار قرار داده شده و منی مرد تا رسیدن به مرحله جنین، پنج جزء شده است، دیه آن هنگامی که جنین است، پیش از دمیده شدن روح، صد دینار طلا است، و صد دینار پنج قسمت می شود. دیه نطفه یک پنجم از صد دینار، یعنی بیست دینار و دیه علقه دو پنجم از یکصد دینار، یعنی چهل دینار و دیه مضغه سه پنجم از صد دینار، یعنی شصت دینار است و دیه جنین اگر دارای استخوان باشد چهار پنجم از صد دینار است، یعنی هشتاد دینار و زمانی که گوشت بر آن پوشیده شود، دیه آن یکصد دینار کامل است. پس چون آفرینش دیگری در آن پدید آید، یعنی روح در آن دمیده شود، در این صورت جنین دارای نفس است که دیه آن در صورتی که پسر باشد، هزار دینار کامل است و در صورتی که دختر باشد، پانصد دینار است. «جَعَلَ دِيَةَ الْجَنِينِ مِائَةَ دِينَارٍ وَ جَعَلَ مِئَةَ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَكُونَ جَنِينًا خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْبِغَهُ الرُّوحَ مِائَةَ دِينَارٍ... نَسَأَ فِيهِ خَلْقَ آخَرَ وَ هُوَ الرُّوحُ فَهُوَ جِنْدٌ نَفْسٍ بِأَلْفِ دِينَارٍ كَامِلَةً» (۳) در روایت معتبر دیگری، سلیمان بن صالح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: دیه نطفه، بیست دینار است و زمانی که گوشت بر استخوان آن پوشیده شده باشد، صد دینار است و همین صد دینار، دیه جنین است تا زمانی که روح در آن دمیده شود و اگر از رحم بیرون آید و صدا داشته باشد، در این حالت دیه انسان کامل به او تعلق می گیرد.

«تَمَّ هِيَ دِيَّتُهُ حَتَّى يَشْتَهَلَ فَإِذَا اشْتَهَلَ فَالذِّيَّةُ كَامِلَةٌ» (۴)

ص: ۲۱۴

-
- ۱- (۱) الخلاف ۵: ۲۹۴، المقنعه: ۷۶۳، شرائع الاسلام ۴: ۲۸۰، قواعد الاحکام ۳: ۶۹۴، غایه المراد ۴: ۴۷۳، جواهرالکلام ۴۲: ۳۶۲ و ۳۶۴.
- ۲- (۲) تحرير الوسيله ۲: ۵۳۸، تفصيل الشريعه (كتاب الديات): ۲۷۳، جامع المدارك ۶: ۲۷۸.
- ۳- (۳) وسائل الشيعه ۲۹: ۳۱۲، باب ۱۹، من ابواب ديات الاعضاء، ح ۱، الكافي ۷: ۳۴۲-۳۴۳، ح ۱.
- ۴- (۴) وسائل الشيعه ۲۹: ۳۱۳، باب ۱۹، من ابواب ديات الاعضاء، ح ۳.

آن چه ذکر شد دیدگاه مشهور فقها است. در مقابل، دیدگاه های دیگری

(۱) که برخی از آن ها منطبق با آرای اهل سنت است، ذکر شده است و روایاتی (۲) نیز وجود دارد لیکن این روایات قابل معارضه با ادله مشهور نیست.

افزون بر آن، بسیاری از فقیهان نیز از این گونه روایات اعراض نموده اند.

۷. تراحم حق حیات مادر با جنین

رایج ترین دلیل برای سقط جنین که مورد پذیرش بسیاری از کشورها قرار گرفته است، نجات دادن جان مادر باردار است. بر پایه اطلاعات به دست آمده از ۱۹۳ کشور جهان، ۹۸ از آن ها سقط جنین در این مورد را اجازه می دهند. (۳)

البته ابهامی که در این مورد وجود دارد، معنای خطر جانی است که ممکن است برداشت های مختلفی از آن بدست آید و اغلب؛ مفاهیمی چون خطر جدی، اجتناب ناپذیر، و از این قبیل عبارت بیان می شود. ولی ظاهراً منظور از خطر جانی، خطر بسیار جدی و نزدیک به مرگ می باشد.

مسئله ای که در همین زمینه وجود دارد و تا حدودی مورد ابتلای جامعه امروز است و در عبارات برخی از اعلام فقهای معاصر مطرح گردیده، این است که اگر حیات جنین، با حیات مادر، در تراحم واقع شود و علم پیدا شود که جنین و مادرش هر دو زنده نخواهند ماند، بلکه یکی از آن ها می میرند، مگر این که جنین از رحم خارج گردد، که در این صورت ممکن است از بین برود، ولی مادر به حیات خود ادامه دهد. ولی چنان چه جنین خارج نشود ممکن است مادر از بین برود و جنین سالم بماند. در این فرض آیا حیات مادر مقدم است یا جنین؟ و یا این که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد؟

ص: ۲۱۵

۱- (۱) الخلاف ۱۱۳:۴ مسأله ۱۲۶، المبسوط ۴:۱۲۵، مختلف الشیعه ۹:۴۱۹-۴۲۰، ایضاح الفوائد ۴:۷۲۰، کشف اللثام ۱۱:۴۵۴، جواهر الکلام ۴۲:۳۵۸.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰:۲۸۷ ح ۱۵، وسائل الشیعه ۲۹:۳۱۸ باب ۲۰، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱، و باب ۱۹ من ابواب دیات الاعضاء، ح ۴.

۳- (۳) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۳۵۱.

مرحوم سید یزدی در این باره می نویسد: «اگر بین حیات مادر و جنین تراحم ایجاد شود و نسبت به زنده ماندن هر دو نگران باشند، نمی توان دست به هیچ اقدامی زد و هیچ کدام مقدم بر دیگری نیست و باید منتظر ماند تا خدا چه خواهد و چگونه حکم نماید. (۱)»

این نظریه مورد پذیرش بسیاری از فقهای معاصر (۲) قرار گرفته است، بنابراین برای کسی جایز نیست، جنین را بکشد (اسقاط نماید) تا مادر سالم بماند و به عکس. زیرا حیات هیچ کدام از مادر و جنین بر دیگری ترجیح ندارد. در نتیجه حرام است که یکی از آن ها را کشت تا دیگری سالم بماند.

به عبارت روشن تر، با ارتکاب حرام در انجام مقدمه نمی توان وجوب ذی المقدمه را فراهم کرد. در این جا، حفظ جان یکی از آن دو (واجب) متوقف بر انجام حرام، یعنی اتلاف و از بین بردن دیگری می باشد و انجام آن جایز نیست، مگر در موردی که ذی المقدمه اهمیت بیشتری نسبت به مقدمه داشته باشد. مانند حفظ جان فردی که متوقف بر تصرف در اموال دیگری بدون رضایت اوست.

اما در این مسأله چون اهمیت در ذی المقدمه نسبت به مقدمه ثابت نیست و حیات هیچ کدام از مادر و جنین نسبت به دیگری از اهمیت بیشتری برخوردار نیست، کسی حق ندارد یکی از آن ها را بکشد تا دیگری زنده ماند، زیرا فرض بر این است که هر دو زنده، مسلمان و دارای حیات می باشند.

البته آن چه ذکر شد بیان وظیفه شخص ثالث است، لیکن جای این پرسش وجود دارد که آیا برای مادر جایز است جنین را اسقاط نماید تا خود سالم بماند؟

به نظر می رسد برای مادر منعی ندارد، زیرا اگر ضرری متوجه دو نفر باشد بر یکی از آن ها واجب نیست متحمل ضرر شود تا دیگری سالم بماند، چرا که تحمل ضرر، عسر و حرج است و مکلف مجبور به پذیرش آن نیست.

ص: ۲۱۶

۱- (۱) العروه الوثقی ۱: ۳۴۱، مسأله ۱۵.

۲- (۲) موسوعه الامام الخویی ۹: ۳۱۷، مستمسک العروه الوثقی ۴: ۲۵۴، مهذب الاحکام ۴: ۱۷۷، تحریر الوسیله ۱: ۷۹، مصباح الهدی فی شرح عروه الوثقی ۶: ۴۴۳.

بنابراین بر مادر واجب نیست، متحمل ضرر گردد، یعنی صبر کند تا بمیرد و فرزندش زنده بماند. باید دانست که این مسأله از فروع قاعده فقهی «دفع مفسده اولی از جلب منفعت است» می باشد.

بنابراین جایز است مادر در حفظ حیات خویش بکوشد، هر چند با قتل فرزندی (جنین) که در رحم دارد. (۱) و می تواند از پزشکان متخصص، روش اسقاط جنین را بیاموزد و خود به انجام آن اقدام نماید. البته چنان چه قتل جنین مستند به طیب متخصص گردد برای طیب جایز نیست و در هر صورت باید احتیاط رعایت شود.

آن چه ذکر شد، تراحم حیات مادر و حیات جنین بعد از اتمام خلقت و ولوج روح بود. اما در مورد جنینی که هنوز در مرحله علقه یا مضغه و قبل از ولوج روح قرار دارد اگر به نظر پزشکان متخصص و مورد اطمینان، استمرار حیات جنین موجب به خطر افتادن جان مادر باشد، در این فرض برای مادر و افراد دیگر اسقاط جنین جایز است.

آیت الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «اسقاط جنین قبل از ولوج روح در صورتی که بقای آن موجب تلف شدن مادر گردد یا متحمل ضرر بزرگ شود و یا در عسر و حرج شدید قرار گیرد، جایز است». (۲) برخی دیگر از فقیهان (۳) نیز به این مسأله فتوا داده اند.

دلیل این نظریه اولاً: انصراف ادلّه حرمت نفس محترمه از این مورد است، زیرا عنوان انسان بر جنین قبل از ولوج روح، صادق نیست بلکه او را علقه یا مضغه می نامند. ثانیاً: حکومت دلیل «لا ضَرَر» و «لا حَرَج» بر حرمت اسقاط جنین است. زیرا مقصود از ضرر و حرج، ضرر و حرج شخصی است نه نوعی. و در این جا، وجوب استمرار حیات جنین که به مقتضای حرمت اسقاط جنین می باشد، موجب ضرر بر مادر است و به حکم قاعده «لا ضَرَر» و «لا حَرَج» دفع می گردد. در نتیجه برای مادر جایز است، به دلیل دفع ضرر از خود، جنین را اسقاط نماید. بلکه جایز نیست جنین را نگه دارد تا خود از بین برود.

ص: ۲۱۷

۱- (۱) ر. ک: موسوعه الامام الخویی ۹: ۱۹۳.

۲- (۲) جامع المسائل ۱: ۴۹۰.

۳- (۳) بحوث فقهیه هامه: ۲۹۲، سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۳۲-۳۳۳، منهاج الصالحین، السید علی السیستانی ۱: ۴۶۱.

هم چنین در این فرض مادر می تواند برای اسقاط جنین از دیگران کمک بگیرد. البته در هر دو صورت بر مادر یا افراد دیگری که به اسقاط جنین اقدام می نمایند، پرداخت دیه به نسبت مرحله ای که جنین در آن قرار دارد، واجب می شود.

۸. اسقاط جنین در حقوق جزاء

قوانین و سیاست های اجرایی مربوط به سقط جنین، محصول تأثیر متقابل و پیچیده اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی و فرهنگی کشورهای مختلف است. از این رو، کشورهای جهان هر کدام به گونه ای درباره آن به بحث پرداخته و مقررات و قوانین خاصی برای خود در نظر گرفته اند.

بررسی تمام اوضاع و احوال حاکم بر هر کشور و قوانین مربوط به آن، هر کدام بحث گسترده و جداگانه ای می طلبد، بنابراین فقط به بررسی بخشی از مواد قانونی سقط جنین در قانون جزایی ایران که بر گرفته از فقه امامیه می باشد، اکتفا می گردد.

در حقوق ایران، مسأله سقط جنین و کیفر آن در مواد ۶۲۲ تا ۶۲۵ و ۷۱۵ و ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ ذکر گردیده است.

از دیدگاه حقوقی، به جنین تا زمانی که در رحم مادر است، فرزند اطلاق می شود و مبدأ آن، زمان آبستن شدن زن و انتهای آن، لحظه قبل ولادت است. (۱) بنابراین اسقاط جنین، جرمی است که نتیجه آن، بیرون انداختن جنین از رحم پیش از موعد طبیعی زایمان باشد. فاعل جرم باید قصد این نتیجه را داشته باشد، خواه وسایلی به کار برده باشد، خواه نه. مورد صدق این عمل این است که جنین پس از ساقط شدن، عادتاً قادر به ادامه زندگی نباشد. (۲)

ماده ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هر کس عالماً و عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله، موجب سقط جنین وی شود، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد.» این ماده ناظر به افراد

ص: ۲۱۸

۱- (۱) ر. ک: جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق: ۲۰۱.

۲- (۲) هوشنگ شامیاتی، حقوق کیفری اختصاصی ۱: ۳۵۵.

غیر متخصص و غیر حرفه ای است که در نزاع و یا حادثه ای عمداً موجب سقط جنین می شوند و معمولاً این جرم همراه با خشونت می باشد.

در ماده ۶۲۳ همان قانون آمده است: «هر کس به واسطه دادن ادویه یا وسایل دیگری موجب سقط جنین زن گردد، به شش ماه تا یک سال حبس محکوم می شود و اگر عالماً و عمدتاً زن حامله ای را دلالت به استعمال ادویه و یا وسایل دیگر نماید که جنین وی سقط گردد به حبس از سه تا شش ماه محکوم خواهد شد، مگر این که ثابت شود این اقدام برای حفظ مادر می باشد و در هر مورد، حکم به پرداخت دیه، مطابق مقررات مربوط داده خواهد شد». این ماده به جرم سقط جنین توسط افراد غیر متخصص با رضایت زن اشاره دارد.

ماده ۶۲۴ نیز مقرر می دارد: «اگر طبیب یا ماما یا دارو فروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یا مامایی یا جراحی یا دارو فروشی اقدام می کنند، وسایل سقط جنین فراهم سازند و یا مباشرت به اسقاط جنین نمایند به حبس از دو تا پنج سال محکوم خواهند شد و حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات مربوط صورت خواهد پذیرفت».

هم چنین در ماده ۴۸۷ قانون مذکور، قانون گذار به پیروی از منابع فقهی امامیه، دیه جنین را به گونه ای که در بحث فقهی اسقاط جنین ذکر گردید، بیان نموده است.

۹. فروع فقهی مربوط به حیات جنین

در منابع فقهی شیعه به تناسب مباحث مربوط به جنین و به تبع روایات وارده از ائمه معصومین: فروعی ذکر شده است که حاکی از دیدگاه اسلام در حمایت از کودک به طور عام و جنین به طور خاص می باشد. در بعضی از این فروع ها مطالب بسیار دقیق و ظریفی مطرح گردیده که نشان دهنده اهتمام بیش از حد اسلام در حمایت از کودک است، آن هم پیش از سیزده قرن قبل، یعنی زمانی که این مباحث در بین مردم مطرح نبوده است. اینکه به برخی از این فروع اشاره می گردد:

۱. حیات جنین هنگام مرگ مادر

هرگاه زن حامله ای بمیرد، در حالیکه جنین زنده در شکم داشته باشد، بر اطرافیان (اعم از شوهر، فرزندان کبیر، پزشکان و...) واجب است با رعایت مسائل شرعی، جنین را

از رحم وی خارج ساخته و سپس جسد او را دفن نمایند. این مسأله از دیر زمان در بین فقها، مشهور است.

شیخ مفید در این باره می نویسد: «اگر زنی که فرزند زنده در رحم دارد، بمیرد، باید طرف چپ شکم او را شکافت و فرزند را خارج نموده، آن گاه آن موضع را بدوزند و سپس غسل داده و کفن نمایند و دفن شود» (۱). بسیاری از فقها در دوره های گذشته (۲) تا به امروز (۳) نیز این مسأله را مطرح ساخته اند.

مستند این نظریه، اولاً ادله ای است که حفظ نفس محترمه را لازم و واجب می داند، زیرا مفروض این است که جنین در رحم زن زنده است و احترام زنده بیش تر از احترام میت است. ثانیاً، روایاتی است که در این باره وارد شده است، مانند این که ابن ابی عمیر در روایت صحیح نقل می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: زنی مرده و جنین او در رحمش زنده و دارای حرکت است، آیا جایز است شکم او را بشکافند و فرزند را بیرون آورند؟ حضرت فرمود: آری و سپس شکم را بدوزند. «فَقَالَ: نَعَمْ وَ يُخَاطُ بَطْنُهَا» (۴). روایت دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است (۵).

۲. حیات مادر هنگام مرگ جنین

اگر معلوم شود جنین در رحم مادر مرده است، واجب است برای حفظ سلامت مادر، کودک را از رحم مادر خارج کنند. در این مسأله بین فقها اختلافی نیست، بلکه ادعای اجماع (۶) شده است. دلیل آن، علاوه بر عموم ادله عقلی و شرعی که بر وجوب حفظ نفس محترمه دلالت دارد، روایات است. مانند آن که امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۲۲۰

۱- (۱) المقتنع: ۸۷.

۲- (۲) الخلاف ۱: ۷۲۹-۷۳۰، مسأله ۵۵۷، شرائع الاسلام ۱: ۴۴، جامع المقاصد ۱: ۴۵۴، جواهر الکلام ۴: ۳۷۶، العروه الوثقی ۲: ۱۱۷.

۳- (۳) مهذب الأحكام ۴: ۱۷۶-۱۷۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۴۶۹، باب ۴۶، من ابواب المحتضر، ح ۱.

۵- (۵) همان: ح ۲ و ۴-۵-۶-۷.

۶- (۶) المقتنع: ۸۷، النهایه: ۴۲، الخلاف ۱: ۷۲۹، مسأله ۵۵۷، تذکره الفقها ۲: ۱۱۲، مدارک الأحكام ۲: ۱۵۷، العروه الوثقی ۲: ۱۱۷، مسأله ۱۵.

نقل می کند که فرموده است: هرگاه جنین در رحم مادر بمیرد و موجب خطر برای جان مادر شود، جایز است جنین از شکم او خارج سازند، هر چند منجر به قطع قطع شدن جنین شود. (۱)

۳. تعیین مراحل مختلف جنین

همان گونه که در بحث فقهی دیه جنین بیان شد، برای هر کدام از مراحل مختلف جنین (نطفه، علقه، مضغه) که ساقط شود، مقدار معینی از دیه تعیین گردیده است. سؤالی که مطرح می شود این است که فاصله زمانی بین هر یک از مراحل مختلف آن، چقدر است؟

در این باره بین فقها بحث و گفتگو است. مشهورترین نظریه که اکثر فقها به آن معتقدند، این است بین هر مرحله از مراحل جنین، چهل شبانه روز فاصله می باشد. یعنی آغاز هر مرحله تا پایان آن، چهل شبانه روز است.

محقق حلی در شرائع می نویسد: «فاصله زمانی بین نطفه و علقه، و نیز بین علقه و مضغه چهل شبانه روز می باشد. (۲) بسیاری از فقیهان دیگر نیز آن را پذیرفته و بر طبق آن فتوا داده اند. (۳)

دلیل این نظریه، روایاتی است در حد استفاضه، مانند این که، ابن فضال می گوید: امام رضا از جدش امام باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: نطفه در رحم بعد از چهل شبانه روز علقه می شود و علقه بعد از چهل شبانه روز، شکل مضغه به خود می گیرد. «إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (۴) به همین مضمون، زراره در روایت صحیح دیگری، این مطلب را نقل نموده است. (۵)

ص: ۲۲۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲: ۴۷۰، باب ۴۶، من ابواب الاحتضار، ح ۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۲۸۱.

۳- (۳) کشف الرموز ۲: ۶۷۴، التنقیح الرائع ۴: ۵۲۰، مسالک الافهام ۱۵: ۴۷۳ و ۴۷۶؛ مبانی تکلمه المنهاج ۲: ۴۹۶، مهذب الاحکام ۲۹: ۳۱۱.

۴- (۴) الکافی ۶: ۱۳، ح ۳.

۵- (۵) همان، ح ۴.

اگر فردی، زن حامله ای را به طوری بترساند که موجب سقط جنین وی شود، مرتکب، ضامن دیه جنین می باشد و اگر موجب مرگ مادر و جنین هر دو شود، نسبت به دیه مادر نیز ضامن است. بسیاری از فقها این مسأله را مطرح ساخته اند و در بعضی از عبارات با فرض خطا در ارتکاب آن، مطرح گردیده است. (۱) برخی دیگر فرض عمد را نیز بیان نموده اند. مقدّس اردبیلی می گوید: «اگر مرتکب، با قصد عمد به انجام آن مبادرت ورزد، قصاص می شود». (۲)

هم چنین صاحب جواهر می نویسد: «اگر در فرض مذکور، جنین، دارای روح و خلقت کامل باشد و مرتکب، قصد سقط جنین داشته باشد، قصاص می گردد». (۳)

حکم به قصاص با استفاده از عموم و اطلاق ادله ای است که قتل عمد را موجب قصاص می داند، زیرا فرض بر این است که جنین در رحم مادر، زنده بوده و مرتکب با قصد و عمد، او را اسقاط نموده است. بنابراین عنوان قاتل بر کسی که در فرض مزبور مرتکب سقط جنین شده صادق است و حکم به دیه علیه جانی اعم از دیه جنین و مادر با فرض شبهه عمد می باشد.

شیخ طوسی در مبسوط (۴) و برخی دیگر از فقها (۵) در این باره ادعای اجماع و برخی دیگر ادعای عدم خلاف نموده اند. (۶)

بعضی از روایات نیز می توانند مؤید این نظریه قرار گیرد، مانند آن که شیخ کلینی به سند خود در کافی و نیز شیخ طوسی در تهذیب از یعقوب بن سالم نقل نموده اند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: در زمان حکومت عمر خلیفه دوم در شهر مدینه،

ص: ۲۲۲

۱- (۱) قواعد الاحکام ۳: ۶۲۵، ایضاح الفوائد ۴: ۶۵۹، غایه المراد ۴: ۴۷۵، کشف اللثام ۱۱: ۲۵۱.

۲- (۲) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۷۹.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۶۱.

۴- (۴) المبسوط ۷: ۱۵۹.

۵- (۵) مفتاح الکرامه ۱۰: ۲۸۲، کشف اللثام ۱۱: ۲۵۱.

۶- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۶۰.

زن زانیه ای بود که به فساد شهرت داشت، خبر به عمر رسید، دستور داد مأمورین او را به نزد وی بیاورند، زن ترسید و به خانه های اطراف فرار کرد و بر او درد زایمان عارض گردید و بچه ای که در رحم داشت، سقط شد و بعد از چند لحظه که زنده بود و صدا داشت، فوت نمود، عمر از این قضیه بسیار ناراحت شد، افراد حاضر در جلسه او را سرزنش نموده و هر کس چیزی می گفت. عمر گفت: از ابالحسن امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کنید، حکم مسأله چیست و چه باید کرد؟ آن حضرت بعد از بیاناتی فرمود: باید عمر دینه طفل سقط شده را بپردازد. «قَالَ عَلَيْكَ دِيَةُ الصَّبِيِّ» (۱) در ماده ۴۸۸ قانون مجازات اسلامی نیز به این مسأله اشاره شده و مقرّر می دارد: «هرگاه در اثر کشتن مادر، جنین بمیرد و یا سقط شود، دینه جنین در هر مرحله ای که باشد بر دینه مادر افزوده می شود».

۵. قطع اعضای جنین

هرگاه ضربه ای بر زن حامله وارد شود و منجر به قطع اعضا یا جراحت جنین گردد، ضارب به نسبت دینه جنین، محکوم به پرداخت دینه می شود، البته این ضرب و جرح ممکن است به دو صورت انجام پذیرد:

الف: بعد از ولوج روح.

ب: قبل از ولوج روح.

مرحوم محقق و برخی دیگر از فقیهان، فرض اول را بیان داشته و گفته اند: ضارب به پرداخت دینه به نسبت دینه جنین زنده، محکوم می گردد. (۲)

برخی از فقها مانند علامه (۳) و دیگران (۴) و نیز بعضی از معاصرین، (۵) فرض قبل از ولوج روح را مطرح نموده اند.

ص: ۲۲۳

۱- (۱) الکافی ۷: ۳۷۴، ح ۱۱، تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۲، ح ۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۲۸۲، تلخیص المرام: ۳۷۱.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۶۹۶.

۴- (۴) ایضاح الفوائد ۴: ۷۲۳، ریاض المسائل ۱۶: ۵۴۹.

۵- (۵) مهذب الاحکام ۲۹: ۳۱۸، تفصیل الشریعه (کتاب الدیات): ۲۸۶.

دلیل این نظریه در هر دو صورت، روایت صحیحی است که شیخ کلینی و دیگران، آن را از کتاب ظریف از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده اند.^(۱)

در ماده ۴۹۱ قانون مجازات اسلامی نیز به این مسأله اشاره گردیده و مقرر می دارد: «دیه اعضای جنین و جراحات آن به نسبت دیه همان جنین است».

۶. پرداخت دیه جنین

هرگاه جنایتی که موجب دیه جنین شده به صورت عمد یا شبه عمد صادر شده باشد، پرداخت دیه بر عهده جانی است و اگر به طور خطا صورت پذیرفته باشد، باید عاقله جانی، دیه را پرداخت نمایند. بسیاری از فقها در عبارات خود، این حکم را با صراحت بیان نموده اند.^(۲) دلیل این نظریه، اطلاق ادله ضمان نسبت به عاقله می باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «در مورد ثبوت دیه خطایی بر عاقله در صورتی که جنین دارای روح باشد، تردیدی در آن راه ندارد، زیرا جنایت بر جنین در این صورت از مصادیق قتل است».^(۳)

هم چنین برخی دیگر از فقیهان می گویند: «گویا فقها جنایت بر جنین را نسبت به احکام مزبوره (احکام باب قصاص و دیات) به منزله قتل دانسته اند و ظاهراً بر این امر اتفاق نظر دارند. افزون بر این، روایاتی نیز در بعضی احکام جنین وارد شده است».^(۴)

ظاهراً دلیل فقهی در این مسأله (که هرگاه جنایت بر جنین، به طور خطا صورت پذیرد، پرداخت دیه بر عهده عاقله می باشد) وجود ندارد، افزون بر این که، به مقتضای اطلاق ادله ای که دلالت بر ضامن بودن جانی نسبت به پرداخت دیه جنین قبل از ولوج روح دارد، فرقی بین جنایت عمد و شبه عمد و خطایی نیست. شاید به همین جهت است که

ص: ۲۲۴

۱- (۱) و سائل الشیعه ۳۱۲:۲۹ باب ۱۹، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱. جهت توضیح بیش تر ر. ک: جلد هشتم (موسوعه احکام الاطفال)، بحث از فروع هامة، فرع سوم.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲۸۴:۴، قواعد الاحکام ۷۰۰:۳، مسالک الافهام ۴۸۹:۱۵، جواهر الکلام ۳۸۳:۴۳.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب الدیات): ۲۸۸.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۸۳:۴۳.

برخی از فقها، پرداخت دیه جنین را مطلقاً بر عهده جانی می‌دانند و معتقدند در صورتی که جنایت خطایی صورت پذیرفته باشد، عاقله جانی مسئول پرداخت دیه نیستند.^(۱)

ولی در ماده ۴۹۲ قانون مجازات اسلامی نسبت به پرداخت دیه جنین آمده است: «دیه سقط جنین در موارد عمد و شبه عمد، بر عهده جانی است و در موارد خطای محض، بر عاقله اوست، خواه روح پیدا کرده باشد و خواه نکرده باشد».

۷. قتل جنین پس از اسقاط آن

هرگاه فردی مرتکب جنایت بر زن حامله شود و جنین وی در حالی که زنده است، ساقط گردد و فرد دیگری او را بکشد، برای این مسأله چند فرض متصور است:

الف: معلوم شود جنین حیات مستقر داشته، به این معنا که اگر کشته نمی‌شد، می‌توانست به زندگی خود ادامه دهد. در این فرض، فرد دؤم قاتل محسوب می‌گردد، زیرا قتل بر کسی وارد شده که حیات مستقر داشته است. در این جا جنایت قتل، یا به طور عمد صورت پذیرفته یا به طور شبه عمد و یا خطا و در هر سه صورت حکم مربوط به خود را دارد. اما جانی اول که موجب سقط جنین شده، ضامن نیست، لیکن باید تعزیر شود، زیرا با جنایتی که انجام داده مرتکب گناه شده است، بنابراین حاکم شرعی می‌تواند او را تعزیر نماید.

ب: معلوم شود جنایت جانی اول، موجب عدم استقرار حیات جنین گردیده است. در این فرض، جانی اول قاتل محسوب می‌گردد، زیرا موضوع قتل نسبت به او تحقق می‌یابد و به عبارت دیگر، قتل منتسب به اوست و جانی دؤم تعزیر می‌گردد.

ج: حال جنین نسبت به داشتن استقرار و عدم استقرار حیات، معلوم نباشد. در این فرض عنوان قاتل نسبت به هیچ کدام از دو نفر ثابت نیست، بنابراین حکم شبهه که قصاص را بر می‌دارد، نسبت به هر دو وجود دارد. آن چه ذکر شد، نظریه مشهور بین فقها است.^(۲)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) مبانی تکملة المنهاج ۵۱۷:۲، مهذب الاحکام ۳۲۱:۲۹.

۲- (۲) المسبوط ۲۰۳:۷، شرائع الاسلام ۲۸۳:۴، کشف اللثام ۴۷۳:۱۱، جواهر الکلام ۳۸۱:۴۳، موسوعه الامام الخویی، (مبانی تکملة المنهاج) ۵۱۳:۴۲.

البته در فرض سوم نسبت به پرداخت دیه، میان فقیهان بحث و گفتگو است و در مورد آن دیدگاه‌های مختلفی مطرح گردیده است:

نظریه اول: بعضی گفته‌اند، وجوب پرداخت آن با قرعه تعیین می‌گردد. (۱)

نظریه دوم: عدّه‌ای معتقدند، باید جانی دوم دیه را بپردازد. (۲)

نظریه سوم: برخی دیگر بر این باورند که دلیل وجوب پرداخت دیه نسبت به هر یک از جانی اول و دوم وجود ندارد. بنابراین، باید از بیت المال پرداخت گردد. چرا که خون مسلمان به هیچ وجه هدر (باطل، و بی قصاص و دیه) نمی‌باشد. (۳)

نظریه چهارم: نظریه دیگر این است که هر دو نفر را مسئول پرداخت دیه می‌داند. (۴)

۸. نقص عضو جنین

هرگاه جنایت بر زن حامله، به شهادت اهل خبره و متخصصین، موجب نقص عضو بر جنین گردد، چنانچه عضو ناقص دارای دیه مقدّر شرعی باشد، جانی به پرداخت آن محکوم می‌گردد، زیرا مقتضای ضمان بر علیه او موجود و مانع مفقود است. به عنوان مثال، اگر جنایت موجب زوال عقل جنین شده باشد، جانی به پرداخت دیه کامل محکوم می‌گردد. ولی چنانچه عضو ناقص دارای دیه مقدّر شرعی نباشد، در این صورت نوبت به حکومت (۵) (تفاوت و سنجش دیه با در نظر گرفتن عضو سالم و ناقص) می‌رسد که تحقیق در آن مربوط به کتب فقهی است.

۹. ارث دیه جنین

دیه جنین به ارث برده می‌شود و برای آن چند فرض متصور است:

الف: اگر جنایت بر جنین موجب تلف آن گردد، طبق احکام و مقررات ارث، وراثت جنین، آن را به ارث می‌برند. (۶)

ص: ۲۲۶

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۹۵:۴۲.

۲- (۲) المسبوط ۲۰۳:۷، قواعد الکلام ۶۹۹:۳، مجمع الفائدة والبرهان ۳۳۸:۱۴.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، (مبانی تکمله المنهاج) ۴۱۴:۴۲-۴۱۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۱۹۵:۴۲.

۵- (۵) ر. ک: مهذب الاحکام ۳۲۶:۲۹-۳۲۷.

۶- (۶) ر. ک: شرائع الاسلام ۲۸۲:۴، قواعد الاحکام ۶۹۶:۳، کشف الرموز ۶۷۶:۲، مسالک الافهام ۴۸۰:۱۵.

ب: هرگاه جنایت بر زن حامله موجب نقص عضو جنین گردد، خود جنین، با فرض این که از بین نمی رود و به حیات خود ادامه خواهد داد، مالک دیه می شود.^(۱) در این صورت ولی جنین او را از جانی مطالبه خواهد نمود.

ج: چنان چه جنایت یا سقط توسط یکی از والدین جنین صورت پذیرد، هیچ کدام از آن دو، از دیه جنین ارث نمی برند، زیرا قاتل او محسوب می شوند و قاتل ارث نمی برد.^(۲) خواه جنایت به طور عمد صورت پذیرفته باشد یا خطا.^(۳) برخی از فقها در این حکم ادعای عدم خلاف نموده اند.^(۴)

دلیل این حکم علاوه بر اطلاق و عموم ادله ای که دلالت بر عدم ارث قاتل دارد، روایت صحیحه ابن عبیده است. وی می گوید: از امام باقر علیه السلام یا پدر بزرگوارش که بر آن دو سلام و درود باد، در مورد زن حامله ای که اقدام به خوردن دارو نموده و جنینش سقط گردیده است، سؤال نمودم، فرمودند: اگر جنین دارای استخوان بوده و بر استخوان گوشت پوشیده شده و نیز دارای چشم و گوش بوده، مادر باید دیه کامل به پدر جنین بپردازد... سؤال کردم: آیا زن از این دیه ارث می برد؟ فرمود: نه، زیرا او را کشته است. «قَالَ: لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ».^(۵) نظریه حقوقی در این فرع

از دیدگاه حقوقی نیز دیه جنین مانند سایر اموال است، بنابراین هر کس که از مال ارث ببرد و رابطه وراثت با جنین داشته باشد و واجد شرایط ارث باشد، از او ارث می برد و در مورد عدم ارث مادری که اقدام به سقط جنین نموده است. ماده ۴۸۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هرگاه زنی جنین خود را سقط کند، دیه آن را در هر مرحله ای که باشد باید بپردازد و خود از آن دیه سهمی نمی برد».

ص: ۲۲۷

۱- (۱) همان.

۲- (۲) المسبوط ۱۹۵:۷، تحریر الاحکام الشرعیه ۶۲۷:۵.

۳- (۳) السرائر ۴۱۸:۳، بلغه الفقیه ۲۵۴:۴.

۴- (۴) ریاض المسائل ۵۴۸:۱۶.

۵- (۵) الکافی ۳۴۴:۷ ح ۶، وسائل الشیعه ۳۱۸:۲۹ باب ۲۰ (من ابواب دیات الاعضاء) ح ۱.

هرگاه بیش از یک جنین در رحم زن باشد و ساقط گردند، همه آن‌ها دارای دیه می‌باشند و به شرحی که در مباحث و فروع گذشته توضیح داده شد، جانی یا جانین باید برای هر کدام از آن‌ها به نسبت مذکر و مؤنث بودنشان، دیه پرداخت نمایند، زیرا مقتضی تعدد دیه، که همان تعدد سبب است، موجود می‌باشد و تداخل دیه، خلاف اصل است. این مسأله در میان فقیهان اثنافی و اختلافی در آن دیده نشده است. (۱) هم چنین ماده ۴۹۰ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هرگاه چند جنین در یک رحم باشند به عدد هر یک از آن‌ها دیه جداگانه خواهد بود».

۱۲. وجوب کفاره در اسقاط جنین

در قتل مسلمان، علاوه بر این که قاتل محکوم به قصاص یا دیه می‌گردد، کفاره نیز واجب می‌گردد، البته اگر قاتل با عمد مرتکب قتل شده باشد، کفاره جمع (آزاد کردن اسیر، روزه دو ماه پی در پی، و اطعام شصت مسکین) بر او واجب می‌شود و اگر قتل به صورت خطا صورت پذیرفته باشد، کفاره مرتب (آزاد کردن اسیر و اگر امکان نداشت، شصت روز روزه و و اگر میسر نبود اطعام شصت مسکین) این حکم مسلم است و در بین فقها نسبت به آن اختلافی دیده نشده است اعم از این که مقتول مرد باشد یا زن، صغیر باشد یا کبیر. (۲)

این نسبت به جنین، اگر جنین قبل از ولوج روح ساقط شده باشد، بر جانی کفاره واجب نمی‌شود. (۳) برخی از فقها در این باره ادعای اجماع (۴) نموده‌اند، زیرا قبل از ولوج روح عنوان قتل صادق نیست. (۵) ولی اگر جانی با علم به این که جنین زنده است، بعد از ولوج روح اقدام به سقط آن نموده باشد علاوه بر دیه، محکوم به پرداخت کفاره نیز می‌گردد. (۶)

ص: ۲۲۸

-
- ۱- (۱) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۰، تحریر الأحكام الشرعیه، ۵: ۶۲۴، جواهر الکلام، ۴۳: ۳۶۳ و ۳۶۴، تحریر الوسیله، ۲: ۵۳۹، تفصیل الشرعیه، (کتاب الدیات): ۲۸۵.
 - ۲- (۲) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۷، غایه المرام، ۴: ۴۸۲، جواهر الکلام، ۴۳: ۴۰۷.
 - ۳- (۳) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۰، قواعد الاحکام، ۳: ۶۹۵، مسالک الافهام، ۱۵: ۴۷۱.
 - ۴- (۴) جواهر الکلام، ۴۳: ۳۶۴.
 - ۵- (۵) تفصیل الشرعیه (کتاب الدیات): ۲۸۰، مهذب الاحکام، ۲۹: ۳۱۶.
 - ۶- (۶) تحریر الاحکام الشرعیه، ۵: ۶۲۵، کشف اللثام، ۱۱: ۴۵۹.

آیه الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «لازم نیست جانی به زنده بودن جنین علم داشته باشد، بلکه اگر دو نفر عادل از اهل خیره بر حیات جنین شهادت دهند و جانی اقدام به سقط آن نموده باشد، کفاره بر او واجب می شود و به اصطلاح اصولی علم حکمی بر وجوب کفاره کافی است، هر چند علم حقیقی نباشد»^(۱) زیرا بعد از ولوج روح، عنوان قاتل بر جانی صادق است، بنابراین مشمول اطلاق و عموم ادله وجوب کفاره قتل می گردد، افزون بر آن در روایت مغیره این عیبده که پیش تر بدان اشاره شد، امام بر زنی که اقدام به سقط جنین کرده، اطلاق قاتل نموده است.^(۲)

۱۳. تأخیر اجرای حدّ بر زن حامله

اجرای هیچ حدّی از حدود الهی بر زن حامله تا زمانی که جنین متولد نشده است، جایز نیست، اعمّ از این که زن حامله قاتل باشد و مستحقّ قصاص نفس، یا به کیفر قصاص طرف (قطع اعضاء) محکوم شده باشد، یا مستحقّ حدّ زنا، یا شرب خمر، و یا سایر حدود الهی، و یا مشمول تعزیرات باشد، و اعمّ از این که جنین از حلال و نکاح شرعی بوجود آمده باشد و یا از طریق حرام و زنا، و نیز اعمّ از این که بعد از استحقاق عقوبت، وجود پیدا کرده باشد یا قبل از آن، زیرا اقامه حدّ بر زن حامله، موجب هلاکت جنین خواهد شد و یا دست کم ترس به هلاکت رسیدن او وجود دارد.

این حکم در میان فقها قطعی و مسلم است، محقق در این باره می نویسد: «برزن حامله، اجرای قصاص نمی گردد تا جنین متولد شود، هر چند بعد از استحقاق عقوبت قصاص، حامله شده باشد»^(۳) عبارت بسیاری از فقهای گذشته و معاصرین شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.^(۴)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الديات): ۲۸۰.

۲- (۲) الکافی ۷: ۳۴۴، ح ۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۴: ۲۳۱.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۳: ۶۲۸، غایه المراد ۴: ۳۲۰، مسالک الأفهام ۱۵: ۲۵۲، تحریر الوسيله ۲: ۵۱۱، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۰.

الف: خداوند می فرماید: هر کس به شما تجاوز کند به مثل آن و به اندازه ای که تجاوز نموده با او به مقابله برخیزید. (فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ). (۱) فرض کلام، کیفر جانی به اندازه ای که جنایت کرده ممکن نیست، زیرا قصاص یا اجرای دیگر حدود، چه بسا موجب تلف یا نقصان جنین که هیچ جنایتی مرتکب نشده، می گردد.

ب: در آیه دیگری آمده است، هیچ کس گناه دیگری را بدوش نمی کشد. (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى). (۲)

شیخ طوسی در تبیان می گوید: از این آیه استفاده می شود، هیچ فردی به گناهی که دیگری انجام داده، مؤاخذه نمی گردد و هر کس فقط به اندازه گناهی که مرتکب گردیده است، کیفر می بیند. (۳) فرض اینست که، جنین مرتکب جرم نشده و قادر به ارتکاب جرم نیست. بنابراین نباید به جرمی که مادرش مرتکب شده، هلاک شود.

ج: هم چنین در آیه قصاص آمده است: زن را در مقابل زن باید قصاص نمود. (وَالأُنثَى بِالْأُنثَى). (۴) در مسأله مورد بحث، اگر زن حامله قصاص شود، زن و جنینی که در رحم دارد (دو نفر بجای یک نفر) قصاص می شوند که خلاف صریح قرآن است.

د: در آیه دیگری می فرماید: در مجازات قتل (قصاص) اسراف ننمایید. (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ). (۵) و اجرای قصاص و دیگر حدود بر زن حامله، اسراف در قتل است، زیرا موجب قتل کسی می شود که در جنایت شرکت نداشته است.

ه -: شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: از طریق شیعه و اهل سنت، روایت شده است، زن حامله ای را به نزد عمر آوردند که مرتکب زنا شده بود، عمر حکم نمود او را رجم

ص: ۲۳۰

۱- (۱) سوره بقره ۱۹۴:۲.

۲- (۲) سوره فاطر ۱۸:۳۵.

۳- (۳) تفسیر التبیان ۳۸۶:۸-۳۸۷.

۴- (۴) سوره بقره ۱۷۸:۲.

۵- (۵) سوره اسراء ۳۳:۱۷.

نمایند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از اجرای این حکم دست نگه دار، مادر مجرم است، ولی جنینی که در شکم دارد بی گناه است. «هَبْ لَكَ سَبِيلَ عَلِيَّهَا سَبِيلَ لَكَ عَلِيٌّ مَا فِي بَطْنِهَا»، در حالی که خدا می فرماید: هیچ کس گناه دیگری را بدوش نمی کشد. عمر با شنیدن این سخن گفت: هیچ مشکلی نیست، مگر این که ابوالحسن آن را رفع می نماید، سپس سؤال کرد در این قضیه چه باید کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اجرای حکم را به تأخیر بینداز تا جنین متولد شود و پس از تولد و بعد از آن که فردی کفالت فرزندش را متعهد گردید، بر او اجرای حد نما. (۱)

عَلَّتْ حَكْمٌ فِي كَلَامِ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَعْنِي جُمْلَةً «أَيُّ سَبِيلٍ لَكَ عَلِيٌّ مَا فِي بَطْنِهَا» كَمَا فِي مَوْجُودِ حَدِّ زَنَا بَيَانِ شَدَّةِ، شَامِلٌ لِذَوِي حُدُودِ الْهَيْبَةِ مِثْلَ قِصَاصٍ وَغَيْرِهَا أَيْضًا. آيَةُ اللَّهِ فَاضِلٌ لِلنَّكَرَانِي مِي كُؤِيدُ: إِيْن رَوَايَةُ إِنْ كَرِهَ فِي مَوْجُودِ رَجْمٍ صَادِرٍ شَدَّةِ وَلِيَكُنْ مِنْهَا اسْتِفَادَةٌ مِي شُؤْدَ إِجْرَائِهَا حَدْ جَلْدٍ (شَلَاقٍ) نِيْزَ بِرِزْنِ حَامِلَةٍ فِي صَوْرَتِي كَمَا فِي حَالِ جَنِينٍ بِشَدَّةِ، جَائِزٌ نِيْست. بِه وِيْزَةُ إِيْن كَمَا فِي آيَةِ شَرِيْفَةِ قُرْآنِ اسْتِشْهَادِ نَمُودَةُ اسْت. (۲)

و: در روایت معتبر دیگر، عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی در حالی که حامله بوده مرتکب زنا می گردیده است، حکم آن چیست؟ فرمود: باید اجرای حکم به تأخیر افتد تا جنین متولد شود و نیز مدت زمان شیرخوارگی طفل پایان پذیرد، سپس رجم گردد. «قَالَ: تَقَرَّرْتُ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَتُرْضِعَ وَلَدَهَا ثُمَّ تُرْجَمُ». (۳) مناسبت حکم و موضوع، اقتضا دارد، قصاص و دیگر حدود الهی نیز شامل حکم روایت باشد و حد زنا که روایت در مورد آن صادر شده ویژگی خاصی ندارد. روایت دیگری نیز با همین مضمون صادر شده است.

(۴)

ص: ۲۳۱

۱- (۱) شیخ مفید، الارشاد ۱: ۲۰۴، وسائل الشیعه ۱۰۸: ۲۸ باب ۱۶، من ابواب حد الزنا، ح ۷.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۱۹۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۰۶: ۲۸ باب ۱۶، من ابواب حد الزنا، ح ۴.

۴- (۴) همان: ۱۰۷، ح ۵-۶.

ز: محقق اردبیلی معتقد است، عقل نیز همانند شرع به تأخیر اجرای حد بر زن حامله حکم می نماید. (۱)

ح: بعضی از فقیهان در این باره ادعای اجماع (۲) و عدم خلاف (۳) نموده اند.

۱۵. تأخیر قصاص به جهت شیر مخصوص زمان تولد

پس از آن که زن حامله وضع حمل نمود و جنین متولد گردید، باید اجرای قصاص به تأخیر افتد تا جنین بتواند از شیر مخصوص (۴) زایمان که در ساعات اول زایمان در پستان مادر می آید و گفته شده فرزند اگر از آن استفاده نکند غالباً زنده نمی ماند، (۵) بهره مند گردد، زیرا دانشمندان طب و تغذیه معتقدند، اطفالی که از خوردن این ماده محروم می گردند در معرض امراض گوناگون قرار می گیرند و از ناحیه روح و جسم ضعیف می باشند. (۶)

بعضی از روایات نیز اشعار بر این معنا دارد. مانند آن که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: شیر مادر با برکت ترین غذا برای کودک است. «مِا مِنْ لَبَنٍ يُرَضَعُ بِهِ الصَّبِيُّ أَغْظَمَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنٍ أُهِّه». (۷) بی شک، کودک برای بهره مند شدن از سلامتی جسمی و روحی، نیاز به شیر مادر از جمله شیر مخصوص زایمان دارد. به ویژه آن که مدت زمان آن کم است. بنابراین، احتیاط اقتضا دارد اجرای قصاص به تأخیر افتد تا خطر رفع گردد و فرزند بتواند از آن استفاده نماید.

(۸) ۱۶. تأخیر اجرای حد در زمان شیرخوارگی طفل

پس از آن که زن حامله وضع حمل نمود و طفل از شیر مخصوص حاملگی استفاده کرد، اگر زن دیگری که بتواند در مدت زمان شیرخوارگی، او را شیر دهد، نباشد و طفل

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - مجمع الفائدة والبرهان ۱۲: ۴۲۰.

۲- (۲) - كشف اللثام ۱۱: ۱۶۹، مهذب الاحكام ۲۸: ۳۰۰.

۳- (۳) - جواهر الكلام ۴۲: ۳۲۲.

۴- (۴) - در زبان عربی آن شیر را لباً نامند، لسان العرب ۵: ۴۶۶، و در فارسی آغوز نامیده می شود، فرهنگ بزرگ سخن ۱: ۱۲۲.

۵- (۵) - ر. ك: المبسوط ۷: ۵۹، قواعد الاحكام ۳: ۶۲۸، مسالك الافهام ۱۵: ۲۵۲.

۶- (۶) - ر. ك: الروضة البهية ۵: ۴۵۴ و ۴۵۶.

۷- (۷) - الكافي ۶: ۴۰، باب الرضاع، ح ۱.

۸- (۸) - ر. ك: مسالك الافهام ۱۵: ۲۵۲، كشف اللثام ۱۱: ۱۶۹.

تواند از شیر گاو یا شیر خشک که در این زمان رایج شده، یا غذای دیگری استفاده کند، و به تشخیص اهل خبره استفاده از غذایی غیر از شیر مادر، مضرّ به حال طفل باشد، در چنین وضعیتی باید اجرای حدّ به تأخیر افتد تا زن مرضعه دیگری که بتواند او را شیر دهد، پیدا شود و یا غذایی که به وسیله آن تغذیه نماید، فراهم گردد، زیرا در زمان حمل که حیات جنین قطعی نیست، باید اجرای حدود احتیاطاً به تأخیر افتد و بعد از وضع حمل که حیات او قطعی است به طریق اولی باید چنین شود.^(۱)

حال اگر کسی که حق اجرای قصاص دارد به آن مبادرت ورزد و طفل به دلیل نداشتن غذا تلف گردد، آیا کسی که به اجرای قصاص مبادرت نموده، قصاص می گردد؟ در این حکم دو احتمال و به تعبیری دیگر، دو نظریه وجود دارد برخی از فقها به طور احتمال، قصاص را جایز دانسته اند، زیرا با عمد به انجام آن مبادرت ورزیده و قتل تسبیبی بر او صادق است، بنابراین قصاص می شود، شبیه آن که فردی، دیگری را در منزلی مجبوس و از آب و غذا منع نماید تا از تشنگی و گرسنگی بمیرد.^(۲)

احتمال دیگر این که، قصاص نمی شود، زیرا تسبیب در قتل به گونه ای که قصاص مترتب بر آن باشد، صادق نیست، بلکه این فرض شبیه این است که شخصی طعام دیگری را بردارد و او بر اثر گرسنگی بمیرد، در حالی که امکان غذا رساندن به او در هر صورت وجود داشته باشد. در این صورت، تسبیب در قتل صادق نیست.^(۳)

آیه الله فاضل لنکرانی می گوید: «در مفروض کلام، قتل ثابت نیست، زیرا مرگ، مسبب از نخوردن غذا است. شبیه این که اگر فردی انقاذ غریق ننماید و غریق بمیرد، در این صورت نمی توان کسی که نجات غریق ننموده را قاتل دانست، بلکه او گنهکار است، زیرا تکلیف واجب (انقاذ غریق) را ترک نموده است، ولی قاتل نیست.^(۴)»

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - ر. ک: مسالک الافهام ۲۵۲:۱۵، کشف اللثام ۱۶۸:۱۱-۱۶۹، تحریر الوسيله ۵۱۲:۲، مسأله ۲۳، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۲.

۲- (۲) - ر. ک: مسالک الافهام ۲۵۲:۱۵، کشف اللثام ۱۶۹:۱۱، جواهر الکلام ۳۲۳:۴۲.

۳- (۳) - همان.

۴- (۴) - تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۳.

اگر زنی که محکوم به اجرای حد گردیده است، ادعا کند حامله است و آثار آن را داشته باشد یا چهار نفر از زن های موثق و اهل خبره (۱) (آن ها که آشنا به این گونه امور می باشند) بر صدق گفتارش شهادت دهند، و یا به واسطه دستگاه های علمی جدید ثابت گردد، بی شک واجب است اجرای قصاص و دیگر حدود الهی به تأخیر افتد تا زن وضع حمل نماید. زیرا قصاص، اسراف در قتل و اتلاف نفس جنین است که گناهی مرتکب نشده است.

لیکن اگر زنی که مدعی حاملگی است، شاهد نداشته باشد و علامت حمل هم در او نباشد، آیا مجزأ ادعای حاملگی مانع از اجرای قصاص می گردد؟

در این مورد دو وجه مطرح است:

وجه اول: این که باید زن قصاص شود، زیرا عدم اجرای آن جلوگیری از حق و سلطه ای است که به حکم آیه شریفه قرآن (فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا) (۲) برای ولی ثابت است. افزون بر این موجب قصاص محقق شده و معلوم نیست مانع از اجرای آن تحقق یافته یا خیر، اصل عدم مانع است. هم چنین اصل عدم حمل و عدم استماع دعوایی است که بر طبق شهادت شهود، اثبات نگردیده است. به علاوه این که زن متهم است و قصد دارد با ادعای حاملگی حد را از خود دفع نماید.

وجه دوم: که قوی تر به نظر می رسد و برخی از فقها (۳) با قاطعیت به آن فتوا داده اند، این است که باید به ادعای زن ترتیب اثر داده شود و اجرای قصاص و حد متوقف گردد تا وضعیت او از جهت حامله بودن و یا عدم آن روشن گردد، زیرا حاملگی دارای علایمی است که برای زن معلوم، و بر دیگران مخفی است و امکان اقامه شهود بر آن مشکل است البته امروزه با پیشرفت علوم، اطلاع از آن مشکل نیست. به هر صورت در فرض مزبور باید گفتار زن را پذیرفت. افزون بر این، باید در قصاص که مربوط به جان متهم است، جانب

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - غایه المراد ۳۲۱:۴.

۲- (۲) - سوره اسراء ۱۷:۳۳.

۳- (۳) - ر. ک: ارشاد الأذهان ۱۹۸:۲، اللمعه الدمشقیه: ۱۷۹، مجمع الفائده و البرهان ۴۲۱:۱۳.

احتیاط رعایت گردد. به ویژه این که ادعای زن موجب شبهه می گردد و قصاص با بروز شبهه دفع می شود. ظاهر حال مسلمان نیز اقتضا دارد که در گفتارش صادق باشد و به دعوایش ترتیب اثر داده شود. (۱)

برخی از فقها فرموده اند: بهتر این است که در اجرای این حکم، احتیاط شود. (۲) آیه الله فاضل لنکرانی، در اثبات این نظریه به روایتی استناد نموده که شیخ طبرسی در مجمع البیان آن را در ذیل آیه شریفه قرآن بیان فرموده است، در آن آیه خداوند می فرماید: زنان نباید آن چه را که خدا در رحم آنان آفریده است، کتمان کنند. (وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ). (۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: خداوند سه چیز را به زنان واگذار نموده است، حیض، پاکی بعد از حیض و حمل (۴) و اضافه نموده این روایت، اگر چه از نظر سند ضعیف است، ولی با شهرت جبران ضعف می شود و حداقل پذیرش گفتار زن مقتضای احتیاط و جوی است. (۵)

در ادامه، فرع دیگری مطرح است و آن این که، اگر زنی که مستحق قصاص شده بر او اجرای حکم شد و بعد معلوم گردد حامله بوده، سه سؤال مطرح می شود:

۱ - در اجرای حکم قصاص چه کسی مرتکب گناه شده است؟

۲ - آیا برای جنین که در فرض کلام از بین رفته، ضمان هست؟

۳ - ضمان به عهده چه کسی می آید؟

توضیح و تحقیق در مورد پرسش های فوق در «موسوعه احکام الأطفال» ذکر شده است. (۶)

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - ر. ک: تحریر الأحکام الشرعیه ۵: ۵۰، غایه المراد ۴: ۳۲۱، مسالک الأفهام ۱۵: ۲۵۴، کشف اللثام ۱۱: ۱۶۹.

۲- (۲) - قواعد الأحکام ۳: ۶۲۸، تحریر الوسيله ۲: ۵۱۲، مسأله ۲۳.

۳- (۳) - سوره بقره ۲: ۲۲۸.

۴- (۴) - مجمع البیان ۲: ۹۹، وسائل الشیعه ۲۲: ۲۲۲، باب ۲۴، من ابواب العدد، ح ۲.

۵- (۵) - تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۲.

۶- (۶) - ر. ک: موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۸: فصل ۴ میحث ۴.

اجرای حدود بر زن حامله از دیدگاه حقوقی نیز ممنوع است و ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «در ایام بارداری و نفاس زن، حد قتل و یا رجم بر او جاری نمی‌شود. هم چنین بعد از وضع حمل در صورتی که نوزاد، کفیل نداشته باشد و بیم تلف شدن نوزاد برود، حد جاری نمی‌شود».

۱۹. وصیت برای جنین

دیدگاه مشهور در میان فقهای امامیه (۱) و اهل سنت، (۲) این است که وصیت برای حمل (جنین) صحیح است. شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد: «وصیت برای حمل، به شرط آن که در زمانی که وصیت می‌شود وجود داشته باشد و زنده متولد گردد، صحیح است» (۳). عبارت برخی دیگر از فقها (۴) نیز چنین است.

۲۰. ادله این نظریه

۱- آیاتی که در مورد وصیت وارد شده است؛ مانند آن که خداوند می‌فرماید: دستور داده شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، وصیت نماید.

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ) (۵). این آیه، وصیت برای اقربا را صحیح می‌داند، اعم از این که حمل باشد یا غیر حمل. به بیان دیگر، اطلاق این آیه، وصیت برای جنین را شامل می‌شود، زیرا بی‌شک جنین از اقربا است.

۲- در روایت صحیح، محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد کسی که وصیت کرده مالش در راه خدا مصرف گردد، سؤال کردم؟ فرمودند: مال را در اختیار کسی که برای او وصیت شده است، قرار ده، هر چند یهودی یا نصرانی باشد. آن حضرت سپس به

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - السرائر ۳: ۱۸۶، مسالک الأفهام ۶: ۲۳۶، شرائع الإسلام ۲: ۲۵۵.

۲- (۲) - ابن قدامة، المغنی ۶: ۴۷۶-۴۷۵، ابن مسعود، التهذیب فی فقه الشافعی ۵: ۸۱.

۳- (۳) - المبسوط ۴: ۱۲.

۴- (۴) - قواعد الأحكام ۲: ۴۵۴، جواهر الکلام ۲۸: ۳۸۶، جامع المدارک ۴: ۵۹.

۵- (۵) - سوره بقره ۲: ۱۸۰.

آیه وصیت استشهاد نمود که می فرماید: اگر کسی بعد از آن که وصیت را شنید، آن را تغییر دهد، گناه تغییر وصیت بر اوست. «قَالَ أُعْطِيَ لِمَنْ أَوْصَى لَهُ بِهِ، وَإِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ) (۱)». (۲) روایات دیگری نیز در این باره وارد شده است. (۳)

اطلاق این روایت، جواز وصیت برای هر کس، اعم از این که از اقربا باشد یا اجنبی، هم چنین جنین در رحم و غیر او را شامل می شود.

۲۱. شرایط صحت وصیت برای حمل

۱- در هنگام وصیت زن حامله باشد، هر چند جنین وی قبل از ولوج روح باشد.

۲- در وقت وصیت علم به حامله بود زن پیدا شود. به این معنی که معلوم شود که نطفه کودک در آن هنگام منعقد شده و اثبات و احراز وجود حمل، به دو صورت امکان پذیر است:

الف: هرگاه حمل کم تر از مدت شش ماه از زمان وصیت متولد شود، می توان احراز کرد که در هنگام وصیت موجود بوده است، زیرا اقل حمل، شش ماه است.

ب: چنان چه مادر با زوج خود فاصله داشته یا در هنگام وصیت، زوج نداشته و جنین بیش از شش ماه از زمان وصیت و کم تر از حداکثر زمانی که جنین می تواند در رحم بماند متولد گردد، در این صورت حمل محرز و وصیت محکوم به صحت است.

۳- جنین زنده متولد شود و چنان چه مرده متولد شود، کشف از بطلان وصیت می نماید، و مورد وصیت به موصی و یا ورثه او برمی گردد و برعکس اگر زنده متولد شود، کاشف از مالکیت او از زمان وصیت دارد، لیکن تملک او منوط بر این است که زنده متولد شود. (۴)

ص: ۲۳۷

۱- (۱) همان: ۱۸۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۳۷:۱۹ باب ۳۲، من کتاب الوصایا، ح ۱.

۳- (۳) همان: ۲۸۷، باب ۱۵، من کتاب الوصایا، ح ۲؛ و همان ۶۸:۱۱ باب ۲۶، من ابواب وجوب الحج، ح ۲.

۴- (۴) ر. ک: مختلف الشیعه ۳۸۴:۶، مسالک الأفهام ۲۳۶:۶، جامع المقاصد ۴۲:۱۰، جامع المدارک ۵۹:۴.

وجود شخص طبیعی از لحاظ حقوقی با تولد او آغاز می شود و از این تاریخ است که انسان طرف حق قرار می گیرد و از حقوق مدنی و سایر حقوق برخوردار می گردد.

ممکن است جنین از لحاظ زیست شناسی، موجود مستقلی به شمار آید و شخص محسوب گردد، لیکن از نظر حقوقی تا هنگامی که زنده بدنیا نیامده است، شخص مستقلی به حساب نمی آید و نمی تواند دارنده حق باشد.

با وجود این، در صورتی که مصلحت اقتضا کند، ممکن است جنین حتی قبل از تولد دارای حق گردد، مشروط بر این که زنده به دنیا بیاید.

ماده ۹۵۷ قانون مدنی در این مورد مقرر می دارد: «حمل از حقوق مدنی متمتع می گردد، مشروط بر این که زنده متولد شود». بنابراین جنین نیز دارای نوعی شخصیت است و می تواند صاحب حق باشد و کسی برای او وصیت کند. (۱) صحت وصیت برای حمل مشروط به احراز وجود و زنده متولد شدن اوست. از این رو ماده ۵۸۱ قانون مدنی با صراحت اعلام می دارد: «وصیت برای حمل صحیح است لیکن تملک او منوط است بر این که زنده متولد شود».

۲۳. میراث حمل

بی شک جنین مانند دیگر وراثت، از مورث خود ارث می برد. مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «حمل به شرط این که زنده متولد گردد، ارث می برد و اگر بعد از آن که زنده متولد شد، بمیرد، نصیبی که از ارث برده به وراثت او منتقل می گردد. ولی اگر مرده متولد گردد از ارث بهره ای نخواهد داشت.» (۲) عبارت بسیاری از فقهای (۳) دیگر نیز در این مسأله، این گونه می باشد.

ص: ۲۳۸

۱- (۱) ر. ک: حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۳۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۱۶.

۳- (۳) السرائر ۳: ۲۷۶، مجمع الفائدة و البرهان ۱۱: ۵۴۶، مفاتیح الشرائع ۳: ۳۱۶، مهذب البارع ۴: ۴۱۵، جواهرالکلام ۳۹: ۷۰، تحریر الوسیله ۲: ۳۳۴.

دلیل این حکم، آیات قرآن و روایات است، از جمله:

۱ - خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می کند که از میراث، برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد... و برای پدر و مادر کسی که از دنیا رفته است، هر کدام یک ششم میراث است. (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ) (۱).

اطلاق این آیه شریفه شامل طفلی که از مادر متولد نشده می گردد، زیرا اطلاق ولد بر جنین که در رحم مادر است، شرعاً و عرفاً صحیح است. البته این آیه، به واسطه روایاتی که شرط ارث جنین را زنده متولد شدن آن می داند، مقید می شود.

۲ - در روایت صحیح، فضیل می گوید: حکم بن عتیبه از امام باقر علیه السلام در مورد ارث کودکی که هنگام تولد صدا نداشته، سؤال کرد؟ آن حضرت فرمودند: اگر جنین هنگام تولد دارای تحرک روشن باشد - به طوری که معلوم شود زنده و دارای حیات است - ارث می برد و از او ارث برده می شود و چه بسا به دلیل این که لال است، صدا ندارد. «إِذَا تَحَرَّكَ تَحَرُّكاً بَيِّنًا وَرَثَ «يُورَثُ» فَإِنَّهُ رُبَّمَا كَانَ أَحْرَسَ» (۲) - در روایت دیگری، ابویصیر همین مضمون را از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

(۳) ۴ - هم چنین در روایت صحیح، ربیع بن عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر جنین در وقت سقط شدن از شکم مادر تحرک روشنی داشته باشد که معلوم شود زنده است - مثلاً نفس بکشد - ارث می برد و از او ارث برده می شود و صدا نداشته او منافات با این حکم ندارد، زیرا چه بسا لال باشد. (۴).

این گونه روایات (۵) به طور صریح دلالت دارد که جنین در صورتی که زنده متولد شود یا تحرکی که دلالت بر زنده بودن اوست، داشته باشد، ارث می برد. اعم از این که بعد از زنده متولد شدن، بمیرد یا زنده بماند.

ص: ۲۳۹

۱- (۱) سوره نساء ۱۱:۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۰۴:۲۶ باب ۷، من ابواب المیراث، ح ۸.

۳- (۳) همان، ح ۷.

۴- (۴) همان، ح ۴.

۵- (۵) همان، ح ۳، همان ۳۵۲:۲۷ باب ۲۴، من کتاب الشهادات، ح ۶.

از آن چه ذکر گردید روشن شد، ارث بردن چنین مشروط به دو شرط است:

الف: در زمان موت مورث، زنده باشد.

ب: زنده متولد شود.

شرایطی که فقها برای ارث حمل ذکر نموده اند در قانون مدنی نیز، لازم شمرده شده است. ماده ۸۷۵ در این باره مقرر می دارد: «شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است؛ اگر حملی باشد در صورتی ارث می برد که نطفه او حین الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه فوراً پس از تولد بمیرد».

۲۴. تأثیر حمل بر تقسیم ترکه

از دیدگاه فقه امامیه، هرگاه در حین موت مورث، حملی باشد که اگر زنده متولد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت باشد، ترکه تقسیم نمی شود تا وضعیت حمل معلوم شود. و در صورتی که حمل مانع از ارث هیچ یک از وراثت نباشد و آن ها تمایل به تقسیم ترکه داشته باشند، ورثه می توانند اموال را بین خود تقسیم کنند. البته به مقدار سهم دو پسر برای حمل کنار گذاشته می شود و باقیمانده بین دیگر وراثت تقسیم می شود و سهم آن ها معلق است تا وضعیت حمل روشن گردد.

در این مسأله چند فرض متصور است که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱ - ممکن است حمل مانع از ارث بردن تمام ورثه باشد، مانند آن که حمل وارث منحصر و در طبقه مقدم بر دیگران باشد. مثل این که متوفی دارای برادر و خواهر است و زوجه متعه او حامله باشد. در این فرض اگر حمل زنده متولد شود، وارث منحصر است و مقدم بر برادر و خواهر می باشد که در طبقه دوم قرار دارند.

۲ - ممکن است حمل، مانع از ارث بردن بعضی ورثه باشد. مانند آن که حمل از زوجه دائمی باشد و ورثه متوفی عبارت باشند از زوجه و اعمام و احوال که هرگاه حمل زنده متولد شود تنها اعمام و احوال که در طبقه سوم قرار دارند از ارث محروم می گردند، نه زوجه دائمی.

علت منع تقسیم در صورت این موارد، قبل از تولد حمل، آن است که در صورت تقسیم، اشخاصی که محروم از ارث می باشند در تمام یا قسمتی از ترکه به عنوان سهم

ص: ۲۴۰

الارث تصیرف می نمایند و حال آن که با زنده متولّد شدن حمل، معلوم می شود که آنان اصلاً ارثی نداشتند تا برای آن ها حق تصرف باشد. از این رو ترکه باید تا روشن شدن وضعیت حمل بدون تقسیم، حفاظت و اداره شود.

۳- ممکن است حمل مانع از ارث هیچکدام از وراثت نباشد. مثل این که ورثه متوفی عبارت باشند از چند اولاد و زوجه دائمی و حمل، در این صورت ورثه نمی توانند اموال را در بین خود تقسیم نمایند، ولی باید به مقدار سهم دو پسر از ترکه را باقی بگذارند که شاید حمل دو قلوئی پسر باشد. و اگر چنین بود حمل نیز به حق خود می رسد و اگر دو دختر و یا یک پسر و یک دختر بود، مازاد از سهم آنان به بقیه وراثت می رسد^(۱).

باید دانست اگر با وسائل جدید، وضعیت حمل معلوم شود، فقط به اندازه سهم او کنار گذاشته می شود، بنابراین اگر معلوم شود که حمل، یک پسر است سهم یک پسر کنار گذاشته می شود. و اگر معلوم شود که یک دختر است سهم یک دختر کنار گذاشته می شود. هم چنین نسبت به دیگر فروض که ممکن است واقع شود.

ماده ۸۷۸ قانون مدنی مطابق فقه امامیه به بیان تأثیر حمل بر تقسیم ترکه پرداخته و مقرّر می دارد: «هرگاه در حین موت مورث، حملی باشد که اگر قابل وراثت، متولّد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت دیگر می گردد، تقسیم ارث به عمل نمی آید تا حال او معلوم شود و اگر حمل مانع از ارث هیچ یک از وراثت نباشد و آن ها بخواهند ترکه را تقسیم کنند باید برای حمل، حصه ای که مساوی حصه دو پسر از همان طبقه باشد کنار گذارند و حصه هر یک از وراثت، مراعی است تا حال حمل معلوم شود».

و بر اساس بند اول ماده ۱۰۳ قانون امور حسبی، در صورتی که جنین، ولی و یا وصی نداشته باشد، امینی که به وسیله دادگاه معین می گردد نماینده جنین در تقسیم ارث خواهد بود و پس از تقسیم، اداره سهم الارث جنین تا تاریخ تولّد با امین مزبور خواهد بود.^(۲)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) ر. ک: مسالک الأفهام ۱۳: ۶۱، جواهر الکلام ۳۹-۳۰۲-۳۰۳، الروضه البهیة ۸: ۴۷-۴۸ و ۲۱۰، مفتاح الکرامه ۸: ۹۹.

۲- (۲) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۹۸، حبیب اله طاهری، حقوق مدنی ۵: ۲۶۱-۲۶۲.

هرگاه جنین قبل از تولد، به وسیله ارث یا وصیت، دارای اموال و حقوق مالی گردد، به ناچار باید کسی آن دارایی را اداره نماید.

وجود نماینده شرعی و قانونی برای جنین در اداره اموال او، و هم چنین در مرحله حصول مال وی (مانند قبول وصیت برای جنین) و نیز در بروز اختلافات متعدد در ارتباط با اموال جنین، ضروری است. نماینده شرعی جنین و یا به تعبیر دیگر، ولی جنین در رابطه با اداره اموال او، پدر و جد پدری او می باشند که در عرض یکدیگرند و بعد از فوت آن ها وصی منصوب از ناحیه آنهاست که سمت ولایت بر جنین از طرف موصی، به او داده می شود. تحقیق و توضیح بیش تر در این باره در بحث ولایت بر اموال صغار خواهد آمد.

البته از دیدگاه حقوقی در صورتی که جنین، ولی خاص (پدر و جد پدری یا وصی آن ها) نداشته باشد، از طرف دادگاه برای اداره اموال او امین تعیین می گردد.

بند اول ماده ۱۰۳ قانون امور حسبی در این باره مقرر می دارد: «علاوه بر مواردی که مطابق قانون مدنی تعیین امین می شود، در موارد زیر نیز امین معین خواهد شد:

۱ - برای اداره سهم الارثی که ممکن است از ترکه متوفی به جنین تعلق گیرد، در صورتی که جنین، ولی و یا وصی نداشته باشد...»

در این ماده اگر چه فقط برای اداره سهم الارث جنین به دادگاه اجازه تعیین امین داده شده است، ولی از نظر وحدت ملاک برای هر گونه دارایی که ممکن است جنین دارا شود، امین معین می گردد. هم چنین در مواد ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۷ قانون مزبور، به مسائل مربوط به تعیین امین و وظایف او اشاره شده است.

از جمله حقوق مسلم کودکان، تأمین امنیت آنان پیش از ولادت و پس از آن است. اسلام، تکریم و احترام به شخصیت کودک و رعایت حق امنیت برای وی را در جهات مختلف و به عالی ترین وجه، مورد عنایت و دستور قرار داده است. احکامی که در ارتباط با کودک بعد از ولادت او صادر شده، اعم از این که در جهت تربیت کودک صادر شده باشد (احکام تربیتی) یا به عنوان حقوق و نیز اعم از این که به صورت واجب رعایت آن ها از والدین و دیگر کسانی که متولی امور کودک می باشند، خواسته شده و یا استحباب، این مدعا را به خوبی اثبات می نماید.

۱- تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز

قبل از بیان دیدگاه اسلام در ارتباط با حقوق مختلف کودک، مناسب است اشاره ای هر چند گذرا به آن چه قبل از اسلام و بعد از ظهور آن در جزیره العرب، محل نزول احکام الهی و دیگر ممالک مرفعی آن زمان در ارتباط با تجاوز به حقوق کودک رواج داشته است و تغییر شکل تجاوز در روزگار حاضر، داشته باشیم تا ژرف نگری و مرفعی بودن احکام اسلامی در این زمینه بهتر معلوم گردد.

در تاریخ، رفتار جوامع بشری نسبت به کودکان ذکر گردیده است، به عنوان نمونه، در تاریخ تمدن ویل دورانت، چنین آمده است: «اگر اقدام زن به سقط جنین به نتیجه نرسد کشتن طفل وسیله ای عالی برای آسایش او به شمار می رود. بسیاری از قبایل، کشتن طفل را در صورتی که ناقص یا بیمار و یا از زنا به دنیا بیاید یا هنگام ولادت، مادرش را از دست بدهد، مجاز می دانند... بعضی از قبایل، اطفالی را که به گمان ایشان در اوضاع و احوال نامسعود به دنیا آمده اند، می کشند.

در قبیله یونیدی بچه ای را که با سر به دنیا بیاید خفه می کنند. مردم قبیله کامچادال طفلی را که هنگام طوفان متولد شود، می کشند. قبایل جزیره ماداگاسکار کودکی را که در ماههای مارس یا آوریل یا روزهای چهارشنبه و جمعه و یا در هفته آخر هر ماه به دنیا بیاید یا در هوای آزاد می گذارند تا بمیرد یا او را زنده زنده می سوزاند یا در آب خفه می کنند. در پاره ای از قبایل چون زن دو قلو بزاید، این را برهان زناکاری او می دانند، چون به نظر آنان ممکن نیست که یک مرد در آن واحد پدر دو طفل باشد، به همین جهت یکی از آن کودکان و یا هر دو محکوم به مرگ هستند....

مردم قبیله آبیون همان کار را می کردند که اکنون فرانسویان می کنند، یعنی هر خانواده بیش از یک پسر و یک دختر نگه نمی داشت و هر چه را بیش از این پیدا می شد، فوراً به قتل می رسانیدند و در بعضی از قبایل چون خطر قحطی رو می کرد یا تهدید می نمود، نوزادان را از بین می بردند و در پاره ای از مواقع، آنان را به مصرف خوراکی می رسانیدند. معمولاً دختر را بیش تر می کشتند و احیاناً او را آن اندازه زجر می دادند تا بمیرد، به این خیال که روح وی چون دوباره به دنیا بیاید، در جسد پسری خواهد بود، عمل بچه کشی هیچ قبلی نداشته و اسباب پشیمانی نمی شد» (۱).

هم چنین اسپنسر در کتاب اجتماع بشری می نویسد: «پدر استرالیایی وقتی برای دام ماهیگیری خود طعمه ای نمی یافت، پاره ای از گوشت فرزند خود را می بُرید تا بدان وسیله ماهی شکار کند، و نیز قبایلی در آمریکا زندگی می کردند که کودکان خود را در برابر

ص: ۲۴۶

۱- (۱) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱: ۶۲-۶۳، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان پور.

اندکی شراب می بخشیدند. در جزایر فیجی بدون هیچ علت، برای تفریح یا منافع آبی و یا به علت خشم، کودکان خود را می کشتند.

دلیل این بی عاطفگی ها و کشتن ها در تحلیل برخی از جامعه شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی، فقر و تنگدستی ذکر شده است... اما دقت در متون تاریخی نشان می دهد که این نوع تعدی ها و جنایت ها اختصاص به اقوام غیر متمدن بشری نداشته است، بلکه در ملل متمدن نیز متداول بوده است. متفوراً جهانگرد انگلیسی در سفرنامه خود ذکر می کند که در ژاپن فروختن دختران برای خدمتکاری جایز بود و این رسم تا قرن نوزدهم در میان ژاپنی ها معمول بوده است... در فرانسه نیز تا قرن یازدهم میلادی، مادران بدون شوهر و پدرهای بدون همسر می توانستند فرزندان خود را بفروشند و این عمل مدت ها بعد از آن نیز ادامه داشت. ظاهراً بی توجهی نسبت به کودکان تا قرن های اخیر حتی تا انقلاب کبیر فرانسه «۱۷۸۹» ادامه داشته است. (۱)

قبل از اسلام در جزیره العرب نیز، وضعیت کودکان بسیار بد بود، اگر پدران، فرزندان را می خواستند، آن ها را ننگه می داشتند در غیر این صورت دختران را زنده به گور می کردند، زیرا زن را موجودی بی فایده می دانستند و معتقد بودند که از تربیت او سودی نمی بردند. (۲)

بزرگان عرب و افراد سرشناس، دختران را مایه عار و ننگ خود می پنداشتند و برای رهایی از این ننگ و عار، آن ها را زنده به گور می کردند. قرآن کریم در ترسیم این وضعیت می فرماید: هنگامی که به یکی از آن ها بشارت داده شود خدا دختری به تو داده، آن چنان از فرط ناراحتی چهره اش تغییر می کند که صورتش سیاه می شود، او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش دامنش را گرفته از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده، متواری می گردد. باز هم دائماً در این فکر غوطه ور است که آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد یا او را زنده در زیر خاک پنهان کند.

ص: ۲۴۷

۱- (۱) اسپنسر، اجتماع بشری، به نقل از حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۳۸.

۲- (۲) دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۳۹.

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان این آیه، اقدام ظالمانه، شقاوت آمیز و غیر انسانی را با صراحت هر چه بیش تر محکوم کرده و می فرماید: (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (۱) با ظهور اسلام این عادت ناپسند شدیداً مورد نهی قرار گرفت و یکی از مواردی که در بیعت زنان تازه مسلمان مطرح گردید، این بود که فرزندانشان را نکشند.

کوتاه سخن این که والدین نه تنها وظیفه دارند که حافظان خوبی برای فرزندان خویش، این امانت های الهی باشند، بلکه باید بکوشند که آن ها را از هرگونه گزند و آسیبی دور نگهدارند. اما آمار و ارقام نشان می دهد که میزان تلفات ناشی از حوادثی که در اثر بی مبالائی و مسامحه والدین برای فرزندان اتفاق می افتد، از شمار تلفات ناشی از بیماری ها یا مشکلات زایمان بیش تر است.

سقط جنین، رها کردن نوزاد بعد از تولد، سپردن آن ها به شیرخوارگاه ها بدون پذیرش مسئولیت پدری و مادری، وادار کردن کودکان به کار اجباری، واداشتن به تکذبی گری و کارهای غیر اخلاقی از جمله، چهره های جدید تجاوز و تعدی به حقوق و امنیت شخصی و اجتماعی کودکان است. (۲)

از این روست که هنوز هم در متن دنیای امروز شاهد غرق شدن یک کشتی از کودکان برده هستیم که سوداگران انسان هر یک را به قیمت ۴۰۰ دلار از والدین آنان از کشور بنین در آفریقای غربی خریداری کرده و برای بیگاری و استعمار به غرب می برند. (۳)

به هر صورت اسلام ضمن تأکید بر حفظ امنیت شخصی و اجتماعی کودکان به رعایت حرمت و احترام و اکرام آنان توأم با لطف و احسان سفارش نموده و به نوع تغذیه، مسکن، تفریح و بازی، بهداشت جسمی و روحی، و نیز تعلیم و تربیت نیکوی آنان و در یک کلمه به

ص: ۲۴۸

۱- (۱) سوره نحل ۵۸:۱۶-۵۹.

۲- (۲) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۴۱ و ۴۵.

۳- (۳) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۰.

رعایت حقوق همه جانبه کودکان توجه ویژه نموده است. به خواست خداوند در این بخش و بخش های بعدی، مهم ترین دستورات و احکام فقهی اسلام در امور فوق را بیان خواهیم نمود.

۲- غسل نوزاد

اسلام برای نوزاد، فطرت توحیدی قائل است، از این رو دستوراتش در زمینه تربیت کودک مبتنی بر این نگرش است. در قرآن خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است روی خود را متوجه آیین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده است و این آفرینش است که نباید تغییر و تبدیل در آن راه یابد. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...) (۱).

هم چنین در حدیث معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده اند: هیچ فرزندی نیست مگر این که بر فطرت (سرشت پاک الهی) آفریده می شود و پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوس بیار می آورند «ما مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ» (۲).

بدان جهت از همان آغاز تولد، وظایفی بر عهده والدین و دیگر مربیان کودک گذاشته شده است که برخی از آن ها مستحب و برخی دیگر، عنوان واجب دارند. این وظایف در راستای آشنا سازی کودک از آغاز تولد با شعائر دینی و تأثیر آن ها در روحیه او یا والدین او که آن ها را انجام می دهند و یا به ادله دیگری که ممکن است ما انسان ها به تمام جهات آن اطلاع نداشته باشیم، انجام می شود.

از جمله این وظایف، غسل نوزاد بعد از تولد است که بسیاری از فقیهان آن را مستحب دانسته اند. (۳) و برخی از قدمای فقها (۴) به وجوب آن فتوی داده اند، دلیل این نظریه

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - (۱) سوره روم ۳۰: ۳۰.

۲- (۲) من لایحضره الفقیه ۲: ۴۹، باب الخراج و الجزیه، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۱۵: ۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.

۳- (۳) النهایه: ۵۰۰، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۳؛ مسالک الافهام ۸: ۳۹۴؛ تراث شیخ الاعظم، (کتاب النکاح) ۲۰: ۴۹۰؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۷۶؛ احکام الولاده، مسأله ۲.

۴- (۴) الوسیله الی نیل الفضیله: ۵۴.

روایاتی است، از جمله در روایت موثقه سماعه، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده اند: غسل نوزاد واجب است. «وَعُغِّلَ الْمُؤَلَّدُ، وَاجِبٌ» (۱) لفظ وجوب اگر چه در نزد اصولیین ظهور در وجوب اصطلاحی و کاری که ترک آن جایز نیست، دارد، ولی در اخبار این چنین نیست و معنایی اعم از وجوب و تأکد استحباب از آن اراده شده

(۲) و ممکن است معنی لغوی آن یعنی مطلق ثبوت، مقصود باشد.

برخی از فقها وقت غسل را ساعات اولیه تولد نوزاد دانسته اند. (۳) برخی دیگر فرموده اند: تأخیر یکی دو روز از زمان تولد، مضر به این حکم نیست. (۴) اطلاق این حکم در کلمات فقها اقتضا دارد که انجام آن با نیت و قصد اطاعت فرمان خداوند متعال صورت پذیرد، (۵) هر چند ما به علت آن آگاهی نداشته باشیم. بنابراین آن چه در کلمات برخی از فقیهان (۶) آمده، مبنی بر این که محتمل است انجام آن فقط به دلیل پاکیزگی نوزاد از نجاست و کثافت صورت پذیرد، ضعیف به نظر می رسد.

۳- گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد

از جمله امور استحبابی در اولین لحظات تولد، گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ نوزاد است، در این حکم میان فقیهان اختلافی مشاهده نشده است. (۷) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند: «هر کس دارای فرزندی شد در گوش راست او اذان نماز و در گوش چپش اقامه گوید، این عمل، نوزاد را از وسواس و انحرافات شیطان مصون می دارد».

فَلْيُؤَدِّ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلِيَقِيمَ فِي الْبُشْرَى فَإِنَّهَا عِضْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. (۸)

ص: ۲۵۰

۱- (۱) الکافی ۳: ۴۰، ح ۲؛ تهذیب الأحکام ۱: ۱۰۴، ح ۲۷۰.

۲- (۲) تفضیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۵.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۲۸.

۴- (۴) العروه الوثقی ۱: ۴۶۵.

۵- (۵) جواهر الکلام ۵: ۷۲.

۶- (۶) مسالک الافهام ۸: ۳۹۴؛ کشف اللتام ۷: ۵۲۵.

۷- (۷) المقنعه: ۵۲۱؛ النهایه: ۵۰۰؛ السرائر ۲: ۶۴۶؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۴۲؛ قواعد الأحکام ۳: ۹۷.

۸- (۸) الکافی ۶: ۲۴، ح ۶؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۰۵، باب ۳۵، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام از اسماء بنت عمیس و ایشان از فاطمه زهرا علیها السلام نقل می کند که فرمودند: «هنگامی که فرزندم امام حسن علیه السلام متولّد شد، پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء فرمود: او را به نزد من بیاور، اسماء او را در پارچه زرد پیچید و به نزد پدرم برد، آن حضرت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش قرائت فرمود. هم چنین بعد از تولّد امام حسین علیه السلام او را در پارچه سفید پیچید و به نزد پدرم برد، همین عمل در مورد وی نیز انجام دادند.»

(۱) امروزه بسیاری از دانشمندان بر این باورند که مغز کودک صداهای بسیار زیادی را که در پیرامونش ایجاد می شود، ضبط می کند و به تدریج کلمات را از هم تفکیک و جدا می نماید، او هنگامی که شاهد سخن گفتن پدر، مادر، برادران و خواهران خود می باشد، مثل این است که به خود می گوید این کار بزرگترها بسیار مفید است. (۲) البته این موضوع بر اساس نظریه روان شناسان در کودکان به تجربه اثبات گردیده است و از همین توانایی ذهنی در آموزش زبان بهره می گیرند.

اذان و اقامه از شعارهای بنیادین اسلام است که از سوی خداوند متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله آموخته شده و از طریق آن حضرت به سایر مسلمانان، نسل به نسل املاء شده است. خواندن اذان و اقامه در گوش نوزاد ضمن این که سرمشقی برای پدران و مادران و مربیان کودک در شیوه درست تعلیم و تربیت به شمار می آید که چگونه مفاهیم بلند را کلمه به کلمه و جمله به جمله و قسمت به قسمت، به کودک تلقین کنند، به آنان می آموزد که باید جان کودک از همان ابتدا در معرض نسیم توحید قرار گیرد و بدین ترتیب کودک از طفولیت جزء ملت اسلام در می آید و در فضای اسلامی پرورش می یابد. بنابراین به کارگیری این دستورالعمل در راستای فضا سازی برای تربیت دینی فرزند مورد ارزیابی قرار می گیرد.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۸:۲۱، باب ۳۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) ر. ک: دی بت وليله، مارگرت، دنیای پنهان کودک، ترجمه احمد خواجه نصیر طوسی: ۱۰۲.

مستحب است تحنیک (کام برداری) نوزاد با آب فرات و تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد و در صورتی که این دو نباشد با آب باران و اگر آن هم نباشد با هر آب پاکیزه و یا خرما و عسل. (۱)

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرموده اند: کام فرزندان را با آب فرات و تربت امام حسین علیه السلام بردارید و اگر به آن ها دسترسی نداشتید با آب باران این کار را انجام دهید. «حَنَّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَيُتْرَبُهُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ فِيمَاءِ السَّمَاءِ» (۲) در روایت دیگری، امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: کام فرزندان خود را با خرما بردارید، همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کام امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با خرما برداشتند.

(۳) همین مضمون از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است و هم چنین فرموده اند: اگر به آب فرات دسترسی نداشتید با عسل کام فرزندان را بردارید. (۴)

سید الشهداء علیه السلام در فرهنگ شیعی از جایگاه خاصی برخوردار است. خداوند به پاس فداکاری امام حسین علیه السلام و شهادتش در راه احیای دین آثار ویژه و احکام خاصی در تربت مقدس آن حضرت قرار داده است. تربت خونین کربلا که در بر گیرنده آن پیکر پاک است، الهام بخش ایثار و فداکاری و یادآور جانبازی در راه ارزش های الهی است.

بدان جهت اسلام دستور داده نخستین ماده ای که از این جهان خاکی بر حنک (سقف دهان) نوزاد گذارده می شود، آب فرات و تربت سید الشهداء علیه السلام باشد. و نیز به همین جهت سجده بر آن تربت پاک مستحب است و هم شفا دهنده بیماری است.

ص: ۲۵۲

۱- (۱) المقتعه: ۵۲۱؛ النهایه: ۵۰۰؛ مسالک الافهام: ۳۹۵؛ جواهر الکلام ۲۵۳:۳۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۰۷:۲۱، باب ۳۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۳- (۳) همان، ح ۱.

۴- (۴) الأرض و تربه الحسينیه: ۳۴؛ سفینه البحار: ۵: ۳۶۴.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: در خاک قبر امام حسین علیه السلام شفای هر درد است و این خاک بزرگ ترین دارو است؛ «فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْكَبِيرُ» (۱). هم چنین تحنیک نوزاد به آب فرات در زمینه سازی مهرورزی او به اهل بیت مؤثر است. بر طبق حدیثی، امام صادق علیه السلام فرموده اند: گمان ندارم کام کسی با آب فرات برداشته شود و از شیعه ما نباشد.

«مَا أَظُنُّ أَحَدًا يُحَنِّكُ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا كَانَ لَنَا شَيْعَةً» (۲). تحنیک نوزاد با آب باران نیز به این دلیل است که آب مبارکی است، زمین مرده را احیاء می کند و به آن طراوت و شادایی می بخشد. قرآن می فرماید: از آسمان آب پر برکت فرود می آوریم و به وسیله آن، باغ ها و دانه های دروکردنی، می رویانیم. ()

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۳).

گشودن کام نوزاد با خرما و عسل نیز در ایمن سازی جسمی و روحی وی اثر غیر قابل انکار دارد. (۴).

۵- تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم

یکی دیگر از سنت هایی که در بدو تولد خوب است مورد عنایت پدر و مادر قرار گیرد، تراشیدن موی سر نوزاد در روز هفتم و به وزن آن طلا و نقره صدقه دادن است. (۵).

در روایت موثق، عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: بعد از تولد نوزاد در روز هفتم سر نوزاد تراشیده شود و به وزن آن طلا و نقره صدقه دهید. «ثُمَّ يُحَلَّقُ رَأْسُهُ وَ يُتَصَدَّقُ بِوِزْنِ شَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً» (۶).

ص: ۲۵۳

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۵۹۹.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۳۹، باب ۲۷، ح ۴.

۳- (۳) سوره ق ۵۰: ۹.

۴- (۴) حقوق مقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۳.

۵- (۵) السرائر ۲: ۶۴۶؛ شرايع الإسلام ۲: ۳۴۴؛ مسالك الأفهام ۸: ۴۱۰؛ تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۲۹.

۶- (۶) وسائل الشيعة ۲۱: ۴۲۱؛ باب ۴۴، من ابواب احكام الاولاد، ح ۴.

ایشان در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال نموده است، ابتدا بعد از تولد نوزاد چه عملی باید انجام پذیرد؟ آن حضرت در جواب فرموده است: «سر او را بتراشید و به وزن موی او طلا و نقره صدقه بدهید».

(۱) اطلاق روایات و نیز عبارات فقها، اقتضا دارد در این حکم فرقی بین پسر و دختر نباشد، روایاتی که در بیان علت این حکم وارد شده نیز مؤید این نظریه می باشد، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: علت استحباب تراشیدن سر نوزاد، پاک شدن از موی رحم است. (۲)

برخی از دانشمندان درباره این سنت اسلامی نوشته اند: تراشیدن موی سر باعث تقویت نوزاد و باز شدن منافذ پوست سر و هم چنین تقویت حس بینایی، بویایی و شنوایی می شود. برخی دیگر به آثار صدقه دادن اشاره کرده و اضافه می کنند، وقتی نوزادان امروز در فردای زندگی شان از علاقه مندی پدر و مادر نسبت به خود آگاه شوند که چگونه آن ها برای سلامت و تندرستی او صدقه داده و انفاق کرده اند یا این که روز هفتم ولادت، او را گرامی داشته اند، آن ها نیز در تکریم و احترام پدر و مادر خواهند کوشید و صفا و صمیمیت زندگی مضاعف خواهد شد. (۳)

۶- عقیقه برای نوزاد

یکی از مستحبات مؤکد، عقیقه برای نوزاد است و به این معنی است که گوسفند یا گاو و یا شتری را در روزهای اول تولد نوزاد، و بهتر در روز هفتم، برای وی ذبح کنند و گوشت آن را پخته، در بین مؤمنان تقسیم نمایند. (۴) عقیقه چنان دارای اهمیت است که برخی آن را واجب دانسته اند. (۵) ولی نظریه معروف در بین فقها، استحباب است. (۶)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) الکافی ۶: ۲۷، ح ۲.

۲- (۲) علل الشرایع ۲: ۲۱۹؛ باب ۲۷۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۲۵؛ باب ۴۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲۱.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۹۷.

۴- (۴) ر. ک: النهایه: ۵۰۱؛ السرائر ۲: ۶۴۶.

۵- (۵) مختلف الشیعه ۷: ۳۰۳؛ مسأله ۲۱۵؛ الانتصار: ۴۰۶.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۴؛ کشف اللثام ۷: ۵۲۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۶.

امام صادق علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را در روز هفتم نام گذاری کرد و نام حسین علیه السلام را از حسن علیه السلام بر گرفت و از طرف هر یک، گوسفندی عقیده کرد. «سَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ سَابِعِهَا وَعَقَّقَ عَنْهُمَا شَاةً شَاةً» (۱). هم چنین فرموده است: هر نوزاد در گرو عقیده ای است که از طرف او انجام می شود.

«كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْعَقِيْقَةِ» (۲). در روایت دیگری فرموده است: عقیده واجب تر از قربانی است.

«وَالْعَقِيْقَةُ أَوْجِبُ مِنْهَا لَصِحِّيْهِ» (۳). مقصود از ارتهان و وجوب در این روایات تأکد استحباب است. (۴).

۷- شرایط عقیده

در مورد عقیده در کتب فقهی مسائلی مطرح و برای آن شرایطی ذکر نموده اند که مهم ترین آن ها بدین قرار است:

۱- بهتر است عقیده در روز هفتم ولادت باشد: «الْعَقِيْقَةُ يَوْمَ السَّابِعِ» (۵). البته انجام آن بعد از هفت روز نیز منعی ندارد، بلکه مستحب است کسی که بعد از تولد از طرف او عقیده نشده، هر گاه توانست خودش انجام دهد، (۶) هر چند در سنین پیری باشد. (۷) در روایات آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن که به مقام نبوت نایل شدند از طرف خود عقیده انجام دادند. (۸)

۲- عقیده برای نوزاد پسر و دختر هر دو سفارش شده است و در این حکم هر دو مساویند، (۹) ولی مستحب (۱۰) است برای نوزاد دختر حیوان ماده و برای نوزاد پسر حیوان نر عقیده شود. (۱۱)

ص: ۲۵۵

۱- (۱) الکافی ۳: ۳۳، ح ۵؛ الوافی ۲۳: ۱۳۳۷، باب ۲۱۵، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۳، باب ۳۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) همان: ۴۱۲، ح ۱.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۷: ۴۴۲، ذیل ح ۳۲.

۵- (۵) همان: ۴۴۳، ح ۳۶.

۶- (۶) النهایه: ۵۰۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۸.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۴، باب ۳۹، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۸- (۸) همان: ح ۳.

۹- (۹) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۴۲، ح ۲-۳.

۱۰- (۱۰) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۸؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۵؛ تراث شیخ الاعظم، (کتاب النکاح) ۲۰: ۴۹۱.

۱۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۸، باب ۴۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۳- مستحب است عقیقه بیش از یک عدد باشد. در روایات آمده است پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از طرف امام حسن و امام حسین علیهما السلام عقیقه نمود، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، نیز از طرف آن ها عقیقه کرد. (۱) هم چنین امام حسن عسکری علیه السلام از طرف حضرت صاحب الأمر - ارواحنا فداه - تعدادی زیادی گوسفند عقیقه نمود. (۲)

۴- شرایطی که در گوسفند قربانی در ایام حج معتبر است، در عقیقه لازم نیست رعایت شود، (۳) البته اگر رعایت شود خوب است. (۴)

۵- مستحب است به هنگام ذبح عقیقه دعاهایی که وارد شده، بخوانند، یکی از این دعاها که از امام صادق علیه السلام روایت شده این است: خداوندا آن چه داده ای از تو و برای توست و تو آن را عطا نموده ای، خدایا پس آن را طبق آیین پیامبرت از ما بپذیر و به خدا از شیطان رانده شده پناه می بریم؛ آن گاه نوزادی که برای او عقیقه شده نام ببر و گوسفند را ذبح کن. «اللَّهُمَّ مِنْكَ مَا وَهَبْتَ وَأَنْتَ أَغْطِيَتِ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى شَرِّهِ نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَشْتَعِدُّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَتُسَمِّي وَتَذْبَحُ». (۵) هم چنان که بعد از ذبح عقیقه سفارش شده چنین دعا بخوانید: بار الها برای تو خون ها ریخته می شود، شریکی برای تو نیست و ستایش برای پروردگار جهانیان است، پروردگارا شیطان رانده شده از در گاهت را از ما دور ساز.

«لَكَ شَفِكَتُ الدَّمَاءِ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ احْضِ الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ». (۶) ۶- مستحب است پا و ران عقیقه را به قابله اختصاص دهند.

(۷) و در برخی روایات آمده است که یک چهارم عقیقه برای قابله است. (۸) و در برخی دیگر از روایات، یک سوم برای

ص: ۲۵۶

۱- (۱) همان: ۴۳۰، باب ۵۰، ح ۱ و ۴.

۲- (۲) بحارالانوار ۵۱: ۵، ح ۹.

۳- (۳) الحدائق الناضرة ۲۵: ۶۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۱، مسأله ۹.

۴- (۴) شرائع الإسلام ۲: ۳۴۴؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۸.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۲۷، باب ۴۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۶- (۶) همان.

۷- (۷) الکافی ۶: ۳۳، ح ۵؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۹؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۱، مسأله ۹.

۸- (۸) الکافی ۶: ۲۸، ح ۹.

قابل تعیین شده (۱) و در صورت نبودن قابل سهمش در اختیار مادر قرار گیرد تا به هر نحو مایل است، صدقه دهد. (۲)

۷- مستحب است گوشت عقیقه را پخته و طعامی تهیه گردد و دست کم ده تن از مؤمنان دعوت شوند و از آن بخورند. (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: ده نفر از مسلمانان از گوشت عقیقه طعام داده شوند و اگر بیش تر باشند، بهتر است. «فَإِنْ زَادُوا فَهِيَ أَفْضَلُ» (۴) - ۸ - شکستن استخوان های گوسفند عقیقه مکروه است.

(۵) - ۹ - نظریه مشهور در بین فقها امامیه این است که استفاده والدین از گوشت عقیقه مکروه است. (۶)

با اندکی تأمل در آن چه ذکر شد، می توان حداقل، برخی از فوایدی که در این کار مستحب نهفته است، دریافت. از آن جمله:

الف: در اولین لحظات ورود به دنیا و اولین ساعات احساس نسیم حیات، به سبب قربانی کردن در راه خدا، نوزاد به خدای خویش نزدیک می شود و والدین او با عقیقه کردن، ضمن ابراز رضایت از مولودی که خدا به آنان عطا نموده است، سپاس نعمت به جای می آورند.

ب: عقیقه بیمه سلامتی کودک است و او را از خطرها و حوادث و فریب های شیطان حفظ می کند. چنان که در روایات به این نکته اشاره شده است. (۷)

ج: برای استحکام روابط صمیمانه والدین و فرزندان در آینده زمینه سازی می کند. فرزندان با یادآوری نشاط و اشتیاق والدین در ولادت آن ها و علاقه مندی آنان به سلامت و سعادت فرزندان، نسبت به تکریم و احترام والدین بیش از پیش قیام می کنند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱) همان ۳۲:۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۴۲۸:۲۱، باب ۴۷، من باب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) الروضه البهیة ۵: ۴۵۰.

۳- (۳) کشف اللثام ۵۳۲:۷؛ مسالک الافهام ۴۱۱:۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۴.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۴۴۳:۷، ح ۱۷۷۱.

۵- (۵) الکافی ۲۹:۲۹، ح ۱۱؛ تهذیب الاحکام ۴۴۴:۷، ح ۱۷۷۵؛ مسالک الافهام ۴۱۱:۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۵.

۶- (۶) السرائر ۶۴۷:۲؛ شرائع الاسلام ۳۴۵:۲؛ کشف الرموز ۲: ۲۰۰؛ کشف اللثام ۵۳۲:۷؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۰.

۷- (۷) الکافی ۳۹:۶، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۴۴۹:۲۱، باب ۶۵، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

د: آشکار ساختن اصل و نسب نوزاد را در پی دارد.

ه: یادآوری اینترگری ابراهیم علیه السلام در راه خدا و درسی برای تمام پدران در راه فرمان برداری از دستورات خداوند متعال می باشد.

و: کمک به استحکام روابط متقابل اجتماعی که پایه های عدالت را در آن جامعه بنیان می گذارند و در جهت محو آثار فقر و محرومیت، گام برداشته می شود. (۱)

۸- ولیمه در تولد کودک

علاوه بر عقیقه، مستحب است به هنگام تولد فرزند و به هنگام ختنه او به مؤمنین ولیمه (اطعام) دهند. (۲) امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «ولیمه به هنگام تولد نوزاد مستحب است و این یکی از پنج موردی است که ولیمه در آن مستحب می باشد». (۳)

امام صادق علیه السلام به هنگام ولادت فرزندشان امام کاظم علیه السلام، سه روز مؤمنین را اطعام نمودند. (۴) و بر همین اساس مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه بابی تحت عنوان «باب استحباب اطعام الناس عند ولاده المولود ثلثه ایام» ذکر کرده است. (۵)

آن چه در باطن این آداب و سنن نهفته است، احترام و تکریم مقام و شکرگذاری به درگاه خداوند متعال است که نعمت فرزند را به پدر و مادر عطا کرده است. و از سویی دیگر، اطعام مؤمنین زمینه ساز پیوند نیک اجتماعی و مقدمه ای است برای پذیرش طفل از طرف جامعه، علاوه بر این، آثار معنوی پربرکتی هم در سلامت روحی و جسمی کودک به دنبال خواهد داشت. (۶)

ص: ۲۵۸

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۰؛ حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۷۰-۱۷۱.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۳۱:۲۳؛ وسیله النجاه مع حواشی الشیخ محمد رضا الکلایگانی ۳:۲۲۰؛ مهذب الاحکام ۲۵:۲۶۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۲۹.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۲:۳۱۰، مسأله ۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۰۱:۲۱، باب ۳۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۵- (۵) همان.

۶- (۶) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۴۸.

بی گمان این گونه استقبال از کودک، در حقوق بین الملل و کنوانسیون هایی که به عنوان حمایت از کودک تدوین گردیده، یافت نمی شود. به توضیحی دیگر، اگر چه در بین برخی از اقوام و ملل، جشن تولد امری مرسوم و رایج است، امّا با آن چه، در اسلام مطرح است، تفاوت ماهوی دارد؛ و آن تقرّب جستن به پروردگار با این اعمال، و قرار دادن کودک در تحت حمایت و حفاظت حق تعالی است.

پدر و مادر با رعایت این آداب و سنن ضمن این که پذیرش مسئولیت در قبال فرزند را به خود القا و بر آن تأکید می نمایند، رابطه عاطفی خود را با فرزند نیز استحکام بخشیده، فضای تربیتی آکنده از معنویت و قداست را برای رشد و تعالی کودک فراهم می سازند.

رعایت چنین مواردی، ضریب بهداشت روانی و آرامش خاطر را که برای رشد متعادل کودکان لازم است، بالا می برد و از اضطراب و نگرانی های مادران و کودکان می کاهد.

بی تردید آن چه در احکام و مقررات اسلامی درباره حقوق کودک مطرح است، تنهابه نگهداری، تغذیه، مسکن و پوشاک او محدود نمی شود، بلکه مهم تر از این امور، تربیت اخلاقی و معنوی کودک است، زیرا تأمین خواست های معیشتی فرزندان به دلیل علاقه های غریزی و عاطفی پدر و مادر به ویژه در مراحل نخست زندگی کودک، امری طبیعی است. حیوانات نیز به اموری چون نگهداری و تغذیه اهتمام دارند، امّا تربیت فرزندان صالح و مفید فقط در سایه آشنایی و التزام پدران و مادران به وظایف اسلامی و اخلاقی و انجام آن ها محقق می گردد. (۱)

۹- حق داشتن نام شایسته

مستحب است در روزهای نخست تولد نوزاد، نام نیکو و شایسته برای او انتخاب شود. این امر از حقوق کودک بر پدر و مادر است و بسیاری از فقها به آن تصریح نموده اند. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۵؛ حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۶۷.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۱؛ السرائر: ۶۴۶:۲؛ مفاتیح الشرائع: ۳۶۵:۲؛ شرائع الاسلام: ۳۴۳:۲؛ مهذب الاحکام: ۲۵۸:۲۵؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۶.

نام نیکو، بهترین هدیه ای است که هر نوزاد در روزهای اول زندگی از پدر و مادر خود دریافت می کند، هدیه ای ماندگار که همیشه با اوست و از او جدا نمی شود و همواره در شخصیت فرد و اجتماعی اش مؤثر است و در مورد رعایت این حق در روایات با تعابیر مختلف سفارش شده است.

۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: حق فرزند بر پدرش این است که نام نیکو برای او انتخاب نماید و او را به نیکی تربیت نموده و به کاری شایسته بگمارد. «یا علی، حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَأَدَبَهُ وَيَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً» (۱) - ۲ - امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: نام نیک برای خود انتخاب کنید، زیرا در روز قیامت شما را با همان نام می خوانند و گفته می شودای فلان فرزند فلان برخیز و به سوی نور خود گام بردار وای فلان فرزند فلان برخیز که نوری نداری.

«اسْتَعْمِدُوا أَسْمَاءَكُمْ فَإِنَّكُمْ تَدْعُونَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ يَأْتِي بِفُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ وَقَمْ يَأْتِي بِفُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ لِأَنْتَ لَكَ» (۲) - ۳ - هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که فرموده است: اولین هدیه ای که هر یک از شما به فرزندش می بخشد نام خوب است، پس نام نیکو برای فرزندان خود انتخاب نمایید.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْحَلُ أَحَدُكُمْ وَوَلَدَهُ الْإِسْمُ الْحَسَنُ فَلْيُحْسِنِ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَوَلَدِهِ» (۳) - ۴ - امام رضا علیه السلام می فرماید: نخستین احسان و نیکی که پدر در حق فرزندش روا می دارد، انتخاب نام زیبا برای اوست، پس لازم است هر یک از شما نام نیکو برای فرزند خود انتخاب کند.

«أَوَّلَ مَا يُبْرَأُ الرَّجُلُ وَوَلَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنٍ، فَلْيُحْسِنِ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَوَلَدِهِ» (۴)

ص: ۲۶۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۸۹:۲۱، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۲- (۲) همان، ح ۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۲۷:۱۵، باب ۱۴، ح ۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۸۸:۲۱، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

انتخاب نام نیک ضمن این که تکریم و احترام کودک است، نشان دهنده طرز تفکر خانواده و آرمان ها و الگوهای مورد علاقه آنان می باشد. به همین جهت اسلام دستور می دهد از نام هایی استفاده شود که نشان از هویت اعتقادی دارند و الهام بخش و امید آفرین و حامل پیام و فرهنگ اصیل انسانی و اسلامی می باشند و بهترین آن ها، نام هایی است که در بردارنده معنای عبودیت خداوند متعال باشد. مانند عبدالله، عبدالرحمن و نیز نام پیامبران و ائمه اطهار: و بهترین آن ها نام محمد است. (۱)

به نمونه هایی از روایات وارد شده در این باره اشاره می گردد:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: راست ترین نام ها این است که بر بندگی خداوند متعال دلالت کند و برترین نام ها، اسامی پیامبران است. «أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّيَ بِالْمُجُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ». (۲)

۲- امام رضا علیه السلام می فرماید: خانه ای که در آن نام محمد باشد اهل آن در بامداد و شامگاهشان با خیر و برکت همراه خواهند بود.

«الَّتِيئْتُ الَّذِي فِيهِ مُحَمَّدٌ يُصْبِحُ أَهْلُهُ بِخَيْرٍ وَ يُمَسُونَ بِخَيْرٍ». (۳) - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر نام فرزندان را محمد گذاشتید، اکرامش کنید و در مجالس خود برایش جا در نظر بگیرید و با روی گرفته و صورت عبوس با او برخورد ننمایید.

«إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ لَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا». (۴) - سلیمان جعفری می گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ گاه فقر و بیماری به خانه ای که در آن نام محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب، عبدالله و فاطمه باشد، داخل نمی شود.

«لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتًا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرٍ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ». (۵)

ص: ۲۶۱

۱- (۱) قواعد الأحكام ۳: ۹۷؛ الروضة البهية ۵: ۴۴۳؛ جواهر الكلام ۳۱: ۲۵۳-۲۵۴؛ تحرير الوسيلة ۲: ۳۱۰؛ تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۲۷.

۲- (۲) وسائل الشيعة ۲۱: ۳۹۱، باب ۲۳، من ابواب احكام الاولاد، ح ۱.

۳- (۳) همان، ۳۹۴، باب ۲۴، ح ۶.

۴- (۴) همان: ح ۷.

۵- (۵) الكافي ۶: ۱۹، ح ۸.

۵- سکونی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که محزون و اندوهگین بودم، امام به من فرمود: چرا اندوهگینی؟ عرض کردم: خداوند به من دختری داده است. امام فرمود: ای سکونی، دختر تو سنگینی اش بر زمین است و روزی اش بر خدا، عمرش از عمر تو جدا و روزی که می خورد غیر از روزی توست. سکونی گوید: به خدا سوگند حزن و اندوه من با این گفتار از بین رفت. سپس امام فرمود: او را چه نامیده ای؟ عرض کردم: فاطمه. فرمود: آه آه آه، آن گاه دست خود را بر پیشانی نهاد... سپس فرمود: حال که او را فاطمه نامیدی هرگز دشنامش مده، نفرینش مکن و او را مزین.

«إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبُّهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَضْرِبُهَا» (۱).

۱۱- بدترین نام ها

از روایات استفاده می گردد، استفاده از نام های پادشاهان ظالم و فراعنه و دشمنان اهل بیت: و نام های بی محتوا که موجب هتک حیثیت فرد می گردد، مکروه است. هم چنین نام هایی که یادآور قهر و غضب و ستم و ظلم باشد یا دلالت بر صفاتی بنماید که مخصوص خداوند است و نسبت به دیگران کذب و بر خلاف خضوع و بندگی است، مانند خالد، مالک و از این قبیل واژگان، مکروه است. (۲). روایات بسیاری بر این معنا دلالت دارد، به عنوان نمونه:

۱- امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: «سَرُّ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مَرَّةٌ (۳) وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ» (۴). بدترین اسامی، ضرر زدن، شدت، جنگ و ظالم است.

۲- علامه طریحی در کتاب منتخب، ضمن خبر مفصلی درباره یک مسیحی که از طرف پادشاه روم به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نام تو چیست؟ جواب داد، عبد الشمس. فرمود: نامت را تغییر بده و من نامت را

ص: ۲۶۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۲:۲۱، باب ۸۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: شرائع الاسلام ۳۴۴:۲، السرائر ۶۴۶:۲، قواعد الأحکام ۹۷:۳، ریاض المسائل ۱۳۲:۱۲، کشف اللثام ۵۲۷:۷.

۳- (۳) قیومی در مصباح المنیر: ۵۶۸، می نویسد: مره بکسر میم، به معنی شدت است و به معنی خطی از اخلاط بدن نیز می آید.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۹۹:۲۱، باب ۲۸، من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

عبدالوهاب گذاشتم. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا اسْمُكَ؟ فَقُلْتُ: إِسْمِي عَبْدُ الشَّمْسِ، فَقَالَ لِي: بَدَّلْ اسْمَكَ، فَإِنِّي اسْتَعَيْكَ عَبْدَ الْوَهَّابِ» (۱). ۳ - از عمر نقل شده که برادر ام سلمه، همسر پیامبر، صاحب پسری شد و نامش را ولید گذاشت چون این نام به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: نامش از فراغه شماس، آن را تغییر دهید.

«سَمَّيْتُمُوهُ بِاسْمِ فِرَاعِثِكُمْ غَيْرُوا اسْمُهُ فَسَمَّوْهُ عَبْدَ اللَّهِ» (۲). ۴ - جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به کودک خردسالی فرمود: نامت چیست؟ گفت: محمد. حضرت فرمود: کینه ات چیست؟ جواب داد: علی. حضرت فرمود: تو با این کینه بر خود دژی ساختی که شیطان بر تو راهی نمی یابد. هرگاه شیطان بشنود که نام محمد یا علی را صدا بزند مانند شیرب و مس ذوب می شود و هرگاه بشنود کسی را به نام یکی از دشمنان ما می خوانند به شادی و نشاط درآید و بر خود می بالد.

«إِنَّا لَشَيْطَانٌ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَا مُحَمَّدٌ أَوْ يَا عَلِيٍّ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ حَتَّى إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي بِاسْمِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَائِنَا اهْتَرَّ وَاخْتَالَ» (۳).

۱۲- مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک

در ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق کودک به حق داشتن نام برای کودک تصریح شده و بیان می دارد: «کودک باید از بدو تولد صاحب اسم، ملیت و هویت گردد». هم چنین در ماده هفتم کنوانسیون حقوق کودک، چنین آمده است: «تولد کودک بلافاصله پس از به دنیا آمدن ثبت می شود و از حقوقی مانند حق داشتن نام، کسب تابعیت و در صورت امکان، شناسایی والدین... برخوردار می باشد».

اذا از دیدگاه اسلام، حق کودک تنها با نامگذاری به یک نام - هر چه باشد - ادا نمی شود، بلکه انتخاب نامی نیکو و شایسته به عنوان حق کودک بر والدین مورد تأکید قرار گرفته است، از این روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب پدری که وظیفه خود در قبال

ص: ۲۶۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۲۸، ح ۷.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۵۹۲، ح ۴۵۹۷۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۹۳، باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

فرزندش را جویا می شد، فرموده است: وظیفه پدر این است که او را نام نیکو بگذارد و او را به نیکی تربیت کند و به کاری شایسته بگمارد. «تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعْفَهُ مَوْضِعاً حَسَناً»^(۱) به عبارت دیگر: تردیدی نیست که پدران و مادران نظر به علائق سرشاری که به نوزاد خویش دارند، می کوشند که به سلیقه خود برای او نامی زیبا و نیک را انتخاب کنند، اما اشکال در این است که آن ها ممکن است دچار اشتباه شوند و چیزی که به نظرشان پسندیده می آید، از نظر دیگران یا از لحاظ فرهنگ و ارزش های دینی ناپسند و زننده باشد. بدین جهت اگر پدر و مادر راهنمایی نشوند، ممکن است ندانسته و ناخودآگاه به جای خدمت، خیانت کنند و نامی بر طفل نهند که در دوران زندگی وی همچون طوقی ننگین و افتضاح آمیز به گردنش باشد و او را رنج دهد.

اگرچه این موضوع ساده می باشد، ولی از نظر واقع بسیار مهم است و از آثار شوم روانی آن نمی توان چشم پوشید، زیرا نام زشت و سبک، اسباب رنج روحی و آزرده گی خاطر صاحب آن را فراهم می کند و او را در معرض استهزا و تحقیر دیگران قرار می دهد و در نتیجه صاحب نام زشت در خود احساس حقارت می نماید و بی شک احساس حقارت، یکی از عوامل ناراحتی و خودخوری انسان است. با این توضیح که اگر چنین احساسی زودگذر باشد، ناراحتی آن هم دیری نمی پاید و انسان از زیر فشار آن خلاص می شود. اما همین احساس زودگذر اگر در روان انسان گره بخورد آن هم گرهی که گشودن آن محال یا بسیار مشکل و دشوار است در این صورت خطرانی بزرگ در پی خواهد داشت.^(۲)

یکی از متخضی صان روانشناسی کودک در مقاله ای تحت عنوان «حق نام و تابعیت» می نویسد: نام، بسیار بالاتر از یک برجسب و یا یک عنوان خاص است. نام، نشانه شخصیت و هستی جداگانه هر فردی است... در تحلیلی که «ایناس سرسون» فیلسوف فرانسوی راجع به وظیفه اجتماعی نام به عمل آورده، اهمیت آن را در جوامع باستانی نشان داده است. او می نویسد: کودک پیش از آن که اسمی برای او تعیین گردد، وجود ندارد. نام، هم نمودار

ص: ۲۶۴

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۸، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۷۶-۷۷.

شخصیت و استقلال فرد است و هم شخصیت و استقلال فردی به انسان می بخشد... نام، نمودار و بخشنده نوع بسیار خاصی از هویت، به فرد انسانی است. وقتی که نام یکی از اجداد کودک به وی داده می شود، مثل این است که به حیات نیای او نوعی دوام و استمرار بخشیده می شود و یا این که کودک به صورت نیای خودش در می آید.^(۱)

به هر صورت، نام های پست و ناشایست، باعث سرافکنندگی است و تأثیر آن در ایجاد عقده حقارت قابل انکار نیست. به همین جهت در نظام تربیتی اسلامی، انتخاب نام زیبا و دارای مضمون عالی از چنان اهمیتی برخوردار است که سفارش شده قبل از ولادت فرزند، نام نیکویی برایش انتخاب شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فرزندان را قبل از ولادتشان نامگذاری کنید و اگر نمی دانید فرزندان پسر است و یا دختر، نامی برایش انتخاب کنید که مشترک بین دختر و پسر باشد، زیرا بچه ای که از شما سقط می شود و برایش نام انتخاب ننموده اید، آن گاه که با شما در روز قیامت ملاقات نماید به پدرش می گوید: چرا برای من نام نهادی؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوه خود را پیش از تولد، محسن نام نهاده بود؟ «يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ: أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ.»^(۲) انتخاب نام شایسته برای کودک از چنان اهمیتی برخوردار است که مستحب است نوزاد پسر را تا روز هفتم محمد بنامند، پس از آن اگر خواستند، نامش را تغییر دهند.

^(۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ نوزادی برای ما متولد نمی شود، مگر این که نخست او را محمد می نامیم و پس از هفت روز اگر خواستیم نامش را تغییر می دهیم و گرنه همان نام را بر او باقی می گذاریم. «لَا يُوَلَّدُ لَنَا وَ لَدَّ سَمِيْنَاهُ مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَإِنْ شِئْنَا غَيَّرْنَا وَ إِلا تَرَكَنَا.»^(۴) از روایت استفاده می شود این امر از سیره عملی پیشوایان معصوم بوده است و سبب می شود که از بدو تولد، روح و روان کودک با نام بهترین مخلوق عالم هستی پیوند خورده

ص: ۲۶۵

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۶.

۲- (۲) بحارالانوار ۱۰۱: ۱۲۸، باب الأسماء و الکنی، ح ۶.

۳- (۳) الروضة البهية ۴۴۳: ۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۹۲: ۲۱، باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

شود و کودک به تدریج احساس کند همان گونه که همانم او به بهترین فضیلت ها در عالم متلبس شده و مأمور ویژه الهی بوده، او نیز باید از فرامین و دستورات همانم خود در جهت کسب سعادت مادی و معنوی سرمشق بگیرد. به دلیل اهمیت نام گذاری و تأثیر سوء نام ناپسند است که در روایات آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نام ها را تغییر می داد و نام های نیکو را جایگزین می کردند، تعدادی از این روایات را در صفحات قبل ذکر نمودیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نام های زشت و نامناسب اشخاص و سرزمین ها را تغییر می دادند. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبِلْدَانِ» (۱) تعبیر

«كَانَ يُغَيِّرُ» دلالت دارد که این امر شیوه ای مستمر در سیره عملی آن حضرت بوده است و نمونه های بسیاری از آن در تاریخ و کتب روایی به چشم می خورد. (۲)

نکته ای مهم در نام گذاری نهفته است که نام هر کسی و هر معنایی که بر کودک گذاشته شود، ذکر مکرر آن در طول زندگی، یاد و خاطره و ویژگی های آن شخص و آن معنی در ذهن و روان کودک تأثیر می بخشد و پیوندهای خاصی بین آن دو ایجاد می شود که در سعادت و شقاوت او بی تأثیر نیست. (۳)

لازم به ذکر است که باید مراقب بود نام هایی که بر روی فرزندان می گذاریم این ظرفیت را داشته باشد که با سنین بالاتر نیز متناسب باشند. برخی از اسامی شاید در کودکی زیبا و خوشایند باشند، اما در سال های جوانی و بزرگ سالی و آن گاه که شخص، صاحب عنوان و مسئولیت اجتماعی می گردد، آن اسامی، کودکانه و سبک می نمایند و با صاحب اسم تناسب ندارند.

قرآن کریم می فرماید: یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید. (لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ). (۴) این آیه با صراحت، افراد

ص: ۲۶۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۹۰، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

۲- (۲) ر. ک: کنز العمال ۱۶: ۵۹۰-۵۹۱ و ۵۹۶، اسد الغایه ۳: ۷۶، ۲۰۲: ۱.

۳- (۳) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۷.

۴- (۴) سوره حجرات ۴۹: ۱۱.

بی بند و باری که بر دیگران القاب زشت بگذارند و از این طریق آن‌ها را تحقیر نمایند و شخصیتشان را بکوبند مورد نکوهش قرار داده و از این عمل نهی می‌کند.

اطلاق آیه، شامل پدر و مادر و مربیانی که برای فرزندان خود نام و لقب زشت و زننده و بی‌محتوی انتخاب می‌کنند، نیز می‌شود و بعید نیست از این آیه حرمت آن استفاده شود. و شاید به همین علت است که ماده ۲۰ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۶۳/۱۰/۱۸ مقرر می‌دارد: «انتخاب نام‌هایی که موجب هتک حیثیت مقدّسات اسلامی می‌گردد و هم چنین انتخاب عناوین و القاب و نام‌های زننده و مستهجن و نامتناسب با جنس، ممنوع است» و از آنجا که تشخیص مصادیق نام‌های ممنوع به ویژه برای مأمور ثبت احوال کار آسانی نیست و مفاهیم کلی مندرج در ماده ۲۰ قانون ثبت احوال، مشکلائی را در عمل پدید می‌آورد تبصره ۲ ماده مذکور مقرر می‌دارد: «تشخیص نام‌های ممنوع با شورای عالی ثبت احوال می‌باشد».

۱۳- ختنه نوزاد پسر

مستحب است نوزاد پسر را در روز هفتم تولّد، ختنه نمایند. (۱) روایات بسیاری بر این امر دلالت دارد و در بعضی از آن‌ها حکمت آن نیز بیان گردیده است. به عنوان نمونه:

۱- امام صادق علیه السلام از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرموده است: فرزندان تان را در روز هفتم طاهر نمایید (ختنه کنید)، زیرا این عمل برای نوزاد پاکیزه تر و در تسریع رشد و نمو او مؤثرتر است. «طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ وَأَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ». (۲) - همین مضمون را مسعده بن صدقه از آن حضرت نقل نموده است.

(۳) ۳- امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: فرزندان خود را در روز هفتم ختنه کنید و هیچ گاه گرما و سرما شما را از این عمل باز ندارد، زیرا ختنه مایه طهارت و پاکی جسم است. «إِخْتِنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَلَا يَمْنَعُكُمْ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ فَإِنَّهُ طَهْرٌ لِلْجَسَدِ». (۴)

ص: ۲۶۷

۱- (۱) المقتعه: ۵۲۱، النهایه: ۵۰۲، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴، مسالک الأفهام ۸: ۴۰۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۰.

۲- (۲) الکافی ۶: ۳۵، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۱.

۴- (۴) تحف العقول: ۱۱۹.

۱۴- جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ

مشهور فقهای امامیه قائل به عدم وجوب ختنه بر ولی می باشند و دلیل آن ها ظهور اخبار وارد شده در استحباب است. هم چنین اصل برائت ذمه ولی از وجوب می باشد. افزون بر آن در بعضی از روایات با صراحت به این امر اشاره شده است: مانند این که علی بن یقظین در روایت صحیح از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرموده است: ختنه نوزاد در روز هفتم سنت است و تأخیر آن نیز منعی ندارد. «قَالَ: لِسَبْعَةِ أَيَّامٍ مِنَ الشُّنَّةِ... وَإِنْ أَخَّرَ فَلَا بَأْسَ» (۱).

۱۵- وجوب ختنه بعد از بلوغ

در صورتی که طفل بالغ شود و قبل از تکلیف، ختنه نشده باشد بر او واجب است خود را ختنه نماید. (۲).

این حکم میان فقهای اجماعی است، بلکه از ضروریات مذهب و دین می باشد. (۳) روایاتی نیز بر آن دلالت دارند، به عنوان نمونه: امام باقر علیه السلام فرموده است: به ناچار باید مرد ختنه گردد. «فَأَمَّا الرَّجُلُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ» (۴).

۱۶- دعا در وقت ختنه

از امام صادق علیه السلام دعایی نقل شده که مستحب است در موقع ختنه کردن نوزاد خوانده شود، مضمون دعا چنین است: بارالها، این فرمان تو و روش پیامبر توست - که درود تو بر او و خاندان او باد - و پیروی ما از تو و پیامبرت را، از ما خواسته ای و به آن حکم داده ای و اراده فرموده ای. خداوندا تو سوزش تیزی آهن را در ختنه و حجامت نمودن نوزاد قرار دادی و به او چشاندی از آن جهت که تو از من به من داناتری. پروردگارا او را از پلیدی ها پاک گردان و عمرش را طولانی نما و درد و بیماری را از

ص: ۲۶۸

۱- (۱) الکافی ۳: ۳۶، ح ۷، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۳۹، باب ۵۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۲، السرائر ۲: ۶۴۷، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۶۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۲.

۳- (۳) کشف اللثام ۷: ۵۲۹، الحدائق الناضره ۲۵: ۵۵، جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۰-۲۶۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۳۷، باب ۵۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۸.

جسم و جاننش دور گردان، بی نیازی او را افزون و فقر و ناداری را از او دور ساز، تو آن می دانی که ما نمی دانیم. (۱)

در لایه لای این دعا به برخی از فواید ختنه کردن اشاره شده است که از جمله آن ها است: دوری از بیماری، درد و ناراحتی، سلامت از پلیدی و ناپاکی و افزایش عمر. جملات: «وَزِدْ فِي عُفْرِهِ وَادْفَعْ الْآفَاتِ عَنِ بَدَنِهِ وَ الْأَوْجَاعَ عَنِ جَسْمِهِ» (۲) بر این معنی دلالت دارند.

در کتاب های پزشکی و غیر آن نیز فوایدی بر ختنه کردن ذکر شده، به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف: با بریدن پوسته روی حشفه، ترشحات مضر چربی، حذف می شود، زیرا جلد پوشاننده حشفه دارای چربی مخصوص است. در این صورت امکان فضای حاجت به سهولت و به آسانی انجام می گیرد و احتمال ایجاد عفونت در این ناحیه کم تر می گردد.

ب: با ختنه کردن امکان ایجاد سرطان عضو تناسلی کاهش می یابد. درصد ابتلا به سرطان عضو تناسلی کسانی که ختنه نشده اند، بسیار بالاتر است. در کتاب آسیب شناسی «رایبتر» آمده است: سرطان آلت تناسلی در بین مسلمانان بسیار نادر است، زیرا آنان قطع جلدی روی حشفه را قبل از ده سالگی انجام می دهند، اما در مناطقی که این قطع پوشش (ختنه) انجام نمی گیرد، به طور نسبی سرطان آلت تناسلی بسیار شایع است.

ج: در عین حال که ختنه یک تدبیر بهداشتی برای جلوگیری از ابتلاء به بیماری های عفونی است، باعث تأمین کام جویی بیش تر در زندگی زناشویی آینده است.

د: هم چنین ختنه کودکان مانع از ابتلای آنان به شب ادراری می شود. (۳)

ص: ۲۶۹

۱- (۱) همان: ۴۴۴، باب ۵۹، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۴۴۴، باب ۵۹، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۳-۱۰۴، حقوق متقابل کودکان و ولی در اسلام: ۱۶۵-۱۶۶.

یکی از مستحبات زمان تولد، مژده ولادت فرزند است و نیز مستحب است برای خانواده مسلمانی که خداوند به آن ها فرزندی عطا کرده است، تبریک و تهنیت گفته شود و برای فرزندان و والدین آن ها دعای خیر کنند.

قرآن کریم، بشارت دادن فرشتگان از جانب خداوند متعال به حضرت زکریا علیه السلام به هنگام ولادت حضرت یحیی علیه السلام را نقل نموده و می فرماید: فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب عبادت ایستاده بود و مشغول نماز بود که خداوند تو را بشارت به یحیی می دهد. (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ). (۱)

خداوند متعال تولد حضرت یحیی علیه السلام را بشارت می دهد، در این باره در سوره مریم آمده است: ای زکریا ما تو را بشارت به پسری می دهیم که نامش یحیی است که هم نام او پیش از این نبوده است. (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا). (۲)

هم چنین بشارت ولادت حضرت اسحاق، یعقوب (۳) و عیسی: در قرآن نیز مطرح گردیده است. در روایات نیز به رعایت این امر مستحبی سفارش شده، به عنوان نمونه:

حسین بن خالد می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم تهنیت تولد نوزاد چگونه و در چه زمانی انجام می شود؟ فرمودند: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام متولد شد، جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز هفتم تهنیت گفت... هم چنین هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شدند، همین برنامه را تکرار نمود. (۴)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام از ام ایمن نقل می کند که گفته است: هنگامی که امام حسین علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام متولد شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمودند: موی سر او را تراشیدند و به وزن آن نقره صدقه دادند آن گاه از طرف او عقیقه نمودند، سپس ام ایمن به

ص: ۲۷۰

۱- (۱) سوره آل عمران ۳: ۳۹.

۲- (۲) سوره مریم ۱۹: ۷.

۳- (۳) (وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَتَبَسَّرْنَا بِهَا يَا إِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ)، سوره هود ۱۱: ۷۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۳۲، باب ۵۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

او تهنیت عرض نمودند و او را در عباى رسول خدا پیچیدند. «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَحَلِقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّهَ وَ عَقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ» (۱) و در مورد بیان و کیفیت تهنیت نوزاد در نهج البلاغه آمده است: شخصی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی که برای او پسری متولد شده بود با این جمله:

«لِهَيْئَتِكَ الْفَارِسُ» بر اسب سوار تو تهنیت باد» تبریک گفت. امام علیه السلام او را نهی فرمود و دستور دادند این گونه تهنیت بگویند، شکرگزار خدایی باش که او را به تو بخشیده و از آن حضرت در خواست کن این بخشش برایت مبارک باشد و به جوانی و توانایی برسد و خداوند کردار نیک را به وسیله او به تو روزی فرماید. «قَالَ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ وَ لَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقَتْ بِرَّهٌ» (۲).

۱۸- اهمیت سنت تبریک تولد نوزاد

موضوع تبریک و تهنیت در تولد نوزاد هر چند در ظاهر امری ساده به نظر می رسد، ولی با دقت در آن می توان به اهمیت آن پی برد، زیرا این سنت بدین معنی است که اعضای جامعه دینی در به رسمیت شناختن انتساب فرزند به پدرش و آرزوی آینده ای پر برکت برای این عضو جدید جامعه اسلامی پیشگام باشند.

به تعبیری دیگر، بشارت و تبریک سبب استحکام روابط خانوادگی و اجتماعی است و به امت اسلامی می آموزد فرزندى که به دنیا آمده در نزد خداوند دارای مقام و ارزش است. بی تردید رعایت این امور برای فضا سازی تربیت عالی اخلاقی کودکان بسیار مؤثر و غیر قابل انکار می باشد.

ص: ۲۷۱

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۴۳:۱۵، باب ۳۲، ح ۶.

۲- (۲) علامه جعفری، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷۴:۳۵۴، مستدرک الوسائل ۱۲۶:۱۵، باب ۱۳، ح ۳.

۱- مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق

نسب (بافتح نون و سین) مصدر است و در لغت به معنی پیوستگی دو انسان به یکدیگر، اصل، قرابت و خویشاوندی است.^(۱) و در زبان فارسی آن را نژاد^(۲) می نامند.

و اما در اصطلاح بعضی از فقها آن را این گونه تعریف کرده اند: «نسب عبارت از منتهی شدن ولادت شخص به دیگری، مانند پدر و پسر و یا انتهای ولادت دو شخص به ثالث است، مانند منتهی شدن دو برادر به پدر».^(۳)

به گفته بعضی از حقوقدانان: «نسب، امری است که به واسطه انعقاد نطفه از نزدیکی زن و مرد به وجود می آید و از این امر رابطه طبیعی و خونی بین طفل و آن دو نفر که یکی پدر و دیگری مادر باشد، موجود می گردد».^(۴) و یا گفته اند: «نسب علاقه ای است بین دو نفر که به سبب تولد یکی از آن ها از دیگری یا تولدشان از شخص ثالثی حادث می شود».^(۵)

لازم به ذکر است که مفهوم قرابت و آثار آن با مفهوم نسب و آثار آن، یکی نیستند چنان که هیچ یک از این دو مفهوم به عمل «نزدیکی» و «ولادت» وابسته نمی باشند. به اضافه نسب خود دارای انواع متفاوتی است، از قبیل نسب ناشی از زوجیت «مشروع»، نسب ناشی

ص: ۲۷۲

۱- (۱) مصباح المنیر (۲-۱): ۶۰۲، لسان العرب ۶: ۱۷۵.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۸: ۷۸۰۳.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۹: ۲۳۸، تراث شیخ الاعظم (الوصایا و المواریث): ۱۷۷. موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۹.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۵۱.

۵- (۵) محمد بروجردی عبده، کلیات حقوق اسلامی: ۲۸۰.

از نزدیکی به شبهه، نسب ناشی از زنا، ناشی از لقاح مصنوعی و فرزند خواندگی و یا این که هر یک از این ها در وصف نسب، مشترک اند. تنها در وصف اعتبار شرعی و قانونی با یکدیگر تمایز و تفاوت پیدا می کنند.^(۱)

بنابراین برای روشن شدن بحث لازم است، نسب خاص را که مورد بحث در این تحقیق است - از قرابت نسبی یا نسب عام، تفکیک و هر یک را جداگانه تعریف کنیم.

نسب عام یا قرابت نسبی عبارت است از علاقه و رابطه خونی و حقوقی موجود بین دو نفر که در اثر تولد یکی از آن ها از دیگری یا تولد هر دو از شخص ثالث به وجود آمده است.

نسب به معنی خاص عبارت است از علاقه و رابطه خونی و حقوقی بین دو نفر که در اثر تولد یکی از صلب یا بطن دیگری به وجود آمده است، این رابطه وقتی از جانب طفل مورد نظر قرار گرفته باشد، نام «نسب» را به خود می گیرد و وقتی که از طرف پدر، مورد نظر واقع می شود به نام «أبوت یا رابطه پدری» و وقتی که از جانب مادر، مورد توجه قرار گیرد، به نام «رابطه مادری» نامیده می شود.^(۲) نتیجه این که، نسب به معنی دوم شامل خویشاوندان در خط اطراف، غیر از پدر و مادر و فرزندان نمی گردد.^(۳)

به هر صورت، خویشاوندی و نسب دارای آثار و احکام متعددی می باشد، از قبیل توارث، حرمت نکاح، حق ولایت و حضانت، حق نفقه و دیگر احکامی که شرح آن ها در این بخش و بخش های دیگر این تحقیق، خواهد آمد. از این رو در صورتی که خویشاوندی و نسب کسی با دیگری مورد تردید یا انکار قرار گیرد، ذی نفع می تواند برای اثبات آن در دادگاه، اقامه دعوی نماید. خویشاوندی مورد تردید و انکار، ممکن است خویشاوندی مستقیم باشد، مانند خویشاوندی بین اولاد و پدر و مادر یا جدّ و جدّه و ممکن است خویشاوندی اطراف باشد، مانند خویشاوندی بین اعمام و احوال و اولاد آن ها. اثبات خویشاوندی در هر یک از موارد بالا مبتنی بر اثبات نسب مادری و یا پدری می گردد که شرح آن ها خواهد آمد.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) ر. ک: باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۳۱۲.

۲- (۲) اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲: ۸-۹، عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۲۶۱.

۳- (۳) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۲۲.

از جمله حقوق اولیه کودک که باید بعد از ولادت وی مورد توجه والدین قرار گیرد، ثبت نسب اوست که به تعبیر فارسی رایج این زمان، آن را اخذ شناسنامه و سند ولادت و یا شناسایی حق تابعیت خانوادگی فرزند، می نامند. این حق یکی از با اهمیت ترین حقوق کودک به حساب می آید، زیرا در آینده هویت و نسب او به وسیله آن شناخته می شود. هم چنین از اختلاط انساب و تزییع دیگر حقوق وی جلوگیری به عمل می آورد.

شناسایی افراد و احراز هویت آن ها مورد تأکید خداوند متعال است و می فرماید: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در شعبه ها و قبیله های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا). (۱)

جمله (لِتَعَارَفُوا) به گفته بسیاری از مفسرین چنین معنی می شود: شما را به گونه ای آفریدیم که بتواند بعضی از شما، نسب بعضی دیگر را بشناسد و همگان منتسب به پدر و اجداد خود باشند و به غیر آن ها نسبت داده نشوند. (۲)

و در حدیث مفصلی محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که در جواب مسائلی که از آن حضرت سؤال شده، نوشته اند: علت این که پدر می تواند بدون اجازه فرزند در مال او تصرف نماید، اما فرزند نمی تواند، آن است که خداوند فرزند را به پدر هدیه نموده و می فرماید: به هر کس بخواید دختر هدیه می کند و به هر کس بخواید پسر و یا اگر بخواید پسر و دختر هر دو را به آن ها می دهد. (۳) در ادامه آن حضرت می فرماید: فرزند منسوب به پدر است و به نام او خوانده می شود، زیرا در قرآن آمده است: فرزندان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه تر است. (أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) (۴). (۵)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) سوره حجرات ۱۳:۴۹.

۲- (۲) التبیان فی تفسیر القرآن ۳۵۰:۹، تفسیر الصافی ۵:۵۴، البحر المحیط فی تفسیر القرآن ۴۳۵:۵، تفسیر بحر العلوم ۳۲۹:۳.

۳- (۳) (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاتًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الدُّكُورَ)، سوره شوری ۴۹:۴۲.

۴- (۴) سوره احزاب ۵:۳۳.

۵- (۵) علل الشرائع ۲:۲۴۱، باب ۳۰۲، وسائل الشیعه ۱۷:۲۶۶، باب ۷۸، من ابواب ما یکتسب به، ح ۹.

جمله شریفه (أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) که امام علیه السلام به آن استدلال نموده به این معنی است: فرزندان را به پدرانشان نسبت دهید. (۱)

در دوران معاصر که مسافرت و مهاجرت افراد از شهری به شهر دیگر، بلکه از کشوری به دیگر ممالک، بسیار اتفاق می افتد. نسبت دادن فرزند به پدر و مادر در دراز مدّت و در سنین مختلف فقط با ثبت سند ولادت و اخذ شناسنامه امکان پذیر است.

بنابراین به طور قطع می توان ادعا کرد که ثبت نسب، حقی از حقوق کودک است که شارع مقدّس رعایت آن را بر والدین لازم شمرده است. البتّه از ناحیه دیگر، حق پدر نیز می باشد، زیرا ولایت او با این حق ثابت می گردد. هم چنین حق مادر نیز به حساب می آید، زیرا به وسیله آن، حقوقی که بر فرزند دارد اثبات می گردد و از او رفع تهمت زنا می شود.

۳- وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین

از نظر عرفی و حقوقی، اخذ شناسنامه و ثبت نسب نوزاد لازم است، زیرا عدم انجام آن موجب تضییع حقوق وی می گردد. در آیات و روایات و نیز کلمات فقها به طور خاص از این حق سخنی به میان نیامده است، ولی رعایت آن به طور کلی که ممکن است با توجه به مقتضیات زمان شکل آن تغییر یابد، مورد تأکید قرار گرفته است. در این باره علاوه بر آن چه ذکر شد، ادله دیگری نیز وجود دارد که ممکن است از آن ها استفاده شود که والدین و دیگر متولیان امور کودک، نسبت به رعایت این حق ملزم می باشند، از جمله:

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که بدهی مدّت دار «به خاطر وام و یا داد و ستد» به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید و باید نویسنده ای از روی عدالت «سندرا» در میان شما بنویسد و کسی که توانایی نوشتن دارد نباید از آن همان طور که خدا به او تعلیم داده، خودداری کند. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ). (۲)

ص: ۲۷۵

۱- (۱) تفسیر الصافی ۴: ۱۶۴، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج ۱۱: ۲۵۷، زبده التفاسیر ۵: ۳۳۷، کنزالدقائق ۱۰۱۸.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۸۲.

به فرموده برخی از مفسّرین، نزدیک به بیست حکم از این آیه استفاده می شود که مربوط به اصول معاملات، مانند: بیع، رهن، دین و قرض و مانند این ها می باشد. این اصول از قواعد کلی داد و ستد و حقوق است که عقلا رعایت آن را لازم می دانند و خداوند به وسیله وحی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن ها را بیان نموده است. مراعات آن ها موجب رفع تنازع و اختلاف بین افراد انسان و رسیدن حق به صاحبش می گردد. هم چنین موجب می شود مردم به اغراض خود برسند و اموالشان محفوظ بماند. در ادامه همین آیه، خداوند می فرماید: این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر می باشد. (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ) (۱). یعنی نوشتن احکامی که ذکر شد، روشن ترین راه به سوی ایجاد قسط و عدل است و در نزد خدا محبوب و نیک می باشد. با انجام آن، شهادت به طور شایسته و صحیح اقامه و حفظ می گردد و موجب می شود شک و تردید برداشته شود. این امور مطلوب مردم است و نسبت به آن تمایل نشان می دهند، بنابراین اوامر و نواهی که در آن به کار رفته جهت ارشاد به حکمی است که عقل انجام آن را لازم می داند نه وجوب و الزام شرعی. (۲).

شاید بتوان از ظاهر آیه استفاده کرد که نوشتن و شاهد گرفتن، اختصاص به دین (قرض) ندارد، بلکه امور مربوط به بیع، رهن و هر حقی از حقوق، باید نوشته شود. به همین جهت بعضی از مفسّرین معتقدند، مرجع ضمیر در جمله (فَأَكْتَبُوهُ) حق است و یا دین (۳). و از آن استفاده می شود هر حق و دینی را باید نوشت، کوچک باشد و یا بزرگ.

خلاصه آن که، از قرائن مختلف استفاده می شود، مقصود از امر به نوشتن دین، در این آیه که ارشاد به مصلحت می باشد، منع از تضييع حقوق است و این که لازم است نگاشته گردد تا بدین وسیله رفع تنازع و اختلاف شود و صاحبان حق به حقوق خود برسند.

هم چنین جمله شریفه (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) با توجه به معنایی که برای آن ذکر گردید، اختصاص به آن چه در آیه ذکر شده ندارد، بلکه شامل هر چیز که در نزد

ص: ۲۷۶

۱- (۱) همان.

۲- (۲) مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن ۴: ۴۰۳ و ۴۱۰-۴۱۱.

۳- (۳) راوندی، فقه القرآن ۱: ۳۷۸.

خداوند پسندیده است و مردم آن را طلب می کنند و به آن تمایل نشان می دهند، می گردد. و نیز استفاده می گردد نوشتن این امور و شاهد گرفتن نسبت به آن، طریق بسوی تقوی و سبب اقامه قسط و عدل است. از جمله این امور، ثبت نسب طفل و اخذ شناسنامه برای نوزاد است، زیرا بدین وسیله از تضییع حق کودک جلوگیری به عمل می آید و نسبش محفوظ می ماند و دیگر نتایج پسندیده ای که می تواند در آینده از آن ها بهره گیرد.

۲- مادر و پدر حق ندارند به کودک ضرر بزنند. (لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِيهِ). (۱) مادر کودک، در اموری که مربوط به اوست، مانند: شیر، غذا، حفاظت و نگهداری. هم چنین پدر در نفقه و دیگر تعهداتی که نسبت به وی دارد نباید به او ضرر بزند. (۲) بنابراین مفاد آیه مبارکه چنین می شود: والدین باید نسبت به امور اولاد خود عنایت داشته باشند، تا ضرری متوجه آن ها نگردد. و چون عدم ثبت نسب و اخذ شناسنامه موجب ضرر کودک خواهد شد، باید به انجام آن اقدام نمایند تا کودک متحمل ضرر نشود.

۳- از بعضی روایات استفاده می گردد، هر چیز موجب از بین رفتن نسب و اختلاط آن شود منهی عنه است، مانند آن که: محمّد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرموده است: عَلَتْ اِیْنِ كِهْ بِهْ قَاذِفٍ (۳) و کسی که شرب خمر نماید هشتاد ضربه شلاق می زند این است که با قذف، ولد نفی می گردد، نسل قطع می شود و نسب از بین می رود. «لَا اَنَّ فِي الْقَذْفِ، نَفْيَ الْوَالِدِ وَ قَطْعَ النَّسْلِ وَ ذَهَابَ النَّسْبِ» (۴) تعلیلی که در این روایت آمده است، یعنی از بین رفتن نسب، به گونه ای در عدم ثبت نسب و اخذ شناسنامه کودک، نیز جاری است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر التبیان ۲: ۲۵۸، مجمع البیان ۲: ۱۱۴.

۳- (۳) کسی که به دیگری بدون حجّت شرعی نسبت زنا یا لواط بدهد. مصباح المنیر: ۴۹۵، الروضه البهیة ۹: ۱۶۶، ریاض المسائل ۱۶: ۳۱.

۴- (۴) علل الشرائع ۲: ۲۶۴، باب ۳۳۵، وسائل الشیعه ۲۸: ۱۷۶، باب ۲ من ابواب حدّ القذف، ح ۴.

هم چنین امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: از جمله حقوق فرزند آن است که پدر، او را از خود بداند و در آینده زندگی به خود منتسب نماید، اعمالش نیک باشد و یا ناپسند. «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَتَعْلَمُ أَنَّ مِنْكَ وَ مُضَافُ الْيَكُ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ»^(۱) بی گمان انتساب کودک و والدین در طول حیاتشان مسجل نمی گردد، مگر با ثبت ولادت و اخذ شناسنامه.

۴- نتیجه

نتیجه آن که، ثبت نسب و گواهی ولادت برای نوزاد از نظر عرفی و حقوقی لازم است. مواد ۱۳، ۱۴ و ۱۵ قانون ثبت احوال، مأمور مربوط را ملزم به ثبت ولادت نوزاد نموده که مبنای شناسنامه قرار می گیرد. از نظر حقوقی، شناسنامه سند رسمی است، زیرا نزد مأمور صالح دولت تنظیم می شود^(۲) و وجوب شرعی آن نیز با استناد به ادله ای که ذکر شد بعید به نظر نمی رسد.

۵- وجوب اقرار و اعتراف به نسب

از جمله حقوق نوزاد بعد از ولادت آن است که پدر نسبت به فرزندش اقرار و اعتراف نماید و آن را از خود بداند و سرپرستی او را بپذیرد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «هنگامی که فرزند از همسر مردی که زن، فراش^(۳) او بوده متولد گردید، لازم است به آن اقرار نماید و نفی آن جایز نیست»^(۴).

هم چنین شهید ثانی نگاهشته است: «در صورتی که انتساب فرزند به زوج ممکن باشد، حکم می شود که فرزند او است و نفی آن جایز نیست، اعتم از این که زنا از مادر تحقّق یافته

ص: ۲۷۸

۱- (۱) تحف العقول: ۲۶۳.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۴۱:۲.

۳- (۳) فراش در لغت به معنی مفعول و چیزی که فرش قرار گرفته می باشد و هر یک از زن و مرد فراش دیگری است. مصباح المنیر: ۴۶۸، لسان العرب ۵: ۱۱۱، و مقصود فقها از فراش، معنی کنایه آن است، یعنی مردی که با نکاح شرعی، زنی را به زوجیت خود در آورده است. المبسوط ۴: ۲۶۶، سید بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۲۶.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۵.

باشد و یا خیر و اعم از این که گمان نفی فرزند از زوج به استناد قرائن غیر شرعی، وجود داشته باشد یا خیر، زیرا مقتضای ظواهر ادله شرعی، چنین است»^(۱).

عبارات بسیاری از فقها نیز با اختلاف در تعبیر مانند آن چه ذکر شد، می باشد.^(۲) به هر حال پدر خانواده حقی ندارد بدون دلیل، فرزند را از خود نفی نماید. این کار از نظر شرع مقدس اسلام عملی زشت و نکوهیده است و در برخی از مواقع حتی موجب مجازات و تنبیه مدعی است، زیرا علاوه بر این که حق فرزند مورد تعدی و تجاوز قرار می گیرد، نسبت به مادر فرزند نیز اتهام و اهانتی بس سنگین متوجه می شود که امنیت و احترام محیط خانوادگی را خدشه دار می سازد و کانون خانواده را در معرض آسیب جدی قرار می دهد.^(۳) از این رو در متون فقهی، مسأله اثبات نسب فرزند و نهی از انکار نسب فرزند به پدر بسیار جدی تلقی شده و به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هر مردی که فرزند خود را انکار کند در حالی که فرزند به او نگاه می کند (به او علاقمند است) خداوند چنین مردی را از رحمت خویش محروم می گرداند و در قیامت نزد همه آفریدگان از اولین و آخرین، رسوایش می سازد. «... وَ أَيْبَا رَجُلٍ نَفَى نَسَبَ وَالِدِهِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ مِنَ الْأُولَى وَ الْأَخْرَى»^(۴) در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: از جمله حقوق فرزند بر پدر آن است که نسبش را انکار ننماید.

«مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ لَا يَجْحَدَ نَسَبَهُ»^(۵).

ص: ۲۷۹

- ۱- (۱) مسالک الافهام ۸: ۳۸۱.
- ۲- (۲) تحرير الأحكام الشرعية ۴: ۱۵-۱۶، كشف اللثام ۷: ۵۳۲، جامع المدارك ۴: ۴۴۳، جواهر الكلام ۳۱: ۲۲۲، تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۰۳.
- ۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۵۲، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۱۳.
- ۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۴۴۰، ابواب اللعان، ح ۵، عوالی اللثالی العزیزیه ۳: ۴۱۸، باب اللعان، ح ۱۹.
- ۵- (۵) كتر العمال ۴۷۳: ۱۶، ح ۴۵۵۱۲.

در صورتی که انتساب طفل به پدر به هر دلیل، مورد اختلاف و انکار (۱) قرار گیرد با تحقق اماره فراش و زوجیت شرعی و شرایط آن، فرزند به پدر ملحق و منتسب می گردد و آثار نسب بر آن مترتب می شود. در این حکم بین فقهای امامیه اختلافی نیست. (۲)

مرحوم سید عاملی در این باره می نویسد: «این مسأله در بین اصحاب «فقهاء امامیه» اجماعی است که اگر فرزند از زن دائمی مردی متولد شود در صورتی که شرایط الحاق داشته باشد به او ملحق و منتسب می شود». (۳) برخی دیگر از فقها نیز ادعای اجماع نموده اند. (۴)

۷- دلیل دیدگاه فقیهان

مستند دیدگاه فقها علاوه بر اجماع که بدان اشاره رفت، حدیث مشهور و معروفی است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: فرزند از آن صاحب فراش می باشد و برای کسی که به مادر او نسبت زنا دهد، سنگ است. «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَبْرُ». (۵) این حدیث بین جمیع فرق و طوایف اسلامی مشهور است (۶) و همگی بر مضمون آن اتفاق نظر دارند. (۷)

هم چنین در کلمات اهل بیت: در بسیاری از موارد به آن استدلال شده، از جمله امیر المؤمنین علیه السلام در جواب معاویه نوشتند: «انا اعتراض شما نسبت به نفی این زیاد

ص: ۲۸۰

۱- (۱) انکار نسبت فرزندان ممکن است به انگیزه های مختلف صورت پذیرد، از جمله محروم کردن فرزندان از ارث یا شانه خالی کردن از تعهدات دیگر و مسئولیت های پدر یا اختلاف خانوادگی و یا وجود امارات غیر شرعی، مثل این که مادر طفل، متهم به زنا و فرزند از نظر قیافه شبیه زانی باشد یا این که فرزند با زانی از جهت گروه خونی توافق داشته باشد و از این قبیل امور.

۲- (۲) المقنعه: ۵۳۷-۵۳۸، السرائر ۲: ۶۵۷، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰، قواعد الأحكام ۳: ۹۸، كشف اللثام ۷: ۵۳۲.

۳- (۳) نهاییه المرام ۱: ۴۳۲.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۳، مسالك الأفهام ۸: ۳۹۱، الحدائق الناضرة ۲۵: ۳، جامع المدارك ۴: ۴۴۴.

۵- (۵) الکافی ۵: ۴۹۱، ح ۳، من لا يحضره الفقيه ۴: ۳۲۷، فی النوادر، ح ۵۸۱۲، وسائل الشیعه ۲۱: ۱۶۹، باب ۵۶، من ابواب النکاح، ح ۱، سنن ابن ماجه ۲: ۴۹۷، ح ۲۰۰۶-۲۰۰۷، صحیح البخاری ۸: ۱۵، ح ۶۷۶۵.

۶- (۶) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۲۳.

۷- (۷) جواهر الکلام ۲۱: ۲۳۲.

(این که برای او پدری ذکر نموده ام) پس بدان تنها من او را نفی ننموده ام، بلکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله او را نفی کرده، زیرا فرموده است: «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^(۱) فقها، این حدیث شریف را مدرک قاعده فقهی قرار داده اند با نام

«أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ» و با استناد به آن، نسب مورد تردید را اثبات می نمایند و طریقه استدلال به آن بدین شرح است:

مقصود نبی اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر این روایت بیان حکم شرعی است نه اخبار از امر خارجی، یعنی هر چند روایت به صورت جمله خبریه صادر شده ولیکن در حقیقت انشاء است. افزون بر این که اگر این جمله را جمله خبریه قرار دهیم، چه بسا منطبق با واقع نباشد و فرزند با نطفه غیر زوج منعقد شده باشد، به ویژه در آن زمان که عمل زنا شایع بوده و صدور کلام غیر واقع از آن حضرت، امکان ندارد، زیرا معصوم است.

و از طرفی در علم بلاغت بیان شده که ذکر «الف و لام» در مبتدا، مفید حصر و اختصاص است. بنابراین متفاهم عرفی از جمله اول روایت «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ» چنین می شود؛ فرزند اختصاص به زوج دارد و برای غیر او حق و نصیبی در آن نیست.

در این صورت از روایت استفاده می گردد آن حضرت فرایش (نکاح شرعی) را اماره معتبر شرعی در مقام تعیین نسب قرار داده و اثبات می شود فرزند از صاحب فرایش است و دیگران حق و نصیبی در آن ندارند.

از طرف دیگر ملاک و معیار اماره شرعی همانند اماره عرفی آن است که غالباً منطبق با واقع است، هر چند ممکن است در بعضی موارد چنین نباشد. هم چنین ملاک اماره شرعی آنست که قطع و یقین به انطباق آن با واقع یا خلاف واقع نداشته باشد، زیرا در این صورت راهی برای تعبد باقی نمی ماند.

خلاصه این که «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ» اماره شرعی است، در مواردی که تردید و شک وجود دارد که آیا فرزندی که با وجود نکاح شرعی متولد شده، از زوج است یا خیر؟

از آن چه گفته شد روشن گردید، قرائن، امارات و ظنونی که از نظر شرعی دارای اعتبار نیست، مثل این که فرزند از نظر قیافه شبیه زانی باشد، انطباق گروه خونی فرزند با

ص: ۲۸۱

زانی، و عدم انطباق آن با زوج و دیگر اماراتی که عرف آن را معتبر می داند، ولی شرع آن ها را معتبر ندانسته است، نمی تواند ملاک اثبات یا نفی نسب قرار گیرد.

بنابراین برای مسلمان جایز نیست، فرزندی که در فراش او متولد شده را با ظن و گمان از خود نفی کند هر چند نفی او با استناد به قرائن و امارات عرفی صورت پذیرد، البته اگر امارات غیر شرعی موجب قطع و یقین شود که فرزند از فراش نیست، در این صورت نفس قطع و یقین ملاک عمل قرار می گیرد و نیاز به تمسک به این قاعده نیست، زیرا این قاعده در مقام تردید و شک، اماره شرعی قرار داده شده است.

اما در جمله دوم روایت «وللعاهر الحجر»، عاهر به معنی زانی و حجر به معنی سنگ است و کنایه از این است که باید زانی را طرد نمود و دعوی او نسبت به فرزند مسموع نیست، همان گونه که باید سنگ را با سنگ از خود دور نمود. (۱)

۸- تعمیم حکم در ازدواج موقت

ظاهر و اطلاق کلمات بسیاری از فقیهان بیانگر این است که نکاح موقت نیز مشمول قاعده فراش (۲) می باشد و برخی از فقها به این تعمیم تصریح نموده اند.

مرحوم فاضل مقداد در این باره می نویسد: «این حکم اختصاص به فرزند زن دائم ندارد، فرزند زن متعه و نکاح غیر دائم نیز مشمول این حکم قرار می گیرد» (۳). برخی دیگر همانند علامه در تحریر (۴) و دیگران (۵) نیز به این حکم تصریح نموده اند.

۹- شرایط اثبات نسب

هرگاه نطفه طفل قبل از اجرای صیغه نکاح منعقد گردد و سپس زن و مرد با یکدیگر ازدواج نمایند، طفل متولد از آنان شرعی و قانونی نیست و نسب او ناشی از نکاح نخواهد

ص: ۲۸۲

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۲۷:۴ الی ۳۱، جواهر الکلام ۹۲:۲۲، جامع المدارک ۴:۴۴۴.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۵، المقنعه: ۵۳۷، شرائع الإسلام ۲:۳۴۰، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳.

۳- (۳) التنقیح الرائع ۳:۲۶۱.

۴- (۴) تحریر الأحکام الشرعیه ۴:۱۸.

۵- (۵) الجامع للشرائع: ۴۶۱، کشف اللثام ۷:۵۳۷، ریاض المسائل ۱۲:۱۱۵.

بود، هر چند که آن طفل ولادتش در هنگام تحقّق زوجیت واقع شود و آنان طفل را از خود بدانند. این حکم مورد اتفاق فقها است. (۱) روایت نبوی «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» (۲) و دیگر روایات (۳) بر آن دلالت دارند. بنابراین بحث اثبات نسب در فرآش مربوط به مواردی است که نطفه طفل بعد از تحقّق نکاح شرعی منعقد شود و مورد اختلاف و تردید قرار گیرد. در این فرض برای اثبات نسب و الحاق فرزند به زوج شرایطی ذکر شده است:

شرط اول: انزال منی مرد و زن

عده ای از فقیهان معتقدند دخول (۴) زوج به زوجه در اثبات نسب و الحاق فرزند به وی شرط است. (۵) آنان برای اثبات نظریه خود به اجماع (۶) فقها در این زمینه و دیگر ادله ای که همگی مورد خدشه (۷) قرار می گیرد، استناد نموده اند. برخی دیگر امکان نزدیکی و مجامعت را شرط الحاق فرزند به زوج دانسته اند. (۸) ظاهراً دلیل این نظریه نیز اجماع است که ثابت نیست.

لیکن همان گونه که برخی از فقها (۹) به ویژه بعضی از اعلام معاصرین (۱۰) اظهار نظر نموده اند فقط انزال منی مرد و ورود آن به رحم زوجه، شرط الحاق فرزند به زوج می باشد، هر چند دخول به معنی کنایی آن صورت پذیرفته باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «در الحاق فرزند به زوج، انزال شرط است، اعمّ از این که دخول صورت پذیرفته باشد یا خیر و اعمّ از این که انزال در آلت زن باشد یا در حوالی آن، با این احتمال که رحم آن را جذب نماید یا به هر وسیله ممکن مانند: وسایل پزشکی

ص: ۲۸۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶-۲۳۷.

۲- (۲) الکافی ۵: ۴۹۱-۴۹۲، ح ۲-۳.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) کلمه دخول کنایه از مجامعت و پنهان شدن آلت ذکور به مقدار حشفه در قُبُل و یا در دُبُر زن می باشد.

۵- (۵) النهایه: ۵۰۶، المقنعه: ۵۳۷، السرائر ۲: ۶۵۷، نهایه المرام ۲: ۲۲۷، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰.

۶- (۶) جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۹، ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۵، الحدائق الناضره ۲۵: ۳.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۲-۳۶.

۸- (۸) المسبوط ۴: ۲۶۶، الجامع للشرائع: ۴۶۱، ملاذ الأخیار ۱۳: ۳۴۸.

۹- (۹) الحدائق الناضره ۲۵: ۴، جواهر الکلام ۳۴: ۴۸، جامع المدارک ۴: ۴۴۴، الروضه البهیة ۵: ۴۳۲.

۱۰- (۱۰) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۷، سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲: ۲۸۲.

این زمان، منی مرد در رحم زن داخل شود. وی در ادامه می نویسد: انعقاد نطفه به این صورت (دخول منی مرد در رحم زن با وسایل پزشکی روز) به طور متواتر نقل شده است.^(۱)

ادله فقهی این دیدگاه

۱- عموم حدیث «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»^(۲) زیرا لازمه فراش قرار گرفتن زن برای مرد، انزال است و این که منی مرد در رحم زن وارد شده باشد.^(۳)

۲- در روایت صحیحه، اسماعیل بن بزیع می گوید: شخصی از علی بن موسی الرضا علیه السلام در حالی که من می شنیدم، سؤال کرد: مردی زنی را با عقد موقت به نکاح خود در آورده و با او شرط کرده فرزند نخواهد، ولی زن صاحب فرزند شده و مرد آن را انکار می نماید و بر انکار خود پافشاری دارد، حضرت در حالی که پیدا بود انکار مرد را نکوهیده می داند، دوبار فرمود: چگونه انکار می نماید، این عمل نکوهش بزرگ در پی دارد. «وَقَالَ: يَجْحَدُ! وَ كَيْفَ يَجْحَدُ؟ إِعْظَامًا لِدَلِيكَ»^(۴) چون تولد فرزند با انزال منی مرد در اطراف آلت زن، امکان پذیر است، بنابراین از این روایت می توان استفاده نمود در الحاق فرزند به زوج، انزال منی کافی است.

۳- ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: منی مربوط به مرد است هر کجا که بخواهد آن را قرار می دهد، البته اگر زن حامله شد و فرزند آورد مرد حق ندارد آن را انکار نماید، سپس آن حضرت شدیداً انکار مرد را تقبیح نمودند. «الْمَاءُ مَاءُ الرَّجُلِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَلَدٌ لَمْ يُنْكِرْهُ وَ شَدَّدَ فِي إِنْكَارِ الْوَلَدِ»^(۵) بی گمان اطلاق این روایت شامل مسأله مورد بحث می گردد و از آن استفاده می شود مرد حق انکار فرزندی را که از همسر او متولد شده، ندارد، اعم از این که انعقاد نطفه با دخول باشد یا این که انزال در اطراف رحم شده باشد و رحم آن را جذب نموده باشد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳-۵۰۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۶۹:۲۱، باب ۵۶، من ابواب النکاح، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۴ و ۵۰۶.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۶۹:۲۱، باب ۳۳، من ابواب المتعه، ح ۲.

۵- (۵) همان، ح ۵.

۴- روایات دیگری نیز بدین گونه که توضیح داده شده می تواند مستند این نظریه قرار گیرد. (۱)

۵- به ضرورت ثابت شده و بسیار اتفاق افتاده است که با انزال منی در اطراف رحم زن و جذب آن به داخل رحم و یا انتقال آن به وسیله وسایل پزشکی مستحدث، زن حامله می گردد. این مسأله قطعی و غیر قابل انکار است.

شرط دوّم: سپری شدن اقل مدّت حمل

در میان فقها اجماعی است که در الحاق فرزند به زوج لازم است تولّد طفل شش ماه پس از نزدیکی مرد با زن باشد و نیز اجماعی است که اقل مدّت حمل در طفل کامل الخلقه که زنده متولّد شود، شش ماه است. (۲)

سید مرتضی در این خصوص نگاشته است: «کمترین مدّت زمان حمل در نزد ما شش ماه است، فقهای امامیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند. در این باره از فقهای اهل سنت نیز مخالفتی نقل نشده است.» (۳)

هم چنین شهید ثانی آورده است: در بین علمای اسلام اجماعی است که کمترین زمانی که ممکن است انسان زنده، کامل الخلقه متولّد شود از زمان نزدیکی تا وقت ولادت، شش ماه است. (۴)

ادّله این دیدگاه

۱- اجماع و اتفاق فقها، هم چنان که ذکر شد.

۲- خداوند می فرماید: دوران حمل طفل و از شیر باز گرفتن سی ماه است. (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا). (۵)

ص: ۲۸۵

۱- (۱) همان: ح ۲ و ۶، ۳۷۹:۲۱، باب ۱۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲.

۲- (۲) ر. ک: المقنعه: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰، السرائر ۲: ۶۵۷، جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۴.

۳- (۳) سید مرتضی، رسائل ۱: ۱۹۲.

۴- (۴) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۳.

۵- (۵) سوره احقاف ۴۶: ۱۵.

در آیه دیگری آمده است، جدا کردن کودک از شیر، می تواند در خلال دو سال باشد، (وَفَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) (۱). اگر دو سال (بیست و چهار ماه) از سی ماه که در آیه قبل برای حمل و فصال تعیین گردیده، کسر گردد، شش ماه باقی می ماند و مدعا ثابت می گردد، زیرا شش ماه به اجماع فقها، بالاترین مدّت حاملگی زنان نیست، بنابراین باید اقل مدّت باشد. (۲).

۳- اخبار مستفیضه بلکه متواتره نیز بر این حکم دلالت دارد. مانند آن که شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: کمترین مدّت حمل شش ماه است. «أَدْنَى مَا تَحْمِلُ الْمَرْأَةُ لِبَيْتِهِ أَشْهُرٌ» (۳). هم چنین شیخ طوسی در تهذیب از جمیل بن صالح و او از امام صادق و یا امام باقر علیهما السلام نقل نموده که از آن حضرت در مورد زنی که در زمان عدّه طلاق به ازدواج دیگری در آمده سؤال شد؟ حضرت جواب فرمود: باید از او جدا شود و یک عدّه طلاق نسبت به زوج دؤم و اول کافی است و اگر از او فرزندی متولد شد و از زمان نزدیکی زن با زوج دؤم، شش ماه و یا بیش تر بگذرد، فرزند از زوج دؤم است، ولی اگر کم تر از شش ماه گذشته باشد از زوج اول است.

«قَالَ... فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِبَيْتِهِ أَشْهُرٌ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْأَخِيرِ وَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقْلٍ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ» (۴). روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد. (۵).

شرط سوّم: سپری نشدن بیش تر از حداکثر مدّت حمل

در اثبات نسب با فراش، باید از زمان نزدیکی و انعقاد نطفه تا زمان تولّد کودک بیش از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد. قبل از بیان این شرط، ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

ص: ۲۸۶

۱- (۱) سوره لقمان ۱۴:۳۱.

۲- (۲) ر. ک: الحدائق الناضره ۵:۲۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۳۸۴:۲۱، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱۵.

۴- (۴) همان: ۳۸۳، ح ۱۳.

۵- (۵) همان: ح ۱ و ۸.

۱- بحث در این شرط مربوط به مواردی است که وضع حمل به طور عادی و طبیعی انجام شود، اما اگر به واسطه عللی به تأخیر بیفتد در آن صورت بحث از این شرط بی فایده است، زیرا یقین به گذشت بیش تر از مدّت حمل پیدا می شود.

۲- مبدأ زمان حمل بر طبق نظریه ای است که در بحث پیشین اختیار گردید که آیا مقصود از دخول، معنی کنایی آن است یا امکان نزدیکی و یا انزال؟ به هر صورت اصل این شرط مورد اتفاق است هر چند تعیین زمان حداکثر حمل بین فقهای امامیه اختلاف است و نظریاتی ابراز گردیده است.

الف: حداکثر مدّت حمل

دیدگاه مشهور میان فقیهان، که بسیاری از فقهای اعم از متقدمین (۱) تا معاصرین (۲) آن را پذیرفته اند این است که حدّ اکثر مدّت حمل نه ماه است و مستند آن، روایات است، مانند:

۱- عبدالرحمن سیاه می گوید از امام باقر علیه السلام در مورد حداکثر مدّت حمل سؤال کردم؟ زیرا شنیده بودم بعضی از اهل تسنّن آن را دو سال می دانند، حضرت فرمود: دروغ است. حداکثر مدّت حمل نه ماه است و لحظه ای بر این مدّت افزوده نمی شود و اگر یک ساعت افزایش یابد قبل از این که طفل از رحم مادر خارج شود مادرش کشته می شود. «فَقَالَ: كَذَّبُوا أَقْصَى مُدَّةِ الْحَمْلِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَزِيدُ لِحَظَّةٍ وَ لَوْ زَادَ سَاعَةً [لِحَظَّة] لَقُتِلَ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ» (۳) این روایت از نظر سند، ضعیف است و هر چند دلالت آن روشن است، ولی به گفته بعضی از فقهای تأمل در آن، خلاف نظر مشهور را اثبات می نماید و مقصود نه ماه پس از ولوج روح در جنین است، چرا که در آن هنگام جنین را طفل می نامند و رشد و نمو او از آن زمان آغاز می شود و قبل از آن، نطفه و علقه و مضغه می نامند و نمو ندارد.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) المقتنع: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۵، السرائر ۲: ۶۵۷ و ۶۶۰، كشف اللثام ۷: ۵۳۳، ریاض المسائل ۱۲: ۱۰۴.

۲- (۲) مهذب الأحكام ۲۵: ۲۳۸، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

با توجه به این معنی است که مناسب است گفته شود اگر طفل یک ساعت بیش تر از نه ماه در رحم بماند او را می کشد، زیرا در صورتی که علقه و مضغه است و نموی ندارد، بی تردید اگر ساعت ها هم در رحم بماند موجب قتل مادرش نمی گردد.^(۱)

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است، اطفالی که شش ماه یا هفت ماه و یا نه ماه در رحم مادر باشند بعد از تولد باقی می ماند ولی اگر طفل هشت ماه در رحم مادر باقی بماند، نمیتواند به زندگی خود ادامه دهد. «يَعِيشُ الْوَالِدُ لِيَبْتِئَهُ أَشْهُرٌ وَ لِسَبْعِهِ أَشْهُرٌ وَ لِتِسْعِهِ أَشْهُرٌ وَ لَا يَعْيشُ لِثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ»^(۲) اگر این روایت در مقام بیان تعیین زندگی طفل در رحم مادر باشد از آن استفاده می شود حداکثر مدت حمل نه ماه است. ولی همان گونه که بعضی از اساتید اظهار نظر نموده اند، در مقام بیان زندگی طفل بعد از وضع حمل است و عبارت آن اخباری است، (خبر دادن) به این که بعد از این مدت، طفل زنده می ماند یا خیر؟ ولی ممکن است حداکثر مدت حمل نیز از اطلاق مقامی آن استفاده گردد.

(۳) ۳- در روایت صحیح، عبد الرحمن حجاج می گوید: از ابا ابراهیم (موسی بن جعفر علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر مردی زن خود را طلاق دهد در حالی که زن مدعی است حامله می باشد، اگر بعد از نه ماه فرزند متولد گردید این زمان پایان عده طلاق است و اگر زن، مدعی حامله بودن نیست باید سه ماه عده نگه دارد سپس از شوهر جدا شود. «يَقُولُ: إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَأَدَعَتْ حَبْلًا أَنْتَظِرُ بِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ وُلِدَتْ وَ إِلَّا اعْتَدْتُ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ قَدْ بَأَتْ مِنْهُ»^(۴) این روایت به صراحت دلالت دارد؛ با ادعای حاملگی از طرف زن، باید نه ماه منتظر بود. بنابراین باید حداکثر مدت حمل نه ماه باشد، زیرا اگر غیر از این بود می باید امام علیه السلام آن را بیان نماید، چون فرض بر این است که در مقام بیان حکم

ص: ۲۸۸

۱- (۱) شیخ محمد علی اراکی، کتاب النکاح: ۷۵۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۸۰: ۲۱، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۴۷: ۳.

۴- (۴) الکافی ۱۰۱: ۶، باب المسترابة بالحبل، ح ۱، تهذیب الأحکام ۱۲۹: ۸، ح ۴۴۴.

است. (۱) آیه الله فاضل لنکرانی معتقد است ظهور روایت در این که حداکثر مدّت حمل نُه ماه است قابل انکار نیست. (۲)

در این باره به روایات (۳) دیگری نیز استناد شده که از نظر سند ضعیف می باشند و در ادامه بیان می شود که روایت صحیح عبد الرحمن بن حجاج می تواند مستند نظریه ای که می گوید حداکثر مدّت حمل یک سال است، قرار گیرد.

لازم به یادآوری است، مقصود فقیهان از نه ماه، حدّ متعارف عرفی است؛ به این معنی که ممکن است چند ساعت بلکه چند روز کم و زیاد شود و دقّت های عقلی مورد نظر نیست. چرا که روایاتی که دلالت دارد مدّت حمل لحظه ای از نه ماه زیادتر نمی شود، در مقابل نظریاتی که حداکثر مدّت حمل را دو سال و یا بیش تر می دانند، صادر شده است. (۴)

ب: حداکثر مدّت حمل ده ماه است

عدّه ای از فقها مانند محقق در شرائع (۵) و علامه در قواعد و کتب دیگرش (۶) و برخی دیگر (۷) این نظریه را پذیرفته و برای اثبات آن به عموم قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» استدلال کرده اند، زیرا به مقتضای آن قاعده، باید فرزند ملحق به فراش (زوج) گردد، هر چند حمل از نه ماه تجاوز نماید. هم چنین به اصل عدم تولّد نوزاد از زنا و شبهه، و وقوع تولّد در ماه دهم استدلال شده است، زیرا در مواردی طفل در ماه دهم از نزدیکی مرد و زن متولّد شده و بهترین دلیل بر وجود چیزی، وقوع آن است. (۸)

ص: ۲۸۹

۱- (۱) ر. ک: الحدائق الناضره ۸:۲۵

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۹.

۳- (۳) الکافی ۱۰۲:۶، ح ۴ و ۱۵:۵، تهذیب الأحکام ۱۲۹:۸، ح ۴۴۷، وسائل الشیعه ۲۲:۲۲۴، باب ۲۵، من ابواب العدد، ح ۴.

۴- (۴) ر. ک: المهذب الاحکام ۲۳۹:۲۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲:۳۴۰.

۶- (۶) قواعد الأحکام ۳:۹۸، ارشاد الأذهان ۲:۳۸، تحریر الأحکام الشرعیه ۴:۱۵.

۷- (۷) التنقیح الرائع ۳:۲۶۳، کشف الرموز ۲:۱۹۵.

۸- (۸) التنقیح الرائع ۳:۲۶۳.

لیکن، این ادله مورد خدشه قرار گرفته است، زیرا عموم قاعده فراش می تواند مستند نظریه ای که می گوید حداکثر مدت حمل یک سال است، نیز قرار گیرد. هم چنین اصل در موردی می تواند دلیل قرار داده شود که دلیل دیگری نباشد و در ادامه خواهد آمد که در این جا دلیل بر خلاف اصل وجود دارد، گذشته از آن، اجرای اصل به نحوی که بیان گردید مثبت است و نمی تواند حجت شرعی قرار گیرد. به بیان دیگر، اصل عدم زنا نمی تواند حداکثر مدت حمل را ثابت نماید.^(۱)

اما این مدعا که تولد نوزاد در ماه دهم واقع شده، چه بسا به خاطر اشتباهاتی است که صورت پذیرفته و به گفته مرحوم شهید ثانی، این استدلال شباهت به استحسان دارد و نمی تواند دلیل حکم شرعی قرار گیرد.^(۲)

ج: حداکثر مدت حمل یک سال است

عده ای از فقها مانند سید مرتضی^(۳) و حلی^(۴) و ابن سعید^(۵) و ابن زهره^(۶) از متقدمین، حداکثر مدت حمل را یک سال دانسته اند. علامه حلی در کتاب مختلف^(۷) نیز به این نظریه تمایل نشان داده و نیز سید عاملی در نهایه المرام^(۸) و شهید ثانی در مسالک^(۹)، این قول را اقرب به صواب دانسته اند. در بین فقهای معاصر نیز امام خمینی^(۱۰) و آیه الله خویی^(۱۱) و نیز آیه الله خوانساری^(۱۲) این دیدگاه را پذیرفته اند.

ص: ۲۹۰

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۵۱.

۲- (۲) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۷.

۳- (۳) الانتصار: ۳۴۵.

۴- (۴) الکافی فی الفقه: ۳۱۴.

۵- (۵) الجامع للشرائع: ۴۶۱.

۶- (۶) غنیه الزروع: ۱: ۳۸۷.

۷- (۷) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۶.

۸- (۸) نهایه المرام ۲: ۹۶ و ۱: ۴۳۳-۴۳۴.

۹- (۹) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۶.

۱۰- (۱۰) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۷، مسأله ۱.

۱۱- (۱۱) منهاج الصالحین ۲: ۲۸۲.

۱۲- (۱۲) جامع المدارک ۴: ۴۴۷.

به نظر ما این نظریه در میان دیدگاه‌های مطرح شده، وجیه تر است. نظریه پزشکی جدید نیز آن را تأیید و بر اثبات آن استدلال نموده است.^(۱) ادله پسندیده تر بودن آن عبارتند از:

۱- عموم روایت نبوی «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ» این روایت اقتضا دارد، فرزند ملحق به فراش (زوج) گردد، هر چند یک سال از زمان نزدیکی مرد با زن گذشته باشد.

۲- روایات، از جمله روایت صحیح عبدالرحمن بن حجاج. در این روایت امام علیه السلام می فرماید: اگر مردی زن خود را طلاق دهد در حالی که زن، مدعی حمل است باید نه ماه منتظر بماند، اگر فرزند متولد شد، عدّه تمام می شود، در غیر این صورت باید سه ماه دیگر نیز بر تعداد ماه‌هایی که عدّه نگه داشته، بیفزاید سپس از شوهر جدا شود و عدّه اش تمام می گردد.^(۲) روایات دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که پیش تر بدان اشاره شد.

مرحوم شهید ثانی بعد از ذکر این روایات می گوید: «روایت صحیح عبد الرحمن بن حجاج دلیل است بر این که ممکن است حداکثر مدّت حمل به یک سال برسد هر چند غالباً نه ماه است. به همین جهت امام علیه السلام دستور فرموده است، در صورتی که بعد از نه ماه فرزند متولد نشد، باید زن مطلقه سه ماه دیگر احتیاطاً صبر کند، زیرا احتمال وضع حمل بعد از یک سال وجود دارد. این روایت روشن ترین دلیل است بر این که حداکثر مدّت حمل ممکن است یک سال باشد و از نظر سند قوی است، زیرا با اسانید مختلف ذکر شده است.»

وی در ادامه می افزاید: «هیچ دلیل معتبری که اثبات نماید حداکثر مدّت حمل کم تر از یک سال است، وارد نشده است. بنابراین استصحاب حکم این روایت و نیز حکم قاعده فراش، مناسب ترین دلیل این نظریه می باشد هر چند غالباً این گونه نباشد.» وی می گوید: «موردی که زمان حمل یک سال به طول بیانجامد در زمان ما واقع شده

ص: ۲۹۱

۱- (۱) ر. ک: عمر بن محمد بن ابراهیم غانم، احکام الجنین: ۷۳-۷۴، فتحیه مصطفی عطوی، الجهاض بین الشرع و القانون و الطب: ۱۴۵-۱۴۶، عمر سلیمان عبدالله الأشقر، احکام المرأة الحامل: ۹۵-۹۶.

۲- (۲) الکافی ۶: ۱۰۱، باب المسترابة بالحبلى، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۲: ۲۲۳، باب ۲۵، من ابواب العدد، ح ۱.

است». بنابراین باید روایاتی که حداکثر مدت حمل را نه ماه می‌داند، حمل بر غالب نمود. (۱) عبارت مرحوم سید عاملی (۲) و بعضی از اعلام فقهای معاصر (۳) در توجیه نظریه اخیر، شبیه آن چه ذکر شد، می‌باشد.

۱۰- شرایط تحقق و اثبات نسب در حقوق

وجود و اثبات حق با هم رابطه نزدیک دارند به ویژه در امور پنهانی که در دیدگاه عمومی رخ نمی‌دهد و تنها دو طرف دعوی از حقیقت آن آگاهی دارند، این رابطه آشکارتر به چشم می‌خورد. نسب نیز یکی از این امور است؛ پاره‌ای از ارکان آن مانند: نکاح زن و مرد یا زایمان کودک از وقایع علنی است که به آسانی اثبات می‌شود، ولی نزدیکی بین زن و شوهر و به ویژه انحصار آن به شوهر در زمره اسرار زندگی است که حقوق به دشواری به آن دسترسی دارد و ناچار است دست به دامان اماره و ظاهر و فرض بزند. (۴)

بدان جهت در صورتی که انتساب قانونی طفل به پدر، مورد اختلاف قرار گیرد، به وسیله هر دلیل که دلالت نماید طفل از نطفه آن مرد و زنی موجود شده که بین آنان در زمان انعقاد نطفه نکاح صحیح وجود داشته، قابل اثبات است.

ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است، مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کم‌تر از شش ماه و بیش‌تر از ده ماه نگذشته باشد».

طبق اماره قانونی فراش که در ماده فوق بیان گردیده است، طفلی که نطفه او در دوران زوجیت منعقد گردد از آن شوهر شناخته می‌شود، مشروط بر این که:

الف: نزدیکی بین زوجین واقع شده باشد. نزدیکی جنسی به اعتبار این که سبب انعقاد نطفه می‌گردد، مبنای قاعده فراش قرار گرفته است، لیکن به خودی خود

ص: ۲۹۲

۱- (۱) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۵-۳۷۶.

۲- (۲) نهاییه المرام ۱: ۴۳۴-۴۳۵.

۳- (۳) جامع المدارک ۴: ۴۴۷، شیخ محمد علی اراکی، کتاب النکاح: ۷۵۶ و ۷۵۸.

۴- (۴) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۵.

نمی تواند دلیل بر نسب قانونی قرار گیرد، زیرا در بعضی از موارد از اموری که موجب حمل زن گردد، نمی باشد.

ب: تولد طفل پس از شش ماه از تاریخ نزدیکی باشد. علت ذکر این شرط آن است که طفل در صورتی می تواند در خارج از رحم به زندگی خود ادامه دهد که شش ماه یا بیش تر از انعقاد نطفه او گذشته باشد، ولی هرگاه کم تر از شش ماه از تاریخ انعقاد، طفل متولد گردد، نمی تواند زندگی مستقل داشته باشد.

البته فرض ماده مذکور، در طفل کاملی است که می تواند در خارج از رحم زندگی کند، زیرا شش ماه اقل مدت حمل در طفل کامل است. بنابراین چنان چه برای اثبات نسب طفلی که قبل از کمال سقط شود و مورد اختلاف قرار گیرد، نمی توان به ماده فراش استناد جست.

ج: نگذشتن بیش از ده ماه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد. علت آن که ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی شرط تحقق فراش را نگذشتن بیش از ده ماه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد قرار داده، این است که جنین به طور طبیعی بیش از ده ماه از تاریخ انعقاد نطفه در رحم باقی نمی ماند.

اماره فراش در حقیقت مبتنی بر دو امر است: یکی این قاعده طبیعی که طفل متولد بیش از شش ماه و کم تر از ده ماه از تاریخ نزدیکی، متناسب به مردی است که نزدیکی نموده است و دیگری قاعده اخلاقی که جریحه دار نکردن عفت خانوادگی می باشد، مگر آن که خلاف آن مسلم گردد. (۱)

۱۱- آثار الحاق کودک به والدین

با تحقق شرایط الحاق، کودک به زوج ملحق می گردد و نفی آن جایز نیست، بلکه لازم است زوج به پدری خود برای این کودک ملتزم گردد، هر چند ثابت شود مرد دیگری به فسق (زنا) با مادر طفل نزدیکی نموده باشد، تا چه رسد به این که متهم به زنا شود، زیرا فرض بر این است که کودک، فرزند تکوینی و شرعی زوج است، پس باید به او ملحق گردد و دلیلی برای الحاق او به زانی وجود ندارد.

ص: ۲۹۳

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۶۴:۵ تا ۱۶۷، با تغییر و تلخیص، ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۵۰:۲.

فقها در این حکم اتفاق نظر دارند بلکه این مسأله مورد تسالم^(۱) در بین آنان می باشد. شهید ثانی در این باره می نویسد: «در این باره فرقی نیست که کودک از جهت قیافه و خلقت ظاهری و خلق باطنی شبیه زانی باشد و یا نباشد»^(۲).

دلیل این نظریه اطلاق حدیث شریف نبوی «الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ»^(۳) می باشد که شرح آن پیش تر بیان شد. بعضی از صاحب نظران در مسائل حقوقی نیز این مسأله را به گونه ای که در فقه بیان گردیده، عنوان نموده اند.^(۴)

در حقیقت قاعده فراش دلیل تعبدی شرعی است و جعل آن بدین منظور است که با مسلم نبودن انعقاد نطفه طفل از مرد اجنبی، نمی توان عقبت زناشویی و خانوادگی را متزلزل نمود و احترام نسب را جریحه دار ساخت. بنابراین بر طبق آن، تا زمانی که بتوان طفل را ملحق به شوهر دانست، فرزند شوهر شناخته می شود و نفی آن جایز نیست.

لازم به یادآوری است، در این مسأله بین نکاح دائم و منقطع فرق است. توضیح این که، با تحقق شرایط الحاق در هر دو نوع نکاح فرزند ملحق به زوج است و نفی آن جایز نیست، با این تفاوت که در نکاح دائم، فرزند نفی نمی گردد، مگر با لعان،^(۵) ولی در نکاح منقطع بدون لعان کودک ظاهراً نفی می گردد. آیه الله فاضل لنکرانی^(۶) و برخی دیگر^(۷) به این تفاوت تصریح نموده اند.

باید دانست، علاوه بر حرمت نفی ولد بعد از اثبات نسب و الحاق طفل به والدین، آثار دیگری نیز مترتب می گردد، مانند:

۱ - حرمت نکاح با برخی خویشاوندان نسبی، سببی و رضاعی.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) یعنی نیازمند ارائه دلیل نمی باشد. ر. ک: النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۳۴۱:۲، قواعد الاحکام ۹۹:۳، ریاض المسائل ۱۰۹:۱۲.

۲- (۲) مسالک الأفهام ۸: ۳۸۰.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۲۳۲:۳۱.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوقی مدنی ۵: ۱۶۱.

۵- (۵) شرح مفهوم و شرایط لعان در آینده خواهد آمد.

۶- (۶) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۵.

۷- (۷) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۸، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۰.

۲- حضانت و نگهداری و تربیت اطفال.

۳- ولایت قهری پدر و جد پدری.

۴- الزام به انفاق، به اعتبار قرابت.

۵- توارث بین طفل و پدر و مادر و خویشاوندان آن ها که شرح هر کدام از آن ها مجال بیشتری را می طلبد و تحقیق در آن ها از مقصود این کتاب خارج می باشد، به علاوه برخی از این عناوین پیش تر بحث شده و برخی دیگر در خلال مباحث آینده خواهد آمد.

۱۲- چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک

فرع اول:

اگر از تاریخ نزدیکی زن با شوهر تا زمان تولد طفل کم تر از شش ماه یا بیش تر از حداکثر مدّت حمل (طبق نظریه ای که در مباحث قبل اختیار گردید) بگذرد و ثابت شود، با احتساب مدّت حمل و توجه به اقل و اکثر، طفل منتسب به مرد اجنبی (زانی) است، در این صورت کودک از آن او خواهد بود و به نظر برخی از فقیهان مانند: شیخ طوسی (۱)، شیخ مفید (۲) و بعضی دیگر (۳)، برای زوج جایز است طفل را از خود نفی نماید. در مقابل، بعضی دیگر مانند: ابن ادریس (۴) و علامه (۵) و محقق حلّی (۶) و دیگران (۷)، معتقدند بر زوج واجب است او را از خود نفی نماید. از معاصرین نیز امام خمینی (۸) و فاضل لنکرانی (۹) و سید سزواری (۱۰) این قول را پذیرفته اند.

ص: ۲۹۵

۱- (۱) النهایه: ۵۰۵.

۲- (۲) المقتعه: ۵۳۸.

۳- (۳) ابن بزّاج، الهتدب: ۲: ۳۳۸.

۴- (۴) السرائر: ۲: ۶۵۷.

۵- (۵) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۶، قواعد الاحکام ۳: ۹۸.

۶- (۶) شرائع الإسلام: ۲: ۳۴۱، مختصر النافع: ۳۰۲.

۷- (۷) مسالک الافهام: ۸: ۳۷۸، الحدائق الناضره ۲۵: ۱۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۱.

۸- (۸) تحریر الوسيله: ۲: ۴۴۴.

۹- (۹) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳.

۱۰- (۱۰) مهتدب الاحکام: ۲۵: ۲۴۰.

مرحوم علامه در توجیه این نظریه می گوید: «فرزند از زوج نیست و سکوت وی در نفی او، موجب می شود به زوج ملحق شود و اعتراف نسب کودک به خودش محسوب می گردد و چنین الحاق و اعترافی به اجماع فقها، حرام است» (۱). فاضل اصفهانی هم ضمن این که این قول را به مشهور فقها نسبت می دهد، می گوید: «سکوت و عدم نفی زوج، الحاق و اعتراف نسب فرزند به اوست در حالی که شارع به مقتضای حدیث شریف «أَلُوذُ لِلْفِرَاشِ» آن را نفی نموده است، بنابراین واجب است او را از خود نفی نماید» (۲).

فرع دوم:

در صورتی که زن و مرد در انجام نزدیکی و همبستر شدن با یکدیگر اختلاف داشته باشند و زن مدعی انجام آن است تا فرزند به مرد ملحق شود، لیکن زوج انکار می نماید، در این صورت قول زوج مقدم است و پذیرفته می شود و باید با قسم مدعی خود را اثبات نماید (۳).

اما اگر در دخول و نزدیکی و نیز ولادت طفل توافق دارند و اختلاف در مدت حمل باشد؛ به این که شوهر مدعی است که طفل کم تر از شش ماه از زمان نزدیکی یا بیش تر از حداکثر مدت حمل متولد شده و بر عکس، زن مدعی است بعد از گذشت اقل مدت یا قبل از گذشت اکثر مدت حمل متولد گردیده است، در این فرض از کلمات بعضی از فقها استفاده می شود، گفتار زن مقدم (۴) است و می تواند با قسم مدعی خود را اثبات نماید. تحقیق بیش تر در این باره در «موسوعه احکام الاطفال» آمده است (۵).

فرع سوم:

اگر مردی زن خود را در حالی که با او نزدیکی نموده است، طلاق دهد و زن بعد از عده طلاق با مرد دیگری ازدواج نماید و طفلی از او متولد گردد، در این مسأله چند فرض متصور است:

ص: ۲۹۶

۱- (۱) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۷.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۳۵.

۳- (۳) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۳۴۱، قواعد الاحکام ۳: ۹۹، ریاض المسائل ۱۲: ۱۰۹، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۱، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۷.

۴- (۴) اللمعه الدمشقیه ۵: ۴۳۶، مسالک الافهام ۸: ۳۸۱، کشف اللثام ۷: ۵۳۶، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۴.

۵- (۵) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۶۸-۶۹.

۱- در صورتی که امکان ملحق شدن طفل به زوج دؤم وجود نداشته باشد و امکان الحاق به زوج اول باشد. به عبارت دیگر، اماره فراش نسبت به شوهر اول موجود و نسبت به شوهر دؤم جاری نگردد، مانند آن که از تاریخ انحلال نکاح شوهر اول و نزدیکی با او بیش تر از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد و نسبت به شوهر دؤم و نزدیکی با وی کم تر از شش ماه گذشته باشد. در این فرض طفل ملحق به زوج اول است و ظاهراً در این حکم بین فقها اختلافی نیست. (۱) البته بعضی فرموده اند: نکاح زن با مرد دؤم نیز باطل می گردد، زیرا معلوم می گردد در ایام عدّه واقع شده است. (۲)

۲- عکس صورت اول؛ یعنی فقط امکان الحاق به زوج دؤم وجود دارد و از تاریخ نزدیکی زن با شوهر دؤم کم تر از شش ماه و بیش تر از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد و نسبت به شوهر اول بیش از حداکثر مدّت حمل گذشته باشد، طفل ملحق به زوج دؤم است. در این فرض نیز اختلافی بین فقها دیده نشده است. (۳)

۳- در صورتی که امکان الحاق طفل به هر یک از زوج اول و دؤم وجود داشته باشد، مانند آن که ولادت او پس از شش ماه از تاریخ نزدیکی زن با شوهر دؤم و کم تر از حداکثر مدّت حمل با شوهر اول، گذشته باشد.

نظریه مشهور میان فقیهان این است که طفل به زوج دؤم ملحق می گردد و بسیاری از فقها از متقدمین (۴) و متأخرین (۵) و بعضی از معاصرین (۶) بر طبق آن فتوی داده اند.

مستند این نظریه، روایات است، مانند آن که در روایت صحیحه، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در صورتی که مردی با کنیز خود نزدیکی نموده و سپس او را آزاد سازد و او بعد از عدّه به نکاح دیگری درآید، چنان چه بعد از پنج ماه طفل او متولد گردد،

ص: ۲۹۷

۱- (۱) المقتعه: ۵۳۸، النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۱، قواعد الاحکام ۳: ۹۹، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۳.

۳- (۳) بنگرید مصادر و منابع قبل.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۵، السرائر ۲: ۶۵۸، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۱.

۵- (۵) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۶، ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶.

۶- (۶) تفصیل الشرعیه (کتاب النکاح): ۵۲۰، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۳.

این طفل ملحق به صاحب اولش می باشد، ولی اگر بعد از شش ماه از تاریخ ازدواج دؤم متولد گردد، ملحق به زوج دؤم است. «وَإِنْ وَصَّعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِسِتِّهِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِهَا الْأَخِيرِ» (۱) به مقتضای اطلاق این روایت در صورتی که بعد از شش ماه از تاریخ ازدواج دؤم یا بیشتر، طفل متولد گردد ملحق به زوج دؤم می باشد، اعم از این که امکان الحاق به زوج اول نیز باشد یا نباشد. روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

(۲) در مقابل نظر مشهور، مرحوم شیخ طوسی می گوید: «در این صورت باید به حکم قرعه، حکم مسأله را مشخص نمود و هر کدام از دو زوج اسمش از قرعه خارج شد، طفل ملحق به اوست و بعد از آن نباید آن را نفی نماید» (۳). علامه حلی در قواعد این نظریه را محتمل دانسته (۴) و از معاصرین، سید خوبی بر طبق آن فتوی داده است (۵).

۴- در صورتی که الحاق طفل به هیچ کدام از زوج اول و دؤم ممکن نباشد. مانند آن که، بیش تر از حداکثر مدّت حمل یا کم تر از شش ماه از تاریخ ازدواج و نزدیکی با زوج دؤم متولد شود. در این صورت از هر دو نفی می گردد، زیرا مفروض این است که امکان الحاق شرعی به هیچ کدام از آن ها وجود ندارد، بنابراین موضوع الحاق از بین می رود. ظاهراً در این فرض نیز بین فقها اختلافی نیست (۶).

در ماده ۱۱۶۰ قانون مدنی نیز به فروع های اول تا سوم اشاره شده و مقرّر می دارد: «در صورتی که عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً شوهر کند و طفلی از او متولد گردد، طفل به شوهری ملحق می شود که مطابق مواذ قبل (۷) الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق طفل به هر دو شوهر ممکن باشد طفل ملحق به شوهر دؤم است، مگر آن که امارات قطعیه بر خلاف آن دلالت کند».

ص: ۲۹۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۳۸۳، ح ۱۱-۱۲-۱۳.

۳- (۳) المبسوط ۵: ۲۰۵.

۴- (۴) قواعد الأحکام ۳: ۹۹.

۵- (۵) موسوعه الامام الخویی ۳۲: ۱۹۹.

۶- (۶) ر. ک: المبسوط ۵: ۲۰۵، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶، تحریر الوسیله ۲: ۳۰۹، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۰.

۷- (۷) مقصود، ماده ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ قانون مدنی است که قبلاً بدان ها اشاره نمودیم.

۱. شبهه در لغت و اصطلاح

شبهه در لغت به معنی اشتباه (۱) است و اشتباه عبارت از تصوّر نادرست و برخلاف حقیقت است که ممکن است انسان از چیزی داشته باشد. و مقصود از آن در فقه این است که مردی با زنی به اعتقاد وجود رابطه زوجیت، نزدیکی نماید و حال آن که در حقیقت رابطه مزبور موجود نباشد، این عمل را نزدیکی به شبهه یا وطی به شبهه گویند.

البته در این که این اعتقاد باید در چه مرحله ای باشد میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد و اجمال آن بدین قرار است:

۱ - بعضی معتقدند در تحقق شبهه، عدم علم به تحریم کافی است، بنابراین نزدیکی دیوانه و کسی که در خواب است و مانند آن نیز داخل در این مفهوم خواهد بود. شیخ طوسی در نهاییه (۲) و شهید ثانی در مسالک (۳) و بعضی از معاصرین (۴) این نظریه را پذیرفته اند.

۲ - از عبارات برخی دیگر از فقها استفاده می شود که در تحقق شبهه، ظنّ به حلیت کافی است. بنابراین شامل مطلق ظن هر چند ظنی که معتبر هم نباشد، می گردد. در این

ص: ۲۹۹

۱- (۱) لسان العرب ۳: ۳۹۳، مصباح المنیر: ۳۰۳-۳۰۴.

۲- (۲) النهایه: ۶۸۸.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۷: ۲۰۷.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۲۲۸، مهذب الاحکام ۲۴: ۱۴۹.

صورت نظریه دوّم موافق نظریه اوّل می شود، ولی در تعبیر با هم مختلف می باشند. شیخ طوسی در کتاب خلاف (۱) و محقق (۲) و علامه (۳) و برخی دیگر (۴) طرفدار این نظریه می باشند.

۳- قول سوّم در مسأله که بهترین دیدگاه به نظر می رسد، این است که در تحقّق شبهه شرط است واطی و کسی که نزدیکی می نماید اعتقاد به حلیت آن داشته باشد، هر چند در مقدمات آن مقصّر باشد. صاحب جواهر (۵) و برخی از فقها معاصر (۶) این نظریه را پذیرفته اند. مستند آن بعضی از روایات (۷) صحیح السند می باشد که توضیح و شیوه استدلال به آن ها در موسوعه احکام الأطفال ذکر شده است. (۸)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقتضای تحقیق در مثل این روایات این است که در تحقّق شبهه اعتقاد به حلیت شرط است هر چند ظاهری باشد». (۹)

به هر حال شبهه یا اعتقاد بر خلاف حقیقت به یکی از دو طریق حاصل می شود؛ در اثر جهل به حکم یا جهل به موضوع؛ از این رو شبهه یا حکمی است یا موضوعی. شبهه حکمی مانند این که، مردی با زنی که در عدّه است ازدواج می کند با اعتقاد به این که ازدواج با چنین زنی از نظر شرعی بلامانع است. و شبهه موضوعی، مانند موردی که شخصی با زنی که در عدّه است به تصوّر این که عدّه اش سپری شده است، ازدواج نماید.

در صورت وجود شبهه (اعمّ از شبهه حکمی یا موضوعی) اگر در اثر نزدیکی زن و مرد طفلی متولّد شود، ولد شبهه به حساب آمده و مانند نکاح صحیح و شرعی منتسب به کسی خواهد بود که در شبهه بوده است. بنابراین اگر هم مرد و هم زن در شبهه بوده اند

ص: ۳۰۰

۱- (۱) الخلاف ۵: ۳۸۰.

۲- (۲) شرائع الإسلام ۲: ۳۴۲.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۰، تحرير الاحکام الشرعيه ۴: ۱۸-۱۹.

۴- (۴) السرائر ۳: ۴۴۸، الروضه البهيه ۹: ۲۰، كشف اللثام ۷: ۵۴۳.

۵- (۵) جواهر الکلام ۲۹: ۲۴۴-۲۴۵.

۶- (۶) مبانی تکمله المنهاج (القضاء و الحدود) ۱: ۲۰۶، مسأله ۱۳۴.

۷- (۷) وسائل الشيعه ۲۸: ۱۲۵-۱۲۶، باب ۲۷، من ابواب حدّ الزنا، ح ۱ و ۳.

۸- (۸) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۸۴-۸۵-۸۶.

۹- (۹) تفصيل الشريعه (کتاب النکاح): ۱۴۳.

فرزند منتسب به هر دو خواهد بود و اگر یک طرف عالم و طرف دیگر در شبهه بوده است، فرزند نسبت به طرفی که در شبهه بود ولد شبهه و ملحق به او خواهد بود، ولی نسبت به طرف دیگر که عالم است ولد زنا است و ملحق به او نخواهد شد، این حکم مورد اتفاق فقها است و اختلافی در آن دیده نشده است.^(۱)

فاضل اصفهانی در کشف اللثام آورده است: «در بین فقها اختلافی نیست که در الحاق نسب، وطی به شبهه مانند نکاح صحیح است».^(۲) مستند این حکم، روایاتی^(۳) است در حد استفاضه و شیوه استدلال و برداشت از آن ها در کتب فقهی و نیز در «موسوعه احکام الاطفال»^(۴) ذکر گردیده است.

۲. نسب ناشی از شبهه در قانون مدنی

قانون مدنی در مواد ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶ احکام نسب ناشی از وطی به شبهه به شرحی که در فقه آمده، اجمالاً مطرح کرده و ماده ۱۱۶۶ مقرر می دارد: «هرگاه به واسطه وجود مانعی نکاح بین ابوین باطل باشد، نسبت طفل به هر یک از ابوین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت به دیگری نامشروع خواهد بود، در صورت جهل هر دو، نسب طفل به هر دو مشروع است».

یکی از صاحب نظران در برداشت از مواد مزبور می نویسد: «نزدیکی در خواب و بیهوشی و مستی (در صورتی که عمداً مست نشده باشد) و هم چنین نزدیکی در حال جنون در حکم نزدیکی به شبهه است، زیرا اینان نیز مانند کسی که در اشتباه می باشد توجّه به حرمت نزدیکی ندارند».

وی در ادامه می گوید: «در الحاق طفل متولد از شبهه به کسی که در اشتباه بوده فرق نمی کند که شخص مزبور مجرّد بوده یا در قید زوجیت، بنابراین هم چنان که طفل متولد به شبهه از زن شوهر دار ملحق به او می باشد، هرگاه مرد اجنبی در شبهه باشد طفل ملحق به او

ص: ۳۰۱

۱- (۱) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۱۸:۴، قواعد الاحکام ۳:۱۰۰، جامع المقاصد ۱۲:۱۸۹-۱۹۰، مسالک الافهام ۸:۳۹۲ و ۷:۲۰۲، موسوعه الامام الخوئی ۳۲:۱۹۵.

۲- (۲) کشف اللثام ۵۴۳:۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱:۱۷-۱، باب ۶۷، من ابواب نکاح العیید و الاماء، ح ۵ و ۷-۸.

۴- (۴) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳:۸۹-۹۰-۹۱.

نیز می‌گردد، اگرچه متأهل باشد. هدف قانون در الحاق ولد به شبهه، به کسی که در عمل نزدیکی در شبهه بوده است، جلوگیری از جریحه دار کردن عفت عمومی و پیدایش اولادهای غیر قانونی است که جامعه به نظر پستی به آن‌ها می‌نگرد و آن‌ها هم در خود احساس حقارت می‌نمایند»^(۱).

لازم به ذکر است، آثاری که در الحاق نسب به زوج در نکاح صحیح ذکر شد در نسب ناشی از وطی به شبهه نیز مترتب می‌گردد و فرقی بین آن دو نمی‌باشد.

ب: نسب ناشی از زنا

۱. طرح مسأله

زنا عبارت است از نزدیکی مرد بالغ و عاقل با زنی که بر او حرام است، بدون آن که عقد نکاح یا شبهه وجود داشته باشد با علم به حرمت و در حال اختیار^(۲). هرگاه در نتیجه رابطه نامشروع (زنا)، طفلی به دنیا آمد نسب او ناشی از زنا یا به تعبیر دیگر نامشروع است و طفل را ولد زنا نامند و شرعاً ملحق به زانی نمی‌باشد، اعم از این که زانی مرد باشد یا زن و یا هر دو، بنابراین در صورتی که یکی از آن زن و مرد نمی‌دانسته که رابطه زوجیت بین آنان موجود نیست و دیگری عالم بوده، طفل نسبت به کسی که می‌دانسته، ولد الزنا و نسبت به دیگری ولد شبهه است. در این حکم بین فقها اختلافی نیست بلکه اجماعی است^(۳).

مرحوم محقق در این باره می‌نویسد: «اگر از نطفه مردی با زنا، فرزند متولد شود شرعاً به او منتسب نمی‌گردد، زیرا با زنا نسب ثابت نمی‌شود»^(۴). صاحب جواهر در توضیح

ص: ۳۰۲

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۷۴.

۲- (۲) ر. ک: اللعه دمشقیه: ۱۶۴؛ جامع المقاصد ۱۲: ۱۹۰؛ مسالک الأفهام ۷: ۲۰۷؛ عبارت محقق در شرائع ۴: ۱۴۹، در تعریف زنا چنین است. «الزنا هو ایلاج الانسان ذکوره فی فرج امرأه محزومه من غیر عقد ولا شبهه»؛ شهید در لمعه: ۱۶۴، قید «علی قدر الحشفه عالماً مختاراً» را نیز اضافه نموده که به نظر می‌رسد ذکر آن لازم باشد.

۳- (۳) المبسوط ۴: ۲۰۹ و ۵: ۳۰۷؛ قواعد الاحکام ۳: ۹۹؛ الروضه البهیة ۵: ۴۳۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۱؛ مسالک الأفهام ۷: ۲۰۲ و ۸: ۳۸۳.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۱.

آن آورده است: «در این باره اجماع منقول و محضیل هر دو وجود دارد، بلکه ممکن است ادعا شود این حکم از ضروریات فقه است، تا چه رسد به این که از روایات استفاده می گردد. به تعبیر دیگر روایات وارده در مورد این حکم متواتر است.» (۱) فقیهی دیگر گفته است: «در صورتی که معلوم باشد طفل از زنا متولد شده، وجهی برای استناد به قاعده فرآش باقی نمی ماند.» (۲)

مستند این نظریه علاوه بر اجماع فقها که بدان اشاره شد، روایاتی است در حد استفاضه، مانند آن که علی بن مهزیار با سند صحیح از محمد بن حسن قمی نقل می کند، وی می گوید: بعضی از دوستان ما طی نامه ای از امام باقر علیه السلام سؤال کردند، مردی با زنی زنا کرده و آن زن حامله شده، بعد از حمل، او را به ازدواج خود در آورده است، پس از چندی آن زن صاحب فرزند شده که بسیار شبیه به آن مرد است، آن حضرت در جواب این نامه با خط و خاتم خود نوشت: فرزند از زنا است و ارث نمی برد. «فَكَتَبَ بِحُطِّهِ وَخَاتِمِهِ: الْوَلَدُ لِعَلِّهِ (۳) لَا يُورَثُ (۴)» و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۵)

همان گونه که ملاحظه می شود، در این روایت حکم مسلم فرض شده و از این رو امام علیه السلام اعلام می دارد که این فرزند با توضیحی که در سؤال آمده، زنازاده می باشد، بنابراین ملحق به پدر نیست و از او ارث نمی برد.

۲. آثار نسب ناشی از زنا

نسب ناشی از زنا از لحاظ آثار نسب به جز حرمت نکاح، هیچ یک از آثار چهارگانه دیگر نسبت ناشی از نکاح صحیح یا شبهه را نخواهد داشت. یعنی در نسب ناشی از زنا مسأله ای به نام ولایت پدر و جد پدری یا حق حضانت

ص: ۳۰۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۲۹: ۲۵۶-۲۵۷.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۳۷.

۳- (۳) لام در کلمه لغیه برای ملکیت مجازی است و غیه به فتح و یا کسر، بمعنی زنا است. ولد غیه، فرزند متولد شده از زنا را گویند، مرأه العقول ۱۰: ۲۷۰، باب البذاء، ح ۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۹۸، باب ۱۰۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۵- (۵) همان: ۱۹۳، باب ۷۴، من ابواب نکاح العیبد، ح ۱ و ۲۶: ۲۷۴-۲۷۵، باب ۸، من ابواب میراث ولد الملا عنه، ح ۱ و ۴.

پدر و مادر و یا توارث بین فرزند و پدر و مادر و نیز الزام به انفاق نسبت به این فرزند وجود ندارد. تنها اثری که دارد حرمت نکاح است، زیرا حرمت نکاح با اقارب نسبی به اعتبار رابطه خونی است و این که ولد الزنا لغتاً و عرفاً و طبیعتاً فرزند زانی می باشد (هر چند شارع ابوت او را نفی کرده است).

مرحوم محقق به این حکم تصریح نموده و علت آن را خلقت ولد الزنا از نطفه زانی می داند.^(۱) مرحوم علامه^(۲) و برخی دیگر^(۳) نیز در این باره ادعای اجماع نموده اند.

صاحب جواهر در شرح کلام شرایع می نویسد: «این حکم مورد توافق همه مسلمین است، بلکه از بعضی روایات استفاده می گردد حرمت نکاح با اقارب ذاتی است و حرمت شرعی در آن مدخلیتی ندارد، مانند آن که زواره نقل می کند، از امام صادق علیه السلام از ازدواج ذریه آدم سؤال شد؟ زیرا بعضی از مردم (از اهل سنت) عقیده داشتند خداوند به حضرت آدم علیه السلام امر فرموده در نسل اول، دختران خود را به ازدواج پسران خویش در آورد، بنابراین اصل خلقت ذریه آدم در نسل های بعد از دختران و پسران او می باشند، حضرت جواب فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا عَمَّا يَقُولُونَ مِنْ يَقُولٍ هَذَا». این گفتار دروغ است، چه کسی این گونه گفتار دروغ را می گوید؟ چگونه می توان قبول کرد خداوند متعال اصل خلقت برگزیدگان از خلق و انبیاء و رسل و مؤمنین و مؤمنات را از حرام آفرید و قدرت نداشت از حلال بیافریند؟ حال آن که از آن ها در ازل عهد و پیمان گرفت که باید بر پاکی و طهارت و پاکیزگی باشند، به خدا قسم با خیر شدم بعضی از حیوانات، جمع شدن با خواهر خود را نکوهیده و زشت می دانند و اگر با خواهر خود به طور ناخودآگاه جمع شدند، بعد از آن که متوجه گردند خواهرش بوده، آلت تناسلی خود را با دندان می گیرند و قطع می کنند و بدین وسیله خود را می کُشند، «لَقَدْ تَبَيَّنْتُ أَنَّ بَعْضَ الْبِهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهُ فَلَمَّا نَزَا عَلَيْهَا... ثُمَّ قَبِضَ عَلَيْهَا بِأَشْنَانِهِ ثُمَّ قَلَعَهُ ثُمَّ حَرَمَتِيَّ». ^(۴)

ص: ۳۰۴

۱- (۱) شرایع الاسلام ۲: ۲۸۱.

۲- (۲) تذکره الفقهاء: (طبع قدیم) ۲: ۶۱۳.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۱.

۴- (۴) علل الشرائع ۱۹: ۱، باب ۱۷، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۳۶۶-۳۶۶، باب ۳، من ابواب ما یحرم بالنسب، ح ۴.

ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی صریحاً اعلام می دارد: «طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی شود». و در مورد آثار نسب ناشی از زنا ماده ۱۰۴۵ قانون مدنی مقرر می دارد: «نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است، اگرچه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد...».

هم چنین در مورد دیگر آثار مانند، حق ولایت پدر و جد پدری و هم چنین حق حضانت مادر و پدر چنان که از مواد مربوطه استنباط می شود از آثار نسب قانونی است و بین پدر و مادر طبیعی و طفل متولد از آنان، رابطه قانونی موجود نیست و طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی شود. بنابراین پدر طبیعی، حق ولایت ندارد و حضانت بر طفل طبیعی خود را ندارند. (۱)

۴. پرسش هایی در مورد ولد الزنا

با توجه به احکام «ولد الزنا» و سخت گیری که شارع مقدس در این باره دارد، در بین روشنفکران و طرفداران حقوق کودک، سؤالاتی مطرح است که به مناسبت بحث از نسب ولد الزنا، مطرح و پاسخ داده می شود، مانند این که:

- نفقه ولد الزنا با کیست؟

- چه کسی باید مسئولیت و تربیت او را به عهده گیرد؟

- چرا ولد الزنا باید از ارث زن و مردی که موجب خلقت او گردیده اند، محروم باشد؟

- و چرا کودکی که از زنا متولد شده باید بار گناه پدر و مادر متجاوز را به دوش بکشد و از نعمت دامن مادر و سایه پدر محروم بماند؟

بی گمان جامعه به نیروی این کودکان نیاز دارد و به هدر دادن آن نه تنها درمان هیچ دردی نیست، بلکه باری گران به وجود می آورد که ناچار دیگران باید بر دوش کشند. (۲)

ص: ۳۰۵

۱- (۱) سید حسین امامی، حقوق مدنی ۱۸۲:۵.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۸:۲.

سخت‌گیری مقنن، شمشیری است که دو لبه دارد، یک طرف آن متوجه پدر و مادر و طرف دیگر متوجه کودک است که هیچ‌گناهی نداشته است و ناخواسته پا به این جهان خاکی نهاده است تا بار سنگین گناه پدر و مادر را بر دوش کشد و یک عمر تاوان خطای آنان را پس دهد.^(۱)

۵. پاسخ به پرسش‌ها

با در نظر گرفتن امور زیر روشن می‌گردد، احکامی که شارع مقدس در این باره جعل نموده، اجحاف به کودکی که از زنا متولد شده است، نیست. بلکه برای حفظ نسل و کانون خانواده و کمک به کودک در احیاء شخصیت وی و رسیدن به حقوقی است که به وسیله هوس بازی پدر و مادرش مورد تجاوز قرار گرفته و آن امور عبارتند از:

۱- همان‌گونه که توضیح داده شد، ولد الزنا به مردی که نطفه او منعقد گردیده، شرعاً منتسب نیست و آن مرد پدر قانونی و شرعی او محسوب نمی‌گردد، هر چند پدر طبیعی و لغوی و عرفی اوست. بدان جهت از دیدگاه عرف، وی مکلف است مخارج طفل را بپردازد و او را حضانت و حفاظت نماید. از نظر طبیعی نیز هر پدر و مادری به فرزند خود علاقه دارند، بی تردید این علاقه آن‌ها را وادار به تأمین مخارج طفل و حضانت و سرپرستی او می‌نماید.

۲- ممکن است از عموم و اطلاق ادله وجوب نفقه طفل، استفاده شود که از نظر شرعی نیز نفقه ولد زنا بر پدر طبیعی او واجب است، به همین جهت برخی از فقها^(۲) از جمله امام خمینی رحمه الله قائل به وجوب نفقه طفل نامشروع بر پدر طبیعی شده‌اند. ایشان در پاسخ به این سؤال که ولد زنا در صورتی که به زانی ملحق نمی‌شود، نفقه او را چه کسی باید بپردازد؟ فرموده‌اند: «نفقه او بر پدر است».^(۳)

۳- افزون بر این، انفاق به کسی که محتاج می‌باشد از واجبات کفایی است و ادله شرعی و عقل و وجدان، حکم می‌نمایند که بر افراد متمکن لازم است طفل محتاج را

ص: ۳۰۶

۱- (۱) شیرین عبادی، حقوق کودک: ۹۴-۹۵.

۲- (۲) سید محمد رضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۶:۲-۱۷۷.

۳- (۳) کریمی حسینی، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی ۱: ۳۷.

نگهداری و به او انفاق کنند. تحقّق و جامه عمل پوشیدن به این واجب کفایی هر چند بر هر مسلمان متمکن واجب است؛ هم چنان که در اطفال بی سرپرست که در معابر عمومی پیدا می شود (لقیظ)، حکم این گونه می باشد. البتّه پدر و مادر طبیعی طفل که سبب ایجاد او شده اند از دیگران نسبت به آن طفل، سزاوارتر می باشند.

۴- در بحث از نفقه کودکان خواهد آمد، بر حاکم و حکومت اسلامی واجب است نفقه کودکان فقیر و بی سرپرست را از بیت المال که بخشی از آن برای این امور در نظر گرفته شده، تأمین نماید.

۵- به نظر بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی، در صورتی که طفل از طرف پدر متولّد از زنا و از طرف مادر متولّد از شبهه باشد، پدر از باب تنسیب ملزم به پرداخت هزینه وضع حمل و ایام نقاهت زن در اثر آن و هم چنین نفقه طفل خواهد بود.^(۱)

۶- ظاهراً با توجّه به ادلّه یاد شده است که در رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورّخ ۱۳۷۶/۴/۳ اعلام شده، کودکی که ناشی از روابط آزاد جنسی است فرزند عرفی پدر محسوب می شود و در نتیجه پدر طبیعی، مکلف است که برای او شناسنامه بگیرد و کلیه وظایف خود را در زمینه تعلیم و تربیت و پرداخت مخارج زندگی کودک انجام دهد، فقط چنین فرزندی از بردن ارث از پدر و مادر محروم است.^(۲)

اما دلیل این که شارع مقدّس، حق ولایت و حضانت و توارث را از پدر و مادر طبیعی فرزندی که از زنا متولّد شده، سلب نموده است، در حقیقت احترام به حقوق چنین کودکانی است، زیرا پدر و مادری که با زیر پا گذاردن قوانین و ضوابط خانوادگی و نکاح صحیح، فرزندی را به وجود آورده اند، صلاحیت حفظ و نگهداری کودک معصوم و بی گناهی که به حقوق او تجاوز و او را از مزایای اجتماعی محروم و موجب شکست و انحراف او شده اند، را ندارند.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۸۳.

۲- (۲) سید احمد باختر و مسعود رییس، مجموعه کامل آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور: ۴۰۰-۴۰۱، رأی شماره ۶۱۷.

آری، کودکی که از زنا متولد شده، نباید بارگناه پدر و مادر متجاوز را به دوش بکشد، ولی چنین پدر و مادری باید از لذت و شیرینی پرورش فرزند محروم شوند و نباید اجازه داد کودکی که پدر و مادر او در تمام عمر تحقیرش نموده اند و ننگ غیر مشروع بودن به پیشانیش نهاده اند او را حفاظت و نگهداری نمایند، تا سرنوشت آنان عبرتی برای جلوگیری از دیگران شود که دست به چنین جنایاتی نزنند. استاد محمّد جواد فاضل در این باره می نویسد: «نهی نسب بین فرزند نامشروع وزانی نقص و بی احترامی به کودک نیست، بلکه دلیل است بر این که زانی به جهت ارتکاب عمل شنیع زنا و زیر پا گذاشتن حدود الهی، صلاحیت پدر بودن و متکفل شدن امور مربوط به او را ندارد» (۱).

از سویی دیگر، اگر پدر و مادر فرزند نامشروع، حق حضانت و ولایت داشته باشند و مانند پدر و مادری که با ازدواج و نکاح صحیح صاحب فرزند می شوند، برابر باشند این عمل در حقیقت به منزله انکار ضرورت تشکیل خانواده می باشد و بی احترامی به حقوق دیگر کودکانی است که اکثریت قریب به اتفاق کودکان هر جامعه را تشکیل می دهند.

به بیان دیگر، شارع مقدّس می خواهد از عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزند و نگرانی آنان از سرنوشت طفل نامشروع خود در آینده تضمینی برای جلوگیری از روابط آزاد جنسی و به وجود آمدن کودکان نامشروع فراهم آورد. حق ولایت و حضانت دادن به والدین کودکان نامشروع به معنی خراب کردن سدّ محکم اخلاق جنسی است که با تشکیل خانواده بنیان نهاده شده است.

خراب کردن این سد، همه کوشش هایی که تاکنون ادیان الهی برای استقرار خانواده انجام داده اند را از بین می برد و به منزله اعلام این قاعده است که برای داشتن فرزند، دو راه وجود دارد:

۱ - هر کس بخواهد، می تواند ازدواج کند.

۲ - هر کس مایل نیست، حق دارد با انتخاب روابط جنسی آزاد به مقصود خود برسد و پایبند به هیچ یک از قواعد ناشی از نکاح نشود.

ص: ۳۰۸

اگر این ایده و فکر رایج شود و طرفداران هوس باز روابط جنسی آزاد، بتوانند آن را به کرسی بنشانند، آثار شوم آن بر همه امور جوامع بشری سایه می افکند و از ضررهای آن، هیچ فردی از افراد بشر در امان نخواهد ماند، البتّه هرگز چنین نخواهد شد.

نتیجه آن که، اگر فرد یا مؤسسه ای که اولویت بیشتری نسبت به حفظ و نگهداری وی داشته باشد، نباشد بر پدر و مادر طبیعی کودک عرفاً لازم است، او را حفاظت نموده و مخارجش را تأمین نمایند و چه بسا ممکن است این حکم با استناد به ادله شرعی نیز اثبات گردد، در عین حال احکامی که مترتب بر پدر و مادر شرعی است مانند حق حضانت، حق ولایت و... برای آنان ثابت نیست، و حق ندارند مانند پدر و مادر شرعی در امور وی دخالت نمایند، بنابراین نفی نسب و سلب صلاحیت حضانت از پدر و مادر که از راه نامشروع صاحب فرزند شده اند، احترام به چنین کودکانی از سویی و به دیگر کودکان و نیز بنیان خانواده از سویی دیگر است.

به توضیحی دیگر، این حکم از احکام اولی است، بنابراین در صورت ضرورت و آن گاه که افراد دیگر و یا حکومت اسلامی به حفاظت از طفل اقدام نکنند، به طور قطع پدر و مادر او باید این مسئولیت را بپذیرند، زیرا حفظ جان کودک در اسلام از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

۱- مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح

تلقیح برگرفته از واژه لقاح(۱) است و در معانی زیر به کار رفته است:

۱- وارد کردن مایه درخت خرمای نر به درخت خرمای ماده برای بارور شدن.

۲- وارد کردن مقدار کمی واکسن در بدن برای ایجاد ایمنی.

۳- مایه زدن و واکسن زدن.

۴- انتقال نطفه حیوان نر به ماده(۲) و به طور کلی بارور کردن و بارورسازی.(۳)

باید دانست هرگاه این واژه بدون هیچ قیدی به کار رود، بر آستان کردن دلالت می کند.

در اصطلاح فقه، حقوق و پزشکی نیز تلقیح بدین مفهوم است که اسپرم و تخمک به وسیله ابزار پزشکی یا هر وسیله دیگری غیر از مقاربت و نزدیکی ترکیب شوند.(۴)

ص: ۳۱۰

۱- (۱) لقاح در لغت عرب به معنی، قبول منی حیوان نر توسط حیوان ماده و به عبارت دیگر، آستان شدن و باردار شدن است. معجم الوسیط: ۸۳۴؛ و در لسان العرب ۵: ۵۱۲؛ و نیز در النهایه ۴: ۲۶۲ به معنی منی حیوان نر معنی شده است و برخی دیگر آن را به فرایندی در تولید مثل جنسی که طی آن سلول های جنسی نر و ماده با هم ترکیب می شوند و سلول تخم به وجود می آید، معنی نموده است، فرهنگ بزرگ سخن ۷: ۶۴۲۲.

۲- (۲) ر. ک: فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۸۷۶؛ فرهنگ عمید ۱: ۶۱۰ و ۲: ۱۷۲۰.

۳- (۳) فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۸۷۶.

۴- (۴) نظام الأسره فی الاسلام ۱: ۱۴۹؛ موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۳: ۱۰۸؛ شهربانو محلاتی، بررسی خلاءهای قانونی حقوق کودک «ناشی از تلقیح مصنوعی»: ۲۶؛ حسن امامی، حقوق مدنی ۳: ۲۳۴.

بنابراین تلقیح مصنوعی شامل انواع روش هایی است که در آن ها تمام مایع منی یا اسپرم بعد از آمادگی با پرورده شدن در قسمت های مختلف اندام تناسلی زن قرار می گیرد و بدون نزدیکی جنسی امکان برخورد اسپرم و اوویست را فراهم می کند. (۱)

تلقیح مصنوعی ممکن است به دو شکل انجام شود:

الف - تلقیح مصنوعی کامل که در آن پرورش و انعقاد اسپرم مرد و تخمک زن درداخل دستگاه صورت می گیرد که در این صورت طفل متولد شده را کودک آزمایشگاهی می نامند.

ب - تلقیح مصنوعی ناقص که از طریق جایگزینی مصنوعی اسپرم در داخل رحم صورت می گیرد تا همه یا بخشی از مراحل پرورش جنین در داخل رحم انجام پذیرد. (۲)

هم چنین به اعتبار دیگری تلقیح مصنوعی به دو قسم تقسیم می گردد:

۱ - تلقیح اسپرم مرد به همسرش، به تعبیر دیگر، تلقیح ناشی از نکاح بدون دخالت نطفه بیگانه که خود به صورت های مختلف قابل تقسیم است.

۲ - تلقیح اسپرم مرد بیگانه به زن بیگانه یا تلقیح ناشی از غیر نکاح با دخالت نطفه بیگانه که آن را نیز به دو نوع تلقیح عمدی و غیر عمدی تقسیم می کنند.

روشن است هر یک از تقسیمات فوق در موردی است که ناباروری از طرف مرد باشد، اما اگر علت ناباروری، نبودن تخمک (اوول) از طرف زن باشد، شکل تلقیح متفاوت خواهد بود و برای آن نیز تقسیمات مختلفی مطرح است. (۳)

در هر صورت تلقیح مصنوعی در فقه از دو نظر مورد توجه قرار می گیرد:

الف: از نظر حکم تکلیفی به معنی جواز یا عدم جواز و ممنوعیت آن.

ب: از نظر حکم وضعی نسبت به طفلی که از این روش به وجود می آید و این که آیا در نسب، ملحق به پدر و مادر طبیعی خود است یا این که ملحق به آنان نمی باشد؟

ص: ۳۱۱

۱- (۱) باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۸.

۲- (۲) محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۲.

۳- (۳) همان، ۱۴ و بعد از آن؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱۰۹:۳-۱۱۲؛ باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۸ و بعد از آن؛ عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۲۸-۳۱ و ۴۵-۴۸.

و نیز ارث بردن کودک متولد از تلقیح، از پدر و مادر طبیعی خود و هم چنین ارث بردن پدر و مادر از او و دیگر حقوق. البته در حقوق مدنی این مسأله فقط از نظر حکم وضعی مورد مطالعه قرار گرفته است.

۲- جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور

هرگاه با تلقیح مصنوعی نطفه مردی به وسیله ابزار پزشکی در مهبل یا رحم زوجه شرعی خود قرار گیرد، جایز است، اعم از این که لقاح اسپرم با تخمک متعلق به زن و شوهر ابتدا در رحم همسر انجام شود، یا در خارج از رحم و در محیط آزمایشگاهی به صورت مختلفی که اینک متداول است یا در آینده دانشمندان به آن دست خواهند یافت و هیچ دلیل و مدرکی بر منع این کار وجود ندارد، البته چه بسا ممکن است، برخی از امور مقدماتی یا مقارن تلقیح، مانع شرعی در این امر ایجاد نمایند، مانند استمناء مرد یا نگاه کردن مرد به زن اجنبیه و بالعکس و یا تماس این دو به بدن و عورت یکدیگر و از این قبیل امور که در این صورت از نظر شرعی حرام می باشد.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «شکی نیست که تلقیح منی مرد به زوجه خودش جایز است، هر چند واجب است از انجام مقدمات محرم پرهیز گردد، بنابراین در صورتی که نطفه مرد به وجه حلال خارج شود و زوج آن را به زوجه خود تلقیح نماید، شرعاً جایز است و منعی ندارد و در صورتی که فرزند متولد شود منتسب به آن ها است، همان طور که اگر با جماع و نزدیکی باشد منتسب می گردد»^(۱).

بسیاری از فقهای معاصر^(۲) از جمله آیه الله فاضل لنکرانی نیز به جواز آن تصریح نموده اند. دلیل جایز بودن این گونه باروری صرف نظر از موانع عارضی، این است که نطفه از اسپرم مرد و همسر قانونی و شرعی وی بسته شده است و فقط لقاح از راه معمولی نبوده

ص: ۳۱۲

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۶۲۱، مسأله ۱.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۲۴۷: ۲۵؛ سید ابوالقاسم خویی، مستحذات المسائل: ۴۲-۴۳؛ ناصر مکارم شیرازی، الفتاوی الجدیدة ۱: ۴۲۷؛ میرزا جواد تبریزی، المسائل المنتجه: ۴۲۵؛ منهاج الصالحین، السید محسن الحکیم ۲: ۳۰۰، مسأله ۴.

که دلیلی بر حرام بودن این شیوه لقاح وجود ندارد. برائت شرعی و عقلی نیز بر جایز بودن آن دلالت دارد، علاوه بر این که اصل اباحه در این مورد جاری می شود.

باید دانست حتی در صورتی که نازایی زن یا عدم توانایی بارور ساختن مرد منجر به نوعی اضطراب و حرج شود که زندگی زوجین را در معرض از هم پاشیده شدن قرار دهد یا مشکلات غیر قابل تحمل دیگری پدید آورد، عمل تلقیح اسپرم زوج و زوجه با وجود موانع شرعی نیز جایز است.

استاد محمد جواد فاضل در این باره می گوید: «در این صورت قاعده لاجرح این مانع را بر می دارد، زیرا این قاعده نسبت به همه احکام الزامی، جریان پیدا می کند»^(۱).

۳- حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه

یکی از اقسام کلی تلقیح مصنوعی این است که نطفه مردی را در رحم زنی که زوجه شرعی و قانونی او نیست، قرار دهند و با تخمک او تلقیح کنند. برای این قسم تلقیح، اقسامی متصور است.

۱- علت ناباروری زن از شوهر باشد، به طوری که اسپرم او به هیچ وجه قادر به بارور ساختن زن نباشد.

۲- علت ناباروری، زن باشد، در این صورت اسپرم شوهر او را با تخمک زن اجنبیه دیگری تلقیح می کنند. این فرض نیز اقسامی دارد، مانند این که زن دریافت کننده اسپرم، همسر قانونی مرد دیگری است یا این که همسر کسی نیست.

۳- هر یک از اقسام فوق ممکن است به دو صورت انجام پذیرد:

الف: صورتی که زن و مرد، جاهل به عمل تلقیح باشند، مثل این که، زن شوهرداری به پزشک مراجعه کند و از حامله نشدن خود شکایت نماید و درخواست مداوای خود را داشته باشد و پزشک به عنوان مداوا و شستشوی رحم، نطفه مردی را که برای تجزیه ماده حیاتی در آزمایشگاه خود داشته در رحم زن قرار دهد و زن بدین وسیله حامله گردد.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۵۷.

ب: صورتی که زن و مرد هر دو نسبت به عمل تلقیح علم داشته و با آگاهی آن ها انجام گرفته باشد.

دیدگاه مشهور و معروف (۱) در میان فقیهان معاصر، حرمت تلقیح مصنوعی در تمام صور فوق می باشد. با این توضیح که اگر زوجین یا یکی از آن ها علم به آن نداشته باشند و پزشک معالج بدون اطلاع آن ها مبادرت به انجام آن نماید، عمل انجام شده توسط پزشک، حرام می باشد.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «تلقیح به اسپرم غیر زوج جایز نیست، بدون فرق بین این که زن، شوهر داشته باشد یا نه، زوج و زوجه راضی به این عمل باشند یا نه، زن از محارم صاحب اسپرم مثل مادر و خواهرش باشد یا نه» (۲). دیگر فقهای معاصر (۳) نیز به حرمت آن تصریح نموده اند.

۴- دلایل فقهی این دیدگاه

تلقیح مصنوعی و باروری به کمک ابزار پزشکی به شیوه ای که امروز مطرح است در آیات و روایات سابقه ای نداشته و به صراحت بیان نگردیده است و در فقه نیز جز در عصر حاضر پیشینه ای ندارد. ولی با عنایت به اصول و موازین فقه شیعه می توان احکام و آثار باروری پزشکی را استنباط کرد. در ذیل به ادله ای که می تواند مستند حکم حرمت تلقیح اسپرم مرد به غیر همسرش قرار گیرد، اشاره می شود:

الف: اطلاق و عموم برخی از آیات

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که به موجب آنها، زنان و مردان موظف به حفظ فروج (اندام تناسلی) خود شده اند، مانند:

ص: ۳۱۴

۱- (۱) در مقابل نظریه مشهور، دیدگاه دیگری مبتنی بر جواز این قسم از تلقیح مصنوعی است، موافقان این نظریه اندک و مستند آنها روایاتی است که از آنها جواب داده شده و نمی تواند دلیل حکم قرار گیرد. ر. ک: عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۴۶، محمدجواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۱۸ و بعد از آن.

۲- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۶۹۱، مسأله ۲.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۷؛ فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۸۹؛ سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۷؛ ناصر مکارم شیرازی، الفتاوی الجدیده: ۴۲۷-۴۲۸؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۲.

۱- (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أُبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... (۱)) «ای پیامبر به مردان مؤمن بگو چشمان خود را - از نگاه کرده به زنان نامحرم و آن چه نظر افکندن بر آن حرام است - فرو گیرند و دامان خود را حفظ نمایند... و به زنان با ایمان بگو چشمان خود را فرو گیرند - و از نگاه کردن به مردان نامحرم، خودداری نمایند - و دامان خود را حفظ نمایند».

۲- (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ - إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ... فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) (۲)؛ خداوند در اوصاف مؤمنین راستین می فرماید: «آنان کسانی هستند که فروج خود را از بی عفتی حفظ می کنند، مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آن ها هیچ گونه ملامت و سرزنش ندارند و هر کس غیر این طریق را - جهت بهره گیری جنسی - طلب کند، ستمکار و متجاوز است».

تعبیر به محافظت، گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است. (۳)

به گفته بعضی از مفسرین، معنی آیه چنین می شود: مؤمنین موظفند فروج خود را در تمام حالات حفظ نمایند، مگر زوج نسبت به زوجه و بالعکس (۴)، و هر گونه مباشرت آن ها در خصوص اندام تناسلی، موجب ملامت و تجاوز و ستمگری است، مگر مباشرت زوجین که ملامتی در آن نیست. (۵)

۳- (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ... أَعْرَبَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). (۶) «مردان مسلمان و زنان مسلمان... و مردانی که دامان خود را از آلودگی و بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که عقیف و پاکند... خداوند برای آن ها مغفرت و اجر عظیمی فراهم ساخته است».

ص: ۳۱۵

۱- (۱) سوره نور ۲۴:۳۰-۳۱.

۲- (۲) سوره مؤمنون ۲۳:۵-۶-۷.

۳- (۳) تفسیر نمونه ۱۴:۱۹۸.

۴- (۴) ر. ک: کنز الدقائق ۶:۵۸۱؛ مجمع البیان ۷:۱۷۷.

۵- (۵) تفسیر الکبیر: ۲۰۸.

۶- (۶) سوره احزاب ۳۳:۳۵.

در این آیه شریفه، سخن از پاداش بزرگ خداوند برای کسانی است که دارای صفات ذکر شده در آن، از جمله حفظ دامن از آلودگی و زشتی می باشند، یعنی حفظ از زنا و انواع بی عفتی و فساد و گناه. (۱)

از این آیات استفاده می شود هر عملی که با حفظ فروج (اندام تناسلی) منافات داشته باشد، تجاوز از حدود و مقررات شرعی است و با نبود رابطه زوجیت یا فقدان اجازه شرعی و قانونی، هر گونه عملی در فرج از جمله تلقیح مصنوعی مجاز نمی باشد.

در آیات مذکور به ویژه آیه ۳۰ سوره مبارکه نور در هنگام امر به حفظ فرج، متعلق حفظ، بیان نشده است، از این رو عدم ذکر متعلق حفظ، افاده عموم می نماید. بنابراین به مقتضای آیه کریمه، حفظ فرج از هر چیز لازم است، خواه ورود نطفه از طریق زنا باشد یا سایر مقاربت های غیر مشروع (مباحقه، تفخیز و...) یا به وسیله انتقال نطفه به درون رحم به وسیله ابزار آلات پزشکی و تلقیح مصنوعی.

البته ممکن است گفته شود اگر شوهر که محرم به تمام بدن زوجه خود است یا خود زوجه عمل تلقیح را انجام داده و نطفه مرد اجنبی را در رحم قرار دهد، مشمول نهی در آیات مزبور نمی باشد. (۲) که در پاسخ می توان گفت حفظ فرج از ادخال نطفه اجنبی هر چند توسط شوهر یا خود زن باشد از شؤون حفظ از غیر است، از این رو اطلاق حفظ از غیر، مقتضای حرمت ادخال نطفه غیر شوهر به رحم زن می باشد. (۳)

هم چنین در استدلال به آیات مزبور ایراد دیگری وارد شده به این بیان که اگر در موردی حکم کلی بیان گردد و متعلق آن حذف شود باید از قرائنی چون مناسبت حکم و موضوع و دیگر قرائن بدست آورد که متعلق جنسیت و مناسبات کلامی و قرائن عرفی چه اقتضایی دارد؟

ص: ۳۱۶

۱- (۱) تفسیر التبیان ۳۰۹:۸.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۴۷.

۳- (۳) همان، به نقل از سید علی قزوینی، آثار حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۷۰؛ نامه مفید، فصلنامه دانشگاه مفید، شماره سوم، سال اول، ۱۳۷۴.

در این باره از آیات مزبور به قرینه مناسبت حکم و موضوع استفاده می شود، مقصود از حفظ فرج در آن ها حفظ از لمس و نگاه و وطی غیر شوهر (زنا) است و شامل حفظ از هر چیز حتّی ورود اسپرم مرد بیگانه توسط ابزار آلات پزشکی امروزه نمی شود. (۱)

شاهد این مدّعا روایاتی است که در تفسیر آیات مزبور وارد شده، مبنی بر این که مقصود از حفظ فرج در این آیات فقط حفظ از زنا است، مگر در آیه ۳۱ سوره مبارکه نور که مقصود، حفظ از نگاه نامحرم است. به عنوان نمونه: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «آنچه در قرآن درباره حفظ فرج آمده است، مقصود حفظ کردن از زنا است، غیر از این آیه که مقصود از آن پوشاندن از دید و نگاه دیگران است. «قال: كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهُوَ مِنَ الزُّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ...» (۲). به نظر می رسد ایراد مزبور مربوط به استدلال به آیاتی است که در آنها، متعلّق حفظ فرج ذکر نگردیده و بر استدلال به دیگر آیات وارد نیست. توضیح این که در ذیل بعضی از آیات که در آن ها امر به حفظ اندام تناسلی شده، آمده است: (

فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) (۳). هر کس غیر این مسیر را طلب کند، ستمکار و متجاوز است. در استدلال به این قسمت از آیات، نیازی به قاعده حذف متعلّق و استفاده عموم نیست و از آن استفاده می شود کسانی که غیر از ازدواج و ملک یمین را اراده کنند، از ستمگران و تجاوزگران می باشند.

کلمه (وَرَاءَ ذَلِكَ)؛ اطلاق دارد، یعنی اگر مردان برای غیر از این دو دسته، اندام تناسلی خود را حفظ نکردند از تجاوزکاران و ستمگران خواهند بود. بدیهی است که یکی از مصادیق آن، موردی است که مرد نطفه خود را در رحم زن اجنبیه قرار دهد. (۴)

ص: ۳۱۷

۱- (۱) ر. ک: محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۹۰؛ الفقه والمسائل الطیبه: ۸۹.

۲- (۲) بحارالانوار ۳۳: ۱۰۱، باب ۳۴ من یحل النظر، ح ۵.

۳- (۳) سوره مؤمنون ۷: ۲۳؛ سوره معارج ۳۱: ۷۰.

۴- (۴) محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۹۶-۹۷؛ حاشیه موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳: ۱۱۷-۱۱۸.

روایات وارد شده در این زمینه را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی است که بر حرمت قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن اجنبی دلالت دارد، مانند آن که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده اند: بزرگترین عذاب در روز قیامت برای مردی است که نطفه خود را در رحم زنی که بر او حرام است قرار دهد. «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَقْرَبُ نُطْفَتَهُ فِي رَحِمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ» (۱).

هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: هیچ گناهی در نزد خداوند بعد از شرک، بزرگتر از این نیست که مردی نطفه خود را از طریق حرام در رحم زنی وارد نماید. «مَا مِنْ ذَنْبٍ أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْدَ الشِّرْكِ مَنْ نُطْفَهُ حَرَامٍ وَضَعَهَا إِمْرَأَةٌ فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ» (۲). روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است. (۳)

از ظاهر این دسته از روایات استفاده می شود که قرار دادن نطفه مرد به هر طریقی در اندام تناسلی زن بیگانه حرام است، خواه تزریق اسپرم منجر به حاملگی بشود یا نشود، زیرا آن چه موضوع حرمت است، قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن است و روش ادخال خصوصیتی ندارد. بر این اساس حتی با رضایت زن و مرد هم ممنوعیت بر طرف نمی شود.

به عبارت دیگر، مقاربت و نزدیکی، یکی از مصادیق بارز و آشکار قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن اجنبی است و چون مقصود از حکم، تنها مصداق شایع آن نیست، استقرار نطفه بیگانه در رحم زن مطلقاً حتی با ابزار پزشکی امروزه نیز حرام و ممنوع خواهد بود.

لیکن بر استدلال به این روایات ایراداتی شده است: نخست آن که، سند پاره ای از آن ها ضعیف می باشد و ارزش استنادی ندارند.

ص: ۳۱۸

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۴۱، باب الزانی، ح ۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۴: ۳۳۵، باب ۴، من ابواب نکاح المحرم و ما یناسبه، ح ۱.

۳- (۳) همان، ح ۴.

دوم این که: عباراتی چون «أَقْرَبُ نُطْفَتُهُ فِي رَجْمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ» ارتباطی با موضوع بحث ندارند و به آن چه در این خصوص متعارف است (استقرار نطفه در رحم به صورت زنا) منصرف است، از طرفی این دلیل اخص از مدعا است و شامل بسیاری از صورت های تلقیح مصنوعی نمی شود، زیرا جمله فوق ظاهر بلکه صریح است در این که قرار دادن نطفه به صورت مباشرت باشد، پس اگر این عمل به وسیله خود زن یا شوهر انجام شود مشمول روایات نمی شود. به علاوه اگر چه بعضی از روایات به طور عام «تضییع منی» را ممنوع اعلام می کند، ولی نمی توان از آن ها حرمت تلقیح مصنوعی را استظهار نمود، چرا که روایاتی وجود دارد که عزل منی را تجویز می نمایند و این روایات از حیث سند بر روایات تضییع منی برتری دارند.^(۱)

دسته دوم: روایاتی است که دلالت بر لزوم احتیاط در باب نکاح و دماء دارد مانند، این که شیخ طوسی از علاء بن سیابه نقل می کند که می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد نکاح زنی که به مردی وکالت داده تا او را به مرد دیگری تزویج نماید، سؤال شد، امام بعد از توضیحاتی فرمودند: بسیار سزاوار است که در مورد نکاح احتیاط رعایت شود، چرا که نکاح مربوط به اندام تناسلی است و مربوط به فرزند است. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النِّكَاحَ آخِرَى وَأُخْرَى أَنْ يُخْتَلَطَ فِيهِ وَهُوَ فَوْجٌ وَمِنَّهُ يَكُونُ الْوَلَدُ».^(۲) در این روایت امام علیه السلام بعد از تصریح به این که اجرای عقد ازدواج به وسیله وکیل قبل از اعلام عزل وی توسط موکل صحیح است، امر به احتیاط فرموده و شبیه در آن، حکمی می باشد و از این که امام علیه السلام به کسانی که به بطلان نکاح (در صورتی که بعد از عزل موکل و قبل از اعلام به وکیل انجام شده باشد) حکم داده اند، اعتراض نموده معلوم می گردد، امر به احتیاط استجابی نیست.

بنابراین مقتضای تعلیل در امر نکاح و اندام تناسلی به این که منشأ فرزند می باشد، لزوم رعایت احتیاط در تلقیح مصنوعی است و دلیلی برای اجرای برائت در مثل این گونه موارد وجود ندارد.

ص: ۳۱۹

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۳: ۱۲۱-۱۲۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۵۹، باب ۱۵۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

مؤید این برداشت، مطلبی است که در جای خود به اثبات رسیده است به این که رجوع به برائت عقلیه و شرعیه در شبهه موضوعیه و مصداقیه در باب دماء و فروج و اعراض و نفوس جایز نیست؛ زیرا شارع به حفظ این امور اهتمام وافر دارد.^(۱)

به دیگر سخن، از مباحث گوناگونی که فقها در باب نکاح، دماء و نسب، مطرح نموده اند چنین بر می آید که مذاق شرع در این باره، عنایت ویژه و مراقبت خاص و احتیاط بر فروج و دماء، بی هیچ تجزی و تساهلی است.

چنین دیدگاهی ریشه در روایاتی دارد که از ائمه اطهار: بر جای مانده است، مانند آن که امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: مسأله اندام تناسلی در میان است که موضوع آن مهم است و از آن طفل متولد می گردد و ما احتیاط می کنیم، بنابراین با آن زن ازدواج نکنند. «هُوَ الْفَرْجُ وَأَمْرُ الْفَرْجِ شَدِيدٌ وَمِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَنَحْنُ نَخْشَاهُ فَلَا يَتَزَوَّجُهَا»^(۲). خلاصه این که، هر چند نصّ خاصّی از قرآن و سنت بر حرمت تلقیح مصنوعی وجود ندارد، ولی مقتضای قاعده احتیاط، لزوم ترک آن است. بنابراین در صورت شک در جواز تلقیح مصنوعی با اسپرم بیگانه راهی برای اجرای اصل برائت و اباحه وجود ندارد، بلکه به مقتضای عموم علت (لزوم احتیاط در مبدأ تکون انسان) رعایت احتیاط موارد لازم است و مقتضای احتیاط در این خصوص عدم جواز و ممنوعیت عمل تلقیح با نطفه مرد اجنبی است.

دسته سوم: روایاتی است که در آن ها به حرمت اختلاط انساب و از بین رفتن آن اشاره شده است. مانند آن که ابن سنان از امام رضا علیه السلام نقل نموده که فرموده است: خداوند زنا را حرام کرده است، زیرا موجب فساد است، مثل قتل نفس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت فرزندان، از بین رفتن ارث و دیگر موارد مشابه. «وَحَرَّمَ اللَّهُ الرُّنَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَوَكُّكِ التَّرْبِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفُسَادِ»^(۳). روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد.^(۴)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) ر. ک: قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۵۴؛ شیخ محمدعلی اراکی، المکاسب المحرّمه: ۲۳۶-۲۳۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۵۸، باب ۱۵۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) همان، ۲۰: ۳۱۱، باب ۱، من ابواب النکاح المحرّم، ح ۱۵.

۴- (۴) همان، ۳۳۲، باب ۱۷، ح ۱۲.

این دسته از روایات نشان می دهد از بین رفتن انساب، از اسرار و حکمت حرمت زنا است و مبعوض شارع می باشد و باید از آن به هر طریقی که ممکن است اجتناب گردد، بنابراین در هر کجا که عملی موجب از بین رفتن انساب شود، این حکمت جاری است و باید از آن اجتناب شود زیرا حکمت حکم در موارد ثبوت آن کم تر از علت نیست. (۱) در نتیجه با استفاده از این روایت، حکم حرمت تلقیح اسپرم مرد بیگانه با زن اجنبی اثبات می گردد، چرا که موجب از بین رفتن انساب می گردد، البته این روایات از نظر سند ضعیف است، به علاوه این که علت حکم، می تواند معمم و مخصّص قرار گیرد، نه حکمت به منزله مقتضی است و ممکن است مانعی آن را از تأثیر باز دارد. (۲)

ج: اثبات سیره در این مسأله

در عبارت بعضی از محققین آمده است، سیره منتشره بر این امر قائم است که باید زن از پذیرش نطفه غیر از شوهر خود اجتناب نماید هر چند شوهر قادر به بارور ساختن همسر خود نباشد و ادعای این که این سیره متصل به زمان معصوم نیست و یا مستند به فتاوی فقها است، پذیرفته شده نمی باشد. (۳)

د: اتفاق و تسالم اصحاب در این مسأله

برخی دیگر از محققین مدعی شده اند، رحم زوجه فقط باید نطفه را از زوج خود بپذیرد و به وسیله او صاحب فرزند شود و حق ندارد رحم خود را در اختیار مرد اجنبی قرار دهد.

با این مقدمه می توان نتیجه گرفت، تلقیح مرد بیگانه با زن اجنبی حرام است و این حکم مورد تسالم بین فقها است. (۴)

ص: ۳۲۱

۱- (۱) کلمات السدیة فی مسائل الجدیة: ۸۷-۸۸.

۲- (۲) موسوعه احکام الأطفال وادلّتها ۳: ۱۲۹.

۳- (۳) قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۵۶.

۴- (۴) سید تقی طباطبایی، مبانی منهاج الصالحین ۱۰: ۲۵۴.

بعضی از فقیهان در این باره نگاهشته اند: «پذیرش این روش (تلقیح مرد بیگانه با زن اجنبی) با اغراض قانون گذار اسلام در تشریح ازدواج و برقراری روابط زناشویی و بقای خانواده ناسازگاری دارد و موجب از بین رفتن مصالح مهمه دیگری است که در تشریح ازدواج و برقراری روابط زناشویی بین زن و مرد مد نظر شارع بوده است.» (۱)

هم چنین آیه الله میلانی گفته است: «از ظواهر آیات و روایات درباره لقاح اختیاری (مصنوعی) چیزی به نظر نمی رسد، ولی از لحن خطاب و ذوق فقهی می توان گفت: که یقیناً جایز نیست.» (۲) شبیه این عبارت از آیه الله بروجردی نیز نقل شده است. (۳)

نتیجه این که، هر چند استدلال به بعضی از آیات و روایاتی که ذکر شده مورد خدشه قرار گرفته است، لیکن دلالت برخی از آن ها تمام است. بنابراین با استناد به آن ها و نیز به مقتضای قاعده احتیاط در نفوس و اغراض و دماء، حرمت تلقیح اسپرم مرد بیگانه به زن اجنبی اثبات می گردد و این حکم شامل مرد اجنبی و زن اجنبیه و پزشکانی که به انجام این عمل مبادرت می ورزند در جمیع اقسام آن می باشد.

۵- نسب در تلقیح مصنوعی

جهت بررسی وضعیت نسب در اقسام تلقیح مصنوعی لازم است، تقسیم بندی زیر مورد توجه قرار گیرد:

قسم اول: معلوم باشد کودک پرورش یافته با روش تلقیح در رحم زن، از نطفه شوهر شرعی و قانونی اوست. در این قسم هیچ تردیدی وجود ندارد که کودک ملحق به آن زن و شوهر می باشد و تمام آثار نسب صحیح بین ایشان جاری است، خواه عمل تلقیح به وسیله شوهر انجام گرفته باشد یا به وسیله شخص اجنبی، و هم چنین اعم از این که زوجین از این عمل مطلع باشند یا هر دو و یا یکی از آن ها بی اطلاع باشند. زیرا

ص: ۳۲۲

۱- (۱) جوابیه آیه الله صافی به سؤال سر دبیر مجله رهنمون، س ۱۳۷۱ ص ۲۲۲ به نقل از عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۵۶.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ص ۵۵.

۳- (۳) همان.

تمام شرایط نسب مشروع در این فرض وجود دارد، تنها فرقی که با موارد عادی دارد این است که در لقاح مصنوعی طفل از راه طبیعی و عادی، یعنی نزدیکی زن و شوهر به وجود نیامده است و آن هم خصوصیتی در تحقق نسب ندارد، زیرا در تحقق نسب، شرط این نیست که نطفه مرد از راه نزدیکی به رحم زن منتقل شود، بلکه به هر طریقی منتقل شود طفل ملحق به آنان خواهد بود.

قسم دوم: موردی است که تردید شود آیا کودک از نطفه شوهر ایجاد شده یا مرد اجنبی دیگر؟ در این مورد تا زمانی که احتمال نزدیکی بین زوجین و انعقاد تکون طفل از اسپرم شوهر موجود باشد (مانند آن که از تاریخ نزدیکی شوهر تا زمان تولد طفل کم تر از شش ماه و بیش تر از حداکثر حمل نگذشته باشد) در این صورت نیز به حکم قاعده فراش ملحق به آنان می باشد و آثار نسب صحیح مترتب می گردد، بسیاری از فقهای معاصر بر طبق این حکم فتوا داده اند^(۱) زیرا چنان که در تحقیق قاعده فراش گذشت، این قاعده مختص به باب زنا نیست، بلکه در هر کجا که امکان الحاق طفل به شوهر باشد، جاری است.

قسم سوم: موردی است که طفل در رحم مستأجره تکون یابد بدین صورت که نطفه شوهر را با تخمک همسرش در خارج از رحم تلقیح نمایند و در رحم زن دیگری قرار دهند تا پرورش یابد و یا این که ماده حیاتی و اسپرم را از حیوانی که دارای منی است، بگیرند.

در این صورت پدر طبیعی و عرفی طفل تکون یافته در رحم مستأجره، مرد صاحب اسپرم است، و فرقی نمی کند که زن دارای رحم مستأجره، دارای شوهر باشد یا نباشد. توضیح بیش تر در این باره در فرض چهارم خواهد بود.

البته در این که آیا مادر طفل در فرض مزبور کدام یک از دو زن می باشند، بین فقها بحث و گفتگو است.

ص: ۳۲۳

۱- (۱) تحریر الوسيله ۶۲۱:۲، مسأله ۳؛ مهذب الأحكام ۲۴۸:۲۵؛ سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۷:۲؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۳؛ الفقه و مسائل طیه: ۹۸؛ بررسی فقهی، حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۶۲.

الف: به برخی از فقها نسبت داده شده که با استناد به آیه ۲ سوره مجادله که می فرماید: مادر آن ها تنها کسانی هستند که ایشان را زاده اند (... إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَتْهُمْ...) (۱). گفته اند: زنی که طفل در رحم او پرورش یافته مادر طفل است و آثار و احکام نسب بر آن مترتب می شود. (۲). برخی دیگر از محققین نیز همین نظر را پذیرفته اند. (۳).

در نقد این نظریه باید گفت: این آیه شریفه در مقام این نیست که مادر را تعریف کند تا اطلاق آن مسأله مورد بحث را شامل شود، بلکه در مقام آن است که بینش غلط جاهلیت که معتقد بودند اگر مردی زن خود را ظاهر (۴) نماید به منزله مادر او محسوب می شود و دیگر نمی تواند با وی ازدواج نماید، را تغییر دهد. شاهد این برداشت آن است که چنان چه طفل را با عمل سزارین و جراحی از شکم مادر بیرون آورند، دیگر مادر فرزند را به دنیا نیاورده و ولادتی در کار نیست، در حالی که عرف، زنی که طفل از شکم او بیرون آورده اند را مادر می داند هر چند او را زاده است. (۵).

ب: برخی دیگر از فقیهان مانند امام خمینی معتقدند که در این مسأله، طفل به زوجین (مرد و زنی که اسپرم و تخمک آن ها منشأ پیدایش طفل بوده است) ملحق می شود و زنی که از رحم او برای پرورش تلقیح استفاده شده، مادر طفل نیست (۶). زیرا فرض بر این است که طفل از اسپرم و تخمک زوجین تکون یافته، بنابراین غذایی که در رحم زن مستأجره استفاده می کند، مانند غذایی است که بعد از تولد و خارج قرار گرفتن از رحم، استفاده می نماید. بنابراین نمی تواند این واقعیت را که طفل از نطفه زوجین تکون یافته را تغییر دهد. (۷).

ص: ۳۲۴

۱- (۱) سوره مجادله ۵۸:۲.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خویی، مسائل ورود: ۹۹-۱۰۰، مسأله ۲۸۴، موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳:۱۳۱.

۳- (۳) الفقه و مسائل طبیه: ۹۱، ماوراء الفقه ۶: ۴۱-۱۷.

۴- (۴) «ظهار» بر وزن «فعال» از ماده «ظهر» به معنی پشت و محلّی که راکب سوار می شود و مقصود از آن در فقه آن است که مرد با گفتن جمله: ظهرک کظهر أُمّی» زن خود را به کسانی که ازدواج با آنها از جهت نسب و یا رضاع حرام است تشبیه می نماید و احکامی بر آن مترتب می گردد. ر. ک: ریاض المسائل ۱۲: ۳۷۵؛ الروضه البهیة ۶: ۱۱۷.

۵- (۵) بررسی فقهی - حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۶۵-۱۶۴؛ موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳: ۱۳۲-۱۳۱.

۶- (۶) تحریر الوسیله: ۵۶۱-۵۶۰، مسأله ۱۰.

۷- (۷) کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة: ۹۹.

بعضی هم گفته اند: زنی که از رحم او برای تکوّن طفل استفاده شده به منزله مادر رضاعی است، زیرا گوشت و استخوان طفل، از اوست. (۱)

ج: گروهی دیگر از فقیهان قائل به لزوم رعایت احتیاط شده اند، (۲) زیرا به نظر آن ها هیچ کدام از ادله طرفین تمام نیست. آیه الله فاضل لنکرانی در این باره نگاشته است: «جاری شدن احکام مادری نسبت به زنی که بچه را در رحم خود بهروراند و پس از زایمان شیر دهد، مشکل است و باید از جهت محرمیت و ازدواج احتیاط شود.» (۳)

به هر حال در این فرض تردید پیدا می شود که مادر طفل کدام یک از این دو زن می باشند و این مسأله در اطراف علم اجمالی وارد می شود که به مقتضای آن باید احتیاط رعایت گردد، بنابراین در مثل ارث باید مصالحه شود و در مورد نکاح باید طرفین نسبت به یکدیگر احتیاط نمایند. هم چنین در موارد دیگر نیز احتیاط لازم است.

قسم چهارم از اقسام تلقیح که بیش تر واقع می شود این است که معلوم باشد طفل از اسپرم مرد اجنبی با تخمک زنی که همسر شرعی و قانونی او نیست، تکوّن یافته است، در این فرض طفل به پدر طبیعی (صاحب نطفه) و مادر طبیعی (زنی که در رحم او پرورش یافته) ملحق می گردد و آثار نسب مترتب می گردد در این حکم بین اعلام فقها معاصر اختلافی نیست. (۴) آیه الله فاضل لنکرانی در این فرض می نویسد: «در هر حال بچه ملحق به صاحب نطفه است.» (۵)

در مذهب الأحکام نیز آمده است: «به مادر طبیعی ملحق می گردد، هر چند نفس این عمل از نظر مقررات شرعی، منکر است.» (۶) در این فرض طفلی که با روش تلقیح مصنوعی تکوّن یافته به منزله طفل متولد از شبهه می باشد که قبلاً توضیح داده شد.

ص: ۳۲۵

۱- (۱) الفتاوی الجدیده (مسائل طبیه): ۴۲۷.

۲- (۲) آیه الله اراکی، استفتاءات، سؤال ۶ و ۸ از مسائل پزشکی: ۲۴۹-۲۵۰؛ سید علی سیستانی، المسائل منتخبه: ۵۳۳، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۷:۲.

۳- (۳) جامع المسائل ۲: ۵۷۱.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۲: ۶۲۱، مسأله ۳؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۳؛ الفتاوی الجدیده: ۴۲۸؛ فقه والمسائل طبیه: ۹۸؛ ماوراء الفقه ۶: ۲۴ و بعد از آن.

۵- (۵) جامع المسائل ۲: ۵۷۱.

۶- (۶) مهذب الأحکام ۲۵: ۲۴۸.

الف: اصل؛ با این توضیح که آن چه از دلایل مختلف در باب نسب و دیگر ابواب استفاده می شود، این است که هر طفل به مردی ملحق می شود که از نطفه او به وجود آمده باشد و به زنی منتسب می گردد که در رحم او تکون یافته باشد، مگر موردی که فردی بر طبق دلیل معتبر شرعی از این اصل استثنا و خارج شده باشد، مانند ولد ناشی از زنا که ملحق به زانی نمی گردد و فرقی نیست بین این که اسپرم به طور طبیعی و با عمل زناشویی در رحم قرار گرفته باشد یا به وسیله تلقیح مصنوعی.

بر این اساس طفل ایجاد شده از تلقیح مصنوعی به پدر و مادر طبیعی خود ملحق می شود، اعم از این که آن ها عالم باشند یا جاهل، زیرا بچه از اسپرم و تخمک آن ها به وجود آمده و از نظر عرف و لغت فرزند آن ها به شمار می آید، دلیل شرعی هم آن را نفی ننموده است. به بیان دیگر در تحقق زنا که ولد ناشی از آن شرعاً به صاحب نطفه ملحق نمی شود، آمیزش زن و مرد شرط است، ولی در مورد تلقیح اسپرم مرد بیگانه در رحم زن تعریف و عنوان زنا صدق نمی کند، بنابراین نسب محقق می شود.

بعضی از فقها در توضیح این اصل نوشته اند: «آن چه از شرع فهمیده می شود، این است که نسب طفل در جمیع موارد اثبات می گردد، مگر در موردی که یقین بر خلاف پیدا شود، تا اعراض مردم محفوظ بماند و افعال مؤمنین بر صحت و درستی حمل شود»^(۱).

ب: ادله ای که دلالت دارد در باب مساحقه، طفل به صاحب نطفه ملحق می شود. زیرا ملاک حکم در تلقیح مصنوعی و مساحقه، واحد است. توضیح این که، نظریه مشهور میان فقیهان این است که - اگر مردی با زن خود آمیزش نماید، سپس آن زن با زن دیگری مساحقه نماید و نطفه از او به زن دوم منتقل و حامله شود، طفلی که متولد می شود به صاحب نطفه ملحق می گردد و در این که آیا به زنی که طفل در رحم او پرورش یافته ملحق می گردد و یا خیر؟ نظریات مختلفی مطرح گردیده که تحقیق در این باره مجال بیشتری می طلبد.^(۲)

ص: ۳۲۶

۱- (۱) کشف اللثام ۵۳۶:۷.

۲- (۲) ر. ک: النهایه: ۷۰۷؛ شرائع الاسلام ۱۶۱:۴؛ قواعد الأحکام ۵۳۸:۳؛ مختلف الشیعه ۱۹۶:۹؛ غایه المرام ۳۲۹:۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۳۴۳-۳۴۴.

دلیل این مطلب نخست اصل است، محقق حلی در این باره می نویسد: «دلیل الحاق ولد مساحقه به صاحب نطفه به این جهت است که از آن نطفه تکون یافته و عنوان نطفه زانی بر او صدق نمی کند» (۱). عبارت برخی دیگر از فقها نیز چنین است (۲).

دلیل دوم، روایاتی است که در این زمینه وارد شده است، از جمله در روایت صحیح، محمد بن مسلم از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرموده اند: امام مجتبی علیه السلام در مجلسی نشسته بود عده ای وارد شدند و درخواست ملاقات با امیر المؤمنین علیه السلام راداشتند، حضرت فرمودند: برای چه کاری درخواست ملاقات دارید؟ گفتند: برای مسأله ای و آن را چنین مطرح نمودند: مردی با زن خود جماع کرده است و زن در همان حالت با دختر باکره ای مساحقه نموده و در نتیجه ی این عمل، نطفه از رحم زن وارد رحم دختر گردیده و حامله شده است، حکم آن چیست؟ امام مجتبی علیه السلام بعد از توضیحاتی فرمودند: طفل پس از تولد به صاحب نطفه رد شود. «وَيُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَيُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ...» (۳) و نیز روایات دیگری که در این باره است (۴).

دلیل سوم: روایاتی (۵) که دلالت دارد، در صحت الحاق طفل به پدر شرط نیست که نطفه با مجامعت و به طور طبیعی منتقل شده باشد، بلکه در صورتی که مرد انزال نموده و نطفه ناخودآگاه به رحم منتقل شده باشد، نیز طفل ملحق به صاحب نطفه می باشد، زیرا ملاک در هر دو مورد واحد است (۶).

دلیل چهارم: ظاهر بعضی از آیات، مانند آن که می فرماید: آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود؟ (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى) (۷) یا می فرماید: و اوست که دو زوج مذکر و مؤنث را می آفریند از نطفه ای که خارج می شود و در قرارگاه

ص: ۳۲۷

۱- (۱) شرائع الاسلام ۱۶۱:۴.

۲- (۲) ریاض المسائل ۲۵:۱۶؛ مسالک الأفهام ۴۲۱:۱۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۳۴۳-۳۴۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۶۷:۲۸-۱۶۸، باب ۳، من ابواب حد السحق والقیاده، ح ۱.

۴- (۴) همان، ۱۶۸ تا ۱۷۰، ح ۲-۳-۴-۵.

۵- (۵) همان، ۳۷۸:۲۱-۳۷۹، باب ۱۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و باب ۱۶، ح ۱ و ۲.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۱۴۰:۳-۱۴۱.

۷- (۷) سوره قیامت ۳۷:۷۵.

رحم می ریزد. (وَ أَنَّهُ خَلَقَ... مِنْ تُطْفِئِهِ إِذَا تُفْنِي) (۱)؛ و یا می گوید: انسان باید فکر کند از چه چیز آفریده شده؟ او از یک آب جهنده آفریده شده که در آب منی شناور است و به هنگام بیرون آمدن، جهش دارد. (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ - خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ) (۲).

نطفه با ویژگی هایی که در این آیات به آن اشاره شده، همان نطفه مرد است که امروزه آن را حیوان منوی نامند و منشأ خلقت انسان است.

در آیه دیگری می فرماید: و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد... (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا...) (۳).

در این آیه به دو نکته بسیار ظریف اشاره شده است، اول این که منشأ پیدایش و ماده سازنده بشر با تعبیر «خلق» به معنی ایجاد و ابداع کردن که از صفات اختصاصی خداوند است (۴) بیان شده است، چنان که «نسب» و «صهر» با تعبیر «جعل» به معنای گرداندن و تغییر دادن چیزی بر یک حالت خاص که می تواند صفت غیر خدا هم باشد (۵) بر واژه «بشراً» مترتب شده است، از این رو وجود دو تعبیر خلق و جعل در کنار هم و در یک آیه اشعار به این دارد که این دو، معنای متفاوت دارند.

نکته دیگر، از تفریع «فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا» بر «خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» استفاده می شود که همان بشر خلق شده از آب دارای نسب است و نسب وی دارای اعتبار و حالت تغییر یافته ای از آب (نطفه) و از غیر آن نشأت نمی گیرد، بلکه با لحاظ منشأ خلقت بشر، نسب اعتبار و تشریح می شود.

همین معنا، در روایات به طور واضح و روشن بیان شده است. مثلاً امام جعفر صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: کنیزی که هنگام آمیزش با او عزل می کردم فرزندی به دنیا آورده است،

ص: ۳۲۸

۱- (۱) سوره نجم ۵۳:۴۵-۴۶.

۲- (۲) سوره طارق ۸۶:۵-۶.

۳- (۳) سوره فرقان ۲۵:۵۴.

۴- (۴) المفردات فی غریب القرآن: ۱۵۷.

۵- (۵) همان، ۹۴ و ۱۵۷.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گاهی بند مشک رها و فرزند به او ملحق می شود. فقال علیه السلام: «إِنَّمَا لَوْ كَاءُ قَدْ يَنْفَلْتُ فَأَلْحَقَ بِهِ الْوَلَدَ»^(۱).

رها شدن بند مشک کنایه از ورود منی مرد به رحم زن است و چون منی (اسپرم) منشأ پیدایش فرزند است، فرزند به صاحب منی ملحق می شود.

۷- نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی

طفل متولد از لقاح مصنوعی ممکن است به یکی از دو طریق زیر باشد:

۱- در صورتی که زن به وسیله لقاح مصنوعی از منی شوهر حامله گردد، طفل متولد از آن، طفل قانونی می باشد، زیرا تمامی شرایط لازم برای نسب قانونی را واجد است.

۲- در صورتی که به وسیله لقاح مصنوعی از منی مرد اجنبی زنی حامله شود، خواه زن مزبور شوهردار باشد یا آن که شوهر نداشته باشد، طفلی که از آن متولد می گردد به یکی از دو صورت زیر خواهد بود.

اول: در صورتی که مرد و زنی که لقاح مصنوعی در مورد آنان انجام شده است، جاهل به حقیقت امر بوده اند، طفل ملحق به پدر و مادر طبیعی خود می باشد، زیرا طفل مزبور در ردیف ولد شبهه است و همان گونه که ولد شبهه ملحق به کسی است که جاهل به حرمت رابطه بوده است، در مورد مزبور، به طریق اولی ملحق به او خواهد بود زیرا دخول با مرد اجنبی واقع نشده است.

دوم: در صورت علم زن و مرد به عمل لقاح در الحاق طفل به پدر و مادر طبیعی، بین صاحب نظران علم حقوق اختلاف است. بعضی بر این باورند که فرزند در این فرض در حکم ولد زنا می باشد و ملحق به پدر و مادر طبیعی خود نمی باشد، زیرا با علم زن و مرد به نبودن رابطه زوجیت، احترامی برای منی آن ها از نظر اجتماعی موجود نیست.

بعضی دیگر نیز معتقدند که فرزند مزبور فقط به مادر طبیعی ملحق می شود، چون فرزند ملحق به مادر است، مگر آن که از زنا باشد.^(۲)

ص: ۳۲۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۸:۲۱، باب ۱۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۴:۵-۱۹۶؛ عباس نایب زاده، باروری مصنوعی، ۵۷-۵۸؛ بررسی خلأهای قانونی حقوق کودک ۶۱:۱-۶۵؛ ناصر کاتوزیان حقوق مدنی - خانواده ۱۲:۲ و ۲۱ و بعد از آن.

یکی از صاحب نظران هم، بعد از اشاره به دو دیدگاه فوق می نویسد: «آن چه از اصول حقوقی و مخصوصاً مواد قانون مدنی ایران استنباط می شود آن است که هر فرزند طبیعی، قانونی است، مگر آن که قانون تصریح بر خلاف نموده باشد و موردی که تصریح بر خلاف شده و قانونی نیست، ولد ناشی از زنا است که ملحق به کسی که مرتکب زنا شده نمی گردد و در بقیه موارد طفل ملحق به پدر و مادر است و فرقی هم بین پدر و مادر از جهت آن که نطفه به وسیله طبیعی در رحم زن قرار گرفته یا به وسیله مصنوعی، نمی توان گذارد». وی در ادامه می نویسد: «به نظر می رسد که پیروی از نظریه اول با اصول اخلاقی و حفظ خانواده که سلول های متشکله اجتماع است، اولی باشد ولی از نظر قضایی محض، نمی توان از نظر اخیر دست برداشت» (۱).

به هر صورت برابر ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی فقط طفل متولد از زنا، به پدر و مادر طبیعی ملحق نمی شود و تلقیح مصنوعی زنا محسوب نمی شود و طفل ناشی از آن نیز ولد زنا نیست تا نتوان او را به صاحبان نطفه ملحق کرد. (۲)

۸- تذکر چند مطلب

۱- ادله ای که گذشت همان گونه که بر الحاق طفل به پدر طبیعی خود دلالت داشت، بر الحاق به مادر طبیعی نیز دلالت دارد. این حکم با استفاده از حدیث مشهوری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده با این مضمون «وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» (۳) برای زناکار سنگ است. تأیید می گردد، زیرا تلقیح مصنوعی از نظر عرف و شرع زنا محسوب نمی شود و آن چه دلالت بر نفی انتساب می کند، فقط به زنا اختصاص دارد و طفل حاصل از تلقیح مصنوعی عرفاً ولد محسوب می شود، از این رو منع شرعی برای الحاق طفل به مادر وجود ندارد.

ص: ۳۳۰

۱- (۱) ر. ک: سید حسن امامی حقوق مدنی ۵: ۱۹۶.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۵۸.

۳- (۳) الکافی ۵: ۴۹۱، ح ۲.

۲- بعد از اثبات انتساب، کودکی که با تلقیح مصنوعی متولد شده به زن و مردی که با نطفه و رحم آنان تکون یافته، ملحق می شود و احکام والدین نسبت به فرزند در بسیاری از موارد مترتب می گردد، مانند: وجوب نفقه، حرمت نکاح، ولایت بر نفس و مال، توارث از یکدیگر، محرمیت و جواز نگاه مرد به او در صورتی که دختر باشد و این که این طفل برادر یا خواهر اولاد دیگر آن مرد و زن می شود.

۳- در خلال مباحث گذشته اشاره شد، یکی از اقسام تلقیح، موردی است که طفل در رحم مستأجره تکون یابد به این صورت که نطفه شوهر را با تخمک همسر خودش در خارج از رحم تلقیح و در رحم زن دیگر قرار دهند، که به اصطلاح به رحم مستأجره و مادر جانشین (۱)، شهرت یافته و در ممالک غیر اسلامی بسیار متداول است و اشکال مختلفی دارد، مانند: جانشینی در بارداری، جانشینی با باروری مصنوعی، جانشینی با استفاده از تخمک اهدایی، جانشینی با استفاده از جنین اهدایی و دیگر اقسام. شرکت هایی نیز برای انجام این امر و شناسایی زنانی که برای اجاره دادن رحم خود تمایل دارند، تأسیس گردیده و با قراردادهای تجارتي و یا نوع دوستانه انجام می پذیرد. (۲)

انجام این عمل (تلقیح مصنوعی با استیجار رحم) از نظر شرعی، حرام و معامله آن باطل است و هیچ وجهی برای جواز آن وجود ندارد و اگر کسی انجام دهد گناه کار است و چنان چه پیش تر ذکر شد زنی که تخمک از اوست، مادر طفل محسوب می شود و مرد صاحب نطفه، پدر او و طفل ملحق به آن دو می باشد، چون معامله و اجاره رحم باطل و حرام است، زنی که مبادرت به اجاره رحم می نماید مستحقّ اجرت نیست و اگر چیزی دریافت کرده، باید برگرداند، زیرا از شرایط صحت اجاره و جواز اخذ اجرت بر آن به

ص: ۳۳۱

۱- (۱) با پیشرفت های جدید دانش پزشکی، روش های باروری مصنوعی برای غلبه بر ناباروری به صورت فراگیر مورد عمل متخصّصان این رشته قرار گرفت، یکی از پدیده های نوینی که در اثر این پیشرفت ها پا به عرصه وجود نهاد مداخله اشخاص ثالث در امر تولید مثل مصنوعی می باشد که از آن قرار، بهره گیری از حالت مادر جانشین است که به صورت انتخابی قابل دسترسی برای زوج های نابارور قرار گرفته است. عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۷۷.

۲- (۲) همان، ۷۹-۸۰-۸۱، قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۰۵.

اتفاق فقها(۱) منفعت مباح و حلال می باشد و اجاره برای منفعت حرام مانند مسأله مورد بحث، باطل است و اخذ اجرت در آن حرام می باشد.

۹- انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی

بسیاری از صاحب نظران در مسائل حقوقی بر تلقیح مصنوعی به ویژه استفاده از روش رحم استیجاری و مادر جانشین، ایراداتی وارد ساخته اند. در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- عمل انتقال جنین، مستلزم اختلاط و فساد نسب ها و نیز موجب ادعای نسب غیر واقعی و اختلاط محرم و نامحرم است.

۲- لقاح مصنوعی یکی از زشتی های پاک نشدنی است و آدمی را به درجات پست حیوانی تنزل می دهد، این عمل بر خلاف اخلاق حسنه است.

۳- عمل تلقیح مصنوعی آسایش و آرامش خانواده و زندگی زناشویی را متزلزل می کند و باعث بی نظمی و اغتشاش اجتماعی و حقوقی در محیط خانواده شده و سنت های وابسته به آن را به باد تمسخر خواهد گرفت.(۲)

۴- قرار دادن و استیجار رحم برای پرورش طفل، مخالف حقوق زنان است، زیرا تن انسان موضوع قرارداد واقع می شود و منفعت آن در برابر پول قرار می گیرد؛ نافذ شناختن این قراردادها به معنی مشروع ساختن چهره دیگری از برده فروشی در قرن بیستم است.

۵- اگر با اجیر کردن زنی زیبا و سالم بتوان کودکی تندرست و با نسبی مشروع تهیه کرد، به دوش کشیدن بار مسئولیت خانواده، دیگر مفهومی نخواهد داشت و بدین ترتیب مادری که رنج بارداری و زایمان را بر دیگری تحمیل کرده است، جایگزین مادر رنج دیده سنتی با آن ارج آسمانی خواهد شد.

ص: ۳۳۲

۱- (۱) ر. ک: شرائع الاسلام ۱۸۵:۲-۱۸۶؛ قواعد الاحکام ۲:۲۸۶؛ جامع المقاصد ۷:۱۲۲؛ جواهر الکلام ۲۷:۳۰۷؛ تفصیل الشریعه - کتاب الاجاره: ۴۱-۴۲.

۲- (۲) دکتر حسین صفایی، دکتر اسدالله امامی، حقوق خانواده - قرابت و نسب و آثار آن ۲:۱۰۰، مختصر حقوق خانواده: ۳۲۸.

۶- شناسایی این اقدام به وسیله دادگاه ها، نیروی سرمایه را جانشین عالی ترین مظاهر زندگی انسانها می سازد و بهره کشی طبقه ثروتمند را از بینوایان تسهیل نموده و این مفهوم را در جامعه القا می کند که با نیروی سرمایه نه تنها کار انسان، تن و خون و سلامت او را نیز می توان خرید. (۱)

۷- مادر جانشین، بچه را به دنیا می آورد، نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر پولی که به وی پرداخت خواهد شد (قرارداد مادر جانشینی تجارتي). یا با این تصوّر که خشنودی دیگران را کسب کرده و از این راه، رضایت خاطر حاصل نماید (قرارداد مادر جانشینی نوع دوستانه).

۸- مضمرات حالت مادر جانشین، نه تنها والدین حکمی و مادر جانشین را در بر می گیرد، بلکه شامل بچه ای که از این طریق متولد می شود نیز خواهد شد، این عمل به شرافت و حقوق کودک که باید به وسیله پدر و مادرش به وجود بیاید، در رحم مادرش پرورش یافته و به دنیا بیاید و به وسیله آن دو تربیت شود، صدمه می زند. جامعه این حق را دارد که از به وجود آمدن بچه در این وضعیت نامناسب ممانعت نماید. (۲)

ص: ۳۳۳

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۲۳.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۸۴-۸۵.

۱- طرح مسأله

در میان فقیهان اختلافی نیست، بلکه به اجماع ثابت شده است که اگر شخصی با وجود شرایطی که در نفوذ آن لازم شمرده شده، اقرار به فرزند کسی نماید بین آن ها نسب ثابت می شود و آثار آن فی الجمله مترتب می گردد، مثل این که پدر اقرارکننده (مقرّر) جدّ کسی که در مورد او اقرار شده (مقرّر به) می گردد و فرزند اقرارکننده برادر او محسوب می شود و احکام توارث بین آن ها اجرا می شود و دیگر آثار.

مرحوم شیخ طوسی در این باره می نویسد: «هرگاه انسانی، به فرزند کسی اقرار نماید به او ملحق می گردد، بدون فرق بین این که اقرار در حال صحت باشد یا مرض، و از یکدیگر ارث می برند، خواه فرزند کسی که نسبت به او اقرار شده، آن را تصدیق کند، یا تکذیب نماید. البتّه اگر انتساب و نسب او به دیگری مشهور باشد در این صورت ملحق نمی گردد»^(۱).

هم چنین امام خمینی رحمه الله می گوید: «از مصادیق اقرارهایی که نافذ قرار می گیرد، اقرار به نسب است، مثل اقرار به فرزند یا برادری و مانند این دو. مقصود از نفوذ اقرار، الزام و

ص: ۳۳۴

اجبار اقرار کننده نسبت به آن چه علیه اوست، می باشد. مانند: وجوب نفقه، حرمت نکاح، مشارکت با او در ارث و یا وقف و از این قبیل امور» (۱).

عبارت بسیاری از فقیهان شبیه آن چه ذکر شد، می باشد. (۲) دلیل جواز و نفوذ اقرار به نسب، علاوه بر اجماع که بعضی از فقها ادعا نموده اند (۳) و عموم قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (۴) - زیرا این قاعده مقید به اقرار در مورد اموال نگردیده است (۵) - پاره ای از روایات است.

مانند آن که در روایت صحیح، عبد الرحمن بن حجاج می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، زنی اسیر می شود و با او فرزند صغیری است و مدعی است فرزند من است و یا مردی اسیر می گردد و برادرش را می یابد و نسبت به او اقرار می نماید و آن ها بر صدق گفتار خود شاهد و دلیلی ندارند؟... آن حضرت بعد از توضیحاتی فرمود: در صورتی که بر اقرار خود ثابت باشند، انتساب آن ها به یکدیگر اثبات و از هم ارث می برند. «فَقَالَ: شَيْبَانَ اللَّهِ إِذَا جَانَتْ بِإِيْتِهَا أَوْ بِإِيْتِهَا وَلَمْ تَزَلْ مُقَرَّةً بِهِ وَإِذَا عَرَفَ أَخَاهُ وَكَانَ ذَلِكَ فِي صَحِّهِ مِنْهُمَا وَلَمْ يَزَلْ مُقَرَّرِينَ بِذَلِكَ وَرَثَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (۶) و نیز برخی روایات دیگر. (۷)

۲- شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه

علاوه بر شرایطی که به طور عام برای مقر لازم است، مانند بلوغ و عقل، شرایط خاصی در اقرار به نسب لازم شمرده شده است که عبارتند از:

الف - امکان تحقق نسب، به این معنی که اقرار به نسب باید در موردی باشد که شرعاً و عادتاً امکان این که شخص مورد اقرار، فرزند مقر باشد، وجود داشته باشد. بنابراین اگر اقرار به فرزند کسی را بنمایند که از لحاظ سنی امکان این که مقر له فرزند او باشد، وجود

ص: ۳۳۵

۱- (۱) تحریر الوسيله ۵۴:۲، مسأله ۱۷.

۲- (۲) السرائر ۳:۳۰۸؛ الجامع للشرائع: ۳۴۳؛ شرائع الاسلام ۳:۱۵۶-۱۵۷؛ كشف الرموز ۲:۳۱۹؛ مسالك الافهام ۱۱:۱۲۵.

۳- (۳) نهاده المرام ۱:۴۴۰؛ رياض المسائل ۱۳:۱۵۰؛ جواهر الكلام ۳۵:۱۵۳؛ مهذب الاحكام ۲۱:۲۴۷.

۴- (۴) رياض المسائل ۱۳:۱۵۰؛ مهذب الاحكام ۲۱:۲۴۷.

۵- (۵) تفصيل الشريعه - كتاب الاقرار: ۴۶۳.

۶- (۶) وسائل الشيعه ۲۶:۲۷۸، باب ۹، من ابواب ميراث ولد الملائنه، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۲۷۹-۲۸۰، ح ۲ و ۴.

ندارد مثل این که هر دو همسن یا اختلاف سنی آنان بسیار کم باشد، در چنین موردی امکان الحاق و اثبات نسب شرعاً و عادتاً ممکن نیست.

ب - نبودن منازع، از دیگر شرایط لازم برای نفوذ اقرار به نسب، این است که منازعی در بین نباشد و در صورت تنازع دو نفر نسبت به یکدیگر، اگر یکی از آن دو صاحب فراش است، فرزند ملحق به او است و اگر هیچ کدام صاحب فراش نیستند، برای هر کدام که بینه اقامه شود، فرزند ملحق به او خواهد بود و در صورتی که بینه نباشد، اگر فرزند کبیر باشد و یکی از آن دو را تصدیق کند اقرار شخص مورد تصدیق مؤثر واقع می شود و اگر هیچ یک از این راه ها نباشد، باید حاکم برای رفع منازعه به قرعه متوسل شود.

ج - مجهول النسب بودن مقرّ به، به این معنی که اقرار در مورد کسی نافذ است که نسبش معلوم نباشد، بنابراین اگر اقرار به فرزندگی کسی بنماید که در فراش دیگری است و نسب او معروف و مشخص است، پذیرفته نیست، زیرا نسبی که شرعاً ثابت گردیده است، قابل انتقال و تغییر نیست. (۱).

د - تصدیق، یکی دیگر از شرایط صحت اقرار، این است که باید مفاد آن مورد تصدیق مقرّ له قرار گیرد، اما اگر انکار کند، اقرار مقرّ صحیح و نافذ نخواهد بود، البته شرط تصدیق فقط در مواردی است که مقرّ له بالغ و عاقل باشد. در این مسأله بین فقها اختلافی نیست و برخی ادعای اجماع نموده اند. (۲). اما اگر مقرّ له صغیر و یا مجنون باشد، شرط تصدیق معتبر نیست. (۳). برخی از فقیهان در این خصوص نیز ادعای اجماع نموده اند. (۴).

۳- شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی

اقرار بدان جهت کاشف از حقیقت و دارای نفوذ حقوقی است که انسان عاقل به زیان خویش اقدامی نمی کند و ظاهر این است که از واقع خبر می دهد، پس اگر به حکم عقل یا متعارف، نادرستی اخبار، مسلم باشد، اثر ندارد. هم چنین گفته مقرّ از این لحاظ که

ص: ۳۳۶

۱- (۱) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۳۱؛ قواعد الاحکام ۲: ۴۳۷؛ شرائع الإسلام ۳: ۱۵۶؛ جامع المقاصد ۹: ۳۴۶؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۱-۱۵۲.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۵؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۵۴-۱۵۵؛ الروضه البهیة ۶: ۴۲۲-۴۲۳.

۳- (۳) المبسوط ۲: ۴۴۵-۴۴۶؛ شرائع الاسلام ۳: ۱۵۷؛ مجمع الفائده والبرهان ۹: ۴۴۶.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۱: ۱۲۷؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۴.

تنها به زیان اوست، بدون دلیل پذیرفته می شود. اعلام شخص در صورتی که به زیان دیگران باشد ادعا است و بدون دلیل اثری ندارد.

اقرار به نسب همان گونه که دارای آثاری به زیان اقرار کننده است، از جهاتی نیز به سود او تمام می شود. بنابراین نفوذ حقوقی این قسم از اقرار باید موکول به شرایط شود که دست کم از آثار زیان بار آن بکاهد.^(۱)

بدان جهت شرایط نفوذ اقرار را ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی به شرح زیر خلاصه نموده است:

۱ - امکان تحقق نسب بر حسب عادت و قانون.

۲ - تصدیق کسی که به نسب او اقرار شده است، مگر در مورد صغیری که اقرار به فرزندى او شده است.

۳ - نبودن منازعی که با مقرّر در این زمینه اختلاف داشته باشد.

دلیل استثنای وارد شده در شرط دوم را که تصدیق صغیر را لازم نمی داند، باید در جهات اجتماعی مربوط به حمایت از فرزندان صغیر خانواده جستجو کرد، گفتگو درباره مشروع بودن طفلی که در زمان زوجیت به دنیا آمده است، در مرحله نخست به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا در آن از خصوصی ترین روابط جنسی بین آنان بحث می شود، روابطی که قانون گذار آن را خالی از شایبه های ناپاکی و بی عفتی می داند و استواری بنیان خانواده را وابسته به این فرض (اماره فراش) می کند.

از سوی دیگر، برای نوزاد هیچ چیز مهم تر از داشتن خانواده و سرپناه مشروع نیست. بنابراین طبیعی است که قانون گذار چنین اقراری را بدون توجه به آثاری که درباره کودک و سایر خویشان پدر دارد، بدون شرط بپذیرد و آن را موکول به تصدیق او نسازد.^(۲)

۴- عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب

در این که افزون بر اقرار پدر، اقرار مادر هم نافذ است یا نه؟ دو دیدگاه مطرح شده است:

بعضی از فقها مانند شهید اول^(۳) معتقد است فقط اقرار پدر صحیح است، شهید ثانی در

ص: ۳۳۷

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۷۹:۲؛ سید حسن امامی، حقوق مدنی ۳۹:۶ و بعد از آن.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۸۲:۲.

۳- (۳) الدرر الشریعہ ۳: ۱۵۰.

مسالك (۱) نیز به این نظریه تمایل نشان داده است و در روضه (۲) آن را اصح دانسته است، زیرا اثبات نسب، با اقرار، خلاف اصل است، پس باید به قدر متیقن اکتفا شود، و آن اقرار مرد است که اجماعی است. (۳)

در برابر این دیدگاه، نظریه مشهور فقها است که معتقدند در این حکم فرقی بین پدر و مادر نیست. (۴) محقق اردبیلی می نویسد: «عقل فرقی بین پدر و مادر نمی یابد، بلکه در مورد مادر به طریق اولی حکم به صحت می نماید». (۵) طرفداران این نظریه مدعی شده اند، روایات (۶) وارد شده نیز بر تعمیم و عدم فرق بین اقرار پدر و مادر، دلالت دارد.

۵- انکار نسب بعد از اقرار

هرگاه مردی به شرحی که توضیح داده شد، به طور صریح (۷) یا ضمنی به پدر بودن خود نسبت به کودک اقرار بنماید، سپس او را از خود نفی نماید، انکار او بعد از اقرار پذیرفته نمی شود، این مسأله مورد توافق فقها است. (۸)

علامه حلی در ارشاد الأذهان می نویسد: «اگر به نسبت فرزند به طور صریح یا ضمنی اعتراف نماید، بعد از آن نمی تواند او را از خود نفی نماید و اگر نفی نمود محکوم به حد می گردد (۹). عبارت علامه در قواعد (۱۰) و تحریر (۱۱) شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) مسالك الافهام ۱۱: ۱۲۷.

۲- (۲) الروضه البهيه ۶: ۴۲۶.

۳- (۳) جامع المقاصد ۹: ۳۴۷.

۴- (۴) رياض المسائل ۱۳: ۱۵۲؛ جواهر الكلام ۳۵: ۱۵۹؛ كشف الرموز ۲: ۳۱۹؛ تحرير الوسيله ۲: ۵۴؛ مسأله ۱۷؛ تفصيل الشريعه - كتاب الاقرار: ۴۶۳.

۵- (۵) مجمع الفائده والبرهان ۹: ۴۴۷.

۶- (۶) وسائل الشيعه ۲۶: ۲۷۸-۲۸۰، باب ۹، من ابواب ميراث ولد الملائنه، ح ۱-۲ و ۴.

۷- (۷) اقرار صریح مثل این که، شوهر با گفتار یا نوشته ای خود را پدر طفل متولد شده بداند و اقرار ضمنی مانند آن که، پس از تولد طفل در زایشگاه حضور یابد و با تقدیم دسته گل به مادر، رضایت خود را از ولادت طفل اعلام نماید و یا هنگامی که مزده تولد طفل به او دادند اظهار شرف و خوشحالی نماید و مزدگانی بدهد.

۸- (۸) النهايه: ۵۰۵؛ السرائر ۲: ۶۵۸؛ ايضاح الفوائد ۳: ۲۶۰؛ ر.ك: الروضه البهيه ۶: ۴۲۶.

۹- (۹) ارشاد الاذهان ۲: ۶۰.

۱۰- (۱۰) قواعد الاحكام ۳: ۱۸۵.

۱۱- (۱۱) تحرير الاحكام الشرعيه ۴: ۱۶.

دلیل این حکم علاوه بر این که دلیلی بر اعتبار انکار بعد از اقرار نیست و وجودش کالعدم است (۱) و نیز با وجود اجماع که بعضی از فقها (۲) آن را ادعا نموده اند، روایات معتبره است. مانند آن که، حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: هرگاه مردی به فرزندی طفلی اقرار نماید، سپس او را نفی نماید، مسموع نیست و ملزم به اقرار خود می باشد. «قَالَ: إِذَا أَقَرَّ رَجُلٌ بِوَلَدٍ ثُمَّ نَفَاهُ لِرِمَّةٍ» (۳) و دیگر روایات (۴).

۶- تذکر چند مطلب

در ذیل مباحث نسب، فقها به ذکر مسائلی پرداخته اند که حکایت از نگرش و حساسیت اسلام نسبت به حقوق کودک دارد، مانند:

۱- سکوت محض بعد از تولد طفل، اقرار محسوب نمی شود، زیرا سکوت اعم از اقرار است، بنابراین نمی تواند دلیل بر اقرار و مانع نفی ولد شود (۵).

۲- فرزندی که در اثر اماره فراش با رعایت شرایط معتبر، نسبی به مردی ثابت شده است، انکار نسب و نفی فرزندی او از ناحیه پدر مسموع نخواهد بود، مگر از طریق لعان (۶). این حکم مورد توافق فقها (۷) است.

ص: ۳۳۹

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۵۱:۳.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۱۸۵:۳؛ کشف اللثام ۳۰۰:۸؛ جواهر الکلام ۱۸:۳۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۶:۲۷۱، باب ۶، من ابواب میراث ولد الملائنه، ح ۲.

۴- (۴) همان، ح ۱ و ۳-۴.

۵- (۵) الروضه البهیة ۱۸۶:۶.

۶- (۶) لعان «بکسر لام» مصدر باب مفاعله به معنای ملاءنه است و در لغت به معنی یکدیگر را نفرین کردن است. لعان از لعن گرفته شده و لعن به معنای ناسزا گفتن، طرد کردن، دور داشتن از خیر و نیکی. مصباح المنیر: ۵۵۴؛ لسان العرب ۵:۵۰۴. و در اصطلاح فقهی عبارت از ملاءنه مخصوصی است که بین زن و شوهر در نکاح دائم برای ازاله حد قذف یا اثبات نفی فرزند با الفاظ مخصوص و در نزد حاکم انجام می شود. التفتیح الرائع ۳:۴۱۵؛ الروضه البهیة ۶:۱۸۱. برای لعان در کتب فقهی دو سبب بیان شده است: الف: نسبت زنا از ناحیه شوهر به زن محصنه «عقیقه» مدخول بها: انکار فرزندی که طبق اماره فراش ملحق به زوج است و آن موردی است که شوهری، فرزندی را که در فراش او از زوجه دائمش پس از نزدیکی و در فاصله بین شش ماه و حداکثر مدت حمل از تاریخ نزدیکی متولد شده است، منکر گردد. جواهر الکلام ۳۴:۱۳؛ الروضه البهیة ۶:۱۸۶-۱۸۷.

۷- (۷) ر. ک: شرائع الاسلام ۳:۹۴؛ کشف الرموز ۲:۲۷۰؛ المهذب البارع ۴:۷؛ مسالک الافهام ۱۰:۱۸۷.

۳- هم چنین بحث شده که آیا در جایی که شوهر می تواند با رعایت شرایط، دعوای نفی ولد کند، تاچه زمانی این حق برای او ثابت است؟ آیا نظیر خیار عیب و غبن در باب معاملات است که به محض اطلاع از زایمان فوراً باید نفی ولد کند، به طوری که سکوت او هنگام زایمان زنش به منزله اقرار او به نسب آن طفل خواهد بود که پس از آن حق نفی او را نخواهد داشت یا این که هر وقت خواست می تواند نفی ولد نماید؟

مشهور فقهای امامیه معتقدند که دعوای نفی ولد فوری است، زیرا کسی که هنگام زایمان زنش حضور دارد و هیچ اعتراضی نسبت به این زایمان و فرزند ندارد، این خود به منزله اقرار است و بعداً حق اعتراض نخواهد داشت. (۱)

هم چنین مشهور فقها بر این باورند که اگر سکوت علنی داشته باشد، مثل این که زن می ترسیده و یا احتمال خونریزی می داده است، حق تأخیر دارد. (۲)

۴- اگر پدر بعد از اجرای لعان، به نسب طفل اعتراف نماید، آن طفل به او ملحق می شود و طفل از پدر ارث می برد، ولی پدر از آن طفل ارث نمی برد و میراث او به مادرش می رسد. فقها در این حکم اتفاق نظر دارند. (۳)

باید یادآور شد که در حقوق مدنی نیز در مواد ۸۸۲ و ۸۸۳ و نیز ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ اجمالاً به اموری که ذکر گردید، اشاره شده است.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۷:۳۴-۱۸.

۲- (۲) الروضه البهیة ۱۸۶:۶-۱۸۷.

۳- (۳) ر. ک: النهایه: ۵۲۱؛ شرائع الاسلام ۳: ۱۰۰؛ جواهر الکلام ۶۷:۳۴-۶۸؛ مسالک الافهام ۱۰: ۲۴۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۵۰۴.

از جمله مباحثی که در فقه در ارتباط با حقوق کودک مطرح می باشد، احکام طفل لقیط است.

توضیح این که اشیای گمشده که افراد آن ها را می یابند، تحت سه عنوان قرار می گیرد: یا مال است که آن را لقطه می نامند یا حیوان که آن را ضالّه (گمشده) گویند و یا انسان (طفل صغیر) و آن را لقیط می خوانند.

بنابراین مقصود از لقیط در لغت (۱) و فقه (۲) کودک صغیری است که در حاشیه خیابان ها یا مساجد و دیگر اماکن عمومی بدون سرپرست یافت می شود و توانایی حفظ و نگهداری خود را ندارد و پدر و مادرش معلوم نیست. البته در این که آیا طفل ممیز که گاهی بی سرپرست یافت می شود، مشمول احکام لقیط قرار می گیرد یا خیر؟ میان فقیهان دو نظریه مطرح می باشد:

بعضی معتقدند عنوان لقیط بر طفل ممیز صدق نمی کند، زیرا او قادر به حفظ و نگهداری خویش می باشد. (۳) ولی نظریه مشهور در بین فقها (۴) این است که بین طفل ممیز و

ص: ۳۴۳

۱- (۱) ر. ک: ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۴: ۲۶۴؛ لسان العرب ۵: ۵۱۴؛ مجمع البحرین ۳: ۱۶۴۰.

۲- (۲) المسبوط ۳: ۳۳۶؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۸۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۱؛ جامع المقاصد ۶: ۹۷.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۴: ۱۳۸؛ مفتاح الکرامه ۶: ۸۹؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۳۹۳-۳۹۴.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۲؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۴۹؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۳۳.

غیر ممیز فرقی نیست و اطلاق التقاط بر حضرت یوسف علیه السلام (۱) هنگامی که او را در چاه یافتند با این که در آن زمان ممیز بوده و نیز عموم بعضی از اخبار، (۲) هر دو را شامل می شود.

به هر صورت، چنین کودکانی در هر جامعه و در هر زمانی کم و بیش یافت می شوند، البته در رخدادهای سخت مانند زلزله و جنگ های بزرگ خانمان سوز بیش تر می باشند و در فقه و دستورات دینی برای این گونه کودکان، حقوقی بر عهده جامعه ذکر شده است.

۲- شرایط ملتقط

یابنده طفل لقیط را ملتقط نامند و برای آن شرایطی است:

اول و دوم: بلوغ و عقل

فقها در این باره اتفاق نظر دارند، (۳) بنابراین کودک و مجنون مشمول احکام ملتقط قرار نمی گیرند، (۴) زیرا التقاط و یافتن طفل لقیط، مستلزم نوعی ولایت بر حضانت و حفظ او و نیز قدرت بر طرف ساختن نیازهای وی می باشد و این دو اهلیت انجام این امور را ندارند، در نتیجه اگر صغیر و مجنون لقیط را در اختیار دارند، بر دیگران که اهلیت انجام نگهداری او را دارند، واجب است از آنان بگیرند. (۵)

سوم: حریت

زیرا عبد به دلیل این که ملک مولایش می باشد، قادر به انجام امور لقیط نیست. (۶)

چهارم: مسلمان بودن

مشهور در بین فقها این است که اگر لقیط محکوم به اسلام است، مانند آن که در بلاد اسلامی پیدا شود شرط است ملتقط، مسلمان باشد. بنابراین اگر کافر او را در اختیار دارد، باید

ص: ۳۴۴

۱- (۱) (وَ أَلْقَوْهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ)؛ سوره یوسف ۱۲: ۱۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۶۷-۴۶۸، باب ۲۲، از کتاب لقطه، ح ۱، ۳-۴-۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۵۸؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۴؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۳۴، مسأله ۲.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱.

۵- (۵) الروضه البهیة ۷: ۶۹؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۳۹۷-۳۹۸.

۶- (۶) جواهر الکلام ۳۸: ۱۵۹؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۲۲.

به مسلمان تحویل دهد، (۱) زیرا ملتقط به ناچار باید لقیط را حضانت و تربیت نماید و این خود نوعی سبیل و سلطه محسوب می شود که به حکم آیه شریفه قرآن (۲) از کافر نفی گردیده است. به علاوه، کافر لقیط را از اسلام منحرف می کند و به روش آیین خود تربیت می نماید. (۳) هم چنین به حکم اصل (۴) نیز کافر نمی تواند لقیط مسلمان را در اختیار و بر او ولایت داشته باشد.

از آن چه گفته شد روشن گردید در صورتی که لقیط محکوم به کفر باشد، جایز است کافر او را برگرفته، حضانت و حفاظت نماید.

پنجم: عدالت

به نظر برخی از فقها (۵) شرط است که ملتقط عادل باشد. البته، برخی دیگر رعایت این شرط را مطابق احتیاط (۶) دانسته اند، به نظر این دسته از فقیهان چنان چه لقیط در اختیار فاسق قرار گیرد باید از او گرفته شود. (۷) لیکن در مقابل، جمع زیادی از فقها (۸) رعایت این شرط را لازم ندانسته اند و دلیل آن را اصل و سیره دانسته اند. زیرا ظاهر حال مسلمان بیان گر این است که در انجام وظیفه خیانت نمی کند. (۹)

۳- وظایف ملتقط

الف: وجوب اخذ لقیط

آیا بر ملتقط واجب است لقیط را برای محافظت از او در اختیار بگیرد، یا مستحب است، یا این که اگر در معرض تلف باشد، واجب می باشد و در غیر این صورت مستحب است؟ در این باره سه نظریه مطرح گردیده است:

ص: ۳۴۵

۱- (۱) المبسوط ۳: ۳۴۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۷؛ ریاض المسائل ۱۴: ۱۴۲-۱۴۳؛ تفصیل الشریعه - کتاب اللقطه: ۳۶۵-۳۶۶.

۲- (۲) (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)؛ سوره نساء ۱۴۱:۴.

۳- (۳) الروضه البهیه ۷: ۷۲.

۴- (۴) مفتاح الکرامه - طبع قدیم ۶: ۹۸.

۵- (۵) المبسوط: ۳: ۳۴۰؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱.

۶- (۶) جامع المقاصد ۶: ۱۰۸؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۸-۴۶۸.

۷- (۷) ریاض المسائل ۱۴: ۱۴۲؛ تذکره الفقها ۲: ۲۷۰.

۸- (۸) شرایع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ الروضه البهیه ۷: ۷۳؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۲۲.

۹- (۹) ر. ک: مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۴۰۰؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۶۳.

۱ - نظریه مشهور در بین قدماء و متأخرین از فقها (۱) این است که گرفتن لقیط به طور وجوب کفایی بر ملئقط واجب است. طرفداران این نظریه به آیاتی از قرآن کریم استدلال نموده اند. مانند آن که می فرماید: در انجام نیکی ها و تقوی یکدیگر را کمک کنید و در گناه و تعدی همدیگر را همکاری ننمایید. (وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ). (۲) زیرا نگهداری و کمک به لقیط بزر و نیکی است و ترک آن گناه است. و یا می فرماید:... و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۳) چرا که گرفتن لقیط و حفظ و جلوگیری از تلف شدن او از بهترین خیرات محسوب می گردد. (۴)

هم چنین به ادله وجوب حفظ نفس محترمه از تلف استدلال نموده اند، زیرا اگر لقیط محافظت نشود در معرض تلف است و نیز به استناد وجوب اطعام مضطر و نجات او، چرا که لقیط مضطر می باشد.

لیکن به نظر می رسد از آیات فوق، وجوب استفاده نمی شود و امر در آن ها استجابی است، زیرا اگر وجوب اراده شده باشد، به دلیل این که بسیاری از مصادیق آن ها واجب نیست، باید نسبت به اکثر افراد و مصادیق، تخصیص بخورد و تخصیص اکثر، مستهجن و قبیح است. علاوه بر این ها لقیط مطلقا در معرض تلف نیست و نیز تمام افراد لقیط از مصادیق مضطر نمی باشند. (۵) بنابراین دلیل اخص از مدعا است.

۲ - برخی دیگر قائل به استجاب شده اند، (۶) زیرا اصل، براهت از وجوب است (۷) و از آیات گذشته استجاب استفاده می شود، لیکن حکم به استجاب حتی در موردی که لقیط در معرض تلف است، دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است. (۸)

ص: ۳۴۶

۱- (۱) ارشاد الاذهان ۱: ۴۴۱؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۶؛ الدروس الشرعیة ۳: ۷۶؛ جامع المقاصد ۶: ۹۸.

۲- (۲) سوره مائده ۵: ۲.

۳- (۳) سوره حج ۲۲: ۷۷.

۴- (۴) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۳۶.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۲۰۱-۲۰۲.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۵؛ مختصر النافع ۱۹: ۳۷۷.

۷- (۷) جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۴.

۸- (۸) همان، جامع المدارک ۵: ۲۵۱-۲۵۲.

۳- بسیاری دیگر قائل به تفصیل شده اند؛ به این معنی که اگر لقیط در معرض تلف باشد به عنوان واجب کفایی گرفتن او واجب است، در غیر این صورت مستحب است. (۱) امام خمینی در این باره می گوید: «اخذ لقیط جایز، بلکه مستحب است و در صورتی که در معرض تلف باشد و حفظ او متوقف بر اخذ وی بوده باشد، مقدمتاً واجب است.» (۲) باید یادآور شد، ادله ای که در بیان نظریه اول ذکر شد، می تواند مفاد این نظریه را اثبات نماید.

ب: وجوب حضانت لقیط

در این مسأله بین فقها اختلافی نیست که اگر کسی لقیط را گرفت، واجب است او را حضانت نماید. مقصود از حضانت این است که امور مربوط به لقیط که مصلحت وی در آن است، مانند: حفظ و نگهداری، نظافت، تربیت و از این قبیل امور را - هر چند با کمک گرفتن از دیگران باشد - انجام دهد. بسیاری از فقها (۳) به این حکم تصریح نموده اند.

آیه الله فاضل لنکرانی در این خصوص می نویسد: «بعد از آن که ملتقط، لقیط را در اختیار گرفت، واجب است او را حضانت و حفاظت نماید و به انجام امور ضروری مربوط به او و تربیتش اقدام نماید، اعم از این که این امور را خود انجام دهد و یا به دیگری واگذار کند، البته ملتقط تا زمانی که لقیط به حد بلوغ نرسیده است، احق به انجام این امور است و برای هیچ کس جایز نیست او را از ملتقط بگیرد، مگر کسی که برای او شرعاً حق حضانت از جهت نسب یا وصیت وجود داشته باشد.» (۴) باید افزود، ادله ای که بر وجوب اخذ لقیط دلالت داشت بر وجوب حضانت وی نیز دلالت می کند.

ج: دو فرع فقهی

فرع اول: هر چند بر کسی که لقیط را در اختیار دارد، واجب است او را حضانت و تربیت نماید و امور مربوط به وی که در جهت مصلحت او می باشد را انجام دهد، لیکن مانند پدر و جد

ص: ۳۴۷

۱- (۱) اللعه الدمشقیه: ۱۴۳؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۷۱-۴۷۲؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۲۲؛ مفتاح الکرامه ۶: ۹۰.

۲- (۲) تحریر الوسيله ۲: ۲۳۳.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۲؛ الدروس الشرعیه ۳: ۷۶، الروضه البهیة ۷: ۷۵، جامع المقاصد ۶: ۱۱۰؛ ریاض المسائل ۱۴: ۱۵۲.

۴- (۴) تفصیل الشریعه - کتاب اللقطه: ۳۶۱-۳۶۲.

پدري بر او ولايت ندارد. بنا بر اين چنان چه اموالي داشته باشد، نمي تواند بدون اجازه حاکم شرع در آن دخل و تصرف نمايد يا او را تزويج نمايد. هم چنين ملتقط وارث لقيط محسوب نمي شود. در زمان حضور امام معصوم عليه السلام نيز آن حضرت بر او ولايت دارد و در زماني که امام در جامعه حضور نداشته باشد، حاکم جامع الشرايط، اين حکم مورد اتفاق فقها (۱) است.

مرحوم سيد علي طباطبائي در اين باره مي نويسد: «آن چه از مذهب اصحاب اماميه و علمای ديگر مذاهب، معروف است اين که ملتقط و غير او از مسلمانان بر لقيط ولايت ندارند، بلکه وظيفه دارند او را حضانت و تربيت نمايند سپس او هر که را بخواهد متولّي خود قرار مي دهد» (۲).

دليل اين که کسي بر لقيط ولايت ندارد، اصل است؛ به اين معني که ولايت هر کسي بر ديگري خلاف اصل است و نيز خلاف حرّيتي است که خداوند متعال به او عطا فرموده است، بنا بر اين اصل، عدم آن است.

اما دليل اين که حاکم بر لقيط ولايت دارد، روايت مشهوري است که از پيامبر اعظم صلي الله عليه و آله نقل شده است، با اين مضمون که حاکم، ولي کسي است که ولي نداشته باشد. «الْشُّطْرَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَ لَهُ» (۳) اعتماد فقها بر عمل به مضمون اين روايت، موجب جبران ضعف سند آن شده است.

صاحب جواهر در بحث ولايت حاکم بر تزويج صغار بي سرپرست بعد از استدلال به آن مي گويد: «اين روايت به گونه اي است که در استدلال به آن نيازي به بحث جبران سند نمي باشد» (۴). شبيهه همين تعبير را محقق نراقي آورده است (۵).

فروع دوم: بي ترديد براي ملتقط جايز نيست، بعد از آن که لقيط را گرفت و مدّتي به حفاظت و حضانت وي مشغول بود، او را در خيابان و معابر عمومي رها سازد، چرا که اين

ص: ۳۴۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ اللمعه الدمشقيه: ۱۴۳؛ الروضه البهيه ۷: ۷۷؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۶۵.

۲- (۲) رياض المسائل ۱۴: ۱۴۸-۱۴۹.

۳- (۳) سنن ابی داود ۲: ۳۹۲، باب ۲۰، ح ۲۰۸۳؛ سنن ابن ماجه ۲: ۴۳۴، باب ۱۵، ح ۱۸۷۹.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۹: ۱۸۸.

۵- (۵) مستند الشيعه ۱۶: ۱۴۳.

عمل موجب تلف او می‌گردد و پیش‌تر بیان شد که حفظ جان لقیط بر ملقط واجب است. اما چنانچه توانایی حضانت و تربیت وی را نداشته باشد، جایز است او را به حاکم شرع تسلیم نماید. سؤالی که در این جا مطرح است این است که آیا در صورتی که توانایی حضانت آن را دارد، تسلیم نمودن او به حاکم جایز است؟

فقها در این باره دو نظریه ابراز داشته‌اند: بعضی گفته‌اند معنی ندارد، (۱) زیرا بر کسی که عملی را به صورت وجوب کفایی شروع نموده، اتمام آن واجب نیست. (۲)

برخی دیگر معتقدند، جایز نیست، (۳) زیرا با گرفتن لقیط، حضانت و حفاظت وی بر او واجب گردیده است و به حکم استصحاب همچنان واجب است. (۴) لیکن همان گونه که بعضی از محققین نوشته‌اند: «این استدلال کامل نیست، زیرا مقتضای واجب کفایی این است که اگر فرد دیگری باشد که امور مربوط به لقیط را انجام دهد، ملقط می‌تواند او را به وی تسلیم نماید و هیچ دلیلی مبنی بر این که اگر عملی به عنوان واجب کفایی آغاز شد، اتمامش واجب باشد، وجود ندارد».

در این صورت، موضوع وجوب حضانت نسبت به شخص اول (ملقط) منتفی است و استصحاب حکم قبل وجهی ندارد. (۵)

۴- احکام لقیط

در مورد گرفتن لقیط احکامی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار است:

الف: نسب لقیط

در صورتی که فردی ادعا کند که طفل لقیط، فرزند اوست و عادتاً چنین ادعایی نسبت به وی ممکن باشد و مدعی دیگری نباشد، به او ملحق می‌شود، اعم از این که این

ص: ۳۴۹

۱- (۱) تذکره الفقها ۲: ۲۷۱.

۲- (۲) مفتاح الکرامه ۶: ۱۰۱.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۹؛ جامع المقاصد ۶: ۱۱۰-۱۱۱.

۴- (۴) مفتاح الکرامه ۶: ۱۰؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۵.

۵- (۵) محمد جواد فاضل، حاشیه موسوعه احکام الاطفال وادلتها: ۳: ۲۰۹.

ادعا توسط ملتقط عنوان شود یا دیگری، و اعم از این که ملتقط مسلمان باشد یا کافر. در این جا از مدعی بینه ای مطالبه نمی شود، زیرا اقامه بینه بر نسب مشکل است.

این حکم مورد توافق فقها (۱) است، البته در صورتی که زنی ادعای فرزندی لقیط را داشته باشد، به نظر برخی از فقها باید بر طبق ادعای خود بینه (۲) اقامه نماید. ادله آن عبارتند از:

۱- اجماع، که بعضی آن را ادعا نموده اند. (۳)

۲- اطلاق و عموم ادله اقرار، زیرا مدعی به نسب مجهولی اقرار نموده است که عادتاً تحقّق آن در حق وی امکان پذیر است. (۴)

۳- اقامه بینه بر نسب مشکل است و چنان چه با اقرار ثابت نشود، بسیاری از انساب از بین می رود. (۵)

۴- روایات که مهم ترین دلیل در این مورد می باشد، مانند آن که ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم کودکی متولد شده و پدر آن شناخته شده نیست، مردی مدعی می شود فرزند اوست و به نسب او اقرار می نماید، سپس آن را از خود نفی می نماید، حضرت جواب دادند: نمی تواند کودک را از خود نفی نماید: «قال: لیس له ذلک» (۶) از این روایت استفاده می شود، نسب مجهول النسب با اقرار ثابت می شود و با انکار منتفی نمی گردد. روایات دیگری (۷) نیز با همین مضمون وارد شده است.

آن چه گفته شد، مربوط به موردی است که فقط یک نفر ادعای فرزند لقیط را داشته باشد و چنان چه دو نفر مدعی باشند، به ناچار با اقامه بینه ثابت می گردد. در این صورت اگر یک نفر اقامه بینه نمود به او ملحق می شود و آثار نسب مثل ارث و نفقه مترتب می گردد و اگر بینه نباشد و یا هر دو اقامه بینه نمودند، نسب به حکم قرعه (۸) مشخص می گردد.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۴۷؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۸۷؛ ارشاد الأذهان ۱: ۴۴۱؛ الدرر الشریع ۳: ۷۸.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۸۳ و ۴۸۵؛ جامع المقاصد ۶: ۱۰۴.

۳- (۳) جامع المقاصد ۶: ۱۱۸؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۹۹.

۴- (۴) المبسوط ۳: ۳۴۷.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۲: ۴۸۳ و ۴۸۵.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۶: ۲۷۱، باب ۶ من ابواب میراث ولد الملائعنه: ح ۳.

۷- (۷) همان: ح ۴.

۸- (۸) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱؛ جامع المقاصد ۶: ۱۰۲؛ المبسوط ۳: ۳۴۷؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۶.

اختلافی در میان فقها وجود ندارد که لقیط دار الاسلام محکوم به اسلام است و احکام مسلمان را دارد. بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۱)

مقصود از دار الاسلام همان گونه که مرحوم شهید اول فرموده است: «شهرها و بلادی است که در آن ها حکم اسلام نافذ است و اجرا می گردد و کافر در آن ها نیست و یا اکثر قریب به اتفاق جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند و اگر کافری در آن جا باشد به صورت معاهد زندگی می کند. لقیط این گونه شهرها آزاد و مسلمان است، هم چنین لقیط دار الکفر (شهرهایی که ساکنین آن کافر می باشند). چنان چه احکام اسلام در آن نافذ باشد و مسلمان در آن ساکن باشد، هر چند یک نفر محکوم به اسلام است، ولی اگر مسلمان در آن ساکن نباشد حکم به کفر و رقیب وی می گردد».^(۲)

دلیل این مسأله، قاعده «نَفَى السَّبِيلِ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ»^(۳) نفی سلطه و ولایت کافرین بر مسلمین می باشد و نیز روایت معروف و مشهوری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است، با این مضمون که اسلام بلند مرتبه و دارای رفعت است و علو برتری بر آن نیست و کفار به منزله مردگانند که مانع ارث واقع نمی شوند و از مسلمان ارث نمی برند.

«الْإِسْلَامُ يُغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ، وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَخْتِجُونَ وَلَا يُرْثُونَ».^(۴) ج: آزادی و حریت لقیط

به اتفاق فقها، لقیط دار الاسلام محکوم به حریت است و احکام انسان آزاد، مانند: مالکیت نسبت به اموال خودش، قصاص کسی که بر او جنایت نموده و این که جایز نیست او را بفروشند، بر او جاری می باشد.^(۵)

ص: ۳۵۱

۱- (۱) الميسوط: ۳۴۳:۳؛ شرائع الاسلام: ۲۸۶:۳؛ قواعد الاحکام: ۲۰۳:۲؛ جواهر الکلام: ۱۸۱:۳۸؛ تحرير الوسیله: ۲۳۴:۲؛ مسأله ۳.

۲- (۲) الدروس الشرعیه: ۷۸:۳.

۳- (۳) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه: ۱: ۱۸۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه: ۱۲۵:۲۶، باب ۱۵ من ابواب میراث الابوین و الاولاد، ح ۲.

۵- (۵) ر. ک: قواعد الاحکام: ۲۰۴:۲؛ ارشاد الأذهان: ۱: ۴۴۱؛ جامع المقاصد: ۶: ۱۲۶؛ مهذب الاحکام: ۲۳: ۳۵۵.

دلیل آن اولاً: اصل است، زیرا رقیب و بندگی با کفر ثابت می شود و اصل، عدم کفر است. و ثانیاً: روایات، مانند آن که عبدالرحمن عزمی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که فرموده است: طفلی که بدون سرپرست در معابر عمومی گذارده شده، حرّ است. «قَالَ: الْمَتَّبُؤُذُ حُرٌّ...»^(۱) و دیگر روایات.^(۲)

د: نفقه لقیط

دیدگاه مشهور میان فقیهان این است که لقیط مانند دیگر افراد بالغ، می تواند صاحب ملک باشد و نفقه او (هزینه غذا، لباس، مسکن و...) از ملک خودش می باشد، اعمّ از اموالی که به طور خاصّ مالک می باشد، مثل این که مقداری پول در جیب او گذارده باشند یا از اموال عامّه، مانند در آمد املاک موقوفه که مصرف آن، برای این گونه افراد معین گردیده باشد یا از زکات و دیگر اموالی که از نظر مقرّرات شرعی جایز است در این مورد مصرف گردد. اما بر ملنقط واجب نیست، نفقه لقیط را از اموال خودش تأمین نماید، البتّه در صورت امکان باید برای تصرّف در اموال لقیط از حاکم شرع اجازه بگیرد.

محقّق حلّی در شرایع می گوید: «لقیط مانند اشخاص بالغ، مالک می گردد و در اختیار و همراه داشتن چیزی، دلیل بر مالکیت او نسبت به آن چیز است؛ زیرا لقیط اهلیت تملک دارد، بنابراین فرش و لباس هایی که با اوست ملک اوست. هم چنین آن چه در لباسش می باشد از پول و اسکناس و نیز خانه ای که در آن پیدا شده و مالک شناخته شده ای ندارد.... ملنقط باید برای مصرف کردن اموال لقیط جهت مخارج او، از حاکم شرع اجازه بگیرد»^(۳). عبارت بسیاری از فقهای^(۴) دیگر نیز شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۳۵۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۶۷:۲۵، باب ۲۲ من ابواب اللقظه، ح ۳.

۲- (۲) همان، ح ۱-۲ و ۴-۵.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳:۲۸۵.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۲:۲۰۲؛ الدروس الشرعیه ۳:۷۴؛ کفایه الاحکام ۲:۵۲۳؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۰:۴۱۶-۴۱۷.

نتیجه آن که در ذیل بحث از نفقه لقیط، چهار مسأله مطرح می‌گردد:

۱- لقیط همانند اشخاص بالغ، مالک می‌گردد و مستند آن، ادله و قواعد عامه‌ای است که دلالت بر اثبات ملک برای شخص بالغ دارد، مانند وصیت و قاعده ید و غیر این دو. (۱)

۲- نفقه لقیط از املاک خودش می‌باشد به دلیل اصل، به این معنی که نفقه هر انسانی از مال خود اوست، مگر با دلیل معتبر خلاف آن ثابت گردد و مفروض این است که در مورد لقیط، دلیلی وجود ندارد.

علاوه بر این، در این باره اجماع فقها نیز وجود دارد. (۲) افزون بر این که وجوب التقاط موجب وجوب نفقه نمی‌باشد. (۳)

ولی چنانچه برای لقیط اموالی نباشد هم چنان که در بسیاری از موارد چنین است، ملتقط می‌تواند تبرعاً (به رایگان) هزینه را خودش پرداخت نماید، برای غیر او نیز جایز است تبرعاً بپردازد و اگر خودش نمی‌خواهد یا قادر به پرداخت آن نیست، و متبرع دیگری هم وجود ندارد، واجب است از حاکم شرع کمک بگیرد و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او مشکل باشد، واجب است از دیگر مسلمانان کمک بگیرد و بر آن‌ها لازم است به عنوان واجب کفایی با قصد تبرع و یا قرض دادن به لقیط، هزینه او را پرداخت نمایند. در هر صورت ملتقط و غیر او، چنانچه با قصد تبرع، هزینه را پرداخت نموده باشند، بعد از آن نمی‌توانند آن را مطالبه نمایند، ولی با قصد رجوع جایز است. (۴)

۳- نفقه لقیط بر ملتقط واجب نیست و دلیل آن علاوه بر اجماع و اصل (اصل برائت ذمه ملتقط نسبت به وجوب نفقه لقیط) روایات است. مانند آن که عبد الرحمن عزمی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: آن گاه که لقیط بزرگ شد (کبیر گردید) اگر خواست، ملتقط را به عنوان ولی (مسئول امور خویش) بر می‌گزیند، در غیر این صورت هزینه‌ای که برای او مصرف نموده را بر می‌گرداند، آن گاه هر کس را که بخواهد ولی

ص: ۳۵۳

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۳۶؛ جامع المقاصد ۶: ۱۱۳.

۲- (۲) تذکره الفقها ۲: ۲۷۳.

۳- (۳) مجمع الفائده و البرهان ۱۰: ۴۱۷.

۴- (۴) ر. ک: جامع المقاصد ۶: ۱۱۴-۱۱۵؛ الروضه البهیة ۷: ۷۶؛ تفصیل الشریعه - کتاب اللقطة: ۳۶۳.

خود قرار می دهد. «فَإِذَا كَثُرَ فَإِنْ شَاءَ تَوَالَى إِلَى الَّذِي التَّقَطُّ وَإِلَّا فَلْيُرَدَّ عَلَيْهِ النَّفَقَةُ وَلْيُدَّهَبْ لِقِطِّهِ مِنَ الشَّاءِ»^(۱) روشن است، چنان چه نفقه لقیط بر ملتقط واجب بود، امام به بازگرداندن آن امر نمی فرمود.

در روایت دیگری وارد شده، ملتقط می تواند در مقابل مخارجی که برای لقیط پرداخت کرده است - بعد از آن که بزرگ شد و توانایی انجام کار داشت - او را به کار گمارد. «تَشْتَرِيخْدِمُ بِمَا أَنْفَقَتْ عَلَيْهِا»^(۲) بی گمان جواز به کار گماردن لقیط برای ملتقط، دلیل است بر این که پرداخت نفقه بر او واجب نبوده است.

۴- بر ملتقط واجب است برای تصرف در اموال لقیط جهت هزینه نفقه وی، از حاکم شرع اجازه بگیرد.

آیه الله فاضل لنکرانی می نویسد: «جایز است ملتقط، اموال لقیط را جهت نفقه او، با اجازه حاکم یا وکیل او مصرف نماید و در صورتی که دسترسی به آن ها مشکل باشد، احتیاطاً از عدول مؤمنین اجازه بگیرد... و در هر صورت ملتقط ضامن اموالی که مصرف نموده، نیست»^(۳).

۵- وارث لقیط

در صورتی که فردی ادعای فرزندی لقیط را نداشته باشد و نسبی برای او به صورت ظاهری و شناخته شده، اثبات نگردد و لقیط نیز کسی را به عنوان ولی انتخاب ننماید، وارث او امام معصوم علیه السلام است و اگر بمیرد و مالی از خود به جای گذارد، برای امام می باشد، زیرا امام وارث کسانی است که برای آن ها وارث شناخته نشده است، هم چنین امام، عاقله لقیط و ولی او در قصاص و غیر آن می باشد.

ظاهراً فقهای امامیه^(۴) در این حکم اتفاق نظر دارند، و دلیل آن افزون بر اجماع که از عبارت بعضی استفاده می شود، روایات است، مانند آن که مرحوم کلینی با سند صحیح از

ص: ۳۵۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۶۷:۲۵، باب ۲۲ من ابواب اللقطه، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) تفصیل الشریعه - کتاب اللقطه: ۳۶۳.

۴- (۴) ر. ک: شرائع الاسلام ۲۸۶:۳؛ تذکره الفقها ۲۸۵:۲؛ قواعد الاحکام ۲۰۴:۲؛ الروضه البهیة ۷:۷.

ابان بن تغلب و او از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در جواب سؤال از ارث مردی که برای او وارثی نیست و مالکی هم ندارد (عبد کسی نمی باشد) فرموده است: چنین فردی از مصادیق آیه قرآن است که می گوید، از تو درباره انفال (۱) سؤال می کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. «قَالَ: هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) (۲)». (۳) از این روایت استفاده می شود، ارث کسی که وارث ندارد، مانند انفال، متعلق به پیغمبر و امام علیهما السلام می باشد.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) انفال در اصل از ماده نَفَلَ «بر وزن نَفَعَ» به معنی زیادی است و به غنایم جنگی انفال گفته شده، به این جهت که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می ماند و به دست جنگجویان می افتد، در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد یا به این جهت که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می جنگند نه برای غنیمت. بنابراین غنیمت، اموال اضافی است که به دست آنها می افتد.

۲- (۲) سوره انفال ۸: ۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۹: ۵۲۸، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۱۴.

۱- مفهوم تَبَنی

فرزند خواندگی یا تَبَنی در لغت به این معنی است که کسی فرزند دیگری را به فرزندى خود بپذیرد(۱) و مقصود از آن در فقه نیز همین معنی می باشد. اعم از این که آن فرزند، مجهول النسب باشد مانند لقیط یا معلوم النسب باشد مانند یتیم و فرزندان فقرا. در مباحث فقهی تَبَنی از دو بُعد تکلیفی و وضعی مورد تحقیق قرار می گیرد.

۲- حرمت تَبَنی

تَبَنی از جهت حکم تکلیفی شرعاً حرام است و جایز نیست افراد، فرزند دیگران را فرزند خود بدانند و احکام اولاد بر آن مترتب سازند. برخی از اعلام معاصرین(۲) به حرمت تَبَنی تصریح نموده اند. آیه الله فاضل لنکرانی در جواب سؤالی از حکم شرعی الحاق فرزندى که پدر و مادر او معلوم نیست، به خود و اخذ شناسنامه برای وی، می نویسد: «الحاق فرزند غیر به خود و به عنوان فرزندى شناسنامه برای او گرفتن، جایز نیست و چنان چه شناسنامه موجب اشتباه در مسائل شرعی از قبیل توارث و محرم و نامحرمی، گرچه در آینده، بشود، لازم است آن را باطل کنید»(۳).

ص: ۳۵۶

۱- (۱) ر. ک: معجم الوسیط: ۷۲؛ معجم القاموس المحیط: ۱۵۰، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۵۳۷.

۲- (۲) سید محمد رضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۵؛ سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۳۵، سیدعلی سیستانی، منهاج الصالحین، ۲: ۲۱۱؛ لطف الله صافی، جامع الاحکام ۲: ۴۳-۴۴.

۳- (۳) جامع المسائل ۱: ۴۳۵.

۳- ادله حرمت تبنی

۱- اگر کسی بداند کودکی از او به وجود نیامده است، حق ندارد او را به خود ملحق سازد، بلکه واجب است در صورتی که ظاهراً به او ملحق شود، او را از خود نفی نماید.^(۱) علامه حلی در استدلال بر این فتوا می نویسد: «سکوت و عدم نفی از طرف کسی که این کودک را در اختیار دارد موجب می شود به وی ملحق گردد و به منزله اعتراف او به نسب این کودک می باشد و این عمل به اجماع فقها حرام است.»^(۲)

۲- در روایات صحیح از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده که فرموده اند: تبری از نسب و نفی آن به منزله کفر به خداوند متعال است. «كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»^(۳) اطلاق این روایات شامل مسأله مورد بحث می باشد، زیرا کسی که فرزند دیگری را با فرزندخواندگی به خود ملحق می سازد، او را از کسی که شرعاً به او ملحق می باشد، نفی می کند و این امر غیر جایز و حرام است.

۳- در برخی دیگر از روایات کسی که ادعای نسب غیر معروف و مجهول را می کند، لعن گردیده است، مانند آن که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ... وَمَنْ ادَّعَى نَسَباً لَا يَغْرِفُ»^(۴) - مترتب ساختن احکام و آثار اولاد بر فرزند خوانده، موجب اختلاط انساب می گردد و مفسد بسیاری در پی خواهد داشت که هر کدام از آن ها برای حکم به حرمت تبنی، کافی است.

۴- عدم اثبات نسب با تبنی

فرزند خواندگی در حقوق اسلامی، منشأ اثر نیست و آثار نسب بر آن مترتب نمی گردد. بنابراین فرزند خوانده از پدر یا مادر خوانده ارث نمی برد، آنان هم از او ارث

ص: ۳۵۷

۱- (۱) ر. ک: السرائر ۲: ۶۵۷؛ مهذب الاحکام ۲۶: ۲۵۳.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۶.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۰۶، باب ۱۰۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲.

۴- (۴) الکافی ۸: ۷۱، ح ۲۷؛ وسائل الشیعه ۱۷: ۲۸۴، باب ۸۷، تحریم تشبیه الرجال بالنساء و النساء بالرجال، ح ۱.

نمی برند. هم چنین بر آن ها واجب نیست نفقه او را بپردازند. اثری که بر قرابت نسبی از لحاظ منع نکاح بار می شود بر فرزند خواندگی مترتب نیست و نیز دیگر احکام.

اذله ای که می تواند مستند این احکام باشد بدین قرار است:

۱- در سوره احزاب آمده است: خداوند فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است، این سخنی است که شما با زبان می گویند (از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد). اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند. آن ها را (پسرخوانده ها) به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است. (وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) (۱)

توضیح این که، در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به عنوان فرزند انتخاب می کردند و آن را پسر خود می خواندند و به دنبال این نام گذاری، تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند، اسلام این مقررات غیر منطقی و خرافی را به شدت نفی کرد و چنان که در آیات بعد آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند متعال برای مبارزه با این سنت غلط، همسر پسر خوانده اش (زید بن حارث) را بعد از آن که از وی طلاق گرفت، به ازدواج خود در آورد تا روشن شود این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیت ها را دگرگون سازد، چرا که رابطه پدری و فرزندی، یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قراردادهای هرگز حاصل نمی شود، از این رو قرآن می گوید: این ها سخنان باطلی بیش نیست، اما خداوند حق می گوید.

سخن حق به سخنی گفته می شود که با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قراردادی است، هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد و مسأله پسر خواندگی که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد، نه واقعیت عینی داشت و نه قراردادی حافظ مصلحت عموم بود.

در ادامه، قرآن برای تأکید بیش تر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می افزاید: آن ها را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خداوند عادلانه تر است. (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) (۲)

ص: ۳۵۸

۱- (۱) سوره احزاب ۴:۳۳.

۲- (۲) . سوره احزاب ۵:۳۳.

تعبیر به «اقسط» (عادلانہ تر) بدین معنا نیست که اگر آن‌ها را به نام پدر خوانده‌ها صدا بزنید، عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، زیرا صیغه «افعل التفضیل» گاه در مواردی به کار می‌رود که وصف در طرف مقابل به هیچ وجه وجود ندارد.

در آخر نیز برای رفع هر گونه بهانه، اضافه شده است، اگر پدران آن‌ها را نمی‌شناسید، آنان برادران دینی و موالی شما هستند (۱). (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ) (۲).

۲- در آیه دیگری از سوره احزاب آمده است: هنگامی که زید بن حارثه از زینب دختر جحش جدا شد و او را رها کرد (طلاق داد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌های خود، هنگامی که از شوهران خود طلاق بگیرند، نباشد. (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا) (۳)؛ به گفته بسیاری از مفسران و مورخان اسلامی، این آیه در مورد داستان ازدواج زینب دختر جحش، دختر عمه پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله با زید بن حارثه برده آزاد شده آن حضرت نازل شده است و از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این ازدواج یک ازدواج استثنایی و الهی بود، از این رو در تواریخ آمده است که «زینب» بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به این امر مباحات می‌کرد و می‌گفت: شما را خویشاوندانان به همسری پیامبر در آوردند، ولی مرا خداوند در آسمان به همسری آن حضرت در آورد.

به هر صورت قرآن برای رفع هر گونه ابهام با صراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه اعتقاد به عدم جواز و خودداری از ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده‌ها بوده، بیان می‌دارد (۴) و از آن به خوبی معلوم می‌گردد با تبیی، نسب اثبات نمی‌گردد.

ص: ۳۵۹

۱- (۱) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۷: ۱۹۷-۱۹۸؛ المیزان ۱۶: ۲۷۵.

۲- (۲) سوره احزاب ۳۳: ۵.

۳- (۳) همان، ۳۷.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر التبیان ۸: ۳۱۳؛ مجمع البیان ۸: ۱۶۳-۱۶۴؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن ۱۴: ۱۹۳-۱۹۴؛ تفسیر نمونه ۱۷: ۳۱۶.

۳- از روایات وارد شده برای تعیین اقل و اکثر حمل استفاده می شود، ملاک در نسب و الحاق، این است که طفل از نطفه مرد باشد به شرط آن که شش ماه و یا بیش تر از زمان وطی او با زنی که بچه از او متولد شده، گذشته باشد. مانند آن که، حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر مردی جاریه و خدمتگزاری داشته باشد که او را به عقد خود در آورده و با او همبستر شده باشد، سپس او را آزاد ساخته و او بعد از پایان عده با دیگری ازدواج نماید، چنان چه فرزندی که در رحم دارد، بعد از گذشت پنج ماه از ازدواج با مرد دیگر، متولد شود، فرزند از شوهر اول اوست و اگر بعد از شش ماه از ازدواج دوم باشد از شوهر اخیر می باشد. «قَالَ: ... فَإِنْ وَضَعَتْ لِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا وَإِنْ وَضَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِهَا الْأَخِيرِ» (۱). و دیگر روایات (۲).

در مجموع از این روایات استفاده می شود فرزند فقط ملحق به کسی است که از نطفه او تکون یافته و به غیر او، مانند این که فرد دیگری با تبنی و ادعا، طفلی را فرزند خود می داند، با این که از نطفه او تکون نیافته است ملحق نمی گردد.

۴- برخی دیگر از روایات دلالت دارد بر این که فرزند ملحق به مردی می گردد که به وسیله او مجامعت و انزال منی انجام شده است (۳). هم چنین برخی از روایات دلالت دارد که اگر در غیاب فردی، همسرش حامله شود، فرزند به او ملحق نمی شود (۴). و نیز روایاتی که دلالت دارد فرزند مربوط به فراش مرد است. «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» (۵). از تمامی این روایات استفاده می گردد، الحاق و ثبوت نسب منحصر به وطی و انزال و فراش است، بنابراین با تبنی که هیچ کدام از امور ذکر شده، نمی باشد، نسب ثابت نمی گردد.

۵- سیره مشرعه از گذشته تاکنون بر این قرار گرفته که اگر فردی، ادعای پدری طفلی مجهول النسب یا یتیمی را داشته باشد در صورتی که قرآنی بر صدق مدعای او

ص: ۳۶۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان، باب ۱۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۷۸-۳۷۹، باب ۱۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) همان، ص ۴۹۷، باب ۱۰۰، ح ۱.

۵- (۵) همان، ۲۶: ۲۷۴-۲۷۵، باب ۸ من ابواب میراث ولد الملاعنه، ح ۱ و ۴.

وجود نداشته باشد، نسب طفل به او ثابت نمی شود و مفروض کلام این است که متبّنی دلیلی بر صدق مدّعی خویش ندارد.

نتیجه آن که، آن چه در این زمان مرسوم شده است که بعضی از مردم به هر دلیل، اطفال مجهول النسب را با ادّعا و تبّنی به فرزند می پذیرند و به خود ملحق و آثار فرزند حقیقی بر او مترتب می نمایند، مجوّز شرعی ندارد، بلکه حرام است و هیچ اثری از آثار نسب حقیقی بر آن مترتب نمی شود و چنین کودکی نسبت به خانواده ای که او را به فرزند بر گزیده اند، اجنبی است مگر این که از راه های شرعی، ایجاد محرمیت گردد.

۵- پرسشی درباره تبّنی

در بحث از فرزند خواندگی این پرسش مطرح است که آیا بهتر نیست از قوانین اروپایی پیروی گردد تا فرزند خواندگی از نظر تشریفات، ساده و از لحاظ آثار، کامل شود؟

به بیانی دیگر، فرزندخواندگی از نظر اجتماعی فواید فراوانی دارد، کودکان یتیم و سر راهی کانونی برای رشد می یابند و از بار وظایف دولت کاسته می شود؛ خانواده هایی که از نعمت فرزند داشتن محروم مانده اند چراغی برای زندگی یکنواخت و خسته کننده خود پیدا می کنند و در این راه هدفی مشروع و انسانی می یابند؛ آنان که نتوانسته یا نخواسته اند خانواده ای تشکیل دهند از غم تنهایی رها می شوند و بخشی از کمبودهای روانی را جبران می کنند؛ مادرانی که برای پوشیده نگه داشتن گناه خود، وسوسه نابود کردن ثمره گناه، یعنی فرزند را در سر می پروراندند، راهی تازه برای رهایی خویش و تأمین سعادت فرزند پیدا می کنند. (۱) پس با این فواید، چرا اسلام فرزندخواندگی (تبّنی) را حرام دانسته است؟

قبل از پاسخ به این سؤال، ذکر دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف: در جای خود در علم اصول و کلام، تحقیق و مسلّم گردیده که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است و از مجموع مطالبی که در این مورد مطرح گردیده است، می توان به دست آورد که مصلحت در سه مرحله وجود دارد: جعل، مجعول و اجرا.

ص: ۳۶۱

مرحله جعل: آن است که گاهی ممکن است خود فعل مصلحت نداشته باشد، ولی انشای آن دارای مصلحت است، مانند اوامر امتحانی. مرحله معجول: به این معنی است که، اگر فعلی انجام شود فلان مصلحت را داراست. و مقصود از مرحله اجرا: آن است که صرف اجرای حکم دارای مصلحت است، البته در احکام اجتماعی اجرا به عهده حکومت اسلامی گذاشته شده است و در احکام فردی به عهده فرد.

بنابراین، حرمت تبئی که از ناحیه شرع مقدس صادر شده است، بی تردید بر پایه مصالح و مفاسد است، هر چند عقل قاصر ما انسان ها نتواند به تمام علت واقعی آن دست یابد.

ب: با توجه به توضیحاتی که در مورد حکم تکلیفی و وضعی تبئی ذکر شد، روشن گردید حرمت آن در موردی است که شخصی فرزند دیگران را به خود ملحق سازد و آثار و احکام نسب طبیعی و حقیقی بر آن مترتب نماید، ولی چنان چه از دایره مفهوم و لفظ تجاوز ننماید و شخصی که سرپرستی طفل مجهول النسب و یتیم را به عهده می گیرد به احکام شرعی نسب و خانواده پایبند باشد، مشمول اذله حرمت نمی گردد و در حقیقت چنین موردی از موضوع تبئی که در آیات و روایات آمده، خارج است و در عنوان سرپرستی ونیکی و احسان به ایتام و اطفال بی سرپرست وارد می شود که از امور خداپسندانه و با فضیلت است که در صفحات بعد در این زمینه توضیح خواهیم داد.

با عنایت به آن چه ذکر شد، امور زیر می تواند پاسخی مناسب به پرسش مطرح شده در مورد تبئی باشد:

۱ - فرزند به منزله جزیی از پدر و مادر است که با یکدیگر رابطه طبیعی دارند و آثار و نتایج آن در تمام مراحل زندگی بروز می نماید. این مطلب علاوه بر آن که در آیات و روایات بدان اشاره شده است، با اصول وراثت و علم ژنتیک و دیگر علوم جدید روز قابل اثبات است و پسر خوانده به دلیل نداشتن چنین رابطه ای، با خانواده ای که سرپرستی او را به عهده می گیرند از یکدیگر بیگانه می باشند، بنابراین نمی تواند آثار و احکام فرزند طبیعی بر آن مترتب گردد.

به بیان دیگر، شریعت مکمل خلقت است و احکام و قوانین تشریحی ناظر به قوانین تکوینی و طبیعت بشر صادر شده و ترتب احکام نسب بر پسر خوانده، خارج از این قانون

کلی است و لازمه اش نوعی جمع بین امور متضاد است. زیرا پسر خوانده و متبئی با یکدیگر رابطه طبیعی و حقیقی ندارند، و قبول ترتب احکام نسب، حکم به وجود چنین رابطه ای است.

۲- معلوم نیست داشتن فرزند برای همه افراد بشر، خیر و مصلحت در برداشته باشد، تا گفته شود خانواده هایی که از نعمت فرزند داشتن محروم مانده اند با تبئی برای زندگی یکنواخت و خسته کننده خود چراغی پیدا می کنند، چه بسا مصلحت بعضی از خانواده ها در این است که از فرزند محروم باشند. خداوند رئوف و مهربان بر طبق حکمت، عالم را تدبیر و به هر کس آن چه را مصلحت بداند عطا خواهد نمود.

قرآن کریم در اشاره به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی است، می فرماید: چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید، در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است. (وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ). (۱)

پروردگار جهان با این لحن قاطع اعلام می دارد که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان، حاکم سازند، چرا که علم آن ها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات بسان قطره ای در برابر دریاست؛ همان گونه که در قوانین تکوینی، از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمردند، در حالی که پیشرفت علوم، فواید مهم آن را آشکار می سازد، هم چنین در قوانین تشریحی، بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند، از این رو ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آن ها آن است، یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آن ها در آن است. (۲)

۳- فرزند خواندگی اگر به سادگی انجام شود به ارج و اهمیت خانواده زیان جدی و غیر قابل جبران وارد می سازد، زیرا برای داشتن فرزند، دیگر ضرورتی به

ص: ۳۶۳

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۱۶.

۲- (۲) تفسیر نمونه ۲: ۱۰۷.

تشکیل خانواده مشروع احساس نمی شود، همه می توانند با پذیرفتن فرزندان نامشروع دیگران، آنان را در زمره فرزندان مشروع در آورند. آنان نیز که از بیم بی پناه ماندن فرزندشان در بی بند و باری و آلودگی، احتیاط می کنند، آسوده خاطر می شوند و منبعی تازه برای درآمد می یابند.

آری، فرزند خواندگی می تواند سوداگرانی را به طمع کسب درآمد، تشویق به خرید و فروش اطفال نماید، زیرا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تنها نیازهای عاطفی یا خیرخواهی و نوع دوستی، انگیزه پذیرفتن کودکان بی سرپرست است. پاره ای از مردم در پی خدمتکار یا پرستار دلسوز خانگی برای خود هستند و برخی دیگر از وجود چنین اطفالی برای مقاصد غیر مشروع استفاده می کنند و خلاصه فرزند خواندگی را سرپوش و بهانه ای مناسب برای اهداف خود می یابند.^(۱) این گونه موارد می تواند بخشی از فلسفه حرمت تبئی محسوب گردد.

۶- تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست

هر چند اسلام فرزند خواندگی را به رسمیت نشناخته و آن را مردود دانسته است، لیکن تکفل و نگهداری اطفال بی سرپرست را امری خدا پسندانه می داند و به شدت مورد توصیه قرار داده است. البتّه با استناد ادله ای که به آن ها اشاره شد، بین طفل و خانواده ای که سرپرستی طفل را به عهده گرفته، هیچ گونه قرابتی ایجاد نمی شود و در برگیرنده آثاری از قبیل حرمت نکاح، وراثت، الزام به انفاق و... نیست. بلکه تنها امری اخلاقی و تعهدی انسانی تلقی می شود. قرآن کریم خطاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دستور می دهد: یتیم را تحقیر مکن. (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ).^(۲)

«تقهر» از ماده «قهر» به معنی غلبه توأم با تحقیر است،^(۳) ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود و مفهوم مناسب در این جا همان تحقیر است.

ص: ۳۶۴

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۸۳-۳۸۴.

۲- (۲) سوره ضحی ۹: ۹۳.

۳- (۳) راغب، مفردات: ۶۸۷.

مخاطب در این آیه هر چند شخص رسول الله می باشد، امرا بی تردید همگان را شامل می شود، هم چنین از آن استفاده می شود، مسأله اطعام و انفاق به یتیمان گرچه مهم است، ولی از آن مهم تر، دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی آنان است.

در آیات دیگری به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می شود، پرداخته و می فرماید: چنان نیست که شما خیال می کنید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خداست). شما یتیمان را گرامی نمی دارید و یکدیگر را به اطعام مستمندان تشویق نمی کنید. (كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلٰی طَعَامِ الْيَتِيمِ). (۱)

در این آیات نیز از اکراه سخن به میان آمده و بیانگر این معنی است که یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی مقدار شده، بلکه باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس ننماید. هم چنین روایات بسیاری بر فضیلت تکریم ایتم و اطفال بی سرپرست تأکید گردیده است، به عنوان نمونه:

۱- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه می افتد و خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! چه کسی این یتیم که پدرش را در کودکی از دست داده به گریه انداخته است؟ ملائکه می گویند: خدایاتو آگاه تری! خداوند می فرماید: ای ملائکه من شما را گواه می گیرم که هر کس او را از گریه باز دارد و قلبش را خشنود نماید من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد. «إِنَّا لَيَتِيمٌ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِبَكَائِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ... فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى: يَا مَلَانِكْتِي! فَإِنِّي أَشْهَدُ كَمِ أَنَّ لِمَنْ اسْكَنَهُ وَارْضَاهُ أَنْ يَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲) همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده، با این تفاوت که فرموده است: هر بنده مؤمنی که او را ساکت نماید، بهشت بر او واجب می شود.

«لَا يَشْكُهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». (۳)

ص: ۳۶۵

۱- (۱) سوره فجر ۸۹:۱۷-۱۸.

۲- (۲) مجمع البیان ۱۰:۳۸۵.

۳- (۳) من لایحضره الفقیه ۱:۱۸۸، ح ۵۷۳؛ وسائل الشیعه ۳:۲۸۷، باب ۹۱ من ابواب الدفن، ح ۵.

۲- در حدیث دیگری، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، پسر بیچه ای وارد شد و عرض کرد: کودکی یتیم هستم و خواهری یتیم دارم و مادری بیوه زن، از آن چه خدا به تو اطعام کرده به ما اطعام کن، تا خداوند از آن چه نزد اوست آن قدر به تو ببخشد که خشنود شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه زیبا سخن می گویی ای پسر! آن گاه رو به بلال کرده و فرمود: برو از آن چه نزد ماست بیاور، بلال رفت بیست و یک دانه خرما آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هفت دانه برای تو و هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه هم برای مادرت. معاذبن جبل برخاست و دستی بر سر کودک کشید و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجر بود) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به معاذ کرد و فرمود: انگیزه تو برای این کار چه بود؟ عرض کرد: محبت و رحمت به کودک بود.

آن حضرت فرمود: هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد و آن را به طور احسن انجام دهد و دست بر سر یتیم کشد، خداوند به عدد هر مویی، حسنه ای برای او می نویسد و به هر مویی، گناهی از او محو می کند و به هر مویی، درجه ای به او می بخشد. «قال: لا یلی احدٌ منکم یتیماً فیحینُ ولا یتَهُ و وَضَعَ یَدَهُ عَلٰی رَاسِهِ اِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ حَسَنَةً وَّ مَحَا عَنْهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَيِّئَةً وَّ رَفَعَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ دَرَجَةً» (۱) - در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود به شرط این که تقوای الهی را پیشه کند (با اشاره به انگشت سبابه و انگشت وسط)

«أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُشْطِيِّ» (۲) - از این بالاتر، حدیث دیگری است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: هرگاه یتیم گریه کند، اشک های او در دست خداوند رحمن می ریزد.

«إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ» (۳)

ص: ۳۶۶

۱- (۱) مجمع البیان ۱۰: ۷۶۷.

۲- (۲) تفسیر نور الثقلین ۵: ۵۹۷، ح ۲۳؛ مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۴، باب ۷۸، ح ۷.

۳- (۳) فخر رازی، تفسیر الکبیر ۳۱: ۲۰۰.

هم چنین آن حضرت فرموده است: بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان و عطوفت قرار گیرد و بدترین خانه ها، خانه ای است که در آن به یتیمی بدرفتاری و ستم شود.

«خَيْرُ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَشَرُّ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ» (۱) ۵ - در حدیث دیگری آن حضرت می فرماید: کسی که عهده دار یتیمی از مسلمانان شود و او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک خود نماید، البته پاداش او بهشت است، مگر این که گناه غیر قابل عفو مرتکب شده باشد.

«مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ إِلَّا أَنْ يَغْمَلَ ذَنْبًا لَا يُغْفَرُ» (۲) در این جا یادآوری دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف - آن چه در مورد ایام ذکر شد، ظاهراً شامل اطفال مجهول النسب و کودکان سر راهی نیز می گردد، زیرا هر دو دارای ملاک واحد می باشند، چرا که مقصود اسلام در این تأکیدها و توصیه ها، کمک به انسان ضعیف و محروم است، اعم از این که تحت عنوان یتیم باشد یا طفل مجهول النسب و بی پناهی که معلوم نیست پدر و مادرش کیست، بلکه چه بسا در بعض موارد طفل لقیط و مجهول النسب بیش تر نیاز به کمک و سرپرستی دارد، زیرا چه بسا اقربای یتیم، او را با دل و جان و بهتر از زمانی که سایه پدر بر سر داشته، سرپرستی و حفاظت و تکریم نمایند. ولی طفل مجهول النسب این گونه نیست و اقربایی ندارد تا او را سرپرستی نمایند.

ب - برنامه ها و تأکیدهای فردی در روایات، مربوط به زمانی است که جوامع، همانند امروز گسترده نبوده، ولی امروزه مسلمانان نباید به کارهای فردی در این زمینه قناعت کنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه حساب شده اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند و از آن ها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند، این امر نیاز به همکاری همه جانبه و عمومی دارد، امید آن که مسلمانان به وظیفه خود عمل نمایند.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۴، باب ۷۸، ح ۶.

۲- (۲) همان، ۴۷۳، ح ۵.

از مطالب گذشته روشن گردید، میان اطفال مجهول النسب یا یتیم با خانواده هایی که آن ها را سرپرستی می نمایند، هیچ گونه آثاری از احکام اولاد مترتب نمی گردد، اعم از این که خانواده ها ابتدا آن اطفال را به عنوان طفل لقیط و سرراهی گرفته باشند یا مؤسسات عام المنفعه مانند سازمان بهزیستی، به آن ها داده باشند، بنابراین اگر آن طفل دختر باشد بعد از آن که به سن هفت سالگی رسید، برای مردی که او را سرپرستی می نماید جایز نیست او را ببوسد و اگر پسر باشد برای زن خانواده سرپرست جایز نیست، بعد از آن که به سن تمیز رسید او را ببوسد و یا با لذت و ریبه به او نظر کند، ولی در صورت تمایل می توانند با اسباب زیر ایجاد محرمیت نمایند.

الف: سبب رضاع و شیرخوارگی

اگر کودک، دختر شیرخواره باشد از راه های زیر بین او و مرد (پدرخوانده) محرمیت ایجاد می شود:

- ۱ - شیر همسر مرد را بخورد، در این صورت دختر رضاعی مرد می شود.
 - ۲ - شیر مادر مرد را بخورد، در این صورت خواهر رضاعی مرد می گردد.
 - ۳ - شیر خواهر مرد را بخورد که دختر رضاعی مرد می شود، هم چنین اگر شیر دختر خواهر مرد را بخورد به او محرم می گردد.
 - ۴ - شیر زن برادر مرد را بخورد که در این صورت دختر برادر رضاعی او می شود و هم چنین است اگر شیر دختر برادر او را بخورد.
- لیکن اگر کودک، پسر و شیرخوار باشد از راه های زیر می توان بین او و زن خانواده سرپرست (مادرخوانده) ایجاد محرمیت کرد:

- ۱ - شیر همان زن را بخورد، در این صورت فرزند رضاعی او می شود.
- ۲ - شیر مادر زن را بخورد که برادر رضاعی زن شود.
- ۳ - شیر خواهر زن را بخورد و پسر خواهر رضاعی زن شود، هم چنین است اگر شیر دختر خواهر زن را بخورد.

۴- شیر زن برادر زن را بخورد، در این صورت آن کودک پسر برادر رضاعی زن می شود، هم چنین اگر شیر دختر برادر زن را بخورد به او محرم می شود.

ب: سبب نکاح موقت

اگر فرزند خوانده، دختر و شیرخوار نباشد یا اگر شیرخوار است و شیر در مواردی که ذکر شد وجود ندارد، می توان به وسیله صیغه نکاح موقت، محرمیت ایجاد نمود، هم چنین اگر فرزند خوانده، پسر و شیرخوار نباشد و زن خانواده (مادر خوانده) مادر بدون شوهر داشته باشد و او را به عقد دائم و یا موقت پسر در آورند، پس از مجامعت و دخول به او، مادر خوانده ربیبه او می شود و به او محرم می گردد. تفصیل این مسأله در کتب فقهی و رساله های عملیه آمده است. (۱)

باید یادآور شد خانوارهای سرپرست در صورت تمایل می توانند قسمتی از اموال خود را با عناوینی مانند هبه یا صلح با شرایط معین و حتی بدون شرط، به اطفال فرزند خوانده بدهند.

۸- فرزندخواندگی در حقوق مدنی

قانون مدنی ایران همانند اغلب کشورهای اسلامی (۲) به پیروی از فقه اسلام، فرزند خواندگی را به رسمیت نشناخته و آن را منشأ اثر حقوقی نمی داند، بنابراین فرزند خواندگی به مفهومی که در قوانین کشورهای غربی و اروپایی وجود دارد، در قوانین ایران نیست. البته در مورد اقلیت های مذهبی غیر مسلمان که فرزندخواندگی در مذهب آنان به رسمیت شناخته شده، برابر ماده واحده قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه مصوب ۱۳۱۲، فرزند خواندگی منشأ اثر حقوقی می باشد و در این زمینه، عادات و قواعد مسلمة متداوله در مذهبی که پدر خوانده یا مادر خوانده پیرو آن است، می باید مراعات شود. این قانون تا به امروز به قوت خود باقی است. (۳)

ص: ۳۶۹

۱- (۱) ر. ک: فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۳۴-۴۳۵.

۲- (۲) کشور تونس تحت نفوذ حقوق کشورهای غربی به ویژه حقوق فرانسه، به منظور حمایت و سرپرستی اطفال بدون سرپرست، نهاد حقوقی فرزندخواندگی را در چهارم مارس ۱۹۵۸ میلادی مطابق با دوازدهم شعبان ۱۳۷۷ هجری قمری به تصویب رساند. سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲: ۲۹.

۳- (۳) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، مختصر حقوق خانواده: ۲۷۸.

در سال ۱۳۵۴ قانون حمایت از کودکان بدون سرپرست به تصویب رسید. این قانون نخستین گامی است که حقوق ایران برای شناسایی و منظم ساختن روابط اخلاقی این گونه کودکان با خانواده ها برداشت. در این قانون جانب احتیاط رعایت شده و به احترام سنت های مذهبی و ملی یک باره و به طور صریح فرزندخواندگی عنوان نشده است. (۱)

این قانون برای حمایت بیش تر از اطفال بی سرپرست، ضوابطی برای سرپرستی اطفال مقدر داشت و آن را به صورت یک نهاد حقوقی در آورد (۲) و در حقیقت آموزه های مذهبی در مورد تکریم و سرپرستی ایتم و اطفال بی سرپرست را، ضابطه مند ساخت.

به موجب این قانون تحت ضوابط و شرایطی، خانواده های فاقد فرزند می توانند کودکانی را که سرپرست ندارند سرپرستی کنند، بدون آن که آثار ناشی از قرابت نسبی از قبیل ارث و حرمت نکاح ایجاد شود.

هدف مقنن در تصویب این قانون در ماده ۲ بدین شکل عنوان شده است: «این سرپرستی به منظور تأمین منافع مادی و معنوی طفل برقرار می گردد، ولی در هر حال از موجبات ارث نخواهد بود».

شرایطی که در این قانون برای سرپرستی مقدر شده، برخی مربوط به سرپرست و بعضی راجع به طفل تحت سرپرستی است.

شرایط مربوط به سرپرستان، به طور اجمال بدین قرار است:

الف: وجود رابطه نکاح بین زن و مرد سرپرست، یعنی مرد سرپرست دارای همسر باشد (وجود خانواده).

ب: اقامت در ایران.

ج: توافق برای سرپرستی.

د: انقضای پنج سال از تاریخ ازدواج.

ه: یکی از زوجین حداقل سی سال تمام داشته باشد.

ص: ۳۷۰

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۸۲.

۲- (۲) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده، ۲: ۲۳-۲۴ و مختصر حقوق خانواده: ۲۷۸.

و: هیچ یک از زوجین دارای محکومیت جزایی مؤثر به علت ارتکاب جرایم عمدی نباشند.

ز: هیچ یک از زوجین محجور نباشند.

ح: زوجین دارای صلاحیت اخلاقی باشند.

ط: زوجین یا یکی از آن ها دارای تمکن مالی باشند.

ی: عدم ابتلای زوجین به بیماری های واگیر و صعب العلاج و نیز عدم اعتیاد آن ها به الکل و یا مواد مخدر و دیگر اعتیادات مضر.

شرایط یاد شده مستفاد از ماده ۱ و ۳ قانون مزبور می باشد و باید توسط دادگاه مربوطه که مبادرت به صدور حکم سرپرستی می نماید، احراز شود و ماده ۶ قانون مزبور شرایط طفل را این گونه بیان می کند:

الف: سن طفل از ۱۲ سال تمام کم تر باشد.

ب: هیچ یک از پدر یا جد پدری یا مادر طفل، شناخته نشده یا در قید حیات نباشند یا کودکانی باشند که به مؤسسه عام المنفعه سپرده شده و سه سال تمام، پدر یا مادر یا جد پدری او مراجعه نکرده باشند.

۹- آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت

فرزند خواندگی با صدور حکم سرپرستی از طرف دادگاه آغاز می شود. از این تاریخ، کودک پذیرفته شده در حکم فرزند خانواده است. زن و شوهر پذیرنده باید مانند پدر و مادر مشروع، به نگهداری و تربیت کودک بپردازند و هزینه معاش و تحصیل او را تحمل کنند، از سوی دیگر کودک نیز وظیفه دارد که در خانه پدرخوانده زندگی کند و احترام آنان را نگاه دارد.^(۱)

در ماده ۱۱ قانون حمایت از کودکان بی سرپرست درباره روابط طفل و خانواده سرپرست، چنین آمده است:

«وظایف و تکالیف سرپرست و طفل تحت سرپرستی او از لحاظ نگهداری و تربیت و نفقه و احترام، نظیر حقوق و تکالیف اولاد و پدر و مادر است.

ص: ۳۷۱

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۹۱.

تبصره: اداره اموال و نمایندگی قانونی طفل صغیر به عهده سرپرست خواهد بود، مگر آن که دادگاه ترتیب دیگری اتخاذ نماید.»

ماده ۴ قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست مصوب ۱۳۷۱، حمایت های موضوع قانون مزبور را به شرح ذیل تشریح می نماید:

الف: حمایت های مالی شامل تهیه وسائل و امکانات خودکفایی یا مقفزی نقدی و غیر نقدی به صورت نوبتی و یا مستمر.

ب: حمایت های فرهنگی، اجتماعی، شامل ارائه خدماتی نظیر خدمات آموزشی «تحصیلی» تربیتی، کاربایی و...

ج: نگهداری روزانه و یا شبانه روزی کودکان... بی سرپرست در واحدهای بهزیستی یا واگذاری سرپرستی این گونه کودکان... به افراد واجد شرایط.»

هم چنین ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون مزبور مصوب ۱۳۷۴، به بیان میزان و مدت پرداخت هزینه کودکان بی سرپرست پرداخته و در ذیل بند «د» آمده است: «بخشی از هزینه نگهداری و مراقبت از کودکان بی سرپرست... در مراکز نگهداری شبانه روزی غیر دولتی هم چنین مراکزی به شکل هیأت امنایی اداره می شوند، به صورت سرانه توسط سازمان بهزیستی تأمین و پرداخت می شود.»

ص: ۳۷۲

۱- اهمیت شیر مادر

در اسلام، تغذیه با شیر مادر به عنوان یکی از حقوق کودک به رسمیت شناخته شده است و پیرامون آن، در آیات و روایات به تفصیل سخن به میان آمده و در متون فقهی درباره جنبه های مختلف آن بحث شده است.

اهمیت این امر از آن جهت است که در دوران شیرخوارگی علاوه بر این که ساختمان جسمی کودک محکم می شود، ساختار روحی او نیز پرورش می یابد. از این روست که از دیدگاه آیات و روایات، تغذیه کودک از دو جهت در چگونگی تربیت و پرورش او تأثیر دارد:

۱- در وضعیت مزاجی و ساختار جسمانی و سلامت و نیرومندی و یا بیماری و ناتوانی او.

۲- در اخلاقیات و نفسانیات کودک است، زیرا تجربه علمی در جهان امروزه ثابت نموده است که شیر دادن باید برای مادر و کودک، عملی لذت بخش باشد.

احساس مادر به آسانی و به سرعت به فرزند خود منتقل می شود و در یک سطح وسیع، جو حاکم بر تغذیه را مشخص می سازد. مادرانی که از نظر عصبی، مضطرب و تحریک پذیر بوده و به آسانی عصبانی می شوند و از نظر عاطفی ناپایدار هستند، بیش تر دچار اشکالات تغذیه ای با فرزند خود می باشند و آثار منفی این نوع شیرخوارگی و تغذیه بر روان کودک غیر قابل انکار است.

مقتضای حکمت خداوند حکیم، قراردادن هر چیزی در جای خود و انتظام عالمانه آفرینش و جامع نگری در تشریح قوانین است. نگاهی به ولادت نوزاد و نیاز غذایی او، همزمان بودن ترشح شیر در سینه مادر و تولد نوزاد، ترکیبات شیر و تعیین حق برای کودک، همه نشان از حکمت خداوند متعال دارد و برای اندیشمندان و خردورزان، نشانه توحید است.^(۱)

۲- نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر

۱- مادران، فرزندان را دو سال تمام شیر می دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل نماید... نه مادر حق ضرر زدن به کودک را دارد و نه پدر... (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَهُ... لَا تَضَارُّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ)^(۲). مضاره از باب مفاعله است و این باب اگر چه بیش تر بین دو نفر است، یعنی نباید پدر به خاطر فرزند به مادر ضرر زند و نیز مادر نباید به خاطر فرزند به پدر ضرر برساند، ولی در این آیه، هم چنان که بسیاری از مفسرین تصریح نموده اند در این معنی استعمال نشده بلکه به مفهوم اضرار است و ممکن است مراد این باشد که مادر حق ندارد به فرزند خود ضرر برساند (به عنوان مثال با وجود حمایت پدر، از شیر دادن به طفل خودداری نماید) هم چنین پدر حق ندارد به فرزند خود ضرر زند مانند این که به رغم تمایل مادر برای شیر دادن به طفل او را منع نماید، یا حمایت های لازم را در این باره انجام ندهند.^(۳)

به هر صورت در این آیه حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده و اوست که می تواند در این دو سال از فرزند خود نگاهداری نماید هم چنین از آن برداشت می شود بهترین غذا برای نوزاد شیر مادر است، زیرا خداوند حکیم است و به مقتضای حکمت متعالیه خویش دستوری که داده است، می باید نافع به حال کودک باشد. شاهد این برداشت، روایات بسیاری است که می توان در چند دسته تقسیم نمود:

ص: ۳۷۶

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۲.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۲: ۵۸۷؛ تفسیر الکاشف ۱: ۳۵۵؛ کنز الدقائق، ۲: ۳۵۳؛ ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن: ۴۲؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۲: ۴۷۲؛ تفسیر نمونه ۲: ۱۸۸.

دسته اول: روایاتی است که در آن ها به خیر و برکت و منفعت شیر مادر برای نوزاد تصریح شده است، مانند آن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هیچ شیری برای نوزاد بهتر از شیر مادر نیست، «لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ» (۱) هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام تغذیه با شیر مادر را مورد تأکید قرار داده و فرموده است: هیچ شیری برای تغذیه کودک با برکت تر از شیر مادر نیست.

«مَا مِنْ لَبَنٍ رَضَعَ بِهِ الصَّبِيُّ أَكْبَرَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ» (۲) حضرت امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه در مقام بر شمردن نعمت های الهی، اشاره به تغذیه دوران کودکی نموده و فرموده است: و در گهواره که کودکی ناتوان بودم، مرا از هر آسیب و خطر حفظ کردی و از شیر مادر غذایی گوارا روزیم نمودی.

«وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيئاً وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْعَدَاءِ لَبَنًا مَرِيئاً» (۳).

دسته دوم: روایاتی است که به جنبه اخلاقی زن شیرده، اشاره دارد و بیان می کند که شیر مادر برای نوزاد از چنان اهمیتی برخوردار است که می تواند طبیعت او را تغییر دهد، بنابراین باید در انتخاب زنی که این وظیفه را به عهده می گیرد احتیاط شود. مانند آن که، امام صادق علیه السلام از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که بارها فرموده است: همان طور که با دقت نظر انتخاب همسر می نمایم، هر شخصی را جهت شیر دادن به فرزند خود انتخاب نکنید، زیرا چه بسا شیرخوارگی باعث تغییر طبیعت نوزاد گردد. «كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَخَيَّرُوا لِلرُّضَاعِ كَمَا تَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ فَإِنَّ الرُّضَاعَ يُعَيِّرُ الطَّبَاعَ» (۴) هم چنین پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: مبدا برای شیر دادن به فرزندان خود از زن احق استفاده کنید، زیرا شیر پایه و اساس رشد و تربیت فرزند است.

«إِنَّا كُمْ أَنْ تَشْتَرِضُوا الْحَقَمَاءَ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُنْشِئُهُ عَلَيْهِ» (۵).

ص: ۳۷۷

- ۱- (۱) بحارالانوار ۱۰۰:۳۲۳، ح ۱۵؛ مستدرک الوسائل ۱۵:۱۵۶، باب ۴۸، ح ۱.
- ۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱:۴۵۲، باب ۶۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.
- ۳- (۳) بحارالانوار ۹۵:۲۱۷، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.
- ۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱:۴۶۸، باب ۷۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.
- ۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۲، باب ۵۷، ح ۱.

در روایت دیگری نیز می فرماید: از شیر زنان بدکاره و دیوانه برای فرزندانتان پرهیز کنید، زیرا شیر اثر خود را می گذارد.

(۱) دسته سوم: روایاتی است که به اجر و پاداش مادران شیرده، اشاره دارد. به تعبیری دیگر، چون شیر مادر برای نوزاد بسیار نافع و پربرکت است، این دسته از روایات در تشویق مادران صادر شده تا زحمت انجام آن را بر خود بپذیرند و فرزندان خویش را از آن منع ننمایند. مانند آن که ام سلمه می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم بسیاری از پاداش ها (در کتاب و سنت) برای مردان ذکر شده، آیا زنان هم از چیزی از این پاداش ها نصیبی دارند؟ فرمود: آری، هنگامی که زن باردار می شود بسان روزه دارِ شب زنده داری است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کند و هرگاه وضع حمل کند، اجر و پاداشی دارد که کسی از عظمت آن آگاه نیست و هرگاه فرزند خود را شیر دهد، در برابر هر مکیدن نوزاد پاداشی به او دهند که برابر است با آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل و هنگامی که از شیر دادن فرزند خود فارغ شود، فرشته بزرگواری بر پهلویش زند و گوید: اعمال خود را از سر بگیر که خداوند تو را آمرزیده است. «فَقَالَ... فَإِذَا وَصَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظَمِهِ فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَضْجِعٍ كِعَدَلٍ عِثِّيٍّ مُخَوَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رَضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَبْهَا وَقَالَ: اسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غَفِرَ لَكِ». (۲) در روایت دیگر، آن حضرت به یکی از زنان صحابه چنین فرمود: آن گاه که مادر وضع حمل کرد و شروع به شیر دادن نوزاد نمود، در برابر هر مکیدن شیر مادر، در روز قیامت نوری درخشان در برابرش جلوه کند و هر کس از گذشتگان و آیندگان آن را مشاهده نماید به شگفتی درآید و ثواب شخص روزه دار و شب زنده دار در نامه عملش ثبت گردد... و آن گاه که فرزندش را از شیر گرفت، خدای متعال به او می فرماید: ای زن، بدان که تمام گناهانت را آمرزیدم، پس عمل خود را از سر بگیر.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) بحارالانوار ۳۲۳:۱۰۰، ح ۹ و ۹۶:۱۰۱، ح ۴۸؛ وسایل الشیعه ۱۵:۲۰، باب ۱ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۵۱:۲۱، باب ۶۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

«فَإِذَا وَدَعَتْ حَمْلَهَا وَأَخَذَتْ فِي رِضَاعِهِ فَمَا يَمُصُّ الْوَلَدُ مِصَّةً مِنْ لَبِنِ أُمِّهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا نُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْجِبُ مَنْ رَأَاهَا مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ وَكَبَيْتُ صَائِمَةً قَائِمَةً... فَإِذَا فَطَمَتْ وَلَمَدَهَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا أَيُّهَا الْمَرْأَةُ: قَدْ غَفَرْتُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ» (۱).

۳- فواید شیر مادر

آن چه را که آیات و روایات برای اهمیت و فواید شیر مادر و تأثیر آن در جسم و جان نوزاد بیان داشته اند، بعد از قرن ها به ویژه در دو قرن اخیر، علوم پزشکی، غذایی، بهداشتی و... به بخشی از آن دست یافته و دانشمندان پیرامون آن سخن گفته و مقالاتی نوشته اند، در ادامه فقط چکیده ای از آن چه در این زمینه گفته شده است، ذکر می گردد:

۱- تغذیه با شیر مادر باعث برقراری روابط عاطفی و روانی بین مادر و فرزند می شود. احساسی که مادر در هنگام بخشیدن شیره جان خود، یعنی شیر به فرزند خویش و آرامشی که نوزاد در آغوش مادر در این هنگام پیدا می کند، یعنی شدت همبستگی عاطفی و روانی که در نتیجه آن ایجاد می گردد، به هیچ وجه در سایر روش های تغذیه ای نوزاد امکان پذیر نیست.

۲- شیر مادر همیشه در دسترس است و دارای گرمای مناسب می باشد و کودک می تواند به دفعات از آن، استفاده نماید.

۳- شیر مادر از نظر نوع و مواد غذایی (پروتئین، چربی و قند) و هم چنین املاح و مواد معدنی موجود در آن تفاوت های عمده ای با شیر گاو و سایر شیرها دارد و برای نوزاد مناسب ترین شیر است. (۲)

۴- کودکانی که از شیر مادر استفاده می کنند، شش برابر از کودکانی که با شیر دیگری تغذیه می شوند، شانس زنده ماندن دارند. اگر تمام نوزادان تا حدود شش ماهگی فقط با شیر مادر تغذیه شوند از مرگ و میر بیش از یک میلیون نوزاد در سال پیشگیری خواهد شد.

ص: ۳۷۹

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۵۵، باب ۴۷، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: محمد علی نیلفروشان، جلیل ضرابی، محمد باقر میر فتاحی، بهداشت: ۷۵-۷۶.

۵- مطالعات پزشکی ثابت کرده است که در شیر مادر پادزهرهای مخصوصی علیه میکروب های مختلف وجود دارد که موجب مصونیت و تحریک و تقویت بدن کودک می شوند.

۶- کودکان شیرخوار به شیر مادر خود حساسیت نشان نمی دهند. در میان این دسته از نوزادان، ابتلای به بیماری های پوستی ناشی از آلرژی، کم تر به چشم می خورد. هم چنین تغذیه با شیر مادر، کودک را در برابر بیوست، اسهال، سرفه، سرماخوردگی و سایر بیماری های شایع، ایمنی می بخشد. در حالی که شیر گاو و شیر خشک و سایر غذاهای کمکی، او را در برابر بیماری ها حفاظت نخواهد نمود.

۷- شیر مادر چون به طور طبیعی و خام به مصرف می رسد، هیچ کدام از مواد خود را از دست نمی دهد و همیشه تازه و با دمای مناسب مورد استفاده قرار می گیرد، بر خلاف شیرهای دیگر که امکان دارد آلوده به میکروب های بیماری زا باشند.

۸- شیر مادر حتی در آب و هوای گرم و خشک، حاوی آب کافی برای رفع نیازهای کودک نوپا می باشد و آب اضافی یا آشامیدنی های شیرین برای رفع تشنگی کودک لزوم ندارد، حتی می تواند زیان آور باشند.

۹- شیر مادر فقط زمینه ساز سلامت کودک در دوره شیرخواری نیست، حتی به هنگام سالمندی، آنان را از سلامت دستگاه قلب و عروق بهره مند خواهد کرد.

۱۰- شیر مادر دارای کالری بیشتری است و تأمین این میزان کالری توسط شیر خشک امکان پذیر نیست.

۱۱- شیر مادر تنها ماده غذایی یا دارویی شناخته شده است که ضریب هوش طفل را تا هشت واحد می تواند افزایش دهد. (۱)

۱۲- شیرخواری کودک به طور مستقیم و با مکیدن سینه مادر، مانع چاقی زیاد کودک و مادر می شود. (۲)

ص: ۳۸۰

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۳-۱۵۴، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۴۴ و ۶۳.

۲- (۲) نور سوید محمد، تربیت فرزندان از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، ترجمه محمد صالح سعیدی: ۱۱۷، به نقل از حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۴.

۴- حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک

حق تغذیه کودک به صورت رسمی در اصل چهارم اعلامیه جهانی حقوق کودک، مصوب ۱۹۴۸ با این عنوان که کودک باید امکان برخورداری از تغذیه، مسکن، تفریحات و خدمات پزشکی مناسب را داشته باشد، (۱) مورد تصریح قرار گرفته است.

در ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک نیز از کشورهای طرف کنوانسیون خواسته شده که با بیماری ها و سوء تغذیه کودکان مبارزه کنند. در ذیل بند ۲ ماده مزبور آمده است:

ج) مبارزه با بیماری ها و سوء تغذیه، از جمله در چهارچوب مراقبت های بهداشتی اولیه از طریق به کار بستن تکنولوژی های در دسترس و از طریق فراهم نمودن غذای مقوی و آب آشامیدنی سالم و در نظر گرفتن خطرات آلودگی محیط زیست....

ه -) تضمین این که تمام اقشار جامعه به ویژه والدین و کودکان از مزایای تغذیه، شیرمادر، بهداشت و بهداشت محیط زیست و پیشگیری از حوادث اطلاع داشته... و در زمینه استفاده از اطلاعات اولیه بهداشت کودک و تغذیه مورد حمایت قرار دارند.

ص: ۳۸۱

۱- (۱) ر. ک: اسناد بین المللی حقوق بشر، انتشارات کمیته ایرانی حقوق بشر ۱: ۱۵۷.

الف: وجوب شیر دادن مادر به نوزاد

رضاع و رضاعه (با فتح و کسر راء) اسم است و به معنی شیر دادن به نوزاد (۱) می باشد و مادری که شیر می دهد را مرضعه (۲) نامند.

شیر دادن مادر به نوزاد باید بعد از تولد شروع شود و کودک نباید از خوردن آن، به ویژه در روزهای اول محروم گردد.

در روزهای اول زایمان، شیر زرد رنگ غلیظی که آن را در عربی «اللّبأ» و در فارسی «آغوز» می نامند و به بیان علمی «کلستروم» نامیده می شود، در پستان ترشح می گردد که برای کودک بسیار مفید است.

برخی از فقها مانند علامه (۳) و شهید اول، (۴) خوراندن این شیر را بر مادر واجب دانسته اند. به نظر این دسته از فقیهان، نوزاد بدون شیر «آغوز» زنده نمی ماند و یا قوت نمی یابد (۵) و برخی آن را مقید به سه روز نموده و گفته اند بر مادر واجب است که پس از ولادت نوزاد تا سه روز او را شیر «آغوز» دهد. ولی از ظاهر کلمات اهل لغت به دست

ص: ۳۸۲

۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۳: ۸۰، مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۰۵۴.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۲۲۹.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱.

۴- (۴) الروضه البهیة ۵: ۴۵۸.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۳.

می آید که «لباً» (۱) یک بار دوشیدن است و در نتیجه تنها یک بار شیر دادن پس از ولادت بر مادر واجب است. البته فقیهان دیگر در این استدلال که اگر نوزاد آغوز نخورد می میرد، اشکال کرده و از این رو خوردن آن را واجب نمی دانند (۲). ولی در استحباب آن هیچ تردیدی وجود ندارد و اگر ثابت شود نخوردن این شیر مضرّ به حال نوزاد می باشد - که ظاهراً چنین است - قطعاً واجب می گردد. (۳)

ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر

غیر از روزهای اول تولّد نوزاد، بر مادر واجب نیست او را شیر دهد، بلکه بر پدر واجب است؛ به این معنی که مادر می تواند اجرت آن را از مال طفل در صورتی که صاحب مال باشد یا از پدر طفل چنان چه تمکّن مالی داشته باشد، مطالبه نماید.

برخی از فقیهان درباره این حکم ادعای اجماع (۴) و عدم خلاف (۵) نموده اند. شیخ طوسی در نهاییه می نویسد: «بهترین غذا برای نوزاد، شیر مادر است. در صورتی که مادر حُرّ (آزاد) باشد و بپذیرد که کودک خود را شیر دهد، حق اوست و نباید این حق از او سلب شود، ولی چنان چه حاضر به شیر دادن به نوزاد نباشد، نمی توان او را بر انجام آن اجبار نمود. ولی اگر مادر، أُمّه (غیر حُرّه) باشد، می توان او را به شیر دادن مجبور ساخت.» (۶)

عبارات بسیاری دیگر از فقها شبیه آن چه ذکر شد، می باشد. (۷) در هر صورت همان گونه که بسیاری از فقها تصریح نموده اند، این حکم مقید است به صورتی که پدر باشد و توانایی پرداخت اجرت شیر دادن را داشته باشد و یا طفل صاحب مال

ص: ۳۸۳

۱- (۱) لسان العرب ۵: ۴۶۶؛ مصباح المنیر: ۵۴۸.

۲- (۲) غایه المرام ۳: ۱۷۵؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۳؛ مسالک الافهام ۸: ۴۱۳؛ کفایه الاحکام ۲: ۲۹۰-۲۹۱.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۶.

۴- (۴) همان، ۱۴۵.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۲.

۶- (۶) النهایه: ۵۰۳.

۷- (۷) السرائر ۲: ۶۴۸؛ الشرح الصغیر فی شرح المختصر النافع ۲: ۴۰۸؛ الحدائق الناضره ۲۵: ۷۱؛ کشف اللثام ۷: ۵۴۴.

باشد. هم چنین مفید است به موردی که زن مرضعه دیگری غیر از مادر باشد یا طفل بتواند از غذای دیگری غیر از شیر مادر استفاده کند والا بر مادر واجب است، همان گونه که نفقه طفل در صورتی که پدر تمکن مالی ندارد یا از بین رفته، بر او واجب است. (۱).

مستند این حکم علاوه بر اجماع که بدان اشاره گردید و اصل (به این معنی که اگر تردید پیدا شود که آیا شیر دادن به نوزاد، بر مادر واجب است و یا خیر؟ اصل عدم وجوب آن است) (۲) ظاهر بعضی از آیات است، مانند این که می فرماید: اگر زنان بعد از جدایی و طلاق حاضر شدند فرزندان را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را بپردازید (اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت). (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) (۳).

همین مضمون در آیه دیگری نیز آمده است و می فرماید: اگر بعد از طلاق و جدایی که بارضایت زن و شوهر انجام شده، تمایل داشتید زنان مطلقه شما، فرزندان را شیر دهند، منعی ندارد، در صورتی که اجر و مزد آنان بر طبق عرف پرداخت نمایید. (وَإِنْ أَرْضْتُمْ أَنْ تَشْرَضُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ). (۴) زیرا اگر شیر دادن بر مادر واجب بود نمی توانست مطالبه اجرت نماید.

هم چنین برخی از روایات بر این حکم دلالت دارد، مانند آن که عبدالله بن سنان با سند صحیح نقل می کند، از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردی از دنیا رفته و همسر او نوزادی که از وی به جای مانده را به خدمتگزار خود داده تا او را شیر دهد سپس اجرت شیر دادن را از وصی شوهر مطالبه می نماید، آیا چنین حقی دارد؟ حضرت فرمود: اجرت شیر دادن زنی همانند خودش را استحقاق دارد و وصی نمی تواند کودک را از خانه زن تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده است، خارج سازد، «فَقَالَ لَهَا أَجْرٌ مِثْلَهَا وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ

ص: ۳۸۴

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۷۲:۲۵؛ كشف اللثام ۵۴۵:۷؛ مسالك الافهام ۴۱۲:۸؛ رياض المسائل ۱۲:۱۴۶-۱۴۷؛ جواهرالکلام ۲۷۲:۳۱ و ۲۷۵.

۲- (۲) رياض المسائل ۱۲:۱۴۵.

۳- (۳) سوره طلاق ۶:۶۵.

۴- (۴) سوره بقره ۲:۲۳۳.

حَجْرَهَا حَتَّى يُدْرِكَ»^(۱). این روایت به دلالت التزامی بر حکم مورد بحث دلالت دارد، زیرا اگر شیر دادن بر مادر واجب بود، امام حکم به پرداخت اجره المثل به این زن نمی نمود. در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: نمی توان مادر را برای شیر دادن به نوزاد مجبور ساخت. «لَا تُجْبَرُ الْمَرْءَةُ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ»^(۲) دلّه ای که ذکر شد و غیر این ها ناظر به وظیفه خطیر پدر طفل است و این که او باید به وضعیت معیشتی و امنیت روحی و روانی مادر در دوران شیردهی توجه خاص داشته باشد، زیرا آرامش و شادابی مادر به هنگام تغذیه کودک، تأثیر انکارناپذیری در رشد جسمی و روانی مطلوب کودک خواهد داشت و نقش پدر به عنوان رئیس خانواده و ولی کودک در رابطه با این مهم بسیار قابل ملاحظه است.

ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد

فقها در این حکم اتفاق^(۳) نظر دارند که اگر مادر تمایل به شیر دادن به نوزاد خود داشته باشد بر دیگران حق تقدّم دارد و جایز نیست کودک را برای شیرخوارگی در اختیار دیگری قرار داد (اعمّ از این که بدون گرفتن اجرت او را شیر دهد و یا به اندازه اجره المثل که دیگران اجرت می گیرند، مطالبه اجرت نماید).

مستند این حکم، علاوه بر اجماع^(۴)، ظاهر بعضی از آیات شریفه قرآن است، مانند این که می فرماید: مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ) ^(۵). به ویژه این که بعد از این جمله، آمده است، هیچ یک از پدر و مادر حق ندارد به کودک ضرر زند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ) ^(۶).

ص: ۳۸۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۵۶:۲۱، باب ۷۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۴۵۲، باب ۶۸، ح ۱.

۳- (۳) النهایه: ۵۰۳؛ الروضه البهیة ۴۵۷:۵؛ الحدائق الناضره ۷۵:۲۵؛ ریاض المسائل ۱۵۲:۱۲؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۹.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۰.

۵- (۵) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۶- (۶) همان.

از آیه استفاده می شود، شیر دادن به کودک حق مادر است و سلب این حق جایز نیست. بنابراین پدر نمی تواند به جای مادر طفل، مرضعه دیگری را انتخاب کند، زیرا جدایی کودک از مادر مضر به حال اوست که آیه شریفه به صراحت از آن منع می نماید. هم چنین روایاتی در حدّ استفاضه بر این مسأله دلالت دارد. به عنوان نمونه دو روایت ذکر می گردد:

۱ - حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر مردی، زن حامله خود را طلاق دهد، باید نفقه او را تا زمان وضع حمل بپردازد و بعد از آن، مادر به شیر دادن به نوزاد در صورتی که به اجرت المثل راضی باشد، اولویت دارد. آن گاه امام علیه السلام به آیه ای که ذکر شد، استناد نمودند. «قَالَ: الْحَبْلِيُّ الْمُطَلَّقَةُ يُفَقُّ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا إِنْ تَضِعَهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا تَصَارُّ وَالْإِمَّةَ يَوْلِدُهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهَا يَوْلِدُهَا» (۱) - ۲ - در روایت دیگری، فضل بن العباس می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که برای نگهداری فرزند، آیا مرد اولویت دارد یا زن؟ فرمود: مرد، ولیکن اگر زنی که از شوهر خود طلاق گرفته به او بگوید، من فرزند خود را به مبلغ اجره المثل شیر می دهم، آن زن نسبت به دیگران اولویت دارد.

«قَالَ: لَأَنَّ بِلَ الرَّجُلِ، فَإِنَّ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا الَّذِي طَلَّقَهَا أَنَا أُضِعُّ ابْنِي بِمِثْلِ مَا تَجِدُ مِنْ يُضِعُّهُ، فَهِيَ أَحَقُّ بِهِ» (۲) و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۳)

البته در صورتی که زن دیگری حاضر باشد، تبرعاً (مجانی) کودک را شیر دهد، ولی مادر فقط با گرفتن اجرت به انجام آن مبادرت ورزد یا حاضر نباشد به اجره المثل، فرزند را شیر دهد و بیش تر از آن را مطالبه نماید، پدر طفل حق دارد زن دیگری را برای شیر دادن به نوزاد انتخاب کند و طفل را از مادرش بگیرد.

بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند. (۴) دلیل آن روایاتی که ذکر شد می باشد، زیرا امام علیه السلام فرموده است: در صورتی مادر برای شیر دادن به فرزند اولویت دارد که به

ص: ۳۸۶

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳؛ الکافی ۶: ۱۰۳، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳؛ الکافی ۶: ۴۴، ح ۱.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۵، ح ۲-۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و ۴.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱، الروضه البهیة ۵: ۴۵۷؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۵۲-۱۵۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۲؛ مسأله ۱۲ فی احکام الولاده.

اجرت المثل که دیگر زن ها می گیرند، راضی باشد. «وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا حَتَّى تُرَضِعَهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى»^(۱) از این جمله معلوم می شود، اگر به اجره المثل راضی نباشد، اولویتی ندارد.

هم چنین ظاهر آیه مبارکه سوره طلاق که در مورد حقوق زن در وقت جدایی و طلاق از شوهر صادر شده بر این مسأله دلالت دارد. در ششمین حکم از احکامی که در این آیه بیان شده است، می فرماید: و اگر هر کدام از زن و مرد بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری می تواند شیر دادن به آن بچه را بر عهده بگیرد تا اختلافات ادامه نیابد. (وَإِنْ تَعَاشَرْتُمْ فَمَنْ رَضِعْ لَهَا أُخْرَى).

این آیه دلالت دارد که، اگر اختلاف ها به طول انجامید، خود را معطل نکنید و کودک را برای شیر دادن به زن دیگری بسپارید، در درجه اول حق مادر بوده که این فرزند را شیر دهد، اما هنگامی که با سخت گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست، نباید مصالح کودک را به دست فراموشی سپرد، بلکه باید آن را به عهده دایه دیگری گذارد.

به بیان روشن تر، در حقیقت در هر دو مورد، یعنی آن جا که اسلام اولویت شیر دادن به نوزاد را، به مادر می دهد و او را دارای حق می داند و هم در صورتی که این حق را، به دلیل زیاده خواهی او و یا اختلافات بین او و پدر طفل، از وی سلب می نماید، رعایت جانب طفل گردیده تا بتواند از مزایای محبت و عطف مادر برخوردار باشد و از اختلافات و کشمکش بین مادر و پدر دور باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در پایان مسأله مورد بحث، به نکته لطیفی اشاره نموده وی می گوید: «اگر شیر دادن به نوزاد به دلایلی که ذکر شد، از مادر سلب گردید، حق حضانت او ساقط نمی گردد، زیرا در این مورد برای مادر دو حق اثبات می گردد، حق ارضاع طفل و حق حضانت، و نمی توان پذیرفت که چون حق ارضاع و شیر دادن ساقط گردیده باید حق حضانت نیز ساقط شود»^(۲).

ص: ۳۸۷

۱- (۱) الکافی ۶: ۱۰۳، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۴۷۲: ۲۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۱.

دیدگاه مشهور بین فقهای امامیه این است که مادر برای شیردادن به نوزاد، استحقاق اجره المثل را دارد و می تواند آن را از اموال کودک چنانچه دارای مالی باشد و در غیر این صورت از پدر طفل در صورتی که توانایی پرداخت آن را داشته باشد، مطالبه نماید، (۱) اعم از این که بعد از طلاق و پایان عده طلاق، طفل را شیر دهد یا در عده وفات و یا در زمان زوجیت.

دلیل این حکم، آیات و روایات است که پاره ای از آن ها پیش تر بیان شد.

توضیح این که در ضمن آیه ۶ سوره طلاق آمده است: اگر زنان شما حاضر شدند فرزندان شما را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را بپردازید. (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ). (۲)

اطلاق آیه شامل می شود موردی را که علقه زوجیت باقی است.

هم چنین در آیه سوره بقره می فرماید: و بر کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد. (وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ). (۳)

اطلاق این آیه نیز شامل مسأله مورد بحث می شود.

در ضمن معلوم گردید، اجرتی که زن به مقتضای این آیه از شوهر مطالبه می کند در مقابل تمکین او نسبت به شوهر نمی باشد، بلکه در مقابل شیر دادن به نوزاد است. بنابراین اگر در مقابل او تمکین هم نداشته باشد و زوج را از حقیقت منع نماید، نیز می تواند اجرت شیر دادن را از او مطالبه نماید.

هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: اگر زنی که می تواند کودک را شیر دهد (دایه) حاضر شود او را به مبلغی شیر دهد و مادر بیش تر از آن را مطالبه نماید، پدر می تواند طفل را برای شیر خوردن در اختیار زنی که اجرت کمتری مطالبه

ص: ۳۸۸

۱- (۱) السرائر ۲: ۴۷۲؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۲-۴۵۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۲، مسأله ۱۱ فی احکام الولاده؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۶.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

می نماید، قرار دهد. البته اگر مادر او را شیر دهد، بهتر است، زیرا مادر محبت و دلسوزی بیشتری نسبت به فرزند خود دارد. «قال: ... فَإِنَّ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْفَقَ بِهِ أَنْ يُتْرَكَ مَعَ أُمِّهِ» (۱).

از مفهوم روایت استفاده می شود، مادر استحقاق گرفتن اجرت برای شیر دادن به فرزند خود را دارد، به شرط این که بیش تر از اجرت المثل نباشد.

در هر صورت، چنان چه برای شیر دادن به طفل، مرضع دیگری غیر از مادرش انتخاب شود مستحب است مسلمان، عاقل و دارای صفات پسندیده اخلاقی باشد و از انتخاب زنان غیر مسلمان و آن ها که دارای اخلاق نکوهیده می باشند، پرهیز شود. دلیل این حکم روایاتی (۲) است که به تعدادی از آن ها در بحث از اهمیت شیر مادر اشاره شد و به دلیل این که در زمان حاضر از زن مرضعه چندان استفاده نمی شود از ذکر آن ها خودداری می شود.

ه - مَدَّتْ شِيرِخَوَارِجِي وَجَوْنُغِي أَنْ

چنان که بیان شد، تغذیه نوزاد با شیر مادر از همان آغاز تولد با خوردن «آغوز» شروع می شود و مستحب است دو سال کامل شیر بنوشد. (۳) دلیل این مسأله، آیه شریفه سوره بقره است که پیش تر بدان اشاره شد، زیرا می فرماید: مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، این دستور برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل نماید. (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ). (۴)

این جمله، خبری است در معنی امر و این گونه معنا می شود: مادران باید فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، بی گمان جایز نیست این جمله به معنی خبریه باقی بماند، زیرا مستلزم کذب است، زیرا چه بسا مادران، فرزندان را کم تر یا بیش تر از دو سال شیر می دهند و امر در آن برای مطلق رجحان است که شامل واجب و مستحب می باشد.

ص: ۳۸۹

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۵؛ ح ۴؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۰، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۶: ۴۳، ح ۸ و ۴۴، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۶۶ الی ۴۶۸، باب ۷۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲ و ۶ و ۴۶۸، باب ۷۹، ح ۱.

۳- (۳) السرائر ۲: ۶۴۸؛ مسالک الافهام ۸: ۴۱۶؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۵-۴۵۶؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۸.

۴- (۴) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

بنابراین هم شامل موردی می شود که ارضاع واجب است، مثل این که نوزاد شیر غیر از مادرش را نمی خورد یا مرضعه دیگری نیست و یا پدر قادر به استیجار آن نیست و هم چنین شیر آغوز و نیز دیگر مواردی که مستحب است را در برمی گیرد. (۱)

یکی از فقیهان در توضیح استدلال به این آیه می گوید: به عقیده ما امامیه، امر در آن استحبابی است، زیرا بر مادران، شیر دادن به فرزندانشان واجب نیست، بلکه مستحب است، چرا که تغذیه طفل با شیر مادر نافع تر به حال اوست. (۲)

هم چنین از این آیه استفاده می شود، تغذیه با شیر مادر در مدت دو سال، حتی هر کودک است، اعم از این که مدت حمل او شش ماه باشد یا بیش تر و در صورتی که ولی اراده کند مدت رضاع را کامل نماید. (۳) البته اگر سه ماه از دو سال کم تر شود، منعی ندارد.

این حکم علاوه بر این که در روایاتی که ذکر خواهیم نمود، بیان گردیده است، باضمیمه این آیه به آیه دیگری که می فرماید: بارداری کودک و از شیر گرفتن سسی ماه است، (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) (۴) نیز استفاده می گردد، زیرا مدت حمل غالباً نه ماه است و با کسر آن از سسی ماه، بیست و یک ماه باقی می ماند، با این ترتیب همان طور که برخی از فقها اشاره کرده اند (۵) سزاوار نیست کودک کم تر از بیست و یک ماه از شیر مادر تغذیه نماید.

شاهد این مدعا، پاره ای از روایات است، مانند آن که سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: مدت شیرخوارگی طفل بیست و یک ماه است و اگر از آن کم تر شود، ظلم بر کودک است. «الرَّضَاعُ وَاجِدٌ وَ عَشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ فَهُوَ جَوْرٌ عَلَى الصَّبِيِّ» (۶).

ص: ۳۹۰

۱- (۱) کنز العرفان ۲: ۲۳۱.

۲- (۲) مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۳: ۳۰۶.

۳- (۳) ر. ک: زبده البیان: ۷۰۳.

۴- (۴) سوره احقاف ۴۶: ۱۵.

۵- (۵) ر. ک: المقنعه: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۳؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۶؛ کنز العرفان ۲: ۲۳۲.

۶- (۶) الکافی ۶: ۴۰، باب الرضاع، ح ۳، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۵۵، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: آن چه در شیر دادن به فرزند واجب است، بیست و یک ماه است. هر چه از این مدّت کاسته شود، کوتاهی در حق فرزند است و چنان چه مادر بخواهد شیر دادن به فرزند را کامل نماید، باید دو سال به او شیر دهد، «الْفَرْضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدُ وَعِشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ عَنْ أَحَدٍ وَعِشْرِينَ شَهْرًا فَقَدْ نَقَصَ الْمُرْضِعَ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَ فَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (۱) ظاهراً روایات دلالت بر حکم تکلیفی وجوبی ندارد و ارشاد به عدم تکمیل زمان شیرخوارگی است؛ زیرا اگر زوجین برای این که مدّت شیرخوارگی کم تر از زمان مذکور در آیه باشد، تأخیر نمایند، منعی ندارد. حال آن که اگر حرمت تکلیفی از آیه و روایات استفاده می شد، تأخیر آنان تأثیری در عدم تحریم نداشت.

(۲) به هر صورت، اگر پدر و مادر با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه از شیر باز گیرند، گناهی بر آنان نیست. (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) (۳)

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با همفکری و توافق و به تعبیر قرآن، تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال نمودن مصالح کودک بپرهیزند. (۴)

و: شیرخوارگی بیش از دو سال

این پرسش مطرح می شود که آیا جایز است مادر، فرزند خود را بیش از دو سال، شیر دهد؟ در پاسخ باید گفت میان فقیهان بحث و گفتگو است و در مجموع دو نظریه مطرح گردیده:

ص: ۳۹۱

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۸: ۱۰۶، ح ۳۵۸؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۵۴، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۲- (۲) محمد جواد فاضل، حاشیه موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱: ۲۳۹-۲۴۰.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر نمونه ۲: ۱۸۹، تفسیر مجمع البیان ۲: ۱۱۵، احکام القرآن جصاص ۱: ۵۶۳.

بعضی معتقدند، منعی ندارد، ولی بعد از دو سال به دلیل این که خارج از مدتی است که اسلام برای شیر دادن تعیین نموده، مادر استحقاق گرفتن اجرت را ندارد. شیخ مفید در این باره می نویسد: «بعد از دو سال بر پدر واجب نیست اجرت شیر دادن به فرزند را بپردازد، البته اگر مادر تمایل داشته باشد کودک را بیش از دو سال بدون اجرت شیر دهد، منعی ندارد.»^(۱)

دلیل این نظریه، علاوه بر اصل براءت، بعضی از روایات است، مانند آن که سعد بن سعد اشعری می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، آیا جایز است کودک را بیش از دو سال شیر داد؟ فرمود: دو سال منعی ندارد، سؤال کردم، اگر بیش از دو سال شیر بنوشد، آیا باید پدر یا جد او برای مدتی که افزوده شده چیزی بپردازند؟ فرمود: نه، «قُلْتُ: فَإِنْ زَادَ عَلَيَّ سِتِّينَ هَلْ عَلَيَّ أَبُوِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا»^(۲). روایات دیگری نیز بر این مضمون دلالت دارند.^(۳)

در ضمن از ادله ای که دلالت داشت ارضاع و تغذیه کودک با شیر مادر باید در دو سال اول واقع شود، معلوم می گردد زائد بر دو سال، حکم رضاع و شیرخوارگی را ندارد.

در مقابل این نظریه، مشهور فقهای امامیه معتقدند که جایز نیست مادر، کودک خود را بیش از دو سال شیر دهد، البته اگر یکی دو ماه افزوده شود، منعی ندارد.^(۴)

محقق در شرائع می نویسد: «یکی دو ماه زائد بر دو سال منعی ندارد.»^(۵) در توجیه این نظریه گفته شده است: «شیر مادر بعد از دو سال از تولد کودک، به منزله فضولات بدن است و خوراکی نیست بلکه مضر است و نمی توان آن را به غیر مکلف خوراند، مانند خون.»^(۶)

لیکن دلیلی بر این که شیر مادر بعد از دو سال از فضولات بدن می باشد و همانند خباث، خوردن آن ها جایز نیست، وجود ندارد. افزون بر این، این دلیل اخص از مدعا

ص: ۳۹۲

۱- (۱) المقتنع: ۵۳۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۵۴:۲۱، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) همان، ح ۲ و ۷.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۳؛ الجامع للشرائع: ۴۵۹؛ السرائر ۲: ۶۴۸؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۵۴.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۵.

۶- (۶) جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۸.

است، زیرا بحث در این مسأله است که آیا شیردادن به کودک بعد از دو سال، هر چند از شیر زنی باشد که دو سال از زایمان او نمی گذرد جایز است و یا خیر؟

در توجیه دیگری برای نظریه مشهور، آیه الله فاضل لنکرانی می نویسد: «دلیل این که جایز است یکی دو ماه پیش از دو سال، به کودک شیر داده شود، این است که، نوعاً تحفظ بر دو سال نیست و چه بسا پایان زمان شیرخوارگی فراموش می شود به علاوه از شیر گرفتن کودک، به طور ناگهانی مشکل است و بیم تلف شدن او وجود دارد، زیرا طفل بسیار به آن علاقمند است، بنابراین باید به تدریج از شیر گرفته شود، در نتیجه ممکن است یکی دو ماه، بر دو سال افزوده شود» (۱).

این توجیه، وجیه است ولیکن دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد. نتیجه آن که، دلیل فقهی برای اثبات نظریه مشهور وجود ندارد، از طرفی مخالفت مشهور نیز مشکل است، بنابراین هر چند نظریه اول موافق با قواعد فقهی است، ولی باید در مسأله احتیاط شود و بیش از دو سال کودک را شیر ندهند.

ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی

قسمت اول ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی مقرر می دارد: «مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد.» بنابراین، مادر ملزم به شیر دادن کودک خود نمی باشد و می تواند از آن امتناع نماید، اگر چه اجرت هم به او داده شود.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی می نویسد: «چون شیر دادن احتمال دارد باعث زیان مادر شود و در واقع نوعی فداکاری است، حقوق، این انتظار را از مادر ندارد... بدین ترتیب بر خلاف مورد حضانت، که حق مادر از لوازم تکلیف او است، شیر دادن به واقع «حق» مادر است، اگر بخواهد از این حق استفاده کند پدر یا مقام عمومی نمی تواند مانع او شود، ولی هرگاه مایل نباشد، اجبار او امکان ندارد» (۲).

ص: ۳۹۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۵.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۳: ۱۴۳.

البته در صورتی که، مادر برای شیر دادن کودک خود، اجرت مطالبه کند، اجرت او از مال کودک (چنانچه دارایی داشته باشد) پرداخت می‌گردد و هرگاه کودک دارایی نداشته باشد، پدر از باب نفقه اقارب، خواهد پرداخت و هرگاه پدر دارایی نداشته باشد، مادر از باب نفقه اقارب ملزم است مجاناً کودک خود را شیر دهد و یا به دیگری واگذار کند و اجرت او را بپردازد. (۱)

هم چنین از ذیل ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی استفاده می‌گردد، عدم جواز اجبار مادر برای شیر دادن به کودک، مشروط به این است که، تغذیه کودک با شیر مادر ممکن باشد، در غیر این صورت، اجبار وی منعی ندارد. بنابراین در صورتی که تغذیه طفل با شیر دیگری یا شیر خشک، یا شیر گاو و یا غذا، موجب ناراحتی یا بیماری کودک شود، مادر نمی‌تواند از شیر دادن به فرزند خود استنکاف نماید و ملزم به آن می‌گردد، زیرا در این صورت حفظ نفس، منوط به آن است. (۲)

ج: شیر خواری و ایجاد محرمیت و قرابت

هرگاه طفلی از غیر مادر طبیعی و نسبی خود با شرایطی که در فقه بیان شده، شیر بنوشد، بین طفل و آن زن و نیز بین اطفال دیگری که این زن به آن‌ها شیر داده است، محرمیت و قرابت ایجاد می‌شود و آن زن، مادر رضاعی این طفل محسوب می‌شود و اطفالی که از این زن شیر خورده اند، برادران و خواهران رضاعی وی می‌گردند.

فقهای امامیه (۳) و اهل سنت (۴) در این حکم اتفاق نظر دارند، هر چند در بعضی از شرایط آن، بحث و گفتگو است. البته قرابت رضاعی اختصاص به فقه و حقوق اسلام و کشورهای اسلامی دارد و در حقوق اروپایی و غربی به چشم نمی‌خورد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۸۸:۵-۱۸۹.

۲- (۲) همان، ۱۸۹.

۳- (۳) ر. ک: کشف المرئوم ۲:۱۲۱؛ ایضاح الفوائد ۳:۴۳-۴۴؛ التقیح الرائع ۳:۴۲؛ الحدائق الناضره ۲۳:۳۱۷؛ بلغه الفقیه ۳:۱۲۱.

۴- (۴) بدایه المجتهد ونهایه المقتصد ۲:۳۵؛ ابن قدامه، المغنی ۹:۲۰۶؛ بدائع الصنائع ۳:۳۹۸.

۱ - در آیه ۲۳ سوره مبارکه نساء، زنانی که ازدواج با آن‌ها ممنوع است، ذکر شده و در ادامه به کسانی که از طریق شیرخوارگی محرمیت یافته‌اند، اشاره دارد و می‌فرماید: و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند. (وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعِ). از این آیه استفاده می‌شود که یکی از اسباب حرمت ازدواج، رضاع و شیرخوارگی است.

در این قسمت تنها به دو دسته، یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره شده است، ولی طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی، ازدواج با آن‌ها حرام است، از نظر شیرخوارگی نیز حرام می‌شود.

۲ - روایاتی در حدّ استفاضه، بلکه به تواتر، بر این حکم دلالت دارد؛ به عنوان نمونه:

الف: حدیث مشهور و معروف از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که فرموده است: با ارتباط رضاع و شیرخوارگی حرام می‌شود همان‌هایی که با ارتباط نسبی حرام می‌گردند. «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ»^(۱) در معنی آن گفته شده، این حدیث شریف، ناظر به آیه ای که در بیان نهی از ازدواج با محارم نسبی وارد شده، می‌باشد و مقصود از جمله «مَا يَحْرُمُ» این است که، عناوین هفت گانه محارم نسبی، یعنی مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر، با ارتباط رضاعی و شیرخوارگی نیز موجب حرمت می‌گردند. بنابراین از این جمله، عنوان انتزاع می‌شود و آن عنوان، ملاک و مناط حکم قرار می‌گیرد و در هر کجا موجود شد، حکم مترتب می‌گردد.

به تعبیری دیگر، آن چه را که نسب طبیعی و حقیقی از عناوین هفتگانه ایجاد می‌نماید، ارتباط رضاعی و شیرخوارگی نیز می‌تواند آن عناوین را ایجاد نماید و در حقیقت، رضاع نازل منزله ولادت به حساب آمده و مانند نسبت، موجب تحریم می‌گردد.^(۲)

ص: ۳۹۵

۱- (۱) الکافی ۴۴۲:۵، ح ۹؛ وسائل الشیعه ۴۲۸:۲۰، باب ۷ من ابواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۳.

۲- (۲) ر. ک: بلغه الفقیه ۱۳۰:۳.

ب: در روایت صحیح دیگری، ابن الصلاح کنانی از امام صادق علیه السلام از چگونگی رضاع سؤال می کند؟ حضرت پاسخ می دهد: «يَخْزُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَخْزُمُ مِنَ النَّسَبِ»^(۱) و دیگر روایاتی که به همین مضمون از طریق شیعه^(۲) و اهل سنت^(۳) وارد شده است.

هم چنین در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام، نقل شده که فرموده است: مرد نمی تواند عمه و خاله و خواهر رضاعی خود را به ازدواج خود درآورد.^(۴)

ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع

شیر خوردن کودک از زن، کافی برای ایجاد قرابت رضاعی و حرمت نکاح بین آنان نمی باشد، بلکه منوط به تحقق شرایطی است؛ برخی از این شرایط مربوط به زن مرضعه و برخی مربوط به طفل رضیع می باشد و بعضی نیز در تحقق رضاع که موجب نشر حرمت می گردد، مداخلت دارد. در ادامه به اجمال به هر سه قسم از شرایط، اشاره می شود.

۱. شرایط زن مرضعه

۱- زنی که کودک را شیر می دهد، زنده باشد.^(۵)

۲- شیر زن، از حمل مشروع حاصل شده باشد، اعم از این که با عقد دائم باشد یا منقطع و یا ملک یمین. بنابراین اگر کودک، شیر زنی را بخورد که بدون نکاح و حمل، شیردار شده یا با زنا حامله شده باشد، ایجاد محرمیت نمی کند. در این شرط بین فقهای امامیه اختلافی نیست.^(۶)

۳- شیر از نکاحی باشد که زن مرضعه از همان نکاح صاحب فرزند شده باشد، بنابراین اگر بعد از ازدواج، زن بدون این که حامله و صاحب فرزند شود، شیر در پستان داشته باشد و طفلی آن را بخورد، کفایت نمی کند.^(۷)

ص: ۳۹۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۳۷۱، باب ۱ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۳.

۲- (۲) همان: ۴۸۷ و ۴۹۰، باب ۳۰ من ابواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۱ و ۳ و ۱۲.

۳- (۳) الجامع الصحاح ۳: ۴۵۲-۴۵۳، ح ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹؛ صحیح مسلم ۲: ۸۶۸، ح ۱۴۴۶.

۴- (۴) الکافی ۵: ۴۴۵، ح ۱۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۴۰۲، باب ۱۳ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۱.

۵- (۵) المبسوط ۵: ۲۹۶؛ السرائر ۲: ۵۲۱؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۳.

۶- (۶) جامع المقاصد ۱۲: ۲۰۴، ایضاح الفوائد ۳: ۴۵؛ مسالک الافهام ۷: ۲۰۷-۲۰۸؛ جواهر الکلام ۲۹: ۲۶۴.

۷- (۷) ر. ک: السرائر ۲: ۵۲۰؛ مسالک الافهام ۷: ۲۰۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۷.

در روایت صحیح، عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که خطاب به او فرموده است: شیری که موجب حرمت و قرابت می گردد، شیر زن شوهرداری است که بعد از حامله شدن او باشد و به تعبیری دیگر، شیر از شوهر و برای کودک باشد. «قَالَ هُوَ مَا أَرْضَعَتْ امْرَأَتُكَ مِنْ لَبَنِكَ وَلَبَنٍ وَلَدِكَ وَوَلَدَ امْرَأَةً أُخْرَى فَهِيَ حَرَامٌ»^(۱) البته در این که، آیا شرط است فرزند متولد شده باشد یا این که حامله شدن زن کافی است، دو نظریه مطرح شده است:

بعضی معتقدند، تولد فرزند شرط نیست^(۲) و برخی مانند، آیه الله فاضل لنکرانی، ولادت طفل را شرط می داند، زیرا انتساب شیر زن به شوهر که در روایات به آن اشاره شده، به این اعتبار است که فرزند از اوست و در صورتی که فرزند متولد نشده باشد، این انتساب صحیح نیست^(۳).

۲. شرایط مرتضع (طفل رضیع)

شرط است سن طفل رضیع (شیرخوار)، کم تر از دو سال باشد؛^(۴) شیخ مفید در این باره می نویسد: «شیرخوارگی که موجب تحریم نکاح می گردد، در موردی است که، طفل قبل از این که دو سال کامل داشته باشد، شیر بخورد، پس اگر دو ساله یا بیش تر باشد، شیر خوردن او موجب حرمت نکاح نمی گردد»^(۵).

این حکم بین فقیهان اجماعی^(۶) است و مستند آن، آیه شریفه قرآن^(۷) است، که پیش تر ذکر شد، زیرا معنای رضاع در آن، شیر دادن که موجب نشر حرمت (ایجاد محرمیت) می گردد، نه رضاع به معنی لغوی آن^(۸).

ص: ۳۹۷

۱- (۱) الکافی ۵: ۴۴۰، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۳۸۹، باب ۶ من باب ما یحرم بالرضاع، ح ۴.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۲۱؛ جامع المقاصد ۱۲: ۲۰۱؛ ایضاح الفوائد ۳: ۴۵.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۷.

۴- (۴) النهایه: ۴۶۱؛ الخلاف ۵: ۹۹-۱۰۰.

۵- (۵) المقتعه: ۵۰۳.

۶- (۶) بلغه الفقیه ۳: ۱۴۸.

۷- (۷) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۸- (۸) السرائر ۲: ۵۱۹.

شیخ طبرسی در برداشت از آیه می نویسد: «شیرخوارگی بعد از دو سال موجب حکم به تحریم نکاح نمی گردد، و این مطلب را به علمای اسلام نسبت می دهد»^(۱).

هم چنین از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: بعد از فطام (از شیر گرفتن طفل) شیر خوردن او موجب حرمت نکاح نمی گردد، «لَا رِضَاعٌ بَعْدَ فِطَامٍ»^(۲) و مقصود از فطام در اخباری که این لفظ به طور مطلق در آن ها به کار رفته، زمانی است که طفل را از شیر می گیرند، یعنی بعد از آن که دو ساله شد، شاهد این برداشت، روایات

است.^(۳)

و در این که آیا شرط است، کودکی زن مرضعه که شیر مربوط به اوست، کم تر از دو سال داشته باشد؟ دو نظریه مطرح گردیده است،^(۴) لیکن مشهور فقها آن را شرط نمی دانند.^(۵)

۳. شرایط تحقق رضاع

۱ - شیر مربوط به یک شوهر و یک زن باشد. بنابراین اگر زنی طفلی را با شرایطی که در رضاع معتبر است، شیر دهد، سپس طفل دیگری را در زمانی که شوهر دوم اختیار کرده از شیر مربوط به او، شیر دهد، بین دو طفل که از او شیر خورده اند، نشر حرمت نمی شود، هر چند بین خود زن و دو طفل و هر یک از دو زوج، قرابت رضاعی تحقق می یابد.^(۶)

هم چنین اگر طفلی در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از زن دیگری شیر بخورد، موجب حرمت نمی شود، اگر چه شوهر آن دو زن، یک نفر باشد.

۲ - نظریه مشهور بین فقهای امامیه این است که شیر مستقیماً از پستان مکیده شود، بنابراین اگر شیر زنی را که در ظرف قرار گرفته بخورد، نشر حرمت نمی گردد.^(۷)

ص: ۳۹۸

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۱۱۳.

۲- (۲) الکافی ۵: ۴۴۳، ح ۵.

۳- (۳) همان: ح ۲-۳.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۹: ۲۹۶-۲۹۷، تراش شیخ الاعظم (کتاب النکاح): ۲۹۸.

۵- (۵) ر. ک: الوسيله الی نیل الفضيله: ۳۰۱.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۳؛ ارشاد الاذهان ۲: ۲۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵۵.

۷- (۷) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۲۸۴؛ جواهر الکلام ۱: ۳۰۱؛ مسالک الافهام ۷: ۲۱۰؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۵۰-۱۵۱.

۸- (۸) مختلف الشیعه ۷: ۳۸؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۲؛ جامع المقاصد ۱۲ ک؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۹.

۳- لازم است شیر، خالص باشد و ممزوج به چیز دیگری نشود. (۱)

۴- از جهت کمیت و کیفیت باید اندازه معین داشته باشد، به این معنی که صرف مسمای شیر خوردن کفایت نمی کند.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «به ضرورت فقه، مسمای شیر خوردن (یعنی بدون در نظر گرفتن کمیت و تعداد آن) در ایجاد محرمیت، تأثیری ندارد. (۲) در تعیین کمیت، دو نظریه مطرح شده است، بعضی از فقها ده نوبت متوالی را کافی دانسته اند، (۳) برخی دیگر معتقدند لازم است دفعاتی که طفل شیر می خورد، به پانزده نوبت متوالی برسد. (۴) نظریه دومی به مشهور فقیهان و اکثر آن ها نسبت داده شده (۵) و اگر پانزده و یا ده نوبت - با توجه به اختلافی که در تعیین دفعات وجود دارد - شیر خوردن تحقق نیافت، شرط است شیرخوارگی طفل کم تر از یک شبانه روز نباشد، یعنی در این مدت فقط از شیر زن مرضعه تغذیه نماید و از غذای دیگری و یا شیر زن دیگر استفاده نکند.

در این خصوص بین فقها اختلافی نیست (۶) و ادعای اجماع شده است. (۷) هم چنین کیفیت شیر خوردن باید به گونه ای باشد که استخوان طفل را محکم نموده و گوشت برویاند. (۸) تعبیر شهید اول این است که در نتیجه رضاع باید یا در طفل، گوشت روییده شود و یا استخوانش محکم گردد (۹) و شهید ثانی، مرجع و ملاک در تحقق این دو امر را قول اهل خبره می داند. و برای اهل خبره شروطی ذکر می کند، از جمله این که عادل و متعدد باشند. (۱۰)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) تراث شیخ الاعظم (کتاب النکاح): ۲۹۳.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵۶-۱۵۷.

۳- (۳) السرائر ۲: ۵۲۰؛ المهذب ۲: ۱۹۰؛ الکافی فی الفقه: ۲۸۵.

۴- (۴) النهایه: ۴۶۱؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۲؛ جواهر الکلام ۲۹: ۲۸۵؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۶۶؛ مسأله ۲، (فی شرایط الرضاع).

۵- (۵) مفاتیح الشرائع ۲: ۲۳۷؛ مسالک الافهام ۷: ۲۱۵؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۶۷-۱۶۸.

۶- (۶) ایضاح الفوائد ۳: ۴۶؛ تلخیص الخلاف ۳: ۱۰۹.

۷- (۷) الخلاف ۵: ۹۷.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۹: ۲۷۱؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۵۸؛ جامع المدارک ۴: ۱۷۷.

۹- (۹) المعه الدمشقیه: ۱۱۱.

۱۰- (۱۰) الروضه البهیة ۵: ۱۵۶.

لازم به یادآوری هر یک از شرایطی که ذکر شد، در کتب فقهی با دلالتی اثبات گردید که تفصیل و تحقیق در آن ها از مقصود این کتاب خارج است. (۱)

ک: احکام مترتب بر رضاع

با تحقق رضاع و شیرخوارگی طبق شرایطی که ذکر شد، احکامی مترتب می گردد که اجمال آن بدین قرار است:

۱- زن شیرده، مادر رضاعی طفل محسوب می شود و شوهر، پدر او، و پدر و جد آن ها، جد او، و مادر و مادر بزرگ آنها، جدّه های او، و فرزندان آنها، برادر و خواهر وی، و عمّه و خاله های آنها، عمّه و خاله طفل محسوب می شوند و ازدواج آن ها با یکدیگر حرام است؛ در این حکم ادعای اجماع و اختلاف (۲) شده است.

۲- اولاد شوهر زن - اعم از اولاد ولادتی و حقیقی و یا اولاد رضاعی - به طفل مرتضع محرم می شوند و هم چنین تمامی اولاد ولادتی و حقیقی زن مرتضعه به این طفل محرم می شوند، هر چند در طبقات پایین باشند، مانند: نوه و نتیجه زن. لیکن اولاد رضاعی او به این طفل محرم نمی شوند.

۳- طبق نظریه مشهور، ازدواج پدر مرتضع (طفلی که شیر خورده) با اولاد شوهر زن، اعم از اولاد ولادتی و یا رضاعی، جایز نیست، هم چنین است با اولاد ولادتی زن. (۳) زیرا همگی به منزله اولاد او محسوب می شوند. (۴) برخی در این حکم ادعای اجماع (۵) نموده است.

هم چنین به روایاتی (۶) برای اثبات آن، استناد شده است.

۴- شیرخوارگی که موجب محرمیت شود، نکاح سابق را همانند نکاح لاحق باطل می سازد. بنابراین، اگر فردی با دختر شیرخواری، بر طبق مصلحت و به جهت ضرورت،

ص: ۴۰۰

۱- (۱) برای توضیح بیش تر ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱: ۲۶۰ الی ۲۹۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۰۹: ۲۹.

۳- (۳) النهایه: ۴۶۲؛ الخلاف ۳۰۲: ۴، مسأله ۷۳؛ السرائر ۵۵۳: ۲، ۵۵۴.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۵.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱۴: ۲۹، ۳۱۵.

۶- (۶) الکافی ۵: ۴۴۱، ح ۸ و ۴۴۷، ح ۱۸؛ وسائل الشیعه ۴۰۴: ۲۰، باب ۱۶ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۱-۲.

ازدواج نماید و مادر یا جدّه یا خواهر یا زن پدر و یا زن برادر او، این دختر را با رعایت شرایطی که لازم است، شیر دهند، نکاح انجام شده باطل می شود.

به بیانی دیگر، همان طور که اگر مادر فردی به دختری شیر دهد، این دختر، خواهر رضاعی او می گردد و ازدواج با او حرام است، هم چنین اگر با دختری ازدواج نماید و بعد از آن مادرش او را شیر دهد، این دختر خواهر رضاعی وی می گردد و عقد نکاح منفسخ و دائماً بر او حرام می شود و همین طور است در مورد دیگر فروعاً. مستند این حکم نیز روایات (۱) است.

با توجه به آن چه گفته شد معلوم گردید، قرابت رضاعی فقط از حیث حرمت نکاح، مؤثر است و سایر آثار قرابت نسبی، از قبیل وجوب انفاق و توارث، در قرابت رضاعی نیست و در همان حدود قرابت نسبی مانع نکاح است.

ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی

ماده ۱۰۴۶ قانون مدنی ایران به پیروی از فقه امامیه درباره شرایط قرابت رضاعی و اثر آن، چنین مقرر می دارد: «قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح در حکم قرابت نسبی است، مشروط بر این که:

اولاً: شیر از حمل مشروع حاصل شده باشد.

ثانیاً: شیر مستقیماً از پستان مکیده شود.

ثالثاً: طفل لا اقل یک شبانه روز و یا پانزده دفعه متوالی، شیر کامل خورده باشد، بدون این که در بین، غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد.

رابعاً: شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد.

خامساً: مقدار شیری که طفل خورده است از یک زن و از یک شوهر باشد؛ بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد، موجب حرمت نمی شود، اگر چه شوهر آن دو زن، یکی باشد.

ص: ۴۰۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۸:۲۰ و ۳۸۶ و ۳۸۸، باب ۲ و ۵-۶ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۱۳ و ۸ و ۲.

و هم چنین اگر یک زن، یک دختر و یک پسر رضاعی داشته باشد که هر یک را از شیر متعلق به شوهر دیگر، شیر داده باشد، آن پسر و یا آن دختر، برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آن ها از این حیث ممنوع نمی باشد.»

چنان که ملاحظه می شود، ماده ۱۰۴۶ قانون مدنی قرابت رضاعی را از حیث حرمت نکاح، در حکم قرابت نسبی دانسته و در ماده ۱۰۴۷ قانون مزبور، قرابت رضاعی را در ردیف خویشی آورده است. درباره دلیل این حرمت گفته شده است که شیرخوارگی در زمان کودکی ایجاد همخونی می نماید، در این دوره هنوز اندام های بدن طفل کامل نیست، پس اگر از شیر زنی تغذیه کند، از نظر همخونی، مانند فرزند او خواهد شد و همان معایبی که در زناشویی با خویشان نسبی وجود دارد، در این مورد نیز به بار می آورد. (۱)

ولی این دلیل کامل نیست، زیرا اگر همخونی دلیل این حرمت باشد، باید در صورتی که شیر زنی برای طفل فرستاده می شود، این اثر را داشته باشد، در حالی که قانون مدنی یکی از شرایط ایجاد قرابت رضاعی را «خوردن شیر در آغوش زن» قرار داده است. پس باید چنین گفت: از دیر باز، کودکی را که در آغوش زنی شیر می خورده است، مردم به دیده فرزند او می نگریند؛ اسلام این اخلاق اجتماعی را محترم شمرده و کودک را در حکم فرزند زن قرار داده است و قانون مدنی نیز آن فرض حقوقی را از فقه گرفته است. (۲)

ص: ۴۰۲

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۱: ۱۰۵، به نقل از محمد ابو زهره، محاضرات فی عقد الزواج و آثاره: ۱۱۳.

۲- (۲) همان: ۱۰۶.

۱- نفقه در لغت و اصطلاح

در لغت عرب، «نفق الشیء» به معنای، از بین رفتن، نابود شد و «انفق المال» به معنی مال را مصرف نمود، خرج کرد، آمده است. «نفقه» اسم است برای مالی که صرف هزینه زندگی می شود و جمع آن، نفاق مثل رقبه و رقاب. (۱) و در فارسی، نفقه به معنی هزینه، خرج، خرجی، آن چه هزینه عیال و اولاد می شود، روزی و مایحتاج معاش، آمده است. (۲)

کسی که عهده دار نفقه است و مسئول پرداخت آن می باشد «منفق» و کسی که نفقه به او داده می شود «منفق علیه» و اگر متعدّد باشند «منفق علیهم» می گویند.

معنی اصطلاحی آن نیز نزدیک به معنی لغوی آن است، بنابراین نفقه در اصطلاح فقهی، عبارت از چیزهایی است که شخص برای ادامه زندگی به آن ها محتاج است، از قبیل: خوراک، پوشاک، مسکن و اساس منزل و همه آن چه که یک شخص در زندگی به طور متعارف به آن نیازمند است. (۳)

از آن جا که لوازم زندگی را به دشواری می توان شماره کرد و پیشرفت تمدن بشری هر روز نیازهای تازه ای به وجود می آورد و مفهوم نیازهای پیشین را نیز تغییر می دهد، بدین جهت فقیهان برای نفقه، حدّ معینی مشخص ننموده اند.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) راغب، المفردات: ۸۱۹؛ مصباح المنیر: ۶۱۸؛ تهذیب اللغه ۴: ۳۶۳۵؛ لسان العرب ۶: ۲۳۵.

۲- (۲) فرهنگ دهخدا ۱۴: ۲۲۶۴۱، مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۵: ۳۶۵۶.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۶؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۸؛ جامع المدارک ۴: ۴۸۷.

مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «حدّ معینی برای نفقه تعیین نگردیده است، بلکه واجب، حدّ متعارف است، از خوراک و پوشاک و مسکن و آن چه به آن نیاز است، بنابراین در زمستان برای حفظ از سرما، لباس بیشتری نیاز است»^(۱).

به هر صورت، ضرورت های هر زمان را باید در نظر داشت، بنابراین به طور اجمال در تعریف نفقه می توان گفت: مجموعه ای است از نیازهای زندگی که برای انسانی متعارف و در حدّ متعارف ضرورت دارد.

۲- وجوب نفقه کودک بر والدین

این حکم مورد توافق فقها است که نفقه اولاد بر پدر و جدّ پدری در صورتی که واجد شرایط باشند، واجب است. هم چنین بر مادر در صورتی که آن ها قادر به تأمین نفقه نباشند واجب می باشد و در برابر، نفقه والدین نیز در صورتی که نیازمند باشند بر اولاد واجب است.

مرحوم محقق در این باره می گوید: «به اجماع فقها، نفقه اولاد بر والدین و نفقه والدین بر اولاد واجب است»^(۲). صاحب جواهر در شرح آن می نویسد: این مسأله، اجماعی جمیع مسلمین است، تا چه رسد به مؤمنین و با اخبار مستفیضه، بلکه متواتره تأیید می گردد.^(۳) عبارت بسیاری دیگر از فقها نیز این گونه می باشد.^(۴)

۳- ادله وجود نفقه کودک بر والدین

الف: آیاتی از قرآن کریم

۱- در سوره طلاق در بیان حقوق و احکام زن مطلقه آمده است: و اگر زنان مطلقه شما حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان شما را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را پردازید. (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).^(۵)

ص: ۴۰۴

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۶.

۴- (۴) المبسوط ۶: ۳۰؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۳؛ جامع المدارک ۴: ۴۸۵-۴۸۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۳.

۵- (۵) سوره طلاق ۶۵: ۶.

امر به پرداخت اجرت به این زنان به وسیلهٔ پدران اطفال، دلیل است بر این که نفقه بر آن‌ها واجب است. و معنی این جمله، این گونه می‌باشد: «اگر کودکان شما را بعد از جدایی و طلاق شیر دادند، اجرت آن‌ها را بردازید» (۱).

شیخ طوسی در توضیح استدلال به این آیه می‌نویسد: مقصود در این آیه، زنان مطلقه می‌باشد نه مطلق زن‌ها، هر چند مطلقه نباشند، زیرا وجوب پرداخت اجرت، «مشروط به رضاع شده است و این مربوط به مطلقات است و نفقهٔ زوجه مشروط به رضاع نیست، افزون بر این که نفقه را اجرت نمی‌گویند» (۲).

۲- در سوره بقره می‌فرماید: نه مادر حق دارد به کودک ضرر بزند و نه پدر. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ) (۳).

بعضی از مفسرین معتقدند، مقصود در این آیه، نهی از ضرر زدن به کودک است و این گونه معنی می‌شود: «هر یک از پدر و مادر نباید به کودک ضرر بزنند، مادر از این جهت که او را شیر ندهد و پدر از این جهت که نفقهٔ او را نپردازد» (۴). بنابراین حکم حرام بودن ضرر بر کودک، عام است و شامل انواع ضرر می‌گردد، از جمله امتناع از دادن نفقه.

۳- در آیه دیگری می‌خوانیم: فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید، روزی آن‌ها بر شما نیست و شما را ما روزی می‌دهیم. (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا كَاشِعُونَ) (۵).

در توضیح این آیه گفته شده است که عرب جاهلی دو نوع قتل در مورد فرزندان نشان داشتند، نوعی که با پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت و نوعی دیگر از ترس فقر بود که جنبهٔ عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد.

ص: ۴۰۵

۱- (۱) مجمع البیان ۴۷:۱۰؛ امام فخر رازی، تفسیر الکبیر ۵۶۴:۳۰.

۲- (۲) المبسوط ۳۰:۶.

۳- (۳) سوره بقره ۲۳۳:۲.

۴- (۴) مجمع البیان ۱۱۴:۲.

۵- (۵) سوره اسراء ۳۱:۱۷.

ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته «قتلهم» می تواند دلیلی بر این نظر باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است. ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد. (۱) برخی از فقها به این آیه استدلال نموده و نوشته اند: «اگر نفقه بر پدر واجب نبود، فرزندان خود را از بیم فقر نمی کشت.» (۲) لیکن از ظاهر آیه چنین حکمی استفاده نمی شود، هر چند می تواند مؤید قرار گیرد.

ب: روایات متواتره

روایات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، به عنوان نمونه چند روایت ذکر می گردد:

۱- در روایت صحیح، حرز می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، به پرداخت نفقه چه کسانی موظف می باشم و بر من لازم است بپردازم؟ فرمود: پدر و مادر، فرزندان و همسر. «قُلْتُ لَهُ: مَنْ الَّذِي أُجْبَرُ عَلَيْهِ وَتَلَزُمُنِي نَفَقَتُهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَالِدَانِ وَالْوَالِدَةُ وَالزَّوْجَةُ.» (۳) ۲- در روایت صحیح دیگری، جمیل بن دراج از امام صادق یا باقر علیهما السلام نقل می کند که فرموده است: «مرد را نمی توان به پرداخت نفقه کسی مجبور ساخت، مگر نفقه پدر و مادر و فرزندان»،

«قَالَ: لَا يُجْبَرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْوَالِدَيْنِ وَالْوَالِدَةِ.» (۴)

۳- همین مضمون را محمّد بن مسلم در روایت صحیح دیگری، از امام صادق علیه السلام، نقل نموده است، با این تفاوت که در آخر روایت «وَالزَّوْجَةُ» (۵) اضافه شده است، یعنی مرد، ملزم به پرداخت نفقه همسر خویش نیز می باشد.

ج: اجماع فقها

برخی از فقیهان در این باره ادعای اجماع کرده اند. (۶)

ص: ۴۰۶

۱- (۱) تفسیر نمونه ۱۰:۱۲؛ تفسیر المیزان ۱۳: ۸۴-۸۵.

۲- (۲) المسبوط ۳۰: ۶.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۵۲۵: ۲۱، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳، الکافی ۱۳: ۴، ح ۱.

۴- (۴) همان: ح ۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۵۲۶: ۲۱، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۵.

۶- (۶) شرایع الاسلام ۳۵۲: ۲؛ مسالک الافهام ۴۸۳: ۸؛ جواهر الکلام ۳۶۶: ۳۱؛ نهاییه المرام ۴۸۴: ۱؛ کشف اللثام ۵۹۵: ۷.

گفته شده عقل، به وجوب نفقه بر اولاد حکم می کند، زیرا فرزند انسان بعضی از انسان است و همان طور که بر انسان واجب است خود را حفظ نماید، بر او واجب است بعضی از خود که اولادش می باشند را با دادن نفقه، حفظ نماید. (۱) البته این استدلال، استحسان عقلی است و نمی تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد.

۴- نفقه نوه و نتیجه

این پرسش مطرح است که آیا فقط فرزندان بلا واسطه مشمول حکم وجوب نفقه می باشند یا این که فرزندان مع الواسطه، یعنی نوه و نتیجه هم مشمول این حکم قرار می گیرند، در این باره دو نظریه مطرح شده است:

بعضی از مذاهب اهل سنت (۲) بر این باورند که این حکم اختصاص به فرزندان بلا واسطه دارد، ولی فقهای شیعه (۳) معتقدند، اولاد مع الواسطه هم شامل می باشند.

مستند این نظریه، اجماع و سیره قطعی می باشد که برخی از فقها آن را ادعا نموده اند. (۴) صاحب جواهر در این باره می نویسد: «حکم وجوب نفقه شامل جدّ و جدّه نیز می گردد، زیرا روایات مستفیضه (۵) وارد شده، مبنی بر این که حرام است بر آن ها زکات داده شود».

وی در ادامه می گوید: «هم چنین فرزندان اولاد (نوه ها) شامل این حکم می باشد، هر چند طرف پایین قرار گیرند (نتیجه)» ایشان سپس به آیه شریفه (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ)؛ (۶) استدلال نموده و مدعی است، اولاد در این آیه شامل فرزندان مع الواسطه نیز می باشد. (۷)

ص: ۴۰۷

۱- (۱) ر. ک: ابن قدامه، المغنی ۹: ۲۵۶، بدائع الصنائع ۳: ۴۴۰، المفصل فی احکام المرأة والبيت المسلم ۱۰: ۱۵۸.

۲- (۲) المفصل فی احکام المرأة والبيت المسلم ۱۰: ۱۵۹.

۳- (۳) المبسوط ۶: ۳۱؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۱۳؛ الروضه البهیة ۵: ۴۷۳؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۳.

۴- (۴) نهاییه المرام ۱: ۴۸۴-۴۸۵؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۴؛ الحدائق الناضره ۲۵: ۱۳۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۹: ۲۴۰-۲۴۱، باب ۱۳، من ابواب المستحقین الزکاه، ح ۱.

۶- (۶) سوره اسراء ۱۷: ۳۱.

۷- (۷) جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۷-۳۶۸.

خلاصه این که، کلمه «اولاد» که در آیات و روایات، موضوع حکم قرار گرفته، شامل اولاد بلا واسطه و مع الواسطه می باشد، شاهد این برداشت، آیات دیگر قرآن است؛ مثلاً در مورد ارث می فرماید: خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می کند که از «میراث» برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد. (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ). (۱)

این آیه دلالت دارد که اولاد شامل فرزندان فرزند (نوه ها و نتیجه ها) نیز می باشد، بنابراین اگر کسی فوت کند و وارثی غیر از فرزندان پسر و یا دخترش نباشند، قطعاً آنان از او ارث می برند.

و یا در آیه دیگری در بیان افرادی که ازدواج با آن ها حرام است، می فرماید: و همسران فرزندان که از نسل شما هستند. (وَ خَالَئُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْنَابِكُمْ). (۲) در این آیه (أَبْنَائِكُمْ)؛ شامل فرزندان مع الواسطه نیز می باشد، بعضی نیز در این باره ادعای اجماع (۳) نموده اند.

۵- استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب

در مورد عدم وجوب انفاق به خویشان در خط اطراف، مانند برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آن ها، بین فقهای امامیه اختلافی وجود ندارد، بلکه برخی بر آن ادعای اجماع (۴) نموده اند.

ولی علامه در قواعد نقل نموده است که بعضی از فقیهان قائل به وجوب نفقه بر وارث صغیر بوده اند (۵). صاحب مدارک نیز به این قول تمایل نشان داده است. (۶)

مستند این نظریه، برخی از اخبار است، مانند آن که حلبی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: کسی را نمی توان به نفقه دادن اجبار نمود، مگر برای پدر و مادر و فرزندان و همسر و وارث صغیر. «قَالَ: الْوَالِدَانِ وَالْوَالِدَاتُ وَالزَّوْجَةُ وَالْوَارِثُ الصَّغِيرُ». (۷)

ص: ۴۰۸

۱- (۱) سوره نساء ۱۱:۴.

۲- (۲) سوره نساء ۲۳:۴.

۳- (۳) امام فخر رازی، تفسیر الکبیر ۵۱۲:۹.

۴- (۴) کشف اللثام ۵۹۵:۷؛ ریاض المسائل ۱۸۰:۱۲؛ جواهر الکلام ۳۶۸:۳۱.

۵- (۵) قواعد الاحکام ۱۱۳:۳؛ الروضة البهیة ۴۷۳:۵.

۶- (۶) نهاییه المرام ۴۸۴:۱.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۵۱۱:۲۱، باب ۱ من ابواب النفقات، ح ۹.

در روایت دیگری، غیاث بن ابراهیم نقل می کند: یتیمی را به نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، فرمود: نزدیکترین افراد عشیره و خانواده اش باید نفقه او را بپردازند همان گونه که میراث او را می برند.

(۱) اطلاق این دو روایت، شامل خط اطراف، مانند برادر و خواهر و اولاد آن ها در صورتی که صغیر باشند، می باشد. البته از این روایات جواب داده شده که باید حمل بر استحباب شوند. (۲)

به هر صورت، مشهور میان فقهای امامیه، استحباب انفاق بر اولاد اقارب است و دلیل آن، آیه شریفه است که می فرماید: از خدایی بپرهیزید که در نظر شما دارای اهمیت است و به هنگامی که می خواهید چیزی از دیگری طلب کنید، نام او را ببرید و نیز از خویشاوندان (و قطع پیوند از آنها) بپرهیزید. (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ). (۳)

(الْأَرْحَامُ) به معنی خویشاندان، عطف بر «الله» می باشد و دلالت بر اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قائل است، تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است.

این آیه، بر وجوب صله رحم و حرمت قطع پیوند با آن ها دلالت دارد و از مصادیق روشن صله رحم، انفاق به آن ها، به ویژه بر صغار و ضعفاي آنان می باشد. شاهد این برداشت، روایاتی است که در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، مانند آن که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و او از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: با ارحام خود پیوند داشته باشید و با آن ها نزدیک شوید، هر چند با سلام نمودن بر آنها، سپس آن حضرت به آیه مورد بحث استناد نمودند؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي...» (۴) هم چنین روایات بسیار دیگری بر این مسأله دلالت دارد، به عنوان نمونه:

ص: ۴۰۹

۱- (۱) همان: ۵۲۶، باب ۱۱، ح ۴.

۲- (۲) ر. ک: شرائع الاسلام ۳۵۲:۲؛ جواهر الکلام ۳۷۱:۳۱.

۳- (۳) سوره نساء ۱:۴.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۵۳۹:۲۱، باب ۱۹ من ابواب النفقات، ح ۲.

۱- امام صادق علیه السلام نقل می کند: از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سؤال شد، صدقه و انفاق بر چه کسی افضل است؟ فرمودند: بر ارحام و اقربا، به ویژه اگر با او دشمنی داشته باشد. «قَالَ: عَلِيٌّ ذِي الرَّجْمِ الْكَاشِحِ (۱)». (۲) - هم چنین از آن حضرت نقل شده که فرموده است: کسی که به قصد صله رحم به دیدار اقربای خود رود یا چیزی برای آن ها بفرستد، خداوند پاداش صد شهید به او عطا خواهد فرمود.

(۳) - از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرموده است: تا زمانی که اقربا و ارحام محتاج باشند، صدقه دادن به دیگران روا نباشد، «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَجْمٍ مُخْتَاَجٍ». (۴) - امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر کسی دو نفر از برادران یا خواهران یا عمه ها و یا خاله های خود را سرپرستی و کمک کند، آن ها با اذن پروردگار عذاب الهی را از او دور می نمایند.

«قَالَ: مَنْ عَالَ ابْنَتَيْنِ أَوْ أُخْتَيْنِ أَوْ عَمَّتَيْنِ أَوْ خَالَتَيْنِ حَاجِبَتَاهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ». (۵)

۶- ترتیب وجوب نفقه

این مسأله مورد اتفاق فقها است که با وجود پدر و تمکن و قدرت وی بر انفاق، واجب است نفقه اولاد را بپردازد و در صورت فوت پدر یا عدم قدرت او، این تکلیف به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب، و در صورت نبودن آنها، نفقه بر مادر واجب می شود و هرگاه مادر هم زنده نباشد یا قدرت بر انفاق نداشته باشد، بر اجداد و جدات مادری با رعایت اقربیت واجب است.

بسیاری از فقیهان به طور اجمالی به این مسأله تصریح نموده اند (۶). برای این که با وجود پدر و اجداد پدری، انفاق بر مادر واجب نیست، ادله ای ذکر شده که در ذیل عنوان «وجوب نفقه کودک بر والدین» به آن ها اشاره شد.

ص: ۴۱۰

۱- (۱) «کاشح» به کسی که دشمنی دیگری را در سر می پروراند، گفته می شود، قاموس المحيط: ۱۱۳۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۹: ۴۱۱، باب ۲۰ من ابواب الصدقه، ح ۱.

۳- (۳) همان، ح ۵.

۴- (۴) همان، ح ۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۷، باب ۱۲، من ابواب النفقات، ح ۱، الخصال ۱: ۳۷، ح ۱۴.

۶- (۶) الخلاف ۵: ۱۲۰؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳؛ ارشاد الاذهان ۲: ۳۷؛ الروضه البهیة ۵: ۴۷۷؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۷.

توضیح این که در ذیل آیه مبارکه سوره طلاق، خداوند اجرت شیر دادن به کودک را، بر پدر واجب نموده است، بدین ترتیب از این آیه استفاده می شود، دیگر مخارج او نیز بر پدر واجب است. به بیان دیگر کسانی که اجرت شیر دادن را با استناد به این آیه، بر پدر واجب می دانند، معتقدند مخارج دیگر کودک نیز بر او واجب است و قائل به تفصیل وجود ندارد، یعنی کسی معتقد نشده است که اجرت شیر دادن بر پدر واجب است و مخارج دیگر، با وجود پدر بر مادر واجب است.

این حکم با استناد به روایات قابل اثبات است، به عنوان نمونه در روایت صحیحه حرز، امام صادق علیه السلام در جواب این سؤال - که نفقه چه کسانی بر من واجب است و ملزم به پرداخت آن می باشم - فرموده است: نفقه پدر و مادر و فرزندان و همسر. (۱)

از این روایت و برخی روایات دیگر، استفاده می شود که با وجود پدر و اجداد پدری، نفقه بر مادر واجب نیست، زیرا امام علیه السلام از وضعیت مادر سؤال نکرد و نفرمود که آیا مادر قادر به دادن نفقه می باشد یا خیر؟

دلیل دیگر این که مشهور است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ به پرسش هند، همسر ابوسفیان که آیا می توانم از اموال همسرم که مخارج خودم و فرزندانم را نمی دهد، بردارم؟ فرمود: به اندازه نفقه خود و فرزندت از اموال او بردار. «قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِيمَا خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدِكَ» (۲) چون جواب مطلق است و آن حضرت تفصیل نداد که اگر تمکن مالی داری نمی توانی از اموال همسرت برداری و درغیر این صورت معنی ندارد، معلوم می شود با وجود پدر و جد پدری، نفقه بر مادر واجب نیست.

هم چنین مقتضای اصل برائت (۳) ، عدم وجوب نفقه بر مادر است. و دلیل وجوب انفاق بر اجداد پدری در صورت فوت پدر و یا فقر او، صحت اطلاق پدر بر اجداد است.

ص: ۴۱۱

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۵۲۵:۲۱، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۲- (۲) صحیح البخاری ۶: ۲۳۷، باب ۹ من کتاب النفقات، ح ۵۳۶۴.

۳- (۳) الحدائق الناصره ۲۵: ۱۳۴.

به تعبیری دیگر، در آیات و روایات، حکم وجوب انفاق به پدر تعلق گرفته و با عبارات مختلف بیان شده است و اطلاق پدر بر جد پدری به نحو حقیقت و یا در خصوص نفقه صحیح است و در صورتی که اجداد، چند نفر باشند به حکم آیه ارث (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)؛ (۱) با رعایت الاقرب فالاقرب بر آن ها واجب (۲) می شود. اما دلیل وجوب انفاق بر مادر در صورت فقد پدر و اجداد پدری یا عدم قدرت آنها، اجماع (۳) و بعضی از روایات (۴) است.

۷- شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق

فقها بر این مسأله اتفاق نظر (۵) دارند که در انفاق کننده، تمکن مالی شرط است و در صورت عدم توانایی واجب نیست، زیرا وجوب آن از باب موااسات و کمک به دیگران است و کمک نمودن از کسی که قادر به انجام آن نباشد، معقول نیست، زیرا فاقد شیء، معطی آن نیست.

قرآن کریم نیز این حکم عقلی را تأیید نموده و می فرماید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)؛ (۶) وسع در لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنابراین از آیه، این حقیقت عقلی استفاده می شود که وظایف و تکالیف الهی هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست، از این رو می توان ادعا کرد تمام احکام با این آیه تفسیر و مقید می گردد به مواردی که تحت قدرت انسان است. و اما شرایط منفق علیهم (انفاق شوندهگان و آنها که مستحق گرفتن نفقه می باشند) عبارت است از:

۱- شرط است فرزندی که واجب است بر او انفاق شود، محتاج باشد. مقصود از احتیاج این است که شخص دارایی و اموالی ندارد که بتواند مخارج زندگی خود را با آن

ص: ۴۱۲

۱- (۱) سوره انفال ۷۵:۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۱:۳۸۱.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱:۵۲۶، باب ۱۱ من ابواب نفقات، ح ۴.

۵- (۵) المبسوط ۶:۳۵؛ المهذب ۲:۳۴۹؛ جواهر الکلام ۳۱:۳۷۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۲.

۶- (۶) سوره بقره ۲:۲۸۶.

تأمین نماید، بنابراین اگر کودک دارای اموالی است که از راه ارث یا غیر از آن مالک شده، باید نفقه او را از آن مال بپردازند. (۱)

۲- در مورد این که آیا شرط است کودکی که واجب النفقه می باشد، قدرت بر انجام کار نداشته باشد؟ در بین فقها دو نظریه مطرح گردیده است:

برخی آن را لازم دانسته اند (۲) و عده ای قائل به عدم لزوم این شرط می باشند. (۳)

۸- وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد

بی شک اگر کسی برای نفقه و تأمین هزینه مخارج زندگی خود، امکانات مالی نداشته باشد، در صورتی که قادر به کسب باشد، واجب است دنبال کسب رود، زیرا حفظ نفس و دفع ضرر از آن، واجب و خود را در معرض هلاکت قرار دادن، حرام می باشد. (۴)

اما در این که آیا کسب و کار برای تأمین نفقه اولاد، بر پدر، در صورتی که قادر به انجام کار باشد، واجب است یا خیر؟ دو نظریه مطرح است:

نظر اول: این که وجوب نفقه اولاد، خلاف اصل است و در مواردی که تردید نسبت به آن وجود دارد، اصل براءت جاری است، یعنی براءت ذمه پدر خانواده، از این که بر او واجب باشد دنبال کسب رود. افزون بر آن، در آیه شریفه آمده است: آنهایی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند و آن ها که تنگدست می باشند از آن چه خدا به آن ها داده، انفاق نمایند و خداوند هیچ کس را جز به اندازه ای که به او داده، تکلیف نمی نماید. (لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قَدِرْ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا). (۵)

از این آیه، معلوم می شود، اگر پدر قادر به تأمین هزینه نفقه اولاد نیست، بر او واجب نیست دنبال کسب و کار برود، صاحب جواهر به عنوان یک وجه، این نظر را مطرح نموده است. (۶)

ص: ۴۱۳

۱- (۱) الميسوط ۶: ۳۰-۳۱؛ مسالك الافهام ۸: ۴۸۵؛ جواهر الكلام ۳۱: ۳۷۱؛ تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۶۰۷.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ قواعد الاحكام ۳: ۱۱۶؛ كشف اللثام ۷: ۵۹۸؛ مجمع الفائده والبرهان ۴: ۱۵۱.

۳- (۳) جواهر الكلام ۳۱: ۳۷۱-۳۷۲.

۴- (۴) كشف اللثام ۷: ۵۹۶-۵۹۷.

۵- (۵) سوره طلاق ۶۵: ۷.

۶- (۶) ر. ك: جواهر الكلام ۳۱: ۳۷۵.

نظر دوم: بعضی دیگر از فقیهان معتقدند، در این مورد، کسب و کار واجب است (۱)، زیرا در آیه شریفه، به طور مطلق به وجوب پرداختن اجرت شیر دادن به نوزاد، امر شده است (فَبِإِنْ أُزْضِعَ لَكُمْ فَأَتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ) (۲) اعم از این که قادر به پرداخت باشد یا این که فعلاً قادر نباشد و می تواند با کسب، توانایی آن را بدست آورد. بنابراین از آیه استفاده می شود که اگر پدر قادر به تأمین اجرت شیر دادن به نوزاد نیست، ولی توان کسب و کار را دارد، واجب است به کسب و کار و اگر در این مورد، کسب و کار واجب شد، برای دیگر مخارج نیز واجب است، زیرا اجرت شیر دادن به نوزاد، از نفقه اوست و قائل به تفصیل هم وجود ندارد.

هم چنین حکم این مسأله از بعضی از روایات که به طور مطلق امر به وجوب انفاق نموده، به دست می آید. مانند صحیحہ حریر از امام صادق علیه السلام که فرمود: مرد به پرداخت نفقه پدر و مادر و فرزندان ملزم می گردد (۳)، اعم از این که فعلاً توانمند باشد یا با کسب توانایی تأمین نفقه را به دست آورد.

افزون بر آن، کسی که قادر به کسب باشد از جهت مقررات فقهی، غنی (توانمند) است و فقها بر وجوب پرداخت نفقه بر غنی، اتفاق نظر دارند.

از سویی دیگر، در روایات، تضييع و از بین بردن اولاد، سخت نکوهش شده، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است، کسی که افراد تحت سرپرستی خود را ضایع و مهمل سازد. «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يُعُولُ» (۴) و بی گمان، نفقه ندادن به فرزندان تضييع آنان می باشد.

در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: «هرگاه یکی از شما به جهت مخارج زندگی در تنگنا و مضیقہ قرار گرفت، برای به دست آوردن آن، در زمین مسافرت

ص: ۴۱۴

۱- (۱) المبسوط ۶: ۳۱؛ كشف اللثام ۷: ۵۹۷؛ تحرير الوسیله ۲: ۳۲۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۱.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۵، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۴- (۴) همان: ۵۴۳، باب ۲۱، ح ۵.

کند و از نعمت های الهی بهره گیرد و خود و خانواده خویش را ناراحت نکند. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أُعْشِرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُضْرِبْ فِي الْأَرْضِ وَيَتَّبِعِي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَلَا يَعْمْ نَفْسَهُ»^(۱). بعضی از فقها گفته اند که اگر شخصی قادر به انجام کسب و کار باشد، واجب است برای تأمین نفقه اولاد کسب و کار نماید، افزون بر آن، واجب است بعضی از لوازم زندگی که بدان نیاز ندارد را بفروشد و در این خصوص مصرف نماید. به نظر ایشان، عموم ادله وجوب نفقه، این مورد را شامل می شود و استثنایی هم وارد نشده است.^(۲)

۹- پایان زمان وجوب نفقه

از مطالب گذشته معلوم شد، نفقه اولاد تا زمانی که فقیر و محتاج باشند، بر پدر و جد پدری واجب است، اعم از این که دختر باشد و یا پسر، ناقص الخلقه باشد و یا سالم. در صورتی که فرزند صاحب مال باشد، نفقه از مال خودش تأمین می شود و اگر به حد بلوغ برسد و توان کسب را داشته باشد و موردی نیز برای انجام آن بیاید، بعد از کسب و خارج شدن از حالت احتیاج و فقر، بر او واجب است نفقه خویش را تأمین نماید.

این مسأله میان فقها اتفاقاً^(۳) است. امام خمینی رحمه الله در توضیح این مسأله می نویسد: «اگر کسی که انفاق بر او واجب است، قدرت تحصیل آن را دارد، ولی فعلاً در اختیار ندارد، چنان چه با قرض یا درخواست از دیگران، نفقه خود را تأمین می نماید، در این صورت همواره مستحق گرفتن نفقه می باشد و تحصیل نفقه به این صورت، مانع از وجوب آن بر منفق نمی گردد. و اگر می تواند نفقه خود را با کسب تأمین نماید، ولی نیاز به تعلیم حرفه برای کسب دارد که آن را ترک نموده و موفق به آموزش آن نشده و فعلاً بدون نفقه مانده است، در این صورت نیز مستحق گرفتن نفقه می باشد. اما اگر به دلیل راحت طلبی و تبلی با این که قدرت انجام کار را دارد، آن را ترک نموده، در این صورت ظاهراً مستحق نفقه

ص: ۴۱۵

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۷: ۱۳، ح ۳.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۹۶-۵۹۷.

۳- (۳) ر. ک: المبسوط ۶: ۳۴؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۲.

نیست. هم چنین اگر به جهت اشتغال به تحصیل علمی که بر او واجب است، قادر به تأمین نفقه خود نیست، پرداخت نفقه او واجب می باشد. (۱)

عبارت آیه الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه نیز این گونه است. (۲)

۱۰- مقدار نفقه

در عبارات فقها، مقدار نفقه اقارب تعیین نشده است، (۳) اعم از این که اولاد باشد یا پدر و مادر، بر خلاف نفقه زوجه که میزان آن با توجه به نیاز و تمکن مالی زوج و نیز شأن زوجه و مقایسه او با زنانی که در سطح زندگی او می باشد، تعیین می گردد.

مرحوم محقق در این باره می نویسد: «در نفقه اقارب، حدّ و اندازه ای تعیین نگردیده است، بلکه به اندازه نیاز و رفع حاجت از طعام و پوشاک و مسکن، واجب است تأمین گردد». (۴)

ادله این مسأله عبارت است از:

۱- لازمه اطلاق ادله در این گونه موارد مراجعه به عرف است و عرف پرداخت نفقه را به اندازه رفع حاجت لازم می داند، نه بیشتر.

۲- قرآن دستور می دهد که در زندگی دنیا با پدر و مادر به نیکی رفتار کن. (وَ صَاحِبَتُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) (۵)؛ از این آیه استفاده می شود، همراهی و کمک و فرمانبرداری نسبت به پدر و مادر واجب است، از جمله بر آورده کردن حاجات و نیاز آن ها بر طبق عرف و عادت مردم. بی گمان نسبت به اولاد به ویژه کودکان نیز این چنین است، زیرا این دو در ملاک یکسان می باشند و قائل به تفصیل بین آنان وجود ندارد، یعنی هر کس مصاحبت و همراهی با پدر و مادر را واجب می داند، نسبت به فرزندان نیز واجب می شمرد. (۶)

ص: ۴۱۶

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۳۲۰، مسأله ۲.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۷-۶۰۸.

۳- (۳) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۸۸؛ المهذب البارع ۳: ۴۳۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۸۴؛ کشف اللثام ۷: ۵۹۹؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۳.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۵- (۵) سوره لقمان ۳۱: ۱۵.

۶- (۶) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۸۶؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۸۴.

۳- در روایتی که نقل آن از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مشهور است و پیش تر بدان اشاره شد، آن حضرت خطاب به هند همسر ابوسفیان فرموده است: از اموال شوهرت به اندازه رفع نیاز خود و فرزندان در حدی که عرف لازم می داند، بردار. «خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدِكَ بِالْمَعْرُوفِ»^(۱). در این روایت، نفقه همسر و فرزندان به اندازه رفع نیاز معین گردیده است.

۴- اصل برائت ذمه پدر و فرزند از میزان، بیش تر از رفع نیاز و کفاف می باشد.

۵- برخی در این باره ادعای^(۲) اجماع نموده اند.

۱۱- ترتیب در پرداخت نفقه

بی شک در مورد هر کس، نفقه خودش مقدم بر دیگران است، بلکه مقدم بر جمیع حقوق و دیون می باشد، زیرا حفظ نفس در نزد شارع از اهمیت ویژه برخوردار است. افزون بر آن، حب ذات که یک حس طبیعی است، مانع خواهد بود که شخصی را وادار نمود رفع احتیاج دیگری را بر رفع احتیاج خود مقدم دارد.

نظریه مشهور و معروف بین فقها این است که نفقه همسر مقدم بر دیگر اقارب است و اگر چیزی از نفقه خودش و همسرش بیش تر داشته باشد، واجب است نفقه پدر و مادر و اولاد را تأمین نماید و بعد از آن ها نفقه اجداد و اولاد اولاد، به ترتیب طبقات ارث. بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۳)

آنان برای اثبات نظریه خود، استدلال نموده اند که نفقه زوجه بر زوج در مقابل استمتاع از او می باشد، بر خلاف نفقه اقارب که از باب همکاری و مواسات است و چیزی که از جهت معاوضه باشد، قوی تر از آن است که از باب همکاری، واجب شده باشد.

شاهد این ادعا، آن است که نفقه زوجه در هر حال واجب است خواه زوج، دارا باشد یا فقیر، بر خلاف نفقه فرزندان که اگر پدر، فقیر باشد بر پدر واجب نیست.^(۴)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) صحیح البخاری ۶: ۲۳۷، باب ۹ من کتاب النفقات، ح ۵۳۶۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ السرائر ۲: ۶۵۴؛ مسالک الافهام ۸: ۴۹۱؛ کشف اللئام ۷: ۶۰۱؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۲۲؛ مسأله ۱۲.

۴- (۴) ر. ک: المبسوط ۶: ۳۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۵.

در مقابل نظریه مشهور، محقق بحرانی معتقد است: «نفقة همسر و اقارب در حکم وجوب، مشترکند و هیچ کدام نسبت به دیگری اولویت ندارد». وی در جواب از استدلالی که ذکر شد، می نویسد: آن چه از اخبار استفاده می شود وجوب نفقه تمام افراد (همسر و اقارب) است و به مقتضای این که همگان در این حکم، مساوی و مشترکند، بعضی بر بعضی اولویت ندارند و صرف این که منشأ وجوب نفقه همسر، معاوضه باشد و قوی تر از منشأ وجوب دیگر اقارب است، نمی تواند بنیان و اساس حکم شرعی قرار گیرد.^(۱)

به نظر می رسد، دیدگاه اخیر قوی تر باشد، زیرا از روایات استفاده می شود، تمام کسانی که مستحق گرفتن نفقه می باشند، در یک سطح قرار دارند و هیچ کدام بر دیگری اولویت ندارد، مانند صحیحه حریر که امام صادق علیه السلام در جواب سؤال کسی که پرسید، نفقه چه کسی واجب است و الزام به پرداخت آن دارد؟ فرموده است: نفقه والدین و فرزندان و همسر.^(۲)

بلکه از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود که پدر و مادر مقدم بر همسر می باشند، مانند آن که امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: اگر انسان پنج عدد خرما و یا پنج قرص نان و یا پنج دینار یا درهم، داشته باشد و تصمیم بگیرد آن ها را مصرف نماید، بهترین مورد آن است که نفقه پدر و مادر بدهد و بعد از آن در تأمین نفقه خود و اهل و عیالش مصرف شود و در مرتبه سوم به بستگان و برادران مؤمن خود کمک نماید. «قال صلی الله علیه و آله: فَأَفْضَلُهَا مَا أَنْفَقَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى الْوَالِدَيْنِ ثُمَّ النَّائِبَةَ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ ثُمَّ النَّائِبَةَ عَلَى الْقَرَابَةِ وَإِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ».^(۳) در روایت دیگری که از طریق اهل سنت نقل شده، آمده است: مردی به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد یک دینار پول دارم آن را به چه کسی انفاق نمایم؟

ص: ۴۱۸

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۲۵: ۱۳۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۵، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۳- (۳) تحف العقول: ۳۵۰ (احتجاج امام صادق علیه السلام بر صوفیه)؛ الکافی ۵: ۶۵، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۹: ۴۳۲، باب ۲۸ من ابواب الصدقه، ح ۸.

حضرت فرمود: مصرف مخارج خود بنما! عرض کرد: یک دینار دیگر نیز دارم، حضرت فرمود: به فرزندان اتفاق کن و در آخر فرمود: به همسرت. (۱)

افزودن بر آن چه ذکر شد، چنان چه بعضی از مستحقین نفقه، کودک و ضعیف باشند و احتیاجشان شدیدتر باشد، به حکم عقل و ضرورت و نیز به نظر عرف، مقدم بر دیگران می باشند، زیرا حفظ نفس محترمه از اهمیت ویژه برخوردار است و تأمین نفقه این گونه افراد، حفظ آنان محسوب می شود.

با این همه، چون مشهور میان فقیهان تقدم نفقه زوجه بر نفقه اولاد است، بلکه این مسأله در بین آنان اتفاق است، بنابراین مخالفت با مشهور مشکل است و لازم است احتیاط رعایت گردد به این صورت که در این گونه موارد، رضایت زوجه جلب شود.

۱۲- الزام به اتفاق

اگر کسی که پرداخت نفقه بر او واجب است و در حالی که توانایی تأمین آن را دارد، از ادای آن امتناع ورزد، حاکم شرع از باب حسبه باید او را مجبور به پرداخت نماید و در صورت نبودن حاکم، عدول از مسلمین این وظیفه را به عهده می گیرد. این حکم اجمالاً مورد توافق فقها است. (۲)

مرحوم علامه حلی در این باره می نویسد: «اگر دارا و توانمند، از دادن نفقه امتناع ورزد، برای کسی که استحقاق نفقه دارد و به خاطر او نفقه واجب شده (فرزندان، همسر و والدین)، جایز است به اندازه احتیاج از اموال او بردارند. این در صورتی است که امکان مراجعه به حاکم شرع وجود نداشته باشد و الا باید به حاکم مراجعه شود و حاکم او را به پرداخت نفقه الزام خواهد نمود و اگر از دستور حاکم سرباز زند، حاکم او را زندانی می نماید تا نفقه را بپردازد. هم چنین حاکم از اموال او بر می دارد و نفقه مستحقین را می پردازد و نیز او را مجبور به فروش اموال خویش برای مصرف در این باره می نماید». (۳)

ص: ۴۱۹

۱- (۱) سنن الکبری ۱۱: ۴۷۵، ح ۱۶۱۱۸؛ المبسوط ۶: ۲-۳.

۲- (۲) المبسوط ۶: ۳۵؛ الخلاف ۵: ۱۲۹؛ کشف اللتام ۷: ۶۰۰؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۲۳؛ مسأله ۱۴.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۳.

برخی از فقها در توجیه این که چرا از باب حسبه، حاکم در این باره دخالت می نماید، می نویسند: «زیرا این مسأله (اجبار پدری که از پرداخت نفقهٔ کودک امتناع می ورزد) از کارهایی است که باید انجام شود، بنابراین با وجود حاکم شرع، او باید این وظیفه را انجام دهد و در صورتی که امکان مراجعه به حاکم نباشد، عدول مؤمنین، و اگر آن ها هم نباشند، غیر عدول؛ حتی به وسیله فساق باید این مسأله انجام پذیرد، زیرا در این گونه موارد همین که صدور عمل موافق با وظیفه شرعی باشد، کافی است، هر چند توسط عدول از مؤمنین واقع نشود»^(۱).

مستند نظریه فقها در این حکم آن است که نفقه به منزله دین^(۲) است و ادای آن واجب می باشد و اگر کسی که پرداخت آن بر عهده اوست از انجام آن امتناع ورزد، حاکم می تواند او را تعزیر نماید، زیرا در جای خود ثابت شده است که حاکم حق دارد کسی که انجام واجب را ترک می نماید، به ویژه اگر در ارتباط با دیگران باشد، همانند مرتکب حرام، تعزیر نماید.^(۳)

افزون بر این در روایت صحیح السند نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام افرادی که بدهی خود را با این که موعد پرداخت آن رسیده بود، نمی پرداختند، زندان می نمود و در آخر، اموال آنان را بین طلبکارها تقسیم می کرد، حتی اگر خود، از فروش اموال خویش امتناع داشتند، دستور می فرمود اموال آن ها را به فروش برسد.^(۴) و مفروض این است که، پرداخت نفقهٔ کودکان محتاج، همانند دین واجب است.

۱۳- نفقه کودک در حقوق مدنی

مقررات راجع به نفقه اقارب در قانون مدنی در یک فصل تحت عنوان «الزام به انفاق» و در مواد «۱۱۹۵ تا ۱۲۰۶» ذکر گردیده است. این مواد، از فقه امامیه اخذ شده است.

در ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی آمده است: «نفقهٔ اولاد بر عهدهٔ پدر است، پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق، به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالأقرب،

ص: ۴۲۰

۱- (۱) مهذب الاحکام ۳۲۷:۲۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۳۵۴:۲؛ مسالک الافهام ۴۹۷:۸؛ جواهر الکلام ۳۸۸:۳۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۴۸:۴۱.

۴- (۴) الکافی ۱۰۲:۵، ح ۱؛ تهذیب الاحکام ۱۹۱:۶، ح ۴۱۲.

در صورت نبودن پدر و اجداد پدر و یا عدم قدرت آنها، نفقه بر عهدهٔ مادر است. هرگاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد، با رعایت الأقرّب فالأقرب به عهده اجداد و جدّات مادری و جدّات پدری واجب النفقه است، و اگر چند نفر از اجداد و جدّات مزبور از حیث درجهٔ اقربیت مساوی باشند، نفقه را باید به حصه متساوی تأدیه کنند.»

۱۴- شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی

منفق علیه کسی است که به او انفاق می شود و بر طبق ماده ۱۱۹۷ قانون مدنی: کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی، وسایل معیشت خود را فراهم سازد.

منظور از نداری آن است که، شخص فاقد باشد آن چه را که برای زندگانی فعلی خود احتیاج به آن دارد، بنابراین کسی که فعلاً زندگانی خود را اداره می نماید، اگر چه قوت سال خود را ندارد (و مستحق زکات است) مستحق نفقه نمی باشد. اما کسی که بتواند به وسیله قرض نمودن و خواستن کمک و مساعدت از دیگری، زندگانی خود را بگذراند، مستحق انفاق است.

هرگاه چنین شخصی که می تواند به وسیله استقراض زندگانی خود را بگذراند، قرض کند و مساعدت از دیگری بگیرد، مستحق انفاق نمی باشد. (۱)

هم چنین مادهٔ ۱۱۹۸ قانون مدنی، در ارتباط با شرایط انفاق کننده می گوید: «کسی ملزم به انفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد، یعنی بتواند نفقه بدهد بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد، برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود.»

شرط الزام به انفاق به دیگری، تمکن از دادن نفقه می باشد و چون کلمه «تمکن از دادن نفقه» مبهم و درجه آن معلوم نبوده و احتمال داده می شود که مورد اختلاف نظر قضایی قرار گیرد، ذیل ماده مذکور آن را بیان نموده و می گوید: «... بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد.»

ص: ۴۲۱

بنابراین کسی که فقط به مقدار قوت روز و شب و هم چنین لوازم دیگر زندگانی خود، مانند منزل و فرش، رختخواب و امثال آن را دارد و اگر بخواهد از آن به دیگری بدهد در سختی و دشواری می افتد، ملزم به دادن نفقه به اقربای مستحق خود نمی باشد.

باید دانست منظور از تعهدات منفق که در ذیل ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی، به آن اشاره شده، دیونی است که وقت پرداخت آن رسیده باشد از هر سببی که موجود شده باشد، زیرا تعهد مزبور قابل مطالبه از طرف دائن (طلبکار) می باشد و باید پرداخت گردد و با تأدیة آن، منفق قادر به پرداخت نفقه نیست.

۱۵- مقدار نفقه در حقوق مدنی

قانون مدنی مقدار نفقه اقرب، مانند کودکان را تعیین ننموده است، زیرا سبب لزوم انفاق به اقرب، احتیاج آنان برای جلوگیری از گرسنگی و حفظ بقای حیات است، از این رو فرزندان به مقداری که رفع حاجت آن ها می شود، مستحق نفقه می باشند. به همین جهت ماده ۱۲۰۴ قانون مدنی آمده است: «نفقه اقرب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت به قدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق».

نفقه اقرب باید به طور متعارف باشد و البته میزان آن به اعتبار زمان و مکان و وضعیت های مختلف فرق می کند، مقداری که عموماً برای رفع احتیاج کافی است، عبارت از خوراک و پوشاک و مسکن و رختخواب و امثال آن از اثاثیه منزل است.

بنابراین اگر انفاق کننده تمکن مالی به اندازه کفایت داشته باشد، باید حداقلی از زندگی متعارف را برای فرزندان فراهم سازد، در تعیین این میزان، شأن اجتماعی شخص مورد توجه قرار می گیرد، یعنی باید دید عرف در چنین وضعیتی چگونه دآوری می کند. (۱)

۱۶- متقابل بودن نفقه اقرب

نفقه اقرب بر خلاف نفقه زوجه، یک تکلیف متقابل است؛ یعنی خویشانی که ملزم به انفاق یکدیگرند، در صورت فقر یکی و تمکن دیگری، این تکلیف را متقابلاً دارا

ص: ۴۲۲

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۴۷-۳۴۸؛ سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۳۸.

هستند، بنابراین همان طور که پدری که متمکن است باید به فرزند فقیر خود نفقه بدهد، فرزند مستطیع نیز ملزم به انفاق به پدر فقیر خود است و همان گونه که جد متمکن باید به نوه فقیر خود نفقه بدهد، نوه متمکن نیز مکلف به تأمین زندگی جد فقیر خود می باشد. (۱)

۱۷- الزام به انفاق نفقه اقارب

در ماده ۱۲۰۵ قانون مدنی در این باره آمده است: «در موارد غیبت یا استنکاف از پرداخت نفقه چنان چه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست، ممکن نباشد، دادگاه می تواند با مطالبه افراد واجب النفقه، به مقدار نفقه، از اموال غایب یا مستکفی در اختیار آن ها یا متکفل، مخارج آنان قرار دهد...».

هم چنین ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هر کس با داشتن استطاعت مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکن ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع نماید، دادگاه او را از سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس، محکوم می نماید».

اگر چه کلمه نفقه در این ماده به صورت مطلق به کار رفته و میزان نفقه معلوم نگشته است، اما در ماده ۱۲۰۴ قانون مدنی به شرحی که گذشت، مقدار نفقه اقارب را اجمالاً بیان کرده است و مواردی که در این ماده به عنوان نفقه ذکر شده، جنبه تمثیلی دارد، بنابراین دادگاه با ملاحظه تمامی جوانب، آن چه را که لازم بداند، مانند دارو و هزینه های درمان، مورد حکم قرار می دهد. (۲)

دادگاه صالح برای رسیدگی، دادگاه خانواده محل اقامت خواننده و در نقاطی که دادگاه مدنی نباشد، دادگاه عمومی است. به طور کلی، دعوی مطالبه نفقه خویشان، از حیث تعیین دادگاه صالح برای رسیدگی و اجرای حکم و مانند این ها تابع قواعد مربوط به سایر دعاوی خانوادگی است، ولی در مواردی که فرزند طبیعی یا برادر و خواهر، به استناد قواعد مسئولیت مدنی یا دین طبیعی، اقامه دعوی می کنند، رسیدگی تابع قواعد عمومی دادرسی است. (۳)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۶۴.

۲- (۲) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۶۶.

۳- (۳) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۵۴-۳۵۵.

الف: طرح مسأله

بیان شد که بر پدر، اجداد پدری و نیز مادر و جدّات مادری با وجود تمکّن مالی، واجب است نفقه کودکان را بپردازند، ولی اگر کودک، بی سرپرست باشد، یا یتیم و یا فقیر باشد و در تمام طبقات مذکور، کسی نباشد که نفقه او را تأمین نماید، در این حالت نیز نباید بدون نفقه بماند، بلکه تأمین نفقه او بر مسلمانان به صورت واجب کفایی واجب است. هم چنین در اسلام پرداخت نفقه این گونه کودکان، از بیت المال به طور عام یا تحت عناوین خاص، پیش بینی شده و حکومت و حاکم اسلامی موظف است با بهره گیری از آن منابع، نفقه آن ها را تأمین نماید. در ذیل به اختصار به شرح این منابع می پردازیم:

ب: زکات اموال

به اجماع فقها، فقرا و مساکین و ایتم در زمره اصناف مستحق زکات می باشند و بر صاحبان اموال زکویه واجب است با پرداخت زکات به آنان، نفقه و دیگر نیاز آن ها را بر طرف سازند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: زکات، مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن فعالیت دارند. (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا)؛ (۱)

ص: ۴۲۴

این آیه، با کلمه «إنما» که دلیل بر انحصار است، آغاز شده است، یعنی زکات اموال فقط برای اصنافی است که در آن بیان شده (از جمله فقرا و یتام و مساکین) و برای غیر آنان نیست. (۱)

هم چنین در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است: عَلَتْ وَجُوبَ زَكَاتِ أَنْ هِيَ مَخْرَجُ فَقْرٍ تَأْمِينُ كَرْدٍ وَ دَر نَتِیْجَه، اموال اغنیا نیز محفوظ بماند و خداوند افراد سالم را مکلف ساخته تا به آن ها که ناقص و ضعیف و زمین گیرند، کمک کنند، سپس آن حضرت به آیه ای از قرآن استشهاد نموده که می فرماید: به یقین شما در اموال و جسم و جانان آزمایش خواهید شد (لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ). (۲) و در توضیح این آیه فرموده است: آزمایش در اموال به این است که، زکات آن را واجب فرموده و آزمایش در جسم و جان به این است که، در مشکلات و سختی ها، باید صبر نمود... و به آن ها که فقیر و ناتوانند، احسان و محبت و کمک شود تا تقویت گردند و احساس ضعف ننمایند. «أَنْعَلَهُ الزُّكَاةُ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَخَصُّصِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِبَنَاتِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالْبُلُوِي...» (۳) در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در توضیح حکمت و وجوب زکات فرموده است: خداوند متعال، اغنیا و فقرا را در اموال، شریک یکدیگر قرار داده و آن ها حق ندارند اموال را مصرف غیر شرکاء خود قرار دهند.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَصْرِفُوا إِلَى غَيْرِ شُرَكَائِهِمْ». (۴)

ج: زکات فطره

مشهور میان فقیهان این است که، زکات فطره باید همانند زکات اموال مصرف گردد، (۵) بلکه افضل و بهتر این است که زکات فطره تنها مصرف فقرا، یتام و مستمندان گردد. برخی

ص: ۴۲۵

۱- (۱) تفسیر النبیان ۲۴۳:۵؛ مجمع البیان ۷۴:۵.

۲- (۲) سوره آل عمران ۱۸۶:۳.

۳- (۳) جامع أحادیث الشیعه ۳۳۸:۸، ح ۳.

۴- (۴) الکافی ۵۴۵:۳، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۲۱۵:۹، باب ۲ من ابواب المستحقین للزکاه، ح ۴.

۵- (۵) جواهر الکلام ۵۳۸:۱۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۴۳۵:۹.

از فقها در این باره رعایت احتیاط را لازم دانسته اند. (۱) در بعضی از روایات نیز بر این مسأله تأکید شده است، مانند آن که از امام صادق علیه السلام سؤال شده، برای چه کسانی حلال است زکات فطره بگیرند و مصرف نمایند؟ فرموده است: کسی که چیزی برای مصرف در اختیار ندارد. «قَالَ: لِمَنْ لَا يَجِدُ» (۲). در روایت دیگری نیز فرموده است: «مَنْ لَا يَجِدُ شَيْئاً» (۳).

ده انواع کفارات

(۴)

۱. کفارهظهار (۵)

در قرآن آمده است: کسانی که نسبت به همسران خودظهار می کنند (به همسرانشان می گویند: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» یعنی تو نسبت به من به منزله مادرم هستی). سپس به گفته خود باز می گردند (از گفته خود نادم و پشیمان می شوند) باید پیش از آمیزش جنسی، آن ها با هم برده ای آزاد کنند... و هر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد، باید دو ماه پی در پی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد و از آنجا که بسیاری از مردم قادر به انجام کفاره دوّم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر شده است، می فرماید: و هرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد، باید شصت مسکین را اطعام کند، (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا) (۶).

ص: ۴۲۶

۱- (۱) جامع المدارک ۹۹:۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۵۸:۹، باب ۱۴ من ابواب زکاه الفطره، ح ۴.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) کفارات، جمع کفاره و در لغت از (كَفَّرَ) به معنی پوشش، گرفته شد؛ زیرا گناه را می پوشاند. به بیان دیگر، اسم است برای فعلی که به واسطه آن، خداوند گناه را از گناهکار می پوشاند و یا محو می نماید. لسان العرب ۴۱۸:۵. و مقصود از آن در اصطلاح فقها، عبادتی است که غالباً سبب سقوط و یا تخفیف در مجازات می گردد. مسالک الافهام ۷:۱۰. بعضی از فقها معتقدند، مقصود از کفاره در اصطلاح نیز همان معنی لغوی است. جامع المدارک ۲:۵. و کفارات از سنخ مجازات ها نیستند، مجازات ها زواجر (بازدارنده) می باشند و کفارات جوابر هستند، یعنی جبران آلاینش روح گناهکار در نقض پاره ای از قوانین شریعت را می نماید. مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳۰۳:۴.

۵- (۵)ظهار، مصدر ظاهر، از (ظَهَرَ) به معنی پشت گرفته شده و این بدان جهت است: که در کلماتی که بین زن و مرد ردّ و بدل می شده، این کلمه به کار می رفته، به این بیان: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» این جمله کنایه از این است که، مرد با گفتن آن، مجامعت و همبستر شدن با زن خود را بر خویش حرام می ساخته و عرب جاهلی آن را طلاق می دانسته. ر. ک: جواهر الکلام ۹۶:۳۳.

۶- (۶) سوره مجادله ۴:۵۸.

در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: اگر فردی، دیگری را از روی خطا به قتل رساند، باید دیه او را به اولیاء مقتول بپردازد و برده ای نیز آزاد نماید و اگر برده نیافت و یا نتوانست، شصت روز پی در پی روزه بگیرد و اگر قدرت بر انجام آن هم نداشت، شصت مسکین را هر کدام با یک مد طعام، اطعام کند، «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أُطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا مَدًّا مَدًّا»^(۱). کفاره افطار عمدی در ماه رمضان

امام صادق علیه السلام در مورد کسی که در ماه رمضان به عمد، روزه را افطار کرده است، می فرماید: باید برده آزاد کند یا شصت روز پی در پی روزه بگیرد و یا شصت نفر از مساکین را اطعام دهد و اگر قدرت این را نیز ندارد، به هر مقدار می تواند به فقرا صدقه دهد.^(۲)

۴. کفاره حلف نذر و عهد

در این باره نیز روایاتی به مضامینی که در ذیل عناوین قبل ذکر گردیده، وارد شده است.^(۳)

۵. کفاره همبستر شدن مرد با زن خود در حال اعتکاف

دیدگاه مشهور فقها این است که، کفاره همبستر شدن در حال اعتکاف، همانند کفاره افطار عمدی در ماه رمضان می باشد.^(۴)

۶. کفاره حنث «شکستن» قسم

اگر فرد با آن چه برای انجام یا ترک آن، قسم خورده است، مخالفت نماید، باید کفاره بدهد و کفاره آن طبق دستور صریح قرآن کریم، چنین است: طعام دادن به ده فقیر یا ده نفر از آنان را لباس پوشاندن و یا یک برده را آزاد نمودن، و اگر قدرت بر انجام یکی

ص: ۴۲۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۴:۲۲، باب ۱۰ من ابواب الکفارات، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۱۰۱:۴-۱۰۲، ح ۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۳۹۴:۲۲-۳۹۵، باب ۲۳-۲۴ من ابواب الکفارات، ح ۷ و ۲ و ۱.

۴- (۴) الحدائق الناضره ۴۹۸:۱۳؛ جواهر الکلام ۳۳، ۱۷۱؛ جامع المدارک ۵:۵-۶.

از آن سه را ندارد، سه روز روزه گرفتن. (إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَخْرِيزَ رَقَبِهِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ). (۱)

روایاتی (۲) نیز بر این حکم دلالت دارد و مکلف در پرداخت آن، دارای اختیار می باشد و بدین جهت این قسم از کفارات را، کفاره مخیره (۳) نامیده اند.

۷. کفاره قتل عمد

اگر فردی، انسان مؤمن را از روی عمد به قتل رساند، باید کفاره جمع بپردازد، یعنی برده را آزاد نماید و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین نیز طعام دهد.

روایات بسیاری در این باره وارد شده است، از جمله، از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا کسی که فرد مؤمنی را عمداً بکشد، برای او توبه و بازگشت می باشد. فرمودند: اگر مؤمن را به دلیل این که مؤمن است، عمداً کشته است راهی برای توبه ندارد، ولی چنان چه به دلیل غضب یا هر علت دیگری کشته باشد، توبه اش به این است که قصاص شود. او باید به نزد اولیای مقتول برود و بر گناه خویش اقرار نماید و آن ها اگر او را بخشیدند و قصاص نکردند، باید ضمن پرداخت دیه و آزاد نمودن برده و گرفتن روزه شصت روز پی در پی، و اطعام شصت مسکین، به درگاه الهی توبه نماید. «فَإِنْ عَفَوْا عَنْهُ فَلَمْ يَقْتُلُوهُ أَغْطَاهُمُ الدِّيَةَ وَأَعْتَقَ نَفْسَهُ وَصَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَأَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا تَوْبَةً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۴) نتیجه آن که؛ یکی از مصادیق مصرف در کلیه کفارات، اطعام نمودن یا پوشاندن مساکین و فقرا و کودکان آن ها است. بنابراین کفارات مختلف که ممکن است بسیاری از آن ها واجب شود در صورتی که مسلمانان به وظیفه خود عمل نمایند، می تواند در تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و ایتام و فقرا، سهم بسزایی داشته باشد.

ص: ۴۲۸

۱- (۱) سوره مائده ۸۹:۵

۲- (۲) الکافی ۴۵۱:۷، ح ۱.

۳- (۳) المبسوط ۲۰۷:۶؛ ایضاح الفوائد ۷۸:۴؛ مسالک الافهام ۱۳:۱۰؛ جامع المدارک ۵:۵

۴- (۴) الکافی ۲۷۶:۷، ح ۲.

از جمله اموال عمومی که می تواند منبع تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و مستمند قرار گیرد، انفال است.

انفال جمع نفل، در لغت به معنی غنیمت و بخشش (۱) است و در اصطلاح به اموالی گفته می شود که اختصاص به وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد و بعد از او به امام معصوم علیه السلام؛ و به این جهت انفال نامیده شده است، زیرا خداوند متعال آن را اضافه بر آن چه پیغمبر و امام: در غنایم شریک می باشند به آنان بخشیده است که آنان این اموال را به هر صورت که مصلحت بدانند، مصرف می نمایند. (۲)

دیدگاه مشهور (۳) فقها، انفال را حداقل پنج یا شش قسم می داند:

۱. فیه

سرزمینی که کفار بدون جنگ و خونریزی، به حکومت اسلامی واگذار نمایند، اعم از این که اهالی آن سرزمین، آنجا را ترک نمایند یا خود به مسلمانان تحویل دهند، این نوع سرزمین را، فیه می نامند و به امام علیه السلام تعلق دارد.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: کلیه اراضی که اهالی آن را بدون خونریزی ترک گویند یا با مصالحه و مسالمت آمیز در اختیار مسلمانان قرار دهند، از فیه و انفال محسوب می شود و انفال از آن خدا و رسول اوست و رسول خدا به هر صورت که دوست بدارد، عمل خواهد کرد. (۴)

۲. زمین های موات

اراضی موات زمین هایی است که استفاده بردن از آن به آباد نمودنش بستگی دارد و صاحب شناخته شده نداشته باشد، اعم از این که قبلاً مالک داشته و سپس فوت نموده و از بین رفته یا از اول مالک نداشته است. این گونه زمین ها از انفال است.

ص: ۴۲۹

۱- (۱) القاموس المحيط: ۱۰۶۴؛ کتاب العین ۳: ۱۸۲۵.

۲- (۲) ر. ک: جواهر الکلام ۱۶: ۱۱۵-۱۱۶؛ التنقیح الرائع ۱: ۳۴۲؛ المهذب البارع ۱: ۵۶۵.

۳- (۳) المسبوط ۱: ۲۶۳؛ تذکره الفقهاء ۵: ۴۳۹؛ مدارک الاحکام ۵: ۴۱۳؛ مستند الشیعه ۱۰: ۱۳۹؛ جامع المدارک ۲: ۱۳۲.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۴: ۱۳۳، ح ۳۷۰؛ وسائل الشیعه ۹: ۵۲۶، باب ۱، من ابواب الانفال، ح ۱۰.

از امام صادق علیه السلام در روایت صحیح نقل شده که فرموده اند: تمام زمین های موات و نهرهای بزرگ در اختیار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و بعد از ایشان برای امام علیه السلام است، به هر گونه که بخواهد در آن دخل و تصرف می نماید. «وَكُلُّ أَرْضٍ خَرَبَتْ وَبُطُونُ الْأُودِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» (۱). آبادی هایی که صاحب ندارد

اراضی و روستاهای آباد نیز اگر بدون صاحب باشد به امام علیه السلام تعلق دارد. اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام از انفال سؤال کردم، فرمود: انفال، روستاهایی است که خراب شده و اهلس کوچ کرده اند، «هِيَ الْقَرْيَةُ الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَأُنْجَلَى أَهْلِهَا...» (۲). قلّه ها، وسط درّه ها و جنگل ها

وسط درّه ها، قلّه کوه ها و جنگل ها و آن چه در آن ها یافت می شود، از انفال است. مرجع تشخیص این مصادیق، عرف است و می توان گفت: عموم ادله اراضی موات و زمین های آباد بی صاحب، این موارد را نیز شامل می شود و از آن ادله استفاده می شود که این موارد نیز از مصادیق انفال است و چون از مصادیق موات و ثروت های بلا صاحب است و اخبار خاصی نیز در این باره وارد شده است، مانند این که داود بن فرقد از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: وسط درّه ها و قلّه ها و بیشه ها و معدن ها... از انفال است. «قَالَ بُطُونُ الْأُودِيَةِ وَ رُؤُوسُ الْجِبَالِ وَ الْأَجَامُ وَ الْمَعَادِنُ...» (۳). صفایا و قطایع

قطایا جمع قطعیه است که در لغت به معنی دوری کردن، قطع رابطه بین دو شهر و آن چه از زمین های دولتی که از دیگر زمین ها مجزا و جدا شده و در اختیار برخی از افراد به عنوان مقرری قرار می گیرد، آمده است. (۴) و در اصطلاح فقهی عبارت است از اموال غیر

ص: ۴۳۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۹: ۵۲۳، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۱.

۲- (۲) همان:، ح ۲۰.

۳- (۳) همان: ۵۳۴، باب ۱، ح ۳۲.

۴- (۴) لسان العرب ۵: ۲۸۴؛ اقرب الموارد ۱: ۱۰۱۵.

منقول، مانند: ساختمان، مزارع و املاک اختصاصی پادشاهان کفار که مسلمانان بر آن غلبه نموده و به تصرف خود در آورده اند.^(۱)

و صفایا جمع صفی و صفیة است و در لغت به معنی خالص هر چیز و برگزیده و اختیار شده، آمده است^(۲) و منظور از آن در اصطلاح فقها، اموال متقولی است که به پادشاه کفار اختصاص داشته و با غلبه مسلمانان به تصرف آن ها در آمده، مانند: اسلحه، لباس های گرانبها و مرکب های قیمتی و... و نیز اشیايي که امام علیه السلام در میان غنائم برای خود برمی گزیند.^(۳)

داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: املاک اختصاصی پادشاهان از آن امام علیه السلام است و مردم در آن هیچ حقی ندارند. «فَطَائِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَلَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ»^(۴) در روایت دیگری، سماعه بن مهران از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرموده است: چیزهایی که اختصاص به پادشاهان داشته، ویژه امام علیه السلام است.

^(۵) ۶. غنیمتی که مجاهدان بدون اذن امام علیه السلام به دست آورند

بعضی از فقیهان، این نوع غنیمت را نیز از انفال دانسته و معتقدند، به امام علیه السلام تعلق دارد.^(۶)

آن چه ذکر شد از اصناف و مصادیق انفال است و انفال به استناد روایات بسیاری که به تعدادی از آن ها اشاره شد، متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و بعد از او به امام معصوم علیه السلام، اختصاص می یابد.

قرآن کریم در بیان قانون و حکم کلی انفال، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: از تو درباره انفال سؤال می کنند، بگو انفال، مخصوص خداوند متعال و پیامبر می باشد. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ).^(۷)

ص: ۴۳۱

۱- (۱) مصباح الفقیه ۴: ۲۴۹؛ مسالک الافهام ۱: ۴۷۴.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۵: ۴۷۴۹، لسان العرب ۴: ۵۴.

۳- (۳) کفایه الاحکام ۱: ۲۱۹؛ مهذب الاحکام ۱۱: ۴۹۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۵۲۵، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۶.

۵- (۵) همان، ح ۸.

۶- (۶) ر. ک: النهایه ۲۰۰؛ المقنعه: ۲۷۹؛ المعبر فی شرح المختصر ۲: ۶۳۵؛ المهذب ۱: ۱۸۶.

۷- (۷) سوره انفال ۸: ۱.

فقهای امامیه بر این حکم اتفاق نظر دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، انفال متعلق به امام معصوم علیه السلام است و در زمانی که در بین جامعه حضور دارد، برای هیچ کس تصرف در آن بدون اجازه از سوی ایشان یا جانشین وی جایز نیست^(۱).

امام علیه السلام حق دارد در مورد انفال به هر صورت که بخواهد، عمل نماید و به طور قطع آن حضرت بر طبق مصلحت جامعه اسلامی و در امور مهم و رفع احتیاجات مادی و تقویت مسلمانان در مقابل دشمنان اسلام، نسبت به انفال عمل خواهد نمود و مسلماً قدر متیقن از این امور، تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و ایتام و فرزندان فقرا می باشد.

مؤید این برداشت، روایتی است که شیخ کلینی آن را در کافی از حبيب بن ابی ثابت نقل نموده که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقداری عسل و انجیر و نوعی حلوا از همدان برای آن حضرت آورده بودند، دستور فرمودند، اطفال یتیم را جمع نمودند، آن حضرت با انگشتان مبارک خود، عسل را از ظرف مخصوص (ظاهراً در آن زمان عسل را در مشک قرار می دادند) بیرون می آوردند و به ایتام می خوردند و به افراد دیگری که حضور داشتند هر کدام یک قدح و به اندازه معین می دادند. کسی عسل را جویا شد، جواب فرمودند: امام به منزله پدر ایتام است، این گونه رفتار نمود تا حق پدری رعایت گردد. «قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَقُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْأَبَاءِ»^(۲) آن چه ذکر شد، مربوط به زمان دولت حق و حضور امام معصوم علیه السلام است، اما در زمان غیبت، بین فقها بحث و گفتگو است که آیا برای شیعیان، تصرف در انفال بدون اذن از نایب امام و حاکم اسلامی (مجتهد جامع الشرایط) جایز و مباح می باشد و یا این که نیاز به اذن دارد؟

تحقیق در این باره از قلمرو این کتاب خارج است، ولی به یقین یکی از مصارف روشن و قدر متیقن از ادله این است که حاکم اسلامی می تواند دست کم بخشی از انفال را در جهت تأمین نفقه و رفع نیاز کودکان بی سرپرست و ایتام، مصرف نماید.

ص: ۴۳۲

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۱: ۲۶۳؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۸۳-۱۸۴؛ تذکره الفقهاء ۵: ۴۴۱؛ مدارک الاحکام ۵: ۴۱۹؛ جامع المقاصد ۳: ۵۳.

۲- (۲) الکافی ۱: ۴۰۶، ح ۵؛ الوافی ۳: ۶۵۳، الباب ۹۸، ح ۶.

خراج در لغت به آن چه از غلّه و محصول اراضی به دست می آید، گفته می شود^(۱) و در اصطلاح فقها، مقدار معینی است که امام علیه السلام از محصول زمین های کفّار که مجاهدین با قهر و غلبه بر آن مسلط شده اند، دریافت می نماید.^(۲)

خراج در مقابل جزیه به کار می رود^(۳) و جزیه در لغت به معنی آن چه از کافر ذمی دریافت می شود، آمده است^(۴) و مقصود از آن در اصطلاح فقها نیز همین معنی می باشد.^(۵)

به طور کلی می توان گفت: مقصود از جزیه، مالیاتی است که ساکنان غیر مسلمان در کشورهای اسلامی (اهل ذمه) بر طبق ضوابط و شرایط معین به طور سالیانه به حاکمان اسلامی می پرداختند.^(۶) البته، هم اکنون حکم جزیه اجراء نمی گردد.

به هر صورت دخل و تصرف در خراج^(۷) و جزیه^(۸) از اختیارات امام معصوم علیه السلام و نایب او (حاکم جامع شرایط) می باشد و به صورتی که در انفال توضیح داده شده، می تواند از منابع نفقه ایتم و کودکان بی سرپرست محسوب شود.

ز: خمس درآمدها

مقصود از خمس در فقه امامیه، یک پنجم در آمد یا غنایم است که باید مسلمانان به امام علیه السلام یا جانشین او بپردازند. خمس به شش قسمت تقسیم شده است، سهمی از آن متعلق به خداوند متعال و سهمی دیگر، متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهمی هم برای ذی القربی یعنی خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر گرفته شده است. این سه سهم، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار

ص: ۴۳۳

۱- (۱) مصباح المنیر: ۱۶۶.

۲- (۲) روضه المتقین ۳: ۱۴۸ «باب الخراج و الجزیه»، بلغه الفقیه ۱: ۲۵۰-۲۵۱.

۳- (۳) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۸۰۵.

۴- (۴) القاموس المحيط: ۱۲۷۰؛ راغب، المفردات: ۱۹۵، مصباح المنیر: ۱۰۰.

۵- (۵) روضه المتقین ۳: ۱۴۸، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۸: ۱۱۴.

۶- (۶) فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۲۱۳۵.

۷- (۷) المبسوط ۲: ۳۴؛ ۶۶؛ السرائر ۱: ۴۷۷؛ شرائع الاسلام ۱: ۳۲۲؛ جواهر الکلام ۲۲: ۲۰۰؛ مجمع الفائدة والبرهان ۷: ۴۷۰-۴۷۱.

۸- (۸) علی اکبر کلانتری، الجزیه واحکامها: ۱۳۱؛ سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۱: ۳۹۵.

امام علیه السلام و سپس در غیاب امام علیه السلام، در اختیار نائب وی (مجتهد جامع شرایط) قرار می گیرد، تا با رعایت جوانب مصلحت، در راه هایی که لازم می داند مصرف نماید و سه سهم دیگر برای ایتم، مساکین و ابناء سبیل (در ماندگان و بیچارگان) از سادات هاشمی است. این حکم مورد توافق فقها است. (۱)

در قرآن آمده است: بدانید هرگونه غنیمتی نصیب شما می شود، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ذی القربی (امامان معصوم) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) می باشد. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... (۲)

از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه، نقل شده که فرموده است: به خدا قسم مقصود از ذی القربی در آیه ای که ذکر شد، ما یم (امامان معصوم)، همان هایی که خداوند آن ها را قرین و نزدیک خودش و پیغمبرش قرار داده و فرموده است: آن چه را خداوند از اموال کافران به رسول خود غنیمت داد، متعلق به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان و فقیران و راه ماندگان می باشد. «نَحْنُ وَاللَّهُ عَنَىٰ بِيَدِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَّا اللَّهُ بِنَفْسِيهِ وَ بِرَسُولِهِ فَقَالَ: (فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) (۳) فِينَا خَاصَّةٌ» (۴) از این روایت و روایات دیگر، معلوم می گردد، منظور از ذی القربی در آیه قرآن، همه خویشاوندان پیغمبر نیست، بلکه امامان معصوم: می باشند، و با توجه به این که امامان معصوم، جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علت اختصاص یک سهم از خمس به آن ها روشن می گردد.

به تعبیری دیگر، سهم خدا و سهم رسول و سهم ذی القربی، هر سه سهم متعلق به رهبر حکومت اسلامی است و او زندگی خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری است، از جمله تأمین نفقه ایتم و کودکان بی سرپرست، مصرف می نماید.

ص: ۴۳۴

۱- (۱) المبسوط ۱: ۲۶۲؛ تذکره الفقها ۵: ۴۳۱؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۸۱؛ الروضه البهیه ۲: ۷۸-۷۹؛ مستند الشیعه ۱۰: ۸۳.

۲- (۲) سوره انفال ۴۱: ۸.

۳- (۳) سوره حشر ۵۹: ۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۵۱۲، باب ۱ من ابواب قسمه الخمس، ح ۷.

هم چنین منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه، تنها ایتام و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می باشد، گرچه ظاهر آیه مطلق است، ولی روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، آن را مقید می نماید.

با توجه به این که، زکات بر نیازمندان بنی هاشم و سادات به طور مسلم، حرام است، باید نیازهای آن ها از این طریق تأمین گردد و در حقیقت خمس برای تأمین مخارج سادات و زکات برای غیر سید معین شده است.

ح: صدقات مستحبی

آن چه تاکنون ذکر شد، منابعی است که تأمین نفقه ایتام و کودکان بی سرپرست از آن ها با توجه به توضیحاتی که بیان شد و شرایطی که در فقه بیان شده، نسبت به بعضی از مسلمانان واجب می گردد.

علاوه بر آنها، در اسلام طیف وسیعی از صدقه های مستحب بیان گردیده و مسلمانان به انجام آن ترغیب و تشویق شده اند.

یکی از بهترین موارد، مصرف انواع مختلف صدقات، اعم از آن چه تحت عنوان خاصی بیان گردیده، مانند موقوفات و یا صدقه به طور عام، کمک به افراد فقیر، مسکین و مستمندان و تأمین نفقه آنهاست.

در قرآن آمده است: نیکی آن نیست [که به هنگام نماز] صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی و نیکوکار کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند و مال خود را با علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و نیازمندان و بردگان انفاق می کنند. (وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ). (۱)

در آیات دیگری، راه نجات و رسیدن به سعادت در دنیا و آخرت و گذر از گردنه سخت قیامت را، برده آزاد کردن و اطعام به گرسنگان در روز سختی و گرسنگی

ص: ۴۳۵

و نیز کمک به ایتام و مستمندان می داند. (فَكَ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَى * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ). ۱.

چنین به نظر می رسد که گردنه سخت و دشواری که در این آیات بدان اشاره شده، مشکلاتی است که انسان تا رسیدن به سعادت کامل در عالم آخرت در پیش روی دارد و عبور از آن فقط با انجام مجموعه ای از اعمال خیر با محوریت خدمت به خلق و کمک به ضعیفان به ویژه ایتام و کودکان مستمند، امکان پذیر است.

در این باره، روایات بسیاری نیز وارد شده است (۱).

ص: ۴۳۶

۱- (۲) ر. ک: الکافی ۱: ۴۰۶، ح ۵؛ ۵: ۱۲۸، ح ۲؛ ۷: ۴۹ و ۵۱، ح ۷؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۸۹، ح ۵۴۳۳؛ تهذیب الاحکام ۹: ۱۷۶، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه ۹: ۳۹۷، باب ۱۳ من ابواب الصدقه، ح ۸.

حضانت (به فتح و کسر حاء) از حضن گرفته شده است. در لغت به بین زیر بغل تا پهلو و بین سینه و بازوان، و جانب و کنار را حضن می گویند و حضانت نیز به معنای حفظ و نگهداری کودک، در کنار گرفتن و پرستاری و مراقبت (۱) از وی می باشد. و در اصطلاح فقها، عبارت است از ولایت و سلطنت بر تربیت کودک و انجام آن چه به مصلحت اوست، از قبیل حفظ و نگهداری وی، نظافت، پرستاری و تربیت (۲) به طور کلی، به کار بردن وسائل لازم برای بقا و نمو و بهداشت جسمی و روحی طفل، مانند دادن خوراکی، پوشانیدن لباس پاکیزه، تمیز نگه داشتن طفل به وسیله شستشو و امثال آن به مقتضای سن او می باشد.

برخی از صاحب نظران در حقوق مدنی، حضانت را این گونه تعریف کرده است: «حضانت عبارت است از اقتداری که قانون به منظور نگهداری و تربیت اطفال به پدر و مادر آنان اعطا کرده است» (۳).

ص: ۴۳۹

-
- ۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۲: ۱۰۵، معجم مقابیس اللغة ۲: ۷۳، اقرب الموارد ۱: ۶۷۱، مجمع البحرین ۱: ۴۲۲، فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۲۵۳۹.
 - ۲- (۲) ر. ک: قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱، مسالک الافهام ۸: ۴۲۱، ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۴، جامع المدارک ۴: ۴۷۲-۴۷۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۶.
 - ۳- (۳) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۷۹.

حضانت کودک، حق و تکلیف طبیعی و فطری پدر و مادری است که او را به دنیا آورده اند، زیرا بشر به طور طبیعی و ذاتی، فرزندان خود را دوست دارد و به آن ها عشق می ورزد. بسیاری از پدر و مادرها حاضرند سختی و ناراحتی تحمل نمایند تا فرزندان شان راحت باشند، از آسایش خود بگذرند تا آن ها آسایش داشته باشند. آنان تمایل دارند املاک و دارایی خود را در اختیارشان قرار دهند، این خصلت اختصاص به انسان ندارد، حیوانات نیز این گونه می باشند. اسلام این فطرت ذاتی انسان را کامل نموده و در حقیقت با بیان ضوابط و قوانینی آن را در چارچوب مشخص قرار داده است تا اگر پدر و مادر در این خواسته توافق نداشتند، با رعایت قوانین شرعی آن چه به مصلحت کودک است، انجام شود.

به هر صورت از مجموع ادله ای که در کتاب و سنت آمده است استفاده می شود، حضانت کودک بر والدین او و در صورتی که پدر و مادر نداشته باشد، بر اجداد و دیگر بستگان وی، شرعاً واجب است.

ادله فقهی این حکم

۱ - خداوند می فرماید: هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به کودک ضرر زنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ). (۱) از این آیه استفاده می شود، پدر و مادر نباید در هیچ موردی موجب ضرر بر فرزند خود باشند. (۲)

برخی از مفسران، آیه را این گونه معنی کرده اند: پدر و مادر نباید در وظایفی که نسبت به طفل دارند، کوتاهی نمایند، بلکه باید به گونه ای عمل کنند که موجب ضرر بر فرزند نباشد. (۳)

بدیهی است عدم حضانت کودک توسط پدر و مادر موجب ضرر بر او است که به طور التزامی این آیه آن را نفی و منع نموده است.

ص: ۴۴۰

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۲: ۱۱۴، تفسیر المنار ۲: ۳۴۶.

۳- (۳) البحر المحیط ۲: ۲۲۵، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۱: ۷۲۹.

۲- هم چنین فرموده است: درباره فرزندان کار را با مشاوره شایسته انجام دهید، (وَ أَتَمُّوْا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ) (۱).

یعنی درباره سرنوشت فرزندان و به طور کلی امور مربوط به آن ها، مانند حضانت و نگهداری و تربیت، با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته و شناخته شده تصمیم بگیرید، مبدا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر بگیرند و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله (وَ أَتَمُّوْا) از ماده ایتمار، گاه به معنی «پذیرا شدن دستور» و گاه به معنی «مشاوره» می آید و معنی دوم در این جا مناسب تر است و تعبیر به معروف، تعبیر جامعی است که هر گونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد، شامل می گردد. (۲).

بعید نیست بتوان از آیه استفاده نمود که وجوب حفظ و نگهداری طفل بر والدین امری روشن و مسلم است و در صورت اختلاف باید با مشاوره شایسته و در چارچوب مشخص که مصلحت طفل رعایت شود، انجام وظیفه شود.

۳- روایات بسیاری درباره اصل استحقاق والدین بر حضانت طفل و تعیین زمان مسئولیت هر کدام وارد شده است، مانند این که راوی با سند صحیح نقل می کند، بعضی از دوستان ایشان طی نامه ای از امام صادق علیه السلام سؤال کرده است، همسر خود را مطلقه ساخته در حالی که از او فرزند داشته است، در این صورت حضانت فرزندانشان با کدامیک از پدر و یا مادر می باشد؟ آن حضرت در جواب نوشته اند: مادر در امر حضانت نسبت به فرزندش استحقاق بیشتری دارد تا هفت سال و اگر او بخواهد می تواند حق خود را به پدر طفل واگذار نماید، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ سَبْعَ سِنِينَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ الْمَرْأَةُ» (۳).

ص: ۴۴۱

۱- (۱) سوره طلاق ۶:۶۵.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر نمونه ۲۴:۲۴، مجمع البیان ۱۰:۴۷، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۱۴:۶۶۹، التفسیر الکاشف ۷:۳۵۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱:۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

روایات وارده در این باره زیاد است که در بخش های بعدی ذکر خواهیم نمود و از آن ها استفاده می شود موضوع وجوب حضانت طفل بر والدین، در عرف آن زمان، امری روشن و بدیهی بوده و بدین جهت حکم استحفاق و اولویت بیش تر در زمان اختلاف بین پدر و مادر طفل را از امام علیه السلام سؤال می نمودند.^(۱)

۴- عقل تشخیص می دهد که طفل در این برهه از حیات خویش به شدت نیازمند حفاظت و نگهداری است و باید این خواسته از جانب پدر و مادر که نسبت به دیگران با او مهربان تر و شفقت بیشتری دارند، به ویژه مادر، رعایت گردد.^(۲)

سیره عقلا و متشرعه نیز بر همین معنی حکایت دارد به گونه ای که اگر پدر و مادری به وظیفه خود در این باره عمل نکنند، او را سرزنش نموده و عمل او را زشت می شمردند.

۵- از عبارات فقها استفاده می شود وجوب حضانت در نزد آنان، امری مسلم است و نسبت به آن اتفاق نظر دارند، هر چند به عنوان اجماع نقل نشده است. صاحب جواهر در این باره می نویسد: «امر حضانت روشن است و تردیدی در آن وجود ندارد».^(۳) در مهذب الاحکام آمده است: «ظاهر کلمات فقها در اصل حکم حضانت، تسالم و توافق است، هر چند با تعبیرات مختلف آن را بیان نموده اند».^(۴)

۳- ماهیت حضانت (حق یا تکلیف)

با عنایت به توضیحاتی که ذکر شد روشن گردید حضانت اطفال، آمیزه ای از حق و تکلیف می باشد. از طرفی حق است و هر کدام از پدر و مادر با توجه به گرایش طبیعی و فطری خود دارند فرزند خود را حضانت و نگهداری نمایند و در تربیت او سهم باشند و کسی حق ندارد آن ها را از استیفای حق خود محروم سازد و فرزند را از آنان جدا نماید و از طرفی حضانت، تکلیف و حکم شرعی است که به عهده والدین گذاشته شده بدین

ص: ۴۴۲

۱- (۱) توضیح بیش تر در این باره در موسوعه احکام الاطفال ۱: ۳۰۹ به بعد آمده است.

۲- (۲) ر. ک: مهذب الاحکام ۲۵: ۲۷۶.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۴.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۷۶.

معنی که پدر و مادر نمی توانند از حضانت سر باز زنند و در صورتی که به وظیفه خود عمل نکنند، حاکم شرع آن ها را بر انجام آن، اجبار می نماید.

مرحوم شهید اول در این باره می نویسد: «اگر مادر از حضانت فرزند امتناع ورزد، پدر نسبت به آن اولویت دارد و اگر هر دو امتناع ورزند باید پدر را به انجام آن اجبار نمود»^(۱).

۴- تعیین اولویت در حضانت اطفال

تا زمانی که اختلافی بین پدر و مادر نباشد با توافق یکدیگر اطفال را حضانت و نگهداری می نمایند، ولی چنان چه در اثر ناسازگاری در دو محلّ جداگانه سکونت داشته باشند و یا به هر دلیل، مرد همسر خود را مطلقه نماید، در فقه اسلامی اولویت هر یک از والدین نسبت به حضانت طفل معین شده و در این باره نظریات مختلفی وجود دارد، مهم ترین آن ها بدین شرح است:

الف: دیدگاه مشهور فقهای امامیه، مادر تا دو سال در مورد پسر و تا هفت سال در مورد دختر بر پدر اولویت و تقدّم دارد. محقق در شرایع می نویسد: «مادر در حضانت فرزند در مدّت شیرخوارگی، یعنی دو سال تمام اولویت دارد، پسر باشد یا دختر»^(۲).

هم چنین شهید ثانی در این باره ادعای عدم خلاف نموده^(۳) و صاحب ریاض معتقد است، این نظریه بر پایه اجماع فقها و فتوای آنان و نصّ مسلم است.^(۴)

کلمات بسیاری دیگر از فقیهان^(۵) نیز این گونه می باشد.

۵- ادله فقهی این نظریه

۱- قرآن کریم می فرماید: مادران، فرزندان را تا دو سال تمام شیر می دهند... و بر آن کسی که فرزند برای او متولّد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور

ص: ۴۴۳

۱- (۱) القواعد و الفوائد ۱: ۳۹۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۵.

۳- (۳) مسالک الافهام ۸: ۴۲۱.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۲: ۱۵۳.

۵- (۵) النهایه: ۵۰۳، المقتعه: ۵۳۱، جامع المدارک ۴: ۴۷۲، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۵۶.

شایسته (در مدت شیر دادن) بپردازد، (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (۱).

این آیه به صراحت دلالت دارد، حق شیر دادن به طفل در دو سال شیرخوارگی برای مادر است و اوست که می تواند در این مدت از فرزند خود نگهداری کند و به تعبیری دیگر، حق حضانت نیز به مادر داده شده است (۲)، زیرا تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، از طرفی عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد. بنابراین قرار دادن حق حضانت و نگهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه می باشد، هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر (۳).

۲- روایات بسیاری در تعیین زمان اولویت والدین نسبت به حضانت اطفال وارد شده است و نظریه مشهور مقتضای جمع بین آن ها است.

توضیح این که، در بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام سؤال شده، مردی همسرش را که از او فرزند دارد، طلاق داده است، کدام یک از زن یا شوهر به حضانت فرزند سزاوارترند؟ امام علیه السلام می فرماید: زن مادام که ازدواج نکرده است، سزاوارتر است. «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُوجِ» (۴). در روایت دیگری آمده است: مادر در حضانت طفل تا پایان شیرخوارگی سزاوارتر است،

«فَهِيَ أَحَقُّ بِابْنِهَا حَتَّى تَقْطِعَهُ» (۵) و در روایت صحیح دیگری که پیش تر ذکر شد امام علیه السلام فرموده اند: مادر تا هفت سال در حضانت اولویت دارد مگر این که حاضر شود از حق خود بگذرد.

«الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ سَبْعَ سِنِينَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ الْمَرْأَةُ» (۶).

ص: ۴۴۴

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر المیزان ۲: ۲۴۰-۲۴۱، مجمع البیان ۲: ۱۱۳-۱۱۴.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر نمونه ۲: ۱۸۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱ باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۵- (۵) همان: ح ۲.

۶- (۶) همان ۲۱: ۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

روایت دوّم و سوّم بر نظریه مشهور دلالت دارد، دیگر روایات نیز به قرینه صراحت این دسته از روایات بر همین معنی حمل و بین آن ها جمع می گردد. بنابراین به مفاد روایات مادر تا دو سال در مورد پسر و تا هفت سال در مورد دختر بر پدر اولویت در حضانت اولویت و تقدّم دارد مگر در صورتی که بعد جدایی پدر ازدواج نموده باشد.

افزون بر این، اولویت داشتن مادر در حضانت طفل در سال های نخستین زندگی، امری طبیعی و منطقی است، زیرا مهربانی و از خود گذشتگی مادر و مراقبت و مواظبت او از طفل، از هر کسی بیش تر است و کودک در این سنین به مادر از هر شخص دیگر نیازمندتر است، وقتی مدت شیرخوارگی کودک پایان یافت پدر نسبت به حضانت پسر، و مادر نسبت به حضانت دختر تا هفت سالگی اولویت دارند.

البته در مسأله دیدگاه های دیگری نیز وجود دارد:

ب: شیخ مفید معتقد است، مادر تا زمان نه سالگی دختر در حضانت وی اولویت دارد. (۱)

ج: شیخ طوسی معتقد است، مادر نسبت به پسر تا هفت سال و نسبت به دختر تا زمانی که ازدواج نکرده، اولویت دارد. (۲)

د: مادر تا زمانی که ازدواج نکرده در حضانت اولویت دارد. (۳)

ه: - مادر تا دو سال در حضانت اولویت دارد و بعد از آن بستگی به نظر قاضی دارد. (۴)

صاحبان هر یک از این اقوال برای اثبات مدعای خود به روایاتی استناد نموده که توضیح در مورد آنها از هدف کتاب خارج می باشد، در این خصوص به موسوعه احکام الاطفال مراجعه شود. (۵)

ص: ۴۴۵

۱- (۱) المقتعه: ۵۳۱، المراسم العلویه: ۱۶۶، المهذب البارع ۳: ۴۲۶.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۱۳۱-۱۳۲.

۳- (۳) المقتع: ۳۶۰.

۴- (۴) محمد جواد مغنیه، فقه الامام الصادق علیه السلام ۵: ۳۱۳-۳۱۴.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۳۲۵ و بعد از آن.

۶- حضانت طفل در صورت فوت پدر یا مادر

اگر یکی از والدین فوت کند یا شرایط حضانت را دارا نباشد، مانند این که مرتد شود، در این صورت حضانت طفل با کسی که زنده و دارای شرایط است، می باشد، هر چند متوفی پدر باشد و در هنگام مرگ وصیت کرده و شخصی را برای حضانت طفلش معین کرده باشد، زیرا وصی حق ندارد در کارهایی که موصی حق دخالت ندارد، مداخله نماید و با فرض این که پدر فوت شده یا شرایط حضانت را ندارد، حق حضانت او نیز از بین می رود.

مرحوم شهید ثانی می نویسد: «در صورتی که پدر فوت کند... حضانت به مادر منتقل می شود و مادر نسبت به آن از وصی پدر و دیگر اقارب اولویت دارد»^(۱). فقیهان دیگری نیز^(۲) این گونه نظر داده اند.

۷- ادله این دیدگاه

۱- اطلاق آیه شریفه قرآن که می فرماید: هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به کودک ضرر بزنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ)^(۳). بی تردید جدا نمودن کودک از هر کدام از والدین در صورتی که حضانت منحصر به آنان باشد، اضرار به کودک است که آیه شریفه از آن نهی می نماید.

۲- ظهور آیه شریفه دیگری که می فرماید: خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته، اولویت دارند. (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)^(۴).

زیرا اولویت در این آیه شامل ارث و حضانت و دیگر احکام می باشد. به تعبیری دیگر، طفل نیاز به حضانت و تربیت دارد و باید فردی به انجام آن همت گمارد، به حکم این آیه، قریب او، یعنی پدر یا مادرش نسبت به دیگران اولویت دارند.^(۴)

ص: ۴۴۶

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۲۷:۸.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۴، المقنعه ۵۳۱، شرائع الاسلام ۳۴۶:۲، قواعد الاحکام ۱۰۲:۳، جواهر الکلام ۲۹۳:۳۱.

۳- (۳) سوره بقره ۲۳۳:۲.

۴- (۴) ر. ک: السرائر ۶۵۲:۲، اطیب البیان فی تفسیر القرآن ۱۶۵:۶.

۳- ظهور، بلکه صراحت بعضی از اخبار، مانند آن که در روایت مؤثق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: اگر پدر فوت کند، مادر طفل به حضانت او از دیگر اقربا سزاوارتر است. «فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ فَلِأُمِّ أُمَّةٍ مِنْ الْعَصَبَةِ»^(۱) و برخی دیگر از روایات.^(۲)

۴- در این باره ادعای اجماع شده است.^(۳)

۵- بعضی از فقها فرموده اند: مقتضای اصل در بعضی از موارد، چنین اقتضا دارد و با عدم قول به فصل در دیگر موارد نیز حکم به فراگیری این نظریه می گردد.^(۴)

۶- پدر و مادر به کودک مهربان تر و دلسوزتر می باشند، بنابراین حضانت و نگهداری طفل که منطبق با طبع اولیه و فطرت طبیعی پدر و مادر است، باید اختصاص به آن ها داشته باشد، در بعضی از روایات نیز به این نکته اشاره شده، مانند آن که امام علیه السلام می فرماید: «أَنْذَلِكْ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْفَقَ بِهِ أَنْ يَتَرَكَ مَعَ أُمِّهِ»^(۵)، بهتر این است که کودک با مادر خود باشد و تحت حضانت او قرار گیرد، زیرا او به طفل، مهربان تر است نسبت به دیگران.

۸- حضانت کودک در صورت فوت والدین

در صورتی که پدر و مادر طفل هر دو از دنیا بروند و جد پدری زنده باشد، نظریه مشهور بین فقها این است که حق حضانت از آن او خواهد بود.^(۶)

آیه الله فاضل لنکرانی در توجیه این نظریه می نویسد: «حضانت در حقیقت و بالاصاله از آن پدر است، زیرا فرزند از آن اوست، به استناد بعضی از روایات و اجماع، با وجود مادر به او انتقال می یابد و اگر پدر و مادر هر دو از دنیا رفتند به جد پدری منتقل می شود،

ص: ۴۴۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۰:۲۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰۶:۸، ح ۵.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۹۳:۳۱.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴۷۰:۲۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱، الروضه البهیة ۴۵۸:۵-۴۵۹، تحریر الوسیله ۳۱۳:۲، السرائر ۶۵۳:۲.

۶- (۶) المبسوط ۴۲:۶، شرائع الاسلام ۳۴۶:۲، قواعد الاحکام ۱۰۲:۳، جواهر الکلام ۲۹۷:۳۱، تحریر الوسیله ۳۱۳:۲.

زیرا او نیز پدر است و شریک است در این که فرزند از اوست و به همین جهت، آن دو (پدر و جد پدری) مشترکاً بر طفل ولایت دارند. (۱)

اما اگر با فوت پدر و مادر، جد پدری نیز در قید حیات نباشد، در این صورت حضانت با کیست؟ و چه کسی اولویت دارد؟ نظریات مختلفی ابراز گردیده، از جمله:

۱ - حضانت به مادرِ مادرِ طفل منتقل می شود. (۲)

۲ - عده ای بر آنند که حضانت به عهده خویشان نسبی طفل با رعایت ترتیب ارث (الاقرب فالاقرب) خواهد بود، یعنی آنان که در طبقه ی دوم ارث قرار دارند، مثل برادر و خواهر و فرزندانشان، بر آنان که در طبقه ی سوم ارث قرار دارند مثل عموها و دایی ها و فرزندانشان، مقدمند. (۳)

۳ - عده دیگری از فقها معتقدند، حق حضانت منتقل به وصی پدر و در صورت نبودن وصی پدر، منتقل به وصی جد پدری می شود، زیرا وصی نماینده و قائم مقام پدر یا جد پدری است و اگر وصی پدر و جد پدری وجود نداشت، این جا نوبت حاکم است که کسی را از مال کودک و یا اگر کودک مال نداشت، از بیت المال اجیر کند که طفل را نگهداری نماید و اگر حاکم هم نبود بر تمام مسلمانان به عنوان واجب کفایی واجب است طفل را نگهداری نمایند. (۴)

۹- شرایط حاضن

مقصود از شرایط در این بحث، شرایطی است که باید در شخصی که نگاهداری طفل به او واگذار می شود، وجود داشته باشد. شک نیست که حضانت را باید به کسی واگذار کرد که شایستگی و توانایی انجام آن را داشته باشد، زیرا حضانت همان گونه که ناظر به حمایت جسمی از کودک است، ناظر به حمایت روحی و اخلاقی از او نیز می باشد. بدان جهت در فقه امامیه، حضانت طفل به کسی واگذار می شود که دارای شرایط زیر باشد:

ص: ۴۴۸

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۳.

۲- (۲) المقنعه: ۵۳۱.

۳- (۳) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۲، مسأله ۲۲۰، مسالک الافهام ۸: ۴۳۰، الروضه البهیة ۵: ۴۶۰.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۶.

اگر طفل مسلمان باشد، شخص کافر اگرچه مادر یا پدر او باشد، نمی تواند حضانت او را به عهده گیرد. بنابراین اگر یکی از والدین طفل مسلمان که به تبع پدر یا مادر مسلمان است، کافر باشد و یا کافر و مرتد گردد، حق حضانت او ساقط می گردد و به دیگری واگذار می شود و اگر هر دو مرتد گردند، فرزند از آنان گرفته می شود و به شخص امین مسلمانی (جد پدری طفل یا دیگر اقربا و یا شخص ثالثی) سپرده می شود.

فقیهان در لزوم رعایت این شرط، اتفاق نظر دارند^(۱) و در تأیید آن به آیه شریفه قرآن استدلال نموده اند، آن جا که می فرماید: خداوند هرگز برای کافران راه تسلطی نسبت به مؤمنین قرار نداده است. (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا).^(۲)

جواز حضانت کافر بر طفل مسلمان نوعی سلطنت بر اوست و از لحاظ ایمان و اخلاق برای او زیان بخش و خطرناک است و به حکم این آیه از آن نهی شده است، زیرا از آن استفاده می شود خداوند در عالم تشریح هیچ حکمی که موجب تسلط کافر بر مؤمن باشد، جعل نفرموده است. از این رو فقها در فقه در مسائل مختلف برای عدم تسلط کفار بر مؤمنین به این آیه استناد می نمایند. از این آیه قاعده فقهی نیز استنباط شده است که: «نفی السبیل للکافرین علی المسلمین»^(۳). ممکن است برای اثبات این شرط به روایت مشهوری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده، با این مضمون: «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه» استناد نمود.^(۴)

ص: ۴۴۹

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۶: ۴۰، الشرائع الاسلام ۲: ۳۴۵، مسالک الافهام ۸: ۴۲۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۴، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۸.

۲- (۲) سوره نساء ۴: ۱۴۱.

۳- (۳) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱: ۱۸۵، فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه ۱: ۲۳۹-۲۴۰، محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب ۲: ۱۶۸.

۴- (۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۳۴، ح ۵۷۱۹.

ب: آزاد بودن

کسی که نگهداری طفل به او واگذار می شود باید آزاد (غیر برده) باشد، این شرط مورد توافق فقها^(۱) است، البته این شرط با منتفی شدن بردگی (که جزء سیاست های اسلامی بود) دیگر مطرح نیست.

ج: توانایی

بدیهی است نمی توان حضانت را به کسی که توانایی انجام آن را ندارد، محوّل نمود، ظاهراً فقهای شیعه به دلیل بدیهی و روشن بودن لزوم این شرط، با صراحت متعرض آن نشده اند، ولی برخی از فقیهان اهل سنت^(۲) آن را ذکر نموده اند. مستند آن، کلام خداوند متعال است که می فرماید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کند. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).^(۳) و نیز می فرماید: پروردگارا، آن چه را طاقت تحمل آن را نداریم بر ما مقزّر مدار، (رَبِّنَا وَلَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا اِثْرًا).^(۴)

هم چنین حدیث مشهور رفع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل این شرط است، آن حضرت می فرماید: نُهٍ جِيزَ اَمْتٍ مِّنْ بَرِّ دَاشْتِهٖ سُدَّ، از جمله، آن چه به انجام آن توانایی ندارند «و ما لا يطيقون».^(۵) د: عقل

شرط است کسی که نگهداری طفل به عهده اوست، عاقل باشد، بنابراین هرگاه مادر یا پدر در زمانی که حق حضانت با اوست دچار جنون شود، حضانت وی ساقط می شود. فقها در لزوم رعایت این شرط نیز اتفاق نظر دارند^(۶)، زیرا در این حالت شخص مجنون، خود نیازمند به محافظت کس دیگری است که او را نگهداری و از خطرات حفظ نماید و اگر طفل تحت حضانت مجنون قرار گیرد از هر نظر در معرض خطر خواهد بود و موجب

ص: ۴۵۰

۱- (۱) النهایه: ۵۰۴، شرائع الاسلام ۳۴۵:۲، الحدائق الناضره ۹۰:۲۵، جواهر الکلام ۲۸۶:۳۱، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۸.

۲- (۲) ابن قدامه، المغنی ۲۹۷:۹، ابن عابدین، ردّ المختار ۵۵۵:۳، عبد الکریم زیدان، المفصل فی احکام المرأه ۱۰:۴۰-۴۱.

۳- (۳) سوره بقره ۲:۲۸۶.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) شیخ صدوق، الخصال: ۴۱۷، ح ۹، وسائل الشیعه ۳۶۹:۱۵، باب ۵۶ من ابواب جهاد النفس، ح ۱.

۶- (۶) مسالک الافهام ۴۲۳:۸، الحدائق الناضره ۹۱:۲۵، جواهر الکلام ۲۸۶:۳۱، مهذب الاحکام ۲۷۹:۲۵.

ضرر و زیان به وی می باشد که به حکم عقل و نقل از آن نهی شده است، چرا که خداوند می فرماید: (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ) (۱).

افزون بر این که مجنون به مفاد حدیث شریف رفع قلم (۲) فاقد تکلیف است و نمی تواند مسئولیت حضانت را به عهده بگیرد.

ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر به علت جنون، حق حضانت ساقط شود و پس از مدتی بهبودی حاصل گردد، آیا حق حضانت قابل اعاده است؟

فقهای امامیه بر این عقیده اند که پس از زوال جنون، مانعی که برای اعمال حق حضانت وجود داشته است، از بین می رود و مادر یا پدر می تواند حق خود را اعمال نماید. (۳)

ه - عدم ابتلا به بیماری های واگیر

برخی از فقها فرموده اند هرگاه مادر یا پدر که دارای حق حضانت می باشند به یکی از بیماریهای واگیر و صعب العلاج دچار شوند که بیم سرایت آن و آسیب دیدن فرزند وجود داشته باشد، مانند سل، جذام و... حق حضانت ساقط می شود (۴)، زیرا باید از ضرر رسیدن به طفل پرهیز شود.

برخی دیگر گفته اند: حق حضانت ساقط نمی شود، زیرا بر خلاف اطلاق ادله می باشد، به علاوه ضرر طفل با نایب قراردادن دیگری برای حضانت قابل رفع است. (۵)

و: عدم ازدواج مادر

هرگاه نکاح بین والدین در اثر طلاق یا فسخ منحل شود تا زمانی که مادر طفل، شوهر دیگری اختیار نکرده است، حق حضانت او نسبت به طفل باقی است، اما اگر با مرد دیگری

ص: ۴۵۱

۱- (۲) مسالک الافهام ۸: ۴۲۳، جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۷.

۲- (۳) در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده... از مجنون تا زمانی که بهبود یابد «عِنَالْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ»، وسائل الشیعه ۱: ۴۵، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۱۱.

۳- (۴) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۲۳، الحدائق الناضره ۲۵: ۹۱، جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۷.

۴- (۵) القواعد و الفوائد ۱: ۳۹۶، الحدائق الناضره ۲۵: ۹۱.

۵- (۶) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۸.

ازدواج نماید، حق حضانت او ساقط می گردد و فرزند تحت حضانت پدر قرار می گیرد. این حکم مورد توافق فقها^(۱) است و برخی نسبت به آن ادعای اجماع^(۲) نموده اند.

مستند این حکم، صراحت روایات وارد شده در این باب است، مانند آن که، امام صادق علیه السلام می فرماید: مادر نسبت به حضانت، مادام که ازدواج نکرده است، اولویت دارد. «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُجْ» مقصود تا دوسال در مورد پسر و هفت سال نسبت به دختر است.^(۳)

به علاوه، اغلب در این گونه موارد، مادر نمی تواند وظیفه نگهداری طفل را چنان که باید انجام دهد و جمع بین وظایف ناشی از حضانت و تکالیفی که ازدواج بر دوش او می گذارد، دشوار است.^(۴)

آن چه گفته شد در صورتی است که پدر زنده باشد، در غیر این صورت ازدواج مجدد مادر موجب از بین رفتن حق حضانت وی نمی شود.

سؤالی که در این شرط مطرح است که، هرگاه بر اثر ازدواج مادر حضانت به پدر واگذار شود و پس از مدتی ازدواج مادر منحل گردد، آیا حق حضانت به مادر باز خواهد گشت؟ مشهور فقهای امامیه بر این عقیده اند، زیرا با زوال مانع، ممنوع هم عود می نماید.^(۵)

امام خمینی رحمه الله در تحریر الوسيله می نویسد: «هرگاه مادر ازدواج نماید، حق حضانت او درباره فرزند، چه پسر باشد و چه دختر، ساقط می شود و این حق برای پدر خواهد بود ولی اگر از شوهر دوم نیز جدا شود بعید نیست این حق «حضانت» باز گردد، ولی احوط آن است که با هم مصالحه و سازش کنند.»^(۶)

برخی از فقیهان رعایت شرط دیگری را لازم دانسته و گفته اند باید کسی که مسئولیت حضانت طفل به عهده اوست، امین باشد؛ بنابراین اگر پدر و یا مادر فاسق باشند

ص: ۴۵۲

۱- (۱) النهایه: ۵۰۴، المقنعه: ۵۳۱، السرائر: ۲: ۶۵۳، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۱.

۲- (۲) الروضه البهیة ۵: ۴۶۳.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۵، ح ۳.

۴- (۴) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۲۴.

۵- (۵) الخلاف ۵: ۱۳۲-۱۳۳، المبسوط ۶: ۴۱، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۶-۳۴۷، الروضه البهیة ۵: ۴۶۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۱.

۶- (۶) تحریر الوسيله ۲: ۳۱۳.

حق حضانت آنان ساقط می‌گردد، زیرا در این صورت طفل از خیانت در امان نیست (۱). برخی دیگر فرموده‌اند: اگر یکی از پدر و یا مادر عادل و دیگری فاسق باشد، آن که عادل است نسبت به حضانت اولویت دارد (۲). ولی بسیاری از فقها این شرط را لازم ندانسته‌اند، هر چند احتیاط در رعایت آن است.

۱۰- سلب حضانت از دارنده‌ی اولویت

در احکام فقهی با توجه به مصلحت طفل، امکان سلب حضانت یا به تعبیر دیگری، سقوط آن از کسی که اصولاً باید دارای اولویت باشد، پیش‌بینی شده است. از آن چه ذکر شد موارد سقوط حضانت یا مواردی که مانعی برای اجرای آن پیدا شود، روشن گردید که عبارتند از:

الف: جنون پدر یا مادر.

ب: ازدواج مادر با مرد دیگری غیر از پدر کودک.

ج: ابتلای پدر یا مادر به بیماری‌های واگیر و صعب‌العلاج.

د: سوء اخلاق (عدم شایستگی اخلاقی).

در صورتی که پدر یا مادری که عهده دار حضانت طفل می‌باشند، شایستگی اخلاقی برای این امر نداشته باشند به گونه‌ای که موجب ضرر طفل باشد، حق حضانت آن‌ها ساقط می‌گردد. آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می‌گوید: «حق حضانت از مادری که از جهت اخلاقی مضر به حال طفل باشد، ساقط می‌گردد» (۳).

۱۱- حق ملاقات طفل در مدت حضانت

در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر، والدین طفل جدای از یکدیگر زندگی کنند، هر یک از ایشان که طفل تحت حضانت او نیست، حق ملاقات با او را دارد، این امر با توجه به آثار روحی و عاطفی آن مورد توجه قرار گرفته و فقها به این حق تصریح نموده‌اند.

ص: ۴۵۳

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۲۴:۸.

۲- (۲) المسبوط ۴۰:۶، القواعد و الفوائد ۳۹۶:۱، الجامع للشرائع: ۴۵۹.

۳- (۳) جامع المسائل ۴۳۹:۱، مسأله ۱۵۵۶ و ۴۳۹:۲، مسأله ۱۲۹۸.

شیخ طوسی می نویسد: «پدر حق ندارد مانع از اجتماع مادر با فرزند گردد، زیرا موجب قطع رحم می گردد که امری حرام است. هم چنین اگر هر کدام از دختر یا پسر مریض شود، پدر حق ندارد مادر را از مراقبت و عیادت فرزند باز دارد، به دلیل این که مادر نسبت به فرزند مهربان تر و دلسوزتر است و صورتی که مادر مریض شود، فرزند می تواند به عیادت او رود و با او مُراوده نماید.»^(۱) عبارت برخی دیگر از فقها مانند شهید ثانی^(۲) و صاحب جواهر^(۳)، شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

فقیهان در این خصوص به حرمت قطع رحم و اضرار به غیر، و آیاتی که به احسان به پدر و مادر و خویشان امر کرده، استناد نموده اند، مانند این آیه شریفه که بارها در این تحقیق مورد استناد قرار گرفته است؛ خداوند می فرماید: نه مادر حقّ ضرر زدن به کودک را دارد و نه پدر. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ...)^(۴)؛ زیرا منع طفل از ملاقات با مادر و یا پدرش، ضرر اوست که از آن منع شده است.

در آیه دیگری می فرماید: و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و هم چنین به خویشان (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ...)^(۵). ملاقات طفل با پدر و مادرش، احسان به آن ها است که به آن امر گردیده است.

البته باید توجه داشت در صورتی که ملاقات طفل با هر یک از ابویین که طفل در حضانت او نیست یا اقارب دیگر موجب زیان در تربیت و یا نگهداری او باشد، مثل این که پدر مبتلا به فساد اخلاقی باشد و ملاقات او با کودک آثار سوء تربیتی داشته باشد، در این صورت ممکن است حق ملاقات، سلب یا محدود گردد. تشخیص این امر به عهده حاکم شرع و دادگاه صالح می باشد، هم چنین تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن در صورت اختلاف میان ابویین با توجه به مصالح کودک و طرفین، توسط دادگاه معین می گردد.

ص: ۴۵۴

۱- (۱) المبسوط ۴۰:۶-۴۱.

۲- (۲) مسالک الافهام ۸:۴۲۶.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱:۲۹۲.

۴- (۴) سوره بقره ۲:۲۳۳.

در زمینه اجرت حضانت، بین فقها دو دیدگاه مطرح است:

۱- برخی از آنان بر این عقیده اند که حضانت و نگهداری طفل، اجرت ندارد. مرحوم شهید ثانی می نویسد: «مادر حق ندارد اجرت حضانت را مطالبه نماید، ولی در صورتی که طفل نیاز به مخارجی بیش تر از حضانت داشته باشد و پدر متمول باشد و یا کودک اموالی داشته باشد، می تواند مقدار زائد را از پدر طفل یا از اموال کودک مطالبه نماید»^(۱). دلیل این نظریه این است که حضانت حق مادر است و می تواند آن را به رایگان انجام دهد یا آن را اسقاط نماید.

۲- گروه دیگری بر این عقیده اند که چون عمل انسان محترم است و هر عمل محترمی اجرت دارد، مادر نیز می تواند برای انجام حضانت، اجرت مطالبه نماید. صاحب جواهر می گوید: «مادر می تواند حق خود را در حضانت اسقاط نماید و نیز می تواند برای انجام آن مطالبه اجرت نماید و دلیلی بر منع وی از مطالبه اجرت وجود ندارد، مگر کسی ادعا کند که فقها در مورد این که مادر نمی تواند در حضانت مطالبه اجرت نماید اجماع نموده اند، آن هم ثابت نیست»^(۲). برخی از اعلام معاصرین نیز این دیدگاه را پذیرفته اند.^(۳)

در تأیید دیدگاه اول می توان گفت، نگهداری کودک در سنی معین، تکلیف مادر یا پدر است و تابع ضوابط احترام عمل انسان و اصل عدم تبرع نیست. به نظر عرف نیز برای اجرای تکلیف حضانت از طرف مادر یا پدر اجرت تعلق نمی گیرد، بنابراین نظر کسانی که معتقدند نگاهداری و حضانت طفل مجانی و تبرعی است، قوی تر به نظر می رسد و به مصلحت طفل نیز نزدیک تر است، البته اگر حضانت طفل به کسی غیر از پدر یا مادر محول شده باشد، طبق ضوابط کلی

ص: ۴۵۵

۱- (۱) مسالک الافهام ۸: ۴۲۱، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۸۰.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۴.

۳- (۳) سید ابوالقاسم خوبی، منهاج الصالحین ۲: ۲۸۶، محمد جواد مغنیه، فقه الامام الصادق علیه السلام ۵: ۳۱۵.

و عمومی، چون عمل او محترم است به وی اجرت تعلق می گیرد، مگر این که حضانت کننده طفل، قصد تبرع داشته باشد.

ممکن است گفته شود انجام حق حضانت با مجانی بودن آن، ملازمه ندارد، بلکه همان گونه که مادر برای شیر دادن به طفل می تواند مطالبه اجرت کند، حق خواهد داشت برای نگهداری طفل نیز دستمزد و اجرت بگیرد.

در پاسخ می توان گفت: شیر دادن با حضانت متفاوت است، زیرا شیر دادن جزء وظایف زن نیست. افزون بر آن، دلیل روشن از آیات و روایات وجود دارد که زن می تواند برای شیر دادن، به طفل، مطالبه اجرت نماید، در حالی که حضانت از جمله وظایف زن است، پس قیاس حضانت به شیر دادن قیاس مع الفارق است.

البته تمام هزینه حضانت و از جمله اجرت حضانت - بر طبق نظریه کسانی که مادر را مستحق مطالبه اجرت حضانت می دانند - به عهده پدر است و اگر پدر فوت کند و فرزند دارایی داشته باشد از اموال فرزند پرداخت می شود و در مرحله سوّم به عهده مادر و دیگر اقوام مانند جدّ پدری و... می باشد.

۱۳- پایان زمان حضانت

با رسیدن کودک به سن بلوغ و رشد، حضانت پایان می یابد و هیچ کس حتی پدر و مادر حق حضانت بر او را ندارد، چرا که حضانت، نوعی ولایت است و کسی بر فرد بالغ و رشید ولایت ندارد، بنابراین بعد از بلوغ، فرزند می تواند نزد هر کدام از پدر و مادر یا غیر آن دو که بخواهد، بماند.^(۱)

مرحوم محقق در این باره می نویسد: «با رسیدن کودک به سن رشد، ولایت پدر و مادر نسبت به او پایان می یابد و می تواند نزد هر کدام از آن دو که تمایل داشت^(۲)، بماند. شهید ثانی نیز می گوید: «این حکم مورد توافق فقها است».^(۳)

ص: ۴۵۶

۱- (۱) المیسوط ۳۹:۶، السرائر ۲:۶۵۳، کشف اللثام ۷:۵۴۹، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲:۳۴۶.

۳- (۳) مسالک الافهام ۸:۴۳۶.

۱- اصل، با این تقریب که گفته شود اصل، عدم ولایت فردی بر دیگری است، زمان کودکی و عدم بلوغ طفل به مقتضای دلیل، از این اصل خارج شده و بعد از بلوغ تردید پیدا می شود که آیا ولایت باقی است یا خیر؟ اصل، عدم بقای آن است.

۲- اطلاق ادله بلوغ نیز این مورد را شامل می شود، مانند کلام خداوند متعال که می فرماید: یتیمان را بیازماید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند (در آن وقت) اگر در آن ها رشد کافی یافتید، اموالشان را در اختیارشان قرار دهید، (وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (۱).

به مقتضای این آیه، آزمایش و امتحان یتیم و دیگر اطفال قبل از بلوغ به جهت این است که معلوم شود آیا توانایی اداره اموال و دیگر امور زندگی خود را دارند یا خیر؟. هم چنین از این آیه، با کمک روایاتی (۲) که ذیل آن وارد شده است، استفاده می شود رشد و خروج طفل از یتیم (حالتی که نیاز به سرپرست داشته باشد) با رسیدن او به سن بلوغ تحقق می یابد و بعد از آن، نسبت به امور خویش دارای اختیار است و نیاز به سرپرست و حضانت ندارد.

۳- در روایات بسیاری که در حد استفاضه، بلکه تواتر معنوی است، بیان شده، بعد از آن که کودک به حد بلوغ رسید مالک امر خود است و می تواند در امور خویش دخالت نماید، مانند این که امام باقر علیه السلام می فرماید: آنگاه که پسر محتمل شد یا به سن پانزده سالگی رسید... مشمول اجرای حدود الهی به صورت کامل قرار می گیرد... هم چنین دختر وقتی به سن نه سالگی رسید، جایز است در امر خرید و فروش دخالت داشته باشد.

(قال:.... إذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة... أقيمت عليه الحدود التامة... إن الجارية إذا تزوجت... ولها تسع سنين... و جاز أمرها في الشراء و البيع...)(۳)

ص: ۴۵۷

۱- (۱) سوره نساء ۴:۶.

۲- (۲) ر. ک: وسائل الشیعه ۱: ۴۴-۴۵، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۶ و ۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۲.

از این روایت و دیگر روایاتی که به این مضمون وارد شده، استفاده می شود پسر و دختر هرگاه به سن بلوغ برسند مالک نفس خویش می گردند و می توانند در امور خویش دخالت نمایند. به تعبیری دیگر، ولایت بر آن ها از جمله ولایت بر حضانت، به اتمام می رسد.

۱۵- مراقبت و نظارت بر نوجوانان

هر چند بعد از آن که کودک به سن بلوغ رسید حضانت و ولایت بر او پایان می پذیرد، ولی هر نوجوانی بعد از رسیدن به این مرحله نیز احتیاج به مراقبت دارد، به همین دلیل در عین حال که حق و تکلیف والدین نسبت به حضانت پایان می یابد، ولی از جهت اخلاقی و مصلحت فردی و اجتماعی، پدر و مادر باید خود را موظف بدانند تا رسیدن فرزند به مرحله استقلال فکری و عملی، نظارت و مراقبت خود را نسبت به او ادامه دهند و این نظارت در مورد دختران تا شوهر کردن و در مورد پسران تا انتخاب همسر باید ادامه داشته باشد.

شهید ثانی می فرماید: «بعد از بلوغ و رشد فرزند، برای دختر مکروه و ناپسند است که از مادر خود قبل از ازدواج جدا شود»^(۱). این تعبیر در عبارت برخی دیگر از فقیهان نیز دیده می شود.^(۲)

۱۶- مسائل مربوط به حضانت در حقوق مدنی

الف: حضانت حق و تکلیف ابویین است

طبق ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی حضانت و نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است و بدین جهت بر اساس ماده ۱۱۷۵ قانون مدنی طفل را نمی توان از ابویین و یا از پدر و یا مادری که حضانت با اوست، گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی در توضیح تعریف حضانت که پیش تر ذکر شد^(۳)، می نویسد: «در این اقتدار، حق و تکلیف به هم آمیخته است، حقوق پدر و مادر وسیله

ص: ۴۵۸

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۳۶:۸.

۲- (۲) اصباح الشیعه: ۴۴۲، تحریر الاحکام الشرعیه ۱۲:۴، التنقیح الرائع ۲۷۱:۳.

۳- (۳) حضانت عبارت از اقتداری است که قانون به منظور نگهداری و تربیت اطفال به پدر و مادر آنان اعطا کرده است. ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۱۳۹:۲.

اجرای تکالیف آنان است و می توان آن را به دو عنصر نگاهداری و تربیت طفل، تجزیه کرد، این دو عنصر به دشواری در عمل، جدای از هم تصوّر می شود.^(۱)

ب: ضمانت اجرای حضانت

طبق ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی هیچ یک از ابویین حق ندارند در مدّتی که حضانت طفل به عهده آن ها است، از نگهداری او امتناع کنند و در صورت امتناع یکی از ابویین، حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدّعی العموم، نگهداری طفل را به هر یک از ابویین که حضانت به عهده اوست، الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثّر نباشد، حضانت را به خرج پدر و هر گاه پدر فوت شده باشد، به خرج مادر تأمین کند.

بنابراین هر گاه کسی که مکلف به حضانت طفل می باشد، از انجام تکلیف قانونی خود امتناع کند به وسیله قیم یا اقربای طفل و یا دادستان، از دادگاه شهرستان درخواست الزام ممتنع به انجام تکلیف می شود، پس از رسیدگی و صدور حکم از طرف دادگاه و قطعیت آن، اجرائیه طبق آن صادر می گردد.^(۲)

ج: اولویت هر یک از پدر و مادر در حضانت

در این باره پیش تر قانون مدنی ایران از قول مشهور فقهای امامیه پیروی کرده بود و در ماده ۱۱۶۹ آمده بود: «برای نگهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت اولویت خواهد داشت، پس از انقضای این مدّت، حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم، حضانت آن ها با مادر خواهد بود».

فرق گذاشتن بین پدر و مادر در امر حضانت را چنین توجیه می کردند که، در خانواده ایرانی شوهر رئیس خانواده و دارای ولایت قهری نسبت به اطفال خود است، از این رو جز در سال های نخستین زندگی، که طفل احتیاج بیشتری به مواظبت و مراقبت مادر دارد، باید

ص: ۴۵۹

۱- (۱) همان

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۴.

نگاهداری او به پدر واگذار شود. اما این که چرا اولویت مادر در حضانت پسر تا دو سالگی و در نگهداری دختر تا هفت سالگی مقرر شده بود؟ در پاسخ به این سؤال می‌گفتند که، دختر برای آموختن هنرها و اموری که ویژه زنان است و به طور کلی برای تربیتی که در خور جنس زن باشد، احتیاج بیشتری به سرپرستی و نگهداری و مراقبت مادر دارد.^(۱)

اما در سال ۱۳۸۱ با تصویب مجلس شورای اسلامی متن ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی مورد بازنگری و تغییر قرار گرفت و این گونه مقرر شد: «برای حضانت و نگهداری طفلی که ابوی او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است». در تبصره این ماده نیز آمد: «پس از سن هفت سالگی، در صورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک، به تشخیص دادگاه می‌باشد».

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که قانون گذار ضابطه جنسیت فرزند (دختر و پسر) را رها کرده و نیاز عاطفی آنان را یکسان دانسته است.

ناگفته نماند برخی از فقیهان معاصر نیز بر پایه روایات صحیح چنین نظری را ابراز کرده و نگاشته‌اند: «اولی آن است که حضانت فرزند چه دختر و چه پسر تا هفت سالگی به مادر واگذار شود»^(۲).

د: حضانت طفل در مورد جدایی ابوی یا فوت یکی از آن‌ها

در صورتی که نکاح بین ابوی طفل منحل گردد یا در اثر ناسازگاری بدون انحلال نکاح، در محل‌های جداگانه سکونت نمایند، طفل نزد کسی می‌ماند که در حضانت او بوده است و طرف دیگر نمی‌تواند طفل را در حضانت خود قرار دهد، اگرچه پدر باشد، زیرا موجبی برای زوال اولویت حق حضانت موجود نشده است.^(۳)

البته طرف دیگر حق ملاقات طفل را دارا می‌باشد، ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر، ابوی طفل در یک منزل

ص: ۴۶۰

۱- (۱) سید حسین صفایی و اسدالله امامی، حقوق خانواده - قرابت و نسب و آثار آن ۲: ۱۲۵.

۲- (۲) آیت الله خویی در منهاج الصالحین ۲: ۳۲۱.

۳- (۳) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۵.

سکونت نداشته باشند، هر یک از ابویین که طفل تحت حضانت او نمی باشد، حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن در صورت اختلاف بین ابویین، با محکمه است.»

ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی نیز در ارتباط با حضانت طفل در صورت فوت یکی از ابویین مقرر می دارد: «در صورت فوت یکی از ابویین، حضانت طفل با آن که زنده است، خواهد بود، هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.»

ه - شرایط حضانت

منظور از شرایط حضانت، شرایطی است که برای برخورداری از حق حضانت طفل لازم است، این شرایط را در پنج بند مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. عقل

ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی این شرط را در مورد مادر لازم دانسته، ولی بدیهی است که هیچ گاه نمی توان حضانت را به دیوانه واگذار کرد و از این لحاظ فرقی بین مادر و غیر او نیست.

۲. توانایی

در مورد این شرط در قانون مدنی نص صریحی دیده نمی شود، لیکن بدیهی است که نمی توان حضانت را به کسی که توانایی انجام آن را ندارد، واگذار نمود. این نکته را می توان از ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی استنباط نمود، چرا که این ماده دستور می دهد اگر در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی، کسی که حضانت با اوست، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل به خطر بیفتد، دادگاه می تواند حضانت را به دیگری واگذار کند، پس معلوم می شود که در نظر قانون گذار توانایی بر مواظبت و نگهداری طفل شرط حضانت است، البته کسی که حضانت به او واگذار شده می تواند این وظیفه را به دیگری واگذار نماید.

۳. شایستگی اخلاقی

دوباره این شرط در قانون مدنی با صراحت، سخن به میان نیامده است، لیکن می توان لزوم آن را از ماده ۱۱۷۳ استنتاج کرد، متن ماده مذکور

ص: ۴۶۱

(اصلاحی ۱۳۷۶/۸/۱۱) بدین قرار است: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر و یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رییس حوزه قضایی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.

موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است:

۱- اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار.

۲- اشتهار به فساد اخلاق و فحشا.

۳- ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی.

۴- سوء استفاده از طفل و یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی، مانند فساد و فحشا، تکدی گری و قاچاق.

۵- تکرار ضرب و جرح خارج از متعارف».

۴. عدم ازدواج با شخص دیگر

طبق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی مادر تا زمانی دارای حق حضانت است که شوهر دیگری اختیار نکرده باشد و ازدواج مادر با شخصی غیر از پدر طفل، مانع از حضانت است.

۵. اسلام

در حقوق ایران، قانون گذار اشاره ای به شرط اسلام نکرده است، لیکن با توجه به فقه امامیه و ملاک ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی که مربوط به وصی است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی، می توان گفت: کفر مانع حضانت است (۱)، زیرا حضانت، ولایتی است که ابوبن بر شخص صغیر دارند و طفل مسلمانی که در تحت تربیت کافر قرار گیرد، باورهای او را می پذیرد و به اخلاق و خوی او در می آید. (۲).

ص: ۴۶۲

۱- (۱) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۱۳۴:۲.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۷:۵.

و: اجرت حضانت

از ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی که می گوید: «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف است». چنین استنباط می گردد که پدر و مادر در نگهداری و حضانت طفل به تکلیف قانونی خود عمل می کنند و برای انجام این وظیفه قانونی، حق مطالبه اجرت ندارند، زیرا ماده مزبور دلالت دارد که حضانت تکلیف است.

هم چنین قسمت اول ماده ۱۱۷۲ نیز که می گوید: «هیچیک از ابرین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آن هاست از نگهداری او امتناع کنند...». نظریه مجانی بودن عمل حضانت را تأیید می نماید. (۱)

یکی از حقوقدانان در این باره می گوید: «حضانت طفل از قوانین آمره می باشد، بدان جهت پدر و مادر نمی توانند مطالبه اجرت نسبت به عمل خود بنمایند، اگرچه طفل از خود، دارایی داشته باشد». (۲)

ص: ۴۶۳

۱- (۱) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲: ۱۴۰.

۲- (۲) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۲، ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۱۴۷.

۱- تربیت در لغت

تربیت در لغت از ماده «ربا» به معنی «زاد و نما»؛ افزایش یافت، نمو کرد، گرفته شده است (۱). در لسان العرب می نویسد: «ربا الشيء یربو ربواً و رباة: ای زاد و نما» (۲). هم چنین تربیت از کلمه «رب» به معنی مالک، سید و مرتبی اشتقاق می یابد و این گونه معنی می شود: انجام وظیفه کردن به شیوه نیکو و پسندیده. «ربّ ولده و الصبی یربّه رباً» (۳)، یعنی کودک خود را نیکو تربیت کرد و برای او به نحو شایسته انجام وظیفه نمود.

۲- تعریف تربیت

با در نظر گرفتن مفهوم لغوی، می توان تربیت را این گونه تعریف کرد: تربیت عبارت است از انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک به شخص مورد تربیت، تا بتواند استعدادهای نهفته اش را در تمام ابعاد وجودی خویش به طور هماهنگ پرورش داده و شکوفا سازد و به سوی هدف و کمال مطلوب، به تدریج حرکت کند.

ص: ۴۶۴

۱- (۱) مصباح المنیر: ۲۱۷، مجمع البحرین ۲: ۶۷۰-۶۷۱.

۲- (۲) لسان العرب ۳: ۲۹.

۳- (۳) همان: ۱۴.

مقصود از تربیت کودک به طور خاص آن است که مربی، اعم از پدر، مادر، معلم و...، طفل را در بُعد روحی و اخلاقی پرورش دهد، به گونه ای که جسم و جان و عقل و علم او افزایش یابد و در این باره به طوری انجام وظیفه نماید که آن چه به مصلحت اوست از امور مربوط به دین و دنیای وی، انجام پذیرد.

این معنی را می توان از بعضی آیات قرآن استفاده کرد، مانند آن که می فرماید: (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا) (۱). یعنی برای پدر و مادر خویش از درگاه خداوند در زمان حیاتشان طلب مغفرت و رحمت بنما، پاداش آن چه تو را در کودکی تربیت نموده اند. (۲)

لفظ «رحمت» در آیه شریفه در برگیرنده همه کارهای پسندیده مربوط به دین و دنیا است و شخص از پروردگار خویش درخواست می نماید، آن گونه که پدر و مادر نسبت به کارهای پسندیده مرا تربیت کرده و به من احسان نمودند، آن ها را مشمول رحمت و مغفرت خویش قرار ده. (۳)

از کلمه «ارْحَمْهُمَا» استفاده می شود پدر و مادر باید بر اساس محبت، فرزندان خود را تربیت نمایند. هم چنین از کلمه «رَبَّيْتَنِی» استفاده می شود انسان باید از مریبان خود تشکر و قدردانی کند. (۴)

۳- تربیت در اصطلاح فقه و حقوق

در عبارات فقها اصطلاح خاصی در تعریف تربیت یافت نشد و مقصود آن ها از این واژه همان معنی لغوی است، بدان جهت به زنی که طفل را شیر می دهد و او را نظافت و نگهداری و در جهت مصلحت او انجام وظیفه می نماید «مربیه» می گویند. (۵)

ص: ۴۶۵

۱- (۱) سوره اسراء ۱۷: ۲۴.

۲- (۲) مجمع البیان ۶: ۲۴۱.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر الکبیر (۱۹-۲۱): ۳۲۷.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۲: ۷۱ به بعد.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱: ۵۴، جواهر الکلام ۶: ۲۳۱، جامع المدارک ۱: ۲۲۲.

آنان حضانت را هم به معنی تربیت دانسته و در تعریف آن گفته اند: «حضانت: ولایت و اقتداری است برای تربیت نمودن طفل»^(۱). البته برخی دیگر فائده حضانت را تربیت طفل دانسته اند.^(۲)

در اصطلاح حقوقی نیز تربیت به معنای پرورش روحی و اخلاقی اطفال به کار رفته است^(۳). یکی از صاحب نظران در حقوقی مدنی آن را این گونه تعریف می نماید: «تربیت طفل عبارت است از آموختن آداب اجتماعی و اخلاق متناسب با محیط خانوادگی او و هم چنین کوشش در فراگرفتن علم یا صنعت یا حرفه متناسب با زمان و وضعیت اجتماعی خانوادگی که بعداً بتواند به وسیله به دست آوردن عایدات کافی، زندگانی خود را به رفاه بگذارند»^(۴). این تعریف شامل تعلیم نیز می باشد.

۴- تعلیم در لغت

تعلیم از واژه «علم» اشتقاق یافته که به معنی ضدّ جهل است و به معنی معرفت و آگاهی نیز به کار رفته است.^(۵)

راغب در مفردات می نویسد: «اعلام و تعلیم در اصل به یک معنی است، اعلام در موردی به کار می رود که خبری سریعاً ذکر شود، و تعلیم مربوط به جایی است که چیزی تکرار گردد، به صورتی که اثر آن در نفس متعلم باقی بماند»^(۶).

۵- تعریف تعلیم

بنابراین تعلیم عبارت است از آموختن معلم آن چه را که می داند و می شناسد، با تکرار و تکثیر به متعلم، به طوری که اثر آن در نفس او باقی بماند.

ص: ۴۶۶

- ۱- (۱) قواعد الاحکام ۱۰۱:۳، مسالک الافهام ۴۲۱:۸.
- ۲- (۲) ریاض المسائل ۱۴۴:۱۲.
- ۳- (۳) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۱۴۹:۲.
- ۴- (۴) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۰:۵.
- ۵- (۵) مصباح المنیر: ۴۲۷، مجمع البحرین ۱۲۵۹:۲، لسان العرب ۴۱۶:۴.
- ۶- (۶) مفردات الفاظ القرآن: ۵۸۰-۵۸۱.

به عبارت دیگر، تعلیم عبارت است از انتقال علوم و فنون و به طور کلی انتقال دانسته ها به فراگیر (متعلم).

معلم به وسیله زبان و مناظر قابل رؤیت، کلمات و جمله هایی را با تکرار به متعلم القامی کند، این الفاظ و مناظر از طریق گوش و چشم در اعصاب و مغز متعلم اثر می گذارد، و چون متعلم با معانی این الفاظ آشنا است، معانی و مفاهیم مزبور وارد ذهنش می شود و به این وسیله به مقصود متکلم پی می برد و به مطالب آگاه می گردد و به اصطلاح، عالم می شود و استعداد آگاهی خود را به فعلیت آگاهی تبدیل می سازد و نفس خویش را به کمال می رساند. پس معلم، مفاهیم و معانی علمی را از ذهن خودش به ذهن متعلم منتقل نمی سازد، بلکه در این مورد نقشی جز سخن گفتن و القای الفاظ ندارد.

به عبارت دیگر، معلم با ادای کلمات، زمینه را برای فهم و درک فراگیر فراهم می کند. بدین ترتیب از آن چه گفته شد، روشن گردید تعلیم نیز نوعی تربیت به شمار می آید. (۱)

۶- تعلیم در اصطلاح فقها

فقیهان در معنای تعلیم نیز همانند تربیت، اصطلاح خاصی ندارند و مقصودشان از تعلیم همان معنای لغوی است. دقت در عبارات آنان (۲) که در خصوص تعلیم ذکر نموده اند، این مدعا اثبات می گردد.

۷- اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

بشر با این که یکی از موجودات زنده ی این عالم است و از همان عناصری که سازنده ی سایر موجودات است، ساخته شده است ولی ویژگی ها و تمایزاتی دارد که او را از تمام موجودات زنده جهان جدا می سازد.

حساب انسان با درختان، و گیاهان و با حشرات و حیوانات از جهات متعدد فرق دارد، از آن جمله این که، حیوانات برای وصول به کمال لایق نوعی خود، احتیاج به تعلیم و

ص: ۴۶۷

۱- (۱) ر. ک: سید محمد باقر حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت: ۱۱ به بعد.

۲- (۲) الخلاف ۳۰۵:۱، مسأله ۵۲، تذکره الفقها ۳۳۵:۴، مسأله ۵۹۹، شرائع الاسلام ۱۰:۲، مسالک الافهام ۱۲۸:۳.

تربیت ندارند، بلکه غرائزی که خداوند به هر یک از آنان عطا فرموده است، به طور منظم و خودکار در تمام مراحل زندگی، آن‌ها را رهبری می‌کند و هر کدام مسیر تکامل خود را به درستی می‌پیمایند، ولی بشر به آموزش و پرورش و فراگرفتن بسیاری از مطالب نیازمند است و اگر با روشهای علمی و عملی، تربیت نشود، به کمال لایق انسانیت نمی‌رسد و هرگز استعدادهای درونیش از قوه به فعلیت نمی‌رسد.

موسی و هارون به امر الهی نزد فرعون آمدند تا او را به خدای یگانه دعوت کنند، فرعون از آنان سؤال کرد، خدای شما دو نفر کیست؟ (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) (۱) موسی گفت: خدای ما آن کسی است که به هر موجودی آن چه شایسته آن بوده است، عطا فرموده، به علاوه او را هدایت و راهنمایی نموده است، (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۲).

ساختمان طبیعی حیوانات و نوع غذاهایی که احتیاج دارند، متفاوت است و خداوند حکیم برای ادامه حیات به هر حیوانی، ابزارهای لازم را به تناسب شرایط زندگی عنایت فرموده است.

البته قسمتی از برنامه های زندگی و قوانین تکاملی بشر با هدایت تکوینی خداوند اداره می‌شود و در آن موارد مانند حیوانات و حشرات، احتیاج به معلم و مربی ندارند، معده در هضم غذا و کبد در جذب مواد غذایی، معلم لازم ندارند و وظیفه خود را به خوبی می‌شناسند.

ولی استعدادها و قابلیت های مخصوصی نیز در انسان نهفته است که در هیچ حیوانی وجود ندارد، این قابلیت ها می‌تواند آدمی را در مدارج ایمانی و مراحل اخلاقی به اوج اعلاى انسانیت برساند و او را از هر پلیدی و ناپاکی محفوظ نگاه دارد و در مجاری علمی و درک نوامیس خلقت حاکم بر جهان طبیعت سازد و کلیه نیروهای ارضی و موالیذ زمین را مطیع و فرمانبردار او قرار دهد و به اجرام سماوی دست یازی کند و آن‌ها را نیز مسخر نماید.

ص: ۴۶۸

۱- (۱) سوره طه ۴۹:۲۰.

۲- (۲) همان: ۵۰.

این سرمایه منحصر به انسان می باشد و در باطن وی به صورت قابلیت و استعداد نهفته است و این ذخایر عظیم از قوه به فعلیت می آید و قابل بهره برداری می شود. صداها و آهنگ های حیوانات که هر یک به منزله علامتی است، احتیاج به تعلیم و تربیت ندارند، ولی سخن گفتن که اولین و ساده ترین ظهور انسانیت است، بدون مربی نمی شود. اگر کودکی را از روز ولادت در تنهایی نگاه بدارند و با او حرف نزنند، قطعاً قابلیت تکلم در او می میرد و به فعلیت نمی رسد، سایر استعدادهای علمی انسان نیز فقط از راه تعلیم و تربیت بروز می کند. (۱)

از آن چه ذکر شد اهمیت تربیت در ظاهر ساختن کمالات باطنی بشر و به فعلیت آوردن استعدادهای درونی وی، واضح گردید.

در آیات قرآن یکی از اهداف مهم ارسال پیامبران، تزکیه و تربیت انسان بیان شده، خداوند متعال در این زمینه می فرماید: او کسی است که از میان مردم درس نخوانده، رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت بیاموزد، (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ). (۲)

این مضمون چهار بار (۳) در قرآن ذکر شده است. در این آیات خداوند متعال هدف نهایی در بعثت انبیا را تزکیه و هدایت مؤمنین و تعلیم کتاب و حکمت به آن ها بیان می فرماید.

تزکیه از ماده «زکات» به معنی نمو و افزایش، و پاکیزگی از آلودگی ها و کثافات است. (۴) شیخ طوسی در این باره می گوید: «تزکیه مؤمنین به این است که آن ها را به آن چه به وسیله آن در بعد روحی و اخلاقی، پاکیزه می گردند و به راه خیر و سعادت هدایت می گردند، دعوت می نماید». (۵)

ص: ۴۶۹

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱: ۱۷۹-۱۸۰.

۲- (۲) سوره جمعه ۶۲: ۲.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۱۲۹ و ۱۵۱، سوره آل عمران ۳: ۱۶۴.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۲۵۴، مجمع البحرین ۲: ۷۷۶، لسان العرب ۳: ۱۹۲، مفردات الفاظ القرآن: ۳۸۰.

۵- (۵) تفسیر التبیان ۳: ۳۹.

مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه شریفه (خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ... (۱)) می نویسد: کلمه تطهیر به معنی برطرف کردن چرک و کثافت از چیزی است که بخواهند پاک و صاف شود و آماده نشو و نما گردد و برکاتش ظاهر شود، و کلمه تزکیه به معنی رشد دادن همان چیز است، بلکه آن را ترقی داده، خیر و برکات را در آن بروز دهد، مانند درخت که با هرس کردن شاخه های زاندهش، نموش بهتر و میوه اش درشت تر می شود. (۲)

در آیه دیگری آمده است: هر کس نفس خود را تزکیه نموده رستگار شده است و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه، آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است. (فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَفَدَّ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا). (۳) این آیه با صراحت اعلام می دارد، فلاح و رستگاری و سعادت از آن کسی است که نفس خویش را تربیت نماید و با کسب فضائل اخلاقی و انجام اعمال نیک، رشد و نمو دهد و از آلودگی ها (عصیان و کفر) پاک سازد.

کلمه «دَسَّاهَا» از ماده «دس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی توأم با کراهت است و در این جا کنایه از آلودگی به گناه و معصیت و خواهی شیطانی و درست نقطه مقابل تزکیه است.

جالب این که، خداوند متعال این مطلب را بعد از سوگندهای پی در پی که در آغاز این سوره آمده و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن نسبت به یک مطلب را در خود جای داده است، بیان می کند و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش. (۴) به هر صورت مقصود از تزکیه در این آیات، درجه بالا و مرتبه نهایی تربیت است.

ص: ۴۷۰

۱- (۱) سوره توبه ۹: ۱۰۳.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۹: ۳۷۷.

۳- (۳) سوره شمس ۹۱: ۹-۱۰.

۴- (۴) تفسیر نمونه ۲۷: ۳۸ و ۴۸-۴۹.

هم چنین در روایات بسیاری بر اهمیت تربیت و تزکیه تأکید گردیده است و می توان آن ها را به دسته های مختلف تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی است که هدف از بعثت انبیاء را تربیت نفوس و تعلیم مکارم اخلاق می داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: دلیل بعثت و رسالت من به اتمام رساندن مکارم اخلاق بین مردم است. «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۱). کلمه تتمیم در موردی به کار می رود که چیزی کامل نباشد و شخصی آن را کامل گرداند، گویا مکارم اخلاق در امت های گذشته کامل نشده و با شریعت اسلام کامل می گردد، هم چنین از این کلمه استفاده می شود، این هدف، مشترک بین جمیع انبیا است.

دسته دوم: روایاتی است که در بیان پاداش عظیم تربیت وارد شده، مانند آن که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام و معاذ بن جبل فرموده است: یا علی! اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت نماید، برای تو بهتر است از نعمت های بسیار و گران قیمت (۲). در نقل دیگری فرموده است، از دنیا و آن چه در آن است بهتر است. «لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (۳). دسته سوم:

روایاتی است که در بیان مقام فقها به عنوان مربی مردم به طور خاص صادر شده است. مانند آن که امام عسکری از امام رضا علیهما السلام نقل می کند، در روز قیامت به برخی از فقها گفته می شود: ای کسی که ایتم آل محمّد صلی الله علیه و آله را سرپرستی کردی، بایست و در مورد ضعفا و دوستان و کسانی که آن ها را هدایت نمودی و یا علم آموختی، شفاعت کن، او می ایستد و جماعت بسیاری از مردم که آن ها را تربیت نموده یا علم آموخته، شفاعت می کند. (۴).

ص: ۴۷۱

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۱: ۱۸۷، باب ۶ من ابواب جهاد النفس، ح ۱، سفینه البحار ۲: ۶۷۶، کنز العمال ۳: ۱۶، ح ۵۲۱۷.

۲- (۲) «لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ» مرآة العقول ۳: ۲۷۷-۲۷۸، «حُمْرُ النَّعَمِ» مثل کسی است که در بیان اشیای نفیس به کار می رود.

۳- (۳) منیه المرید: ۱۲.

۴- (۴) بحار الانوار ۲: ۵، کتاب العلم، ح ۱۰.

دوران کودکی (۱) انسان از تمام حیواناتی که دوران کودکی دارند، طولانی تر است.

بعضی از حیوانات اساساً دوران کودکی ندارند، مثل نوع ماهی ها و حشرات و بعضی دیگر مثل درندگان و پرندگان و چهارپایان دوران کودکی دارند، زیرا پس از ولادت برای تغذیه و مراقبت، به پدر و مادر و بعضی تنها به مادر محتاجند، ولی به طور عموم دوران کودکی حیوانات از چند هفته یا چند ماه تجاوز نمی کند و خیلی زود از پدر و مادر بی نیاز شده و مستقلاً به زندگی خود ادامه می دهند، در حالی که دوران کودکی فرزندان انسان، بیش تر و مدّت احتیاجشان به پدر و مادر طولانی تر است.

بچه انسان دو سال شیر می خورد و مادر در طول این مدّت مراقبت های لازم را در بهداشت و شستشوی کودک به عمل می آورد، به علاوه او را از حوادث، سرما و گرما محافظت می نماید و موقعی که او را از شیر می گیرد آماده زندگی نیست، بلکه کودک ناتوانی است که باید تحت مراقبت پدر و مادر باشد و سال ها بر او بگذرد تا برای زندگی مستقل، انسان شایسته ای شود، گرچه سرعت رشد عضلانی در حیوان و کندی آن در انسان یکی از علل کوتاهی ایام کودکی حیوان است، ولی بدون تردید یک علت مهم طول دوران کودکی بشر، مربوط به تعلیم و تربیت اوست، زیرا بچه حیوان برنامه و دانستی های زندگی را از راه غریزه خداداد به طور خودکار می داند و احتیاج به فراگرفتن و تربیت ندارد، لیکن بچه انسان علاوه بر تغذیه و بهداشت، باید برنامه های دامنه دار زندگی را از مادر بیاموزد و در واقع اطفال بشر از مادران دو غذا می گیرند، غذای جسم و غذای روح و جان، آغوش مادران بشر علاوه بر تغذیه جسم، مدرسه تربیت کودک است و دوران این مدرسه طولانی است و تا وقتی فرزند از این مدرسه فارغ التحصیل نشود، کودک است. (۲)

ص: ۴۷۲

۱- (۱) مراد از دوران کودکی، اوقاتی است که فرزندان نمی توانند مستقلاً زندگی کنند و به پدر و مادر محتاجند.

۲- (۲) ر. ک: گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱:۲۹۹ الی ۲۳۱، با تلخیص.

بدان جهت، اسلام همان گونه که به سلامت جسمی و توانمندی فرزندان اهمیت داده است، توجه به جنبه های روحی و اخلاقی آنان نیز لازم دانسته است، بلکه می توان گفت توجه به نیازهای مادی فرزندان، مقدمه و زمینه ی لازم برای کسب ارزشهای اخلاقی آن هاست.

به عبارت دیگر، آن چه بیش از هر چیز در تعالیم اسلامی مورد تأکید قرار گرفته، جنبه های تربیتی و اخلاقی فرزندان است، زیرا تأمین خواسته های معیشتی فرزندان بر اساس علاقه های غریزی و عاطفه پدر و مادری در مرحله نخست، امری طبیعی است.

آن چه مهم است، تلاش برای تربیت فرزندان صالح و مفید در جامعه می باشد، زیرا پایه و اساس سعادت و رستگاری از این مرحله آغاز می گردد، چرا که در این دوره کودک فقط پدر و مادر و محیط خانواده خود را می شناسد و به اصطلاح، چشم و گوش او بسته است و تنها تحت پوشش شخصیت خود تغذیه روحی و فکری می شود، در این دوره روح کودک فوق العاده حساس و اثرپذیر است و همه رفتارها را در خود ضبط می نماید و به تدریج در دراز مدت آن چه را که دیده و یا شنیده بروز می دهد. بدین جهت اگر پدر و مادر در این دوره در تربیت فرزند سهل انگاری کنند و خود در عمل الگوی تربیتی شایسته ای برای کودکان نباشند و تنها به امر و نهی خشک و خالی اکتفا کنند، کودکان نسبت به چنین توصیه هایی حساسیت لازم نشان نمی دهند و به رفتارها و تخلقیات نامطلوب گرایش خواهند یافت و در بیرون از خانه با الگوهای منفی اخلاقی که روبرو می شوند اقبال و اثرپذیری بیشتری از خود نشان می دهند و بعد از آن، تربیت آنان در دوران جوانی و میان سالی بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است.

۹- سفارش اولیای دین به تعلیم و تربیت در دوران کودکی

در روایات وارد شده از اولیا و مریدان دینی، به مسأله تربیت در دوران کودکی بسیار اهمیت داده شده است. روایات در این زمینه بسیار است، این روایات را به چند دسته تقسیم و از هر دسته نمونه هایی ذکر می نمایم:

دسته اول: روایاتی است که دلالت دارند کودکان بر فطرت پاک توحیدی متولد می شوند و پدر و مادر در باور ساختن این فطرت و هدایت آنان به سوی فلاح و رستگاری مسئولیت سنگینی به عهده دارند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: هر طفلی بر فطرت خداشناسی و توحید (اسلام) متولد می شود و پدر و مادر او سبب می شوند تا به دین یهود و یا نصاری و یا غیر این دو گرایش پیدا کند. «قال: ما من مولودٍ یولدُ إلاّ علی الفطره فأبواه اللذان یهودانه و یصرّانه و یمجسانه»^(۱) مقصود از فطرت

(۲) در این روایت، توحید و خداشناسی است و از آن استفاده می شود پدر و مادر می توانند فطرت خداشناسی کودک را از قوه به فعلیت برسانند، اگر او را در سنین کودکی با روش صحیح تربیت نمودند، سعادت مند می گردد، در غیر این صورت در راه شقاوت گام بر می دارد.

ب: رسوخ تربیت در قلب کودک

دسته دوم: روایاتی است که دلالت دارند تربیت در طفولیت در قلب کودک رسوخ می کند و آثار آن در تمام عمر بروز می نماید. امیر المؤمنین علیه السلام در سفارشی به فرزند خود امام حسن مجتبی علیه السلام به زمینه بسیار مستعد روحی کودکان برای رشد و تکامل اشاره کرده، می فرماید: بی تردید دل کودک و نوجوان چون زمینی خالی، آماده پذیرش هر بذری است که در آن افکنده شود پس به تربیت تو شتافتم پیش از آن که دلت سخت شود و خاطرت به چیزی مشغول گردد. «و إنما قلبُ الخِیْثِ کالْأَرْضِ الخالیهِ ما أُلْقِیَ فیها من شیءٍ قَبْلَهُ فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُو قَلْبُکَ وَ یَسْتَعْلُ قُبُکَ»^(۳)

ص: ۴۷۴

-
- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.
 - ۲- (۲) کلینی در الکافی در حدیث صحیح، از زراره نقل می کند، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه قرآن (فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) سوره روم ۳۰: ۳۰ سؤال کردم؟ فرمودند: مقصود این است که خداوند مردم را بر فطرت خداشناسی و توحید آفرید. الکافی ۲: ۱۲، باب فطره الخلق علی التوحید، ح ۳.
 - ۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۸، باب ۸۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

هم چنین آن حضرت می فرماید: آموزش در کودکی، همانند نقش بر سنگ است

(۱) که هرگز از بین نمی رود.

امام صادق علیه السلام نقل می کند، حضرت لقمان علیه السلام به فرزندش این گونه سفارش کرد، فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی در بزرگی از آن بهره خواهی برد. فرزندم، هر که جوایب ادب و معرفت باشد در راه آن اهتمام می ورزد و خود را به رنج سختی می کشاند و هر کسی چنین باشد معرفت و همت والا پیدا می کند و ادب آموزی را پیشه و سیره خود قرار ده و بر حذر باش از سستی و تنبلی در این راه و این که ادب را بگذاری و چیز دیگری را طلب کنی. (۲)

ج: هفت سال تربیت مستمر

دسته سوم: روایاتی است که در آن ها به سن کودک برای تعلیم و تربیت اشاره شده و از آن ها استفاده می شود که درخت تربیت به تدریج رشد و نمو می کند و در دراز مدّت تنومند و بارور می شود. به بیان دیگر تربیت، صبر و بردباری و دقت و هوشیاری و نظارت مستمر را می طلبد، اما ثمری که در پی دارد آن چنان شیرین و مسرت بخش است که پدر و مادر را از همه تلاش هایی که در این باره کرده و می کنند، راضی و خشنود می سازد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: فرزندت را بگذار هفت سال بازی کند، سپس هفت سال زیر نظر داشته باش و تحت تربیت مستمر و بی وقفه خود قرار ده، آن گاه اگر رستگار شد که چه بهتر و گرنه معلوم می شود در او خیری نیست. «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَالزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سَنِينَ فَإِنْ أفلَحَ وَإِلَّا فَإِنَّهُ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ». (۳) در بیان دیگری آن حضرت می فرماید: کودک تا هفت سالگی با بازی و سرگرمی پرورش می یابد، در هفت سال دوم باید به تعلیم و تربیت او اهتمام نمود، پس از آن در هفت سال سوم لازم است مسائل حلال و حرام را بیاموزد و آن ها را رعایت کند.

(۴)

ص: ۴۷۵

۱- (۱) قَالَ: «أَلْعَلِمُ مِنَ الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ»، بحارالانوار ۱: ۲۲۴، ح ۱۳.

۲- (۲) «يَا بُنَيَّ إِنْ تَأَدَّبْتَ صَغِيرًا انْتَفَعْتَ بِهِ كَبِيرًا...» تا آخر حدیث، بحارالانوار ۱۳: ۴۱۹، ح ۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۳، باب ۸۲ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) الکافی ۶: ۴۷، ح ۳.

دسته چهارم: روایاتی است که والدین را به تربیت فرزندان خود تشویق می نماید. امام صادق علیه السلام فرموده است: بهترین چیزی که پدران می توانند برای فرزندان خود به ارث بگذارند ادب و تربیت نمودن آنهاست نه مال، زیرا مال از بین می رود ولی تربیت فرزندان ماندگاری و دوام دارد. «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَّثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبَ لَا الْمَالَ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْأَدَبُ بَيَقِي» (۱). هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: بهترین هدیه ای که پدر می تواند به فرزند خویش دهد، آن است که او را نیکو تربیت نماید.

(۲) ه -: پدر و مادر مسئول تربیت کودکانند

دسته پنجم: روایاتی است که پدر و مادر را مسئول تربیت فرزندان می داند، از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند: شما در مقابل یکدیگر مسئولیت دارید... مرد نسبت به خانواده، و اهل بیت خویش نگاهبان است و باید آن ها را محافظت نماید و در مورد آنان مسئولیت دارد، زن نیز نسبت به فرزندان این گونه می باشد... «قال:... الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ...» (۳). هم چنین امام سجاد علیه السلام در رساله ای که به رساله حقوق شهرت یافته خطاب به پدران فرموده است: شما در مقابل فرزند که ولایت و سرپرستی او را داری مسئول می باشید، تا به نحو شایسته او را تربیت نمایید و به راهی که بتواند خداوند را بشناسد، راهنمایی و هدایت کنید،

«وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَكَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالِدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ» (۴). و: فوائد تربیت

فواید تربیت صحیح در دوران کودکی و نوجوانی، آن چنان روشن و آشکار است که نیاز به بحث و بررسی ندارد، زیرا قسمت عمده پیروزی ها و موفقیت ها و بسیاری از شکست ها و نابسامانی های دوره بزرگسالی ریشه در کمال تربیت یا سوء تربیت در دوره کودکی دارد.

ص: ۴۷۶

۱- (۱) همان ۸: ۱۵۰، ح ۱۳۲.

۲- (۲) قال: «مَا تَحَلَّ وَالدُّ وَلَدًا نُحَلًّا أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ» مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) مجموعه ورام ۱: ۶، صحیح البخاری ۱: ۲۴۲، ح ۸۹۳.

۴- (۴) تحف العقول: ۲۶۳، باب حق الرحم.

شاعر نامدار سعدی می گوید:

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

دسته ششم: روایاتی است که در آن ها به فواید تربیت صحیح اشاره شده است، به عنوان نمونه:

از لقمان حکیم نقل شده که خطاب به فرزند خویش گفته است: فرزندم، تربیت صحیح را خلق و عادت همیشگی خود قرار ده، زیرا تو جانشین گذشتگان و الگوی آیندگان خواهی بود که از ادب تو بهره مند خواهند شد، راغبان چشم امید به ادب تو دارند و خائفان از صولت و حشمت تو هراسانند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: فرزندی که به طور صحیح تربیت شده، گلی است که خداوند بین بندگانش تقسیم می نماید [همانگونه که مردم از بوی گل لذت می برند، وجود فرزند صالح و نیکوکار نیز لذت بخش می باشد] حضرت در ادامه فرمود: گلهای من در دنیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند. (۲)

هم چنین در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: ارثی که خداوند به بندگانش می دهد، فرزند مؤمن، صالح و پرهیزگار است، او برای والدین خویش به درگاه الهی استغفاری نماید. «قال: میراثُ الله من عبده المؤمن الولد الصالح يستغفر له». (۳)

۱۰- اقسام تربیت

تربیت دارای اقسامی است که مهم ترین آن ها عبارت است از:

الف: تربیت جسمی

مقصود از تربیت جسمی آن است که مرئی، اعم از پدر و مادر و دیگران، کودک را در برابر سرما و گرما و آفات و حوادث مختلف، از آسیب محافظت نماید و حوایج مادی

ص: ۴۷۷

۱- (۱) بحارالانوار ۴۱۹:۱۳، ح ۱۳.

۲- (۲) الکافی ۲:۶، ح ۱.

۳- (۳) من لا يحضره الفقيه ۳:۴۸۱، باب فضل الاولاد، ح ۴۶۸۹.

او از جهت بهداشت و نظافت و تغذیه و دیگر امور برطرف سازد، بنابراین آن چه مربوط به حضانت طفل است، تربیت جسمی محسوب می شود.

ب: تربیت ایمانی

مقصود از تربیت ایمانی، پرورش و ربط دادن کودک به اصول اعتقادی است، مانند اعتقاد به خداوند متعال، رسولان الهی، ملائکه، ائمه اطهار: و دیگر مبانی اعتقادی و نیز وادار نمودن طفلی که مفهوم عبادت (مانند نماز و روزه) را می شناسد به انجام آن و نیز به تلاوت قرآن و دوستی اهل بیت پیامبر.

ج: تربیت اخلاقی

مقصود از آن، پرورش و ربط دادن کودک به فضائل اخلاقی و وجدانی است بدین ترتیب که اخلاق پسندیده را به او تلقین کرده و در جهت پذیرش و تخلّق و عادت به آن ها سعی وافر نماید.

د: تربیت عقلی

مقصود از آن، کمک فکری به کودک است به گونه ای که عقل و استعداد وی در دراز مدّت قوی و بارور گردد و بتواند آن چه به نفع اوست از علوم و فنون را بیاموزد و از آن چه به ضرر اوست دوری گزیند. (۱)

۱۱- حکم تعلیم و تربیت

به نظر می رسد که فقها به دلیل بدیهی و روشن بودن مسأله، تعلیم و تربیت کودکان را به طور مستقل مطرح ننموده اند ولی از عباراتشان در ابواب مختلف مثل باب حضانت (۲)، ابواب عبادات (۳) و غیر آن چنین استفاده می شود که بر اولیا واجب است اطفال خود را نسبت

ص: ۴۷۸

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۲۶۴ الی ۲۶۶.

۲- (۲) ر. ک: ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۴، مختلف الشیعه ۷: ۳۱۴، الدروس الشرعیه ۳: ۷۶، جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۴.

۳- (۳) ر. ک: الخلاف ۱: ۳۰۵، مسأله ۵۲، المقنعه: ۳۶۰-۳۶۱، نهاییه الاحکام: ۱: ۳۱۸، تذکره الفقها ۴: ۳۳۵، مسأله ۵۹۹، مفتاح الکرامه ۵: ۲۴۳.

به پذیرش اصول اعتقادی تربیت نمایند و احکام واجبات و آن چه شارع مقدّس به انجام آن اهتمام دارد را به آنان بیاموزند، هم چنین بر اولیا واجب است که کودکان را از آن چه برای آن ها مضر می باشد و شارع تحقّق نیافتن آن را در خارج مهم دانسته، منع نمایند(۱) و به ترک آن عادت دهند، هم چنین مستحب است کودکان را در جهت کسب ارزش ها و فضائل اخلاقی تربیت نمایند و علوم و فنون مفید را آموزش دهند.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «بر ولی کودک لازم است که او را از آن چه موجب فساد اخلاق می شود، محافظت نماید، تا چه رسد به آن چه مضر به اعتقادات وی می باشد»(۲).

آیه الله گلپایگانی نیز در این باره می گوید: «والدین موظفند کودکان خود را در جهت کسب اخلاق کریمه و آداب پسندیده تربیت نمایند و بر انجام کردار نیک و صفات مردانگی و کرامت عادت دهند و از آن چه به حال خود و دیگران مضر است، منع نمایند و به طور کلی ولی کودک وظیفه دارد او را به انجام آن چه صلاح و خیر است، ترغیب و تشویق نماید. تنبیه و تأدیب اطفال در این گونه موارد ظلم نیست، بلکه احسان به آن ها است تا در زندگی دنیا سعادت مند و به نعمت های الهی در آخرت دسترسی پیدا کنند»(۳).

۱۲- ادله وجوب تعلیم و تربیت

اول: آیاتی از قرآن

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن، انسان ها و سنگ ها هستند، محافظت نمایید. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ). (۴).

ص: ۴۷۹

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۴۹:۷، تراث شیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۶۱، عروه الوثقی، (احکام صلاه القضاء)، ۳: ۷۴-۷۵، مسأله ۳۶، موسوعه الامام الخوئی ۳: ۳۱۱-۳۱۲، مستمسک العروه الوثقی ۷: ۱۰۲.

۲- (۲) تحریر الوسيله ۲: ۱۳، (کتاب الحجر) مسأله ۱۱.

۳- (۳) الدر المنضود ۲: ۲۸۲-۲۸۳.

۴- (۴) سوره تحریم ۶۶: ۶.

کلمه «قوا» از ماده وقایه، به معنی منع نمودن و محافظت کردن است.^(۱) و مقصود از اهل، اهل بیت (خانواده انسان) و اقربا می باشد و اولاد را نیز شامل می شود.^(۲)

از این آیه شریفه، به قرینه وعید به عذاب شدید (وَقُوذُهَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ) استفاده می شود بر مؤمنین واجب است اولاد خود را از ارتکاب هر چه خداوند نسبت به آن وعید عذاب داده، منع و محافظت نمایند، هم چنان که واجب است نفس خود را نیز از انجام آن باز دارند، هم چنین بر آن ها واجب است فرزندان را به اطاعت از خداوند و آن چه در ترکش عذاب است، امر نمایند.

تحقق این امر متوقف بر تربیت صحیح فرزندان است به گونه ای که اصول و مبانی اعتقادی را بپذیرند و ضمن آگاهی نسبت به احکام الهی، به انجام واجبات و ترک محرمات ترغیب و تشویق گردند، تا بعد از آن که به سن تکلیف رسیدند، به اطاعت از پروردگار عادت نمایند و او را عصیان نمایند، مفسرین در ذیل این آیه، به این معنی اشاره نموده اند.^(۳)

۲- درباره فرزندان، کار را با مشاوره شایسته انجام دهید. «وَأْتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»^(۴) چنانکه پیش تر ذکر نمودیم «وَأْتِمُّوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی پذیرا شدن دستور و گاه به معنی مشاوره می باشد، و در این جا معنی دوم مناسب تر است. تعبیر به «معروف» هم تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای که خیر و صلاح در آن باشد را شامل می گردد.

به هر صورت، این جمله خطاب به زوجین (پدر و مادر طفل) است، آیه در مقام بیان حکم طلاق و اجرت شیر دادن فرزند به همسر است و از آن استفاده می شود بر زوجین واجب است در مورد فرزند مشاوره شایسته و نیکو داشته باشند و از آن جا که امر به مشاوره، مطلق است، اختصاص به مورد، یعنی مسأله شیر دادن طفل ندارد. بنابراین تربیت

ص: ۴۸۰

۱- (۱) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۵: ۲۱۷، مصباح المنیر: ۶۶۹.

۲- (۲) لسان العرب ۱: ۱۲۸.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر التبیان ۱۰: ۵۰، مجمع البیان ۱۰: ۶۲، زبده البیان: ۷۲۰-۷۲۱، تفسیر القرطبی (الجامع لأحكام القرآن) ۱۸: ۱۹۵، تفسیر روح المعانی ۲۸: ۴۸۵، تفسیر نمونه ۲۴: ۲۸۶.

۴- (۴) سوره طلاق ۶: ۶۵.

اطفال به مفهومی که در این بحث مقصود است را نیز شامل می گردد و بر پدر و مادر واجب است در این باره با یکدیگر مشورت نمایند. این معنی از کلمات مفسرین در ذیل آیه به دست می آید. (۱).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد: «در آیه مورد بحث، اتمام به صیغه امر آمده و خطابش به زن و مرد است و می فرماید درباره فرزند خود مشورت کنید تا به طور پسندیده به توافق برسید به گونه ای که هیچ یک از شما و فرزندان متضرر نشوید». (۲).

۳- هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به فرزند ضرر بزنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ). (۳).

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می نویسد: مادر نباید نسبت به آن چه بر او واجب است، مانند شیر دادن و غذا دادن و... به کودک ضرر بزند، هم چنین پدر نباید در آن چه مربوط به اوست، مانند نفقه طفل و مادرش و محافظت از او و دیگر تعهداتی که نسبت به کودک دارد، به او ضرر برساند. (۴). عبارت برخی از مفسرین دیگر نیز این گونه می باشد. (۵).

نتیجه آن که، نهی از اضرار در آیه، عام است و شامل اضرار هر یک از والدین به کودک می شود، بنابراین از آن استفاده می شود جایز نیست پدر و مادر موجب ضرر بر فرزند شوند، اعم از این که ضرر از ناحیه ترک حضانت باشد و یا ترک نفقه و یا غیر این دو. بدیهی است ترک تعلیم و تربیت طفل به معنایی که در این بحث مقصود است، ضرر بر طفل است و از آن نهی شده است، بنابراین انجام آن واجب و متولی آن پدر و مادر می باشند.

۴- خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش. (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا). (۶).

ص: ۴۸۱

۱- (۱) ر. ک: تفسیر التبیان ۳۷:۱۰، مجمع البیان ۴۸:۱۰، تفسیر القرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ۱۶۹:۱۸.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۳۱۷:۱۹.

۳- (۳) سوره بقره ۲:۲۳۳.

۴- (۴) تفسیر التبیان ۲:۲۵۸.

۵- (۵) تفسیر الکبیر (۴-۶):۴۶۲، تفسیر مجمع البیان ۲:۱۱۴، تفسیر المنار ۲:۳۴۶.

۶- (۶) سوره طه ۲۰:۱۳۲.

خطاب در این آیه به شخص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می باشد به ویژه آن که در وقت نزول این آیه در مکه (۱) ، غیر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی حضرت خدیجه و امیرالمؤمنین علیهما السلام نمازخوان نبوده و لیکن موردی که آیه مربوط به آن است، موجب تخصیص حکم آن نمی شود.

از این رو برخی از مفتیین گفته اند که عموم آن امت اسلامی را شامل می شود (۲) ، به ویژه به قرینه ذیل آیه (وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) یعنی آن چه باقی می ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوی و پرهیزگاری است که همه مؤمنین خواستار آن می باشند و «أهل» در این آیه شامل اقارب و اولاد بالغ و ممیز غیر بالغ می باشد، بدان جهت به دستور این آیه بر پدر و مادر و دیگر اولیا واجب است فرزندان و بستگان خود را به نماز امر نمایند. هم چنین واجب است احکام نماز را به آن ها آموزش دهند، زیرا امر به نماز اختصاص به اقامه آن ندارد، دلیل بر این مدعا جمله (وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا) می باشد، یعنی در ادای این تکلیف و مشکلاتی که در انجام آن وجود دارد شکبیا باش. مشکلات احتمالی، مربوط به ادای نماز و تعلیم احکام آن، هر دو می باشد، نتیجه آن که، این آیه دلیل است بر وجوب تربیت کودکان به اقامه نماز و آموزش احکام آن، البته این دلیل اختصاص به مورد نماز دارد و دیگر موارد را شامل نمی گردد.

۵- ای کسانی که ایمان آورده اید، باید بردگان شما و هم چنین کودکانی که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت - برای ورود به محل استراحت شما - از شما اجازه بگیرند، قبل از نماز فجر، و در نیم روز هنگامی که لباس های معمولی خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء؛ این سه وقت، وقت خصوصی برای شماست. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُشْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَصَوُّونَ لِيَأْبُكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ). (۳)

ص: ۴۸۲

۱- (۱) تفسیر القرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ۱۱: ۱۶۳.

۲- (۲) همان: ۲۶۳، تفسیر التبیان ۷: ۱۹۹، انوار التنزیل ۲: ۶۵، محاسن التأویل ۷: ۲۸۲۹.

۳- (۳) سوره نور ۲۴: ۵۸.

بسیاری از مفتیرین فرموده اند: خطاب در آیه متوجه پدر و مادر است که باید اولاد خود را به آن چه در آیه دستور داده شده، امر نمایند. (۱) بنابراین از آن استفاده می شود، بر اولیای اطفال ممیز واجب است آن ها را امر نمایند در وقت ورود بر پدر و مادر در ایام خلوت اجازه بگیرند و یا به تعبیری دیگر، آن ها را به این روش تربیت نمایند. البته بعید نیست از آیه استفاده عموم شود، زیرا مناط حکم یعنی لزوم تربیت کودک به آن چه از شرع و اخلاق است، در موارد دیگر نیز موجود است.

بدین ترتیب از آیه استفاده می شود لازم است کودکان به آداب و اخلاق اسلامی و آن چه شرع مقدس رعایت آن را لازم می داند تربیت شوند تا به انجام آن عادت نمایند، مگر این که گفته شود ظاهر آیه اختصاص به مورد خودش دارد و نمی توان به دیگر موارد تعمیم داد، زیرا ما علم به ملاکات احکام نداریم.

دوم: روایات

روایات در این باره بسیار است و می توان آن ها را به چند دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی که به طور مطلق دلالت بر تربیت کودکان دارد، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: فرزندت را بگذار تا سن هفت سالگی به بازی مشغول باشد، در هفت سال دوم او را ادب و تربیت، کن، در هفت سال سوم او را ملازم خود قرار ده اگرستگار شد که چه بهتر و گرنه خیری در او نیست.

(دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَلْفَحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ). (۲)

این مضمون با کمی تفاوت به طریق دیگر نیز روایت شده است (۳) که دوره بازی کودک را شش سال بیان کرده است، به هر صورت آغاز تربیت به استناد این روایت از هفت سالگی شروع می شود و باید پیوسته ادامه داشته و کنترل شود، چنان چه مفاد جمله «الزَّمَهُ نَفْسَكَ» چنین است.

ص: ۴۸۳

۱- (۱) ر. ک: تفسیر التبیان ۴۰۷:۷، مجمع البیان ۲۶۹:۷-۲۷۰، راوندی، فقه القرآن ۲: ۱۳۰-۱۳۱، زبده البیان: ۶۹۴، تفسیر المیزان ۱۵: ۱۶۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) همان: ح ۶.

دسته دوم: روایاتی است که تربیت را حق اولاد می داند. مرحوم کلینی در کافی با سند معتبر نقل نموده است، مردی دست فرزندش را گرفته به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، حق این فرزند بر من چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نامی نیک برای او انتخاب کن، به طور صحیح و شایسته او را تربیت کن و او را در جایگاه خوبی قرار بده. «قَالَ: تَحَسَّنْ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعُهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (۱) همین مضمون با اندکی تفاوت از امیر المؤمنین

(۲) و امام سجاد (۳) و امام صادق (۴): نیز نقل شده است. این روایات به صراحت بر وجوب تربیت اطفال در هر موردی که مصلحت و خیر برای آنان باشد، دلالت دارد.

دسته سوم: روایاتی است که در تفسیر نخستین آیه از آیاتی که در این بخش ذکر شد، (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا...) وارد شده و مقصود از آن را بیان می نماید، از جمله ابویصیر، می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، چگونه اولاد و خانواده ام را محافظت نمایم تا به عذابی که در آیه ذکر شده گرفتار نشوند؟ فرمود: آن ها را به آن چه خداوند امر نموده، امر نما و به آن چه نهی فرموده، نهی کن، اگر تو را اطاعت کردند آن ها را از عذاب محافظت نموده ای و اگر تو را مخالفت کردند به وظیفه خود عمل نموده و بر تو چیزی نیست. «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاهاهُمُ اللَّهُ فَإِنْ أَطَاعوكُ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» (۵) در روایت دیگری وارد شده: آن ها را امر کن به آن چه بر خود امر می کنی و انجام آن را لازم می دانی و نهی کن از آن چه خود را از آن نهی می کنی.

(۶) از این روایت استفاده می شود، مربی باید الگوی عملی باشد برای افرادی که می خواهد آن ها را تربیت کند.

ص: ۴۸۴

- ۱- (۱) الکافی ۶: ۴۸، باب حق الاولاد، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.
- ۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۵۴۶، حکمت ۳۹۹.
- ۳- (۳) تحف العقول: ۲۶۳، شیخ صدوق، الخصال: ۵۶۸.
- ۴- (۴) الکافی ۶: ۴۹، باب حق الاولاد، بخشی از حدیث ۶.
- ۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۶: ۱۴۸، باب ۹ من ابواب الامر و النهی، ح ۲.
- ۶- (۶) همان، ح ۱.

دسته چهارم: روایاتی است که دلالت دارد بعضی از والدین به دلیل این که به وظایف شرعی و اخلاقی و انسانی خود در قبال فرزندان عمل نمی کنند، عاق(۱) آن ها قرار می گیرند، مانند این که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده است: بر پدر و مادر لازم است نسبت به فرزندان به وظیفه خویش عمل نموده و عاق آن ها قرار نگیرند، چنان چه بر فرزندان نیز واجب است عاق پدر و مادر خویش نگردند. «يَلْزَمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَايَهُمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»(۲) و دیگر روایات.(۳)

دسته پنجم: روایاتی است که دلالت دارند تنبیه و تأدیب اطفال ممیز در صورتی که مرتکب گناه و کردار ناپسند شوند، جایز است.

و جوب تربیت اطفال از این دسته از روایات نیز استفاده می گردد، زیرا تأدیب و تربیت لازم و ملزوم یکدیگرند، به این معنی که تأدیب طفل به جهت ارتکاب سرقت یا ترک اصول اخلاقی، موجب می شود سرقت را ترک و فضایل اخلاقی را کسب نماید.

دسته ششم: روایاتی است که در مذمت و نکوهش بعضی از پدران وارد شده است، از جمله نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بعضی از کودکان توجه نموده فرمودند: بدا به حال کودکانی که در آخر زمان خواهند آمد از ناحیه پدرانشان، شخصی از آن حضرت سؤال کرد آیا پدرانشان مشرکند؟ حضرت جواب فرمود: خیر! پدرانشان مؤمنند، ولی احکام واجبات را به فرزندان خود نمی آموزند و اگر فرزندان، خود به آموختن اقدام نمایند آن ها را منع می نمایند، در مقابل، به این که مقدار ناچیزی از اموال دنیا به دست آورند خشنود می گردند، من از چنین پدرانی دور و آن ها نیز از من دورند. «فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ»(۴) این روایت دلالت دارد که بر پدران واجب است نسبت به تعلیم و تربیت و آموزش احکام شرعی به کودکان خویش سعی وافر داشته باشند، زیرا عدم انجام وظیفه در این امور موجب جدایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که عذاب الیم است، می باشد.

ص: ۴۸۵

۱- (۱) کلمه ی عاق عقوق از ماده عقّ به معنی قطع است، ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۳: ۲۷۶، و مقصود از آن در احادیث، قطع رحم از جانب اولاد و یا از جانب والدین می باشد.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۰، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) همان: ۴۸۰-۴۸۱، ح ۶ و ۸.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۱ - سیره مستمره مسلمانان (متشرعه) این است که بر اولیا، اطفال خود را ملزم به تربیت آن ها می بینند و سعی می کنند آن ها را از انجام آن چه موجب فساد اخلاق است محافظت نمایند. (۱) بعضی از فقها فرموده اند: سیره بر تأدیب و تعزیر اطفال نیز وجود دارد. (۲)

۲ - عقل حکم می کند به این که واجب است بر ولی کودک، تعلیم و تربیت به آن چه موجب سعادت وی می گردد، مانند تعلیم اعتقادات صحیح دینی و نیز واجب است او را از انجام آن چه موجب فساد اخلاق یا ضرر و زیان بر وی خواهد شد، منع نماید.

این حکم بدیهی و روشن است و نیاز به اثبات ندارد، زیرا همان گونه که انسان، سعادت و رستگاری خویش را خواهان است، سعادت و رستگاری فرزندان خویش را نیز می خواهد و این خواسته فقط با تربیت صحیح فرزندان بدست خواهد آمد. (۳)

۳ - اولویت قطعی، با این توضیح که گفته شود، وجوب حضانت اطفال و نفقه آن ها اقتضا دارد تربیت آنان به طریق اولی واجب باشد، زیرا نفقه اطفال و امور مربوط به حضانت آن ها در ارتباط با مسائل جسمانی است و از اهمیت کمتری برخوردار است، در حالی که تربیت صحیح آن ها موجب می شود به فضایل اخلاقی و کردار نیک و پسندیده روی آورند و به زندگی سعادت‌مندانه در دنیا و آخرت دست یابند، چنان که کوتاهی در تربیت آن ها چه بسا موجب بدبختی و هلاکت و شقاوت دائمی آن ها خواهد شد، بدیهی است آن چه مربوط به تربیت و جنبه روحی است، بسیار با اهمیت تر از امور جسمانی است، پس باید به طریق اولی واجب باشد. (۴)

۱۳- اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان

پدر و مادر، هر دو در قبال تربیت کودکانشان مسئول می باشند و ادله ای که ذکر شد همان طور که ولایت پدر را اثبات می نماید، بر ولایت مادر بر تربیت کودک نیز دلالت دارد. (۵)

۱- (۱) ر. ک: مهذب الاحکام ۲۱: ۱۳۰.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۱: ۳۸۸-۳۸۹، کتاب المکاسب - تراث شیخ الاعظم ۱: ۲۵۶.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۱۵.

۴- (۴) همان: ۳۱۶-۳۱۷.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۱۸-۳۲۲.

اذله ای که تاکنون ذکر شد دلیل است بر وجوب تربیت فرزندان نسبت به آن چه دارای مصلحت می باشد و شارع نسبت به آن اهتمام دارد و در اصطلاح فقها «مصلحت ملزمه» نامیده می شود، مانند تعلیم اعتقادات مذهبی و معرفت نسبت به خداوند متعال و پیامبران و ائمه معصومین: و یا تربیت بر ترک زشتی ها و اعمال ناپسند، مثل سرقت، زنا و...، زیرا عدم انجام وظیفه در این گونه موارد موجب ضرر بسیار بر طفل است.

علاوه بر این، مستحب است والدین فرزندان را در اموری که دارای مصلحت کمتری نسبت به مورد اول می باشد (مصلحت غیر ملزمه) تعلیم و تربیت نمایند، مانند وادار نمودن آن ها به آداب ملی و آن چه در نزد عقلا پسندیده است و نیز ملزم ساختن آن ها به تمرین عبادات و تعلیم علوم و فنونی که برای آن ها مفید است و در آینده می توانند از آن استفاده کنند، دلیل این حکم، برخی از آیات و روایات است، مانند آن که خداوند می فرماید: بر نیکی و تقوی تعاون و همکاری داشته باشید، (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى). (۱)

آیه الله فاضل لنکرانی در تقریر استدلال به این آیه می نویسد: «ظاهر آیه شریفه هر چند دلالت بر وجوب تعاون و همکاری بر نیکی و تقوی دارد، لیکن چون می دانیم همکاری در این باره به طور مطلق واجب نیست، به ناچار باید از ظاهر آیه رفع ید نموده و حمل بر استحباب نماییم. (۲)

باید یادآور شد که عموم آیه شامل همکاری و تعاون والدین نسبت به فرزندانشان و تعلیم و تربیت آن ها بر نیکی و تقوی الهی می شود.

هم چنین در روایات (۳) بسیاری بر این مسأله تأکید شده، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان خود را اکرام و احترام کنید و با تربیت آن ها به رعایت آداب نیک

ص: ۴۸۷

۱- (۱) سوره مائده ۵:۲.

۲- (۲) القواعد الفقهیه: ۴۶۱-۴۶۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۸، مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۹، باب ۶۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹ و باب ۵۹ ح ۲.

اجتماعی، به آنان احسان نمایید، در قبال این انجام وظیفه، خداوند شما را خواهد بخشید. «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرَ لَكُمْ» (۱).

۱۵- یاد آوری چند مطلب

الف: تربیت کودک توسط وصی

پدر و مادر و جدّ پدری که بر تربیت طفل ولایت دارند، می توانند وصیت کنند که بعد از فوتشان، وصی آن ها در امور مربوط به تعلیم و تربیت کودک دخالت کند و مسئولیت آن را به عهده بگیرد، این مسأله در باب وصیت به ولایت و تصرف در اموال صغار مطرح شده و مورد توافق فقها (۲) است.

ب: تربیت کودک توسط معلّم

پدر و مادر می توانند به معلّم اجازه دهند فرزندشان را تعلیم و تربیت نماید، و به تعبیری دیگر او را جهت تربیت به معلّم واگذار نمایند، در این صورت معلّم، وکیل آن ها در تربیت کودک می گردد و از ناحیه آن ها ولایت بر تربیت دارد، سیره متشرّعه از گذشته بر این امر قائم بوده و برخی از روایات (۳) نیز بر جواز آن دلالت دارد.

ج: ولایت خویشاوندان بر تربیت کودک

بعد از پدر و مادر، جدّ پدری و نیز دیگر اقربا (به شرحی که در بیان مسأله حضانت ذکر شد) بر تربیت اطفال، ولایت دارند و بر آن ها واجب است امور مربوط به تعلیم و تربیت کودکان را به عهده بگیرند. (۴)

د: وجوب کفای تعلیم و تربیت

به این معنی که تربیت کودک در زمانی که مستعد قبول آن می باشد و در ساختن شخصیت وی مؤثر است، نباید مهمل گذاشته شود، زیرا عدم تربیت صحیح او در چنین

ص: ۴۸۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵۰۴:۲ و بعد از آن، ۳:۳۲۹-۳۳۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۵۴:۱۷-۱۵۵، باب ۲۹ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲-۳، الکافی ۲۶۸:۷، باب النوادر، ح ۳۸.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳۳۱:۳ و بعد از آن.

موقعیتی ضرر بر اوست و بی تردید موجب فساد عقیده و عمل وی در آینده و انحراف او از صراط مستقیم خواهد شد و به طور قطع میغوض شارع مقدّس است و بدان راضی نیست.

بنابراین، در صورتی که پدر و مادر هر دو زنده و واجد شرایط لازم برای تربیت کودک باشند، تعلیم و تربیت بر هر دو واجب است و اگر یکی از آن ها به انجام آن مبادرت نمود، از دیگری ساقط می شود و اگر هیچ کدام به مسئولیت خود عمل ننمودند، هر دو گناهکار می باشند، البتّه نسبت به حضانت و نگهداری کودک به شرحی که پیش تر توضیح داده شد در سال های اوّل عمر کودک، مادر اولویت دارد.

و در صورتی که کودک پدر و مادر ندارد یا شرایط لازم برای تربیت وی را ندارند و جوب تربیت بر خویشاوندان کودک، یعنی جدّ و جدّه پدری یا مادری و عموها و دایی ها و خاله ها به ترتیب طبقات ارث (الأقرب فالأقرب)، فعلی می شود و باید به انجام آن همت گمارند.

مرحوم علامه در خصوص مسأله حضانت کودک می نویسد: «اگر پدر و مادر نباشند، جدّ اولویت دارد و اگر جدّ هم نباشد دیگر اقارب به ترتیب ارث اولویت دارند، و خواهری که از پدر و مادر هر دو منتسب به طفل می باشد یا از طرف پدر منتسب است، نسبت به خواهری که فقط از طرف مادر منتسب است اولویت دارد، به دلیل این که قرابت او بیش تر است یا در ارث نصیب بیشتری دارد، هم چنین مادر پدر نسبت به مادر مادر اولویت دارد و جدّه نسبت به خواهر، به دلیل این که جدّه به منزله مادر است. و عمه و خاله هر دو مساوی می باشند و اگر در طبقه ای چند مساوی باشند به حکم قرعه مشخص می شود»^(۱).

برخی دیگر از فقها^(۲) نیز عباراتشان این گونه است.

از آن چه ذکر شد روشن گردید، ولایت بر تربیت کودک، حکم است و از طرف والدین قابل اسقاط نیست، بلکه اگر در این باره به وظیفه خود عمل نمودند، به شرحی که در مسأله نفقه کودک گذشت، حاکم شرع می تواند آن ها را به انجام آن مجبور نماید و اگر نیاز باشد تعزیر نماید.

ص: ۴۸۹

۱- (۱) قواعد الاحکام ۱۰۲:۳.

۲- (۲) المسبوط ۴۲:۶-۴۳، المهذب ۳۵۳:۲، الوسيله الى نيل الفضيله: ۲۸۸، المقنعه: ۵۳۱، كشف اللثام ۵۵۴:۷-۵۵۵.

شرایطی که در حضانت طفل معتبر است، یعنی بلوغ، عقل، اسلام، توانایی، نداشتن مرض مسری و... در ولایت بر تربیت نیز معتبر است. بنابراین افراد غیر بالغ و غیر رشید (۱)، کافر (۲)، مجنون (۳) و کسی که قدرت بر انجام تربیت، هر چند با گرفتن نائب ندارد (۴)، و نیز فاسق بر طبق نظر کسانی که عدالت را لازم می دانند (۵) و مادر طفل در صورتی که با مرد دیگری غیر از پدر طفل ازدواج نماید (۶)، بر تربیت ولایت ندارند، و چه بسا با عروض این موانع، ولایت آن ها ساقط می گردد. توضیح بیش تر این مسأله در بخش حضانت گذشت.

و: ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست

بی تردید حاکم شرع (فقیه جامع الشرایط) بر ایتم و کودکان بی سرپرست - در صورتی که مادر و جد پدری و دیگر خویشاوندان از مراتب مختلف ارث را نداشته باشند - ولایت بر تربیت دارد و بر او واجب است در این باره اقدام نماید، فقیهان در این نظر اتفاق دارند و شاید به دلیل بدیهی و روشن بودن مسأله به صورت خاص و با صراحت از آن بحث ننموده اند، ولی دقت و تتبع در کلماتشان این مدعا را به خوبی اثبات می نماید. به عنوان نمونه: محقق کرکی نگاشته است: «اصحاب و فقهای شیعه - رضوان الله تعالی علیهم - متفقند که فقیه عادل و معتقد به امامت امامان معصوم، در صورتی که جامع شرایط فتوا باشد یعنی مجتهد، از جانب ائمه - دورد و سلام خداوند بر آن ها - در حال غیبت در جمیع اموری که نیابت پذیر است، نیابت دارند» (۷). شهید ثانی نیز نوشته است: «ولایت حاکم عمومیت دارد و برای اثبات آن نیاز به دلیل نیست» (۸).

ص: ۴۹۰

۱- (۱) الحدائق الناضره ۲۳: ۲۶۹.

۲- (۲) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۳، نهایی المرام ۱: ۴۶۸، جامع المقاصد ۱۲: ۱۰۶.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۵۵-۱۵۶، مسالک الافهام ۸: ۴۲۳، قواعد الاحکام ۳: ۱۰۲.

۴- (۴) القوائد و الفوائد ۱: ۳۹۶، نهایی المرام ۱: ۴۶۸-۴۶۹، جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۷-۲۸۸.

۵- (۵) مسالک الافهام ۸: ۴۲۴.

۶- (۶) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۲، تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۲، المهذب ۲: ۲۶۲، السرائر ۲: ۶۵۱.

۷- (۷) رسائل، رساله فی صلاه الجمععه ۱: ۱۴۲.

۸- (۸) مسالک الافهام ۴: ۱۶۲.

هم چنین امام خمینی رحمه الله می گوید: «در تمام مواردی که ائمه معصومین: به عنوان سلطان و حاکم بر امت اسلامی ولایت دارند، برای فقیه جامع الشرایط از جانب آن ها ولایت ثابت است و خروج از این قاعده کلیه، نیاز به دلیل دارد که ثابت شود ولایت در موردی خاص، اختصاص به امام معصوم علیه السلام دارد» (۱).

بسیاری از فقهای دیگر (۲) نیز چنین مطالبی را ابراز داشته اند.

ز: ادله ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست

این ادله به قرار زیر است:

۱- اطلاق ادله ای که بر عموم ولایت حاکم دلالت دارد و در بحث کلی ولایت، آن ها را ذکر نمودیم (۳).

۲- وجوب حفظ نظام، زیرا بی تردید حفظ نظام واجب است (۴) و مهمل گذاردن کودکان بی سرپرست و تربیت نمودن آنها، به انحراف آنان منجر خواهد شد و چون فساد اجتماع به فساد افراد آن می باشد، در نتیجه این روش به تدریج به اختلال نظام می انجامد و واجب است از آن جلوگیری به عمل آید. و این مسئولیت ابتدا به عهده حاکم شرع می باشد.

۳- اولویت قطعی، با این توضیح که گفته شود حاکم بر اموال و توزیع ایام ولایت دارد (۵)، تربیت صحیح آن ها در اصلاح دین و دنیای آنان مؤثر است و از اهمیت بیشتری برخوردار است، به اولویت قطعی باید در این گونه موارد نیز ولایت داشته باشد.

۴- اجماع، از عبارات برخی از فقها استفاده می شود در هر مورد نیاز شدید به اعمال ولایت باشد، با استناد به اجماع برای حاکم، ولایت ثابت است (۶)، مسأله مورد بحث یکی از این موارد است.

ص: ۴۹۱

۱- (۱) کتاب البیع ۲: ۴۸۸.

۲- (۲) المسبوط ۲: ۲۰۰، شرائع الاسلام ۲: ۱۵، مجمع الفائده و البرهان ۸: ۱۵۷، الروضه البهیة ۵: ۷۸، الحدائق الناضره ۲۲: ۵۸۹.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۱۶: ۳۶۶، مجمع الفائده و البرهان ۸: ۱۶۰، جواهر الکلام ۱۵: ۴۲۲، مسالک الافهام ۴: ۱۶۲.

۴- (۴) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۴۶۲.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۶۶۶ و بعد از آن، ۲: ۲۳۵ و بعد از آن.

۶- (۶) جواهر الکلام ۱۵: ۴۲۲.

۵- ادله ای که دلالت بر وجوب حضانت لقیط دارد^(۱) بر وجوب تربیت ایتم و صغار بی سرپرست نیز دلالت دارد و قدر متیقن از آن حاکم است.

۶ و ۷- سیره متشرعه، و ولایت بر حسب، توضیح این دو در مباحث گذشته ذکر شد.^(۲)

۸- عموم بعضی از روایات. علاوه بر ادله ای که ذکر شد، عموم و اطلاق بعضی از اخبار نیز بر مسأله مورد بحث دلالت دارد.

۱۶- فضیلت تربیت و پرورش ایتم

به شرحی که در بخش نفقه کودک توضیح داده شد، اگر کودک، فقیر و بی سرپرست باشد، حکومت اسلامی باید مصارف او را از خزانه تأمین نماید و بر طبق قوانین مالی اسلام، زندگی یتیمان از درآمدهای مختلف قابل تأمین است، ولی مطلب قابل ملاحظه این است که اسلام سعادت یتیمان را تنها در تأمین زندگی مادی و تهیه ی غذا و لباس و مسکن نمی داند، یتیم یک انسان است و باید تمام جهات معنوی و شخصیت های فردی او احیا شود، یتیم باید از نوازش ها و محبت ها از ادب و تربیتی که یک کودک در دامن پدر و مادر بهره مند است، برخوردار باشد. او یک بشر است و علاوه بر مراقبت های جسمی و تغذیه بدنی، به ارضای تمایلات روحی و تغذیه روانی نیز احتیاج دارد.

بدان جهت از شیوه عملی ائمه معصومین: به ویژه شخص رسول الله و امیرالمؤمنین علیهما السلام و نیز روایات وارده به دست می آید که اسلام اصرار دارد اطفال یتیم در محیط خانواده و در کنار کودکان همان خانواده ها تربیت شوند و علاقه دارد که مردان و زنان مسلمان به جای پدر و مادر، از کودکان یتیم و بی سرپرست نگاهداری نمایند و مانند فرزندان خود مورد محبت و عطف مخصوص قرار دهند.

ظاهراً حکومت اسلامی در اواخر عمر شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر خلفا، آن قدر توانایی مالی داشت که بتواند در هر شهری مؤسسه ای را

ص: ۴۹۲

۱- (۱) لطفاً به مباحث ادله وجوب حضانت در صفحه ۳۴۳ مراجعه شود.

۲- (۲) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۶۷ و بعد از آن، ۲: ۲۳۵.

به صورت کودکان و یا دارالایتم ایجاد نماید و از خزانه دولت مصارف آن ها را بپردازد و یتیمان هر شهری را در آنجا جمع کند و از آن ها نگهداری نماید، ولی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله این کار را نکرد و هم چنین دیگران، و ظاهراً دستور صریحی هم در این خصوص صادر نفرمودند، هر چند انجام آن منعی ندارد و جواز آن از ادله به دست می آید - به هر صورت آن ها این کار را نکردند، زیرا این گونه مؤسسات برای پرورش کامل جسمی و روانی کودک نارسا است.

به عبارت دیگر، کارها وقتی جنبه قانونی و اداری پیدا می کنند، جنبه ی عاطفی اش را از دست می دهد و به صورت فرمول خشک اداری با نقایص بسیار، انجام می پذیرد، به علاوه ممکن است افراد بسیاری با کمال استحقاقی که دارند محروم بمانند و افرادی هم بدون داشتن استحقاق، به سوءاستفاده بپردازند.

اسلام بدون این که با اقدامات اجتماعی خیرخواهانه مخالف باشد، مسأله امداد و حمایت از کودکان درمانده و یتیم را صورت فردی و شخصی داده و علاقه دارد هر کسی خود را ملزم و موظف بداند که نیروهای اضافی خود را در راه خیر و سعادت انسانهای درمانده به کار اندازد.

این برنامه دو فایده بسیار مهم دارد:

۱ - پرورش عواطف انسانی و حس نوع دوستی و ضعیف نوازی در وجود افراد مرفه.

۲ - بهره مند شدن طبقه مستمند از محبت و نوازش دیگران و دلگرمی و اطمینان آن ها به محیط زندگی.

به گفته ویکتور هوگو: «چیزی از روح انسان نباید حذف شود، باید تکمیل گردد، انسان بی نیاز و مرفه باید عواطف انسانی اش به کار افتد و انسان نیازمند و ناتوان هم باید دلگرم و بهره مند از محبت دیگران باشد، شما طفلی را در پرورشگاه با بهترین برنامه غذایی بزرگ کنید و طفل دیگری با برنامه غذایی متوسط، یا پایین تر از متوسط، ولی در دامن پرمهر مادر و تحت نظارت و عطوفت پدرا نه پدر پرورش دهید، آن گاه ببینید کدام یک سالم تر و شاداب تر و در نشیب و فراز زندگی کامیاب تر است. مسلماً دومی، زیرا اولی چیزی از روحش گرفته شده و فقط به شکمش توجه شده، ولی دومی چیزی از روحش کم نشده، شکمش هم سیر گشته،

فقط از اولی کم تر خورده است، به علاوه در مورد دومی نیازهای مادری و پدری یک مرد و زن که مربوط به روح ایشان است، ارضا شده و در مورد اولی چنین نیست»^(۱).

آری، تنها محیط خانواده و عواطف مخصوص است که می تواند روان طفل را به طور جامع و کامل پرورش دهد، بدین جهت اولیای دین به مردم، به پدران و مادران، به سرپرستان خانواده ها، پیوسته سفارش می کردند از یتیمان نگهداری کنید، آنان را به خانه های خود ببرید و در کنار سفره خانواده بنشانید و مثل فرزندان خویش تربیت کنید، در ادب آنان بکوشید و با نوازش و مهربانی مسرورشان نمایید.

ساختن دارالایتام و لباس و غذا دادن به یتیمان برهنه و گرسنه از عبادات بسیار با فضیلت است، ولی نوازش یتیم، مهربانی و عطف نسبت به او و تعلیم و تربیت صحیح وی، خود عبادت جداگانه ای است و در پیشگاه خداوند پاداش مخصوص دارد، روایات بسیاری این مدعا را اثبات می نماید، در ذیل نمونه هایی از آن را ذکر می نمایم:

۱۷- روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایتام

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که یتیمی را در خانواده خود نگهداری کند و از هر جهت در پرورش او بکوشد تا دوران کودکی اش سپری گردد و از او سرپرستی نماید تا بی نیاز شود، با این عمل، خداوند بهشت را بر او واجب می کند. «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَنْقِطَ يَئِيمُهُ أَوْ يَسْتَعْنِي بِنَفْسِهِ أَوْ جَبَّ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ»^(۲) - ۲ - هم چنین آن حضرت فرموده است: کسی که متکفل یتیمی شود، او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک نماید بی گمان پاداش او بهشت است، مگر آن که گناه غیر قابل عفو مرتکب شده باشد.

«مَنْ كَفَّلَ يَتِيمًا تَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ النَّبْتَةَ...»^(۳)

ص: ۴۹۴

۱- (۱) اسلام و حقوق کودک: ۱۸۷-۱۸۸.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۳: ۱۹۲، باب ۵۸ من ابواب ما یکنسب به، ح ۷، الکافی ۷: ۵۱، و اخر حدیث ۷، تهذیب الاحکام ۹: ۱۷۷، واسط حدیث ۷۱۴.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۳، باب ۷۸ من ابواب الدفن، ح ۵.

۳- و نیز فرموده است: بهترین خانه شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان و عطف قرار گیرد و بدترین خانه، خانه ای است که در آن به یتیمی بد رفتاری و ستم شود.

«خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَ شَرُّ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ» (۱) - جعفر طیار در جبهه جنگ کشته شد، خبر به مدینه رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منزل جعفر آمد، به خانم او اسماء بنت عمیس فرمود: کودکان جعفر را بیاور، پیامبر یتیمان او را در آغوش گرفت و آن ها را بوید و بسیار مهربانی کرد، عبدالله بن جعفر می گوید: خوب به خاطر دارم روزی را که پیامبر نزد مادرم آمد و خبر مرگ پدرم را به او داد و دست محبت بر سر من و برادرم کشید.

(۲) ۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: یتیم را آن طور تربیت کن که فرزند خویش را تربیت می کنی و در مقام مجازات مانند فرزند خویش تأدیب نما. (یعنی در وقت مجازات مانند فرزند خویش با یتیم مدارا کن)، «أَدَبُ الْيَتِيمِ مِمَّا تَوَدَّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَاضْرِبُهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ» (۳) - هم چنین آن حضرت در لحظات آخر عمر با برکت خود به فرزندان خویش درباره یتیمان سفارش می کند به این که در غذای جسم آنان مسامحه ننمایید، مرتب غذای آن ها را بدهید و مواظب باشید گاه به گاه نباشد، در غذای جان آنان نیز مراقبت کنید، متوجه باشید روحیه آن ها در برابر شما ضایع نشود و روانشان آزرده و ملول نگردد،

«اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيْعُوا بِخَصْرَتِكُمْ...» (۴) از مجموع این روایات استفاده می شود که لازم است ایتم مانند سایر فرزندان جامعه تربیت شوند و از کلیه مزایا و عواطف انسانی بهره مند گردند.

در ممالک اسلامی یتیمان دوش به دوش سایر فرزندان، در آغوش خانواده ها تربیت شوند و در وضع غذا و لباس و محبت و ادب آنان به قدری مراقبت شود که یتیم احساس

ص: ۴۹۵

۱- (۱) همان ۲: ۴۷۴، باب ۷۸ من ابواب الدفن، ح ۶.

۲- (۲) بحارالانوار ۹۲: ۷۹ - باب التعزیه و الماتم، ح ۴۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۲۱، بخشی از نامه ۴۷.

تفاوتی بین خود و سایر کودکان ننماید، بدیهی است چنین تربیتی از هر جهت مصون از انحراف است و چنین کودکانی دچار عُقده حقارت و پستی نمی گردند، و به طور طبیعی رشد می کنند و تمایلات درونی آن ها به طور مطلوب اشباع می شود.

سؤالی که مطرح است این است که چه کسی باید این وظیفه را به عهده بگیرد؟

در پاسخ باید گفت: مخاطب این روایات و بسیاری دیگر از روایات که مضمون آن ها قریب به آن چه ذکر شد، می باشد، آحاد مسلمانان می باشند که به عنوان واجب کفایی، در صورتی که یتیم بی سرپرست باشد، باید در این باره انجام وظیفه نمایند و به عنوان احسان به ضعیف و یکی از بزرگترین عبادات که موجب تقرب به درگاه الهی می شود، در مواردی که یتیم سرپرست دارد و کسی بخواهد در این امر خدا پسندانه شریک شود و به نحو کامل ترا او را مراقبت و تربیت نماید.

در هر صورت قدر متیقن از آن، حاکم و دولت اسلامی می باشد که موظف است با برنامه ریزی دقیق و به مقتضای زمانه، ایام را تحت پوشش تربیتی مناسب قرار دهد.

مؤید این برداشت عموم بعضی دیگر از روایات است که به طور خاص در مورد تعلیم و تربیت وارد شده است، از جمله راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، برخی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرموده است: اختلاف امت من برای آن ها رحمت است، حضرت فرمود: صحیح است، به حضرت عرض کردم اگر اختلافشان رحمت است پس اجتماعشان عذاب است؟ جواب فرمود: خیر، این گونه که تو و آن ها فکر می کنید نیست، بلکه مقصود کلام خداوند است که فرموده است: چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول خدا برای آموختن علم نمی آیند تا آن چه آموختند به قوم خود بیاموزند تا شاید قومشان خداترس شده و از نافرمانی خدا برحذر باشند. (۱)

آن گاه حضرت فرمود: خداوند امر فرموده است که بعضی به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله روند و از احکام الهی بیاموزند، سپس به نزد قوم و اجتماع خویش آیند و آن چه آموخته اند به آن ها بیاموزند؛ مقصود این بوده که از شهرها و بلاد مختلف، افراد به این کار اقدام نمایند، نه این که

ص: ۴۹۶

در دین خدا اختلاف داشته باشند، دین خدا یکی بیش نیست. «فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ، أَمَّا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ...» (۱).

عموم این روایت، شامل ایام و کودکان بی سرپرست نیز می باشد، از این رو آن ها در زمره افرادی هستند که باید تحت تعلیم و تربیت دانشمندان و حاکم اسلامی (مجتهد جامع شرایط) قرار گیرند.

کوتاه سخن این که، حاکم و دولت اسلامی باید در امر تعلیم و تربیت کودکان بی سرپرست برنامه گسترده و فراگیر داشته باشد از طرفی فرهنگ پرورش یتیم در خانواده های مرفه تبلیغ و ترویج شود، از سوی دیگر، مؤسسات و مراکز نگهداری این گونه افراد، ساماندهی و کامل تر گردد و در تربیت آن ها دقت و احتیاط لازم در تمام جهات مراعات گردد.

۱۸- ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر

از توضیحاتی که ذکر شد معلوم می گردد، ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست، مشروط به این است که پدر و مادر نداشته باشند و یا پدر و مادر قادر به انجام آن نباشند، اعم از این که فاقد توانایی مالی باشند یا توانایی فکری.

دلیل این مدعا هم اصل (۲) است، زیرا ولایت بر خلاف اصل است، بنابراین باید به موردی که قدر متیقن است اکتفا شود، یعنی نبودن پدر و مادر، و با وجود آن ها تردید پیدا می شود که آیا ولایت جعل شده یا خیر، اصل عدم جعل آن است و دلیل دیگر روایات است که در باب ولایت بر اموال (۳) و غیر آن (۴) وارد شده است.

محقق نراقی در بحث از ولایت حاکم بر اموال ایام، می نویسد: «آیا ولایت حاکم، مطلق است، یعنی حتی با وجود پدر و جد پدری و وصی، یا این گونه نیست؟ ظاهراً اختلافی نیست که اختصاص به مواردی دارد که آن ها نباشند و از ادله بیش از این چیزی بدست نمی آید.» (۵)

ص: ۴۹۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۷: ۱۴۰، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، ح ۱۰.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۱۶: ۳۶۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۳، باب ۱۶ من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۲، ۱۹: ۴۲۱، باب ۸۸ من کتاب الوصایا، ح ۱.

۴- (۴) سنن ابی داود ۲: ۳۹۲، ح ۲۰۸۳.

۵- (۵) عوائد الایام: ۵۵۸.

هم چنین از مطالب گذشته روشن می شود، در صورت نبودن حاکم یا عدم امکان دسترسی به او، مؤمنین عادل، بلکه اگر افراد عادل نباشند، غیر عادل و فاسق بر تربیت کودکان بی سرپرست ولایت دارند و آن ها باید در این رابطه به وظیفه شرعی اخلاقی و انسانی خود عمل کنند. دلیل این حکم، همان است که در بحث کلی ولایت (۱) و نیز در مسأله لقیط و نفقه توضیح داده شد.

۲۰- تربیت کودک در حقوق مدنی

گذشته از نگهداری و تأمین معاش کودک، تربیت او نیز به عهده پدر و مادر و یا کسی است که دادگاه حضانت را به او می سپارد. پدر و مادر باید فرزند خویش را آماده زندگی اجتماعی سازند و بر رفتار و معاشرت ها و تحصیل او نظارت مستمر داشته باشند و سنن ملی و مذهبی را به او بیاموزند. این وظیفه اخلاقی را به دشواری می توان در حقوق تضمین کرد، با وجود این، قانون به ایجاد حق و تکلیف پدر و مادر در این باب بی اعتنا نمانده است. (۲)

ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی در مقام قاعده کلی تکلیف پدر و مادر، مقرر می دارد: «ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آن ها را مهمل بگذارند».

هم چنین طبق ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی والدین باید هر دو در تربیت اولاد خود با یکدیگر معاضدت نمایند و این امر واجب کفایی می باشد، از این رو هر یک که تکلیف خود را انجام دهد، تکلیف دیگری ساقط می گردد (۳)، ماده مزبور چنین مقرر می دارد: «زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند».

ص: ۴۹۸

۱- (۱) النهایه: ۶۰۸، المهدب ۲: ۱۱۸، کتاب المکاسب - تراث الشیخ الاعظم ۳: ۵۶۱-۵۶۲، القوائد و الفوائد ۱: ۴۰۶، قاعده ۱۴۸.

۲- ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۸۶.

۳- سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۲.

۲۱- تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک

اصل دوم اعلامیه جهانی حقوق کودک مقرر می‌دارد: «کودک باید از حمایت ویژه برخوردار شود و امکانات و وسایل ضروری جهت پرورش بدنی، فکری، اخلاقی و اجتماعی وی به نحوی که سالم و طبیعی و در محیطی آزاد و محترم، توسط قانون یا مرجع ذی ربط در اختیار وی قرار گیرد، در وضع قوانینی بدین منظور، منافع کودکان باید بالاترین اولویت را داشته باشد».

و در اصل چهارم اعلامیه مزبور آمده است: «کودک باید از امنیت اجتماعی بهره‌مند گردد، در محیطی سالم پرورش یابد و بدین منظور کودکان و مادران باید از مراقبت و حمایت خاص - که شامل توجه کافی، پیش و بعد از تولد می‌شود - بهره‌مند شوند، کودک باید امکان برخورداری از تغذیه، مسکن، تفریحات و خدمات پزشکی مناسب را داشته باشد».

هم‌چنین در موادی از کنوانسیون حقوق کودک به این مسأله اشاره شده، از جمله ماده ۱۸ آن آمده است: «دولت‌های عضو، حداکثر تلاش خود را به کار خواهند بست تا رسمیت این اصل تضمین گردد که هر دوی والدین در پرورش و رشد کودک مسئولیت مشترک دارند. والدین و یا بر حسب مورد سرپرستان قانونی، مسئولیت اصلی پرورش و رشد کودک را بر عهده دارند و نگرانی اساسی آنان حفظ بیشترین منافع کودک است».

۲۲- مقایسه تعالیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک

حامیان بین‌المللی حقوق کودک بعد از قرن‌ها به این فکر افتادند که باید در جهت رشد صحیح و تکامل کودکان چاره‌اندیشی شود و نتیجه تلاش و کوشش آن، تصویب مواد ذکر شده می‌باشد که چکیده عمده آن چنین است: «باید مصالح کودک بیش از هر چیز دیگر مورد نظر قرار گیرد».

این جمله بسیار پُر مغز است، در این جمله تنها اصلی که مورد توجه قرار گرفته مصالح عالی کودک است؛ در برابر مصالح کودک، همه چیز بی‌مصلحت می‌شود. تأمین مصالح کودکان یعنی تأمین زندگی، اخلاق و ایمان، عمران و آبادی، علم و صنعت و تمدن، دموکراسی و آزادی، پیشرفت و ترقی، سرفرازی و...، زیرا کودکان هستند که اگر

در محیط سالم رشد کنند و تحت تربیت صحیح قرار گیرند و از نظر قوانین و تأمین وسایل، به دقت مورد توجه باشند، جامعه ای سالم و مترقی و پیشرو و سرافراز را خواهند ساخت.

دقت بیش تر در آن چه که ذکر شد نشان، می دهد که باید همه چیز و همه کس در راه پی ریزی اساس خوشبختی کودکان به کار بیفتد. پدر و مادر، معلم، جراید، دستگاه های تبلیغاتی، قانون گذار، زمام دار، همه و همه مصلحت شان پایین تر از مصالح کودکان است.^(۱)

خلاصه این که، مواد ذکر شده در اعلامیه جهانی حقوق کودک و کنوانسیون مزبور، مترقی و متکامل است و اگر به درستی بدان عمل گردد، گام های مؤثر در جهت تربیت رشد و پویایی کودکان برداشته خواهد شد، ولی بسیاری از دولت ها و چه بسا برخی از افرادی که این مواد را تصویب کردند، خود بدان عمل نمودند.

این در حالی است که پیشوایان اسلام، قرن ها پیش به این امر مهم توجه داشته و انجام آن را به مسلمانان سفارش نموده اند و در سیره عملی خود به آن عمل نموده اند.

علی بن ابی طالب علیه السلام که هم از لحاظ قدرت ظاهری و هم از جهت فضیلت و دانش و معنویت، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص اول دنیای اسلام شمرده می شود و آن حضرت او را به امر خداوند متعال برای رهبری جامعه مسلمین برگزیده است، در برابر چند کودک یتیم، زانو می زند و خود لقمه بر دهانشان می نهد و از آن ها خواهش می کند که او را به لطف و صفای خود ببخشایند و از این که موقعیت طوری پیش آمده که از حال آنان غفلت شده است، او را عفو کنند و در پیشگاه الهی او را به محاکمه نکشانند.^(۲)

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود به کودکان سلام می کرد و آن ها را مورد احترام قرار می داد و از این که در مورد ایشان رعایت مساوات نشود به سختی ناراحت می شد؛ روزی شخصی در حضور آن حضرت یکی از فرزندان خود را بوسید و دیگری را نبوسید، حضرت فرمود: چرا نسبت به آنان به مساوات رفتار نکردی؟ «فَهَلَا سَاوَيْتُ بَيْنَهُمَا؟»^(۳)

ص: ۵۰۰

۱- (۱) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۵۷.

۲- (۲) بحارالانوار ۴۱: ۵۲.

۳- (۳) مکارم الاخلاق ۱: ۴۷۳، ح ۱۵.

و نیز می فرمود: پنج چیز را تا زنده ام ترک نمی کنم... و سلام کردن بر اطفال، تا بعد از من، این روش در میان مردم معمول گردد.

(۱) و گاه می شد برخی از افراد، طفل شیرخوار خود را خدمت او می بردند تا در باره اش دعا کنند یا او را نام گذاری کنند، طفل را به منظور احترام و تجلیل از کسانش، در آغوش می گرفت و مورد محبت قرار می داد، گاهی هم اتفاق می افتاد که طفل در دامن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادرار می کرد و صدای اعتراض اطرافیان بلند می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این که با بچه دُرشتی و تند خویی کنند منع می نمود و بچه را آزاد می گذارد تا ادرارش تمام کند آن گاه درباره طفل دعا می کرد و یا این که نامی برای او انتخاب می نمود، کسان طفل در نهایت شادی، او را از پیامبر صلی الله علیه و آله می گرفتند، بدون این که احساس کنند رهبر عالی قدر اسلام از این که طفل او را آلوده کرده است، ناراحت شده باشد و همین که آن ها می رفتند، لباس خود را شستشو می داد. (۲)

زندگی رهبر عالیقدر اسلام و ائمه اطهار: پُر است از این گونه برخوردهای عملی که در جهت تربیت کودکان و نقش مؤثر آن ها تفسیر و تبیین می گردد و با دقت در آنها، روشن می گردد بشر هر اندازه در مسائل حقوقی و تربیتی پیشرفت کند، سخنی فراتر و بالاتر از اسلام نخواهد گفت و روشی متکامل تر از برنامه عملی اولیای دین نمی تواند به دیگران عرضه کند. در مباحث بعدی در این خصوص توضیح بیش تر خواهد آمد.

ص: ۵۰۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۶۲:۱۲، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱.

۲- (۲) مکارم الاخلاق ۶۵:۱، ح ۱.

۱- طرح مسأله

از مهم‌ترین مسائل تعلیم و تربیت، شناخت عوامل و راه‌های مؤثر آن است، تا در پرتو آن آموزش و تربیت به درستی و به‌طور مطلوب تأمین شود.

در احکام تربیتی اسلام به این مهم کاملاً توجه شده و پیشوایان دین در این باره رعایت نکات دقیقی را توصیه کرده‌اند.

در قرن اخیر، دانشمندان نیز در این زمینه کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند و در آن روش‌های صحیح تعلیم و تربیت و وظایف و رسالت اولیا و مربیان کودک را ارائه نموده‌اند. بی‌تردید ذکر دیدگاه و آموزه‌های اسلام در این خصوص حائز اهمیت است، زیرا از طرفی والدین و اولیا کودکان اسباب و عوامل توفیق و کامیابی را شناسایی نموده و در سایه عمل به توصیه‌ها و آداب و روش‌های ارائه شده، به هدف والای خویش که تربیت صحیح کودکان و آموزش علوم مفید و مؤثر در زندگی آن‌هاست، دست خواهد یافت، و از سوی دیگر امکان مقایسه بین نظریات اسلام در این زمینه و آن‌چه دانشمندان بیان نموده‌اند، فراهم می‌گردد. در ذیل بخشی از آن‌چه در آیات و روایات بیان شده، ذکر می‌گردد:

۲- مراحل تعلیم و تربیت

قدم اول در دستیابی و توفیق در امر تعلیم و تربیت، شناسایی مراحل و دوره‌های آن است که با توجه به سن کودک باید مورد توجه قرار گیرد.

در آیات و روایات، مراحل تعلیم و تربیت به سه قسم تقسیم شده که عبارت است از:

بازی با سرشت کودک عجیب است و یکی از نیازها و حقوق او به شمار می رود، بازی بزرگترین سرگرمی کودک به ویژه در سال های پیش از دبستان است.

کودک دلیل بازی کردن خود را نمی داند و توانایی ندارد برای آن علتی بیان کند، ولی با این همه نمی تواند از بازی کردن دست بکشد، برخی از روانشناسان معتقدند: همان طور که کودک نیاز به آب و هوا دارد، نیاز به بازی و سرگرمی نیز دارد. (۱) امروزه ثابت شده است کودکانی که به اندازه و به درستی بازی نمی کنند، از رشد ذهنی مناسب بی بهره اند و در بزرگی نیز منزوی و گوشه گیر می گردند.

خداوند نخستین دوره رشد انسان را با بازی توأم نموده است تا در ضمن بازی بتواند کار بزرگترها را تقلید کند، احساسات خود را بروز دهد و هم چنین بیاموزد که چگونه عواطف و علایق خود را به موقع ابراز یا مهار کند.

بازی علاوه بر توسعه ذهنی کودک، عقل اجتماعی او را نیز رشد می دهد و این امکان را برای او فراهم می کند که با حل مشکلاتی که در طول بازی با آن مواجه می شود، خود را برای حل معضلات جدی زندگی آینده، آماده سازد.

کودک به وسیله بازی های دسته جمعی، راه همزیستی مسالمت آمیز، همکاری و همیاری با دیگران و رعایت حقوق آنان، مراعات نظم و قانون و دفاع از حق خود و مسئولیت پذیری در مقابل دیگران را می آموزد، او هر قدمی که در بازی برای حل مشکلات یا ایفای نقش مثبت بر می دارد، احساس خوشحالی می کند و نسبت به آینده بیش تر و بیش تر امیدوار می گردد.

در اسلام به این نیاز طبیعی توجه شده و در قرآن آمده است: بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.... (اغْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... (۲).

ص: ۵۰۶

۱- (۱) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۴۱، مجله الفیصل، شماره ۲۳، صفحه ۹۴.

۲- (۲) سوره حدید ۵۷: ۲۰.

در این آیه شریفه مراحل مختلف عمر بشر و انگیزه های حاکم بر هر مرحله را پنج مرحله یعنی بازی و غفلت، سرگرمی، تجمل، تفاخر و تکاثر بیان شده و نخستین مرحله، دوران کودکی است که زندگی در هاله ای از غفلت و بی خبری و بازی و سرگرمی فرو می رود. (۱)

هم چنین در روایات به رعایت این نیاز طبیعی در کودکان دستور داده شده، مانند این که امام صادق علیه السلام می فرماید: بگذار فرزندت تا هفت سال به بازی بپردازد، در هفت سال دوم به تأدیب و تربیت او همت گمار و در هفت سال سوم مراقب او باش، «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ» (۲) اسلام علاوه بر این که، از واپس زدن این تمایل طبیعی کودکان نهی می کند، توصیه می نماید که پدران و مادران، امکانات لازم را برای بازی کردن کودکان فراهم کنند و در هر موقعیت و مقام اجتماعی که هستند وقتی را برای بازی با فرزندان خویش اختصاص دهند.

در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان به بازی کودکان اهمیت می دادند که گاه به هنگام سجده، نوه خردسالشان امام حسین علیه السلام بر پشت آن حضرت می نشیند، پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر سجده را طول می دهند که برخی از صحابه نگران می شوند و بعد از نماز در توضیح طولانی کردن سجده می فرمایند: فرزندم مرا سواری خود قرار داده بود، ناپسند شمردم قبل از آن که احتیاجش برآورده شود او را با شتاب پایین بیاورم. «قَالَ: لَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ» (۳) افزون بر این، در روایات توصیه شده، اگر کودکان هم بازی ندارد و یا بازی با بعضی از کودکان تأثیر منفی می پذیرد، خود را به روش کودک در آورید و با او بازی کنید، از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًا» (۴) اگر پدران و مادران به بازی فرزندان خود توجه کنند با روحیات و احساسات آن ها آشنا می شوند، زیرا کودک از طریق بازی کردن به بیان احساسات خود

ص: ۵۰۷

۱- (۱) ر. ک: تفسیر المیزان ۱۹: ۱۶۴، تفسیر الکبیر (۲۸-۳۰): ۴۶۴، تفسیر نمونه ۲۳: ۳۵۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۵، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) سنن النسائی ۲: ۲۴۵، باب ۸۳ من کتاب التطبيق، ح ۱۱۳۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۶، باب ۹۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

می پردازد و ترس ها و نگرانی های خود را ابراز می کند و گاه برای بسیاری از مشکلات خود راه حل پیدا می کند.

البته در بازی هایی که والدین حضور پیدا می کنند نباید اراده خود را به کودکان تحمیل نمایند، بلکه بهتر است اجازه دهند فرزندانشان آنان را هم بازی تلقی کنند. در روایات به این نکته ظریف تربیتی اشاره شده است، مانند این که، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس که کودکی نزد اوست برای او کودک شود، یعنی رفتار کودکانه انجام دهد و خود را به صورت هم بازی او در آورد، «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ» (۱) یادآوری

در خاتمه لازم است یادآوری شود، مقصود از آزادی کودک در این مرحله این نیست که والدین کودک او را برای هر نوع بازی آزاد بگذارند، حتی بازی هایی که برای جسم و روح او مضر باشد؛ بلکه باید با ایجاد تنوع و کنترل بازی ها در جهت رشد جسمی و روحی کودک گام برداشته شود و از بازی های خشن، مخرب و آزار دهنده جلوگیری به عمل آید.

به بیان دیگر، والدین باید در نوع بازی و اسباب آن توجه و دقت کافی داشته باشند و تهیه اسباب بازی ها، هدفدار و منطبق با نیاز کودک و مناسب با ویژگی های رشد او باشد؛ بازی و اسباب آن باید ضمن سرگرم کردن کودک، دقت، تفکر و روحیه او را تقویت کند و توان بدنی و فکری را افزایش دهد. اسباب بازی هایی که کودک بتواند در آن دخل و تصرف نماید و نوعی ابتکار و ابداع را موجب شود، بسیار مناسب است.

ب: مرحله ی آمادگی برای تعلیم و تربیت

با آن که بازی، نیاز و حق کودک است و والدین باید به رعایت این حق پایبند باشند، ولی این بدان معنی نیست که کودک همیشه بازی کند، بلکه باید به گونه ای برنامه ریزی شود که در دوره نوجوانی و جوانی به تدریج وظایف و مسئولیت های جدی تر، جای بازی

ص: ۵۰۸

و سرگرمی را بگیرد، زیرا از دیدگاه صاحب نظران علوم تربیتی، دوران بازی کودک، دوره کارآموزی موقت کودکان و مقدمه ای برای اشتغال به کارهای جدی تر است.^(۱)

بدین جهت است که در روایات، هفت سال دوم عمر کودک را دوران تعلیم و تربیت نامیده اند، زیرا کودک در این سنین مفاهیم را درک می کند و خوب و بد، نفع و ضرر، و زشت و زیبا را می فهمد و به طور جدی آمادگی و استعداد برای تعلیم و تربیت در او پیدا می شود، مربی لایق باید از این موقعیت ممتاز بهره جوید و به تربیت صحیح کودک در زمینه های مختلف همت گمارد.

در روایات بسیاری بر رعایت این نکته تأکید شده، مانند این که امام صادق علیه السلام می فرماید: کودک در هفت سال اول عمر به بازی سرگرم است، هفت سال دوم به تعلیم و آموزش، و هفت سال به شناخت احکام حلال و حرام. «قال: الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین»^(۲) و روایات دیگری نیز با عبارات مختلف وارد شده

^(۳)، البته در بعضی از آن ها دوره بازی و سرگرمی، شش سال^(۴) تعیین گردیده است.

ج: مرحله ی مشاوره و بروز استعدادها

این مرحله تقریباً از اوائل بلوغ شروع می شود و در آن، نوجوان توان اظهار استعداد خویش را دارد، بنابراین والدین باید با مشورت و ایجاد زمینه های مناسب، او را در بروز استعدادهایش یاری نمایند.

زمان این مرحله، در روایات هفت سال سوم عمر کودک تعیین شده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: کودک، هفت سال اول عمر خویش آقا و آزاد است و در هفت سال دوم، خدمتگذار است (بی چون و چرا از پدر و مادر اطاعت می کند)

ص: ۵۰۹

۱- (۱) ر. ک: اسلام و تعلیم و تربیت ۲: ۲۲۱.

۲- (۲) الکافی ۶: ۴۷، باب تأدیب الولد، ح ۳.

۳- (۳) همان: ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۳، باب ۸۲ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و باب ۸۳ ح ۱ و ۴-۵ و ۷.

۴- (۴) الکافی ۶: ۴۶، باب تأدیب الولد، ح ۲.

ودر هفت سال به منزله وزیر با او رفتار می شود، در این موقعیت (تا سن بیست و یک سالگی) اگر رفتار و کردار او رضایت بخش بود، مقصود حاصل شده، در غیر این صورت شما (والدین) به وظیفه خود عمل نموده اید و در پیشگاه پروردگار متعال معذورید. «قَالَ: الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ رَضِيتَ خَلَاتُكَ لِإِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضَرَبَ عَلَيَّ جَنَّتِيهِ فَقَدْ أَعْدَرْتُ إِلَيَّ اللَّهُ». (۱) نزدیک به همین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام

(۲) نیز وارد شده، توضیح پیش تر در خصوص دو مرحله اخیر در مباحث بعدی خواهد آمد.

۳- احیای شخصیت کودک

به طور اجمال می توان گفت که مقصود از شخصیت، همان است که به وسیله «من» و «تو» و «او» از آن یاد می کنیم، آن چه این الفاظ از آن حکایت می کنند، همان «شخص و شخصیت» است.

هر فردی در روابط خویش با مردم و در کارهای شخصی خود، دارای روش و سلیقه ای است که سودمند و زیان بخش می باشد، این روش ها سرچشمه ای جز شخصیت انسان و روحیه های مخصوص او ندارد.

در حقیقت، منشأ کارها و خُلق و خویهای مختلف، اعم از نیک و بد، همان «شخصی» است که گاه مسئول و سزاوار کیفر شناخته می شود و گاه سزاوار پاداش؛ کارها و خُلق و خویهای مختلف شخص، منوط به راه و روشی است که وی در زندگی برای خود برگزیده و به آن ها عادت کرده است. پس شخصیت هر کسی عبارت است از «او» و رویه ای که به آن عادت کرده و کارآمدهایی که بدست آورده است، از همین جا تفاوت شخصیت ها روشن می شود که می گوئیم شخصیت دینی، شخصیت سیاسی، شخصیت علمی، شخصیت اجتماعی و...

عوامل بسیاری در پی ریزی شخصیت کودک مؤثرند، خانواده، مدرسه، محیط خارج و بسیاری از عوامل که در همین مثلث با او مربوط می شوند، شخصیت او را پی ریزی می کنند. (۳)

ص: ۵۱۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷، مکارم الاخلاق ۱: ۴۷۸ (فی فضل الاولاد)، ح ۴۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۱۱۴-۱۱۵.

برنامه زندگی و روش های اخلاقی دوران عمر تمام انسان ها عبارت از مجموعه تربیت هایی است که در دوران کودکی از پدران و مادران در محیط خانواده و از آموزگاران در محیط آموزشگاه ها قرار گرفته اند، هر خوب و بدی را که آن ها در طفولیت به کودکان آموخته اند در بزرگسالی از خود بروز می دهند و در عمل به کار می بندند.

به عبارت دیگر، وضع روحی و اخلاقی و کیفیت رفتار و گفتار مردم هر عصری محصول بذره های تربیتی است که در ایام کودکی در مغز آنان افشاندن شده است، خوبی و بدی، پاکی و ناپاکی، قوت و ضعف فردا را باید در روش تربیت کودکان امروز جستجو کرد.

شخصیت، استقلال اراده، اعتماد به نفس، و هم چنین زبونی، فرومایگی، عدم اعتماد به نفس، از صفاتی است که اساس آن در دامن پدر و آغوش مادر پی ریزی می شود. پدران و مادران که علاقه دارند فرزند با شخصیتی پرورش دهند، لازم است از دوران کودکی به آن متوجه باشند و این خوی پسندیده را از اول در آن احیا نمایند. طفلی که در خانواده سست و پست، بار آمده است، کودکی که پدر و مادر، با وی معامله یک انسان نکرده و او را یک عضو محترم خانواده به حساب نیاورده اند، در بزرگی نمی توان از او توقع استقلال و شخصیت داشت، او خود را انسان لایق نمی داند و برای خویش شخصیتی نمی بیند، او یک موجود بدبختی است که از اول فرومایه و زبون بار آمده و مشکل است این خوی ناپسند را در خود تغییر دهد.

تربیت صحیح و پرورش صفات پسندیده در کودک تنها در پرتو برنامه صحیح علمی و عملی میسر است، پدر و مادر باید آن را به گونه ای مطلوب فرا گیرند و قدم به قدم دنبال کودک خود باشند و در عمل آن را به کار گیرند. (۱)

۴- عوامل احیای شخصیت در کودک

عوامل مختلفی در ایجاد و ارتقای شخصیت در کودک تأثیر دارد که مورد سفارش اسلام قرار گرفته است، در ادامه به مهم ترین آن ها می پردازیم.

ص: ۵۱۱

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۷۷.

تأثیر اسم زیبا و با مفهوم بلند در احیای شخصیت کودک و تربیت وی به سوی کمال غیر قابل انکار است. در روایات آمده است: مردی دست کودک خود را گرفته به نزد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آورد و از حضرت سؤال کرد: حق این کودک بر من چیست؟ فرمودند: برایش اسم زیبا انتخاب کن و او را به نیکی تربیت کن! و در جایگاه زیبا قرار ده. «قَالَ: تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعَهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (۱). در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: بیش از آن که لقبهای زشت بر فرزندان غلبه پیدا کند، لقب و کنیه های خوب بر آنان بگذارید. «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْكُنَى قَبْلَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَيْهِمُ الْأَلْقَابُ» (۲): ب: تکریم کودک و ارزش انسانی او

اولین شرط تربیت صحیح و پرورش شخصیت و استقلال کودک آن است که پدران و مادران، فرزندان خود را بشناسند و ارزش حقیقی آن ها را از نظر دور ندارند، باور کنند که طفل آنها، همانند یک بزه یا یک مرغ نیست که فقط غذایی بخورد و حرکتی کند و در جایی بخوابد، بلکه طفل آن ها یک انسان واقعی است، ولی ضعیف و ناتوان. یک بشر حقیقی است و دارای ذخائر و سرمایه های بزرگ انسانی که باید به تدریج استعدادهای درونی اش شکفته شوند و از قوه به فعلیت بیایند. (۳).

ج: ارضای غریزه ی حبّ ذاب با تکریم کودک

یکی از سرمایه های فطری و ذخائر طبیعی که در باطن هر انسان به قضای حکیمانه الهی ایجاد شده، غریزه حبّ ذات است، هر انسانی قبل از هر چیز و هر کس، به خود علاقه دارد و به طور فطری عاشق و شیفته ی خویش است و هیچ چیز در نظر آدمی به قدر خودش عزیز و محبوب نیست.

ص: ۵۱۲

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۸، باب حق الولد، ح ۱.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۴۱۹، ح ۲، ۴۵۲۰۲.

۳- (۳) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۸۰.

حُبّ ذات یکی از بهترین و اساسی ترین پایه های ثابت تربیت کودک است. غریزه حُبّ ذاب در مزاج کودک، نیروی مهمی است که اگر عاقلانه و با برنامه صحیح رهبری شود و مورد استفاده قرار گیرد، منشأ خوشبختی و سعادت است و اگر به طور صحیح رهبری نشود بدبختی های بسیاری به بار می آورد.

یکی از راه های ارضای غریزه حُبّ ذات، تکریم کودکان و توجه به شخصیت آن ها است. طفلی که در خانواده به قدر کافی احترام شود، روحیه ای طبیعی و روانی معتدل خواهد داشت، از چنین کودکی می توان توقع اخلاقی پسندیده و رفتار عادلانه داشت. بر عکس کودکی که از پدر و مادر، احترام و تکریم ندیده و در محیط خانواده خواهش طبیعی حُبّ ذاتش ارضا نشده است، در خود احساس پستی و حقارت می کند، روحی شکست خورده و روانی افسرده دارد و بدون تردید این حالت درونی در خلال رفتار و گفتار کودک با وضع نامطلوبی آشکار می گردد.

چنین کودکی در معرض انحراف های گوناگونی است و در راه زندگی با خطراتی مواجه می شود. احترام به شخصیت، نه تنها در محیط خانواده از ارکان اساسی تربیت کودک است، بلکه این سبجه انسانی از پایه های مهم زندگی اجتماعی و از وظایف دینی و علمی همه مردم است.

د: تأکید پیشوایان دینی در احترام نسبت به کودک

در احکام تربیتی اسلام نسبت به احترام به انسان، به ویژه به کودک تأکید فراوان شده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار: در تمام دوران زندگی از این روش استفاده کرده اند و بدون مبالغه می توان گفت، این خوی پسندیده از بزرگترین عوامل پیشرفت و موفقیت آنان به حساب می آید. همه ائمه به ویژه شخص رسول الله صلی الله علیه و آله که به عنوان مرتبی جامعه در بین مردم زندگی می کرد به تمام ظرافت ها و نکات روانی مردم در راه احترام به آن ها توجه داشت و از کوچکترین وظیفه ای در این باره شانه خالی نمی کرد. از گفتار و کردار آن بزرگواران روایات بسیاری در تبیین این روش و این که احترام به کودک از مسئولیت های خطیر والدین می باشد وارد شده است که می توان آن ها را به چند دسته تقسیم و برای هر کدام نمونه هایی ذکر کرد:

ص: ۵۱۳

دسته اول: روایاتی است که بیانگر سیره عملی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم و احترام و تکریم شخصیت آن ها می باشد. در این قسم از روایات آمده است: هر کس بر آن حضرت وارد می شد به او احترام می گذاشت و چه بسا عباى خود را به جای فرش زیر پای او می گسترانید و بالشی که تکیه گاه خودش بود به او می داد، «رُبَّمَا بَسَطَ ثَوْبَهُ وَ يُؤَيِّرُ الدَّاجِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ» (۱) در یکی از این احادیث می خوانیم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله تنها در مسجد نشسته بود، مردی وارد شد و به طرف پیامبر آمد، حضرت از جا حرکت کرد و به احترام او قدری عقب رفت، آن مرد عرض کرد، جا وسیع است چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود: از حقوق مسلمان برای واردین، حریم گرفتن و قدمی به عقب رفتن است.

«قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا رَأَهُ يُرِيدُ الْجُلُوسَ إِلَيْهِ أَنْ يَتَرَحَّحَ لَهُ» (۲) هرگاه یکی از اصحاب به دیدن آن حضرت می آمد، به احترام او آن قدر می نشست تا آن مرد از مجلس خارج شود و چون کسی می خواست با او مصافحه کند، به او دست می داد و دست خود را نمی کشید تا وقتی آن مرد دست خود را بکشد.

(۳) برای حفظ احترام تمام مردم، آن حضرت در مجالس عمومی نگاه های مودت آمیز خود را به طور مساوی متوجه حاضرین می نمود. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ لِحَطَايِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالشَّوْبِيهِ» (۴) آن حضرت اگر سواره بود، به دلیل احترام گذاردن به دیگران، اجازه نمی داد کسی پیاده در رکابش راه برود، او را به ترک خود سوار می کرد و اگر او از سوار شدن امتناع می ورزید به او می فرمود شما جلو برو و در فلان مکان مرا ملاقات کن.

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمِشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ فَإِنْ أَبِي، قَالَ تَقَدَّمَ أَمَامِي وَ أَدْرِكُنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ» (۵)

ص: ۵۱۴

۱- (۱) مناقب آل ابی طالب ۱: ۱۹۲، (فصل فی آداب و مزاحه صلی الله علیه و آله)، بحارالانوار ۱۶: ۲۲۸.

۲- (۲) بحارالانوار ۱۶: ۲۴۰، مکارم الاخلاق ۱: ۶۵، (فی جلوسه صلی الله علیه و آله)، ح ۲.

۳- (۳) بحارالانوار ۱۶: ۲۳۰.

۴- (۴) الکافی ۸: ۲۶۸، ح ۳۹۳.

۵- (۵) بحارالانوار ۱۶: ۲۳۶.

روایاتی است مبنی بر تشویق احترام به مردم و بیان پاداش آن، مانند آن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در امت من بنده ای از بندگان خدا نیست که نسبت به برادر دینی خود احترام و ملاحظت و مهربانی داشته باشد، مگر این که خداوند خدمتگزاری از خدمتگزاران بهشت به او عطا فرماید. (۱)

در روایت دیگری آمده است: کسی که برادر مسلمان خود را که بر او وارد شده است، تکریم و احترام نماید، در حقیقت خداوند را احترام نموده است. «مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَأَكْرَمَهُ فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (۲) و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۳)

دسته سوم: روایاتی است که در خصوص تکریم و احترام نسبت به کودکان وارد شده، مانند این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روش پسندیده با آن ها معاشرت نمایید یا به روش و آداب پسندیده آن ها را تربیت نمایید. «قَالَ: اِكْرُمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ» (۴).

در این گفتار جامع و پُر مغز، پیامبر عالی قدر اسلام با جمله «أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ» همه وظایفی که متوجه خانواده و مدرسه و محیط و جامعه است بیان فرموده و چیزی فروگذار نشده است.

هم چنین امام صادق علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که فرموده است: فرزندان خود را دوست بدارید و نسبت به آن ها ترخم نمایید و اگر چیزی به آن ها وعده دادید به وعده خود وفا کنید، آن ها از مطالب خارج از خانواده چیزی نمی دانند، آن چه می دانند این است که شما به آن ها غذا و دیگر لوازم زندگی می دهید. «أَحْسِنُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُمْ» (۵). به همین مضمون از امام کاظم علیه السلام نیز روایت شده و در ادامه می فرماید: خداوند به هیچ چیز به اندازه ای که نسبت به زنان و کودکان اجحاف و بی اعتنائی شود، غضب نمی نماید. (۶)

۱- (۱) الکافی ۲: ۲۰۶، باب فی الطاف المؤمن و اکرامه، ح ۴.

۲- (۲) همان: ح ۳.

۳- (۳) همان: ح ۵-۶-۷.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۸، باب ۶۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳، بحار الانوار ۱۰۱: ۹۵، ح ۴۴.

۵- (۵) الکافی ۶: ۴۹، باب برّ الاولاد، ح ۳.

۶- (۶) همان: ح ۵۰، ح ۸.

دسته چهارم: روایاتی است که دلالت دارد با فرزندان در مسائل گوناگون خانوادگی مشورت نمایید و با نظر خواهی در مباحث علمی و اجتماعی، آنان را در اداره زندگی خود در آینده توانمند سازید.

دسته پنجم: روایاتی است که در آن ها تأکید شده به کودکان خود سلام کنید. در مباحث قبلی، روایاتی (۱) مربوط به دسته اخیر، ذکر شد و بعد از این نیز خواهد آمد.

ه - نکته مهم

مطلبی که لازم است اولیای اطفال توجه داشته باشند این که پی ریزی شخصیت کودک زود شروع می شود، یعنی از همان هفته های اول ولادت، و اوقات شیرخوارگی و ایامی که طفل در گهواره زندگی می کند، احساسات روانی او آغاز می گردد، موقعی که کودک حرف نمی زند، قدرت راه رفتن ندارد، نمی تواند با انگشت های ناتوان خود چیزی را بگیرد و خلاصه مانند پاره گوشت متحرکی در گوشه ای افتاده است، تندی و خشونت و مهر و نوازش در روح او اثر می گذارد و نتایج مطبوع یا نامطبوع اعمال دیگران در وی منعکس می شود.

پدر و مادر باید از همان زمان متوجه کودک باشند و در راه پرورش روان و احیای شخصیت وی، به وظایف تربیتی خویش عمل کنند.

امّ الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب، دایه حضرت امام حسین علیه السلام می گوید: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حسین علیه السلام را که در آن موقع شیرخوار بود از من گرفت و در آغوش کشید، کودک، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را تر کرد، من طفل را چنان به شدت از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کردم که گریان شد، حضرت به من فرمود: لباس مرا آب پاک می کند، ولی چه چیز می تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم حسین علیه السلام برطرف نماید. «يَا أُمَّ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذِهِ الْإِرَاقَةَ الْمَاءُ يُطَهِّرُهَا فَأَيُّ شَيْءٍ يُزِيلُ هَذَا الْعُبَارَ عَنِ قَلْبِ الْحُسَيْنِ (۲) عَلَيْهِ السَّلَامُ».

ص: ۵۱۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۶۲:۲۱، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱-۲.

۲- (۲) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱۱۱:۲، مستدرک الوسائل ۵۵۷:۲، باب ۴ من ابواب النجاسات، ح ۵.

یکی از بهترین وسائل پرورش عواطف کودکان و تربیت آنها، نوازش و ابراز مهر و محبت نسبت به آن‌ها است، همان‌گونه که کودک به غذا، آب، هوا و خواب نیازمند است، به محبت و نوازش نیز محتاج است.

نوازش مطبوع‌ترین غذای روان کودکان است، کودک از بوسیدن، بوییدن، در آغوش پدر و مادر رفتن، خشنود و مسرور می‌گردد و لذت می‌برد.

محبت ریشه اصلی و بنیاد اخلاق نیک و مایه اساسی سجایا و ارزش‌های انسانی است، محبت خداوند به انسان و محبت انسان به خدا و نیز محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به امت و محبت امت به پیامبر و امام و علاقه مسلمین به یکدیگر، سرمایه اساسی دین است و در آیات و روایات، بسیار مهم تلقی شده تا جایی که امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده است: آیا حقیقت دین، جز محبت و دوستی، چیز دیگری است؟ «هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» (۱) تمام کوشش‌های پیامبران الهی در تبلیغ دین، و تمام فداکاری‌های سربازان با ایمان در میدان‌های جنگ، و نیز تمام عبادت‌ها و فداکاری‌های مردان الهی، از یک منشأ، نیرو می‌گیرد و آن حب است، حب به خدا و حب به دین خدا.

در موضوع بحث ما، محبت و نوازش والدین به کودک، به او جرأت و شجاعت و اعتماد به نفس می‌بخشد و روحیه او را در برابر مشکلات قوی می‌سازد، اکسیر محبت، داروی بسیاری از دردها و بیماری‌های روحی، و حتی جسمی کودک است، او با محبت، آرام و شاداب می‌شود و غنچه دلش شکوفا می‌گردد. کمبود یا فقدان محبت زمینه‌ساز بسیاری از بیماری‌های روانی و جسمی کودک از قبیل بی‌اشتهایی، بی‌خوابی، شب‌اداری، تقلیدهای بی‌مورد، رفتارهای نامعقول، خواب‌های آشفته، افسردگی روانی، عصبانیت، خشونت و... است. (۲)

ص: ۵۱۷

۱- (۱) الکافی ۸: ۸۰، ح ۳۵، وسائل الشیعه ۱۶: ۱۷۰، باب ۱۵ من ابواب الامر و النهی ح ۱۶.

۲- (۲) ر. ک: حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۸۱.

ز: توجه اولیای دین به محبت نسبت به کودکان

در روایات اسلامی برای محبت به کودکان تأکید فراوان شده است، مانند:

۱- رسول اعظم صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه ای در بیان وظایف مردم در ماه رمضان می فرماید: به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خود ترحم و عطف داشته باشید. «قَالَ: وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِبْغَانَكُمْ» (۱) - ۲ - و نیز فرموده است: کسی که به کودکان محبت و شفقت نداشته باشد و بزرگسالان را احترام نکند، از ما نیست.

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ لَمْ يُؤَقِّرْ كَبِيرَنَا» (۲) - ۳ - از وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان هنگام شهادتش این بود که در خانواده خود به کودکان عطف و مهربان باشید و بزرگترها را احترام کنید.

(۳) - ۴ - امام صادق علیه السلام می فرماید، خداوند بعضی از مردان را به خاطر شدت محبت و دوستی نسبت به فرزندانش مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد. «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَتَدَّهُ حُبَّهِ لَوْلَايِهِ» (۴) - ۵ - هم چنین آن حضرت نقل می کند: موسی بن عمران علیه السلام به درگاه خدا عرض کرد، کدام اعمال نزد تو برتر است؟ فرمود: دوست داشتن کودکان، زیرا فطرت آنان را بر توحید و یگانگی خود آفریدم و اگر از دنیا بروند با رحمتم آنان را داخل بهشت می نمایم.

(۵)

۵- اظهار مهربانی و عطف نسبت به کودکان

دوست داشتن فرزند کافی نیست، بلکه آثار روانی و تربیتی این دوستی آن گاه ظهور می یابد که مهر و محبت قلبی به عاطفه و صمیمیت در عمل و سخن گفتن مبدل گردد،

ص: ۵۱۸

۱- (۱) و مسائل الشیعه ۱۰: ۳۱۳، باب ۱۸ من ابواب احکام شهر رمضان، ح ۲۰.

۲- (۲) مجموعه وزام ۱: ۳۴.

۳- (۳) شیخ مفید، الامالی: ۲۲۲، المجلس السادس والعشرون، اواخر حدیث ۱، بحارالانوار ۲۰۳: ۴۲، باب ۱۲۷، (کیفیه شهادته و وصیته علیه السلام)، اواسط حدیث ۷.

۴- (۴) الکافی ۶: ۵۰، باب بزوالاولاد، ح ۵.

۵- (۵) خالد برقی، المحاسن ۱: ۴۵۷، باب المحبوبات، ح ۱۰۵۷، جامع احادیث الشیعه ۲۱: ۲۹۲، باب ۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲۳.

بنابراین لازم است در عمل به گونه ای رفتار شود که طفل این محبت را با تمام وجود احساس کند و نیز در گفتار بشنود. در ادامه به بعضی از جلوه های محبت والدین نسبت به کودک اشاره می شود:

الف: زندگی در کنار والدین

از روشن ترین جلوه های محبت، این است که کودک در کنار والدین به ویژه با مادر و در آغوش گرم وی زندگی کند.

بی تردید ارضاع کامل تمایلات باطنی کودک و توجه به تمام جهات شخصیت او، فقط در محیط خانواده میسر است و آغوش گرم و دامن پرمهر مادران می تواند این وظیفه سنگین را به عهده بگیرد.

آهنگ آرام بخش قلب مادر، از بزرگترین مواهب الهی است که انسان در دوران کودکی بدان نیاز شدید دارد و هیچ عاملی برای پرورش جسمی و عاطفی و روانی کودک بهتر و مؤثرتر از مادر نیست.

گاهی بچه گریه می کند در حالی که نه دردمند است، نه گرسنه؛ گریه او برای نوازش است، او گرسنه مهر و محبت است و برای غذای روانی خود گریه می کند، به محض این که مادر او را در آغوش می گیرد، به سینه می چسباند، دست نوازش به سرش می کشد، آرام می شود.

در تجربیات اخیر معلوم شده که صدای قلب مادر برای بچه از هر آهنگ موزونی جذاب و دلنشین تر است، موقعی که صورتش روی سینه مادر قرار می گیرد و صدای قلب مادر را می شنود، آرام می شود. (۱)

این هم یکی از شاهکارهای خلقت است که نه تنها کودکان به وجود مادر نیازمند هستند، بلکه زنان نیز به وجود طفل نیاز مبرم دارند. هنگامی استعدادهای آنان به اوج کمال می رسد و می توانند از زندگی خویش لذت کامل ببرند که بر مسند مقدس مادری بنشینند و فرزند و یا فرزندان، آن ها را مادر صدا کنند.

ص: ۵۱۹

دانشمندان معتقدند که اگر زنان از وظیفه اصلی و طبیعی خود باز بمانند و بخواهند مردانه زندگی کنند، ضمن این که «مرد» نخواهند شد، «زن» نیز نیستند و سرانجام به جنس سوّمی تبدیل می شوند که نه زن هستند و نه مرد.^(۱)

متأسفانه وضع زندگی کنونی بشر به صورتی در آمده است که بسیاری از کودکان به طور جبری و قهری از این موهبت بزرگ محروم شده، به پرورشگاه ها و دایه ها و پرستارها و مادر بزرگ ها سپرده می شوند، ولی به جهت نیاز مبرمی که مادر و کودک به یکدیگر دارند، نه تنها کودکان بی مادر، آینده ای خطرناک و زندگی سرد و بی روح دارند، بلکه خطراتی قطعی، زنان و مادران دور از فرزند را نیز تهدید می کند.

به عقیده دانشمندان، سرطان پستان بیش تر در زنانی پدیدار می شود که یا بچه ندارند یا ازدواج نکرده اند، هم چنین زنانی که بچه داشته اند، ولی خودشان او را شیر نداده اند و نیز زنانی که کورتاژ کرده اند.^(۲)

این مسائل سبب گردیده طرفداران حقوق کودک به فکر چاره جویی بیفتند و در اعلامیه جهانی حقوق کودک تأکید کنند که کودک باید در کنار والدین خود زندگی کند. در اصل ششم این اعلامیه آمده است که کودک خردسال جز در موارد استثنایی نباید از مادرش جدا شود، جامعه و مقامات دولتی در مورد اطفال بدون خانواده و مستمند، مراقبت و توجه خاصی مبذول دارند.

اما اسلام در دستورات تربیتی خود بیش از سیزده قرن قبل بر این مسأله تأکید نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سیره عملی آن را به پیروان خود آموخته است.

ب: بوسه بر کودک

در روایات تأکید شده است که والدین، کودک را بوسند و با این وسیله، محبت خود را نسبت به او اظهار نمایند، سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده است؛ ابن عباس نقل می کند: در محضر پیامبر بوم، فرزندش ابراهیم را بر ران راست خود نشانده بود و بر ران

ص: ۵۲۰

۱- (۱) اسلام و حقوق کودک: ۱۲۱.

۲- (۲) همان: ۱۲۳.

چپش حسین بن علی علیه السلام، گاهی این را بوسید و گاهی دیگری را، در این هنگام جبرئیل علیه السلام از طرف پروردگار عالم به او وحی آورد. (۱)

در روایت دیگری آمده است: روش آن حضرت چنین بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می بوسید، در یکی از روزها شخصی به نام «اقرع تمیمی» در مجلس نشسته بود به آن حضرت عرض کرد، من ده فرزند دارم و هیچ زمان آن ها را نبوسیده ام، پیامبر به او نظر نموده، فرمود: کسی که به دیگران رحم نمی کند، استحقاق این که به او رحم شود، ندارد. «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ». (۲) هم چنین آن حضرت می فرماید: کسی که فرزند خود را بوسد خداوند به او پاداش کار نیک می دهد و اگر او را شاد نماید در روز قیامت او را شاد می گرداند.

«مَنْ قَبَّلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ فَزَحَهُ فَزَحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: اولاد خود را زیاد بوسید، زیرا در مقابل هر بوسه، درجه ای از درجات بهشت به شما خواهند داد.

(۴) مفضل می گوید: بر امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، دیدم آن حضرت فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه السلام را در دامان خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد و گاه بر شانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد، چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانش تو. «... وَ هُوَ يُقَبِّلُهُ وَ يَمِصُّ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا بَنِي أَنْتَ، مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ...» (۵). و روایات بسیار دیگر که در این باره وارد شده است. (۶)

ص: ۵۲۱

-
- ۱- (۱) بحارالانوار ۴۳: ۲۶۱، ح ۲.
 - ۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۵، باب ۸۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.
 - ۳- (۳) الکافی ۶: ۴۹، باب بَرِّالاولاد، ح ۱.
 - ۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۵، باب ۸۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.
 - ۵- (۵) همان ۲۸: ۳۴۰، باب ۱۰ من ابواب حد المرتد، ح ۲.
 - ۶- (۶) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۷۱، باب ۶۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱، احمد بن حنبل، المسند ۱۰: ۱۸۴، ح ۲۶۶۰۲، بحارالانوار ۲۵: ۲۴۰، باب ۶، اواخر حدیث ۲۱.

یکی از مصادیق روشن اظهار محبت نسبت به کودکان، مسرور نمودن آنهاست. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر کسی وارد بازار شود و هدایایی را برای زن و فرزندان خود خریداری نماید و با این کار آن‌ها را مسرور نماید، گویا هدیه برای گروهی نیازمند برده است و بهتر است ابتدا هدیه را به دختران خود بدهد قبل از پسران، زیرا اگر کسی دختر خود را خوشحال نماید، خداوند پاداش آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل به او عطا می فرماید و اگر کسی فرزند خود را شادمان و مسرور نماید، پاداش گریه از خوف خدا به او داده می شود و کسی که از خوف خدا گریست، خداوند او را به بهشتی که دارای نعمت های بزرگ است، داخل نماید. (۱)

د: اهمیت مهرورزی نسبت به دختر

شاید به دلیل این که آداب و رسوم غلط جاهلیت در بین مسلمانان صدر اسلام، مبنی بر اهانت و تحقیر دختران به طور کامل محو نشده بود و یا به دلیل ضعف دختران نسبت به پسران و یا به جهت این که اگر دختران به طور صحیح تربیت شوند آثار و برکات بیشتری نسبت به تربیت پسران در جامعه پیدا می شود، زیرا موجب می شود آنان نیز فرزندان خود را خوب تربیت کنند و در دستورات تربیتی اسلام به احسان و محبت نسبت به فرزندان دختر، تأکید بیشتری شده است.

روایت اخیر که ذکر شد به این جهت اشاره داشت. در روایت دیگر، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس دو خواهر و یا دو دختر داشته باشد و به آنان احسان کند من و او در بهشت همانند این دو در کنار هم خواهیم بود و به دو انگشت سبابه و میانه خود اشاره کرد. (۲)

و نیز فرموده است: هر کس دختری داشته باشد و به بهترین روش، او را تربیت و تعلیم نماید و از نعمت هایی که خداوند بر او ارزانی داشته بهره مندش سازد، در برابر آتش جهنم برای خود سپری فراهم کرده است. (۳)

ص: ۵۲۲

۱- (۱) شیخ صدوق، الامالی: ۶۷۲، (المجلس الخامس و الثمانون)، ح ۶، وسائل الشیعه ۵۱۴:۲۱، باب ۳ من ابواب النفقات، ح ۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۱۸:۱۵، باب ۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳، کنز العمال ۴۴۸:۱۶، ح ۴۵۳۶۸ الی ۴۵۳۷۱.

۳- (۳) کنز العمال ۴۵۲:۱۶، ح ۴۵۳۹۱.

و فرموده است: هر کس دختری داشته باشد و به او آزار نرساند و بی احترامی نکند و پسرش را بر او مقدم نداند، خداوند او را وارد بهشت می سازد. «مَنْ كَانَ لَهُ أَنْثَى فَلَمْ يُبَدِّهَا وَ لَمْ يُهَيِّئْهَا وَ لَمْ يُؤْتِرْ وُلْدَهُ عَلَيْهَا أُدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» (۱) هـ - شرکت در بازی کودکان

و: مشورت با نوجوانان

در ارتباط با این دو عنوان، توضیحاتی به استناد روایات در مباحث گذشته ذکر شد. (۲)

۶- اجتناب از افراط در محبت به کودک

نکته بسیار مهمی که در پایان این بحث لازم است یادآوری شود، این است که هر چند محبت در پرورش جان کودک همانند غذا برای پرورش جسم او ضروری و لازم است ولی متولیان تربیت کودک باید توجه داشته باشند اهمیت اندازه گیری صحیح در کم و کیف محبت و طرز اعمال آن کمتر از اصل محبت نیست.

هدف از تربیت صحیح این است که کودک برای زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ساخته شود، زندگی سراسر مبارزه و مشکلات است، در راه زندگی، محرومیت ها و ناکامی ها، شکست ها و مصیبت ها بسیار است. مربی لایق کسی است که جسم و جان کودک را به خوبی پرورش دهد و او را برای مبارزه و مقاومت در صحنه ی پرفشار زندگی مجهز نماید. همان طور که بدن کودک بر اثر مراقبت های بهداشتی و اندازه گیری در غذا و خواب، حرکت و ورزش، نیرومند می شود، روان طفل نیز در پرتو بهداشت روحی و تعالیم اخلاقی و اندازه گیری در اعمال مهر و محبت، نیرومند بار می آید و در مقابل سختی ها و محرومیت ها در کمال قدرت، مقاومت می کند.

در برابر، اطفالی که بیش از اندازه مهر و محبت می بینند، پدر و مادر، بی قید و شرط تسلیم آن ها می شوند و به تمام خواسته های خوب و بد آنان، جامه عمل می پوشند و در

ص: ۵۲۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۱۸:۱۵، باب ۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲، کنز العمال ۴۴۷:۱۶، ح ۴۵۳۶۴.

۲- (۲) به مبحث مراحل تعلیم و تربیت رجوع شود.

نتیجه لوس و از خود راضی بار می آیند، روحی ضعیف و روانی زود رنج دارند، از دوران کودکی تا پایان عمر در مقابل کوچکترین ناملایمی و خفیف ترین ناکامی ها آزرده خاطر و ناراحت می شوند و در نبردهای زندگی زود شکست می خورند.

گروه نازپرورده در تمام دوران حیات، ناکام و متأثرند و در مشکلات عادی زندگی با زبونی و ذلت، عقب نشینی می کنند و چه بسا دست به خودکشی می زنند.^(۱)

نکته دیگر این که، لازم است در محبت والدین، نوع محبت نسبت به سن فرزند و جنسیت او مورد ملاحظه قرار گیرد، مثلاً گام برداشتن پدر با فرزند نوجوانش شاید برتر از بوسیدن او باشد، چه بسا ابراز محبتی که به سن او تناسب ندارد، نتیجه معکوس بدهد.

آیین مقدس اسلام در برنامه های تربیتی خود، اولیاء اطفال را از زیاده روی در اعمال محبت بر حذر داشته است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده اند: بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان، از حد لازم تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند و بدترین فرزندان کسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظایف، پدر را از خود ناراضی نمایند. «سُرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرَّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ سُرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرَ إِلَى الْعُقُوقِ»^(۲) کودکانی که با این روش مذموم تربیت می شوند، لوس و از خود راضی بار می آیند و این خُلق ناپسند، بیماری های خطرناک روانی و عوارضی بر جسم و جان آنان می گذارد و نتایج شوم آن در خلال گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خودپسندی بدترین حالت روانی است. «سُرُّ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنِ النَّفْسِ»^(۳) و نیز فرموده است: خودپسندی هر کس، دلیل نقص و کوتاهی عقل اوست. «رِضَاءُ الْعَبْدِ عَنِ نَفْسِهِ بُرْهَانٌ سَخَافَهُ عَقْلُهُ»^(۴)

ص: ۵۲۴

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۲۴۳ الی ۲۴۵، علی قائمی، نقش مادر در تربیت: ۹۱-۹۵.

۲- (۲) تاریخ یعقوبی ۲: ۳۲۰.

۳- (۳) غرر الحکم: ۲۳۳، ح ۳۱.

۴- (۴) همان: ۲۱۸، ح ۴۴.

هم چنین در روایات تأکید شده است، برای جلوگیری از هر گونه سوء برداشت در ابراز محبت نسبت به کودکان، بین آنان عدالت رعایت نمایید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: در بین فرزندان در هدیه دادن، عدالت را مراعات کنید، هم چنان که دوست دارید نسبت به شما در نیکی و لطف با عدالت رفتار شود.

«إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي التُّحْلِ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا فِي الْبِرِّ وَ اللُّطْفِ» (۱).

۷- والدین الگوی تربیتی کودکان

بی شک اگر پدر و مادر در برخورد با کودکان، صادقانه رفتار نمایند و امانت، عفت، سخاوت، شجاعت و دیگر صفات پسندیده در کردار آن ها بروز داشته باشد، به دلیل این که کودکان به ویژه در سال های اول عمر از پدر و مادر الگو می گیرند، این روش می تواند در تربیت بسیار مؤثر باشد. برعکس، اگر گفتار و کردارشان متفاوت باشد و صفات نکوهیده مانند دروغگویی، خیانت و بخل از آن ها دیده شود، این صفات به تدریج در روح کودک رسوخ نموده، آثار شوم و زیانبار خواهد داشت.

روش ارائه الگو در تربیت مردم یکی از برنامه های مهم تربیتی اسلام است که از آن با واژه «أسوه» (۲) یاد می شود.

قرآن کریم روی سرمشق و اسوه بودن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دیگر انبیاء: تکیه می کند و به مسلمانان توصیه می کند از برنامه عملی آن ها سرمشق بگیرند و آن ها را الگوی خود قرار دهید. از جمله می فرماید: برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است. (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۳) و در جای دیگر می فرماید: برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند سرمشق نیکویی وجود داشت، (فَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) (۴).

ص: ۵۲۵

۱- (۱) کنز العمال ۴۴۵:۱۶، ح ۴۵۳۴۷.

۲- (۲) أسوه به معنی قدوه، مثل کسی که به او اقتداء می شود. معجم الوسیط ۱۹: (۲-۱) و ۷۲۱.

۳- (۳) سوره احزاب ۲۱:۳۳.

۴- (۴) سوره ممتحنه ۴:۶۰.

هم چنین رفتار پسندیده پیامبران، مانند صداقت، پایبند بودن به وعده ها، امانت داری، شجاعت و عدم ترس از دشمن و... را جهت سرمشق گرفتن مردم از آنها، بیان می نماید و می فرماید: در این کتاب از ابراهیم یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا). (۱)

و یا می فرماید: در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا). (۲)

به هر حال مسأله تعلیم و تربیت از طریق سرمشق بودن والدین برای کودکان، روشی است که هم تحلیل های منطقی آن را تأیید می کند و هم آیات قرآن.

انبیا و اولیای الهی نیز در برنامه های تربیتی خود از این روش بهره گرفته اند، به عنوان نمونه:

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود (حواریون) گفت: من به شما نیازی دارم آن را برآورده سازید، گفتند یا روح الله، هر حاجتی باشد برآورده خواهیم ساخت، عیسی علیه السلام بلند شد و دست و پایشان را شستشو داد. به ایشان عرض کردند، ما به انجام این عمل سزاوارتریم، جواب داد: عالم و مربی برای خدمت به مردم سزاوارتر است، من در مقابل شما تواضع نمودم تا بعد از این نسبت به مردم تواضع داشته باشید. «فَقَالَ: اِنَّ اَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، اِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لَكُمَا مَا تَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ». (۲) - مردی از آشنایان امام سجاد علیه السلام به درب منزل حضرت آمد و او را دشنام و ناسزا گفت، حضرت به او جواب نداد، وقتی آن مرد رفت، امام به افرادی که در جلسه حضور داشتند فرمود: شنیدید آن چه را این مرد درباره من گفت، دوست دارم همراه من بیایید تا بشنوید جواب مرا، گفتند: چنین خواهیم کرد و دوست داریم او را پاسخ دهی، ما نیز شرکت داشته باشیم. امام حرکت کرد و در راه حرکت به سوی او، این آیه قرآن را تلاوت

ص: ۵۲۶

۱- (۱) سوره مریم ۴۱:۱۹.

۲- (۳) الکافی ۱: ۳۷، (باب صفه العلماء)، ح ۶، وسائل الشیعه ۱۵: ۲۷۶، باب ۳۰ من ابواب جهاد النفس، ح ۲.

می کرد: خداوند کظم غیظ کنندگان و گذشت کنندگان نسبت به مردم را دوست دارد. (وَ الْكَاطِبِينَ الْعُظْمَىٰ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (۱). تا آن که به در منزل آن مرد رسیدند، اطرافیان او را صدا زدند او در حالی که اطمینان داشت امام برای تلافی و پاسخ به ناسزا و دشنام او به درب منزلش آمده، نزد آنان حاضر شد، در این هنگام با کمال تعجب، امام علیه السلام رو به آن مرد نموده و فرمود: ای برادر، شما به در منزل من آمدی و آن چه را که خواستی گفתי، اگر آن چه گفتمی در من بوده، به درگاه خداوند متعال استغفار می نمایم و اگر در من نبوده خداوند تو را ببخشد. راوی می گوید: آن مرد پیشانی حضرت را بوسید و گفت: آن چه را گفتم در تو نیست و من خود به آن کلمات سزاوارترم. (۲).

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: از کسانی مباش که امر به معروف می کنند، ولی خود بدان عمل نمی نمایند، نهی از منکر می کنند، ولی تارک منکر نیستند، درست کاران را دوست دارند ولی کردار شایسته ندارند. «لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَأْتِيهِ، وَ يَنْهَىٰ وَ لَا يَنْتَهِي، يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ بِعَمَلِهِمْ...» (۳). به هر حال، مغز کودک مانند فیلم عکاسی از تمام گفتار و رفتار پدر و مادر و مربیان خود عکس برداری می کند و دیده ها و شنیده های دوران کودکی، برنامه زندگانی فردای او خواهد بود، به عنوان مثال، عهدشکنی با کودک علاوه بر تمام مفاسد، دارای اثر سوء تربیتی است، زیرا خلف وعده، طفل را جسور و پیمان شکن بار می آورد و او را به راه دروغ و فریبکاری سوق می دهد.

و به طور کلی، مطالب پسندیده یا ناپسندی را که کودک از پدر و یا مادر یا معلم فرا می گیرد هر کدام به سهم خود شایان توجه است، گاهی طفل از دیدن یک کار درست و یا نادرست و شنیدن یک سخن روا یا ناروا چنان متأثر می گردد و در روانش ریشه می دواند که تا پایان عمر فراموش نمی کند و نتایج خوب و بد آن در تمام طول عمرش به صور

ص: ۵۲۷

۱- (۱) سوره آل عمران ۳: ۱۳۴.

۲- (۲) شیخ مفید، الارشاد ۲: ۱۴۶، (فضائل الامام علی بن حسین علیه السلام)، بحارالانوار ۴۶: ۵۴، (باب مکارم اخلاقه و علمه علیه السلام)، ح ۱.

۳- (۳) بحارالانوار ۷۵: ۶۸، ح ۱۶.

مختلف ظاهر می گردد و چه بسا مسیر زندگی وی را به طور کلی عوض می کند و او را به راه مخصوصی می کشاند.

با این توضیح روشن گردید، اسوه نیک قرار گرفتن والدین تا چه اندازه در تربیت کودک مؤثر است، به طوری که نتیجه آن در تمام عمر وی ظاهر می گردد.

۸- عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده

(۱)

هر کار پسندیده یا ناپسند با تکرار، خوی و عادت قرار می گیرد، همان طور که انسان با تکرار گفتار صادقانه، به صداقت و راستگویی عادت می کند، با گفتار کذب و دروغ نیز به دروغگویی خوی می گیرد، بدان جهت گفته اند: عادت طبع ثانوی انسان است. در روایات تأکید شده که خود را به انجام کردار نیک عادت دهید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: عادت و خوی، بر رفتار هر انسانی سلطه پیدا می کند و آن را تحت تأثیر خود قرار می دهد. «لِلْعَادَةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ سُلْطَانٌ» (۲) هم چنین فرموده است: نفس خود را به کردار پسندیده و کریمانه عادت ده، و پرداخت واجبات مالی خویش را بر نفس تحمیل کن، به شرافت و بزرگی خواهی رسید و خانه آخرت خود را آباد خواهی نمود و گویندگان نیک بسیار خواهی داشت.

«قَالَ: عَوَّدَ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ، وَ تَحَمَّلَ أَعْيَابَ الْمَغَارِمِ، تَشْرَفَ نَفْسِكَ وَ تَعَمَّرَ آخِرَتُكَ وَ يَكْتُرُ حَامِدُوكَ» (۳) استفاده از این روش در تربیت کودکان از بهترین روش ها است، زیرا روح و روان کودک، پاک و طاهر و خالی از هر عادت است و مستعد برای پذیرش رفتار و کردار پسندیده انسانی می باشد. بدان جهت بر اولیای آن ها، اعم از پدر و مادر و معلم و... لازم است آن ها را به رفتار نیک و صفات کریمانه انسانی عادت دهند.

ص: ۵۲۸

۱- (۱) آن چه که انسان به آن خوی می گیرد و در وقت معین انجام می دهد، عادت نامیده می شود و جمع آن عادات است؛ فرهنگ فارسی عمید ۱۴۱۶: ۲.

۲- (۲) غرر الحکم: ۳۰۹، ح ۴۶.

۳- (۳) همان: ۲۶۱، ح ۲۰.

چه زیباست کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصایای خود خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام که می فرماید: قلب و دل کودک، همانند زمینی بدون گیاه و آماده کشت و زرع است، هر نمونه بذر و گیاهی که در آن افشانده شود، می پذیرد. به همین جهت در کودکی به تربیت تو مبادرت نمودم، قبل از آن که قلبت سخت شود و به امور دیگر مشغول گردد. «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ...» (۱).

۹- ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است

در روایات تأکید شده که سزاوار است اولیا و دست اندرکاران تربیت کودکان، آن ها را به ارزش ها و خُلقیات پسندیده و صفات کریمانه، از قبیل صداقت، امانت، ایثار و فداکاری، کمک به ضعیفان، احترام نسبت به بزرگترها و... عادت دهند. در ذیل به تعدادی از این صفات اشاره می شود:

الف: راستگویی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت بشر است، راستگویی است؛ هر انسانی به طور فطری تمایل دارد راست بگوید و هم چنین سخنانی را که از دیگران می شنود، صدق باشد. دروغ گفتن انحراف از مسیر مستقیم فطرت و خلقت است. از این رو دروغ در نظر کلیه ملل و اقوام جهان و در تعالیم تمام پیامبران الهی، عملی مذموم و ناپسند است.

دروغگو به انواع معاصی دست می زند و وقتی از او می پرسند، تکذیب می کند و خویش را پاک و منزّه معرفی و در واقع دروغگویی را به منزله پناهگاهی برای نجات از جرائم خویش می داند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین علیه السلام این جمله را خطاب به فرزندان خویش تکرار می کرد، از دروغ بزرگ و کوچک و شوخی و جدی بپرهیزید، زیرا اگر مرد در موضوع کوچکی دروغ گفت، به تدریج عادت می کند و در امور بزرگ نیز

ص: ۵۲۹

۱- (۱) بحارالانوار ۷۴: ۲۰۰، صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۹۳، نامه ۳۱ به امام حسن علیه السلام.

دروغ می گوید. «إِنَّهُوَ الْكَذِبُ الصَّغِيرُ مِنْهُ الْكَبِيرُ فِي كُلِّ جِدِّ وَ هَزَلٍ فَبِإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ» (۱) محیط خانواده اولین جایگاهی است که می تواند کودک را به صداقت و راستگویی و یا به کذب و دروغگویی عادت دهد، پدر و مادری که مواظب رفتار و کردار خود باشند و خلاف واقع از آن ها سر نزنند، فرزندان نیز این روش را می آموزند، و بر عکس، اگر زندگی آن ها آلوده به کذب باشد، به یقین کودکان را به رفتار خلاف واقع عادت می دهند.

ب: وفای به عهد

یکی دیگر از صفات پسندیده که در وجود انسان ریشه فطری دارد، وفای به عهد است. کودک از موقعی که معنی عهد و پیمان را درک می کند، لزوم وفای به آن را نیز به طور فطری می فهمد، مرتیان لایق باید از این الهام طبیعی استفاده کنند و کودک را با وفای به عهد تربیت نمایند و این درک فطری را به طوری در او پرورش دهند که از دوران کودکی، وفای به عهد را یکی از وظایف خود بشناسد و خلف وعده را زشت بداند. در اسلام وفای به عهد از علائم ایمان است و اساس آن باید از دوران کودکی شروع شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان خود را دوست بدارید و نسبت به آن ها رحم و شفقت داشته باشید و اگر به آن ها وعده دادید وفا کنید، آن ها در این پندارند که شما آن ها را روزی می دهید. «قال صلی الله علیه و آله: أَحْبُّوا الصَّبِيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ» (۲) در روایت دیگری، همین مضمون از امام کاظم علیه السلام نقل شده و اضافه شده است: خداوند نسبت به عدم رعایت حقوق زنان و کودکان غضب خواهد نمود.

«لَيْسَ غَضَبُ لَيْسَىءَ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَانَ» (۳)

ص: ۵۳۰

-
- ۱- (۱) الکافی ۲: ۳۳۸، (باب الکذب)، ح ۲، وسائل الشیعه ۱۲: ۲۵۰، باب ۱۴۰ من ابواب احکام العشره، ح ۱.
 - ۲- (۲) الکافی ۶: ۴۹، (باب بَرِّ الاولاد)، ح ۵، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۳، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.
 - ۳- (۳) الکافی ۶: ۵۰، (باب بَرِّ الاولاد)، ح ۸، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۴، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

ادای امانت از صفات زیبای اخلاقی می باشد و سزاوار است والدین با عمل و رفتار و تأکید نسبت به انجام آن، فرزندان خود را به آن عادت دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: در امانت دیگران خیانت مکن، هر چند نسبت به تو خیانت شده باشد. «وَلَا تُخْنِ مِنْ اِثْمِنَاكَ وَ اِنْ خَانَكَ» (۱) حضرت لقمان علیه السلام در وصایای خود به فرزندش فرموده است: ای فرزندم، ادای امانت را پیشه خود قرار ده تا دین و دنیای تو سالم بماند و در زندگی امانت دار باش تا غنی و بی نیاز گردی.

«يَا بَنِي اَدَّ اَلْاَمَانَةَ تَسَلَّمَ لَكَ دُنْيَاكَ وَ اٰخِرَتُكَ وَ كُنْ اَمِيْنًا تَكُنْ غَنِيًّا» (۲) د: انفاق مال

زندگی، مجموعه ای از خوشی ها و ناخوشی ها است و البته از آن گریزی نیست. در این میان برخی از این ناملایمات نسبت به گستره زمان آن چنان فراگیر بوده و همواره در طول حیات بشر استمرار یافته که گویی سرنوشت حتمی خیل عظیمی از انسان ها با آن رقم خورده و هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست آن را متحوّل و دگرگون سازد. از جمله این که، بشر در خلال زندگی هزاران ساله خود همواره شاهد فقر و تنگدستی و گرسنگی گروه زیادی از یک سو، و انباشتن ثروت های بی حساب و سیری و رفاه و آسایش غیر معقول اندکی از قشرهای خاصی از مردم، از سوی دیگر بوده است. افزایش روزافزون فاصله طبقاتی و اختلاف فاحش امکانات زندگی بین اقشار مختلف جوامع بشری در طول تاریخ استمرار یافته و با آن که بسیاری از انسان ها پیوسته و با همه توان به مقابله با این پدیده نامبارک برخاسته اند، هیچ گاه در انهدام یا جلوگیری از رشد و افزایش آن موفق نبوده اند. پیشرفت های علمی و صنعتی نیز نه تنها در این باره کمکی ننموده، بلکه به مراتب بیش از پیش بدان دامن زده است، به طوری که در عصر حاضر، شاهد بیشترین و خطرناک ترین فاصله طبقاتی بین میلیون ها انسان فقیر و نیازمند، و اقلیتی از دنیاپرستان زیاده خواه و اسراف گران هستیم.

ص: ۵۳۱

۱- (۱) بحارالانوار ۱۰:۷۵، (باب مواظبه و حکمه علیه السلام)، ح ۶۸.

۲- (۲) معانی الاخبار (۱-۲): ۲۴۰، (باب معنی الخلاق و الخلق) ح ۱، بحارالانوار ۴۱۶: ۱۳، ح ۹.

اسلام از طریق توجه دادن مردم به مالکیت مطلق خداوند متعال و امانت شمردن دارایی آنان، ترغیب انسان ها به هدف قرار دادن عالم آخرت و پرهیز از حب دنیا، تحریم رباخواری، واجب ساختن پرداخت خمس، زکات، و تشویق توانمندان به انفاق بخشی از اموال خود به بینوایان، از راه های مختلف (قرض الحسنه، موقوفات و صدقات) با این پدیده شوم به مبارزه برخاسته و در راه اصلاح جامعه گام برداشته است.

در این میان، انفاق به دلیل داوطلبانه بودن، نداشتن حدّ و مرز، دارا نبودن عنوان تحقیر آمیز و ترتّب پاداش بر آن به تناسب اخلاص انفاق کننده و مراعات کردن کرامت انسانی انفاق شونده، از امتیاز و اهمیت ویژه ای برخوردار است.^(۱)

بدان جهت سزاوار است والدین کودکان خود را به این خوی با ارزش اخلاقی و اجتماعی عادت دهند.

مرحوم شیخ کلینی در کافی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به یکی از فرزندان خود به نام محمد فرمود: ای فرزندم، چقدر از مال برای تو باقی مانده؟ عرضه داشت: چهل دینار، حضرت فرمود: از منزل خارج شو و آن را در راه خدا انفاق کن، جواب داد: غیر از این چهل دینار، چیزی نداریم، امام فرمود: برو انفاق کن، خداوند جایگزین خواهد کرد، مگر نمی دانی برای هر چیز کلیدی است و کلید رزق، انفاق مال در راه خداست، او رفت و بر طبق فرمایش پدرش انفاق نمود، بعد از ده روز چهل هزار دینار از جایی به آنان رسید، حضرت فرمود: ای فرزندم، ما در راه خداوند چهل دینار انفاق نمودیم، ولی او چهل هزار دینار به ما عطا فرمود. «یا بُنَّیَّ اَعْطَبْنَا لَیْلَهُ اَرْبَعِیْنَ دِیْنَارًا فَاَعْطَانَا اللهُ اَرْبَعَةَ اَلْفِ دِیْنَارٍ»^(۲) در بعضی از روایات توصیه شده است که صدقه با دست کودک انجام شود، هر چند کم باشد؛ مانند آن که راوی می گوید، به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم دو نفر از فرزندانم از دنیا رفته و فقط یک کودک برایم باقی مانده، حضرت فرمود: از طرف او صدقه بده، و آن گاه که خواستم از حضور او خارج شوم، فرمود:

ص: ۵۳۲

۱- (۱) فرهنگ صفات، بایدها و نبایدهای اخلاقی: ۳۵۷ الی ۳۵۹.

۲- (۲) الکافی ۹: ۴، ح ۳.

کودک خویش را امر کن با دست خود صدقه بدهد، هر چند کم و ناچیز باشد، زیرا هر چیز کم اگر با نیت صادقانه برای خداوند انجام شود، در نزد او بزرگ می باشد. «قال: ... مَرُّ الصَّبِيِّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِبِدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَالْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَّ بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النَّبِيُّ فِيهِ عَظِيمٌ...» (۱) هـ: عَفَّتْ وَ پاكدامنى

عَفَّتْ در لغت به معنای خودداری است که به طور شایع در خودداری از انجام کارهای حرام و زشت به کار می رود (۲) و مقصود از آن در علم اخلاق، صفت نفسانی است که در اثر مقابله و مجاهده در برابر حاکمیت شهوات و تعدیل تمایلات جنسی از افراط و تفریط، پرهیز از شکم پرستی و تربیت صحیح شکم و شهوت به وجود می آید (۳) و جایگاه انسان را از حیوان جدا می سازد.

شهوت شکم و نیروی جنسی را می توان از نیرومندترین امیال و خواسته های نفسانی و سرآمد آن ها به حساب آورد، و همین امر به طور طبیعی کنترل این دو کشش نیرومند را با دشواری بسیار زیاد همراه ساخته است.

ملکه عفت به منزله سدّ محکمی در برابر طغیان امیال جنسی و زیاده روی در شهوت پرستی، پلیدی اخلاقی و بی عفتی است که در پرتو آن، زمینه دستیابی به سایر کمالات اخلاقی و رشد و تعالی به مقام شامخ انسانی فراهم می گردد.

در روایات معصومین: ارزش و اهمیت این صفت نیک و لزوم تحصیل آن، مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. امام باقر علیه السلام می فرمایند: خداوند به چیزی برتر از عَفَّتْ شکم و پاکدامنی عبادت نشده است. «ما عبدَ اللهَ بشيءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ» (۴) و نیز می فرمایند: به راستی برترین عبادت، عَفَّتْ شکم و پاکدامنی است. «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ» (۵).

ص: ۵۳۳

- ۱- همان: ۴، ح ۱۰، وسائل الشیعه ۹: ۳۷۶، باب ۴ من ابواب الصدقه، ح ۱.
- ۲- مصباح المنیر: ۴۱۸، لسان العرب ۴: ۳۷۶، المنجد: ۵۱۴، فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۴۴۳.
- ۳- ر. ک: معراج السعاده: ۲۴۳، فرهنگ صفات، بایدها و نبایدهای اخلاقی: ۲۳۶.
- ۴- (۴) الکافی ۲: ۷۹، (باب العَفَّة)، ح ۱.
- ۵- همان: ح ۲.

اساس خوی پسنديده، مانند ساير ارزش هاي انساني، از ايام كودكي در روان طفل بي ريزي مي شود و لازم است پدران و مادران از فرصت استفاده كنند و اين سجيّه انساني را قبل از ايام بلوغ در ضمير آنان به وجود آورند.

رفتار و گفتار عفت آميز پدران و مادران، شرايط مساعدى را كه به منظور ايجاد ملكه عفت در محيط خانواده براى كودكان خويش ايجاد مي كند، و بي ترديد بهترين راه پرورش عفت در روان فرزند است.

اسلام در تعاليم تربيتي خود به اين اصل مهم اخلاقي توجه كامل نموده و براى اين كه فرزندان مسلمين با خوي پسنديده عفت، بار آيند، به پدران و مادران دستورهاي لازم را داده است. در ذيل نمونه هايي از آن را ذكر مي نماييم.

۱. جداسازي بستر خواب كودكان

مهم ترين اصلي كه در پرورش صحيح كودك بايد مراعات شود، هماهنگي برنامه هاي تربيتي با قوانين طبيعت است، پدر و مادر بايد با به پاي قوانين طبيعت اقدام و طفل را بر اساس آن تربيت نمايند، به عنوان نمونه غذاي مناسب با طبع كودك قبل از روبيدن دندان ها و پس از روبيدن، متفاوت است، از اين رو لازم است مرّبي در طرز تغذيه و مواد غذاي كودك، از قانون خلقت پيروي كند و برنامه غذايي طفل را با موازين طبيعي و تكامل تدريجي وي منطبق نمايد.

غريزه جنسي يكي از مهم ترين امور فطري و غريزي كودك است، اين غريزه در پرتو يك سلسله مقدرات دقيق طبيعي، راه رشد و تكامل خود را مي پيماید و تا رسيدن به ايام بلوغ، به تدريج مراحل را طي مي كند. برنامه طبيعت در چند سال قبل از بلوغ كودك مخفي مانند تمايل جنسي است، بدین جهت لازم است برنامه تربيتي نيز با قوانين طبيعت هماهنگ باشد، و شرايط پرورش كودك را هماهنگ با مخفي نگه داشتن غريزه جنسي فراهم سازد.

اسلام، كودكان ممیز را از هر گونه عمل مهيجی كه باعث تحريك تمايل جنسي شود، دور نگه داشته و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براى پنهان نگه داشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است. (۱)

ص: ۵۳۴

۱- (۱) گفتار فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت ۲: ۳۶۴ و ۳۶۶ با تخلص.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بستر خواب پسر بچه با پسر بچه، و پسر بچه با دختر بچه، و دختر بچه با دختر بچه در صورتی که در سن ده سالگی باشند، باید از هم جدا شود. (۱) روایت دیگری، سن آنان را شش سال معین نموده است. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بایستی بستر خواب پسر بچه ده ساله را از زن ها جدا کنید. «قَالَ: يُفَرِّقُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ». (۳) برخی از فقیهان فرموده اند: در صورتی که بیم تهییج شهوت و مشکلات جنسی باشد، عمل به مضمون این روایت، واجب است و باید بستر کودکان جدا از یکدیگر و از زنان باشد.

(۴) ۲. نهی از آمیزش در حضور کودک

یکی دیگر از دستورهای تربیتی اسلام برای ایجاد عفت و پاکدامنی در کودکان، نهی از آمیزش و هر گونه مناظر تحریک آمیز و مهیج جنسی پدر و مادر در حضور کودکان است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: قسم به خدا، اگر مردی با همسر خود آمیزش نماید و در اتاق، کودک بیداری، آن دو را در حال آمیزش ببیند، سخنان و هم چنین صدای تنفس آن ها را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد، دختر باشد یا پسر و سرانجام به زنا آلوده می شود. (۵)

هم چنین جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: امام باقر علیه السلام به من فرمود: بپرهیز از آمیزش در جایی که کودک ممیزی تو را می بیند و آن چنان درک دارد که می تواند رفتار تو را برای دیگران توصیف نماید، جابر می گوید: عرض کردم یا بن رسول الله، آیا این عمل صرفاً کراهت دارد؟ حضرت فرمود: نه، (علاوه بر کراهت، آثار شوم عملی بر آن مترتب است)، اگر با این عمل خدا، به تو فرزندی دهد، در ارتکاب جرم و جنایت مشهور خواهد شد. «فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شَهْرَةً عَلَمًا فِي الْفُسْقِ وَ النُّجُورِ». (۶)

ص: ۵۳۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۳۶-۴۳۷، ح ۴۵۰۹.

۲- (۲) همان: ح ۴۵۰۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۶۱، باب ۷۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۴- (۴) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۷۵، جامع المقاصد ۱۲: ۴۴.

۵- (۵) الکافی ۵: ۵۰۰، ح ۲ و ۴۹۹، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۰: ۱۳۲-۱۳۳، باب ۶۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۱-۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۳۴، باب ۶۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۸.

۳. نهی از تماس بدنی که موجب تهییج باشد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: دختر بچه شش ساله را، پسر بچه نبوسد و هم چنین زنها از بوسیدن پسر بچه ای که سنش از هفت سال تجاوز کرده است، خودداری کنند. (۱) همین مضمون از امام صادق و امام رضا علیهما السلام نیز روایت شده است. (۲)

هم چنین امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل می کند که فرموده، تماس بدنی زن با دخترش که به سن شش سالگی رسیده باشد (در صورتی که برهنه باشد و موجب تهییج شهوت گردد) نوعی زنا محسوب می گردد. (۳)

در روایت دیگری، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: والدین نباید به عورت فرزند خود نگاه کنند و فرزندان هم حق ندارند به عورت والدین نگاه کنند، و نیز فرموده است: خداوند کسی را که بدون پوشش مناسب در حمام رود، و به او نگاه کنند یا او به دیگران نگاه کند، لعنت و از رحمت خود دور می کند. (۴)

بوسیدن، در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، دست زدن به عورت طفل، نیز عواملی برای تهییج تمایل جنسی هستند، از این رو برای مخفی ماندن و تحریک نشدن غریزه جنسی کودکان از شش سال به بالا اسلام در برنامه های تربیتی خود، اولیای اطفال را از این اعمال بر حذر داشته است.

افزون بر این، از مجموع روایاتی که ذکر شد، معنی هم آهنگی برنامه های تربیتی اسلام با قانون حکیمانه آفرینش در موضوع بحث به خوبی روشن شد، زیرا تجارب علمی بر دانشمندان ثابت کرده است که آیین فطرت و برنامه خلقت چنین مقدر داشته است که غریزه تمایل جنسی کودک در سنین قبل از بلوغ، باید بدون تحریک و در پرده اختفا باشد و مانند آتش در زیر خاکستر پنهان بماند. (۵)

ص: ۵۳۶

۱- (۱) ر. ک: النهایه و نکتهها ۲: ۳۵۳، شرائع الاسلام ۲: ۲۶۸، مسالک الافهام ۷: ۳۸، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۳۰-۲۳۱، باب ۱۲۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۲ و ۴ و ۶-۷.

۳- (۳) همان، ح ۵.

۴- (۴) الکافی ۶: ۵۰۳، (باب الحمام)، ح ۳۶، وسائل الشیعه ۲: ۵۶، باب ۲۱ من ابواب آداب الحمام، ح ۱.

۵- (۵) گفتار فلسفی، کودک از نظر تربیت و وراثت ۲: ۳۶۹ و ۳۷۱.

فرزند در دوران کودکی در کنار پدر و مادر به سر می برد و احساس می کند محدودیتی برای امیال و کارهای خود ندارد و چون انس و الفت و وابستگی زیادی بین او و والدین است، میل دارد بی اجازه به اتاق آنان برود، در حالی که والدین در اتاق خود، گاه نیمه عریان و گاهی عریانند و مصلحت نیست کودک، آن ها را در این حالت ببیند، زیرا موجب تحریک و تهییج جنسی او می شود، بدان جهت، اسلام به والدین دستور داده است که فرزندان خود را عادت دهند که در اتاق خاص خود بخوابند و برای رفتن به اتاق آن ها اجازه بگیرند(۱).

طبیعی است که این کار باید با ملایمت صورت گیرد و والدین با تقویت احساس استقلال روانی و عزت نفس کودکان و تمرین دادن آن ها به این کار، پیش روند، به طوری که پیش از آن که به سن بلوغ برسند، به الزامی بودن این امر بی بیرند(۲).

دلیل این حکم، کلام خداوند متعال است که می فرماید: غلامان و کودکان نابالغ شما در شبانه روز، سه موقع باید با اجازه قبلی به اتاق شما وارد شوند، قبل از نماز صبح، و نیمه روز که جامه های خود را برای استراحت از تن بیرون آورده اید، و پس از نماز عشاء که برای خواب مهیا شده اید، این سه وقت برای شما به منزله عورت و پوشش است، اما در غیر این سه وقت، گناهی بر شما و آن ها نیست (که بدون اجازه وارد شوند). (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنُوا الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ...)(۳).

متأسفانه امروزه کم تر این ادب اسلامی رعایت می شود و با این که قرآن به صراحت آن را در آیه فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث نمی شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است.

ص: ۵۳۷

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۴۹:۷، جامع المقاصد ۳۵:۱۲-۳۶، جواهر الکلام ۸۲:۲۹-۸۳، مهذب الاحکام ۴۸:۲۴.

۲- (۲) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۵۴.

۳- (۳) سوره نور ۵۸:۲۴.

بر خلاف آن چه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی آورند، ثابت شده که کودکان روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند و گاه سهل انگاری پدران و مادران و رویارویی کودکان با منظره هایی که نباید ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.^(۱)

به هر حال، از ظاهر آیه مبارکه استفاده می شود، بر والدین واجب است فرزندان ممیز و غیر بالغ خود که مسائل جنسی و کشف عورت را می فهمند، امر نمایند در اوقاتی که در آیه ذکر شده، با اجازه قبلی در اتاق آن ها وارد شوند^(۲)، البته به نظر می رسد ذکر اوقات سه گانه از باب مصداق باشد، بلکه این حکم مربوط به هر زمانی است که والدین در اتاق خواب خود، عریان یا نیمه عریان باشند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا بر کودکان نیز واجب است این حکم را رعایت کنند؟ برخی از فقها قائل به وجوب شده اند^(۳)، و در توجیه این نظریه گفته شده، دلیل این حکم نسبت به حدیث رفع قلم، اخص است.^(۴) ولی دیدگاه مشهور در بین آنها، این است که خطاب در آیه، متوجه والدین^(۵) است و کودک مسئولیتی ندارد.

هم چنین از آیه مورد بحث استفاده می شود که اتاق خواب والدین، باید جدای از اتاق خواب فرزندان باشد، زیرا اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر، همین معنا را می فهماند.

علاوه بر آیه ای که ذکر شد، بعضی از روایات نیز بر این ادب اسلامی (اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر) دلالت دارد مانند آن که، امام صادق علیه السلام می فرماید: غلامان و کودکان شما در شبانه روز سه وقت برای ورود به اتاق شما اجازه بگیرند، آن گاه آن حضرت سه موردی که در آیه آمده را ذکر می فرماید، و کسی که به سن بلوغ رسیده باید

ص: ۵۳۸

۱- (۱) تفسیر نمونه ۵۴۵:۱۴.

۲- (۲) ر. ک: مجمع البیان ۲۶۹:۷-۲۷۰، تفسیر التبیان ۴۰۷:۷، تفسیر المیزان ۱۶۳:۱۵، زبده البیان: ۶۹۴، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۳۰۴:۱۲.

۳- (۳) تذکره الفقها ۵۷۳:۲-۵۷۴، راوندی، فقه القرآن ۱۳۰:۲، مستند الشیعه ۳۵:۱۶.

۴- (۴) موسوعه الامام الخویی (کتاب النکاح) ۶۸:۳۲-۶۹.

۵- (۵) جواهر الکلام ۸۳:۲۹، کنز العرفان ۲۹۱:۲، مستمسک العروه الوثقی ۴۰:۱۴.

موقع ورود به اتاق مادرش و خواهرش و خاله اش با اجازه وارد شود، و شما اجازه ورود به او ندهید، مگر این که با سلام وارد شود، زیرا سلام اطاعت از خداوند بزرگ است. و نیز دیگر روایاتی که در این باره وارد شده است.^(۱)

با مقایسه احکام تربیتی اسلام، از جمله این حکم که در جهت عفت و پاکدامنی کودکان صادر شده و آن چه در دنیای به اصطلاح متمدن امروز می گذرد که بسیاری از مردم آن ها همانند حیوانات، بلکه زشت تر در جلوی چشم کودکان، خود را از نظر جنسی ارضاع می نمایند و در وسائل ارتباط جمعی، از آن تبلیغ می کنند و به طور کلی در برخی از جوامع غربی دیگر عفاف، پاکدامنی، کنترل غریزه جنسی و از این قبیل امور هیچ مفهوم و معنایی ندارد، معلوم می شود اسلام به تعالی و تکامل کودکان با چه دقت و ظرافتی توجه داشته، و اگر والدین به تربیت صحیح آن ها همت گمارند، بی گمان در مسیر سعادت و خوشبختی قرار خواهند گرفت.

۱۰- تربیت با موعظه

(۲)

انسان در تمام عمر به ویژه در سنین کودکی، نیازمند موعظه و نصیحت است، زیرا به طور طبیعی در معرض غفلت و فراموشی از خود و آن چه به مصلحت اوست، می باشد.

موعظه یکی از اساسی ترین روش های تربیتی است که انسان را به نیکی ها یادآوری و به سوی آن سوق می دهد. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که با مضامین مختلف، مردم را موعظه می نماید.

گاهی می فرماید: ای مردم عالم، «قرآن» که همه پند و اندرز و شفای دل های شما و هدایت و رحمت بر مؤمنان است، از جانب خدا برای هدایت و سعادت شما آمد. (یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِظَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ).^(۳)

ص: ۵۳۹

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۲۹-۵۳۰، ح ۱ و ۳-۴، وسائل الشیعه ۲۰: ۲۱۷-۲۱۸، باب ۱۲۱ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۲-۳-۴.

۲- (۲) موعظه از ماده «وعظ» به معنی یادآوری امور نیک و پسندیده می باشد، ر. ک: راغب، مفردات: ۸۷۶؛ برخی دیگر آن را به وصیت به تقوا و ترغیب و تشویق به اطاعت از خدا و دوری از معصیت، معنی نموده اند، لسان العرب ۶: ۴۶۳، مجمع البحرین ۳: ۱۹۵۲ و در فارسی آن را پند و اندرز نامند؛ فرهنگ عمید ۲: ۱۹۵۲.

۳- (۳) سوره یونس ۱۰: ۵۷.

و در جای دیگر، بعد از بیان سرگذشت اقوامی که به دلیل ظلم و فساد هلاک شدند، می فرماید: بی تردید در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است برای آن کس که عقل دارد یا گوش فرا می دهد و حاضر است. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ). (۱)

و نیز در خطاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: پیوسته تذکر و اندرز ده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می بخشد. (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

هم چنین انبیاء و اولیاء الهی در تربیت امت و فرزندان خویش از روش موعظه بهره گرفته اند، در قرآن در مورد موعظه لقمان به فرزندش به تفصیل سخن به میان آمده و می فرماید: و یاد کن زمانی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می نمود، گفت: ای فرزندم، چیزی را همتای خداوند قرار مده، زیرا بی گمان شرک به خدا ستمی بزرگ است. (۳)

لقمان فرزندش را به مهم ترین مسائل اعتقادی، یعنی توحید موعظه می کند، زیرا اساس تربیت و رستگاری هر فرد به اعتقاد او به یکتاپرستی و اخلاص در عمل است. هم چنین علت موعظه خود را دوری از شرک بیان نموده، زیرا شرک به خدا بزرگترین خطر در راه رستگاری انسان ها است و نیز او را به مسأله معاد توجه می دهد و می فرماید: ای فرزندم، بدان که خداوند اعمال بد و خوب مردم را گرچه به مقدار خردلی در دل سنگی یا در طبقات آسمان ها و یا در زمین پنهان باشد، همه را در روز قیامت برای حساب می آورد، زیرا خداوند بر همه چیز دانا و توانا است. (۴)

ایمان انسان به روز قیامت و دریافت نتیجه اعمال خود از کوچک و بزرگ، از عوامل اساسی اصلاح و رستگاری فرد است که لقمان علیه السلام فرزندش را بدان موعظه می نماید.

ص: ۵۴۰

۱- (۱) سوره ق ۵۰:۳۷.

۲- (۲) سوره ذاریات ۵۱:۵۵.

۳- (۳) سوره لقمان ۳۱:۱۳.

۴- (۴) همان: ۱۶.

وی در ادامه می گوید: ای فرزندانم، نماز را بپادار و امر به معروف و نهی از منکر کن و برای انجام این کار از مردم نادان هرگونه آزار ببینی، صبر پیشه کن که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت مردم، نشانه ای از عزم ثابت مردم بلند همت در امور عالم است. (۱)

در این آیه فرزند خود را به نماز که برترین اعمال و ستون دین خدا و معراج مؤمن است، موعظه می نماید و نیز به امر به معروف و نهی از منکر که دو عامل اساسی در جهت جلوگیری از انحرافات اجتماعی است، گوشزد می نماید.

ائمه معصومین: نیز در برنامه های تربیتی خود، برای هدایت فرزندان و دیگر افراد، از روش موعظه استفاده نموده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: ای فرزندانم، من تو را به رعایت تقوای الهی و مراعات اوامر او وصیت می کنم، قلب خود را با یاد خدا آباد کن و به ریسمان او چنگ زن و ارتباط خود را با او محکم کن، قلب خود را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد بکش و دل را با یقین قوی گردان و با یاد مرگ خاضع گردان. «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ مَوْتَهُ بِالزُّهْدِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ ذَلَّلَهُ بِالْمَوْتِ...» (۲) موعظه آن حضرت خطاب به امام حسین علیه السلام نیز قریب به این مضامین می باشد. (۳)

۱۱- آداب موعظه

دانشمندان علم اخلاق برای موعظه، آداب و شرایطی ذکر نموده اند، به دلیل این که رعایت آن در تربیت کودکان مؤثر است، در ادامه به مهم ترین آن ها اشاره خواهیم داشت:

الف: لازم است موعظه در پنهان و دور از چشم دیگران صورت پذیرد، زیرا در حضور مردم چه بسا موجب تحقیر شخصیت کودک شود، افزون بر این، اگر موعظه برای این است که کودک مرتکب اشتباه شده، مردم از عیب او مطلع می گردند و آثار منفی در بر خواهد داشت. امام عسکری علیه السلام می فرماید: کسی که برادر مؤمن خود را در

ص: ۵۴۱

۱- (۱) سوره لقمان ۱۷:۳۱.

۲- (۲) تحف العقول: ۶۹، بحارالانوار ۲۱۷:۷۴.

۳- (۳) تحف العقول: ۸۸-۹۱، بحارالانوار ۲۳۸:۷۴-۲۳۹.

پنهان موعظه کند او را شخصیت و وقار می بخشد و اگر در حضور دیگران انجام پذیرد، او را کوچک نموده است.

ب: لازم است موعظه با گفتار نیک و دور از خشونت و تندی و تحقیر انجام شود و با اظهار محبت همراه باشد، در قرآن آمده است: ای رسول ما، مردم را به حکمت و برهان و موعظه نیکو، به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن. (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (۱)

از این آیه استفاده می شود، موعظه و اندرز در صورتی مؤثر می باشد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر، تحریک حس لجاجت و مانند آن باشد، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوس می گذارند، مثل این که در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام شود و یا از آن برتری جویی گوینده استشمام گردد. (۲)

ج: بهتر است موعظه همراه با یادآوری نعمت های خداوند متعال صورت پذیرد، چنان که روش قرآن این گونه می باشد، مانند آن که، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد... حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن و سؤال کننده را از خود مران. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى... فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ). (۳)

خداوند ابتدا نعمت های بزرگی که به پیغمبرش ارزانی داشته را گوشزد می کند، از جمله این که یتیم بودی، در شکم مادر بودی که پدرت عبدالله از دنیا رفت و در آغوش جدت عبدالمطلب پرورش یافتی، شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، اما عشق محبت تو را در قلب جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب افزون ساختیم.

و بعد از ذکر برخی نعمت های دیگر می فرماید: حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن. گویی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تو هم خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آن ها را با محبت، سیراب کن.

ص: ۵۴۲

۱- (۱) سوره نحل ۱۶: ۱۲۵.

۲- (۲) تفسیر نمونه ۱۱: ۴۵۶.

۳- (۳) سوره ضحی ۹۳: ۶ و ۹-۱۰.

د: کردار ناپسند کودک با صراحت ذکر نشود، زیرا این روش به تدریج زشتی کار ناپسند را از بین می برد و کودک را به انجام آن، جری می سازد. بنابراین اگر نیاز به نکوهش کودک به جهت انجام کردار ناپسند باشد، شایسته است با کنایه و اشاره بیان گردد و آثار منفی کارهای زشت، توضیح داده شود.

ه -: لازم است پدر و مادری که کودک خویش را موعظه و اندرز می دهند، خود به آن چه می گویند، عمل کنند. خداوند در قرآن کسانی که عملشان منطبق با گفتارشان نیست را مذمت نموده و می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی به زبان می گوید و در مقام عمل خلاف آن را انجام می دهید. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ). (۱)

در این آیه، خداوند مؤمنینی را که گفتارشان مطابق عمل آن ها نیست توبیخ و سرزنش می نماید. (۲)

در روایات نیز به رعایت این شرط تأکید شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از کسانی مباش که بسیار دیگران را موعظه می کنی، ولی خود به گفتارشان عمل نمی کنی. «قَالَ: لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ...» (۳) و نیز فرموده است: کسی که خود را راهنمای دیگران می داند باید قبل از پرداختن به راهنمایی دیگران، به تربیت خویش پردازد، و تربیت نسبت به دیگران با درون و سیرت انجام شود، قبل از آن که در گفتار ظاهر گردد.

(۴) و امام صادق علیه السلام می فرماید: دانشمندی که خود به گفتارشان عمل ننماید، موعظه او در قلبها بی اثر است همان گونه که دانه های باران بر سنگ سخت اثر ندارد. «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعَلَمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّخْفَاءِ». (۵)

ص: ۵۴۳

۱- (۱) سوره صف ۶۱:۲.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۱۹:۲۴۸، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۱۸:۷۸ و ۸۰.

۳- (۳) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۹۷-۴۹۸، حکمت ۱۵۰.

۴- (۴) همان: ۴۸۰، حکمت ۷۳.

۵- (۵) الکافی ۱:۴۴، (باب استعمال العلم)، ح ۳.

یکی از تمایلات فطری انسان که از دوران کودکی آشکار می شود و تا پایان عمر باقی است، میل به ستایش و تحسین دیگران است. هر کودک و بزرگسالی انتظار دارد در مقابل موفقیتی که بدست می آورد، مورد تحسین و تمجید قرار گیرد و از این کار بسیار مسرور و خوشنود می گردد.

در سایه تشویق و تحسین، استعدادهای درونی افراد به فعلیت می رسد و کمالات درونی مردم آشکار می گردد، گویی تشویق، به افراد نیروی تازه ای می بخشد و راه تعالی و تکامل را به روی آنان باز می کند.

تشویق از مهم ترین روشهای تربیتی است که می توان در تربیت کودکان از آن استفاده کرد. یکی از بزرگترین روانشناسان عصر حاضر «دکتر ماگدوگان» می گوید: تقریباً تمام اطفال بدون استثنا بیش از تنبیه و خشونت، به تشویق و برانگیختن حس اعتماد به نفس احتیاج دارند، چه بسیاری از اطفال بر اثر فقدان مشوق و محرک، از استعداد خلاق خود بی خبر مانده اند و فقط یک تذکر کوچک قادر به ظاهر کردن آن گشته است. قسمت عمده ای از آشفستگی های فکری و عصبی اطفال، مولود رفتار خشونت باری است که برای سرزنش آن ها اعمال گردیده است و این بیماری عصبی اغلب تا آخر عمر هم، دست از سر انسان بر نخواهد داشت. (۱)

نیاز به تشویق، نیازی همیشگی است و این خطا است که برخی تصور کنند چون فرزندانشان بزرگ شده اند، نیازی به تشویق ندارند، بلکه به جز انبیا و اولیا و برگزیدگان الهی، همه افراد در همه مراحل زندگی نیازمند تشویق و تمجیدند. (۲)

۱۳- نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث

در تعالیم اسلام، از تشویق برای تربیت استفاده شده است. اولیای دین، مردم را با این روش به انجام نیکی ها و خوبی ها، شادمان و دلگرم می نمودند. به عنوان نمونه:

ص: ۵۴۴

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۳۳۴.

۲- (۲) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۲۲.

۱ - خداوند مؤمنین را برای استقامت در مقابل دشمن و مبارزه جهت پیروزی، مورد تشویق قرار می دهد و می فرماید: ای پیامبر، مؤمنان را تحریک و تشویق به جنگ [با دشمن] کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر از دشمن غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند. (۱)

۲ - و هم چنین می فرماید: آن ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آن ها به موهبت عظیم رسیده اند، پروردگاری، آن ها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمت های جاودانه دارند، بشارت می دهد، همواره و تا ابد در این باغها [و در لابلای این نعمتها] خواهند بود، زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است. (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ). ۲

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کارمندان عالی رتبه دولت در ضمن تعالیم خود به مالک اشتر، می نویسد: با تحسین و حق شناسی، خویشتن را با مأمورین درستکار خود مرتبط کن، خدمات صادقانه آنان را به زبان بیاور و به صراحت قدردانی نما، زیرا تحسین و حق شناسی مردان شجاع را در راه نیکوکاری ترغیب می کند و مسامحه کاران را به خواست خداوند به جنبش و حرکت وا می دارد. «وَ واصل [اوصل] فی حُسنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحَسَنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّكَّالَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (۲) ۴ - رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرد عربی را دید که در نماز خود دعا می خواند و مضامین بسیار عالی و پرمعنایی را به پیشگاه الهی عرضه می کند، سخنان عمیق و پر مغز آن مرد که حاکی از مراتب معرفت و کمال ایمانش بود در پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر گذاشت. ایشان شخصی را بر او گمارد و دستور داد، وقتی مرد عرب از نماز فارغ شد او را به حضورش بیاورد، عرب را به

ص: ۵۴۵

۱- (۱) سوره انفال ۶۵:۸.

۲- (۳) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۳۴، اواسط نامه ۵۳.

محضر آن حضرت آورد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله قطعه طلائی را که به او هدیه داده بودند به وی عطا فرمود، سپس پرسید از کدام قبیله ای؟ آن مرد نام قبیله خود را گفت، حضرت فرمود: آیا می دانی این طلا را برای چه به شما بخشیدم؟ عرض کرد: به اعتبار قرابت بین من و شما. حضرت فرمود: برای قرابت حق است، ولی این طلا را از آن جهت به تو بخشیدم که در پیشگاه الهی او را به نیک و شایستگی ثنا گفتم. «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا وَ لَكِنَّ وَهَيْتَ لَكَ الدَّهَبُ لِحَسَنِ تَنَاؤِكَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (۱) - ۵ - امام مجتبی علیه السلام در حالیکه هفت ساله بود در مجلس جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور می یافت و هرگاه کلمات وحی که توسط جبرئیل بر آن حضرت خوانده می شد می شنید، آن ها را حفظ می کرد و در منزل برای مادرش بیان می کرد. زمانی که پدرش به منزل می آمد، متوجه می شد آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده حضرت زهرا علیها السلام بدان آگاهی دارد، علت را جویا شد، حضرت زهرا علیها السلام جواب داد: فرزندان امام مجتبی از جدش شنیده و آن ها را برای من بازگو می نمایند.

روزی آن حضرت هنگامی که امام مجتبی علیه السلام وحی را شنیده و قصد داشت برای مادرش بیان کند، در منزل مخفی شد، امام مجتبی علیه السلام نتوانست کلمات وحی را بیان کند، مادرش تعجب کرد، امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت، تعجب نکن مادر، انسان بزرگی کلام من را می شنود، بدان جهت نمی توانم بیان نمایم. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی که مخفی شده بود، خارج شد و فرزند خود را بوسید و به دلیل فهم بالای وی، او را مورد تشویق قرار داد. (۲)

۶ - راوی نقل می کند، ابوحنیفه (امام مذهب حنفی از اهل سنت) بر امام صادق علیه السلام وارد شد و به ایشان عرض کرد: فرزندان موسی - که در آن زمان کودک بود - را در حال نماز مشاهده کردم، مردم از جلو او عبور می کردند و آن ها را نهی نمی نمود، امام صادق علیه السلام دستور فرمود، فرزندش را آوردند و گفته ابوحنیفه را به وی منتقل نمود، ایشان جواب داد:

ص: ۵۴۶

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۳۳۶:۲، به نقل از دمیری، حیاة الحیوان ۶۳:۲.

۲- (۲) ابن شهر آشوب، مناقب ۷:۴-۸؛ بحارالانوار ۳۳۸:۴۳، ح ۱۱.

ای پدر، این چنین است، زیرا آن که من برای او نماز می خوانم از مردم به من نزدیکتر است، مگر نه این است که خداوند می فرماید: ما از رگ گردن او (انسان) به او نزدیکتریم، (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ). امام صادق علیه السلام کودک خود را به سینه چسبانید و مورد ملاحظت و تشویق قرار داد و فرمود: پسر، پدر و مادرم فدای تو باد، ای کسی که اسرار الهی در تو به ودیعه گذارده شده است. «فَصَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعَ الْأَسْرَارِ» (۱).

۱۴- فواید تشویق

- ۱- تشویق عامل تقویت روحی کودک به سوی کمال می باشد و می تواند با اعتماد به نفس، کارهای خوب و مورد علاقه خود را دنبال کند.
- ۲- استعدادهای درونی کودک را رشد و به شکوفایی سوق می دهد و زمینه یأس و نومیدی و بدبینی را از بین می برد.
- ۳- کودک در پرتو تشویق می آموزد چگونه مشکلات و سختی ها را بر خود هموار سازد تا به هدف مطلوب برسد.
- ۴- تشویق سبب می شود کودکان با نظری خوب و خوش بینانه، به پدر و مادر و دیگر اطرافیان بنگرند، و آن ها را دوست و همدم و یار صمیمی خود تلقی کنند، این ویژگی به نوبه خود ثمرات بسیاری را در بر خواهد داشت.
- ۵- گاه یک تشویق مناسب و حکیمانه، ممکن است مسیر زندگی کودکی را عوض کند و او را از بدی و انحرافات نجات بخشد.
- ۶- تشویق کودک برای انجام فعالیت های مثبت، باعث انگیزش و تحرک در دیگران خواهد شد و فضای رقابتی خوبی در بین آن ها ایجاد خواهد نمود، بدان جهت بهتر است در حضور دیگران انجام پذیرد تا موجب تحرک سازنده و پویایی آن ها شود. (۲)

ص: ۵۴۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵: ۱۳۵، باب ۱۱ من ابواب مکان المصلی، ح ۱۱.
۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۱۵-۴۱۶، حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۳۲.

۱- لازم است مربی کودک، کردار پسندیده او را مورد تشویق قرار دهد، نه شخصیت او را، زیرا تشویق شخص، چه بسا موجب عُجب و خودخواهی گردد، افزون بر این، تشویق شخص اثری نسبت به دیگر کودکان ندارد، بر خلاف تشویق نسبت به کردار و عمل که موجب رغبت دیگران می شود؛ خداوند، خُلق نیکوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مورد تشویق قرار داده و میفرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ). (۱)

۲- تشویق باید به اندازه لازم صورت پذیرد، افراط و مبالغه در آن، اثر آن را از بین می برد.

۳- در مقام تشویق نباید کودک با دیگر کودکان که مستحق تشویق نیستند، مقایسه شود. این روش، تحقیر کودکی که با او مقایسه شده را در پی خواهد داشت.

۴- اگر تشویق با انجام عملی صورت پذیرفته، باید آن چه وعده داده شده، عملی گردد، زیرا خلف وعده موجب سلب اعتماد کودک از مربی خواهد شد.

۱۶- تربیت با بیان قصه

از جمله روش های تربیتی که ریشه در فطرت انسان دارد و مورد علاقه شدید اطفال نیز می باشد، تربیت با استفاده از قصه های آموزنده است.

مربی می تواند مطالب عالی و رفتار و کردار پسندیده و آن چه به مصلحت کودک و در جهت سعادت مادی و معنوی اوست، را در قالب قصه و به صورت ساده و قابل فهم به او بیاموزد، به ویژه در عصر حاضر که با استفاده از وسائل سمعی و بصری و با زبان هنر در قالب فیلم و نمایشنامه و...، قصه های آموزنده گذشتگان می تواند در جهت تربیتی، تأثیرات شگرف در پی داشته باشد.

در قرآن کریم که بهترین برنامه تربیتی است، برای ساختن انسان و در جهت تکامل وی، از این روش استفاده شده، به گونه ای که حدود یک سوم از آیات قرآن را قصه های انبیاء عظام مانند نوح، ابراهیم، یوسف، آدم و... تشکیل می دهد.

ص: ۵۴۸

در خلال قصه، کودک از آن چه را سبب گمراهی و هلاکت اقوام گذشته گردیده، مطلع می شود و از آن دوری می جوید و به آن چه موجب فلاح و رستگاری بعضی دیگر شده نیز آگاهی پیدا می کند و سعی می کند در خود ایجاد نماید.

۱۷- تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان

یکی دیگر از روش های تربیتی ایجاد مسابقه های مفید و سازنده در بین کودکان است، این روش موجب تحریک و ترغیب کودک به سوی فعل نیکی که مورد نظر مرتبی است، می باشد.

در تاریخ آمده است، امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در آن زمان کودک بودند، خط نوشتند و هر کدام مدعی بود خط او از دیگری زیباتر است، به نزد مادرشان رفتند تا قضاوت کند که خط کدام یک زیباتر است، آن حضرت نخواست یکی از آن ها آزرده خاطر شوند، پیشنهاد نمود به نزد پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بروند، آن جناب نیز مانند مادرشان آن ها را به سوی جدشان فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در این باره قضاوتی ندارم تا از جبریل سؤال کنم... بالاخره در آخر قضاوت به مادرشان واگذار شد و ایشان فرمود: من یک گردنبند دارم از جواهرات با دانه های معین و فرد، بند آن را پاره می کنم، هر یک از شما تعداد بیشتری از دانه های آن جمع آوری نمود، خطش زیباتر است، در این هنگام جبریل از طرف خداوند مأموریت یافت دانه های گردنبند را زوج قرار دهد تا هر کدام بتواند به اندازه دیگری جمع آوری نماید و در نتیجه هیچ کدام آزرده خاطر نشوند. (۱)

۱۸- تربیت با امر و نهی به کودک

۱۹- تربیت با قهر و دوری از کودک

۲۰- تربیت با تنبیه و تأدیب کودک

یکی از مسائل مهم و پیچیده تربیت که اکثر پدران و مادران در آن دچار تردیدند، چگونگی برخورد با کارهای نادرست کودکان است، به طوری که در بیش تر اوقات،

ص: ۵۴۹

۱- (۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ۱: ۱۲۳، بحارالانوار ۳۰۹: ۴۳.

والدین متحیرند در مقابل خطاها و کج روی های فرزندانشان و روی بر تافتن آنان از توصیه ها و راهنمایی ها، چه واکنشی نشان دهند، و نیز این پرسش مطرح است جرائمی که کودک مرتکب می شود از دیدگاه اسلام دارای چه حکمی است؟

به دلیل اهمیت موضوع، بخش پایانی کتاب در جلد دوم را به بحث و تحقیق در این مسأله اختصاص دادیم که سه عنوان اخیر را نیز شامل می گردد، بدان جهت در این بخش از توضیح در مورد آن ها خودداری می گردد.

۱- تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان

کودک پیش از آن که عقلش به فعلیت برسد و قادر به درک مطالب علمی گردد، فطرت توحیدی و عواطف اخلاقی در ضمیر او فعلیت دارد و برای پذیرش تربیت آماده است، از این رو لازم است پدر و مادر به ارزش این فرصت مهم، متوجه باشند و از بیداری فطرت ایمانی و احساسات کودک، حداکثر استفاده را بنمایند و در روان وی، ایمان به خدا و سجایای اخلاقی را پرورش دهند، تا قبل از آن که عقلش به خوبی شکفته شود و در راه تحصیل علم و درک حقایق عقلانی قدم بر دارد، طفلی پاک نهاد و با ایمان، خوش اخلاق و مورد اعتماد، بار آمده باشد. (۱)

بنابراین اولین اصلی که والدین کودک موظفند در راه تعلیم و تربیت صحیح با زبان ساده و قابل فهم، به او بیاموزند، ایمان به خدا است؛ باید به او بفهمانند، آن کس که ما را آفریده، آن که به ما رزق و روزی می دهد، آن که گل و گیاه، پرند و حیوان را خلق کرده، آن که روز و شب را به وجود آورده و...، خداست؛ او همیشه و در تمام لحظات ناظر اعمال ما است، خوبی های ما را پادش می دهد و در بدی ها ما را مجازات می نماید.

این گونه سخن گفتن در ذهن کودک، آسان و قابل قبول است و در مدت کوتاهی به خدا دل می بندد و به او معتقد می شود و با ایجاد این عقیده که اساس اولیه سعادت بشر

است، می توان خیلی زود کودک را به نظم و تربیت و داشت و تمام سجایای اخلاقی و صفات انسانی را به تدریج در وی پرورش داد.

پرورش ایمان به خداوند در روان کودک، بر پدر و مادر واجب است و یکی از حقوق فرزندان می باشد و علاوه بر ادله ای که در مباحث گذشته تحت عنوان «حکم فقهی تعلیم و تربیت» ذکر نمودیم، در روایات بر آن تأکید شده است. اینک نمونه هایی از آن ذکر می شود:

۱- امام سجاد علیه السلام در ضمن حقوق فرزند، فرموده است: پدر در ولایت و سلطه ای که بر فرزند دارد، مسئول است او را مؤدب و با اخلاق پسندیده پرورش دهد و او را نسبت به خداوند بزرگ رانمایی کند. «وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ» (۱) - ۲ - از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: زبان کودکان را با جمله شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگشایید، اولین کلمه ای که به آنان یاد می دهید، کلمه توحید باشد.

«إِفْتَحُوا عَلَي صِبْيَانِكُمْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۲) - ۳ - و نیز فرموده است: وقتی معلم به کودک، نام خدا را بیاموزد، خداوند معلم و کودک و هم چنین پدر و مادر طفل را از عذاب مصون می دارد.

(۳) - ۴ - شخصی به نام عبدالرحمن سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموخت، وقتی کودک در حضور پدر، سوره حمد را خواند، حضرت امام حسین علیه السلام علاوه بر پول نقد و پارچه ای که به جهت حق شناسی به معلم طفل داد، دهان آموزگار از دُر پُر کرد. اطرافیان از این همه بخشش آن حضرت، تعجب کردند و از حضرت در این باره سؤال نمودند، امام حسین علیه السلام در جواب فرمودند: کجا پاداش مالی من با عطاء آموزش این معلم برابری می کند. یعنی خدمت تعلیم سوره حمد از عطاء مالی من ارزنده تر است. (۴)

ص: ۵۵۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۷۵، باب ۳ من ابواب جهاد النفس، ح ۱.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۴۴۱، ح ۴۵۳۳۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۶، باب ۶۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۴- (۴) مستدرک الوسائل، الخاتمه، ۹: ۲۶۸، ح ۳۲۸۱.

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از کودکان نظر افکند و فرمود: وای به فرزندان آخر زمان، از روش ناپسند پدرانشان. عرض شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از پدران مشرک آنها؟ فرمود: نه، از پدران مسلمان که به فرزندان خود، هیچ یک از فرائض دینی را نمی آموزند و به ناچیزی از امور مادی درباره آنان قانع هستند، من از این مردم برئ و بیزارم و آنان نیز از من بیزارند. (۱)

۲- اثر ایمان به خدا در وجود کودک

ایمان به خداوند که خود، احیای بزرگترین وجدان فطری بشر است، آثار و نتایج غیر قابل انکار در احیای سایر فطریات اخلاقی و سجایای انسانی دارد و می تواند همه آن ها را با بهترین وصفی، از قوه به فعلیت آورد و به عبارت روشن تر، ایمان به خداوند دو اثر مهم دارد:

نخست آن که، بزرگترین واقعیت روحانی، یعنی فطرت توحیدی را احیا می کند و سعادت واقعی بشر را پی ریزی می نماید. و دیگر آن که، فطریات روحانی و سجایای انسانی در سایه نیروی اجرایی ایمان بیدار می شود و جامه عمل می پوشد.

وجدان اخلاقی با تمام ارزشی که در سعادت بشر دارد، اگر متکی به ایمان نباشد، نمی تواند بشر را از سقوط در انحرافات حفظ کند. سایر صفات پسندیده نیز در صورتی که پشتیبانی ایمانی نداشته باشد، در صحنه نبرد غرائز و تمایلات ضد فضیلت، شکست خواهد خورد.

بدین جهت، کودکانی که از اول، با ایمان به خدا تربیت می شوند، اراده ای قوی و روانی نیرومند دارند، از دوران کودکی رشید و با شهامت هستند و نتایج درخشان ایمان از خلال گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود است. (۲)

حلیمه سعیدیه مادر رضاعی (دایه) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: وقتی آن حضرت سه ساله بود، روزی به من گفت: مادر، روزها برادرانم کجا می روند؟ جواب دادم: گوسفندان را به صحرا می برند، گفت، برای چه مرا با خود به همراه نمی برند، مادر جواب داد: میل

ص: ۵۵۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۳۲ به بعد.

داری با آن‌ها باشی؟ آری، صبح فردا پیامبر را شستشو داد و به موهایش روغن زد و به چشمانش سرمه کشید و یک مهره یمانی که در نخ کشیده بود به گردنش آویخت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله مهره را از گردن بیرون آورد و گفت: مادر، خدای من که همواره با من است، نگهدار و حافظ من است. «قَالَ لِي: مَهْلًا يَا أُمَّةَ فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَحْفَظُنِي» (۱). ایمان به خدا است که طفل سه ساله را این چنین آزاد و نیرومند بار می‌آورد.

هم چنین در مورد داستان حضرت یوسف علیه السلام، ابوحمزه می‌گوید: از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال کردم، روزی که یوسف را برادرانش در چاه افکندند، چند ساله بود؟ حضرت در جواب فرمود: نه ساله.

از کودک نه ساله ای که در چنین وضع سخت و شرایط ناراحت کننده، دچار شده، جز اضطراب و جزع، انتظار دیگری نیست، ولی نیروی ایمان در این کودک، اثر عجیب و حیرت زایی گذارده است، زیرا موقعی که او را از چاه خارج کردند و به عنوان غلام معامله نمودند، یکی از حضار به وضع کودک دقت کرد و از روی رأفت و مهربانی گفت: نسبت به این طفل غریب، نیکی کنید. یوسف که این جمله را شنید با اطمینان خاطر و آرامش روان گفت: آن کس که با خداست، گرفتار غریب و تنهایی نیست. «فَقَالَ لَهُمْ يَوْسُفُ: مَنْ كَانَ مَعَ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ غُرْبَةٌ» (۲).

۳- معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او

از آیات و روایات (۳) بسیاری استفاده می‌شود که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین عبادات و از علایم ایمان است. کسی که این محبت در قلبش رسوخ نماید با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می‌کند، زیرا آن بزرگواران برترین و با شرافت‌ترین و عزیزترین انسان‌ها در نزد خداوند متعال می‌باشند، بنابراین دوستی آن‌ها موجب فلاح و رستگاری و تقرب به خداوند متعال می‌باشد و با محبت آن‌ها، اعمال انسان، قبول و پاکیزه می‌گردد.

ص: ۵۵۴

۱- (۱) بحارالانوار ۱۵: ۳۹۲.

۲- (۲) مجموعه وزام (۱-۲): ۳۳، (باب السفر والسیر).

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۳۵ به بعد.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: به اینان بگو، اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۱).)

هم چنین می فرماید: به مردم بگو، من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم. (قُلْ لَا أُسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (۲) یعنی بر تبلیغ رسالت الهی و تعلیم شریعت، چیزی از شما نمی طلبم، مگر این که بستگانم را دوست بدارید. (۳)

بدین ترتیب بر اساس آیاتی که ذکر شد و دیگر آیات و روایات، دوستی و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان طاهری آن حضرت از اساسی ترین پایه های دین اسلام است و لازم است پدر و مادر و دیگر مربیان بذریع شیرین آن را از کودکی در دل فرزندان خود بکارند و آن ها را طوری پروراند که مطیع آموزه ها و رهنمودهای آن بزرگواران باشند، زیرا دوستی و اطاعت آنان، دوستی و اطاعت خدا است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فرزندان خود را بر سه خلصت و صفت پرورش دهید: دوستی پیامبرتان و دوستی خاندان آن حضرت و قرائت قرآن. «حُبَّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ». (۴) هم چنین فرموده است: ای گروه انصار، فرزندان خود را بر دوستی امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرورش دهید.

(۵) مرحوم صدوق در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه نقل نموده که جابر بن عبدالله انصاری آن صحابی بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه می گذشت و چنین می گفت: امیر المؤمنین علی علیه السلام بهترین انسان است، کسی که این را نپذیرد، کافر است، ای گروه انصار، فرزندان خود را بر دوستی آن حضرت پرورش دهید. (۶)

ص: ۵۵۵

۱- (۱) سوره آل عمران ۳: ۳۱.

۲- (۲) سوره شوری ۴۲: ۲۳.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۹: ۴۸، تفسیر المیزان ۱۸: ۴۲-۴۳ و ۴۶-۴۷.

۴- (۴) کنز العمال ۱۶: ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹.

۵- (۵) روضه المتقین ۸: ۶۴۴، (باب تأدیب الولد).

۶- (۶) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۹۳، (باب تأدیب الولد) ح ۴۷۴۴.

قرآن کریم ارزنده ترین کتاب الهی و مصدر و اساس احکام شریعت اسلام است، این کتاب مقدس حاوی تمام نیازمندی های بشر، در اعتقادات، عبادات، معاملات، امورتربیتی و اقتصادی و اجتماعی، و به طور کلی آن چه بشر در حیات مادی و معنوی خود بدان نیاز دارد، می باشد.

در جامعیت این کتاب شریف، خداوند می فرماید: ما در این کتاب، هیچ چیز را فروگذار نکردیم. (ما قَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (۱). یعنی تمام اموری که مربوط به هدایت و تکامل انسان است در آن وجود دارد، منتها گاهی به صورت کلی بیان شده، مانند دعوت به آموزش هر گونه علم و دانش، و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده، مانند بیان بسیاری از احکام اسلامی و مسائل اخلاقی.

به هر حال، بر پدر و مادر، اولیای مدرسه، دانشگاه و حکومت اسلامی لازم است، کودکان و نوجوانان را به قرآن و احکام آن آشنا سازند و با آموزش و ارتباط با این کتاب مقدس که به منزله نور خدا در زمین است، اعتقادات دینی در قلبشان مستحکم نمایند، چرا که قرآن مصدر و منبع اعتقادات اسلامی است و دستوراتش با فطرت بشر سازگاری دارد؛ ارتباط و تغذیه معنوی کودکان با قرآن، آن ها را به سوی سعادت و تکامل سوق می دهد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش می فرماید: قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن بهار قلبها است و از نور آن، صحت طلب کنید، چرا که قرآن شفای قلبها است و آن را نیکو تلاوت کنید، زیرا ارزنده و نیکوترین قصه ها در قرآن است. «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ... فَإِنَّهُ زَيِّعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوْا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ...» (۲) و امام صادق علیه السلام فرموده است: سزاوار است مؤمن از دنیا نرود، مگر این که قرآن را بیاموزد یا در راه آموزش آن باشد.

(۳)، یعنی تا زنده است برای فراگیری قرآن کوشش نماید.

ص: ۵۵۶

۱- (۱) سوره انعام ۳۸:۶.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۱۶۴، بخشی از خطبه ۱۱۰، (معروف به خطبه دیباج)، وسائل الشیعه ۱۶۷:۶، باب ۱ من ابواب قراءه القرآن، ح ۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۶۷:۶، باب ۱ من ابواب قراءه القرآن، ح ۴.

جالب این که، در روایات اسلامی تعلیم قرآن به کودکان از حقوق آنان بر پدران معزفی شده است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مقام بر شمردن حقوق فرزندان بر پدران، فرموده است: از جمله حقوق فرزند این است که به او کتاب خدا را بیاموزد. «وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلٰی الْوَالِدِ... وَ يُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَطَهِّرُهُ...» (۱) هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله وظایف پدر نسبت به فرزند خویش در کنار نام نیک و تربیت شایسته او، به تعلیم قرآن اشاره کرده و می فرماید:

«وَ يُعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ» (۲) و نیز خطاب به امام مجتبی علیه السلام می فرماید: در اولین قدم برای تربیت تو، از تعلیم کتاب خدا و تفسیر و تحقیق در مورد آن شروع کردم. «وَ أَنْ أَبْتَدِيَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ تَأْوِيلِهِ...» (۳) در روایات، به منظور تشویق و تحریض پدران و مادران برای انجام این مهم، اجر و پاداش معنوی خداوند در قبال آموزش قرآن به فرزندان ذکر شده است. در تفسیری که منسوب امام عسکری علیه السلام می باشد، آمده است: خداوند به پدر و مادر پاداش فراوانی عنایت می کند، آنان با شگفتی سؤال می کنند، پروردگارا، این همه تفضل دربار ما در قبال چیست؟ اعمال ما شایسته چنین پاداشی نبوده است، در جواب گفته می شود: این همه عنایت و نعمت، پاداش شماست که به فرزند خود قرآن آموختید و او را به دین اسلام بصیر و بینا نمودید.

(۴) لازم به یادآوری است که در آموزش مفاهیم اعتقادی و معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او و تعلیم قرآن، باید رعایت ظرفیت عقلی و احساسی کودکان بشود، وقتی کودک به سن ادراک و تمیز می رسد، باید در آموزش او از محسوس شروع کرده، به سوی معقولات حرکت نمود، و حرکت باید از جزئی به سوی کلی و از ساده به سوی پیچیده ترتیب داده شود.

این روش از آموزش را در خود قرآن شاهد هستیم که چگونه با بیان محسوسات و سؤال از آن چه در دسترس عموم است، انسانها را پله به پله تا مفاهیم بسیار پیچیده پیش می برد.

ص: ۵۵۷

۱- (۱) همان ۲۱: ۴۸۱، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۵۴۶، حکمت ۳۹۹.

۳- (۳) همان: ۳۹۴، نامه ۳۱.

۴- (۴) التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام ۴۵۰، مستدرک الوسائل ۴: ۲۴۶ باب ۶ من ابواب قرأه القرآن، ح ۱.

بعد از کلام خداوند (قرآن کریم) ارزنده ترین کلام که می توان در جهت حیات معنوی و صفا و جلای قلب انسان، از آن بهره گرفت، احادیث اهل بیت: است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: با سرعت به فرزندانان حدیث بیاموزید، قبل از آن که مرجه (مخالفین، یعنی کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد ندارند و او را در مقام خودش نمی شناسند) آن ها را آموزش دهند(۱).

در روایت دیگری آمده است: به کودکان خود از علم ما آن چه را که خداوند به آن ها سود می رساند، بیاموزید، تا افکار انحرافی مخالفین نتواند بر آن ها غلبه کند. «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عَلِمْنَا مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبْ عَلَيْهِمُ الْمَرْجَةُ بِرَأْيَاهَا» (۲) هم چنین راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرماید، خدا رحمت دهد به کسی که امر ما را زنده نگه دارد، به ایشان عرض کردم چگونه می شود امر شما را زنده نگه داشت؟ فرمود: علوم و احادیث ما را بیاموزد و به دیگران آموزش دهد، زیرا اگر مردم زیبایی کلام ما را بدانند، از ما پیروی خواهند نمود.

«قال: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّا لَنَأْسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا، لَاتَّبَعُونَا...» (۳)

۶- آموزش فرائض دینی

آشنایی با فرائض دینی و حلال و حرام های الهی (بایدها و نبایدهای مکتب اسلام) جزء آموزش های ضروری برای تمام مسلمانان شناخته شده است، هم چنین آموزش این فرائض و تکالیف به فرزندان، به عنوان وظیفه پدران بیان شده است. (۴)

در بخش تعلیم فرائض دینی و حلال و حرام الهی، مصادیقی در روایات بیان شده است، از قبیل آموزش طهارت (وضو و غسل)، جهت قبله، نماز، روزه و... که در ذیل به ذکر نمونه هایی از آن می پردازیم:

ص: ۵۵۸

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۷، (باب تأدیب الولد)، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۸، باب ۸۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) معانی الاخبار ۱: ۱۷۴، باب (معنی قول الصادق علیه السلام من تعلم علماً)، ح ۱.

۴- (۴) تذکره الفقها ۴: ۳۳۵.

راوی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم، تا سن هفت سالگی کودک را به حال خود رها کنید (برای انجام فرائض دینی آزاد باشد) بعد از آن، آداب وضو گرفتن به او آموزش داده شود، وقتی انجام وضو را آموخت، به نماز خواندن وادار شود و تا سن نه سالگی در انجام نماز آزاد باشد. (۱)

ب: آموزش نماز و امر به انجام آن

امام صادق علیه السلام می فرماید: ما فرزندان خود را در پنج سالگی به خواندن نماز امر می نمایم، شما در هفت سالگی آن ها را امر نمایید. «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنَ خَمْسٍ سِتِّينَ فَكُمُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنَ سَبْعٍ سِتِّينَ». (۲) در روایت دیگری فرموده: در نه سالگی به خواندن نماز امر نمایید.

(۳) هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کودکان هفت ساله را به خواندن نماز امر نمایید و نه ساله را اگر نماز نخواند، بزنید. «وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا». (۴) ح: وادار نمودن کودکان به روزه گرفتن

حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: ما کودکان خود را در هفت سالگی به گرفتن روزه امر می نمایم، البته به اندازه ای که توانایی دارند، به اندازه نصف روز یا بیش تر و یا کمتر، و هر زمان تشنگی آن ها را ناراحت کرد، افطار می کنند تا به گرفتن روزه عادت نمایند و توانایی انجام آن را پیدا کنند، شما فرزندان خود را در سن نه سالگی به انجام روزه امر نمایید، هر اندازه توانایی دارند، و هر گاه تشنه شدند، افطار نمایند. (۵)

ص: ۵۵۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰:۴، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۷.

۲- (۲) همان ۱۹:۴، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۵.

۳- (۳) همان ۴۶۱:۲۱، باب ۷۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۳۵۶:۱۴، باب ۲۴ من ابواب النکاح، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۳۴:۱۰، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۳.

در روایت دیگری فرموده است: وقتی کودک نه ساله شد از او خواسته شود روزه بگیرد، هر اندازه توانایی دارد، تا ظهر یا بعد از ظهر، و هر وقت تشنگی و گرسنگی بر او غلبه نمود، افطار کند. «فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ أَفْطَرَ» (۱) و دیگر روایات. (۲)

یادآوری

نکته مهم که باید مورد توجه قرار گیرد، رعایت اعتدال و تعادل در آموزش ها است، یعنی باید با کودکان و نوجوانان در آموزش و عمل به فرائض دینی، با رفق و ملاحظت رفتار کرد، سختگیری و افراط باعث دل زدگی و حتی بیزاری آنان می شود. در روایاتی که در این بخش ذکر نمودیم، این نکته به خوبی مورد توجه قرار گرفته است.

سختگیری در عبادات، نه تنها برای دیگران، حتی برای خود شخص نیز از آن نهی شده است، زیرا که اسلام، دین سهله و سمحه است، یعنی دین آسان و همراه با وسعت و فراخی در عمل است، صعب و دشوار نیست و تکالیف شاق و کمرشکن در این آیین الهی وجود ندارد. در قرآن آمده است: خداوند برای شما در دین، سهولت و آسانی اراده کرده و سختی و تکلیف شاق را از شما نخواست است. (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) (۳)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: یا علی، دین اسلام، دین متقن و مستدلّ خداوند است، در آن با مدارا قدم بردار و کاری نکن که دلت به عبادت خدا بدین شود. «يا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تَبْغُضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ» (۴) هم چنین امام باقر علیه السلام از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: اسلام، دین آسان و خالی از مشقت و دشواری است، مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان او تحمیل نکنید و همانند سواره ای نباشید که مرکب خود را خسته و فرسوده می کند و در نتیجه، نه راه سفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.

(۵)

ص: ۵۶۰

۱- (۱) همان: ۲۳۶، ح ۱۱.

۲- (۲) الکافی ۴: ۱۲۵، (باب صوم الصبیان)، ح ۲، مستدرک الوسائل ۷: ۳۹۳-۳۹۴، باب ۱۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۱ و ۴.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۱۸۵.

۴- (۴) الکافی ۲: ۸۷، (باب الاقتصاد فی العباده)، ح ۶.

۵- (۵) همان: ۸۶ ح ۱.

و در بعضی روایات، به طور خاص بر شفقت و مهربانی نسبت به کودکان تأکید و توصیه شده، هر اندازه می توانند آن ها را به انجام عبادت وادار نمایید. (۱)

ابوبصیر می گوید، امام صادق علیه السلام می فرمود: در زمان کودکی ام، روزی در حال طواف بودم، پدرم امام باقر علیه السلام مرا دید که برای عبادت کوشش می نمودم و غرق عرق بودم، به من فرمود: فرزندم جعفر، خداوند اگر بنده ای را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد نمود و عبادت کم او را می پذیرد. «يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ». (۲)

۷- آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها

مستحب است، والدین و مربیان کودکان، مستحبات دینی را به وی آموزش دهند و به انجام آن ترغیب نمایند. در ادامه به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- نماز در اول وقت. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: فرزندم، تو را به انجام نماز در اول وقت توصیه می نمایم. (۳)

۲- حضور در نماز جماعت، عید و جمعه. چنان که بعضی از فقها به استحباب آن نسبت به پدر تصریح نموده اند. (۴)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: در روز جمعه برای خانواده و فرزندان میوه و گوشت بخريد تا خوشحال شوند و با شادمانی در نماز جمعه شرکت کنند. (۵)

۳- انجام نماز شب. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا رحمت کند بنده ای که شب هنگام، از خواب برخیزد نافله شب را بخواند و خانواده خود را نیز برای ادای نماز از خواب بیدار کند. آگاه باشید، بهترین اعمال، نماز شب برای مرد است، قسم به کسی که جانم در

ص: ۵۶۱

۱- (۱) تحف العقول: ۲۷۰، الکافی ۶: ۵۰، ح ۶، ۸۷: ۲، ح ۵.

۲- (۲) الکافی ۲: ۸۶، (باب الاقتصاد فی العباده)، ح ۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴: ۱۲۴، باب ۳ من ابواب المواقیف، ح ۱۹.

۴- (۴) تذکره الفقها ۴: ۳۳۵.

۵- (۵) الکافی ۳: ۴۱۴، ح ۵، و وسائل الشیعه ۷: ۳۷۶، باب ۴۰ من ابواب صلاه الجمعه، ح ۴.

اختیار اوست آن گاه که مرد از خواب بیدار می شود و نماز می خواند لباس او و آن چه در اطرافش می باشند، ذکر و تسبیح خدا می گویند. (۱)

۴ - خواندن دعا و راز و نیاز با خداوند. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام در این باره چنین می فرماید: بدان آن کس که خزائن آسمانها و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده او را بخوانی و متمهد شده دعای تو را اجابت نماید و امر نموده از او سؤال کنی تا به تو عطا فرماید، و به درگاه او طلب رحمت نمایی... آن گاه که او را می خوانی صدای تو را می شنود و اگر آهسته با او نجوا نمایی، آگاهی دارد.... حاجات خود را از او بخواه، و رفع گرفتاری ها را از او طلب کن، در کلیه امور خویش، او را به یاری بطلب و از خزائن رحمتش در خواست کن آن چه را که غیر از او قادر به اعطای آن نیستند، یعنی عمر طولانی، سلامتی و عافیت در بدن، وسعت رزق... «وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ...» (۲).

۵ - ذکر تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام. ابوهارون مکفوف از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای اباهارون، ما به فرزندان دستور می دهیم تا تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام را بگویند، همان گونه که به خواندن نماز فرمانشان می دهیم، پس بر ذکر آن مداومت کن، زیرا هرگز بنده ای که پیوسته این تسبیح را بگوید گمراه و سیه رو نمی شود. (۳)

۶ - احیای شب های قدر و دیگری شب های متبرکه. راوی می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه رمضان رختخواب خود را جمع می کرد و کمر خود را برای عبادت محکم می بست و در شب بیست و سوم خانواده خود را بیدار می کرد و آن ها را که خواب ربوده بود، آب به صورتشان می پاشید و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نمی گذاشت در این شب کسی از اهل خانه بخوابد و خواب کودکان خود را با دادن اندک غذایی، کوتاه می ساخت و آن ها را برای احیای آن شب، از روز مهیا می کرد، یعنی امر می فرمود

ص: ۵۶۲

۱- (۱) احمد بن حنبل، المسند: ۱، ۷۳۴، ح ۳۱۹۴.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۸۹، اواسط نامه ۳۱.

۳- (۳) الکافی ۳: ۳۴۳، (باب التعقیب بعد الصلاه و الدعاء)، ح ۱۳.

روز را بخوابند تا بتوانند شب را احیا بدارند و می فرمود: محروم کسی است که از خیر امشب محروم بماند. (۱)

و روایت شده که حضرت امام سجاد علیه السلام شب عید فطر در مسجد می ماند و با خواندن نماز و دعا تا صبح عبادت می نمود و به فرزندان خود می فرمود: فرزندانم! فضیلت امشب کم تر از شب قدر نیست. (۲) قریب به این مضمون، در مورد شب نیمه شعبان نیز روایت شده است. (۳)

۸- توصیه به دعا برای فرزندان

در روایات اسلامی توصیه شده که والدین برای فرزندان خود دعا کنند و موفقیت و سربلندی آن ها را از خداوند متعال بخواهند.

در قرآن کریم در داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده است: برادران یوسف به پدرشان گفتند، از خداوند آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم، وی جواب داد: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است، (قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُوُّ الرَّحِيمُ). (۴)

عایشه نقل نموده است که مردم، کودکان را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، آن حضرت برایشان دعا می خواند. (۵)

هم چنین امام کاظم علیه السلام از اجدادش نقل نموده که سه قسم از دعاها بدون تردید به اجابت می رسد، دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزند. «وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ». (۶) در کتاب شریف صحیفه سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام در حق فرزندان خود این چنین دعا می کند: خدایا بر من ممت نِه و فرزندانم را باقی گذار و صلاح و رستگاری آنان

ص: ۵۶۳

۱- (۱) دعائم الاسلام ۱: ۲۸۲.

۲- (۲) اقبال الاعمال ۱: ۴۶۳-۴۶۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۸: ۱۱۰، باب ۸ من ابواب بقیه الصلوات المندویه، ۱۲.

۴- (۴) سوره یوسف ۱۲: ۹۸.

۵- (۵) ابی یعلی الموصلی، مستند ۴: ۱۵۷، ح ۴۶۰۳.

۶- (۶) بحارالانوار ۷۱: ۸۴، ح ۹۴، مستدرک الوسائل ۵: ۲۵۶، باب ۴۹ من ابواب الدعاء، ح ۵۸۱۴.

را به من عطا فرما، خدایا عمرشان را طولانی گردان و کودکانشان را بزرگ و ضعف هایشان را قوی گردان و بدن هایشان را سالم قرار ده، هم چنین دین و اخلاقشان را...، خدایا آن ها را به گونه ای قرار ده که اوامر تو را اطاعت نمایند و دوستان تو را دوست بدارند و دشمنان تو را دشمن باشند. «... اَللّٰهُمَّ وَ مَنّ عَلٰی بِنَاءِ وَّلَدِي وَ بِاصْلَاحِهِمْ لِي وَ بِاِمْتَاعِي بِهِمْ، اَلِهِي اُمِّدْ لِي فِيْ اَعْمَارِهِمْ...» (۱).

۹- آموزش علوم مختلف

الف: اهمیت علم در اسلام

از دیدگاه اسلام، آموختن علم از جایگاه ویژه ای برخوردار است و از فضائل و کرامت انسان می باشد. در قرآن کریم آمده است: خداوند آن ها که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند، درجات عظیمی می بخشد. (يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۲).

از این آیه استفاده می شود، آن چه مقام آدمی را نزد خدا بالاتر می برد، دو چیز است: ایمان و علم، در اسلام مقام شهید والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عالم یک درجه از شهید بالاتر است. «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَيَّ الشَّهِيدِ دَرَجَةً» (۳).

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: کسی که مرگ او فرا رسد، در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه بیش تر فاصله نیست. (۴).

در نظام تربیتی اسلام، کسب آگاهی و شناخت برای هر فرد مسلمان به عنوان مقدمه ایمان، به اندازه توانایی عقلی لازم است و به همین دلیل، تحصیل دانش های مختلف به عنوان یک واجب کفایی نسبت به تمام مسلمانان و واجب عینی نسبت به بعضی از آن ها مطرح گردیده است.

ص: ۵۶۴

۱- (۱) صحیفه سجاده، دعای امام سجاد علیه السلام برای فرزندان.

۲- (۲) سوره مجادله ۵۸: ۱۱.

۳- (۳) تفسیر مجمع البیان ۹: ۴۱۸.

۴- (۴) تفسیر نور الثقلین ۵: ۲۶۴، ح ۳۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ای مردم، بدانید که دین هنگامی کامل و درست است که علم بیاموزید و بدان عمل کنید، آگاه باشید که تحصیل علم، واجب تر از تحصیل مال است. «أَيُّهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَوْلَىٰ وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنَ طَلَبِ الْمَالِ...» (۱)ب: اهمیت تحصیل کودکان

آموزش و تحصیل کودکان و نوجوانان به دلیل موقعیت سنی و امکان روحی و ویژگی های منحصر به فردی که در جهات مادی و معنوی برای آنان فراهم می باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و از دیدگاه اسلام به عنوان حقی از حقوق آن ها بر والدین محسوب می گردد که لازم است نسبت به آن توجه خاص داشته باشند.

به توضیحی دیگر، در دیدگاه اسلامی، شروع آموزش و پرورش به زمانی خاص موقوف نشده، بلکه فراگیری و آموزش و پرورش را از آغاز ولادت کودکان، ممکن دانسته شده، هم چنان که برای آن به لحاظ سنی نقطه پایانی مشخص نگردیده است و آموختن را در سن یا مرحله خاصی از عمر، متوقف نمی سازد.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: از گهواره تا گور، در پی دانش باشید، «أَطِيبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (۲) روان شناسان نیز بر این عقیده اند که کودک از آغاز ولادت، از محیط اطراف خویش می آموزد و این قابلیت در او هست که بتواند جهان اطراف خود را بشناسد، یا این که با توجه به ویژگی های رشد خود، آموزش ببیند، البته در همه کودکان، سن رسمی آموختن یکسان نیست.

(۳) به هر حال، روایات بسیاری دلالت دارد که لازم است والدین و دیگر مربیان در تعلیم و تحصیل کودکان، سعی و جدیت داشته باشند، این روایات را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

ص: ۵۶۵

۱- (۱) الکافی ۱: ۳۰، (باب فرض العلم) ح ۴.

۲- (۲) شیخ حسین بحرانی، تاریخ الفقها والرواه (المنتخب) ۱: ۷۳.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۵۴.

دسته اول: روایاتی که آموزش کودک را حقی برای او بر پدر می داند، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از حقوقی که فرزند بر پدر دارد، سه چیز است: نام نیک برای او انتخاب کند، خواندن و نوشتن را به او بیاموزد، و چون به سن بلوغ برسد همسری برایش انتخاب کند. «... وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ...» (۱) هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کودک خود را تا سن شش سالگی پرورش بده، بعد از شش سال او را به تحصیل خواندن و نوشتن وادار نما.

«... ثُمَّ أَذَّبَهُ فِي الْكِتَابِ سِتِّ سِنِينَ» (۲) دسته دوم:

روایاتی است که در بیان اجر و پاداش آموزش به کودکان وارد شده و در بخش های قبلی به بعضی از آن ها اشاره شد. (۳)

دسته سوم: روایاتی است که در تعلیم و آموزش علوم خاصی به کودکان تأکید دارد. در بخش های قبلی، به بعضی از آن ها ذکر شد (۴)، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: کودک تا سن هفت سالگی به بازی و سرگرمی مشغول است، بعد از آن، هفت سال باید او را به آموختن قرآن وادار نمود و در هفت سال سوم، احکام حلال و حرام به او آموزش داده شود. (۵)

دسته چهارم: روایاتی است که بیان می دارند اگر جوانان و نوجوانان در پی تحصیل علم نباشند، باید آنان را به تحصیل وادار کرد و حتی اگر لازم شد تنبیه نمود، مانند آن که امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که به تحصیل علم به ویژه آن چه مربوط به دین است مشغول نباشد، او را تنبیه خواهم نمود. «لَوْ أُبَيِّتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ» (۶) دسته پنجم:

روایاتی است که موقعیت کودکی را برای آموزش و تحصیل ممتاز می شناسد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: قلب کودک همانند زمین آماده کشت است، هر بذری

ص: ۵۶۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۲:۲۱، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹، مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۶، باب ۶۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

۳- (۳) ر. ک: مستدرک الوسائل ۴:۲۴۶، باب ۶ من ابواب قراءه القرآن، ح ۱.

۴- (۴) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۹۴، نامه ۳۱، المحاسن ۱:۳۵۸، ح ۷۶۶ و ۳۵۶، ح ۷۵۵.

۵- (۵) الکافی ۶:۴۷ (باب تأدیب الولد)، ح ۳، وسائل الشیعه ۲۱:۴۷۴، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۶- (۶) بحارالانوار ۱:۲۱۴، ح ۱۷.

در آن افکنده شود، می پذیرد. (۱) هم چنین فرموده است: در کودکی به تحصیل علوم بپردازید تا در بزرگی بواسطه ی آن، سیادت و آقایی نمایید. «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صَغَارًا تَشُوذُوا بِهِ كِبَارًا» (۲) در حدیث دیگری آمده است: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرد و به آنان فرمود: همه شما کودکان اجتماع امروز هستید و امید است بزرگان اجتماع فردا باشید، هم اکنون دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید و هر کدام که حافظه قوی ندارید و نمی توانید در مجلس درس مطالب استاد را ضبط کنید، آن ها را بنویسید و نوشته ها را در منزل نگاهداری نمایید تا در موقع لزوم مراجعه کنید.

«إِنَّكُمْ صَغَارٌ قَوْمٌ وَيُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارٌ قَوْمٌ آخِرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْهُ وَلْيَضَعْهُ فِي بَيْتِهِ» (۳) در این حدیث، امام مجتبی علیه السلام برای این که عشق به تحصیل را در فرزندان و برادرزادگان خود ایجاد نماید و آنان را با دلگرمی و نشاط به کسب علم وادار کند، از سرمایه فطری حَبِّ ذات و ترقی خواهی آنان استفاده نموده و بدون توسل به زور و مجازات به آن ها، فهمانید که درس خواندن امروز، راه وصول به عزت و بزرگی فردا است. همین مفهوم، از روایت قبل که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد نیز استفاده می شود.

روشی که در این حدیث به کار رفته در جهان امروز بهترین و ارزنده ترین شیوه در برنامه های تعلیم و تربیت است، هر خانواده ای که بتواند فرزندان خود را با این روش به تحصیل علم وا دارد و از اول آنان را به ترقی و تعالی امیدوار کند، دیگر کودکان با عشق و علاقه از پی دانش می روند و برای درس خواندن به تهدید و مجازات احتیاج ندارند.

۱۰- آموزش نیازهای جامعه اسلامی

مطلب مهمی که لازم است تذکر داده شود این است که، چون جامعه اسلامی باید پویا، خودکفا و مستقل باشد، و خودکفایی و استقلال جامعه اسلامی به دست آحاد مسلمین

ص: ۵۶۷

۱- (۱) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۹۳، بخشی از نامه ۳۱.

۲- (۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۰: ۲۷۶، کلمات قصار، شماره ۹۸.

۳- (۳) بحارالانوار ۲: ۱۵۲، ح ۳۷.

تأمین می گردد، از این رو در برنامه های تعلیم و تربیت کودکان باید نیازهای حال و آینده مورد شناسایی قرار گیرد و برای رفع آن ها برنامه ریزی شود.

بر طبق حدیثی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: بهترین چیزی که شایسته است نوجوانان آن را فرا گیرند، معلوماتی است که در بزرگسالی بدان نیازمند خواهند بود. «أُولَى الْأَشْيَاءِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا الْأَحْدَاثُ الْأَشْيَاءَ الَّتِي إِذَا ضَارُوا رَجُلًا أَحْتَايُوا إِلَيْهَا» (۱) هم چنین می فرمایند: در کودکی دنبال دانش باشید که بتوانید در آینده سیادت و برتری خود را حفظ کنید. (۲)

۱۱- آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی

خداوند متعال در قرآن، جامعه اسلامی را به آمادگی رزمی و فراهم کردن ادوات دفاعی امر نموده و می فرماید: در برابر دشمنان هر قدر توانایی دارید از نیرو و قدرت و هم چنین اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) آماده سازید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید. (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ... (۳)

دشمنان خدا و مسلمانان با ملاحظه آمادگی و توان رزمی آن ها از فکر تجاوز به حریم مسلمانان منصرف می شوند و رعب و خوف از آن ها عامل بازدارنده از تهاجم دشمنان به حدود مسلمانان می باشد.

در این آیه، یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان و عزت و عظمت آنان، بیان شده است و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی تطبیق می کند.

«قُوَّة» واژه ای کوچک و در عین حال پر معنایی است که نه تنها وسائل جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را در بر می گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرت هایی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد، شامل می شود.

ص: ۵۶۸

۱- (۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۰: ۳۳۳، الحکم المنسوبه الی امیرالمؤمنین علیه السلام شماره ۸۱۷.

۲- (۲) همان: ۲۷۶، کلمات قصار شماره ۹۸.

۳- (۳) سوره انفال ۸: ۶۰.

بنابراین، علاوه بر این که باید از پیشرفته ترین سلاح های هر زمان بهره گیری کرد و نیز از تقویت روحیه و ایمان معنوی، باید از قدرت های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی که آن ها نیز در مفهوم «قوه» مندرج هستند و نقش مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد، غفلت نمود. (۱)

در آیه دیگری می خوانیم: آن ها (کفار و مشرکین) دائماً با شما می جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان باز گردانند. (وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ). (۲)

از این آیات استفاده می شود، مسلمانان برای حفظ دین و آیین و استقلال ملت خود همیشه باید در مقابل دشمنان اسلام آمادگی کامل داشته باشند.

روشن است، آمادگی کامل و حقیقی در صورتی به دست می آید که علاوه بر مجهز شدن بزرگسالان به آن چه نیاز فعلی جامعه می باشد، از آموزش نیازهای جامعه اسلامی، از جمله فنون رزمی و دفاعی به کودکان و نوجوانان نیز غفلت نشود، چرا که کودکان جامعه امروز، سازندگان جامعه فردا می باشند، بدان جهت در دستورهای تربیتی اسلام علاوه بر الزام و تشویق پدران و مربیان به آموزش علوم مختلف به کودکان، بر آموزش فنون رزمی و دفاعی نیز تأکید شده است و موظفند تاکتیک های جنگی را به آنان آموزش دهند و به سلاح های روز و ترندهای دشمن آشنا سازند.

یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر داشت تمام دارایی اش را در راه خدا انفاق کند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابورافع، زمانیکه فقیر شدی چه خواهی کرد؟ ابورافع گفت: عرض کردم آیا در انفاق پیشی نجومیم؟ و برای آخرت خود چیزی نفرستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری بفرست، سپس فرمود: دارایی جقدر است؟ عرض کردم چهل هزار درهم و همه را در راه خدا می دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نکن، بلکه قسمتی از آن را در راه خدا انفاق کن و قسمتی دیگر را نگه دار و خرج فرزندان خود کن، ابورافع پرسید: آیا همان گونه که ما بر آن ها حق داریم، آن ها هم بر ما حقی دارند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق

ص: ۵۶۹

۱- (۱) ر. ک: تفسیر نمونه ۲۲۱:۷-۲۲۲، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۳۹۲:۵ الی ۳۹۴ با تخلص و تغییر.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۱۷.

فرزند بر پدر آنست که، او را با کتاب خدا آشنا سازد و تیراندازی و شنا را به او بیاموزد.

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَالزَّمَى وَالسَّبَاحَةَ» (۱) در روایت دیگری به علت این دستور اشاره نموده و می فرماید: به فرزندان خود تیراندازی یاد دهید که این عمل، خود سرکوب کردن دشمنان و پیروزی بر آن ها است.

«عَلِّمُوا بَنِيكُمْ الزَّمَى فَإِنَّهُ نِكَايَةُ الْعَدُوِّ» (۲) همین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است. (۳)

هم چنین در بعضی از روایات به آموزش هنرهای دستی اشاره شده است، مانند این که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: به پسران خود، شنا و تیراندازی و به دختران ریسندگی بیاموزید. «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمْ السَّبَاحَةَ وَالزَّمَى وَالْمَرْأَةَ الْمِغْزَلَ» (۴)

ص: ۵۷۰

۱- (۱) کنز العمال ۴۴۴:۱۶، ح ۴۵۳۴۵.

۲- (۲) همان: ۴۴۳، ح ۴۵۳۴۱.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۷، (باب تأدیب الولد)، ح ۴، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۵، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۴- (۴) نهج الفصاحه: ۴۱۳، ح ۱۹۵۴.

۱- آداب نظافت

اسلام برای رعایت نظافت و بهداشت، اهمیتی فوق العاده قائل است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر چه می توانید در رعایت پاکیزگی بکوشید، زیرا خداوند اسلام را بر پاکی و نظافت بنیان نهاده است و آن ها که پاکیزه اند وارد بهشت می شوند. «تَنْظِفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يُبِي إِسْلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كَلٌّ نَظِيفٌ». (۱) آن حضرت یکی از حقوق کودکان را رعایت پاکیزگی در مورد آنان و پرورش و تمرین به انجام آن می داند.

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ... وَ يُطَهَّرُهُ...» (۲) در روایت دیگری امام رضا علیه السلام از قول آن حضرت نقل می کند که فرموده است: کودکان خود را از بوی بد و چربی، پاکیزه نگهدارید. (۳)

از بعضی روایات نیز استفاده می شود، پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله علاوه بر این که به رعایت نظافت دستور می داد، به آراستگی ظاهر بدن نیز اهتمام داشت. امام صادق علیه السلام نقل می کند، کودکی به محضر ایشان آوردند تا در حَقِّش دعا کند، در حالی که موهای اطراف سرش کوتاه کرده بودند و مقدار مختصری وسط سر باقی مانده بود (منظره بدی ایجاد شده بود)، آن حضرت از دعا برای آن کودک امتناع ورزید و دستور فرمود با چیدن

ص: ۵۷۱

۱- (۱) کنز العمال ۲۷۷:۹، ح ۲۶۰۰۲.

۲- (۲) الکافی ۴۸:۶، باب (حق الاولاد) ح ۶.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۹:۲، ح ۳۲۰، مکارم الاخلاق ۴۷۸:۱، باب (فی فضل الاولاد)، ح ۱۶۵۲.

موهای باقی مانده، ظاهر کودک آراسته گردد، آن گاه دعا خوانند. (۱) قریب به این مضمون از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است. (۲)

از مجموع این احادیث استفاده می شود که سزاوار است والدین به پاکیزگی و آراستگی کودکان توجه کامل داشته باشند و آن ها را به رعایت نظافت نسبت به خود و دیگران، عادت دهند.

۲- ادب غذا خوردن

اولین غریزه ای که در وجود کودک بروز می کند، میل به غذا و طعام است. برای استفاده از آب و غذا، در کتب اخلاقی (۳) و فقهی (۴)، آداب و شرایطی ذکر نموده اند، مثل غذا خوردن با دست راست، گفتن «بسم الله» برای هر لقمه، دست نزدن به غذایی که مربوط به دیگران است، نخوردن غذا با سرعت، جویدن غذا به طور کامل، منع از پرخوری و...

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: در هنگام خوردن طعام، بسم الله بگویند. (۵) هم چنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: هرگاه طعام حاضر شود چهار هزار ملک در اطراف آن جمع می شوند و اگر کسی که می خواهد از آن استفاده کند بسم الله بگوید، ملائکه در حق او دعا می کنند و از خداوند درخواست می نمایند طعام او را مبارک گرداند و شیطان از او دور شود. (۶)

در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: اگر مردی، خانواده و فرزندان خود را بر سر سفره برای خوردن طعام جمع کند، خودش در ابتدا بسم الله بگوید و دستور دهد آن ها هم چنین کنند و در آخر غذا، حمد و ثنای الهی گویند تا سفره برچیده شود، خداوند آن ها را می آمرزد. (۷)

ص: ۵۷۲

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۰، باب (کراهیه القناع)، ح ۳، مکارم الاخلاق ۱: ۱۳۷، ح ۳۴۳.

۲- (۲) همان، ح ۱، همان، ح ۳۴۲.

۳- (۳) المهججه البيضاء ۵: ۱۲۴-۱۲۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۶: ۴۴۷ و ۴۵۷.

۵- (۵) الکافی ۶: ۲۹۳، ح ۵.

۶- (۶) همان: ۲۹۲، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۲۹۶، ح ۲۵.

هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: آیا دوست داری در غذا خوردن آدابی به تو بیاموزم که اگر رعایت کنی بی نیاز از پزشک و دارو شوی؟ جواب داد: آری یا امیرالمؤمنین. فرمودند:

- تا گرسنه نشده ای بر سر سفره غذا ننشین.

- هنوز به غذا میل داری، دست از غذا خوردن بکش.

- جویدن غذا را کامل کن.

- قبل از خوابیدن، قضای حاجت نما.

«قال: لا تجلس على الطعام إلا و أنت جائع، و لا تقم عن الطعام إلا و أنت تشتهي، و تجود المضغ و إذا نمت فأعرض نفسك على الخلاء» (۱).

۳- تربیت کودک به آداب اجتماعی

یکی از ابعاد وجودی انسان، اجتماعی بودن اوست که در مقام تربیت باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، از جمله حقوقی که فرزندان بر والدین دارند، تربیت نمودن آن ها به آداب و اخلاق اجتماعی است، تا استعداد های آن ها در عرصه حیات اجتماعی شکوفا شود و بتوانند به صورت فعال و موفق، در اجتماع حضور یابند.

مقصود از تربیت اجتماعی، پرورش دادن فرزندان بر اساس التزام به آداب اجتماع و اصول ارزشمند اخلاقی است، به طوری که از همان دوران کودکی بتوانند در جامعه حضور یابند و از حسن رفتار و ادب و تعادل روحی و روانی، و خردورزی در برخورد با دیگران، برخوردار باشند.

البته تربیت اجتماعی با دیگر مراحل تربیتی نیز مرتبط بوده و جدای از سایر مراحل، قابل تحقق نخواهد بود. اسلام به عنوان دینی جامع نگر، به آداب و اخلاق اجتماعی، عنایت خاصی دارد و دستورهای ارزنده در این باره صادر نموده است. عفو و بخشش، احترام به شخصیت دیگران، تواضع، نظم و انضباط، محبت متقابل، رعایت حقوق دیگران، جرأت و

ص: ۵۷۳

۱- (۱) شیخ صدوق، الخصال (۲-۱): ۲۲۸، ح ۶۷، وسائل الشیعه ۲۴: ۲۴۵، باب ۲ من ابواب آداب المائده، ح ۸.

شهامت داشتن، ایثار و فداکاری و گذشت، نظارت و مراقبت اجتماعی، مشورت کردن، تعاون و همکاری و مسئولیت پذیری و... جزو اصول تربیتی، اجتماعی است که مورد سفارش اسلام قرار گرفته اند، و بی تردید خانواده، اولین نهادی است که این اصول در آن تجربه می شود و پدران و مادران می توانند الگوی عملی و نمونه عینی این صفات برای کودکان و نوجوانان باشند تا در عرصه زندگی اجتماعی خویش، آن ها را به کار بندند. (۱)

بنابراین اخلاق اجتماعی مانند سایر صفات اخلاقی به طور ناگهانی در کودکان ظهور و بروز نمی کنند، بلکه بر اساس پرورش والدین، به تدریج در رفتار و کردارشان به وجود می آید.

پدر به عنوان حلقه اتصال خانواده با جامعه، بیشترین نقش را در تربیت اجتماعی فرزندان و ایجاد مهارت های اجتماعی در آنان دارد.

این مهارت ها شامل، مهارت داشتن در ارتباط با دیگران، مهارت در گوش دادن و همدردی و ارتباط غیر کلامی، و مهارت در تشخیص احساسات خویش است.

محققان، مهارت های اجتماعی را در پنج طبقه: همکاری و کمک به دیگران، گفتار مناسب (تقاضا کردن و پاسخ آشکار)، مسئولیت پذیری، همدلی (محبت و همدردی) و خویشترن داری (صبور بودن و تحمل کردن) تقسیم بندی کرده اند. (۲)

بدون شک، خانواده، اولین نهادی است که این مهارت ها باید در آن کسب و تجربه شوند و پدر به عنوان مدیر این نهاد که وظیفه سامان دهی آن را به عهده دارد، دارای نقش اساسی است. اهمیت نقش پدر در تربیت اجتماعی و ایجاد مهارت های مربوط به آن، از چند زاویه قابل توجه است:

اولاً: پدر باید مفاهیم اصول اخلاق اجتماعی را به فرزند آموزش داده و مصادیق آن را مانند، احسان، ایثار، تعاون و... به کودک معرفی نماید و با انتخاب شیوه های مناسب، او را به سوی این ارزش ها سوق دهد.

ص: ۵۷۴

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۹۱ به بعد.

۲- (۲) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۱۴-۲۱۵.

ثانیاً: پدر به عنوان مظهر دانایی و اقتدار، از نظر کودک باید خود الگوی برتر و معزف رفتاری باشد که کودک را بدان راهنمایی می کند.

ثالثاً: پدر باید با مراقبت و نظارت پیگیر، زمینه تکرار و تمرین مصادیق ارزشمند اخلاقی را فراهم آورد و آن ها را در روح و روان کودک تقویت و نهادینه نماید.

هم چنین در سنین بالاتر با تبیین درستی و نادرستی کارها، زمینه مناسبی را برای انجام مصادیق اخلاق اجتماعی توسط نوجوان فراهم آورد.

در این جا نمونه هایی از تعالیم و آداب اسلامی در ارتباط با وظیفه والدین در خصوص تربیت اجتماعی فرزندان اشاره می کنیم:

الف: ادب معاشرت با مردم

یکی از مهم ترین آداب اجتماعی که در زمره حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر محسوب می گردد، حسن معاشرت با مردم و احترام به آنهاست.

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به بندگانم بگو به بهترین وجه سخن بگویند. (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (۱) کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنین است و «أحسن» بهترین از نظر طرز بیان و بهترین از جهت توأم بودن با فضائل اخلاقی و روش های انسانی است.

بسیاری از مظاهر احترام به دیگران و برخورد سالم با آن ها در روایت معصومین، خطاب به فرزندانشان مورد تأکید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام، ضمن وصیت خود به امام حسن علیه السلام می فرماید: با مردم به نیکویی سخن بگویند، همان گونه که خداوند شما را بدان امر کرده است. «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ». (۲) هم چنین در پرهیز از استهزاء و تحقیر دیگران به آن حضرت فرموده است: فرزندانم، هیچ گاه در برخوردهایت کسی را تحقیر مکن، زیرا یا بزرگتر از توست که باید به جای

ص: ۵۷۵

۱- (۱) سوره اسراء ۱۷: ۵۳.

۲- (۲) تحف العقول، ۱۹۹.

پدر خود او را به حساب آوری، یا همانند (همسال) توست که برادرت می باشد، و یا کوچکتر از توست که باید او را فرزند خود بدانی. (۱)

و نیز به ایشان فرموده است: عذر کسی که از تو پوزش بخواهد، بپذیر و پذیرای عفو و گذشت از مردم باش. «... وَأَقْبِلْ عُذْرَ مَنْ اَعْتَدَرَ إِلَيْكَ وَ أَقْبِلِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ» (۲) علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام نقل می کند که روزی پدرم دست مرا گرفت و فرمود: فرزندم، پدرم محمد بن علی علیه السلام هم چنان که دست تو را گرفته ام، دست مرا گرفت و فرمود: پدرم علی بن حسین علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود: فرزندم، هر کس از تو کار خیری خواست، برایش انجام بده، اگر او اهل خیر باشد، تو به مقصود خود رسیده ای و اگر اهلش نباشد، تو خود شایسته و اهل آن خواهی بود.

«يَا بَنِي إِفْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ فَإِنَّ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصِيبَتْ مَوْضِعَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ» (۳) کوتاه سخن این که معاشرت، رفت و آمد، نشست و برخاست، داد و ستد و برخورد با دیگران، از لوازم حتمی و اجتناب ناپذیر زندگی اجتماعی است؛ انسان در مسیر زندگی با افراد مختلف، با سلیقه های گوناگون و گرایش ها و فرهنگ های متفاوت مواجه می گردد. و حتی گاه با کسانی برخورد می کند که از نظر فرهنگ، اخلاق، و سطح فکر پایین تر از وی هستند، بلکه چه بسا از اعتدال روانی برخوردار نبوده و پیوسته در صدد بهانه گیری، اشکال تراشی و درگیری با اطرافیان خود هستند. در این میان، کسانی که از سلامت روحی کافی برخوردارند، به حرمت انسانی خود ارج نهاده، از هر وسیله ای برای پاسداری و حراست از آن استفاده می کنند و از اطرافیان خود نیز انتظار دارند این خواسته طبیعی را پاس بدارند.

لیکن هرگز نباید انتظار داشت که اطرافیان و معاشران ما در همه امور زندگی با ما هم فکر، و هم سلیقه بوده و هیچ گونه اختلافی نداشته باشند.

روح سازگاری و احترام متقابل ضمن این که از برترین صفات انسانی و عالی ترین خصلت های مسالمت آمیز به حساب می آید، می تواند مشکلات اجتماعی، و معاشرتی را در

ص: ۵۷۶

۱- (۱) کنز العمال ۲۱۷:۱۶، اواخر حدیث ۴۴۲۳۷.

۲- (۲) همان ۲۶۹:۱۶، ح ۴۴۳۹۹، بحارالانوار ۲۳۲:۷۴، تحف العقول: ۸۶ (وصایا امیرالمؤمنین علیه السلام).

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹۴:۱۶، باب ۳ من ابواب فعل المعروف، ح ۳.

حدّ بالایی کاهش دهد. بدان جهت سزاوار است والدین، در برخوردها، معاشرت ها، شرکت در مجالس و میهمانی ها، و به طور کلی با پیگیری و جدیت تمام، کودکان را به رعایت این خوی پسندیده تشویق و عادت دهند.

ب: ادب سلام

سلام دادن به دیگران، از آداب شیرین معاشرت و مکمل آنست. قرآن کریم می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، در خانه دیگران وارد نشوید تا این که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، [و به این ترتیب ورود خود را پیش تر به اطلاع آن ها برسانید و موافقت آن ها را جلب نمایید] این برای شما بهتر است. (۱)

در این میان، سلام دادن به کودکان، نشانه تواضع و بزرگی و نرم خویی و سبب ارج نهادن به شخصیت آن ها و خلق و خوی پیامبرانه و سنت خوب محمدی صلی الله علیه و آله است، تا به آن عادت کنند و با سلام به دیگران، احترام گذارند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زنده بود این سنت نیکو را رها نکرد و پیوسته به بزرگ و کوچک سلام می کرد و رعایت آن را می طلبید و می فرمود، من به کودکان سلام می کنم تا بعد از من در بین مسلمانان سنت شود، «حَمْسًا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ التَّسْلِيمَ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي». (۲) هم چنین فرموده است: در بهشت خانه هایی است که ظاهر آن از درون پیداست، اجازه ورود در آن را به کسانی می دهند که نیکو سخن بگویند و نیکو غذا بخورند، و به هر کس که می رسند، بلند سلام بدهند و در وقتی که چشم مردم را خواب برده است، نماز بخوانند

(۳). (مقصود نافله شب است).

هم چنین جناب لقمان علیه السلام نیز به فرزندش فرموده است: قبل از آن که با مردم سخن آغاز کنی، در سلام کردن و مصافحه نمودن پیشقدم شو. «يا بُنَيَّ اِبْدِءِ النَّاسَ بِالسَّلَامِ وَ المَصَافِحَةِ قَبْلَ الكَلَامِ». (۴)

ص: ۵۷۷

۱- (۱) سوره نور ۲۴:۲۷.

۲- (۲) علل الشرائع ۱: ۱۵۷، باب ۱۰۸، ح ۱، وسائل الشیعه ۱۲: ۶۲، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۲: ۶۰، باب ۳۴ من ابواب احکام العشره، ح ۷.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۸: ۳۵۸، باب ۳۱، استحباب الابتداء بالسلام، ح ۱۰.

یکی از راه های تربیت فرزندان به آداب اجتماعی، مشورت و نقش دادن به آنان در تصمیم گیری ها است.

در روایتی که پیش تر ذکر نمودیم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: کودک تا هفت سالگی همانند آقا و سرور باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد، و در هفت سال دوم لازم است تحت تعلیم و تربیت واقع شود و در جهت رشد و شکوفایی استعدادهای فطری او به آموزش و پرورش او همت گمارند، و در هفت سال سوم وزیر است، یعنی کسی است که می تواند مسئولیت را بپذیرد و به عنوان مشاور مورد مشورت قرار گیرد و از فکر و اندیشه او بهره برده شد. «الْوَلَدُ سَبْعٌ سِنِينَ وَ عِبْدٌ سَبْعٌ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعٌ سِنِينَ»^(۱) لازمه این نامگذاری در هفت سال سوم، تربیت و آمادگی فرزند برای پذیرش مسئولیت در دوره قبل از آن است، بنابراین لازم است کودک این آمادگی را در محیط خانه و ایام تحصیل در مدرسه، کسب نماید.

مشورت کردن با فرزندان، نوعی جلب مشارکت آنان بوده و موجب رشد و تعالی شخصیت آنان می گردد، زیرا با این کار، احساس مفید و مستقل بودن می نماید و راه مبارزه با مشکلات و یافتن راه حل در آنان، شکوفا می شود و اعتماد به نفس در وجودشان تقویت می گردد.

شایسته است علاوه بر نظرخواهی از فرزندان، انجام برخی از امور را نیز به آنان واگذار کرد تا خود را بنمایانند، نوجوانان در این سنین علاقمند به بروز شخصیت مستقل و نشان دادن توانایی ها و استعدادهای درونی خود هستند و اگر بستر مناسب و زمینه مساعدی برای آن پیدا شود به یقین در رشد و شکوفایی متعادل شخصیت آنان تأثیر بسزایی خواهد داشت.^(۲)

ص: ۵۷۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۲- (۲) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۹۴-۱۹۵، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۱۶.

نقش دوست در زندگی انسان به ویژه در سنین نوجوانی، بسیار روشن و با اهمیت است، زیرا نوجوانان با توجه به این که بیش تر تمایل به بروز شخصیت مستقل خود دارند و نمی خواهند تابع محض دیگران باشند، علاقمند هستند با پیوستن به گروه های همسال، ابراز وجود نمایند. انتخاب دوست و حضور در جمع های دوستانه و گروه های همسال برای تربیت اجتماعی فرزندان لازم است، چرا که در این ارتباط آثار رفتار خود با دیگران را مشاهده کرده و به تنظیم آن می پردازند و در این داد و ستدهای تجربی، پایه های رفتار اجتماعی آنان، استحکام می یابد، بدین جهت پدر و مادر وظیفه دارند فرزندان خود را با معیار و ضابطه های دوست خوب آشنا نمایند و از تحمیل مصداق به آن ها بپرهیزند.

در روایات رسیده از ائمه اطهار؛ ضوابط و معیار انتخاب دوست همراه با ادله آن ذکر شده که این خود در ارائه ارزش ها قابل دقت می باشد. اینک به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

۱- امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یکی از فرزندانش می فرماید: مواظب باش با پنج گروه دوستی و رفاقت نکنی و با آنان هم کلام نشوی و همسفر نگردی، ایشان می پرسد پدرجان، آنان چه کسانی هستند؟ امام در جواب فرمودند:

- با آدم دروغگو دوستی مگیر، زیرا او مانند سرابی است که مطالب را بر خلاف واقع نشان می دهد، دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه گر می سازد.

- از رفاقت با افراد لایابالی و گنهکار اجتناب کن، زیرا چنین اشخاصی تو را به یک لقمه نان یا کم تر از آن می فروشند.

- از رفاقت با شخص بخیل پرهیز کن، زیرا در ضروری ترین مواقع نیازمندی به او، تو را یاری نخواهد کرد.

- از دوستی با شخص ابله بر حذر باش، چرا که می خواهد تو را کمک کند، ولی ضرر می رساند.

- از مصاحبت با کسی که قطع رحم نموده بر حذر باش، زیرا چنین شخصی در کتاب خدا مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. (۱)

۲- در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه آمده است: با اهل خیر هم نشینی کن، از آنان خواهی شد و از افراد شرور و کسانی که تو را از یاد خدا باز می دارند، دوری گزین. «جَالِسِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، بَايِنَ أَهْلِ الشَّرِّ وَ مَنْ يَصُدُّكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». (۲) ۳- هم چنین فرموده است: هم نشینی با افراد شرور و ارازل و اوباش موجب سوء ظن به نیکان خواهد شد و هم نشینی با نیکان موجب می شود افراد شرور نیز در زمره نیکان قرار گیرند... و کسی که حال او از جهت خوبی و بدی روشن نیست و او را نمی شناسید، بررسی کنید با چه افرادی دوستی دارد و به وسیله دوستانش او را بشناسید.

(۳)

۶- افراد شایسته دوستی برای فرزندان

اولیای دین، فرزندان خود را تشویق می نمودند که بعد از امتحان و بررسی، برای خود دوستان زیادی انتخاب کنید (۴) و از سوی دیگر در دستورات تربیتی آمده است، با افرادی که دارای صفات زیر می باشند، دوست شوید:

الف: آن ها که به یاد خدا می باشند، حضرت لقمان به فرزندش می فرماید: مجالس دیگران را با بصیرت بررسی کن، اگر مجالسی یافتی که افراد در آن به یاد خدا مشغول بودند، با آنان در آن جلسه شرکت کن، زیرا اگر در زمره عالمان باشی، آن ها از علم تو بهره خواهند برد و بر علم خودت نیز افزوده می شود، و اگر نسبت به آنان دارای علم نیستی، از معلومات آنان استفاده خواهی نمود، امید آن که خداوند سایه رحمتش بر آن ها بگستراند و تو را نیز شامل شود. (۵)

ب: علماء، جناب لقمان علیه السلام به فرزندش می گوید: با علما معاشرت و مصاحبت داشته و به آنان نزدیک شو و آنان را در خانه هایشان زیارت کن، امید آن که به آنان شباهت پیدا

ص: ۵۸۰

۱- (۱) الکافی ۲: ۳۷۶-۳۷۷، (باب مجالسه اهل المعاصی)، ح ۷، تحف العقول: ۲۷۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۸۴، ح ۵۸۳۴.

۳- (۳) بحارالانوار ۱۹۷: ۷۱، باب ۱۴، ح ۳۱.

۴- (۴) الاختصاص: ۳۳۸، تحف العقول: ۲۳۳.

۵- (۵) بحارالانوار ۲۰۱: ۱، باب ۴، ح ۱۱.

کنی و از آن ها شوی، با نیکان از علما بنشین، امید آن که خداوند آن ها را مشمول رحمت خود قرار دهد و تو را نیز شامل شود. (۱)

ج: حکما، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: از دانشمندان سؤال کن و با حکما معاشرت داشته باش و در مجالس فقرا شرکت کن. «سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَالَطُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالَسُوا الْفُقَرَاءَ». (۲) د: مؤمنین،

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر باغی از باغهای بهشت را دیدید با عجله به آن وارد شوید، به ایشان عرض شد باغ بهشت چیست؟ فرمودند: «مَجَالِسُ الْمُؤْمِنِينَ». (۳)

۷- عدالت و مساوات در بین اطفال

یکی از عوامل مهم و مؤثر در تربیت فرزندان که در زمره حقوق آن ها نیز می باشد، رعایت عدالت و مساوات میان آنان به ویژه در هدیه و بخشش های مالی است، زیرا در صورت امتیاز دادن بی دلیل به بعضی از فرزندان، بعضی دیگر تحقیر و در نتیجه مبتلا به عقده حقارت و حسادت می شوند و منجر به اختلاف بین آن ها خواهد شد.

بدین جهت لازم است والدین نسبت به تمام فرزندان اظهار محبت و شفقت داشته باشند تا از عوارض جانبی و خطراتی که با بی عدالتی و برتری دادن بی جهت به بعضی از آن ها پیدا می شود، جلوگیری به عمل آید.

البته در این که آیا این روش از دیدگاه فقهی حرام است یا خیر؟ بعضی از فقها قائل به حرمت آن هستند. (۴) ولی نظریه مشهور بین فقیهان امامیه این است که رعایت عدالت و مساوات در بین فرزندان مستحب است و امتیاز دادن بی مورد به بعضی مکروه و ناپسند است. (۵)

شهید ثانی در این باره می نویسد: امتیاز دادن به بعضی از فرزندان موجب عداوت و دشمنی در بین آن ها خواهد شد، چنان که در تاریخ زندگی خود شاهد آن بوده و شنیده ایم.

ص: ۵۸۱

۱- (۱) همان: ۲۰۴، باب ۴، ح ۲۲.

۲- (۲) همان: ۱۹۸، باب ۳، ح ۵.

۳- (۳) همان ۱۸۸: ۷۱، باب ۱۳، (کتاب العشره)، ح ۱۳.

۴- (۴) مختلف الشیعه ۶: ۲۴۰، (کتاب الهبات) مسأله ۱۰.

۵- (۵) المبسوط ۳: ۳۰۸، شرائع الاسلام ۲: ۲۳۰، قواعد الاحکام ۲: ۴۰۸، الدروس الشرعیه ۲: ۲۸۶، تحریر الوسیله ۲: ۵۴، (کتاب الهبه)، مسأله ۲۲.

افزون بر آن اگر پدری به یکی از فرزندان خود بیش تر از دیگران تمایل نشان دهد و به او امتیاز (به عنوان کمک مالی یا به صورت دیگر) دهد، دیگران نسبت به وی حسد خواهند برد، در نتیجه موجب قطع رحم می گردد.^(۱)

دلیل کراهت علاوه بر آن چه ذکر شد، روایات است. مانند این که نقل شده مردی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از فرزندان خود را بوسید و نسبت به دیگری این عمل را انجام نداد، آن حضرت فرمود: چرا با آن ها با مساوات عمل نمودی. «فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا»^(۲) در روایت دیگری فرموده: با فرزندان عادلانه رفتار کنید، همان گونه که دوست می دارید با عدل و نیک و لطف با شما برخورد شود.

«اعِدُّوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ»^(۳) هم چنین فرموده است: یکی از حقوق فرزندان بر شما این است که با آنان با عدالت رفتار شود، چنان که حق شما بر فرزندان این است که با شما به نیکویی رفتار نمایند.

(۴)

۸- آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین

اصل سی ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می دارد:

«دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد».

تحقق هدفی که در اصل مزبور پیش بینی شده، توسط نهاد آموزش و پرورش صورت می گیرد، و اهداف آن به طور کلی عبارتند از:

۱- رشد فضایل اخلاقی و تزکیه دانش آموزان بر پایه تعالیم عالییه اسلام.

۲- تبیین ارزشهای اسلامی و پرورش دانش آموزان بر اساس آنها.

۳- ایجاد زمینه های لازم برای حفظ و تداوم استقلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از

ص: ۵۸۲

۱- (۱) مسالک الافهام ۲۸:۶، الروضه البهیة ۱۹۳:۳.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴۸۳:۳، ح ۴۷۰۴، وسائل الشیعه ۴۸۷:۲۱، باب ۹۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۳- (۳) مکارم الاخلاق ۴۷۳:۱، ح ۱۶۲۳، بحارالانوار ۹۲:۱۰۱، باب ۲ (فضل الاولاد)، ح ۱۶.

۴- (۴) کنز العمال ۴۴۶:۱۶، ح ۴۵۳۵۸.

طریق آشنا ساختن دانش آموزان با علوم و فنون و صنایع و جزف مورد نیاز جامعه بر اساس اولویت های موجود در کشور.

۴- شناخت، شکوفا کردن و پرورش استعدادهای دانش آموزان و تقویت روح بررسی، تتبع، ابتکار و خلاقیت در تمام زمینه های فنی، فرهنگی و علوم اسلامی با تأکید بر نلفی روحیه مدرک گرایی(۱).

هم چنین برای تأکید بر هدف آموزش های عمومی که در جهت شکوفایی خلاقیت ها می باشد، مقزّر شده است: «برخورداری از آموزش های عمومی برای کلیه دانش آموزان کشور باید به گونه ای باشد که بر حسب استعداد و جنس بتوانند از تعلیمات مناسب جهت شکوفایی خلاقیت ها بهره مند شوند»(۲).

هم چنین در قوانین برنامه توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، گسترش کمنی و ارتقای کیفی فرهنگ عمومی تعلیم و تربیت و علوم و فنون در جامعه با توجه خاصی به نسل جوان، ایجاد امکانات آموزشی لازم برای تمامی کودکان لازم التعلیم، اولویت دادن به ریشه کنی بیسوادی و... از اهم اهداف دولت می باشد.

۹- آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک

هر چند از گذشته های دور در قوانین موضوعه بشری، آموزش و تعلیم کودکان مورد توجه بوده و مسئولین نسبت به آن اهتمام داشتند، ولی در قرن های اخیر به ویژه در قرن حاضر نسبت به این مسأله حساسیت بیشتری نشان داده شده و طرفداران حقوق کودک به طور جدی از حق آموزش و تحصیل رایگان کودکان حمایت کردند. این حمایت با تصویب اصولی از اعلامیه جهانی حقوق کودک مصوب (۱۹۵۹ میلادی) و موادی از کنوانسیون حقوق کودک مصوب (۱۹۸۹) به اوج خود رسیده که در ادامه به آن اشاره می شود:

اصل هفتم اعلامیه جهانی حقوق کودک چنین مقزّر می دارد: «کودک باید از آموزش رایگان و اجباری، حداقل در مدارج ابتدایی بهره مند شود، کودک باید از آموزشی بهره مند شود که در جهت پیشبرد و ازدیاد فرهنگ عمومی او باشد و چنان سازنده باشد که در شرایط

ص: ۵۸۳

۱- (۱) قانون اهداف و وظایف آموزش و پرورش مصوب ۶۶/۱۱/۲۵.

۲- (۲) همان ماده (۵).

مساوی بتواند استعداد، قضاوت فردی، درک مسئولیت اخلاقی و اجتماعی خود را پرورش دهد و فردی مفید برای جامعه شود. در امر آموزش و رهبری کودک، مصالح کودک باید راهنمای مسئولین امر باشد، چنین مسئولیتی در درجه اول به عهده ی والدین است».

هم چنین ماده ۲۸ کنوانسیون در این باره می گوید: «۱ - کشورهای عضو، حق کودک را برای برخورداری از آموزش و پرورش به رسمیت می شناسند و برای دستیابی تدریجی به این حق و بر اساس ایجاد فرصت های مساوی، اقدامات زیر را معمول خواهند داشت:

الف: اجباری و رایگان کردن تحصیل ابتدایی برای همگان.

ب: تشویق ایجاد و گسترش انواع مختلف آموزش متوسطه، از جمله، آموزش حرفه ای، در دسترس قرار دادن این گونه آموزش ها برای تمام کودکان و اتخاذ اقدامات لازم از قبیل ارائه آموزش و پرورش رایگان و دادن کمک های مالی در صورت نیاز.

ج: در دسترس قرار دادن آموزش عالی برای همگان بر اساس توانایی ها و از هر طریق مناسب و...».

چنان که ملاحظه می شود، نویسندگان اعلامیه و کنوانسیون حقوق کودک، هدف از آموزش کودکان را پرورش استعدادها، پرورش قوه قضاوت، پرورش حس مسئولیت اخلاقی و اجتماعی و بار آوردن طفل به عنوان یک عنصر مفید برای جامعه، آن هم در تحت شرایط مساوی با دیگران، می دانند.

اسلام عزیز از قرن ها قبل به این مسأله توجه نموده که افراد بشر، همه دارای یک نوع استعداد نیستند، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: مردم معدن هایی هستند، همچون معادن طلا و نقره. «الْإِنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^(۱) معلوم است کشف معدن و بهره برداری از آن، کار معدن شناس است، خانواده ها و مراکز تعلیم و تربیتی از دیدگاه اسلام در حکم معدن شناسانی هستند که باید کاشف و به ثمر رساننده استعدادها باشند.

بی گمان، بهترین خدمتی که ممکن است پدر و مادر به فرزند خود کنند، کشف معدن وجود اوست که با تربیت صحیح و آموزش وی در زمینه های مختلف امکان پذیر خواهد شد.

ص: ۵۸۴

۱- (۱) الکافی ۸: ۱۷۷، ح ۱۹۷، من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۸۰، ح ۵۸۲۱.

نمايه

اشاره

ص: ۵۸۵

۱۷۳ فَمَنْ ضُطِرَّ غَيْرَ تَابٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۱۹۸

۱۷۷ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ۴۳۵

۱۷۸ وَلَا تُؤْتِي بِلَأْتِي ۲۳۰

۱۸۰ كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا لَوَصِيَّتُهُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِمَا عُرِفَ ۲۳۶

۱۸۵ يَرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ۵۶۰، ۹۶

۱۹۴ فَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ ۲۳۰

۱۹۵ وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۲۰۳

۲۱۶ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ۳۶۳

۲۱۷ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ ۵۶۹

۲۲۱ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّى يُؤْمِنَ وَالْأَمَةُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ ۱۷۰

۲۲۲ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَعْتَرَلُوا لِنِسَاءٍ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ ۱۹۱

۲۲۳ نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ۱۸۱

۲۲۸ وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ ۲۳۵

۲۳۳ لَا تَضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ ۳۷۶، ۳۸۶

۲۳۳ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ... لَا تَضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ ۳۷۶

٢٣٣ وَإِن تَارَدْتُمْ أَن تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ ٣٨٤

٢٣٣ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ ٣٧٦، ٣٨٥

٢٣٣ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ٣٨٨

٢٣٣ فَإِنِ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تِرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ٣٩١

آل عمران ٣١ قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ٥٥٥

٣٩ فَادْتَبَعْتَهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ كَيْدَهُ ٢٧٠

٤٩ أَتَىٰ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ١٢٠

١٣٤ وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٥٢٧

١٧٩ وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيَطْلِعَكُمُ عَلَىٰ غَيْبٍ وَلَكِنَّ لِلَّهِ بِحُجَّتِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ١٨٣

١٨٦ لِكَيْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ٤٢٥

نساء ١ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ٤٠٩

٥ وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا ١٠٣

٥ وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا و اكسُوهم و قولوا لهم قولاً معروفاً ٧٠

٦ وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنِ اتَّسَمْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ١٠٨

٦ فَإِنِ اتَّسَمْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ٩٨

١١ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْفُؤَادِ لِلنِّسَاءِ فَوْقَ مِثْلَيْنِ فَلَهُنَّ مِثْلُ مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا لِسُدُسٍ ٢٣٩

٢٣ وَحَلَائِلَ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ٤٠٨

٢٩ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ١٩٨

٣٦ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ ... ٤٥٤

١٠٥ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْتَكَ اللَّهُ ٤٤

١١٩ وَ لَأْمُرْتَهُمْ فَلْيَعْبِرُوا بِحَلْقِ اللَّهِ ٢٠٤

١٤١ وَ لَنَ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ٤٤٩

مائده ٢ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالعُدْوَانِ ٣٤٦

٨٩ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ٤٢٨

انعام ٣٨ مَا قَوَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ٥٥٦

١١٩ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ضُطِرُّرْتُمْ إِلَيْهِ ١٩٨

١٥٢ وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ٧٦

انفال ١ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ٣٥٥

٣٧ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ٥٩

٤١ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَاليَتَامَىٰ

٤٦٠ وَأَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِتُونَ بِهِ عُدُوَّ اللَّهِ وَ عُدُوَّكُمْ ... ٥٦٨

٧٥ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ٤١٢

توبه ٢٠ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٥٤٥

٢١ يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ٥٤٥

٢٢ خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ٥٤٥

٤٦٠ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ٤٢٤

١٠٣ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ ... ٤٧٠

١٢٢ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ٢٢

يونس ٥٧ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥٣٩

هود ٧٠ وَ إِذْ رَأَىٰ قَائِمَهُ فَضَحِكًا فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ٢٧٠

يوسف ٤٠ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ٤٣

٩٨ قَالَتْ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٦٣

نحل ٥٨ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ٢٤٨

٥٩ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ٢٤٨

١٢٥ أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٥٤٢

اسراء ٢٤ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ٤٦٥

٣١ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِثْلَاقٍ نَحْنُزُّهُمْ وَ إِنَّا كُمْ ٤٠٥، ٤٠٧

٣٣ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا ٢١١

٣٣ فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ ٢٣٠

٥٣ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٥٧٥

كهف ٤٩ مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ٥٤

مريم ٧ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٢٧٠

٤١ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٢٦

٥٤ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٢٦

طه ٤٩ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ٤٦٨

٥٠ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ٤٦٨

١٣٢ وَ أَمْرًا هَلَكِيًّا صَالِحًا وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا ٤٨١

انبيا ٨٩ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ١٧٤

حج ٥ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبُلُّوهُمَا أَشَدُّكُمْ ٧٧

٧٧ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٤٦

٧٨ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ٩٦

مؤمنون ٥-٧-وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ... فَمَنِ ابْتغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣١٧

نور ٣ لِرَأْيِي لَا يَبْخِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَلِرَأْيِيهِ لَا يَبْخِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ١٨٠

٢٦ لَطِيبَاتٌ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ١٧٠

٣١-٣٠ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاجَهُمْ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ أَرْوَاجَهُنَّ... ٣١٥

٥٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالدِّينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... ٥٣٧

٥٨ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ ٧٥، ٥٣٧

٥٩ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ٧٥

فرقان ٥٤ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا... ٣٢٨

شعراء ٨٨-٨٩ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٣٤

روم ٢١ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٦٦

٣٠ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... ٢٤٩

٣٠ فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ٢٨٦

لقمان ١٤ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ٢٨٦

١٥ وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ٤١٦

احزاب ٤ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ٣٥٨

٥ اذْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ٣٥٨

٥ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَيَاخُذْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِكُمْ ٣٥٩

٢١ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ٥٢٥

٣٥ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ٣١٥

٣٧ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ٣٥٩

فاطر ١٨ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ٢٣٠

يس ٧ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ ٣٨

غافر ٦٧ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا ١٠١

شورى ٩ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ ١٢٠

٢٣ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ٥٥٥

ص: ٥٩٠

٤٩ يَهَبْ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَيَهَبْ لِمَن يَشَاءُ لَذَكَورِ ٢٠١

٥٠ أَوْ بَرِّوْهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا وَبِجَعْلٍ مِّن يَشَاءٍ عَقِيمًا ٢٠١

احقاف ١٥ وَحَمَلُهُوْفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ٢٨٥

حجرات ١١ لَا تَلْمِزُوا انْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ ٢٦٦

١٣ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ٢٧٤

ق ٩ وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَبَابًا وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ٢٥٣

٣٧ إِنِّي فِي ذِكْرِكَ لَذَكَورِي لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ٥٤٠

ذاريات ٥٥ وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٤٠

نجم ٤٥-٤٦ وَأَنَّهُ خَلَقَ... مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ٣٢٨

حديد ٢٠ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأُمُورِ وَ الْأَوْلَادُ... ٥٠٦

مجادله ٢... إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَ لَدَنَّهُمْ... ٣٢٤

٤ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامٌ سِتِّينَ مَشْكِينًا ٤٢٦

١١ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ٥٦٤

حشر ٧ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي أَرْزَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ٤٣٤

ممتحنه ٤ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ ٥٢٥

صف ٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ٥٤٣

جمعه ٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَرْكَبُهُمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ٤٦٩

طلاق ٦ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْتُوهُنَّ مِنْهُنَّ أَجُورَهُنَّ ٣٨٨

٦ وَإِنْ تَعَارَضْتُمْ فَسَرِّضْ لَهُ أُخْرَى ٣٨٧

٦ وَ اتَّمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ ٤٤١، ٤٨٠

٧ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا ٤١٣

تحريم ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ... ٢٤

قلم ٤ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥٤٨

معارج ٣١ فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣١٧

نوح ١٢ وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ ٢٠٠

قيامت ٣٧ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةٍ مِنْ مَنِيٍّ يُعْنَى ٣٢٧

انسان ٢ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ... ٨٨

طارق ٥-٦ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ٣٢٨

٧-٦ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ ٨٨

فجر ١٧ كَلَّا بَلَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ٣٦٥

١٨ وَ لَا تَحَاضُوا عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٣٦٥

بلد ١٣ فَكُ رَقَبَةٍ ٤٣٦

١٥ بيتيما ذا مَقرَبِه ٤٣٤

١٦ أَوْ مِشْكِينًا ذَا مَقرَبِه ٤٣٤

شمس ٩-١٠ قَدْ افلَحَ مَنْ رَزَقَهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا ٤٧٠

ضحى ٩-١٠ أَلَمْ يَجِدَكَ بَيْتِيْمَا فَآوَى... فَأَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تَقْهَرْ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ٥٤٢

٩ فَأَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تَقْهَرْ ٣٤٤

روايات

روايت - شماره - صفحه

إِتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ ٥٣٠

أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَارْحَمُوهُمْ ٥١٥

أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فُؤُوا لَهُمْ ٥٣٠

إِحْتِلَامُهُ ٥٥، ٧٧

احْسِنُوا آدَابَهُمْ ٥١٥

أَحَى قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ مَوْتَهُ بِالرُّهْدِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ ذَلَّلَهُ بِالْمَوْتِ... ٥٤١

إِخْتِيْنَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّاعِ وَ لَا يَمْنَعُكُمْ حَزْوَ لَا بَرْدٌ فَإِنَّهُ طَهَّرَ لِلجَسَدِ ٢٤٧

أَذَبَ الْيَتِيْمَ مِمَّا تُؤَذِّبُ مِنْهُ وَ لَدَكَ وَ اضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَ لَدَكَ ٤٩٥

إِدْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ ٩٦

أَدْنَى مَا تَحْمِلُ الْمَرْأَةُ لِسِنَّةِ أَشْهُرٍ ٢٨٦

إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشْرَ سَنَةٍ، فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ، فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ جَزَى عَلَيْهِ الْقَلَمَ ٥٥

إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ... ٧٨

إِذَا احْتَلَمَ ٥٦

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ فَلْيَسْأَلْ عَنِ شَعْرِهَا كَمَا يَسْأَلُ عَنِ وَجْهِهَا فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ ١٧٥

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ ٢٢

إِذَا أَعْسَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَضْرِبْ فِي الْأَرْضِ وَيَبْتَغِ مِنَ الْفَضْلِ لِلَّهِ وَ لَا يَتَمَنَّ نَفْسَهُ ٤١٥

إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ ٤٩، ٤٥٧

إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ ٨٥

إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضُؤِنِ خُلُقِهِ وَ دِينِهِ فَرُؤُجُهُ ١٧٨

إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْيَتِيْمُ وَ ادْرَكَ ٥٦

إِذَا سَمِعْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمِّدًا فَآكْرِمُوهُ وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ لَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا ٢٦١

إِذَا سَمِعْتِهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسْبِيْهَا وَ لَا تَلْعَنُهَا وَ لَا تَضْرِبُهَا ٢٦٢

إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَأَدْعَتْ حَبْلًا انْتَهَرَ بِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ وَلَدَتْ وَ إِلَّا اعْتَدَّتْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ قَدْ بَانَ مِنْهُ ٢٨٨

إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ ٦٣

إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهَا لَا تُفْسِدُ وَ لَا تَضِيْعُ ٩٩

إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا تَأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَ قَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ ١٤٥

ص: ٥٩٢

إِذَا كَانَ الْقَمِيمُ بِهِ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَيْدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ ١٥٦

إِذَا تَحَرَّكَ تَحَرُّكَ بَيْنًا وَرَثَ يورث فَإِنَّهُ رُبَّمَا كَانَ أَحْرَسَ ٢٣٩

إِذَا أَقْرَ رَجُلٌ يَوْلِدُ نَمَّ نَفَاهُ لَرِمَهُ ٣٣٩

إِذَا بَكَى التَّيِّبُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّخْمَنِ ٣٦٦

إِذَا طَلَّقَ لِلسُّنَّةِ وَ وَضَعَ الصَّدَقَةَ فِي مَوْضِعِهَا وَ حَقَّهَا، فَلَا بَأْسَ، وَ هُوَ جَائِزٌ ٦٤

اسْتَحْسِنُوا أَسْمَاءَ كُنْمَ فَإِنَّكُمْ تُدْعَوْنَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ وَقَمْ يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ لِأَنْوَرِ لَكَ ٢٦٠

اسْقُوا نِسَاءَ كُنْمَ الْحَوَامِلَ اللَّبَانُ فَإِنَّهَا تَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ ١٩٦

أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ ٢٦١

أَطْعِمُوا حَبَالَكُمْ السَّفَرَجَلَ فَإِنَّهُ يُحَسِّنُ أَخْلَاقَ أَوْلَادِكُمْ ١٩٥

أَطْلُبُوا لَوْلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَزِدُّهُمْ ٢٠٢

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ ٥٦٥

اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَدُلُّوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَ اللَّطْفِ ٥٢٥

أَعْطِهِ لِمَنْ أَوْصَى بِهِ لَهُ، وَ إِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ ٢٣٧

إِفْتَحُوا عَلَي صِبْيَانِكُمْ أَوْلَ كَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ٥٥٢

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهَ ٢٢

أَفْرَ نُطْقَتَهُ فِي رَجَمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ ٣١٩

أَكْبَرُوا الْوَلَدَ أَكْبَرُ بِكُمْ الْأَمَمُ عَدَا ٢٠١

أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ ٤٨٨

أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يَغْفِرْ لَكُمْ ٥١٥

أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ مُحْسِنًا قَبْلَ أَنْ يَوْلَدَ ٢٦٥

الإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يَغْلَى عَلَيْهِ، وَ الْكُفَّارُ يَمْتَرُ لَهُ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ ٣٥١

الإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يَغْلَى عَلَيْهِ ٤٤٩

الْبَيْتُ الَّذِي فِيهِ مُحَمَّدٌ يُصْبِحُ أَهْلُهُ بِخَيْرٍ وَ يُمْسُونَ بِخَيْرٍ ٢٦١

السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ ٣٤٨

الْعَقِيقَةُ يَوْمَ السَّابِعِ ٢٥٥

الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ ٥٠٩

اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ مَا وَهَبْتَ وَ أَنْتَ أَعْطَيْتَ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْ مِنَّا عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَشْتَعِبْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ تُسَمِّى وَ تَدْبِخُ ٢٥٦

اللَّهُمَّ وَ مَنْ عَلَى بَقَاءِ وَ لَدَى وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَ بِإِمْتَاعِي بِهِمْ، الْهَى أَمُدُّ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ... ٥٦٤

الماءُ ماءُ الرَّجُلِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَ لَدَّ لَمْ يَنْكِرْهُ وَ شَدَّدَ فِي إِنْكَارِ الْوَلَدِ ٢٨٤

المرأهأحقُّ بالوَلَدِ ما لَمْ تَنْزُوجِ ٤٤٤

الْمَنْبُودُ حَرْ... ٣٥٢

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ٥٨٤

النكاح سُنتى فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنتى فَلَيْسَ مِنّى ١٦٧

الوَلدُ سَيِّدُ سَبْعِ بَنِينَ وَ عَبدُ سَبْعِ بَنِينَ وَ وَزِيرُ سَبْعِ بَنِينَ ٥٧٨

ص:٥٩٣

الْوَلَدُ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ رَضِيَتْ خَلَاتِقَهُ لِإِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضُرِبَ عَلَى جَنْبَيْهِ فَقَدْ أَعْدَرَتْ إِلَى اللَّهِ ٢١٠

الْوَلَدُ لِعَيْهِ لَا يُورَثُ ٣٠٣

الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ٣٦٠

الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلعَاهِرِ الْحَجَرُ ٢٨٠، ٢٨١

أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَخَلِقَ رَأْسَهُ وَ تُصَدَّقُ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّهُ وَ عُقٌّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمَّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ ٢٧١

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لَكِي مَا تَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ ٥٢٦

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّشْيِيعِ فَأَفْعَلْ ٢٠١

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَقْرَبُ نُطْفَتِهِ فِي رَجْمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ ٣١٨

إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةَ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجِ ٥٣٣

إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَنُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْآبَاءِ ٤٣٢

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَرُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّغَا ٥٤٣

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَشْرَكَكَ بَيْنَ الْأَعْيَابِ وَ الْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَضْرِفُوا إِلَيَّ غَيْرَ شُرَكَائِهِمْ ٤٢٥

إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَشُدَّهُ حُبَّهِ لَوْلَدِهِ ٥١٨

إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّجْمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عِلْقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ٢٢١

إِنْ انزَلَتْ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ وَ إِنْ لَمْ تَنْزَلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ ٨٠

النِّمْرَةُ تَخَافُ النَّجْلَ فَتَشْرَبُ الدَّوَاءَ فَتَلْقَى مَا فِي بَطْنِهَا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّمَا هُوَ نُطْفَةٌ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُخْلَقُ نُطْفَةٌ ٢١٠

إِنَّ أَوَّلَ مَا يَنْحَلُّ أَحَدُكُمْ وَلَدَهُ الْإِسْمُ الْحَسَنُ فَلْيَحْسِنِ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَلَدِهِ ٢٦٠

إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا رَأَاهُ يَرِيدُ الْجُلُوسَ إِلَيْهِ أَنْ يَتَرَحَّحَ لَهُ ٥١٤

إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَ الْأَدَبُ يَبْقَى ٤٧٦

إِنَّ خَيْرَ نَسَائِكُمْ الْوُلُودُ الْوُدُودُ الْعُفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الدَّلِيلَةُ مَعَ بَغْلِيهَا... ١٧٤

إِنْ ذُرُقٌ وَ لَدَا كَانَ جَوَّالَهُ ١٩٠

إِنْ ذُرُقَتْ وَ لَدَا كَانَ مُحْتَنًا ١٩١

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا بِمِثْلِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ فَإِنْ أَبِي، قَالَ تَقَدَّمَ أَمَامِي وَ أَدْرِكْنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ ٥١٤

إِنْ قَامَ رَجُلٌ نَفَقَةً فَاسْمُهُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَا بَأْسَ ١٥٧

إِنَّ لِلرَّجْمِ حَقًّا وَ لَكِنَّ وَهَبْتَ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٥٤٦

إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ أَنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُحَّانَهُ وَ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ، وَ يَحْسِنَ آدَبَهُ، وَ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ ٤٠

أَنْ يَغْفُضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَ لَا يَحْبِسُوهُ بِذَلِكَ ١٢٧

إِنَّمَا الشَّيْطَانُ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا ينادي بِأَسْمِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَانِنَا اهْتَرَّ وَ اخْتَالَ ٢٦٣

إِنَّمَا الْوَلَدُ كَأَنَّكَ قَدْ نَفَقْتَ فَأَلْحَقْ بِهِ الْوَلَدَ ٣٢٩

إِنَّمَا لَيْتِمٌ إِذَا بَكَى اهْتَرَّ لِبَكَائِهِ عَرَشَ الرَّحْمَنِ... فيقول الله تعالى: يا ملائكتي! فإني اشهدكم أنّ لمن أسكنه وارضاه أن ارضيه يوم القيامة ٣٦٥

أَتَذَلِّكَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْفَقَ بِهِ أَنْ يَتَرَكَ مَعَ أُمِّهِ ٤٤٧

أَتَعَلَّهُ الرَّزَاكَ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْمُفْقَرَاءِ وَ تَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الرِّمَانَةِ وَ الْبُلُوَى... ٤٢٥

إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِينَ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سِتِّينَ سِنِينَ ٥٥٩

أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَشَارَ بِالسَّبَابِيهِ وَ الْوُشَطَى ٣٦٦

انظُرُوا أَيَّنَ تَضَعُ نَفْسَكَ وَ مَنْ تُشْرِكُهُ فِي مَالِكَ وَ تُطْلِعُهُ عَلَى دِينِكَ وَ سِرِّكَ فَإِنَّ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَبِكْرًا تُنْسَبُ إِلَى الْخَيْرِ وَ إِلَى حُسْنِ الْخُلُقِ ١٧٣

انْقِطَاعُ يَوْمِ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ وَ هُوَ اشْدُهُ، وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤَسِّسْ مِنْهُ رُشْدُهُ وَ كَانَ ضَعِيفًا فَلْيَمْسِكْ عَنْهُ وَ لِيْهِ مَالُهُ ٧٠

انْقِطَاعُ يَوْمِ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ... ٧٨

انكح و عليك بذات الدين تربت يداك ١٧٠

انكحوا الأكفأ و انكحوا فيهم و اختاروا لطفكم ١٦٩

انكح صغار قوم و يوشك أن تكونوا كبار قوم آخرين فتعلموا العلم، فمن استطع منكم أن يحفظه فليكتبه وليضعه في يتيه ٥٦٧

إنما قلب الحديث كالأرض الخالية ما ألقى فيها من شيء قبلته... ٥٢٩

إنى بعثت لأتمم مكارم الأخلاق ٤٧١

أول ما يبزر الرجل ولده أن يسميه باسم حسن، فليحسن أحدكم اسم ولده ٢٦٠

إنياكم أن تشترضوا الحمقاء فإن اللبن يشنه عليه ٣٧٧

إنياكم و تزويج الحمقاء فإن صعبتها بلاء و ولدها ضياع ١٨١

إنياكم و خضراء الدمن قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحشنة في منبت السوء ١٧٢

إنناس الرشد حفظ المال ٩٩

أيها الناس إعلموا أن كمال الدين طلب العلم و العمل به ألا و إن طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال... ٥٦٥

بادرُوا أولادكم بالكنى قيل أن تغلب عليهم الألقاب ٥١٢

بأن مجارى الأمور و الأحكام على أيدي العلماء بالله الأمانة على حلاله و حرامه ١٣٦

بدل اسمك، فإنى سميتك عبد الوهاب ٢٦٣

بطون الأوديه و رؤوس الجبال و الأجام و المعادن... ٤٣٠

تأمرهم بما أمر الله و تنهاهم عما نهاهم الله فإن أطاعوك كنت قد وقيتهم و إن عصوك كنت قد قضيت ما عليكم ٤٨٤

تحسن اسمه و أدبه و ضعه موضعاً حسناً ٥١٢

تحيزوا للرضاع كما تحيزون للنكاح فإن الرضاع يغير الطباع ٣٧٧

تزوجها سوداء و لوداً ولا تزوجها جميلة حسنة عاقراً فإنى مياها بكم الأمم يوم القيامة ١٨١

تزوجوا الرزق فإن فيها ليعن ١٧٧

تزوجوا سمراء عينة عجزاء مزبوعه... ١٧٥

تزوجوا فى الحجز الصالح فان العوق دساس ١٧٢

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صِغَارًا تَسُوذُوا بِهِ كِبَارًا ٥٦٧

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ... فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِتُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ... ٥٥٦

تُقَرُّ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ تُرَضَّعَ وَلَدَهَا ثُمَّ تُزَجَّم ٢٣١

تَنْظَفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يُبَيِّ الْإِسْلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ ٥٧١

التي لا تُحِبُّ مِثْلَهَا لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا ٨٨

ثُمَّ أَدَّبَهُ فِي الْكِتَابِ سِتِّ سِنِينَ ٥٦٦

ثُمَّ هِيَ دَيْتُهُ حَتَّى يَسْتَهْلَ فَإِذَا اسْتَهْلَ فَالِدَيْهِ كَامِلَةٌ ٢١٤

ثُمَّ يُحَلِّقُ رَأْسَهُ وَ يُتَّصَدَّقُ بِوَرْنِ شَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْفِضَهُ ٢٥٣

الجارية إذا بَلَغَتْ سَبْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْبِثَمُ وَ زُوِّجَتْ وَأَقِيمَتْ عَلَيْهَا الْخُدُودُ التامه لها و عليها... ٨٤

جالس أهل الخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، بَيْنَ أَهْلِ الشَّرِّ وَ مَنْ يَصُدِّكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ٥٨٠

جَعَلَ دِيَةَ الْجَنِينِ مِائَةَ دِينَارٍ وَ جَعَلَ مِئَةَ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَكُونَ جَنِينًا خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْجُهُ الرُّوحُ مِائَةَ دِينَارٍ... نَشَأَ فِيهِ خَلْقٌ آخَرَ وَ هُوَ الرُّوحُ فَهُوَ حَيِّنِدٌ نَفْسٌ بِالْفِ دِينَارٍ كَامِلَةٌ ٢١٤

حُبُّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ ٥٥٥

الحُبْلَى الْمُطْلَقَةُ يُنْفِقُ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا إِنْ تُرَضِعُهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ ٣٨٦

حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ٧٧

حدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ سَبْعَ سِنِينَ ٨٥

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَعْلَمَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ الرِّمَى وَ السَّبَاحَةَ ٥٧٠

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ... وَ يَطَهَّرُهُ... ٥٧١

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ، إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ... وَ إِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَا ١٩٧

حَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ تُوذِبَهُ الْحُسَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيمَاءِ السَّمَاءِ ٢٥٢

حُذِي مَا يَكْفِيكَ وَ وُلْدِكَ بِالْمَعْرُوفِ ٤١٧

خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا ٣٢٨

خَمْسًا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ السَّلِيمِ عَلَى الصَّبِيانِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي ٥٧٧

خِيَارُ أُمَّيِّ الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شِرَارُ أُمَّيِّ الْعُرَابِ ١٦٧

خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ نَبِيٌّ يَحْسُنُ إِلَيْهِ وَ شَرُّ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ نَسَاءَ إِلَيْهِ ٣٦٧

خَيْرُ نِسَائِكُمُ الطَّيِّبَةُ الطَّعَامِ، الطَّيِّبَةُ الرِّيحِ، الَّتِي إِنْ أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ، وَ إِنْ أَمْسَكَتْ أَمْسَكَتْ بِمَعْرُوفٍ، فَبَلَّغْ عَامِلٌ مِنَ عَمَالِ اللَّهِ وَ عَامِلُ اللَّهِ لَا يَخِيْبُ ١٧٦

خَيْرُ تَمُورِكُمْ الْبُرْنِيُّ فَاطْعُمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ زَكِيًّا حَلِيمًا ١٩٦

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُوَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ ٥٠٧

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَلْفَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِنْ لَاحِيزٍ فِيهِ ٤٧٥

رُبَّمَا بَسَطَ تَوْبَهُ وَ يُوَثِّرُ الدَّاخِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ ٥١٤

الرجل راح على اهل بيته و هو مسئول عنهم... ٤٧٦

رضاء العبد عن نفسه برهان سخافه عقليه ٥٢٤

الرضاع واحد و عشرون شهرا فما نقص فهو جور على الصبي ٣٩٠

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثِهِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ ٥٢

الرُّوْحُهَا الصَّالِحَةُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ ١٧٢

سَانِلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَالِطُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالِسُوا الْفُقَرَاءَ ٥٨١

سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا جَاءَتْ بِابْنِهَا أَوْ بِابْنَتِهَا وَلَمْ تَزَلْ مَقْرَّةً بِهِ وَإِذَا عَرَفَ أَحَاهُ وَكَانَ ذَلِكَ فِي صِحِّهِ مِنْهُمَا وَلَمْ يَزَلْ مُقَرَّبِينَ بِذَلِكَ وَرَبَّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ٣٣٥

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا عَمَّا يَقُولُونَ مِنْ يَقُولٍ هَذَا ٣٠٤

سَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا

سَمَّيْتُمُوهُ بِاسْمِ فِرَاعِثِكُمْ غَيْرُوا اسْمَهُ فَسَمُوهُ عَبْدَ اللَّهِ ٢٤٣

سُتْرُ الْآبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ سُتْرُ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرِ إِلَى الْعُقُوقِ ٥٢٤

سُتْرُ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مُرَّةٌ وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ ٢٦٢

سُتْرُ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنِ النَّفْسِ ٥٢٤

صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالتَّسْلِيمِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي... ٤٠٩

طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّبْعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَ أَطَهَّرَ وَ أَسْرَعَ لِبَابِ اللَّحْمِ ٢٦٧

عَلَّمُوا أَبْنَاءَكُمْ السَّبَاحَةَ وَ الرِّمَى وَ الْمَرَأَةَ الْمِعْزَلَ ٥٧٠

عَلَّمُوا بَنِيكُمْ الرِّمَى فَإِنَّهُ نِكَابُ الْعَدُوِّ ٥٧٠

عَلَّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عَلِمْنَا مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَا تَعْلَبُ عَلَيْهِمُ الْمَرْجِيَّةُ بِرَأْيِهَا ٥٥٨

عَلَى الْأَكَابِرِ مِنَ الْوُلْدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَ لَا يَحْسِبُوهُ بِذَلِكَ ١٣٢

عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا احْتَلَمَ الصِّيَامُ... ٧٨

عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ ٤٨

عَلَى ذِي الرَّجَمِ الْكَاشِحِ ٤١٠

عَلَيْكَ دِينُ الصَّبِيِّ ٢٢٣

عَثَهَا وَ قَدِ انْتَهَى إِلَيْهِ الْخَبْرُ فَيَرْزُقُ وَ لَدَا فَيَرَى فِي وَ لَدِهِ ذَلِكَ مَا لَا يُحِبُّ ١٨٨

عَوْدَ نَفْسِكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ، وَ تَحَمُّلَ أَعْيَادِ الْمَغَارِمِ، تَشَرُّفَ نَفْسِكَ وَ تَعَمُّرَ آخِرَتِكَ وَ يَكْتُرُ حَامِدُوكَ ٥٢٨

فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ أَفْطَرَ ٥٦٠

فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ فَأَلَامُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَصَبِ ٤٤٧

فَإِذَا وَضَعْتَ حَمْلَهَا وَأَخَذْتَ فِي رِضَاعِهِ فَمَا يَمِصُّ الْوَلَدُ مِصَّهُ مِنْ لَبِنِ أُمِّهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا نُورًا ساطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْجِبُ مَنْ رَأَاهَا مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ وَ كَيْبَتْ صَائِمَةً قَائِمَةً... فَإِذَا فَطَمْتَ وَلَدَهَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا أَيُّهَا الْمَرْأَةُ: قَدْ غَفَرْتُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ ٣٧٩

فَإِذَا وَضَعْتَ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعِظَمِهِ فَإِذَا أَرْضَعْتَ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مِصَّةٍ كَعْدِلِ عَتَقِ مُحْرَرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَقَالَ: اسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غَفِرَ لَكَ ٣٧٨

فَإِذَا كَبُرَ فَإِنْ شَاءَ تَوَالَى إِلَى الَّذِي التَّقَطُّهَ وَإِلَّا فَلْيُرِدْ عَلَيْهِ التَّقَفُّهَ وَلْيَذْهَبْ لِقَالِيهِ ٣٥٤

فَأَفْضَلُهَا مَا أَنْفَقَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى وَالِدَيْهِ ثُمَّ الثَّانِيَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ ثُمَّ الثَّلَاثَةَ عَلَى الْقَرَابَةِ وَ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ ٤١٨

فَإِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا عُذِّيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اسْتَدَّ قَلْبَهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شُجَاعًا وَ إِنْ وُلِدَتْ أَنْثَى عَظُمَتْ عَجِيزَتُهَا فَتَحْطَى بِذَلِكَ عِنْدَ زَوْجِهَا ١٩٦

فَإِنَّ النَّظَرَ إِلَى الْفَرْجِ يُوْرِثُ الْعَمَى فِي الْوَلَدِ ١٩١

فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لَيْسَتْ أَشْهُرٌ أَوْ أَكْثَرَ فَهِيَ لِلْأَخِيرِ وَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقْلٍ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهِيَ لِلْأُولَى ٢٨٦

فَإِنْ زَادُوا فَهِيَ أَفْضَلُ ٢٥٧

فَإِنْ عَفَوَا عَنْهُ فَلَمْ يَقْتُلُوهُ أَعْطَاهُمُ الدَّيَّةَ وَأَعْتَقَ نَفْسَهُ وَصَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَأَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا تَوْبَةً إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ٤٢٨

فَإِنْ غَنِيَّتِهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُومًا أَوْ أَبْرَصًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ ١٩٢

فَإِنْ فَعَلَ وَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ ١٩٠

فَإِنْ فِيهِنَّ الْبِرْكَةُ ١٧٧

فَإِنْ لَمْ يَشْتَتِعْ أَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا مَدًّا مَدًّا ٤٢٧

فَإِنْ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ وَأَرْقَى بِهِ أَنْ يُتْرَكَ مَعَ أُمِّهِ ٣٨٩

فَإِنْ وَصَعَتْ لِحَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا وَإِنْ وَصَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لَيْسَتْ أَشْهُرٌ فَإِنَّهُ لِرُوجِهَا الْآخِرِ ٣٦٠

فَإِنْ يَكُنْ فِي بَطْنِهَا عَلَامًا خَرَجَ ذِكْرُ الْقَلْبِ عَالِمًا شُجَاعًا وَإِنْ تَكُنْ جَارِيَةً حَسَنَ حُلْفَتِهَا وَخَلَقَتْهَا ١٩٦

فَإِنَّا لِنَاسٍ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَتَّبِعُونَا ٢٤

فَإِنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنْى بَرَاءٌ ٤٨٥

فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شَهْرَهُ عَلَمًا فِي الْفَسَقِ وَالْفُجُورِ ٥٣٥

فَإِنَّمَا اسْتَحْفَفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ ١٣٥

فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ لَمْ لِسْفَطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا أَلَّا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرَ مَا يُصْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ وَسَطِهِ وَ آخِرِهِ ١٨٨-١٨٩

فَإِنَّهُ يورثُ الْخَرَسَ ١٨٨

فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٢٠١

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ١٣٦، ١٤٣

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ ١٤٣

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا ١٣٦

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ ١٤٣

الْفَرْضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ عَنْ أَحَدٍ وَعِشْرِينَ شَهْرًا فَقَدْ نَقَصَ الْمُرْضِعُ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ فَحَوْلِينَ كَامِلِينَ ٣٩١

فَصَلُّ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ ٥٦٤

فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ ١٧١

فَقَالَ لَهَا أَجْرٌ مِثْلَهَا وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ حَجْرِهَا حَتَّى يُدْرِكَ ٣٨٥

فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفَعَّلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ١٧١

فَلَا تُجَامِعُهَا إِلَّا وَ أَنْتَ عَلَى وَضوءٍ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْيَدِ ١٨٦

فَلَا يَتَعَزَّيَانِ فَعَلَّ الْحَمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْبَهِمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ ١٩٠

فَلْيُؤَدِّ فِي أَدْنَى الْيَمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيَقِمَ فِي الْبَيْتِ فَإِنَّهَا عِضْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٢٥٠

فَلَيْسَ لَمْ لِسْفَطِ الْوَلَدِ ١٨٤، ١٨٨

فِي طَبِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ ٢٥٣

فَيَعْلَمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيَعْلَمُوهُمْ، أَمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ... ٤٩٧

فِيمَا خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدِكَ ٤١١

قَالَ هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالرِّزَا وَرِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالرِّزَا شَهْرُوا وَعُرِفُوا بِهِ وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَثَرِ لِمَنْ أَيْمَ عَلَيْهِ حَدُّ الرِّزَا أَوْ مَتَّهِمٌ بِالرِّزَا لَمْ يَبْتَغِ لِأَحَدٍ أَنْ يَبْنَا كِحَهُ حَتَّى يَعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ ١٨٠

قَطَائِعِ الْمُلُوكِ كُلِّهَا لِلْإِمَامِ وَلَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ ٤٣١

قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ ٥٧٥

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ لِحِطَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ ٥١٤

كَانَ يُعَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْفَيِّحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ ٢٦٦

كَذَبُوا أَقْصَى مَدَّةِ الْحَمَلِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَزِيدُ لِحِطَّةٍ وَ لَوْ زَادَ سَاعَةً [لِحِطَّةٍ] لَقَتَلَتْ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ ٢٨٧

كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَفَّ ٣٥٧

كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْقُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الرِّزَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ... ٣١٧

كُلُّ مَنْ خَفَرَ فِي غَيْرِ مِلْكِهِ كَانَ عَلَيْهِ الصَّمَانُ ٤٨

كُلُّ مَنْ قَتَلَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا بَعْدَ أَنْ يَتَعَمَّدَ فَعَلَيْهِ الْقَوْدُ ٢١١

كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْحَقِيقَةِ ٢٥٥

لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا ٤٧١

لَا ابْنُهُ تَسَعَ لَا تَسْتَصْبِي ٨٥

لَا بَأْسَ إِنْمَا يُكْرَهُ ذَلِكَ مَخَافَةَ الْعَارِ وَ إِنْمَا الْوَلَدُ لِلصُّلْبِ ١٨٠

لَا تَتَكَلَّمْ عِنْدَ الْجَمَاعِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمْ وَ لَدَّ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَكُونَ أَحْرَمًا ١٨٨

لَا تُجْبِرُ الْمُحْرَمَةَ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ ٣٨٥

لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ، وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ، وَ جَوْدُ الْمَضْغِ إِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ ٥٧٣

لَا تَزُوجْهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ ١٧٨

لَا تَفْعَلْ بِأَعْتَمَانِ فَإِنَّ الْخِيصَاءَ أُمَّتِي الصِّيَامُ ٢٠٥

لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَبْغِطُ... ٥٤٣

لَا رِضَاعَ بَعْدَ فَطَامِ ٣٩٨

لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَجَمٍ مُخْتَابٌ ٤١٠

لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ ٢٠٤

لَا فَإِنَّكَ إِنْ زُرْتِ وَ لَدَّ كَانَ شَهْرَةً عَلِمًا فِي الْفُسْقِ وَ الْفُجُورِ ١٨٩

لَا يَأْتِيهَا قَتْلَتُهُ ٢٢٧

لَا يَأْتِيهَا قَتْلَتُهُ فَلَا تَرْتُهُ ٢٠٩

لَا يُجْبِرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْأَبْوَيْنِ وَ الْوَلَدِ ٤٠٦

لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتًا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرٍ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ ٢٦١

لَا يُولَدُ لَنَا وَ لَدَّ سَمِينًا مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى سَبْعَةَ أَيَّامٍ فَإِنْ شِئْنَا غَيْرَنَا وَ إِلَّا تَرَكَنَا ٢٦٥

لَا، بَلِ الرَّجُلُ، فَإِنْ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا الَّذِي طَلَّقَهَا أَنَا أَرْضِعُ ابْنِي بِمِثْلِ مَا تَجِدُ مِنْ يُرِضِعُهُ، فَهِيَ أَحَقُّ بِهِ ٣٨٦

لا يشكته عيد مؤمن إلا وجبت له الجنة ٣٦٥

لا يلي احد منكم يتيماً فيحسب ولايته و وضع يده على راسه إلا كتب الله له بكل شعره حسنة و محانه بكل شعره سيئة و رفع له بكل شعره درجة ٣٦٦

لا تغفل ذلك و لكن قل: شكرت الواهب و بورك لك في الموهوب، و بلغ أشده و زوت بره ٢٧١

لا تكن ممن... يأمر بالمعروف و لا ياتمر، و ينهى و لا ينتهى، يحب الصالحين و لا يعمل بهم... ٥٢٧

لأن في القذف، نفى الولد و قطع النسب و ذهاب النسب ٢٧٧

لذلك سودة الله ١٩٢

لسبعة أيام من السنة... و إن أخر فلا بأس ٢٦٨

لعن الله... و من ادعى نسباً لا يعرف ٣٥٧

لقد ثبت أن بعض النباهم تنكرت له أخته فلما ترا عليها... ثم قبض عليه بأشانه ثم قلعه ثم حرمتها ٣٠٤

لك سفك الدماء لا شريك لك و الحمد لله رب العالمين، اللهم احسب الشيطان الرجيم ٢٥٦

لكن ابني ارتحلني فكرهت أن أعجله حتى يقضى حاجته ٥٠٧

للعادة على كل انسان سلطان ٥٢٨

لم ير الحسنى ١٨٤

الله في الإبتام فلا تجئوا أفواههم و لا يضيعوا بحضرتكم... ٤٩٥

اللهم ارحم خلفاي قبل يا رسول الله و من خلفاؤك قال الذين أتون من بعدى يزؤون حديثي و سنتي ١٣٧

اللهم إن قضيت منى في هذه الليلة خليفه فلا تجعل للشيطان فيه شركاً و لا نصيباً و لا حظاً و اجعله مؤمناً مخلصاً ١٨٦

اللهم ارزقني إلفها و ودها و رضاها و أرضني بها و اجمع بيننا بأحسن اجتماع و آتس اثبات فإنيك تحب الحلال و تكره الحرام ١٨٦

لو أتيت بنات من شباب الشيعة لا يتفق في الدين لأوجعه ٥٦٦

ليس للصبي لبن خير من لبن أمه ٣٧٧

ليس منا من لم يرحم صغيرنا و لم يوقر كبيرنا ٥١٨

ليسني مما حرم الله إلا و قد أحله لمن اضطر إليه ١٩٨

ليسغضب لشيء كغضبه للنساء و الصبيان ٥٣٠

ما أراهما يتفقان فافترقا ١٨٥

ما استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجه مسلمه تسره إذا نظر إليها و تطيعه إذا أمرها و تحفظه إذا غاب عنها في نفسها و ماله ١٧٧

ما أفاد عبداً فائدة خيراً من زوجه صالحه إذا رآها سرته و إذا غاب عنها حفظته في نفسها و ماله ١٧٢

ما بُني بناء في الإسلام أحب إلى الله تعالى من التزويج ١٦٧

ما عبد الله بشيء أفضل من عبه بطن و فرج ٥٣٣

ما من امرأة حامله أكلت البطيخ لا يكون مولودها إلا حسن الوجه و الخلق ١٩٦

ما من لبن رضع به الصبي أعظم بركة عليه من لبن أمه ٣٧٧

ما من لبن رضع به الصبي أعظم بركة عليه من لبن أمه ٢٣٢

ما مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ الْيَهُودَانِيَّةُ وَ النَّصْرَانِيَّةُ وَ الْبَنِيَّانِيَّةُ ٤٧٤

مَا يَنْتَعِ الْمُؤْمِنُ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ نَسَمَهُ تَنْقُلُ الْأَرْضُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ١٨٢

مَا أَطُنُّ أَحَدًا يُحْتَكُّ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا كَانَ لَنَا شِيعَةً ٢٥٣

مَا مِنْ ذَنْبٍ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعْدَ الشِّرْكِ مَنْ نُطِفَ حَرَامٍ وَضَعَهَا إِهْرَاقًا فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ ٣١٨

مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ الْيَهُودَانِيَّةُ وَ النَّصْرَانِيَّةُ وَ الْبَنِيَّانِيَّةُ ٢٤٩

مُرَّ الصَّبِيُّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَ الْقَبْضَةِ وَ الشَّيْءِ وَ إِنْ قَلَّ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَرَادُ بِهِ اللَّهُ وَ إِنْ قَلَّ تَصَدَّقَ النَّبِيُّ فِيهِ عَظِيمٌ... ٥٣٣

الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقَطُّعُ الْبُلْعَمِ ١٧٥

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ صَبَّحَ مِنْ بَعُولٍ ٤١٤

مَنْ أَنَاهُ أَحُوهُ الْمُسْلِمُ فَأَكْرَمَهُ فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ٥١٥

مَنْ أَحْيَى أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ ٤٩

مَنْ أَضْرَبَ بَشِيءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ ٤٨

مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النَّصْفِ الْآخَرَ أَوْ الْبَاقِي ١٦٧

مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ لَا يَتَّخِذَ نَسَبَهُ ٢٧٩

مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا ١٧٩

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكْشِفَ الثَّوْبَ عَنِ امْرَأَةٍ يَبِيضُ ١٧٥

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَوَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ ٢٠١

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الرُّوْحَةَ الصَّالِحَةَ ١٧١

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا حَطَبَ ١٧٩

مَنْ عَالَ ابْنَتَيْنِ أَوْ أُخْتَيْنِ أَوْ عَمَتَيْنِ أَوْ خَالَتَيْنِ حَبَبَاتَهُ مِنَ النَّارِ يَأْذِنُ اللَّهُ ٤١٠

مَنْ عَالَ بَيْتًا حَتَّى يَنْقُضِي بَيْتَهُ أَوْ يَسْتَعِينِي بِنَفْسِهِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ ٤٩٤

مَنْ عَرَسَ شَجْرًا... لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ، وَ أَحْيَى أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، فَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ ٤٩

مَنْ قَبِلَ وَوَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٥٢١

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ ٥٠٨

مَنْ كَانَ لَهُ أَنْثَى فَلَمْ يَبْدِهَا وَ لَمْ يَهْنِهَا وَ لَمْ يُوَثِّرْ وَوَلَدَهُ عَلَيْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ٥٢٣

مَنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ صَبَا ٥٠٧

مَنْ كَانَ مَعَ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ عُرْبَةٌ ٥٥٤

مَنْ كَفَلَ بَيْتًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ النَّبِيَّةَ إِلَّا أَنْ يَعْجَلَ ذَنْبًا لَا يُغْفَرُ ٣٦٧

مَنْ كَفَلَ بَيْتًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ النَّبِيَّةَ... ٤٩٤

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ ٥٢١

مَهْلًا يَا أُمَّةَ فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَحْفَظُنِي ٥٥٤

مِيرَاثُ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْوَالِدِ الصَّالِحِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ ٤٧٧

نَعْمَعَلَى الْكَاثِرِينَ مِنَ الْوَالِدِ ١٢٧

هَبْ لَكَ سَبِيلًا عَلَيْهِمُ سَبِيلَ لَكَ عَلَى مَا فِي بَطْنِهَا ٢٣١

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ٥١٧

ص: ٦٠١

هُوَ الْقَرْحُ وَأَمْرُ الْقَرْحِ شَدِيدٌ وَمِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَيَحْنُ نَحْطَاطٌ فَلَا يَتَرَوَّجُهَا ٣٢٠

هُوَ مَا أَرْضَعَتْ امْرَأَتُكَ مِنْ لَبَنِكَ وَلَبَنٍ وَلَدِكَ وَلَدَ امْرَأَةٍ أُخْرَى فَهُوَ حَرَامٌ ٣٩٧

هِيَ الْقَرْىَ الَّتِي قَدْ حَرَبَتْ وَانْتَجَلَى أَهْلُهَا... ٤٣٠

و إِذَا أَطَاقَ الصَّوْمَ، وَجِبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ ٩٦

وَ إِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَ الْمَالَ ١٧٠

وَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرَ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيْنَةُ ١١١

وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ١٩٤

وَ الْعِلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ عَنِ الْبَيْتِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشَرَ سَنَةً أَوْ يَشْعُرَ أَوْ يَنْبَغَتْ قَبْلَ ذَلِكَ ٨١

وَ أَمَّا حَقُّ وَ لَدَيْكَ فَتَعَلَّمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنْتَكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَ لَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ رَبِّهِ ٢٥

وَ أَنْ أَبْتَدَيْتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ تَأْوِيلِهِ... ٥٥٧

وَ إِنْ اخْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُوْتِقُ بِهِ، لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ ٩٩

وَ إِنْ وَضَعْتَ بَعْدَ مَا تَزَوَّجْتَ لَيْسَتْهُ أَشْهُرٌ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِ الْأَخِيرِ ٢٩٨

وَ أَنْتَكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَ لَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ رَبِّهِ ٥٥٢

وَ إِذَا قَلَبَ الْحَدِيثَ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبَكَ وَ يَشْتَغِلُ تُبَّكَ ٥٢٩

وَ إِذِمْ اللَّهُ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ١٨٨

وَ إِذَا رَجُلٌ نَفَى نَسَبَ وَ لَدَيْهِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ مِنَ الْأُولَى وَ الْآخِرِينَ ٢٧٩

وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ... وَ يَعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَطَهِّرُهُ... ٥٥٧

وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَ لَدَيْهِ ٥٦٣

وَ رُؤُوسُهُ مَوْمِنَةٌ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَحْفَظُهَا إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهَا ١٧١

وَ لَا تَخُنْ مِنَ اتِّمَنَّاكَ وَ إِنْ خَانَكَ ٥٣١

وَ مَا لَا يَطِيقُونَ ٤٥٠

وَ هُوَ يَقْبَلُهُ وَ يَمُصُّ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا بِي أَنْتَ، مَا أَطِيبَ رِيحَكَ... ٥٢١

وَ واصل [واصل] في حُسنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذُؤُوبَ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْتِزُّ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ٥٤٥

وَ يَعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ ٥٥٧

وَ قَامِعِدَلٌ فِي ذَلِكَ ١٤٥، ١٥٨

وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا ٥٥٩

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ... ٥٦٢

وَ أَقْبِلْ عُذْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ وَ أَقْبِلِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ ٥٧٦

الْوَالِدَانِ وَالْوَلَدُ وَالرُّؤُوسَةُ وَ الْوَارِثُ الصَّغِيرُ ٤٠٨

وَ الْعَقِيقَةُ أَوْجِبُ مِنَ الْأَضْحِيَّةِ ٢٥٥

وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقَعُهُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا ١٣٥

وَحَرَّمَ اللَّهُ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَرْكِ التَّزْيِينِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفُسَادِ ٣٢٠

وَخَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيًّا وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغَدَاءِ لَبَنًا مَرَّتًا ٣٧٧

وَزِدْ فِي عُمُرِهِ وَادْفَعْ الْآفَاتِ عَن بَدَنِهِ وَ الْأَوْجَاعِ عَن جَسَمِهِ ٢٦٩

وَعُشِلُ الْمُؤَلَّدِ، وَاجِبٌ ٢٥٠

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ ٥١٨

وَكُلُّ أَرْضٍ حَرَبِيَّةٍ وَيُطَوَّنُ الْأَوْدِيَّةُ فَهِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ٤٣٠

الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَاجِنِ الْجَنَّةِ ١٧٤

وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ ٢٨٢

وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ٤٣٠

وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا حَتَّى تُرَضِعَهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى ٣٨٧

وَيُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَيُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ... ٣٢٧

يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ، وَ لَا تَعْطَى الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ ٧٩

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْتٌ لَا صَبِيَّانَ فِيهِ لَا بَرَكَةَ فِيهِ ١٧٤

يَا بُنَيَّ إِبْدِ النَّاسَ بِالسَّلَامِ وَ الْمُصَافِحَةِ قَبْلَ الْكَلَامِ ٥٧٧

يَا بُنَيَّ أَدِّ الْأَمَانَةَ تَسْلِمًا لَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ وَ كُنْ أَمِينًا تَكُنْ غَنِيًّا ٥٣١

يَا بُنَيَّ أَعْطَيْتَنَا اللَّهُ أَرْبَعِينَ دِينَارًا فَأَعْطَانَا اللَّهُ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ ٥٣٢

يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ ٥٤١

يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينُ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَ لَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ ٥٤٠

يَا أُمَّ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذِهِ الْإِرَاقَةَ الْمَاءُ يَطَهِّرُهَا فَأَيُّ شَيْءٍ يَزِيلُ هَذَا الْغُبَارَ عَن قَلْبِ الْحَسَنِ ٥١٦

يَا بُنَيَّ إِفْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبْتَهُ مِنْكَ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ ٥٧٦

يَا عَلِيُّ، حَتَّى الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَأَذْبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعًا صَالِحًا ٢٤٠

يَبْلُغَانِ ٧٧

يَعْلَمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّا نَأْتِيكَ لَوْ عَلِمُوا مَحَابِسَ كَلَامِنَا، لَاتَّبَعُونَا... ٥٥٨

يَجْحَدُ! وَ كَيْفَ يَجْحَدُ؟ إِعْظَامًا لِدَلِيلِكَ ٢٨٤

يَجُوزُ ذَلِكَ وَ تُمْضِي الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَ لَا تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ... ١٢٧

يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ ٣٩٥، ٣٩٦

يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ لَا يَعُودُ قُلْتُ فَعَلَيْهِ أَدَبٌ قَالَ نَعَمْ خَمْسَةٌ وَ عَشْرِينَ سَوْطًا رُبْعَ حُدِّ الزَّانِي ١٩٢

يَعِيشُ الْوَلَدُ لِسِنِّيهِ أَشْهُرٌ وَ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ وَ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ وَ لَا يَعِيشُ لِثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ ٢٨٨

يَفْرُقُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِحِ إِذَا بَلَّغُوا عَشْرَ سِنِينَ ٥٣٥

يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَيْدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا ٤٨٥

يُنْفِقُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ ١٩٠

يَوْمَ سَابِغِهَا وَعَقَّتْ عَنْهَا شَاةَ شَاةٍ ٢٥٥

ص: ٦٠٣

امور حسبي ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۴۱، ۲۴۲

انیات ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۵

انفال ۳۵۵، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴

انقاذ غريق ۲۳۳

اولويت قطعيه ۴۸۶، ۴۹۱

۱۹، ۲۲-

۲۴، ۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۸۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۵۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۱۷،

ص: ۶۰۴

اهل خبره ۳۹۹,۲۳۴,۲۳۳,۲۲۹,۲۲۶

۱۵۳,۱۴۷,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۰۹,۷۷,۷۶,۷۰,۶۹

ايتــــــــــــــــام

۴۹۸,۴۹۷,۴۹۶,۴۹۵,۴۹۴,۴۹۳,۴۹۲,۴۹۱,۴۹۰,۴۸۹,۴۸۸,۴۸۷,۴۸۶,۴۸۵,۴۸۴,۴۸۳,۴۸۲,۴۸۱,۴۸۰,۴۷۹,۴۷۸,۴۷۷,۴۷۶,۴۷۵,۴۷۴,۴۷۳,۴۷۲,۴۷۱,۴۷۰,۴۶۹,۴۶۸,۴۶۷,۴۶۶,۴۶۵,۴۶۴,۴۶۳,۴۶۲,۴۶۱,۴۶۰,۴۵۹,۴۵۸,۴۵۷,۴۵۶,۴۵۵,۴۵۴,۴۵۳,۴۵۲,۴۵۱,۴۵۰,۴۴۹,۴۴۸,۴۴۷,۴۴۶,۴۴۵,۴۴۴,۴۴۳,۴۴۲,۴۴۱,۴۴۰,۴۳۹,۴۳۸,۴۳۷,۴۳۶,۴۳۵,۴۳۴,۴۳۳,۴۳۲,۴۳۱,۴۳۰,۴۲۹,۴۲۸,۴۲۷,۴۲۶,۴۲۵,۴۲۴,۴۲۳,۴۲۲,۴۲۱,۴۲۰,۴۱۹,۴۱۸,۴۱۷,۴۱۶,۴۱۵,۴۱۴,۴۱۳,۴۱۲,۴۱۱,۴۱۰,۴۰۹,۴۰۸,۴۰۷,۴۰۶,۴۰۵,۴۰۴,۴۰۳,۴۰۲,۴۰۱,۴۰۰,۳۹۹,۳۹۸,۳۹۷,۳۹۶,۳۹۵,۳۹۴,۳۹۳,۳۹۲,۳۹۱,۳۹۰,۳۸۹,۳۸۸,۳۸۷,۳۸۶,۳۸۵,۳۸۴,۳۸۳,۳۸۲,۳۸۱,۳۸۰,۳۷۹,۳۷۸,۳۷۷,۳۷۶,۳۷۵,۳۷۴,۳۷۳,۳۷۲,۳۷۱,۳۷۰,۳۶۹,۳۶۸,۳۶۷,۳۶۶,۳۶۵,۳۶۴,۳۶۳,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۹,۳۵۸,۳۵۷,۳۵۶,۳۵۵,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۲,۳۵۱,۳۵۰,۳۴۹,۳۴۸,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۳۴۴,۳۴۳,۳۴۲,۳۴۱,۳۴۰,۳۳۹,۳۳۸,۳۳۷,۳۳۶,۳۳۵,۳۳۴,۳۳۳,۳۳۲,۳۳۱,۳۳۰,۳۲۹,۳۲۸,۳۲۷,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۹,۳۱۸,۳۱۷,۳۱۶,۳۱۵,۳۱۴,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۳۰۹,۳۰۸,۳۰۷,۳۰۶,۳۰۵,۳۰۴,۳۰۳,۳۰۲,۳۰۱,۳۰۰,۲۹۹,۲۹۸,۲۹۷,۲۹۶,۲۹۵,۲۹۴,۲۹۳,۲۹۲,۲۹۱,۲۹۰,۲۸۹,۲۸۸,۲۸۷,۲۸۶,۲۸۵,۲۸۴,۲۸۳,۲۸۲,۲۸۱,۲۸۰,۲۷۹,۲۷۸,۲۷۷,۲۷۶,۲۷۵,۲۷۴,۲۷۳,۲۷۲,۲۷۱,۲۷۰,۲۶۹,۲۶۸,۲۶۷,۲۶۶,۲۶۵,۲۶۴,۲۶۳,۲۶۲,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۹,۲۵۸,۲۵۷,۲۵۶,۲۵۵,۲۵۴,۲۵۳,۲۵۲,۲۵۱,۲۵۰,۲۴۹,۲۴۸,۲۴۷,۲۴۶,۲۴۵,۲۴۴,۲۴۳,۲۴۲,۲۴۱,۲۴۰,۲۳۹,۲۳۸,۲۳۷,۲۳۶,۲۳۵,۲۳۴,۲۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۷,۲۲۶,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۳,۲۲۲,۲۲۱,۲۲۰,۲۱۹,۲۱۸,۲۱۷,۲۱۶,۲۱۵,۲۱۴,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۲۰۹,۲۰۸,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۵,۲۰۴,۲۰۳,۲۰۲,۲۰۱,۲۰۰,۱۹۹,۱۹۸,۱۹۷,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۹۳,۱۹۲,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۹,۱۸۸,۱۸۷,۱۸۶,۱۸۵,۱۸۴,۱۸۳,۱۸۲,۱۸۱,۱۸۰,۱۷۹,۱۷۸,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۵,۱۷۴,۱۷۳,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۶۹,۱۶۸,۱۶۷,۱۶۶,۱۶۵,۱۶۴,۱۶۳,۱۶۲,۱۶۱,۱۶۰,۱۵۹,۱۵۸,۱۵۷,۱۵۶,۱۵۵,۱۵۴,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۳۲,۱۳۱,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۷,۱۲۶,۱۲۵,۱۲۴,۱۲۳,۱۲۲,۱۲۱,۱۲۰,۱۱۹,۱۱۸,۱۱۷,۱۱۶,۱۱۵,۱۱۴,۱۱۳,۱۱۲,۱۱۱,۱۱۰,۱۰۹,۱۰۸,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۱۰۴,۱۰۳,۱۰۲,۱۰۱,۱۰۰,۹۹,۹۸,۹۷,۹۶,۹۵,۹۴,۹۳,۹۲,۹۱,۹۰,۸۹,۸۸,۸۷,۸۶,۸۵,۸۴,۸۳,۸۲,۸۱,۸۰,۷۹,۷۸,۷۷,۷۶,۷۵,۷۴,۷۳,۷۲,۷۱,۷۰,۶۹,۶۸,۶۷,۶۶,۶۵,۶۴,۶۳,۶۲,۶۱,۶۰,۵۹,۵۸,۵۷,۵۶,۵۵,۵۴,۵۳,۵۲,۵۱,۵۰,۴۹,۴۸,۴۷,۴۶,۴۵,۴۴,۴۳,۴۲,۴۱,۴۰,۳۹,۳۸,۳۷,۳۶,۳۵,۳۴,۳۳,۳۲,۳۱,۳۰,۲۹,۲۸,۲۷,۲۶,۲۵,۲۴,۲۳,۲۲,۲۱,۲۰,۱۹,۱۸,۱۷,۱۶,۱۵,۱۴,۱۳,۱۲,۱۱,۱۰,۹,۸,۷,۶,۵,۴,۳,۲,۱,۰

ايقاعات ۱۳۱,۶۴,۴۷

آراستگي ۵۷۲,۵۷۱

آغوز ۳۹۰,۳۸۹,۳۸۲,۲۳۲

آميزش ۵۳۵,۴۲۶,۳۲۸,۳۲۶,۲۰۷,۲۰۶,۱۹۳-۱۸۴,۹۵,۸۳,۷۶

بالغ

۴۹۰,۴۸۲,۴۵۶,۳۵۳,۳۵۲,۳۳۶,۳۰۲,۲۶۸,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۱۶۲,۱۶۱,۱۳۲,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۷,۱۲۶,۱۲۵,۱۰۷,۱۰۵,۱۰۴,۱۰۰,۹۹,۹۵,۹۱,۸۹,۸۸,۸۷,۸۵,۸۱,۷۷,۷۶,۷۵,۷۳,۷۲,۷۰,۶۹,۶۲,۶۰,۵۶,۵۵,۴۹,۴۷,۴۱,۲۸

بلوغ عقلي ۱۰۱

بيت المال ۴۴۸,۴۲۴

بيع و شراء ۴۷

تام الخلقه ۱۸۸

تبرع ۴۵۵,۳۵۳

تَبَيَّ ۳۶۴,۳۶۳,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۹,۳۵۷,۳۵۶,۳۴۱,۳۲

تتبع ۵۸۳

تحقيق ۵۸۱,۵۷۵,۵۴۸,۵۴۲,۵۴۱,۵۳۲,۵۲۲,۳۶۴,۲۶۷,۲۶۴

تخيير ۴۴,۴۳

تعاون ۵۷۴,۴۸۷

تعزير ۴۸۹,۴۸۶,۴۲۰,۲۲۵,۱۹۲,۵۱

تفريط ۵۳۳,۱۸

تقاص ۱۲۱,۱۱۹

تكاليف الزامي ۵۳

تكفل ۳۶۴

تلف ۳۹۳,۳۴۹,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۲۳۶,۲۳۳,۲۳۰,۲۲۶,۲۱۷,۱۹۷,۱۵۵,۱۵۴,۹۶,۴۹,۴۷,۲۵

تلقيح ۳۳۲,۳۳۱,۳۳۰,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۹,۳۱۷,۳۱۶,۳۱۴,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۱۹۹,۳۲,۲۰

تلقين ۴۷۸,۲۵۱

تهلكه ۲۰۳

جزيه ۴۳۳

جنين

۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۷,۲۲۶,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۳,۲۲۲,۲۲۱,۲۲۰,۲۱۹,۲۱۸,۲۱۷,۲۱۶,۲۱۵,۲۱۴,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۲۰۹,۲۰۸,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۵,۲۰۴,۲۰۳,۱۹۹,۱۹۸,۱۹۷,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۸۳,۱۷۸,۱۲۲,۶۱,۵۸,۳۲

حاكم

۹,۳۳۶,۳۰۷,۲۲۵,۲۱۸,۱۹۲,۱۸۷,۱۶۲,۱۶۰,۱۵۹,۱۵۸,۱۵۷,۱۵۵,۱۵۴,۱۵۳,۱۵۲,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۳۱,۱۳۰,۱۲۱,۱۱۹,۱۱۲,۱۱۱,۵۱,۴۶,۴۵,۳۹,۲۷,۲۳

حجر ۲۸۲,۱۶۲,۱۵۰,۱۴۵,۱۲۲,۱۱۳,۱۱۱,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۹۷,۷۷,۷۳,۷۱,۶۹,۶۸,۶۷,۶۶,۶۵,۶۰,۵۸,۳۰,۱۹

حدّ ١٥٢، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٧٠، ٧٣، ٧٩-٧٥، ٨٢، ٨٥، ٩٠، ٩١، ٩٨، ٩٩، ١٠٩، ١١٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٢، ١٣٥، ١٤١، ١٤٢، ١٨٠، ١٩٢، ٢٠٦،

ص: ٦٠٥

٣٠٠,٢٩٨,٢٩٧,٢٩٤,٢٩١,٢٩٠,٢٨٨,٢٨٤,٢٨٣,٢٨٢,٢٨١,٢٨٠,٢٧٨,٢٧٤,٢٦٨,٢٥٥,٢٥٤,٢٥٠,٢٣٩-	
'٨٨,٣٨٧,٣٨٥,٣٨٤,٣٨٣,٣٧٤,٣٧١,٣٦٣,٣٦٢,٣٥٧,٣٥٤,٣٥١,٣٥٠,٣٤٩,٣٤٨,٣٤٧,٣٤٤,٣٤٥,٣٤٠,٣٣٩,٣٣٨,٣٣٤,٣٣٠,٣٢٩,٣٢٧,٣٢٤,٣٢٥,٣٢٣,٣٢٢,٣٢١,٣١٩,٣١٨,٣١٧,٣١٤,٣١١,٣٠٩,٣٠٤,٣٠٤	
	حکم تکلیفی مثبت ٤٤
	حکم تکلیفی منفی ٤٥
	حکمت ٥٤٢,٤٦٩,٤٢٥,٣٧٤,٣٦٣,٣٢١,٢٦٧,٢٠٧,١٩٣,١٧٤,١٦٤,١٦٠,٣٨,١٨
	حمل مشروع ٤٠١,٣٩٦
	حنث ٤٢٧
	حیازت ٤٩,٤٧
	خبائث ٣٩٢
	خبیر ثقہ ١١٢
	ختنہ ٢٦٩,٢٦٨,٢٦٧,٢٥٨
	خراج ٤٣٣
	خسوف ١٨٨
	خلافت ٥٨٣
	دارالایتام ٤٩٤,٤٩٣
	دایہ ٥٥٣,٥١٤,٣٨٨,٣٨٧
	ذی القربی ٤٣٤,٤٣٣
	رجم ٢٣٤,٢٣١,٢٣٠,٥٢
	رضاعی ٥٥٣,٤٠٢,٤٠١,٤٠٠,٣٩٨,٣٩٤,٣٩٥,٣٩٤,٣٦٩,٣٦٨,٣٢٥,٢٩٤
	رضیع ٣٩٧,٣٩٤,٥٩
	رفع قلم ٥٣٨,٤٥١,١٢٥,٧٩,٥٣
	ربیہ ٣٦٨,١٩١,٤٥
	زفاف ١٨٦
	زکویہ ٤٢٤
	سببیت ٤٥
	سفیہ ١٦٢,١٣٢,١١٨,١١٢,١٠٧,١٠٤,١٠٥,١٠٣,٨٩,٧٨,٧١,٦٩,٦٧,٦٦,٦٥,٦٥,٣٢
	سقط ٢٩٣,٢٤٥,٢٤٨,٢٤٤,٢٣٩,٢٢٩,٢٢٨,٢٢٧,٢٢٥,٢٢٣,٢٢٢,٢١٩,٢١٨,٢١٥,٢١٢,٢٠٩,٢٠٨,٢٠٧,٢٠٦,٢٠٠,١٩٩,١٨٩,١٨٨,١٨٤
	سلطہ ٥٢٨,٣٥١,٣٤٥,١٤٣,١٢٠,١١٨,٣٩,٣٨
	سہم الارث ٢٤٢,٢٤١
	شرطیت ٤٥
	صعب العلاج ٤٥٣,٤٥١,٣٧١
	صفایا ٤٣١,٤٣٠

طفوليت ٥١١,٤٧٤,٢٥١,٧٧,٦٢,٢٤

ظهارة ٤٢٦,٣٢٤

عاقلة ٣٥٤,٢٢٥,٢٢٤

عسر و حرج ٢١٧,٢١٦,١٥٥,١١١,٩٦

عفيف ٣١٥,١٧٤,١٧٣

عقود ١٣٧,١٣١,٦٤,٤٧,٢٠

عقبة ٢٧٠,٢٥٨,٢٥٧,٢٥٦,٢٥٥,٢٥٤

عقيم ٢٠٣,٢٠٢,١٩٣,١٨١,١٧٣

علقة ٣٨٨,٢٨٨,٢٨٧,٢٢١,٢١٧,٢١٤,١٠١

علية ٤٥

غبطة ١٦١,١٥٩,١٦

غنى ٥٣١,٤١٤

فاسق ٤٩٨,٤٩٠,٤٥٢,٣٤٥,١٩١,١٧٨,١٥٥,١٠٤,١٠٣,٩٨

فرائض ٥٦٠,٥٥٩,٥٥٨,٥٥٣,٣٣

ص: ٦٠٧

فطرت ۵۵۶,۵۵۳,۵۵۱,۵۴۸,۵۳۶,۵۲۹,۵۱۸,۴۷۴,۴۴۷,۴۴۰,۲۴۹,۱۸۵

فیء ۴۲۹

قابله ۲۵۶

قاعده فراش ۳۲۳,۲۹۴,۲۹۱,۲۹۰,۲۸۲

قرعه ۴۸۹,۳۵۰,۳۳۶,۲۹۸,۲۲۶

قصاص ۴۲۸,۳۵۴,۳۵۱,۲۳۵,۲۳۴,۲۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۲,۲۱۸,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۱۲۱,۱۱۹,۷۲,۵۶,۵۱,۴۲

قطایع ۴۳۰

قمر در عقرب ۱۸۴

قوای دماغی ۱۱۳,۶۷

قیم ۱۱۴

قیمومت ۱۶۲,۱۶۱,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۶,۱۲۱,۱۰۹

کسوف ۱۸۸

کفیل ۲۳۶

کنترل موالید ۱۹۹,۳۲

لاابالی ۵۷۹

لقطه ۳۴۴,۳۴۳

لقیط ۴۹۸,۴۹۲,۳۶۸,۳۶۷,۳۵۶,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۲,۳۵۱,۳۵۰,۳۴۹,۳۴۸,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۳۴۴,۳۴۳,۳۴۱,۳۰۷,۳۰۲

مادر جانشین ۳۳۳,۳۳۲,۳۳۱

مأذون ۱۴۲,۱۳۸,۱۲۴,۱۱۹

مانعیت ۴۵

مشرعه ۴۸۶

متولی ۴۸۱,۳۴۸,۱۵۹,۱۵۷,۱۵۳,۱۴۶,۱۴۴,۱۱۹

مجامعت ۴۲۶,۳۶۹,۳۶۰,۳۲۷,۲۸۳,۱۹۲,۸۰,۷۶,۶۹

مجهول النسب ۳۶۸,۳۶۷,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۶,۳۵۰,۳۳۶

محجور ۳۷۱,۱۶۲,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۳۴,۱۱۴,۱۱۳,۱۰۹,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۱۰۴,۹۸,۷۱,۷۰,۶۸,۶۷,۶۵,۳۲

مختل ۱۹۱

مراهق ۶۲,۵۹

مرتکرات ۱۳۹

مرضعه ۴۰۰,۳۹۹,۳۹۸,۳۹۶,۳۹۰,۳۸۹,۳۸۶,۳۸۲,۲۳۳

مساحقه ۳۲۷,۳۲۶,۳۱۶

مساوات ۵۸۲,۵۸۱,۵۰۰

مشاركه ٥٧٨,٣٣٥,١٨١,١٤٥

مصاحبه ٥٨٠,٤١٤,١٨١

مصافحه ٥٧٧,٥١٤

مصلحه ملزمه ٤٨٧

مضغه ٢٨٨,٢٨٧,٢٢١,٢١٧,٢١٤

مطلقه ٤٠٤,٣٥٩

ملاك ٤٤٢,٤١٤,٣٩٥,٣٦٧,٣٤٠,٣٢٧,٣٢٤,٢٨٢,٢٨١,٢٤٢,١٧٠,١٤١,١٥٨,١٥٥,١١٤,١١٣,١١١,٩٥,٨٧,٨٤,٨٢,٦٣,٥٦,٤١

ملتقط ٣٥٤,٣٥٣,٣٥٢,٣٥٠,٣٤٩,٣٤٨,٣٤٧,٣٤٦,٣٤٥,٣٤٤

ملكه ٣٠٣,٥٢,٤٥,٤٢

مماثلت ١٥٦

ممزوج ٣٩٩

مميز ٤٨٥,١٢٥,٧١,٦٨,٣٢

موات ٤٣٠,٤٢٩,٤٩

مودت ٥١٤,١٨١,١٧٩,١٦٨,١٦٧,١٦٦

مورث ٢٤١,٢٤٠,٢٣٨,١٥٤

ص: ٦٠٨

موسی ۴۴۶،۲۴۲،۲۳۷،۱۳۲،۱۳۱،۱۳۰،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۳

موضوع حق ۳۹

موعظه ۵۴۳،۵۴۲،۵۴۱،۵۴۰،۵۳۹

موتی علیه ۱۶۱،۱۵۹،۱۵۲،۱۴۸،۱۴۶،۱۱۹

مهمل ۴۹۸،۴۹۱،۴۸۸،۴۱۴،۴۴

ناظر استصوابی ۱۵۱

نطفه

،۳۲۸،۳۲۷،۳۲۶،۳۲۵،۳۲۴،۳۲۳،۳۲۲،۳۲۱،۳۲۰،۳۱۹،۳۱۸،۳۱۷،۳۱۶،۳۱۳،۳۱۲،۳۱۱،۳۱۰،۳۰۶،۳۰۲،۲۹۴،۲۹۳،۲۹۲،۲۸۷،۲۸۶،۲۸۴،۲۸۲،۲۸۱،۲۷۲،۲۳۷،۲۲۱،۲۱۴،۲۱۰،۱۹۹،۱۸۵،۱۸۴،۱۸۳،۱۷۳،۱۶۵،۱۰۱،۲۹

نفقہ

؛۴۲۲،۴۲۱،۴۲۰،۴۱۹،۴۱۸،۴۱۷،۴۱۶،۴۱۵،۴۱۴،۴۱۳،۴۱۲،۴۱۱،۴۱۰،۴۰۸،۴۰۷،۴۰۶،۴۰۵،۴۰۴،۴۰۳،۳۸۶،۳۸۴،۳۷۳،۳۷۱،۳۵۸،۳۵۴،۳۵۳،۳۵۲،۳۵۰،۳۳۵،۳۳۱،۳۰۷،۳۰۶،۲۷۷،۲۷۳،۱۹۷،۱۵۴،۷۰،۴۲،۳۳،۳۰،۲۰

نکاح منقطع ۲۹۴

واجب النفقه ۴۲۳،۴۲۱،۴۱۳

وراث ۵۵۱،۵۴۶،۵۴۴،۵۳۴،۵۲۴،۵۱۹،۵۱۶،۵۱۲،۵۱۱،۴۷۲،۴۶۹،۳۶۴،۳۶۲،۲۴۱،۲۴۰،۲۲۷،۱۹۴،۱۷۳

وصایت ۱۶۲،۱۶۱،۱۵۰،۱۳۲،۱۳۰،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۳،۱۱۹

وصی ۴۸۸،۴۴۶،۱۵۹،۱۵۳،۱۴۱،۱۳۲،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۵،۱۲۳

وصیت ۵۸۰،۵۷۵،۵۴۱،۵۳۹،۵۲۷،۴۸۸،۴۴۶،۲۳۷،۱۳۱،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۵،۱۲۳،۸۵،۶۸،۶۵،۶۴،۶۳،۶۱،۴۶،۲۰

-۱۱۷،۱۰۹،۳۳،۳۲،۳۰،۲۹،۲۲،۲۰

۴۴،۳۳۱،۳۰۸،۳۰۵،۳۰۳،۲۹۵،۲۷۵،۲۴۲،۱۶۲،۱۶۱،۱۶۰،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۲،۱۵۰،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۹،۱۳۸،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۳،۱۳۱،۱۲۹،۱۲۶،۱۲۴،۱۲۲

ولایت تشریحی ۱۲۱،۱۲۰

ولوح روح ۲۸۷،۲۳۷،۲۲۹،۲۲۸،۲۲۴،۲۲۳،۲۱۷،۲۱۳،۲۱۲،۲۱۱،۲۱۰

ولی قهری ۱۶۱

ولیمه ۲۵۸

اعلام

ابان بن تغلب ۳۵۵

ابراهیم کرخی ۱۷۳

ابن ابی عمیر ۲۸۴،۲۲۰،۱۳۷،۸۵

ابن ادريس ۲۹۵،۱۶۰،۱۲۶،۸۴

ابن الصلاح کتانی ۳۹۶

ابن حمزه ۸۶

ابن زهره ۲۹۰

ابن زیاد ۲۸۰

ابن سعید ۲۹۰

ابن سنان ۳۲۰

ابن عباس ۵۲۰، ۱۷۴، ۹۸، ۲۳

ابوحنیفه ۵۴۶

ابوذر ۲۳

ابوطالب ۵۴۲

ابی بصیر ۱۹۸، ۱۲۸

ابی خدیجه ۱۴۳

ص: ۶۰۹

ابی عبیده ۲۰۹

اردبیلی ۳۳۸,۲۳۲,۲۲۲,۲۱۱,۱۵۳

اسپنسر ۲۴۷,۲۴۶

اسحاق ۴۳۰,۲۷۰,۲۱۰

اسماء بنت عمیس ۴۹۵,۲۵۱

اسماعیل بن سعد اشعری ۱۵۷

اقرع تمیمی ۵۲۱

امام بقره ۲۶۱,۲۵۲,۲۳۹,۲۳۶,۲۲۷,۲۲۱,۲۱۲,۲۰۹,۱۸۹,۱۸۸,۱۸۶,۱۸۵,۱۸۲,۱۸۰,۱۷۱,۱۷۰,۱۵۶,۱۲۸,۱۰۳,۹۸,۸۸,۸۴,۸۳,۸۱,۷۹,۷۱,۵۶,۴۹
۵۶۶,۵۶۱,۵۶۰,۵۵۹,۵۳۵,۵۳۳,۵۲۹,۵۲۴,۴۵۷,۴۳۱,۳۵۷,۳۲۷,۳۰۳,۲۸۷,۲۸۶,۲۶۸,۲۶۳

امام جعفر صادق ۳۲۸

امام حسن ۵۷۵,۵۶۷,۵۴۹,۵۲۹,۵۲۷,۵۲۱,۴۷۷,۴۷۴,۲۵۶,۲۵۲,۲۵۱,۱۳۲,۱۲۹,۱۲۷

امام حسن عسکری ۲۵۶,۱۳۲,۱۲۷

امام حسین ۵۵۲,۵۴۹,۵۴۱,۵۲۱,۵۱۶,۵۰۷,۴۷۷,۳۷۷,۲۷۰,۲۵۶,۲۵۳,۲۵۲,۲۵۱,۱۲۹

امام خمینی ۴۹۱,۴۷۹,۴۵۲,۴۱۵,۳۴۷,۳۳۴,۳۲۴,۳۱۴,۳۱۲,۳۰۶,۲۹۵,۲۹۰,۲۵۸,۲۰۳,۱۶۰,۱۵۴,۱۴۱,۱۳۷,۱۲۹,۱۲۶,۱۰۹,۹۷,۵۴

امام رضا ۵۷۱,۵۵۸,۵۳۶,۴۷۱,۴۲۵,۳۹۲,۳۲۰,۲۷۷,۲۷۰,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۲,۲۲۱,۱۹۶,۱۸۱,۱۷۸,۱۷۵,۱۷۱,۱۵۷,۱۴۴,۸۰,۷۹

امام زین العابدین ۵۷۹,۵۶۳,۲۷۸,۲۵

امام سجاد ۵۶۴,۵۶۳,۵۵۴,۵۵۲,۵۲۶,۴۸۴,۴۷۶,۴۱۰,۲۰۱

۳,۲۵۰,۲۴۹,۲۳۹,۲۳۵,۲۳۱,۲۲۲,۲۲۰,۲۱۴,۲۱۱,۲۰۶,۱۹۸,۱۹۶,۱۹۲,۱۸۸,۱۸۵,۱۸۴,۱۸۱,۱۸۰,۱۷۹,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۵,۱۷۳,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۴۳,۱۳۶,۱۳۵,۱۲۹,۹۹,۸۵,۸۳,۸۰,۷۸,۷۷,۷۰,۶۳,۵۵,۵۴,۴۹,۴۸,۱۷

امام عسکری ۵۵۷,۵۴۱,۴۷۱

امام کاظم ۵۶۳,۵۳۰,۵۱۵,۲۶۸,۲۶۱,۲۵۸,۲۱۰,۲۰۱,۱۹۲,۱۸۹,۱۲۷,۶۳

امام مجتبی ۵۷۳,۵۶۷,۵۶۲,۵۶۱,۵۵۷,۵۴۶,۵۴۱,۵۳۱,۵۲۹,۳۲۷

امام موسی کاظم ۵۷۶,۵۲۱

اینیاس سرسون ۲۶۴

بروجردی ۳۲۲,۲۷۲

بشار ۱۷۸

بشار واسطی ۱۷۱

بلال ۳۶۶

بیہقی ۲۱۲

پیامبر

۵۱,۳۴۸,۳۱۸,۳۱۵,۲۷۹,۲۷۰,۲۶۸,۲۶۷,۲۶۶,۲۶۳,۲۶۲,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۶,۲۵۵,۲۵۰,۲۴۹,۲۰۵,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۴,۱۷۴,۱۶۷,۱۳۹,۱۳۷,۱۳۵,۱۲۸,۱۲۰,۱۱۸,۷۹,۵۲,۴۹,۴۸,۴۲,۳۳,۲۲,۲۱,۱۸,۱۷,۱۶

ص: ۶۱۰

۵۸۱,۵۷۸,۵۷۷,۵۷۲,۵۷۱,۵۷۰,۵۶۶,۵۶۵,۵۶۴,۵۶۱,۵۵۷,۵۵۵,۵۵۴,۵۵۲,۵۴۸,۵۴۵,۵۴۲,۵۴۰,۵۳۶,۵۳۵,۵۳۰,۵۲۶,۵۲۵,۵۲۲,۵۲۱,۵۲۰,۵۱۷

پنجمیر ۵۱۵,۵۱۴,۴۹۲,۴۳۴,۴۳۰,۴۲۹,۴۱۱,۳۵۷,۳۵۵,۳۳۰,۲۷۶,۲۷۰,۲۵۲,۲۰۱,۱۹۶,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۹,۱۸۶,۱۸۱,۱۷۹,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۶۹,۱۴۲,۱۳۷,۱۲۹,۱۲۱,۱۱۱

جحش ۳۵۹

جعفر بن ابیطالب ۱۲۹

جعفر طیار ۴۹۵

جمیل بن دراج ۴۰۶

جمیل بن صالح ۲۸۶

حبيب بن ابی ثابت ۴۳۲

حر ۵۸۴,۴۶۶,۴۱۵,۱۰۸,۱۷,۱۶

حر عاملی ۱۷,۱۶

حریر ۴۱۸,۴۱۴,۴۱۱,۴۰۶

حسن بن علی ۲۷۰

حسین بن خالد ۲۷۰

حضرت آدم ۳۰۴

حضرت خدیجه ۴۸۲

حضرت علی ۱۹۲,۴۰,۱۸

حضرت مریم ۱۹۵

حضرت یحیی ۲۷۰

حکم بن عتیبه ۲۳۹

حلی ۵۵۹,۴۰۸,۳۸۶,۳۶۰,۳۳۹,۲۹۷,۲۹۰,۲۱۲,۸۵

حلیمه سعیدیه ۵۵۳

حمران ۸۳,۷۹,۵۶

خوانساری ۲۹۰

خوی ۴۶۰,۴۵۵,۴۳۳,۳۵۶,۳۲۴,۳۱۲,۲۹۸,۲۹۰,۲۸۳,۲۱۷,۲۱۲,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۳,۱۵۴

داود بن فرقد ۴۳۱,۴۳۰

رایبیز ۲۶۹

راغب ۵۳۹,۴۶۶,۴۳۳,۴۰۳,۳۶۴,۹۷,۳۸

ربیع بن عبدالله ۲۳۹

رسول اکرم ۵۷۵,۵۵۳,۵۴۵,۵۳۵,۵۱۶,۵۱۴,۵۱۳,۴۹۵,۲۶۲,۲۵۱,۱۹۷,۱۸۷,۱۷۸,۴۹

رسول خدا ۵۶۲,۵۶۰,۵۴۶,۵۲۵,۴۹۶,۴۳۳,۴۲۹,۳۶۶,۳۲۸,۲۷۱,۲۶۶,۲۶۵,۱۸۲

زراره ۳۰۴,۲۲۱,۴۸

زکریا ۲۷۰

زیاد بن ابی الحلال ۱۲۹

زید بن حارثه ۳۵۹، ۱۲۹

زینب ۳۵۹

سبزواری ۲۹۵، ۱۰۲

سعد بن سعد اشعری ۳۹۲

سعدی ۴۷۷

سکونی ۲۶۲

سلیمان بن صالح ۲۱۴

سلیمان جعفری ۲۶۱

سماعه ۳۹۰، ۲۵۰، ۱۵۷

سماعه بن مهران ۳۹۰

سید الشهدا ۱۳۶

سید عاملی ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۰

سید کاظم یزدی ۴۹

سید مرتضی ۲۹۰، ۲۸۵

شهید ثانی ۵۱، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۳۷، ۳۹۹، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۹۰، ۵۸۱

شیخ انصاری ۸۰، ۸۳، ۹۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷

شیخ ضیاء الدین عراقی ۱۴۴، ۱۴۷

ص: ۶۱۱

شيخ مفيد ٢٢، ٥١، ١٢٦، ٢٢٠، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣١، ٢٩٥، ٣٩٢، ٣٩٧، ٤٤٥، ٥١٨، ٥٢٧

صاحب الزمان ١٣٥

صندوق ٢٢، ١٢٧، ١٣٧، ٢٠٩، ٢٨٦، ٤٥٠، ٤٨٤، ٥٢٢، ٥٧٣، ٥٥٥

طبرسي ٩٨، ١٠٧، ٢٣٥، ٣٩٨

طريحي ٢٦٢

طوسي ٥٢، ٨٦، ١٠٣، ١٠٧، ١٢٥، ١٢٧، ١٤١، ١٤٢، ١٥٣، ١٥٩، ٢٢٢، ٢٣٠، ٢٣٦، ٢٥١، ٢٧٨، ٢٨٦، ٢٩٥، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٩، ٣٣٤، ٣٨٣، ٤٠٥، ٤٤٥، ٤٥٤، ٤٦٩، ٤٨١

عاد ٢٠٠

عائشه ٥٦٣

عباس بن عبد المطلب ٥١٦

عبد الرحمن ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١، ٣٣٥، ٣٥٣

عبد الحميد ١٥٦

عبدالله بن جعفر ٤٩٥

عبدالله بن سنان ٥٥، ٧٧، ٣٨٤، ٣٩٧

عبدالله بن مسعود ٢٠٥

عبدالله رواحه ١٢٩

عثمان بن مظعون ٢٠٥

علاء بن سيابه ٣١٩

علامه حلي ٤١٩

علامه طباطبائي ١٠٢، ٤٧٠، ٤٨١

علي بن ابي طالب ١٢٨

علي بن جعفر ٥٧٦

علي بن حسين ٥٢٧، ٥٧٦

علي بن موسى الرضا ١٩٣، ٢٧٤، ٢٨٤، ٥٢١، ٥٣٢

علي بن مهزيار ٣٠٣

علي بن يقطين ١٢٧، ٢٦٨

عمار ٥٥، ٧٨

عمار سااطي ٥٥، ٧٨

عمر ١٩٢، ٢٣٠

عيسى بن مريم ١٢٠

غياث بن ابراهيم ٤٠٩

فاضل اصفهاني ٢٩٦، ٣٠١

۳۹۹,۳۹۷,۳۹۳,۳۸۷,۳۶۹,۳۵۶,۳۵۴,۳۴۷,۳۲۵,۳۱۴,۳۱۲,۳۱۱,۳۰۰,۲۹۵,۲۹۴,۲۸۹,۲۸۳,۲۳۵,۲۳۳,۲۳۱,۲۲۹,۲۲۴,۲۱۷,۲۱۱,۲۰۹,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۳,۱۵۴,۱۴۱,۱۲۹,۱۲۶,۱۰۹,۱۰۸,۹۷,۹۲,۷۶,۶۵,۵۳,۴۷,۲۸,۱۹

فاطمه زهرا ۵۶۲,۲۷۰,۲۵۶,۲۵۱,۱۲۰

فرعون ۴۶۸

فضل بن العباس ۳۸۶

فضل هاشمی ۱۹۲

فضیل ۲۳۹

فیض کاشانی ۸۵

کرکی ۴۹۰,۱۹۲,۱۶۰,۱۳۸,۱۳۴

کلینی ۵۳۲,۴۸۴,۴۷۴,۴۳۲,۳۵۴,۲۲۴,۲۲۲,۲۱۴,۱۷۶,۱۲۷,۷۹,۵۶

گلپایگانی ۴۷۹,۳۵۶,۳۲۵,۳۲۳,۳۱۴,۳۰۶,۲۰۶,۲۰۳,۱۴۱

لاهیجی ۴۳

لقمان ۵۸۰,۵۴۰,۴۷۷,۴۱۶,۲۸۶

ماگدوگان ۵۴۴

مالک اشتر ۵۴۵,۱۴۲

متفورا ۲۴۷

محقق حلّی ۳۲۷

محقق نایینی ۴۳

محقق نراقی ۵۰

محمد بن اسماعیل بن بزيع ۸۰

ص: ۶۱۲

محمد بن حسن صفّار ۱۲۷

محمد بن عثمان عمروی ۱۳۵

محمد بن علی ۵۷۶

محمد جواد فاضل ۳۹۱,۳۴۹,۳۱۷,۲۸,۱۹

محمد حنفیه ۵۸۰

مسعده بن صدقه ۲۶۷

معاذ بن جبل ۴۷۱

معاویه ۲۸۰

مفضل ۵۲۱

مکارم شیرازی ۳۱۴,۳۱۲,۲۰۹,۲۰۶

موسی بن جعفر ۲۸۸

موسی بن عمران ۵۱۸

میلانی ۳۲۲

نبی اکرم ۲۸۱,۲۸۰,۲۴۹

هارون ۴۶۸,۱۹۳

هارون الرشید ۱۹۳

هشام ۱۷۵,۷۸,۷۰

هود نبی ۲۰۰

یعقوب بن سالم ۲۲۲

یوسف ۵۶۳,۵۵۴,۵۴۸,۲۰۱,۸۶,۴۳

اماکن

الجزایر ۱۱۳

ایران ۵۸۳,۵۸۲,۴۶۲,۴۵۹,۴۰۱,۳۷۰,۳۶۹,۳۳۰,۲۱۸,۱۰۵,۸۴,۸۲,۵۱,۲۹,۲۶

آفریقای غربی ۲۴۸

آمریکا ۲۴۶,۲۰۸

بنین ۲۴۸

جزایر فیجی ۲۴۷

جزیره العرب ۲۴۷,۲۴۵

جزیره ماداگاسکار ۲۴۶

ژاپن ۲۴۷

سوئیس ۱۱۳

فرانسه ۳۶۹,۲۴۷,۱۱۳

كامچادال ۲۴۶

كربلا ۲۵۲

مدینه ۵۵۵,۴۹۵,۲۲۲,۱۶۸

مصر ۱۱۳

همدان ۴۳۲

هند ۴۱۷,۴۱۱

ص: ۶۱۳

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghamiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادهای انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

